



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عيون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۳۱ جلسه و یک مجلد، از تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۱۹ الی ۱۳۷۷/۳/۳ به بحث پیرامون «مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی» پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۱۵.....	جلسه ۲
۴۱.....	جلسه ۳
۶۹.....	جلسه ۴
۹۵.....	جلسه ۵
۱۰۷.....	جلسه ۶
۱۲۳.....	جلسه ۷
۱۳۵.....	جلسه ۸
۱۴۹.....	جلسه ۹
۱۶۹.....	جلسه ۱۰
۱۸۵.....	جلسه ۱۱
۲۰۱.....	جلسه ۱۲
۲۱۹.....	جلسه ۱۳
۲۳۹.....	جلسه ۱۴
۲۵۷.....	جلسه ۱۵
۲۷۱.....	جلسه ۱۶
۲۸۵.....	جلسه ۱۷
۲۹۷.....	جلسه ۱۸
۳۱۷.....	جلسه ۱۹
۳۴۵.....	جلسه ۲۰
۳۸۳.....	جلسه ۲۱
۳۹۷.....	جلسه ۲۲

٤٢١	جلسه ٢٣
٤٢٧	جلسه ٢٤
٤٤١	جلسه ٢٥
٤٥٧	جلسه ٢٦
٤٧٤	جلسه ٢٧
٤٨٩	جلسه ٢٨
٥١١	جلسه ٢٩
٥٢٥	جلسه ٣٠
٥٣٩	جلسه ٣١

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱

کد جلسه: ۳۱۱۲ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۰/۱۹

عنوان جزئی: بررسی تطبیقی جدول طبقه‌بندی موضوعات جامعه و جدول تعریف

فهرست

- ۱ - بحث پیرامون موضوع مورد بحث در جلسات (الگوی تنظیم)
- ۲ - ضرورت تأمین پیش‌نیازها در رابطه با دستیابی به الگوی تنظیم (از طریق اصلاح جدول جامعه)
 - ۱/۲ - بررسی مفاهیم در سه سطح (نسبی - مرتبط بودن بهم - متقوم بودن بهم)
 - ۱/۱/۲ - بررسی مفهوم در سطح نسبی بودن
 - ۲/۱/۲ - بررسی مفهوم در سطح مرتبط بودن
 - ۳/۱/۲ - بررسی مفهوم در سطح متقوم بودن
 - ۱/۳/۱/۲ - تنظیم جدول با ملاحظه عوامل متغیر (وصف و موصوف) و عوامل غیر متغیر (مضاف و مضاف الیه)
- ۳ - بررسی معنای اصول طبقه‌بندی موضوعات جامعه (مبنا - موضوع - مقیاس)
 - ۱/۳ - بررسی معنای مبنا (زمان‌ساز) و تناظر آن با جدول تعریف
 - ۲/۳ - بررسی معنای موضوع و تناظر آن با جدول تعریف
 - ۳/۳ - بررسی معنای مقیاس و تناظر آن با جدول تعریف

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۱ تاریخ: ۱۹/۱۰/۷۶

۱ - بحث پیرامون موضوع مورد بحث در جلسات (الگوی تنظیم)

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بحث پیرامون درست کردن «مدل اقتصادی» می باشد که باید قوی ترین نوع طبقه بندی را در آن بیاوریم. اما باید دید در حال حاضر چه سهمی از وقت را می توانیم به آن اختصاص دهیم؟ یک بحث دیگر هم، بحث کاربردی می باشد. به نظر می رسد در این جلسه باید بحث مبنایی را طرح کنیم و شمای بسیار کلی از سیر کار را بگوییم تا به عناوین و طبقه بندی و موازنه برسیم بعد از آن همان سیر را با یک درجه تقریب به گونه ای در اولویت بندیها برده و آنها را اصلاح کنیم، آیا شما پیشنهاد دیگری دارید؟

برادر مهندس حسینی: آیا ما نمی توانیم برای تنظیم سرفصلها، از همین الان مدل نهایی را ارایه دهیم؟ چون اگر طبقه پیشنهاد شما با درجه تقریب جلو برویم، در ادامه کار مرتباً نیاز به اصلاح دارد و اصلاح هر مرتبه هم سخت تر می شود.

ج: یعنی باید بتوانیم حرفه ها را در آن قالبی که ریخته شده بگنجانیم نه اینکه الان بخواهیم «قالب» را درست کنیم.

س: در حال حاضر هم در کمیسیون اصلی و هم فرعی روی اولویت بندی سرفصلها بحث می کنند. لذا غیر از پیش نویسی که تقدیم آیت الله خامنه ای شده، در زمینه تغییر سایر موارد موجود دارد ولی اگر قالبها و ساختارها طراحی و در کمیسیون اصلی تصویب شد، قالب کار آن می شود و باید بر اساس آن جلو رفت. لذا ما باید در حال حاضر بتوانیم به صورت تحقیقی نه تخمینی بگوییم از مدل طبقه بندی مسایل اقتصادی در آخر کار چه چیز بیرون می آید. اگر بتوانیم این بحث را در ظرف یکی، دو جلسه تمام کنیم و سپس وارد یک، یک مباحث شویم، هم سرعت و هم منطقی بودن روال کارمان حفظ می شود.

۲ - ضرورت تأمین پیش نیازها در رابطه با دستیابی به الگوی تنظیم (از طریق اصلاح جدول جامعه)

ج: بعید است در عرض دو جلسه بتوانیم الگو درست کنیم. چرا که هیچکدام از پیش نیازهایمان را تأمین نکرده ایم.

س: آیا اصلاً پیش نیازی داریم یا اینکه این؛ اولین پیش نیاز است؟

ج: یعنی «طبقه بندی»، محصول مدل است نه مدل، محصول طبقه بندی ما نیاز به اصلاح «جدول جامعه» داریم

س: به نظر جنابعالی اصلاح چقدر طول می کشد؟

۱/۲ - بررسی مفاهیم در سه سطح (نسبی - مرتبط بودن بهم - متقوم بودن بهم)

ج: برای کار کردن با جدولها قبلاً قواعدی را بیان کرده و اصولی را هم درباره مفهوماها گفته بودیم قبلاً ذکر شد که باید مفهوماها در سه سطح ینی «نسبی مربوط به هم و متقوم به هم» باشند.

س: فرق نسبی با مربوط به هم چیست؟

۱/۱/۲ - بررسی مفهوم در سطح نسبی بودن

ج: برای توضیح معنای «نسبی» مفاهیمی را که در جدول جامعه داریم، بعنوان مثال می‌آوریم. گرایش (اعتقاد) را در سه سطح می‌شود، ملاحظه کرد، در «امور خرد حقوقی» است، برای کسانی که گرایش الهی دارند، یکی برایشان مشروع بودن فرزند اهمیت دارد، ولی برای آمریکایی‌ها اهمیت ندارد و لذا در آنجا می‌گویند ۷۵ درصد از آنها تک والدینی می‌باشند. ولی اگر در اینجا به کسی بگویند شما نامشروع می‌باشی، بدش می‌آید؛ چون قوانین و دستوراتی برای مشروعیت می‌باشد که به آنها معتقد است و این اعتقاد هم بخاطر اعتقاد به جهانبینی خاصی می‌باشد. لذا ارزش جهانبینی، «ارزش محوری» اوست. می‌گوید عالم مخلوق است و خدا و پیامبر دارد که این یک اصل است و بر اساس آن یک سری از قوانین اصل می‌شود. بر اساس این اصول هم مشروع یا نامشروع بودن مصادیق اهمیت می‌یابد. ما در این مواقع اصطلاح نسبی را بکار می‌بریم جدای از مسئله بودن گاهی موضوع دیگری - نه در مورد مثلاً ارزش - را که در نظر شما قسیم ارزش است، طرف دیگر نوشته مثلاً می‌گویید «ارزش یعنی، اعتقاد و حالت روحی» و «بینش یعنی فکر، سنجش و تحرک نظری» و «دانش یعنی تجربه حسی» یعنی نوع حرکت (حرکت روحی، ذهنی و عینی) را برای بشر بیان می‌کنید.

حال می‌شود اینها را در هم ضرب کرد. اگر برای هر کدام از بینش، گرایش و دانش سه سطح قایل باشید...

س: سه سطح یعنی چه؟

ج: یعنی معنای آن نسبی بشود.

س: چرا سه سطح ممکن است یکی قبول داشته باشد ولی دیگری قبول نداشته باشد مثلاً در آمریکا قابل قبول نباشد ولی در اینجا قابل قبول باشد.

ج: گرچه در آمریکا مشروعیت و نامشروعیت را درباره ازدواج قبول ندارند؛ ولی درباره مسایل خرد چیزهای دیگر، نظر دارند. یعنی در آنجا «حقوق» وجود دارد و دادگاه بر اساس آن عمل می‌کند. دستور، قوانین و ارزش‌هایی می‌باشد. همیشه در یک جامعه «حقوق» بازگشت به «دستور» بازگشت به «ارزش می‌کند. می‌توانید بگویید در دو جامعه دو نحوه حقوق، دو نحوه دستور و دو نحوه ارزش وجود دارد. ولی نمی‌توانید بگویید در آنجا «دارد و ندارد» یعنی سطح سوم اصلاً یافت نمی‌شود. متناظر با همدیگر در سطح سوم اصلاً یافت نمی‌شود. متناظر با همدیگر در سطح سوم آنها هم حقوقی دارند. بنابراین شما می‌توانید بگویید: گرایش چه در اینجا و چه در آمریکا دارای سه سطح هست. نهایت در دو جهت و با دو مبنا می‌باشد.

س: سه سطح را حقوق، دستور و ارزش می‌گیرید؟

ج: احسنت که نسبت به گرایش...

س: سه سطح از یک موضوع که نمی‌باشد؟

ج: گرایش موضوع جامعه شد که دارای سه سطح است. «نظام حساسیت» مثلاً یک فرد حساسیت دارد، یعنی موضع می‌گیرد، تحریک می‌شود. این فرد هم نسبت به این، هم به این و هم به این حساسیت دارد. بنابراین صحیح است که بگوییم گرایش دارای سه سطح است. (آمریکا را کنار گذاشته و خود مفهوم را در دستگاه حق ملاحظه می‌کنیم). اگر بینش هم دارای سه سطح باشد. بگوییم: منطق‌ها یک کاری می‌کنند، پایین‌تر بکارگیری منطقها در فلسفه‌ها هم یک کار می‌کنند، پایین‌تر از آن در موضوعات معرفتی، یک کار می‌کند (موضوع نازلتر از فلسفه).

۲/۱/۲ - بررسی مفهوم در سطح مرتبط بودن

حال آیا می‌شود این را روبروی هم در سطر و ستون قرار داد و بگوییم سه سطح بینش با سه سطح گرایش؟ اگر توانستید آنها را روبروی هم قرار بدهید؛ یعنی توانستید بگویید: «گرایش یا ارزش بینش منطقی» «ارزش فلسفی» «ارزش معرفتی» در این صورت شما توانسته‌اید، دو موضوع را؛ مربوط به هم ببینید. در جلسه گذشته بیان شد که اول: در صورت صفت و موصوف شدن موضوعات، موضوعات نسبی هستند، دوم: موضوعات حتماً «مربوط به هم» هستند یعنی با سایر موضوعات دیگر که آنها هم نسبی هستند، باید قابلیت منسوب شدن را داشته باشند و یکی صفت و دیگری موصوف واقع شود، اگر اینگونه نشود نمی‌تواند آن را در جدول آورد.

سوم: علاوه بر منسوب شدن به هم باید «متقوم» به هم شوند تا بشود در «جدول تعریف» بیاید.

فرق منسوب شدن با متقوم شدن این است که: منسوب شدن در جدول ماتریس می‌آید. وقتی وارد جدول ماتریس به هم مربوط شوند، یعنی بتوان مثال «ارزش بینش در سطح منطق» «ارزش بینش که سطح... تا آخر. یعنی ارزش به بینش اضافه شده. البته صحیح این است که گرایش بینش بشود، اگر بخواهید «ارزش» را بگویید باید در داخل بگویید، «ارزش منطق یا دستور منطق» سپس می‌گویید در دستگاه ما «منطق $\{P\}$ - سپس می‌گویید: در دستگاه ما و در شرع مغالطه (به غلط انداختن) درست نمی‌باشد البته ممکن است در دستگاه اروپا به غلط انداختن خوب باشد، و آنها بگویند شما به هرگونه که می‌توانید منفعت را به حداکثر برسانید گرچه با ایجاد مغالطه در یک فیلم. می‌گویند: باید حساسیت ایجاد کنید ما کار به محصول و کارآمدی آن داریم نه به صحت آن اما شما می‌گویید: خیر ما به صحت کار داریم. $\{P\}$ انتزاعی» قدرت ملاحظه کردن نسبتها را با هم ندارد و ارزش آن کمتر است ولی قدرت مذاکره در سطح ارتکازات را دارد. البته در حال حاضر نمی‌خواهم در مورد «ارزش منطق» بحث کنم در هر صورت اگر شما توانستید مفاهیم را در ربط با هم ببینید و سطر و ستون کرده و ماتریس درست کنید، معنایش این است که مفاهیمی می‌توانند در سمت جدول شما باشند که بعد از «نسبی بودن»، بتوانند «صفت و موصوف» هم بشوند بنابراین لازم نیست یک مفهوم به وسیله ادات قید، قید بخورد بلکه می‌شود یک مفهوم به وسیله مفهوم هم عرض خودش قید بخورد. این نکته مهم است. یعنی موضوعات همدیگر را مقید کرده یا توسعه می‌دهند. این را برای چه می‌خواهید؟ چون زمانی که موضوع بخواهند سهم تأثیر معین کند، آن سهم تأثیر آن را نسبت به «کل» که آن را مقید می‌کند ملاحظه کنید. در صورتی که هرکدام سهم تأثیر داشته باشند، نمی‌شوند کاری به هم نداشته باشند و بگویید: تقسیم کرده و دو درصد به این می‌دهیم، بلکه باید ملاحظه کنید چقدر در «راندمان» اثر گذاشته، ممکن است دو درصد به آن اختصاص بدهید ولی تأثیر آن دو درصد و نیم باشد یعنی «نسبت تأثیر موضوع» به آن اضافه شود. برعکس ممکن است ارزش آن را پنج قرار بدهید ولی در راندمان سه حضور یابد. لذا در قسمت دوم باید قابلیت صفت و موصوف هم قرار گرفتن را داشته باشند.

۱/۳/۱/۲ - تنظیم جدول با ملاحظه عوامل متغیر (وصف و موصوف) و عوامل غیر متغیر (مضاف و مضاف الیه)

در قسمت سوم: هر مفهوم در سایر مفاهیم باید حضور داشته باشد. حضور که شد معنای جدول تعریف است. حضور یعنی هرگونه تغییری در مفاهیم دیگر منشأ تغییر در «راندمان» این می‌شود.

اگر اینگونه شد سپس می‌گوییم سمت راست هر جدول باید صفت و موصوفی باشد و سمت چپ آن مضاف و مضاف‌الیه باشد. در مضاف و مضاف‌الیه کاری ندارد به اینکه چیزی به وسیله چیز دیگری قید بخورد بلکه مثلاً می‌گوید در موضوع فرهنگ در مورد موضوعاتی که بیان می‌شود باید پول خرج کنید، مانند فضای آموزشی و ابزار و امکانات آموزشی و... یعنی عینی سخن می‌گویند. می‌گویند فضا می‌خواهد یعنی چه؟ می‌گویید: مثلاً نیم میلیون متر مربع زمین برای فضاهای مدارس، این مقدار برای فضاهای دانشگاهها اختصاص داده می‌شود این مقدار مصالح هم لازم داریم یعنی دقیقاً کمی و عینی می‌شود. لذا در این طرف که می‌گویید مضاف و مضاف‌الیه، مثل «کتاب من» «زمین دانشگاه» «زمین مدرسه» این دیگر وصف نمی‌باشد بلکه اضافه است. در این طرف می‌گویید: چه نسبت «مقدورات» به امور فرهنگی اختصاص داده شده، «قدرت» را می‌بینید. اگر آن را به صورت زمین ببینید و آن را به قدرت تبدیل بنمایید، قدرت را هم به «تأثیری که در فرهنگ» دارد می‌شود صفت و موصوف تا اینجا یک مطلب تمام شد.

خلاصه مطالب این شد: ۱ - برای بردن مفاهیم در «نظام تعریف» (مدل) باید نسبی باشند. ۲ - علاوه بر نسبی بون باید مربوط به هم باشند. ۳ - به صورت سهم تأثیری یا متقوم به هم ملاحظه شوند و ارتباط هر مفهوم با سایر مفاهیم مشخص شود، حضور در هم داشته باشند. اگر در هم حضور پیدا کردند، می‌توانند در یک طرف جدول قرار بگیرند و در صورتی که در یک طرف جدول قرار بگیرند، آن طرفی است که معنای «عوامل متغیر» را نشان می‌دهد، طرف مقابل آن که مربوط به عوامل متغیر نیست مضاف و مضاف‌الیه می‌باشد. مضاف و مضاف‌الیه بودن باید به اشیاء عینی و دسته‌بندی کلان آنها منتهی بشود تا بتوانیم شاخصه‌های عینی را تحویل بدهیم. این مطلب اول به صورت عام بود، بدون اینکه هیچیک از موضوعات ملاحظه شود، چه موضوعات جامعه، چه سایر موضوعات.

۳ - بررسی معنای اصول طبقه‌بندی موضوعات جامعه (مبنا - موضوع - مقیاس)

مطلب دوم: مطالبی که در بخش اول در «موضوعات جامعه» گفته شد. تحت این اصول مورد دقت قرار می‌گیرد: ۱ - مبنا ۲ - موضوع ۳ - مقیاس.

۱/۳ - بررسی معنای مبنا (زمان‌ساز) و تناظر آن با جدول تعریف

«مبنا» متناظر با «زمان‌ساز» می‌باشد، معنای «زمان‌ساز» بودن آن است که در «نظام تعریف» متناظر با «اوصاف توسعه» قرار دارد و «فعل موضوعاً» مورد بررسی قرار می‌گیرد. معنای قرار گرفتن «فعل موضوعاً» به تعبیر انتزاعی آن خود «فعل» می‌باشد، یعنی «خصوصیات فعل» از «جهت خاص بودنش» مانند «فعل نوشتن» که بعنوان مثال با «فعل گفتن» تفاوت دارد.

۲/۳ - بررسی معنای موضوع و تناظر آن با جدول تعریف

«موضوع» متناظر با «بررسی ساختار موضوع حرکت» یا «متصرف فیه فعل» می‌باشد که طبیعتاً دارای ۳ سطح ساختاری است و متناظر با «اوصاف ساختار» در «جدول تعریف» قرار می‌گیرد. همچنین از نظر «تقسیمات انتزاعی» «فعل، موضوع و هدف» برابر با موضوع قرار می‌گیرد.

۳/۳ - بررسی معنای مقیاس و تناظر آن با جدول تعریف

«مقیاس» متناظر با «اوصاف کارایی» که «نسبت بین زمان و مکان» می‌باشد، «مقیاس» در «جدول جامعه» به معنای «مقیاس کارآمدی» بوده و «موضوعات» طرح شده در آن بایستی نقش «هدف» و «راندمان» را در «تقسیم انتزاعی» «فعل، موضوع و هدف» دارا باشد. بنابراین ابتداء بزرگترین تقسیمات جامعه را می‌توان متناظر با «فعل، موضوع و هدف» در شکل «مبنا» موضوع و مقیاس» مشاهده نمود سپس با همان تقسیم انتزاعی نیز هر بخش را دارای سه بخش درونی متناظر با «فعل، موضوع و هدف» مشاهده کرد و در هریک از تقسیمات بخشها در می‌توان توضیح آن، «شماره یک» را «بررسی فعل موضوعاً» «شماره ۲» «ساختار موضوعی که متصرف فیه فعل» می‌باشد و «شماره ۳» را «هدف یا اثر» ناشی از آنست، بنابراین اگر هریک از بخشها را به «اثر» تعریف کنید باید با سومین بخش که با کلمه «بنیان» طرح شده و اگر با «علت پیدایش» با بخش اول که با کلمه «برابر با» طرح شده و اگر با «موضوعات درونی» آن مورد توجه قرار دهیم با کلمه «برایند» مشخص گردد. این کلیاتی بود که تا اینجا ذکر شد، در این کلیات روشن شد که این ۳ تا و این ۳ تا، ۳ تا و داخل جدول یعنی ۱، ۲ و ۳ چیست؟ در جدول اصلاحاتی انجام بگیرد و به جای واژه‌های کلیدی باید نوشته شود نظام واژه‌ها چون به صورت نظام‌مند می‌باشد.

« والسلام علیکم و رحمۃ‌الله و برکاته »

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲

کد جلسه: ۳۱۱۳ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۱/۲۹

فهرست

- ۱ - ضرب اوصاف مبنا درهم بر دلی رسیدن به اوصاف اقتصادی (مقیاس) در جدول جامعه
- ۱/۱ - تبیین اوصاف اقتصادی با موصوف دوم قرار گرفتن دانش
- ۱/۲ - تناظر گرایش. بینش و دانش دانش با نظام ارزشی، دستوری و حقوقی اقتصاد
- ۱/۳ - تبیین اوصاف سیاسی و فرهنگی با موصوف دوم قرار گرفتن گرایش و بینش
- تفاوت نادیده ضرب اوصاف درونی هر با کس از مبنا در هم و ضرب اوصاف در طبقات دیگر
- کیفیت ضرب اوصاف جدول جامعه جامعه برای تشریح کامل و طبیعت اقتصادی
- امکان تشریح موضوعات اقتصادی از طریق ملاحظه تقوم اوصاف جدول
- بررسی کیفیت معادل نویسی برای اوصاف اقتصادی و ارتباط آن ا عنوانی مرتکز اقتصادی.
- بررسی معنای «جهانی، بین المللی و ملی» و ارتباط آن با عناوین مرتکز اقتصادی
- بررسی معنا توسعه، کلان و خود و ارتباط آن با معنای این سه مفهوم در ارتکاز موجود
- معنا و مفهوم توسعه بعنوان یکی از مفاهیم اقتصادی
- معنا و مفهوم کلان بعنوان یکی از مفاهیم اقتصادی
- معنا و مفهوم خرد بعنوان یکی از مفاهیم اقتصادی
- تناظر اوصاف مبنا، مقیاس و موضوع به اوصاف زیر اقتصادی درونی، بیرونی و نسبت بین درون و بیرون

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: سیر را این طور شروع می‌کنیم که کار را کارگاهی و بدون توضیح جلو می‌بریم و هر کجا لازم باشد توضیح می‌دهیم اگر «گرایش، بینش، دانش» را در هم ضرب کنیم چه چیزی حاصل می‌شود؟ سیر مطالب را کارگاهی «گرایش، بینش، دانش» آن طرف هم سطر سه «گرایش، دانش، بینش» یعنی هم در سطر هم در ستون این سه عنوان نوشته شود و در هم ضرب گردد، البته باید می‌خواهیم موصوف دوم «دانش» باشد؛ یعنی اگر یک جدول بزرگ داشته باشیم، بگوییم هر چیزی زیر بخش «گرایش» با همه ضرائبش قرار بگیرد مربوط به سیاست است و هر چه زیر بخش بینش قرار بگیرد، مربوط به فرهنگ است و هر چه زیر بخش دانش قرار بگیرد، مربوط به اقتصاد است.

بنابراین اضافه می‌کنیم «گرایش دانش» یعنی رابطه‌ی مذهب با دانش «دین و علم»، و «بینش دانش» اینجا دین با علم، فلسفه با علم است و «دانش دانش» به معنای علوم پایه‌ی دانش است. پس در اینجا مذهب و دانش اقتصادی می‌نویسیم، اینجا فلسفه و اقتصاد، و علوم پایه و اقتصاد. می‌نویسیم

مهندس حسینی: بنده جداگانه می‌بینیم، مثلاً آنجا می‌گوییم گرایش دانش است، پس در اینجا باید مذهب اقتصاد باشد نه مذهب و اقتصاد.

ج) مذهب یعنی جهت گیری و موضعگیری است و آن چیزهایی که گفتیم.

س (۱) پس جهت اقتصاد بگوییم نه مذهب و اقتصاد.

ج) «جهت گیری اقتصادی، موضعگیری اقتصادی و مجاهده اقتصادی» که «نظام ارزشی اقتصادی، نظام دستوری اقتصاد و نظام حقوقی اقتصاد» است و توضیحات خرد آن را می‌دهیم، اینجا مذهب و اقتصاد می‌شود، یعنی جهت گیری از مذهب بدست می‌آید، و فلسفه سنجش های کلی در مورد هستی و اقتصاد پس از آن است.

س) این با فلسفه‌ی اقتصادی دو تا است؟

ج) فلسفه‌ی اقتصاد باید با جهان بینی رابطه داشته باشد والا فلسفه‌ی عمیقی نیست، علوم پایه غیر از علم اقتصاد است. بنابراین با این دو [؟] کاری نداریم، یعنی بر فرض یک جدول ۲۷ تایی برای این پیدا می‌شود، یک جدول ۲۷ تایی برای این و یک جدول ۲۷ تایی برای این درست شد یعنی موصوف دوم یا «گرایش است یا بینش است یا دانش است»، که

«اگر گرایش بود سیاسی است، اگر بینش بود فرهنگی است، و اگر دانش بود اقتصادی است» و بنابر معادل گیری که انجام می‌شود، شماره آن ۱ است.

(س) این برای تکمیل شدن باید یک بار دیگر در خودش ضرب شود، همین‌طور است؟

(ج) این را مشخص کردیم. در خودش ضرب کنیم، تشریح بیشتری می‌توانیم داشته باشیم؛ اگر بخواهیم می‌توانیم سریعتر جلو برویم [؟] تا آخر خط برویم ببینیم چطور می‌شود، یعنی تشریحش را از طریق نسبتش به موضوعات پیدا کنیم «گرایش، بینش، دانش» را در توسعه‌ی، کلان ضرب می‌شود.

(س) چرا در آن ضرب شود، در حالی که سومی‌ها، اقتصادی است؟

(ج) هر سه تای اینها وقتی بیرون می‌آید، در کل این و کل بعدی ضرب می‌شود، یعنی سرفصل جدا شدن شما از بالا است، یعنی اگر سه تا جدول تعریف را در مقابل اینها قرار دهید. نقشی که آقای صدوق داشته این بوده که تنها وارد توسعه شده است، در حالی که سیاست هم مسائل کلان و هم درمسائل خرد وارد می‌شود.

(س) آیا «توسعه، کلان، خرد» هم عین «دانش، گرایش، بینش» اول در خودش دوبار ضرب می‌شود و بعداً در سایر عناوین ضرب می‌شود؟

(ج) برای تشریح همیشه ضرب شدن در خود فقط برای تبیین است نه برای استنباط. برای این که معنای روشنی از سه طبقه‌اش داشته باشیم، این کار به معنای آنها کمک می‌کند؛ اگر کسی معنای آنها را جداگانه کار نکند لزومی ندارد [؟] چون با ضرب آنها در موضوعات زیر بخشها، همان کار انجام می‌گیرد، اما گاهی انسان گیج می‌شود می‌گوید چطور شد. (س) پس یک دفعه می‌توانیم سه بار «گرایش، بینش، دانش» را در خودش ضرب کنیم و معادل قرار بدهیم، و با یک بار هر کدام از اینها را در پایینی‌ها ضرب کنیم.

(ج) به یک معنا بله، ولیکن وقتی اصطلاحات پشت سر هم قرار می‌گیرد، باید دانه، دانه معادل نویسی بشود.

(س) بله، ولی وقتی یکبار باشد؛ دیگر اصطلاح تکراری نداریم، ولی دوبار هیچ توجیهی ندارد، نه سه بار است که بگوییم ضربهای ما کامل شده است، و نه یک بار است که بگوییم از تکرار جلوگیری کرده است.

(ج) با دوبار نمای ساده‌ای از رابطه‌ی بین موضوع با موضوع دیگر و رابطه خودش با خودش را می‌گوید که کمک می‌کند، اگر بگوییم برای آن پاورقی بنویسیم، باید این پاورقی‌ها را از دو استفاده کنید، اگر بگویید سه بنویسیم، می‌گوییم دیگر

پاورقی نیست بلکه ضمیمه است، برای این که معادلش را پیدا کنید و در اصطلاحات گم نشود لازم است، اگر می‌گویید سه بار بنویسیم، می‌گوییم در ضمیمه دیگر بنویسید تا کاملاً تشریح شود. ما نوعاً وقت داشته باشیم، و فرصت ضیق نباشد ضرب تا دوبار را انجام می‌دهیم، مثلاً آقای صدوق ولو درگزینش ناقصی‌هایی دارد ولی تا دوبار ضرب کرده و معادل نوشته و توانسته کار کند. ما به علت ضیق وقت سعی می‌کنیم طبقات موضوعیش را پیدا کنیم و معادلش را بنویسیم. بعد سراغ «گرایشِ دانش، بینشِ دانش و دانشِ دانش»، می‌رویم، در ذیل آن «توسعه، کلان، خرد» را می‌نویسیم «گرایشِ دانشِ توسعه، گرایشِ دانشِ کلان، گرایشِ دانشِ خرد»

«بینشِ دانشِ توسعه، بینشِ دانشیِ کلان، بینشِ دانشِ خرد»

«دانشِ دانشِ توسعه، دانشِ دانشِ کلان، دانشِ دانشِ خرد» نه تای ما درست شد. اینها را باید در جدول ببریم «دانشِ اقتصاد، گرایشِ اقتصادی، بینشیِ اقتصادی» [؟]

آنها را در «جهانی، بین المللی، ملی» ضرب می‌کنیم. اینجا باید توضیح بدهیم «گرایشِ دانشِ توسعه‌ی جهانی» به چه معناست؟ «گرایشِ دانشِ توسعه بین المللی» «گرایش...»

س) اگر «گرایش، بینش، دانش» را سه بار در خودش ضرب کنیم تا کامل شود و ۲۷ عنوان بدست می‌آید که ۹ عنوان آن متعلق به اقتصاد است نه کل ضرب، بعد «توسعه، کلان، خرد» را سه بار در هم ضرب کنیم در آنجا هم ۲۷ عنوان بدست می‌آید؛ آیا از این ۲۷ تا هم فقط ۹ عنوان متعلق به اقتصاد است یا نه، کلش مال اقتصاد است.

ج) خیر، این ۲۷ تا پایین و ۲۷ عنوان بعدی همگی مربوط به اقتصاد است.

س) یعنی ۲۷ * ۲۷ * ۹ کاملترین وضعیت اقتصاد ماست، این طور است؟

ج) کاملترین وضعیت

س) یعنی ۹ تای ۷۲۹ تا

ج) یعنی ۹ تا ۲۷۰ تایی که امکان تشریح را به ما می‌دهد نه اینکه خیال کنید [؟] همه‌اش جدا، جدا است. تشریحی اقتصادی ماست. یعنی وقتی موضوع را در سه سطر ذکر می‌کنیم و خود آن موضوع را به سایر موضوعات را تعریف

می‌کنیم سه سطح را تحویل می‌دهد،

س) والا اصلش باید ۲۷ تا باشد، بله؟

(ج) بله، ۹ تا ۲۷ تا بشود، کمتر از ۲۷ تا که نباید بشود، سه تا از بالا می‌آید ۹ تا هم باید در سه تای اصلی ضرب شود تا ۲۷ تا بشود.

(س) اگر ۳ تا از بالا بیاید، یا این سه تا به خاطر این استکه ضربی انجام نگرفته [؟] یا به خاطر این استکه دوبار ضرب شده یا سه بار ضرب شده است.

(ج) یعنی ضربهایی که در هر جدول نسبت به خودش انجام می‌گیرد، فقط برای فهم نسبی بودن مفاهیم است،

(س) پس نباید ضرب انجام بگیرد

(ج) انجام بگیرد برای تشریح کردن، یعنی یک جدول تشریح درست کنیم که گم نشویم.

(س) عیب ندارد، [؟] این سه تا در این سه تا در این سه تا به ما می‌دهد که کلیه‌ی موضوعات [؟]

(ج) آن چرا که اینجا عنوان کردید که یکبار در خودشان ضرب کردید سه تا عنوانی خاص مربوط به بخش دانش است، تا سه عنوان هم مربوط به بینش است و سه تا هم خاص بخش ...

(س) اگر قرار باشد تشریح نکنیم؛ یعنی ضربی انجام نگرفته است حالا که ضربی انجام نگرفته همه موضوعات را به ما می‌دهد.

(ج) ضربی که انجام نگرفته، حالا اینجا را یکی می‌گیرید یا سه تا؟

(س) یکی اگر یکی باشد یعنی این سه تا را بعد جامعه نمی‌دانید، در حالی که این سه تا بعد جامعه است و انعکاش در این یکی فقط خاصیت و تبیینی ندارد، اینجا که مبنا هست غیر از موضوعات است و تفاوت را باید با موضوعات داشته باشد. البته موضوعات می‌توانند استقلال داشته باشند [؟] یعنی در ریشه و جوهره‌ای که زمان ساز است، حتماً باید بعد باشند؛ به عبارت دیگر نمی‌توان دانش اقتصادی را بدون گرایش و بدون فلسفه و جهان بینی تعریف کرد. ولی موضوعاتش یا توسعه است یعنی فعل موضوعاً است که دارد حرکت را بیان می‌کند، ولی این بخش، بخش موضوعات است که این موضوعات را می‌توانید موضوعات گرایش بگیرید، یا موضوعات بینش بگیرید یا موضوعات دانش بگیرید.

(س) پس در این حالت این کاملترین جدول ...

(ج) این یک جدول کامل اقتصادی است که از نظر عناوین اصطلاحی شما نباید چیزی را پیدا کنید، از چیزهایی که اقتصادی که اینجا نبود.

س) حتی در صورت تکمیل ضرب که سه بار در خودش ضرب می‌شود.

ج) باید این‌طور باشد، باید شرحی که می‌دهد این را بیان کند. البته این شرح به موضوعی است و شرحی که بخواهد سطوح خودش را بصورت عام و خاص ذکر کنیم نیست. حال کار از جهت روشی مشخص‌تر شد. حالا می‌خواهیم معدل نویسی بکنیم ما الان چند تا چیز را به صورت ۹ تا، ۹ تا داریم ۹ موضوع گرایشی داریم، از یک زاویه که نگاه کنید، ۹ موضوعی فلسفی و ۹ موضوع دانشی داریم، در ستون بزرگترین ستون است و در ستونهای زیر بخش ۹ توسعه داریم، ۹ تا کلان داریم، ۹ خرد داریم. و در سطر هم ۹ جهانی داریم، ۹ بین‌المللی داریم، ۹ ملی داریم.

فرض می‌کنیم معادلش را نوشته‌ایم و می‌خواهیم در جدول هم بیاوریم، سعی کنیم در روش کارگاهی کوتاهترین راه را سیر کنیم اگر «توسعه، کلان، خرد» بنویسیم، که اصطلاحات اقتصادی خواهند بود...

س) آیا همان اصطلاحات اقتصادی مورد نظرمان است یا تعریف دیگری برای آنها داریم؟

ج) حالا اگر تعریف دیگری هم داشته باشد، معروف است در کلیت [؟] و مثلاً توسعه تکنولوژی می‌گویند، ما می‌گوییم توسعه دارای سه بعد است «گرایش آن، فلسفه آن و خودش» یعنی عام‌تر از آنها می‌گوییم، ولی در عین حال بحث توسعه و اقتصاد است؛ باز درباره موضوعات کلان تعریف برای آن می‌دهیم و می‌گوییم کلان هم دارای سه بخش است، پس می‌توان سه بخش «توسعه، خرد، کلان» را ذکر کرد ولی با ارتکاز در جدول تعریف خیلی نزدیک‌تر است.

اگر گرایش اقتصاد و مذهب اقتصاد بیاوریم همین‌طور است یا نه؟ درباره‌ی مذهب اقتصاد هم می‌تون گفتکه گرایش‌ها چه چیزی است؟

س) مذهب اقتصادی آنها مکاتب اقتصادی است.

ج) مکتب‌ها فلسفه‌ی اقتصادی می‌شوند. درباره‌ی مذهب و اقتصاد می‌گوییم که ما یک ارزش‌های اقتصادی در اسلام داریم، پس از هر دو جهت می‌توان وارد شد.

اگر «توسعه، کلان، خرد» اصل قرار گرفت و مذهب زیر بخش آن باشد، می‌توان «جریان مذهب، جریان فلسفه و جریان دانش» طرح کرد؛ اما اگر از ابتدا مقسم را ارزشهای اقتصادی بدانیم، ارزشها را بزرگ کرده‌ایم یعنی تحت شعاع آن بحث کلامی را آورده‌ایم، می‌توانیم بگوییم وضعیت جهانی اقتصاد چگونه است، این خیلی ملموس است وضعیت جهانی آن چطوری است، وضعیت بین‌المللی آن چطوری است، و وضعیت ملی آن چطوری است، همه اینها را که به

صورت جهانی می‌گوییم، بحث توسعه را می‌گوییم بحث گرایش را ما می‌گوییم، بحث بینش را هم می‌گوییم، و همه اینها را می‌توانیم بگوییم.

(س) ما جهانی و بین‌المللی را بیک معنا می‌دانند.

(ج) اگر جهانی و بین‌المللی را یکی بگیریم، ما یک اقتصاد جهانی داریم که در آن تعاریف پذیرفته شده جهانی است، و یک وضعیت اقتصادی مسلمین و غیر مسلمین داریم که ما براساس دستگاه ارزشی‌مان دیگر با کشور اسرائیل معامله نکنیم.

(س) این را «جهانی، منطقه‌ای، ملی» تقسیم کنیم.

(ج) کلمه «منطقه‌ای» با اصطلاح ما جور در نمی‌آید. اصلاً اسرائیل در منطقه ما هست ولی ما با این کشور معامله نمی‌کنیم هر چند معامله با آن سود آور باشد.

(س) عیبی ندارد عدم همکاری یک سیاست است.

(ج) این جداسازی بر اساس منطقه نیست، بلکه بر اساس یک وضعیت خاص بین‌المللی است که ما برای خودمان داریم، صورت می‌گیرد، یعنی اسرائیلی که در منطقه هست و آمریکایی که در منطقه نیست در یک گروه قرار می‌گیرند.

(س) اگر به جای عنوان جهانی، عنوان عمومی را مطرح کنیم چطور است؟ چون این عنوان را به ارتکازات نزدیکتر است که عامتر از مفهوم بین‌المللی باشد. چون باید به ارتکازات نزدیک‌تر کنیم و معادل‌سازی کنیم.

(ج) اگر جهانی را جا انداختیم که یک تعاریف استاندارد و بین‌المللی هست، ولیکن ما در این استانداردها با همه‌ی ملل به یک نحو براساس سود اقتصادی معامله نمی‌کنیم. مثلاً بیمه جهانی درست کردید، شما یک کنفرانس‌های جهانی، یک استانداردهایی، یک ضوابطی، یک شاخصه‌هایی و یک تعاریفی دارید، مثلاً می‌خواهید نفت بفروشید نفت یک تعریف‌هایی دارد، یعنی این‌که یک شاخصه‌هایی دارد مثلاً غلظتش، سنگینیش و غیره و در چه [؟] قرار می‌گیرد یک تعریف‌هایی دارد و یک حسابی دارد، می‌خواهم فلز بخرم، آهن بخرم، آلومینیوم بخرم، یک تعریف‌هایی دارد.

وقتی شما کلمه «جهانی؛ بین‌المللی، ملی» را مطرح می‌کنید به عینیت بسیار نزدیک می‌شود و در عین حال می‌توانید این را اصل قرار دهید و عینیت را بزرگ کنید؛ چون مملوس است طبیعی است که خیلی زود پذیرفته می‌شود.

در عین حال کلمه‌ی «توسعه، کلان، خرد» هم اصطلاح اهل فن است و این کلمات در اقتصاد بیشتر مطرح است.

س) حتی آنها اقتصاد کلان و خرد را [؟] یعنی اقتصاد خرد و اقتصاد کلان می‌گویند. [؟] در بحث دانشگاهی دو تا بحث دارند، یکی اقتصاد خرد و یکی هم اقتصاد کلان و این را که تقسیم این‌ها بود سه واحد برای آن گذاشتند، «اقتصاد خرد، اقتصاد کلان، اقتصاد توسعه» توسعه اقتصادی داریم، اقتصاد توسعه هم هم نداریم، یعنی می‌گویند اقتصاد توسعه یا مفاهیم عامش مورد نظرتان است که در مفاهیم کلان می‌روید، یا مفاهیم جزئی مورد نظرتان..

ج) یعنی استراتژیهای اقتصادی مورد نظر است، یک وقت ما می‌گوییم استراتژی پولی را معین کنید..

س) آن وقت از این تقسیم‌بندی کنار می‌رود، سیاست اقتصادی و استراتژی اقتصادی به عنوان مثال می‌شود، خردتر آن که سیاست اجرای نامش را می‌گذارند یا مثلاً سیاستهای اجرایی اقتصادی می‌گذارند؛ آنجا در دسته بندی سیاستهاست و غیر از دسته‌بندی خود اصل اقتصاد است که اصل اقتصاد را دو قسمت می‌کنند، که یا درباره‌ی مفاهیم عام آن می‌خواهید بحث کنید که اقتصاد کلان می‌شود و یا در مفاهیم جزئی بحث می‌کنید که اقتصاد خردش می‌شود.

ج) و مطرح کردن «توسعه، کلان، خرد» به عنوان اصطلاحات خودمان که بخواهیم. این شروع بحث است که چرا کردید؟ چرا ولایت دو تا است؟ رایج نمی‌گویند، علمی آن دو تا است. والا باید استدلال کنید که من علم بازتری آورده‌ام و سه تا کرده‌ام.

ج) ما باید ببینیم تعریف خودمان از «خرد، کلان، توسعه» چه چیزی است؟ که آنها چه چیزی می‌گویند ما همیشه به چیزی معنای توسعه می‌گوییم که بخواهد جریان تکامل را رقم بزند صرف نظر از این که رونق اقتصادی را چه وقتی می‌گوییم و رکود را چه وقتی می‌گوییم، وضعیت تعادل اقتصادی را چه وقت می‌گوییم. حالا چه سیاستهایی برای توسعه و تکامل و عوض شدن موضوعات کلان داریم؟ مثلاً می‌گوییم ساختارهای اجتماعی عوض می‌شوند، نرم افزارها یعنی دانش آن هم عوض می‌شود و زمانی فرا می‌رسد که به جای آن که چهار بازار برای کنترل موضوعات و دسته بندیهای بزرگ وجود داشته باشد، ما راجع به دسته بندیها صحبت نمی‌کنیم کلان را نسبت به امور در کنترل و هدایت مشخص می‌کنیم. نه اینکه تکامل باشد، هرگاه بخواهیم درباره تکامل و رهبری صحبت کنیم باید سطح توسعه صحبت کنیم، چرا؟ چون در سطح تکامل اجتماعی است که ساختارها باید عوض شود، از جمله این ساختارهایی که باید عوض شود، موضوعات و دسته بندیهای بزرگ و عمومی است. مثلاً در اقتصاد ایران، تکامل به این است که «انگیزه‌ها، اندیشه‌ها

و عملکردها» الهی شود و شدت بیشتری پیدا کند و دارای رشد دائم التزاید انقلابی باشد، این بحث حتماً بحث توسعه است.

اما در درون این، سیاستهای کلی توسعه، برای ۲۰ سال آینده خودش را مجبور می‌بیند از تکنولوژی تولید شده در بستر نیازهای تکاملی اقتصاد مادی استفاده کند، و لذا حداکثر کاری که می‌تواند بکند این است که صرفه‌جویی در مقیاس تولید را یعنی مهندسی طرح را عوض کند در برنامه هم می‌تواند مهندسی برنامه را عوض کند [...] علم جدید که خواهد یک ترکیب جدید بدهد که بدون فیزیک جدید و بدون ریاضیات و تحقیقات جدید نمی‌توان بدست آورد و خلاصه عینیت پیدا نمی‌کند، حداکثر کاری که ما می‌توانیم انجام بدهیم این است که نحوه‌ی تخصیص‌ها را عوض کنیم؛ یعنی ابتداً می‌توانیم مهندسی طرح را عوض کنیم، همانطور که تخصیص را هم می‌توانید عوض کنید اما اصل معادلات را نمی‌توانید تغییر اساسی دهید، ولی اگر بتوانید تخصیص‌ها و جهت‌گیریها را عوض کنید، امید هست که در ۲۰ سال آینده یک نیازمندیهای جدیدی پیدا شود و یک کارهایی هم انجام بگیرد و یک معادلاتی داشته باشیم و یک کارهایی را هم انجام بدهیم. این محدودیت‌های ما در سیاستهای کلی توسعه است، هر چند مطلوب ما چیز دیگر باشد. در سطح کلان می‌آییم کلان یعنی نسبت‌هایی که بین دسته بندیهای کلی و عمومی یک دانش هست، مطرح می‌شود، این نسبتها را می‌توان تغییر داد؟ این جا می‌شود تغییر داد. اینجا را بیشتر از می‌توان تغییر داد، آنجا تغییر نمی‌کند مگر معادلات پژوهشی اما در اینجا می‌توان یک عامل دیگر را وارد دستگاه کرد و گفت مثلاً اگر پول در راه خیرات مصرف شود با مصرف غیر خیرات [؟] قابل شویم، ۱- مصارف خیرات، ۲- مصارف عمومی ۳- مصارف غیر مشروع اسراف و تبذیر مثل بعد هم بگوییم ما بدنبال افزایش مصرف در خیرات بیشتر شود، و مصرف و مصرفهای عمومی هم فعلاً سرجای خودش باشد. یک عامل دیگر هم می‌توانیم اضافه کنیم و دسته‌بندی‌های سؤالات مصرف را سؤالات تولید را عوض کنیم یعنی همان تغییری که گفتیم بوسیله تخصیص یا مهندسی طرح انجام می‌گیرد، مهندسی طرح کلان قابلیت بیشتری برای تغییر کردن دارد.

در سطح خرد هم، اقتصاد خرد از شرایط سازی کلان تبعیت می‌کند، سطح کلان با دسته بندیهایی که انجام می‌دهد شرایط خاصی ایجاد می‌کند شرایط که ایجاد کرد، در اقتصاد خرد نمی‌گوییم کارها همیشه به اموری چون انبار داری

برای مواد، محاسبه، کنترل و غیره دسته‌بندی می‌شود، بلکه تفاوت‌هایی با این نوع تقسیم بندی دارد که احیاناً ممکن است نظام خرد را کاملاً عوض کند.

مثلاً شما یک تسهیلاتی برای خیرات قرار داده‌اید، یک سیاستهای تشویقی را برای یک سری از امور و یک سیاستهای توییحی و باز دارنده برای یک سری امور دیگر قرار داده‌اید و یک سیاستهای تکلیفی هم در برنامه درست کردید که آن ضوابط اجرایی را عوض می‌کند. برای مثال می‌گوییم که فلان امتیاز را به جانبازان می‌دهیم فلان امتیاز را به کسانی می‌دهیم که مورد تأیید باشند، حزب اللهی‌ها، بسیجی‌ها یک دسته‌ای را سیاست توییحی می‌دهید، مثلاً سرمایه داران غیر مشروع و امثالهم و یا یک سیاستهای تکلیفی برای عموم دارید. اینها سیاستهای برنامه شماسست. و تکلیف سطح خرد را به نحوی معین می‌کنید که در خدمات، اعتبارات و مقدورات کشور، تخصیص های خاصی ایجاد می‌کند؛ پس اقتصاد خرد، اقتصادی است که با مضاف و مضاف الیه کار می‌کند و دقیقاً اجزاء علمی هست، اجزاء علمی است حالا چه در روندش باشد، فعالیت‌های اقتصادی چه در سازمانش باشد، که موضوع «دستور، تشویق و توییح» است.

با سه دسته‌بندی که روبروی ما هست، کدام یکی از آنها را بزرگ کنیم، کدامش را تحت الشعاع قرار بدهیم؟ آیا موضوعات عینی اقتصادی را موضوع یا موضوعات انقلاب یعنی «گرایش، بینش، دانش» که برای ما قدرت تحلیل را مقدم می‌دارد؛ یا موضوعاتی که در عینیت مبتلا به «جهانی، بین المللی و ملی» می‌باشد، یکی از اینها را باید برای سر فصل بعدی انتخاب کنیم. یک طرح دیگری هم می‌توان انجام داد که سه جدول را [؟] بدون آن که در افراد ایجاد تردید کند در حصر نظری قرار دهیم، و آن این است اگر از موضع داخل و انقلاب نگاه کنیم که موضوع عینی است باید «گرایش، دانش و بینش» را در ارزیابی امور اصل قرار دهیم و وقتی بر این اساس نگاه می‌کنیم، ممکن نیست که گرایش را در مقسم‌های اصلی‌مان ذکر نکنیم. این به عنوان ملاحظه‌ی وضعیت درونی یک مجموعه است و به عنوان یک مجموعه بیرونی یا شرایط باید «جهانی، بین المللی، ملی» را طرح کنیم و به عنوان دستگاهی که می‌تواند موضوعاً نسبت بین اینها را ملاحظه کرده و جمع بندی نماید نه این که حذف کند باید «توسعه، کلان و خرد» را اصل قرار دهیم. بنابراین سه تا جدولی که درست می‌کنیم یکی با درشت کردن موضوعات انقلابی یا درونی یک نظام است و یکی با ملاحظه‌ی وضعیت محدودیت شرایط ببیند بیرون چطوری است و چه تعاریفی حاکم است و جهان چه

می‌گویند؟ و وضعیت بین المللی ما چگونه است وضعیت ملی ما چگونه است؟ که در اینجا سراغ یک از محدودیت های عینی و دیگر این که موضوعاً اقتصاد چگونه می‌تواند اینها را هماهنگ کند.

در هر سه ی اینها طبیعی است که یک عناوین تکرار ۹ بارش شده است، یعنی اگر ما جهانی را اصل قرار دهیم، این طور نیست که گرایش وجود نداشته باشد، بلکه گرایش هست ۹ تا هم هست، همان طور ۹ تا بینش توسعه هم هست، نهایت اینکه در سه محور هستند.

بنابراین هر سه جدول را پر می‌کنیم، معادلات را هم می‌توانیم بنویسیم، نهایت نحوه ی بهره‌وری آنها فرق می‌کند؛ یعنی «جهانی، بین المللی، ملی» را به عنوان شرایط است. شرایطی که ما در آن هستیم چقدر است؟ نیروی انسانی ما چقدر در بخشهای تولید و توزیع و مصرف کارآیی دارد یعنی سقف دارد، در بین المللی هم همین‌طور است در جهانی‌اش هم همین‌طور است.

این شرایط عینی بود. وقتی بخش «گرایش، بینش، دانش» را تقسیم می‌کنیم معنایش این است که وضعیت انقلاب چطوری است، و وقتی هم «توسعه، خرد، کلان» هم نسبت بین اینها را بیان می‌کند. این سه جدول را جور کنیم آن وقت صحبت ما در جلسه براین اساس قرار می‌گیرد. ما بدون آن که اولاً محورهای اولویت‌بندیها را مشخص کنیم، از چه زاویه‌ای می‌خواهیم اولویت‌بندی نماییم، بنا شده درباره ۱۰ موضوع صحبت کنیم؛ ۱۰ موضوع را آورده‌ایم اما از چه خواستگاه می‌خواهیم صحبت کنیم؟ [؟] اولویت طبقه بندیها بر چه محوری اولی است یا اولی نیست؟ آیا بر اساس اصل قرار دادن انقلاب، یا اصل قرار دادن محدودیتهای عینی، یا اصل قرار دادن خود موضوع اقتصاد؟

مهندس حسینی: برای خود همین هم باید تعریف داشته باشیم؟

ج) احسن، باید اولویت بندی کرد و در اولویت بندیهای هم باید نظام اولویت بندی را چکار کنیم و توازن چطور می‌شود؟ و بعد سه جدول را که ارائه می‌کنیم، باید از سه زاویه و سه نقطه مختصات، به مسایل نگاه کنیم؛ تا در جمع بندی آنها حرف نهایی را بزنیم پس در اولویت بندی یک جدول ارائه می‌شود؛ اما این جدول از سه نقطه مورد دقت قرار گرفته است و این کار یک طرح جامع برای تنظیم اولویت بندی است.

س) ما اگر هر یک از این سه محور را بخواهیم اولویت [؟] قرار دهیم در واقع آن اولویت، قید اول خواهد بود. مثلاً اگر «جهانی، بین المللی، ملی» را قرار دادیم قید اول ما «جهانی» می‌شود؟

ج) این یک نکته ظریفی است، آیا موصوف دوم همیشه بزرگتر است یا قید اول؟ اگر در مضاف مضاف الیه باشد قید اول بزرگتر است، چون بقیه به آن اضافه می‌شوند، یعنی مثلاً امور اقتصادی کلان را بر حسب این عناوین دسته بندی کرده ایم. یک....

س) وقتی درّ باغ می‌گوییم آیا در اصل است یا باغ اصل است؟

ج) شما برای باغ عنوان نمی‌گذارید بلکه عنوانی که می‌خواهید ببندید....

س) در مضاف و مضاف الیه معمولاً مضاف الیه اصل است چون اضافه به سمت او صورت می‌گیرد.

ج) این بخلاف تقسیم کلی به مصادیق است؛ یعنی وقتی می‌گوییم حیوان جنسی است و ..

س) مثلاً اگر گفتیم حیوان ناطق، حیوان صفتش این است که ناطقیت دارد، که این غیر از اضافه است.

ج) اما منظور ما به نحوه تقسیم است، یعنی اگر قرار شد پارچ‌ها را تقسیم کنیم، پارچ‌های آموزش و پرورش، پارچ‌های سپاه بگوییم

س) یعنی اگر صفت و موصوفی بود، قطعاً موصوف اصل است.

ج) ما پارچ‌های سپاه می‌گوییم، پارچ‌های آموزش و پرورش

س) صفت و موصوف است؛ اما صفت ملکی را ذکر می‌فرمایید؟

ج) آیا صفت ملکی به معنای اضافه مالکیت نیست؟

س) باز اینجا پارچ اصل است یا سپاه اصل است.

ج) در اینجا سپاه در برابر آموزش و پرورش می‌باشد و اصل است.

س) نه نه، شما از زاویه پارچ‌ها دارید بررسی می‌کنید و می‌گویید یک دسته مال سپاه است یک دسته مال آموزش و پرورش است. یعنی در اینجا پارچ اصل است، که ما به اشتراک بین این سپاه و آموزش و پرورش است.

ج) پارچ‌های سپاه، صندلی‌های سپاه و مرحله بعدش هم آموزش و پرورش را در نظر بگیرید، اگر ما عنوان کلی را بخواهیم ملاحظه کنیم پارچ و صندلی است ولی در عنوان بخشی آن سپاه و آموزش و پرورش است.

اگر بخواهیم اموال این دو ارگان را طبقه بندی کنیم، در اینجا وقتی سپاه را اصل می‌نویسیم یا آموزش و پرورش کدام یک اولی است؟ بر حسب تقسیم به اشیاء کدام یک اولی هستند؟

س) چون در مضاف و مضاف الیه ، مضاف الیه اصل است پس در اینجا سپاه اصل می‌شود. مثل درب باغ که گفتیم باغ اصل است اینجا هم که گفتیم پارچ یا سپاه، سپاه اصل است.

ج) اگر عین همین را بخواهیم برای آموزش و پرورش ذکر کنیم، سعی کدامیک بیشتر است، کدامشان مصداق کدامشان هستند؟

س) از نظر مفهومی به نظر می‌رسد که پارچ در اینجا اصل است یعنی پارچ تقسیم‌بندی شده به پارچ‌های این دسته، پارچ‌های این دسته پارچ‌های این رنگی اگر صفت گونه برخورد کنیم پارچ اصل است. و اگر بصورت اضافه به آن نگاه کنیم، مضاف الیه هستند. مثلاً پارچ‌های آبی یا سبز که صفت را بیان می‌کند، در اینجا پارچ بودن اصل است.

ج) من یک مثاله را برایتان بیان کنم که هم از این طرف می‌تواند صفت و موصوف شود و هم آن طرف صفت و موصوف شود.

س) در واقع بین صفت و موصوف با مضاف و مضاف‌الیه تفاوتی قائل شویم، که در مضاف و مضاف الیه، مضاف الیه را اصل بگیریم و در صفت و موصوف، موصوف را اصل بگیریم چون موصوف یعنی وصف شده، پس صفت در حقیقت عرض موصوف است پس موصوف اصل است اما در مضاف و مضاف‌الیه، این مضاف اضافه شده است به مضاف الیه، پس مضاف الیه اصل بوده که این به طرف او اضافه شده است. البته این در ادبیات عربی است، در ادبیات فارسی هم مانند درب، دومی باغ اصل است.

ج) در صفت و موصوف وقتی سیب شیرین می‌گوییم، موصوف اصل است. تقسیماتی که در جدول می‌خواهیم انجام دهیم تقسیمات موصوف و صفتی است یا مضاف و مضاف الیه است؟ هر دو می‌تواند باشد.

س) در عینیت می‌گوییم یا در الفاظ فلسفی می‌گوییم، اگر در عینیت باشد. باید مضاف و مضاف الیه باشد.

ج) در مضاف و مضاف الیه هم مضاف الیه اصل است یعنی کلی‌ترین عنوان می‌شود؛ یعنی مضاف الیه‌ها در تقسیم بندی اصلند و عنوانها روی مضاف الیه‌ها نوشته می‌شود و اگر عنوان‌ها روی مضاف الیه‌ها نوشته شود این جدول ، جدول « جهانی ، بین المللی و ملی » خواهد شد.

س) حالا ببینیم واقعاً این گونه است یا نه؟ مثلاً ما «گرایش دانش توسعه‌ی جهانی» را داریم، یعنی جهانی بودن قید اصلی است، «بعد توسعه اصل است و بعد دانش اصل است و بعد گرایش اصل است». پس با تعریفهای رایج تفاوتی پیدا نکرد.

ج) تفاوتی فعلاً ندارد فقط باید برای هر یک از آنها یک معنوی ذکر کنیم. اما اگر صفت و موصوفی ملاحظه شوند؛ چه معنایی پیدا می‌کنند؟ گرایش دانش به عنوان صفت یعنی جهت‌گیری دانش، موضع‌گیری دانش، و تلاش و مجاهده‌ای که در دانش انجام می‌گیرد، در موضوع توسعه، گرایش را داریم تعریف می‌کنیم. در اینجا گرایش به عنوان موصوف است. یعنی آن نحوه گرایش دانش توسعه‌ای که در جهان پذیرفته شده است، که چیست؟ مثلاً الآن گرایش دانش توسعه در سطح جهان بیشتر جنبه الحادی دارد. پذیرش قالبش الحادی است.

در بینش دانش توسعه‌ی جهانی هم فلسفه‌ی اصالت حس بر آن استوار است «دانش دانش توسعه‌ی» جهانی هم به معنای معادلاتی است که در جهان به عنوان معادلات توسعه شناخته شده است که در کمیسیون عمران مطرح است مادی است.

س) پس هم به صورت صفت و موصوفی معنا شد و هم به صورت مضاف و مضاف الیه معنا شد.

ج) نهایت کدام یک از اینها را می‌خواهید بگویید، علتها را می‌خواهید بگویید؟ چون این جدول، جدول عام جامعه است.

س) یعنی این عناوین باید قابلیت داشته باشد هم این طرف جدول تعریف نوشته شود و هم آن طرف نوشته شود.

ج) به علت، یک طرفش را می‌نویسید و به اثر، یک طرف دیگرش را می‌نویسید. فرض کنید در اینجا «گمانه، گزینش، پردازش» نوشته شده است و این طرف هم برابر وحدت و کثرت می‌نویسید ۱- جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده «ولایت، تولی، تصرف»، - «تکوینی، تاریخی، اجتماعی»، ۲- «گمانه، گزینش، پردازش» در چه موضوعاتی «چرایی، چیستی، چگونگی» نسبت به چرایی وحدت و کثرت، چرایی زمان و مکان، چرایی اختیار و آگاهی بعد هم چیستی اینها و چگونگی اینها که چه چیزی می‌دهد؟ مبدأ نظام تعریف از «هستی، فیزیک، ریاضی» و بنیان نظام فکری در تکامل ادبیات اجتماعی می‌شود.

اگر در یک جامعه‌ای هستی شناسیش مال نظرات حضرت جواد آملی بود و جدا بود از فیزیکش که مال آقای چطور است؟ بریده هستند. حتماً گلشنی بود و از ریاضی جدا بود، البته الان فیزیک و ریاضی به هم ربط دارند؛ ولی با هستی چطور است؟ بریده هستند. حتماً در ادبیات جامعه، بریدگی ملاحظه می‌شود، اگر بین آنها ارتباط باشد، باید چرایی، چیستی و چگونگی با یکدیگر ارتباط داشته باشند؛ یعنی گمانه‌هایی که زده می‌شود و گزینش و پردازش‌هایی که درباره این مسایل انجام می‌شود، باید به هم مربوط باشند تا اینجا مربوط بتواند نتیجه بدهد، و اگر نتیجه به هم مربوط شد صحیح است بگوئید جامعه دارای یک نظام فکری منسجم است و ادبیاتشان به یکدیگر گیر نمی‌کنند. اگر صفت و موصوف، و مضاف و مضاف الیه موضوعات جدول را توانستیم بر اساس فلسفه خودمان، بنویسیم و نهایت به علت و محصول می‌رسیم و می‌توانستیم بگوئیم علتها را به این طرف و محصولها را به طرف دیگر می‌بریم این یک جدول نظام فلسفی بدست می‌دهد که ابتدائاً به عینیت کاری ندارد؛ یعنی در این جدول اسم نفت، معدن، کارخانه و امثالهم نوشته نشده است، ولی برای شما بین علت و اثر جدولی را تحویل می‌دهد تا عناوینی را که می‌خواهی بصورت کلی در آن قرار این طرف بدهید و موضوعاتش را طرف دیگر قرار دهید. پس ما جدول راهنمایی درست می‌کنیم که دو طرف جدول راهنمای ما پر شده است، از این به یک جدول دیگری راهنمایی می‌شویم که امکان انتخاب عنوان و موضوعات را امکان پذیر می‌کند و این جدول خالی تبدیل به عناوین اقتصادی و موضوعات اقتصادی می‌شود. دسته‌ی عناوینی را که می‌خواهیم درست کنیم برای راهنمایی خودمان خوب است. تا بدانیم که چکار داریم می‌کنیم، آیا خوب است سه جدول تعریف درست کنیم و در یکی جهانی را اصل قرار بدهیم. و در یکی هم گرایش را اصل قرار بدهیم [؟] بعد سه طرح بعنوان طرح جامع ببریم.

(س) در این صورت ابتکار عمل از دست آنها گرفته می‌شود.

(ج) یعنی آنها هرگونه احتمالی را که مطرح کنند، ما تقریباً و به نسبت پیش بینی آن را داریم.

(س) البته مطلوب ما فقط یکی از آنهاست.

(ج) این را در نظر داشته باشید آن طرح جامعی که از سه زاویه نگاه کنید باید یک برآیند داشته باشد، میدانی که برای تحرک باز کرده‌اید به نحوی است که توپ از هر طرف که بیاندازند در زمین شما خواهد بود اگر هم فرصتی داده شود، که بتوانید دلایل هر یک را ذکر کنید و از کل به جزء بیابید تا به برآیند [؟] مثلاً اگر مفروض این باشد مدیر جلسه که

آقای رضایی در اینجا هست به این حرف معتقد شد حتماً به وسیله این دستگاه فکری می‌تواند اداره کند. ولی اگر فرصت دفاع داده نشود و شما فقط بتوانید اعتراض کنید، این به یک نسبتی کار شما را مشکلتر می‌کند. پیشنهاد ما این است که حداقل یک [؟] بردن این جدول شاید خیلی خیلی مطلوب نباشد ولی جدول است [؟] فقط باید مکتوب ببرید.

س) ما باید سه نوع دسته بندی نظام عناوین را ببریم. و بگوییم که ما موضوع را از این زاویه دیدیم و لذا عنوان کردن روش تولید اینها لزومی ندارد، حداقل الان برای آنها جا نیفتاد. چون یک درسی است که باید دوره‌اش را ببینند یا باید به مبانی آن مسلط بشوند، قطعاً آنها برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی نظام عناوین خود یک مدل رایج دارند، بنابراین اگر ما بخواهیم بحث از مدل داشته باشیم، قطعاً جلسه از صورت جلسه خارج می‌شود، اگر بخواهیم بگوییم دسته بندی شما قبول است مدل‌های رایج قبول است، در آن دسته بندی می‌رود. پس تنها یک صورت باقی می‌ماند که یک دسته‌بندی ارایه دهیم و صرفاً یک سری شاخصه ذکر کنیم و نگوییم که مدل آن چگونه است.

ج) در عین حال بگوییم ما مدعی هستیم که متغیرهای انقلاب را بعنوان یک واقعیت عینی نمی‌توانیم نادیده بگیریم. در جامعه ما یک واقعیت عینی ایجاد شده که وضعیت جامعه ما با جاهای دیگر یکی نیست. به همین دلیل کار کارشناسان در عینیت با مشکلاتی برخورد می‌کند.

س) این حرف سنگینی برای آنها است که بگوییم، ما جامعه‌ای داریم که دستگاه ریاضی در آن کار نمی‌کند.

ج) خیر، باید بگوییم دستگاه ریاضیات شما کارایی ندارد.

س) جا انداختن این حرف برای کسی که در اول خط است [؟] یعنی دو تا چهار تاست، یعنی اول بحث جدول علم است. ما اصلاً روی این مسائل بحث نکنیم. ما سه نوع دسته بندی را می‌بریم و در آنجا استدلال می‌کنیم که در این دسته‌بندی بر اساس این زاویه نگاه کرده‌ایم و شاخصه‌های ما هم اینهاست و جلو رفتیم. حالا نظام تعریف یا جدول ماتریست داشتیم فعلاً بماند. چون الان طرح این مباحث زود است.

ج) حداقلش آیا ما می‌توانیم بصورت خصوصی این مطلب را به آقای نادران بگوییم یا خیر؟

س) هنوز خیر، در حقیقت ارایه مدلی می‌شود که هنوز تستش را خوب نداده است. بخلاف این که تست بشود و ... ما باید سه جدول درست کنیم و به همین جهت در ابتدا مقسم بحث (یعنی عنوان کلی بحث نه این که صفت موصوف

باشد) را این عناوین قرار می‌دهیم: «جهانی بودن، بین‌المللی بودن، ملی بودن» بر این اساس جهانی بودن یک بخش از بحث است و بین‌المللی بودن یک بخش، و ملی بودن هم یک بخش دیگر و در نتیجه ما اقتصاد جهانی، اقتصاد بین‌المللی و اقتصاد ملی خواهیم داشت.

آنگاه خود اقتصاد جهانی شامل تعاریف توسعه، کلان و خرد می‌شود و بعد گرایش، بینش دانش هر یک از آنها را معین خواهیم کرد، که به صورت کلی این یک فرض است.

در این فرض باید ملاحظه کرد که آیا گرایش باید به عنوان اولین قید برای جهانی ذکر شود یا این که توسعه قبل از آن قرار گیرد یعنی تقدم و تأخر گرایش و توسعه قابل بحث است.

یک فرض دیگر این است که «گرایش، بینش، دانش» را به عنوان سه بخش جدول قرار دهیم و بگوییم ابتدا در مورد دین، بعد در مورد مکاتب و بعد از آن در مورد عینیت صحبت می‌کنیم، حال آیا این فرض بهتر است یا این که ابتدا در موضوعات اشراق کنیم و بعد بر هر موضوعی که رسیدیم اول در مورد وضعیت جهت‌گیری دینی آن، و بعد در مورد مکتب اقتصادی - که می‌خواهد این دین را اجرا کند - و در قدم سوم در مورد محدودیت‌های اجرایی سخن بگوییم. در این نحوه تقسیم لازم نیست که گرایش، بینش، دانش را در مقسم دسته‌بندی‌های بزرگ ذکر کنیم؛ بلکه باید اشراق در کل داشته باشیم و از میان هر سه عنوان از آن ۲۷ تا، یکی از آنها دینی باشد و بعد فلسفه آن تعریف شود؛ یعنی مدلی که بتواند مجرا قرار گیرد و متغیرهای آن میزان تحقق ارزشهای دینی را نشان دهد، چون نقش مدل، کنترل هدایت به سمت آن ارزشها و دستورهاست و معنای مدل چیزی جز کنترل‌شی؟ متغیر و عوامل درون‌زا و برون‌زا اقتصادی که آن متغیر را حاصل‌کند، نیست و اگر مدل جدای از ارزشها به عنوان یک مجموعه فیزیک تعریف شود که ربطی به دین نداشته باشد معنایش آن است که اداره کردن ربطی به دین ندارد.

در صورتی که همه امور دینی در یک قسمت ذکر شود، یک شیب به سمت مادی شدن و امور ایجاد می‌شود و طرح این ادعا که مدل باید اسلامی باشد، مشکل می‌شود و ارزشها همان اهدافی می‌شوند که باید به آنها رسید اما محدودیت‌های عینی و دستورات عملی ایجاب می‌کند و علم هم این را تأیید می‌کند که آن ارزشها به دلیل شرائط ثانوی، حذف شوند، در حالی که اگر دین در همه آنها مطرح شود جهت‌گیریهای صحیح آنها را نشان می‌دهد در عین حال در این فرض نوعی زمینه وجود دارد که آنها اشکال بگیرند چرا در هر موضوعی از جهت‌گیری دینی سخت می‌گویید بلکه

اینها را باید به عنوان ارزشها و آرمانه مطرح ساخت. ما هم در پاسخ به آنها می‌گوییم نه، این برای اظهار نظر در مورد قسمت سوم است که آن نظر نباید از مطلوبیت ها و ابزارهایی که برای رسیدن به مطلوبیت ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، جدا باشد.

به عبارت دیگر در ۲۷ مورد ما سخن خود را تکرار می‌کنیم نه این که مثلاً ۱۰ جلسه از ۵۰ جلسه را در مورد ارزشه صحبت کنیم و بعد آنها را کنار بگذاریم و سراغ عینیت برویم.

س) پس در نهایت یک جدول و یک نظام عناوین را تحویل خواهیم داد. به نظر می‌رسد ما به جای ۳ حالت ۶ حالت برای طبقه بندی داریم چون هر یک از قیود «جهانی، بین المللی، ملی» با «گرایش، بنیش، دانش» و «توسعه، کلان، خرد» به عنوان قید اول ذکر می‌شوند؛ یعنی قید اول سه حالت دارد، ولی قید دوم دو حالت پیدا می‌کند؛ یعنی این که کدامیک از آن دو قید باقی مانده و در مرتبه دوم یا در مرتبه سوم مطرح شود که در مجموع ۶ حالت برای مرتب کردن این قیود پدید آید به جای ۳ جدول ۶ جدول ایجاد شود اگر که همه قیود اول تا سوم جابجا شوند، این نتیجه حاصل می‌شود.

حجت الاسلام حسینی من یک نکته به این مطلب اضافه کنم که بنابر مبنایی که قبلاً بیان شده هر موضوعی ممکن است در سه سطح دیده شود، ما باید بتوانیم (مثلاً) عنوان جهانی را به عنوان یک فاکتور جدید ملاحظه کنیم؛ «جهانی جهانی»، هم قابل طرح هست.

ج) یا بگوییم قید «گرایش دانش»، «بینش دانش» و «دانشی دانش» چون مبنا بود، دوبار در هم ضرب شد و حال می‌توان این دور را، هم پشت سر یکدیگر و هم بصورت منفصل ذکر کرد؛ یعنی بگوییم «گرایش جهانی دانش توسعه» یا این که «گرایش دانش جهانی توسعه»، یعنی این دو قیدی که باید در هم ضرب شود، آیا به صورت متصل و به شکل اضافه می‌آیند یا این که به صورت صفت و موصوف می‌آیند و صفت از موصوفش فاصله می‌گیرد و یک صفت دیگر بین آنها فاصله می‌شود.

ج) بله می‌توان ابعاد را در هر کجا با دو شکل ذکر کرد که «گرایش بینشی» و «گرایش دانش» و... مطرح شود یا می‌تواند بصورت منفصل مثلاً گرایش تنها و یا بصورت متصل مثلاً بصورت گرایش بنیش» یا «گرایش دانش» بیاید،

این فرض قابل طرح هست، اما یک فرض هم این است که خود کلمه جهانی و کلمه جهانی جهانی، مطرح شود و بگوییم ۹ عنوان یا بلکه بیشتر بدست می‌آید. در این فرض مفاهیم تجزیه شده و گسترده ترمی شوند.

(س) البته برخی از این حالتها حداقل در ارتکازات عام معنای واضحی نخواهند داشت مثلاً «جهانی توسعه» یا «دانش توسعه جهانی»

(ج) حالا دقت کنیم که این «جهانی» که حرف آخر آن یا نسبت است به چیزی منسوب است؟ چون این کلمه نشان می‌دهد که نیاز به یک مضاف دارد تا این مضاف الیه معنا داشته باشد، مثلاً می‌توان گفت: «اقتصاد جهانی»

(س) در این اضافه‌ها همین نحو هست، مثلاً «گرایش جهانی توسعه»

(ج) شما حالت آخر را آوردید من برای حالت اول آن صحبت می‌کنم که می‌گویید: «اقتصاد جهانی توسعه» یا «توسعه گرایش دانش» چون اولین عنوان و حتی خود کلمه توسعه که برای آن یاء نسبت می‌آورید، مثلاً اگر گفتید «اقتصاد توسعه» یا «توسعه گرایش» بهر حال در اینجا نه یاء نسبت می‌آورید باید برای یک مضاف مطرح شود، چون اینها مضاف الیه هستند.

(س) البته در کلان و خرد، یاء نسبت طرح نیست و می‌گوییم: «کلان جهانی»

(ج) درست است، در اینجا یاء نسبت نیست، ولی باید یک خصوصیتی در آن وجود داشته باشد که همان معنا را برساند و به همین خاطر در آخر کلمه کلان کسره می‌گذارید (کلان)

(س) یعنی «توسعه، کلان، خرد» صفت است و در حالی که «گرایش، بینش دانش» یک موضوع است و «جهانی، بین‌المللی، ملی» هم قید است و این موضوع، صفت، قید باید از هم جدا شوند که در این صورت لازم است که حتماً گرایش دانش، ابتدا ذکر شوند، چون آنها قید و صفت هستند و نمی‌توانند اول واقع شوند و به این اساس چهار حالت آن کنار می‌رود و دو حالت آن باقی می‌ماند؛ یعنی «گرایش دانش» اول است؛ اما آیا «توسعه جهانی» پس از آن قرار می‌گیرد یا «جهانی توسعه»؟

(ج) گرایش توسعه جهانی به ارتکاز نزدیک تر است تا توسعه گرایش جهانی، یک بحث این است که توسعه تکاملی که در جهان واقع می‌شود...

س) البته دو معنای متفاوت مطرح می‌شود و معنای «گرایش جهانی توسعه» با «گرایش توسعه جهانی» فرق می‌کند؟ یعنی آیا جهانی بودن را قید توسعه می‌دانید یا توسعه را قید جهانی بودن می‌دانید، یعنی تکامل جهانی یا جهانی بودن تکامل. ضمناً اضافه شدن گرایش به دانش و بینش نیز مورد سؤال است که آیا منفصل باشد یا متصل، البته به نظر می‌رسد باید متصل باشد و فاصله ای بین آنه نباشد، چون اضافه درونی است.

ج) گاهی می‌خواهید تکامل را توصیف کنید و موضوع ما اندازه گیری وضعیت تکامل سهم تأثیر خودمان در تکامل است.

س) اما گاهی نسبت به کل جهان نظر می‌دهیم

ج: خیر در اینجا حتی اگر قید تکامل جهانی باشد باز موضوع یک موضوع تاریخی نیست و وضعیت را در نظر می‌گیرید؛ ولی گاهی به جای وضع، جریان را می‌بینید. برای ملاحظه وضع می‌گویید: «گرایش جهانی توسعه»،

س) یعنی جهانی بودن اصل باشد یا توسعه اصل باشد، این همان بحث صفت و موصوف است.

ج) کدامشان صفت و موصوف و کدامشان مضاف و مضاف الیه است.

س) اگر اینجا را اصل بگیرید، هر دو صفت و موصوفی می‌شود، یعنی اگر بگویید گرایش جهانی توسعه...

ج) یعنی گرایش جهانی تکامل بگوییم یا گرایش تکامل جهانی؟

س) گاهی نسبت به جهان بحث می‌کنید تا ببینید تکامل آن چگونه است و گاهی نیز راجع به تکامل بحث می‌کنید تا ببینید نظر مردم جهان در مورد آن چیست؟

ج) یعنی این که پذیرش عمومی نسبت به توسعه چگونه است، که این معنای وضعیت است و «گرایش جهانی توسعه» برای آن ذکر می‌شود، پس اگر پذیرش جهانی به عنوان قید آن قرار می‌گیرد وضعیت را بیان می‌کند، اما اگر این قید نباشد؛ توسعه مطلوب مطرح شده است.

س) «گرایش جهانی تکامل» در واقع نظر جهان نسبت به تکامل را مشخص می‌سازد.

ج) این پذیرش عمومی است که سهم تأثیر شما هم در آن هست و وضعیت موجود را بیان می‌کند، اما «گرایش تکامل جهانی» بیانگر روند تکاملی جهان است.

س) پس « گرایش جهانی توسعه » بیانگر وضعیت موجود است، چون نظر مردم دنیا نسبت به تکامل را مشخص می‌سازد، اما «گرایش توسعه جهانی» وضع مطلوب است و کیفیت تکامل جهانی را مشخص می‌سازد.

ج) البته فقط قید جهانی را ندارید؛ بلکه عناوین بین المللی و ملی هم هستند و « گرایش بین المللی تکامل » و « گرایش تکامل بین المللی » هم وجود دارند که برای مشخص شدن معانی آنها باید یک تعاریفی را در وضعیت موجود مطرح کنید که در وضعیت بین المللی که بر اساس آن تعاریف حرکت دارند، یک اختلافاتی هم وجود دارد که مثلاً ملل مستضعف برخی چیزها را نمی‌پسندند یا از آن رنج می‌برند.

س) تعریف اینها باید مثل قبلی باشد که کدام بیانگر وضعیت موجود و کدام بیانگر وضعیت مطلوب است.

ج) در امور بین المللی (در مباحث مربوط به علل) چند چیز مطرح است مثلاً یک مسابقه در زمین بازی تعاریف پذیرفته شده جهانی وجود دارد، یک مذاکره و معاهده هم هست، یعنی در امور اقتصادی یک مسابقه هایی صورت می‌گیرد و در امور سیاسی و فرهنگی هم مسابقه هست و به میزانی که درعینیت قدرت سبقت گرفتن پیدا شود، آن تعاریف پذیرفته شده جهانی در امر توسعه، امکان این را فراهم می‌کند که مذاکره ها و معاهده ها به نفع یک طرف بچرخد یعنی چارچوب بازی در بخش جهانی را معین می‌کند.

این که قرار داد یک کشور با کشور دیگر چگونه باشد، با این موضوع که ضوابط عمومی چگونه باشد فرق می‌کند که البته در این موضوع هم مسابقه هم هست ولی مسابقه آن در یک سطح دیگری است در این، یک « مسابقه و مذاکره و معاهده است » در این مسابقه عده ای رنج می‌برند یعنی گرایش آنها بگونه است که تحقیر را نمی‌پذیرند در صورتی که اگر دولتها تحقیر را بپذیرند این تحقیر از دولتها به ملت ها انتقال می‌یابد و آنها رنج می‌برند، یعنی برای شما بستری پدید می‌آید که از توسعه تعریف جدید بیان کنید که با تعریف پذیرفته شده جهانی فرق می‌کند و با نظر کمیسیون عمران سازمان ملل متفاوت است. یعنی چون رنجش ظاهر شده، اقتصاد سیاسی در موضعگیری مردم جهان به نفع شماست.

مثلاً آن رییس جمهور مالزی در نظام اقتصاد بین الملل ور شکست شده و جوابی برای ملتش ندارد و حضور در سطح بین المللی، امکان مذاکره با او را فراهم می‌سازد تا با شما قرار دادهای اقتصادی ببندد.

حالا یک پله این طرفتر می‌آییم، در سطح ملی هم همین مسئله مطرح است و شما در میان ملت خودتان مجبور نیستید که قرار دادهای بین‌المللی را در آن مشکلی که آنها در مسابقه، مذاکره، معاهده برده‌اند شده‌اند، در همان شکل عمل کنید؛ بلکه در فضای ملی کشور شما، انقلاب اصل است و به نسبت سهم تأثیر بیشتری دارد.

در تعاریف بین‌المللی سازمان ملل، تعاریف انقلاب اصلاً پذیرفته نشده است، اما در درون ملت شما پذیرفته شده و مردم رأی هم داده‌اند و در تظاهرات هم حضور پیدا کرده‌اند. مردم بسیاری از کشورها هم به دلیل آن که از شرایط کنونی رنج می‌برند، حاضر هستند با شما قرار داد ببندند.

پس ما سه مطلب داریم که مطلوب و موجود را در یک طیف قرار می‌دهد و از طیف مطلوب گرفته که اراده شما آن است که مطلوب بر اساس اسلام اصل قرار گیرد تا آنجا که اصرار می‌کنند قواعد شد سرمایه داری موجود اصل قرار گیرد.

بنابراین اگر گرایش بین‌المللی توسعه را در نظر بگیرید وضع موجود در یکجا یکدست قرار نمی‌گیرد تا وضع مطلوب هم از آن جدا باشد.

در یک ردیف قرار می‌گیرد و تطبیق وضعیت موجود و مطلوب را نتیجه می‌دهد، یعنی ممکن است بگویید که سطح ملی، وضعیت موجود با وضعیت مطلوب، تطبیق پیدا کرده است و نمی‌توانیم بگویید تقدم این قیود وضعیت را عوض می‌کند.

(ج) بله، گرچه قیود مطلوبیت و موجودیت را می‌رساند، اما موجود در ملی با موجود در شکل بین‌المللی از یک جهت (جهت گیری، موضع گیری و مجاهده و روشی) اختلاف پیدا می‌کند، ولی در جهت دوم مانند جامعه آمریکا گرایش وضعیت موجود و مطلوبشان تا سر حد جهانی گسترده شده است، یعنی به نسبت در جهانی هم سطح تأثیر خودش را ظاهر کرده است یعنی مطلوب را دیدگاه جامعه آمریکا، همین شرایط کنونی است.

(س) برای آنها وضع موجود مطلوب در سه حالت تطبیق پیدا کرده است، اما از دیدگاه ما در سطح ملی تطبیق یافته است.

ج) نه تطبیق صد در صد ندارد، بگویید در جامعه ما در سطح ملی به وضع مطلوب نزدیک تر است (مثلاً ۵۰ در صد) و باید برای آن شیب درست کنیم تا بیشتر تطبیق کند، در حالت بین المللی تأثیر آن حدود ۳۰ در صد و در سطح جهانی تأثیر آن خیلی کمتر است.

س) پس وضعیت موجود و مطلوب از نظر فلسفی عوض نشد (و تعریف آن همچنان ثابت است) اما تطبیق آن عوض شد.

ج) ما اگر بخواهیم معنای شرایط نظام اسلامی و عوامل درون زای آن را ملاحظه کنیم، می‌توانیم بگوییم حضور ما در سطح بین الملل (حداقل از نظر اقتصادی) بسیار ضعیف است؛ چون تعاریف بر اساس نظر ما نیست، حتی از لحاظ ارزی هم هیچ کشوری با ریال ما معامله نمی‌کند؛ ولی با دلار آمریکا معامله می‌کنند و دلار تقریباً رایج ترین ارز جهانی است.

البته معنایش نبودن ما در سطح بین المللی نیست ما هستیم اما در صد تأثیر ما کم است، ولی در سطح ملی این تأثیر زیاد است و بیشترین حضور داریم.

س) بنابراین دو طرف جدول تعریف بدست می‌آید. چون در یک طرف جدول می‌خواستیم موجود را بنویسیم و در یک طرف آن مطلوب.

ج) در یک طرف جدول، موجود را (یعنی اثر) می‌نویسیم و در آن طرف علت ها را می‌نویسیم (البته در این طرف جدول ها کوچکتر است و در آن طرف بزرگتر است)

در طرف سمت راست جدول نام (عنوان) است و در سمت چپ، آن شاخصه است و در جدول نهایی هم سمت راست، نام و عنوان کلی است و در سمت چپ، موضوعات جزئی هستند.

س) آیا موضوعات جزئی همان وضع موجود نیستند، یعنی شاخصه ها همان وضع موجود است و عنوان ها وضعیت مطلوب هستند؟

ج) اگر عنوانها وضعیت مطلوب باشند (نه این که نامهای کلی و او صاف باشند) آیا دیگر می‌توان گفت اینها وصف هایی هستند که سهم تأثیرشان ار در کل معین می‌کنند یا این که معنا ندارد که مطلوبها، الآن دارای سهم تأثیر باشند. پس موجود و مطلوب را الآن نباید در اینجا بنویسیم، بلکه در اینجا یک عناوین کلی داریم، که پشت سرش آثاری مثلاً نظام

ارزشی یا نظام فکری که به دست آمده، در اینجا نوشته می‌شود و علل آن در این قسمت نوشته می‌شود و تغییر این علل که در عینیت همان وصف‌ها هستند به موضوعات و علل فلسفی باز می‌گردد، یعنی علل فلسفی تبدیل به علل عینی می‌شوند و علل عینی هم متصرف فیه ما هستند.

اما چرا علل در اینجا می‌نویسیم (نه آثار را)؟ برای این که بعداً می‌گوییم موضوعات در پیدا شدن سهم تأثیرها، نقش علت دارند پس سمت چپ در ابتدا علت های فلسفی و در قدم بعد اشیاء عینی نوشته می‌شود که بین علت فلسفی و معلول فلسفی باید موضوع، تخمین زده شود.

(س) آیا اشیاء عینی خارجی را می‌توان وضعیت موجود دانست؟

درست است که در آن طرف نمی‌توان وضعیت مطلوب را نوشت اما آیا در این طرف هم وضعیت موجود را نمی‌توان نوشت؟

(ج) هر دو وضعیت موجود هستند منتهی در اینجا بنام اوصاف و در آنجا هم خودشان پس یک طرف اوصاف و یک طرف علل قرار می‌گیرد و علل هم ابتدا فلسفی و بعد عینی است.

(س) پس اینها دارای قید فلسفی بوده و عنوان مطلوب قرار می‌گیرند و اکنون باید معلول آنها را در سمت چپ تعیین کرد.

(ج) معادل سازی نمی‌کنیم، بلکه علت را ذکر می‌کنیم که در جدول جامعه مثلاً «گمانه، گزینش، پردازش» علت است، برای این که «چرایی چیستی، چگونگی» که موضوع هستند، نسبت به این مباحث دارای هماهنگی شون و اگر این علت ها عمل کرد، یعنی همانگونه که برای چرایی گمانه می‌زیند به صورت هماهنگ رابطه اش را با گمانه زدن برای چگونگی نسبت به یک موضوع واحد مشخص کنید و بگوید وحدت و کثرت از نظر فلسفه چیست و از نظر فیزیک چیست که اگر این کار انجام می‌گیرد نظام تعاریف ما یک نظام کامل است. این نظام کامل «هستی، فیزیک، ریاضی» اثر می‌شود و «گمانه، گزینش، پردازش» علت می‌شود که الآن اینها در مقابل هم مطرح می‌شوند؛ اما در نهایت به جای گمانه، گزینش و پردازش «موضوعات قرار می‌گیرند.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۳

کد جلسه: ۳۱۱۴ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۱/۲۹

عنوان کلی: بحث محتوایی مدل اقتصاد

شماره جلسه: ۳۱۱۴

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بسم ا....

خب حالا اگر ما بیاییم گرایش، بینش و دانش را در هم ضرب کنیم چه چیزی بدست می‌دهد؟ یعنی ما الان دیگر سیر را این گونه شروع می‌کنیم که کار را کارگاهی جلو می‌بریم. بدون این که توضیح بدهیم، هر جا که لازم شد توضیح می‌دهیم.

گرایش، بینش و دانش، این طرفِ گرایش، صفحه سفید بینش، می‌خواهم موصوف دوم، دانش باشد؛ یعنی اگر یک جدول بزرگ داشته باشیم که هر چه زیربخشِ گرایش با همه ظرائفش برای سیاست، هر چه زیر بخش بینش قرار بگیرد، بگوئید برای فرهنگی، هر چه زیربخشِ دانش قرار می‌گیرد می‌گوییم برای اقتصادی. بنابراین اضافه می‌کنیم گرایشِ دانش، یعنی به رابطه‌ی مذهب با دانش، بینشِ دانش، فلسفه با علم، اینجا دین و علم، فلسفه و علم. دانش، علوم پایه‌ی دانش. پس از این جا مذهب، مثلاً در اقتصاد، دانشِ اقتصادی. حالا فرض بر این شد که دانش را معادل اقتصاد بگیرد این جا فلسفه و اقتصاد، علوم پایه و اقتصاد.

س (۱) «و» که دارد جداگانه آن را می‌بیند در حالی که می‌گوییم گرایشِ دانش، پس مذهبِ اقتصاد نه مذهب و اقتصاد.

ج) مذهب یعنی جهت‌گیری، موضوع‌گیری. آن چیزهایی که قبلاً گفتیم.

س (۱) پس جهتِ اقتصاد بگوییم.

ج) جهتِ اقتصاد، جهت‌گیریِ اقتصادی، موضع‌گیریِ اقتصادی، مجاهده اقتصاد، که می‌شود نظامِ ارزشیِ اقتصاد، نظام

دستوریِ اقتصاد، نظامِ حقوقیِ اقتصاد که توضیحات خُردش گفته شد. می‌شود مذهب و اقتصاد؛ یعنی جهت‌گیری که

می‌گوییم از مذهب می‌آید. فلسفه؛ سنجش‌هایی کلی که درباره [؟] و اقتصاد.

س (۱) این جا فلسفه‌ی اقتصاد دو تاست؟

ج) فلسفه‌ی اقتصاد باید رابطه داشته باشد با جهان بینی و الا فلسفه [؟]

س ۱) مگر این منطبق نیست با حقیقت علم

ج) نه، علوم پایه و علم اقتصاد خیلی خوب ما این جا فعلاً این را داریم توضیح مختصری هم داریم. می‌خواهیم ضرب

کنیم بنابراین [؟] کارش نداریم یعنی چه؟ یعنی علاوه بر فرضی که یک جدول ۲۷ تایی پیدا شود برای این، یک جدول

۲۷ تایی برای این است و یک جدول ۲۷ برای این است. یعنی موصوف دوم یا دانش است یا بینش است یا گرایش

است. اگر گرایش بود سیاست هم است فرهنگ اگر دانش بود، اقتصاد. بنابر معادله‌گیری [؟]

س ۱) این برای تکمیل شدن باید یک بار دیگر در خودش ضرب شود. همینطور است؟

ج) خب حالا ما این را که مشخص کردیم در خودش ضرب کنیم تشریح بیشتری می‌تواند داشته باشد. اگر بخواهیم

سریع جلو برویم، این را بدون تشریح برویم تا آخر [؟] به عبارت دیگر تشریحش را از طریق نسبتش به موضوعات پیدا

کنیم... (سلام علیکم) که ببینیم گرایش، دانش، بینش ضرب شود در توسعه، کلان و خرد.

س ۱) چرا در آن ضرب شود؟ در حالی که سومی‌ها اقتصاد است.

ج) عرض می‌کنم، هر سه اینها، هر چی در می‌آید ضرب در کل این می‌شود و ضرب در کل بعدی؛ یعنی سر فصل جدا

شدن‌تان از بالا است؛ یعنی به عبارت دیگر سه تا جدول تعریف که بگیرد اینها. ..

س ۱) این را متوجه شدم.

ج) آن وقتی این درسی را که برای آقای صدوق گفته چی بوده؟ این بوده که آمده در توسعه، کلان [؟]

س ۱) حالا سؤالی که من دارم آیا توسعه، کلان و خرد عین گرایش، بینش و دانش، اول در خودش دو بار ضرب می‌شود

بعد در...

ج) تشریحی همیشه ضرب شدن در خود فقط برای تبیین است، نه برای [؟] برای این که معنی روشنی از سه طبقه‌اش

داشته باشیم این‌ها به معنا کردن کمک می‌کند، که آدم معنایش را که علی‌عده کار کند لزومی ندارد که [؟] چون

بوسیله موضوعاتی که در زیر بخش ضرب می‌شود همین کار انجام می‌گیرد ولی گاهی که «هیچ» می‌شود این چه طور

شد؟

س ۱) پس ما می‌توانیم سه بار در خودش ضرب کنیم، گرایش، دانش و بینش را معادل قرار دهیم با یک بار ضرب شدن هر کدام از اینها در پایین.

ج) به یک معنا بله، ولكن باز وقتی اصطلاحات پشت سر هم قرار می‌گیرد باید معادل نویسی شود.

س ۱) می‌دانم یک بار که باشد دیگر اصطلاحات تکراری نداریم. دوبار هیچ توجیهی ندارد، نه سه بار است که بگوییم در باب کانون شده است نه یک بار است که بگوییم جلوگیری از تکرار است.

ج) در دو بار، یک نمای ساده‌ای نه پیچیده، از رابطه این موضوع با موضوع دیگر، رابطه‌ی خودش با خودش به شما کمک می‌کند اگر بخواهیم بگوییم پاورقی‌هایی بنویسیم، می‌گوییم پاورقی‌ها را از دو استفاده کنیم، اگر بگویید که خوب حالا سه می‌شود، می‌گوییم دیگر پاورقی نیست، ضمیمه است. برای این که معادلش را پیدا کنیم. بعد در راه گم نشود، می‌گویید سه بار می‌نویسم، می‌گوییم بروید در ضمیمه‌ای دیگر بنویسید که دیگر کاملاً مشخص بشود. ما نوعاً وقت داشته باشیم تا دو بار را حتماً ضرب می‌کنیم لذا آقای صدوق آمده کاملاً ولو ناقص گزینش را انتخاب کرده، ولی تا دو بار را هم معادله نوشته است توانسته است راحت باشد. الان به دلیل ضیق وقت چه کار می‌کنیم؟ سعی می‌کنیم با یک بار طبقات موضوعی‌اش را پیدا کنیم، معادله‌اش را بنویسیم. حالا می‌آییم بگوییم که گرایش دانش، بینش دانش و دانش دانش. زیرش می‌نویسیم: توسعه، کلان و خرد. گرایش دانش توسعه، گرایش دانش کلان، گرایش دانش خرد، بینش دانش توسعه، بینش دانش کلان، بینش دانش خرد، دانش دانش توسعه، دانش دانش کلان، دانش دانش خرد، خیلی خوب ۹ تا درست شد.

در جدول می‌بریم؛ دانش اقتصاد، گرایش دانش، بینش دانش، دانش دانش، طبیعتاً [؟] توسعه کلان [؟] توسعه کلان [؟] توسعه کلان [؟] حالا می‌آییم ضرب می‌کنیم در جهانی، بین المللی و ملی، اینجا باید توضیح دهید گرایش دانش توسعه‌ی جهانی چه چیزی است؟

گرایش، دانش، کلان و بین المللی اشتباه کردم، توسعه.

س ۱) سؤالی است.

ج) یعنی ۹ تا سؤال اقتصادی

س ۱) اگر ما بیاییم گرایش، بینش و دانش را سه بار در خودش ضرب کنیم که ضربش کامل شود، می شود ۲۷ از ۲۷ تا ۹ تایش باید برای اقتصاد باشد، بعد توسعه، کلان و خرد سه بار در خودش ضرب کنیم، این هم ۲۷ تا است. حالا از این ۲۷ تا ۹ تایش برای اقتصاد است یا نه، کل ۲۷ تا؟

ج) کل ۲۷ تای پایین

س ۱) یعنی ما ۹ در ۲۷ در ۲۷ کامل ترین وضع اقتصادمان است این گونه است؟

ج) کامل ترین وضعیت تشریحی اقتصاد است.

س ۱) اقتصاد است

ج) تشریحی است.

س ۱) یعنی ۹ تا ۲۷ تا است.

ج) یعنی این ۹ تا ۲۷ تایی که امکان تشریح را به ما زیاد می دهد، نه این که خیال کنید جدای، جدای جدا است، امکان تشریح یعنی موضوع را درسه سطر ذکر می کنید. این خود موضوع را به موضوعات دیگر که تعریف می کنیم سه سطر را تغییر می دهد.

س ۱) و الا اصلش باید ۲۷ تا باشد؟

ج) بله، یعنی حتماً ۹ تا باید بشود ۲۷. کمتر از ۲۷ نباید باشد. ۹ تای شما می آید ۲۷ می شود؛ یعنی در حقیقت سه تا از بالا می آید در ۹ تا این ۲۷ تا. سه در سه تای اصلی که اینجا دارید می شود ۹ در این سه تا ۲۷ می شود. الان ۲۷ تایتان درست شد.

س ۱) الان می خواهیم همین را بگویم، اگر سه تا از بالا بخواهد بیاید یا این سه تا، به خاطر این است که اصلاً ضرب انجام نگرفته یا به خاطر این است که دوبار ضرب شده است یا به خاطر این است که سه بار ضرب شده است؟

ج) یعنی به عبارت دیگر موضوعاً ضرب هایی که در خود هر جدول نسبت به خودش انجام می گیرد فقط برای فهم نسبی بودن مفاهیم است.

س ۱) پس نباید ضرب انجام بگیرد.

ج) انجام می گیرد برای تشریح؛ یعنی یک جدول تشریحی درست کنیم که گم نشویم.

س ۱) عیب ندارد غیر تشریح پس ضرب نکنیم

ج) نه

س ۱) حالا اگر ضرب نکنیم این سه تا در این سه تا در این سه تا ۲۷ به ما می‌دهد که کلیه موضوعات است نه فقط اقتصاد یعنی یک دانه...

ج) دوباره توضیح می‌دهم. آن چه را که در اینجا ملاحظه کردید سه بار در خودش ضرب کردید، سه تا تحویل‌تان می‌دهد. سه تای خاصِ بخشِ دانش، سه تا خاصِ بخشِ دانش می‌شود سه تای خاصِ بخشِ ..

س ۱) کدام قسمتش را می‌فرمایید؟ این یک بار ضرب شده. می‌خواهم قبل از این ضرب، یعنی دیگر تشریح نکنیم بنابر این که تشریح نکنیم یعنی ضربی انجام نگیرد حالا ضرب انجام نگرفته است همه موضوعات را به ما می‌دهد.

ج) موضوعات [؟] ضربی که انجام نگرفته اینجا هیچی دیگر صفر است.

س ۱) اینجا یک است.

ج) اینجا را اگر یک بگیرید معنایش این است که این سه تا را بعد جهانی نبینید، این سه تا بعد جهانی است انعکاسش در این یکی فقط خاصیت تدوینی ندارد. روشن شد؟ پس اینجا که مبنا است غیر از موضوعات، باید با موضوعات تفاوت داشته باشد. موضوعات می‌توانند برای عصر بعدش استقلال داشته باشند ولی در ریشه و جوهره‌ای که زمان‌سازی باید حتماً بعد باشد؛ یعنی به عبارت دیگر نمی‌توان دانش اقتصاد بدون گرایش و بدون فلسفه و جهانی تعریف کرد.

س ۱) اصلاً توسعه را بدون کلان خرد می‌توان تعریف کرد؟

ج) نه، عنایت بفرمایید، ولی موضوعاتش یا توسعه است؛ یعنی این که فعل، موضوعاً است، حرکت را دارد بیان می‌کند. ولی این بخش، بخش موضوعات است این موضوعات را می‌توانید موضوعاتِ دانش بگیرید، می‌توانید سه تایش را موضوعاتِ بینش بگیرید، می‌توانید موضوعات را گرایش بگیرید.

س ۱) در این حالت کامل‌ترین جدول است؟

ج) این الان یک جدول کامل اقتصادی است که از نظر عناوین اصطلاحی، شما نباید بتوانید چیزی را پیدا کنید. از چیزهای اقتصادی که اینجا جا نداشته باشد.

س ۱) حتی در صورت تکمیل ضرب در خودش ضرب کنیم؟

ج) باید اینجوری باشد. باید آنجا شرحی که می‌دهد [؟] البته این شرح به موضوع است. شرح به سطوحی که خواهد خودش را به صورت عام و خاص ذکر کند، نیست. خب حالا از نظر روشی، یک مقدار کار مشخص‌تر شد. حالا می‌خواهیم معادله نویسی کنیم. طبیعی است معادله‌هایی که می‌نویسیم چند چیز مبهم داریم.

ما ۹ تا موضوع گرایشی داریم. از یک زاویه که نگاه کنیم ۹ تا موضوع فلسفی، ۹ تا موضوع دانش. در سه تا است. [؟] این سه تا بیایم، زیر بخش ۹ تا توسعه داریم ۹ تا کلان داریم، ۹ تا خرد داریم. در سطح، ۹ تا جهانی داریم، ۹ تا بین‌المللی داریم و ۹ تا ملی. در طبقه بندی فرض می‌کنیم معادله‌اش نوشتیم، حالا می‌خواهیم در جدول تعریف هم بیاوریم. سعی می‌کنیم در کارگاهی تا آخرین راه را سیر کنیم. اگر توسعه، کلان و خرد بنویسیم اصطلاحات اقتصادی،

س ۱) آیا همان اصطلاحات اقتصادی مورد نظر است یا تعریف دیگری برایش قائل هستید؟

ج) حالا تعریف دیگری هم داشته باشیم ولی در کلیت، معروف است که می‌گویند اقتصاد توسعه [؟] آن‌ها مثلاً می‌گویند توسعه‌ی تکنولوژی، ما می‌گوییم توسعه دارای سه بُعد است گرایش‌اش، فلسفه‌اش و خودش.

س ۱) این را عامتر از آن می‌گوییم

ج) عام‌تر از آن می‌گوییم ولی در عین حال بحث توسعه است، بحث اقتصاد است. ما در موضوعات کلان برایش تعریف می‌گوییم، می‌گوییم که کلان دارای سه بخش است: توسعه، خرد و کلان را ما می‌توانیم سه بخش بیاوریم [؟] ولی با ارتکاز در جدول تعریف، خیلی نزدیکتر است. ولی اگر گرایش اقتصاد، مذهب اقتصاد بیاوریم آیا همین طور است؟ مسئله [؟] به یک معنا گفت که بحث می‌کنیم درباره این که گرایش‌ها چه چیزی است؟

س ۱) آنها مکاتب اقتصادی دارند مفاسد [؟] بخواهیم نزدیک کنیم [؟]

ج) فلسفه‌ی اقتصاد، مکتبها می‌شود. مذهب و اقتصاد می‌گوییم که یک ارزش‌های اقتصادی داریم در اسلام نمی‌شود انکارش کرد. از دو جهت می‌شود وارد شد. اگر ما بیاییم توسعه، کلان و خرد را اصل قرار دهیم و مذهب را زیر بخش آن یعنی جریان مذهب، جریان فلسفه، جریان دانش را بتوانیم طرح کنیم ولی اگر از اول مخزن را گرفتیم ارزش‌های اقتصادی؛ یعنی ارزش‌ها را دوباره چیز گرفتیم، تحت شعاع آن بحث کلان خرد، می‌توانیم بگوییم اقتصاد وضعیت جهانی به چه صورت است؟ این که خیلی ملموس است. وضعیت جهانی چگونه است؟ وضعیت بین‌المللی چگونه است؟

وضعیت ملی چگونه است؟ همه این ها را هم وقتی جهانی می‌گوییم حتماً بحث توسعه را می‌کنیم، بحث گرایش را می‌کنیم، بحث بینش را می‌کنیم، همه این ها را می‌توانیم انجام دهیم.

س (۱) [؟]

ج) جهانی را بین المللی گرفتند. اینجا می‌توانیم تقسیم کنیم. بگوییم که ما یک اقتصاد جهانی داریم؛ یعنی یک تعریف پذیرفته شده‌ی جهان، یک وضعیت داریم مسلمین و غیر مسلمین یعنی به عبارت دیگر ما بر اساس دستگاه ارزشی مان با اسرائیل معامله نکنیم.

س (۱) بکنیم جهانی، منطقه‌ای، ملی

ج) این نه، باز در تعریف منطقه‌ای می‌خواهیم بگوییم که اصلاً اسرائیل در منطقه ما است ولی ما با آن معامله نمی‌کنیم هر چند برایمان سود داشته باشد.

س (۱) عدم همکاری یک سیاست است.

ج) این جداسازی بر اساس منطقه نیست. بر اساس یک وضعیت خاص بین المللی است که ما برای خودمان داریم؛ یعنی به عبارت دیگر اسرائیلی که در منطقه است و آمریکایی که در منطقه نیست.

س (۱) جهانی را بگذاریم عمومی، به چه صورت است؟ عمومی برایش [؟] دارد که عام‌تر از مفهوم بین‌المللی باشد. یعنی می‌خواهیم نزدیک کنیم به ارتکازات یعنی مرتباً داریم معادل سازی می‌کنیم.

ج) بله، خوب حالا اولاً ما ببینیم اگر جهانی را آمدمیم جا انداختیم تعاریف استاندارد و بین المللی است و لکن ما در استاندارد بین المللی با همه‌ی ملل یک گونه معامله نمی‌کنیم و بر اساس سود اقتصادی معامله نمی‌کنیم.

س (۱) [؟]

ج) اصلاً بیمه جهانی داریم. کنفرانس‌های جهانی داریم که یک چیزهایی را تثبیت کردیم، یک استانداردهایی داریم، یک شاخصه‌هایی داریم، یک ضوابطی داریم، یک تعاریفی داریم. یعنی می‌خواهیم نفت بفروشیم، نفت تعریفاتی دارد، یعنی چه؟ یعنی یک شاخصه‌هایی دارد، غلظتش، سنگینی است و در چه و با چه کسی قرار می‌گیرد، در انرژی کجا است، یک تعریفاتی دارد، یک حسابی دارد.

مثلاً می‌خواهم فلز بخرم، آهن بخرم، آلومینیوم بخرم، یک تعریفاتی دارد. وقتی شما کلمه جهانی، ملی و بین‌المللی می‌آورید، بسیار نزدیک به عینیت است. در عین حال می‌توانید این را اصل قرار دهید و توسعه، کلان و خرد گرایش اینها را. عینیت را بزرگ کنید چون ملموس است طبیعی است که خیلی زود پذیرفته می‌شود. در عین حال کلمه توسعه، کلان و خرد هم اصطلاح اهل فن است، آن هم یک چیزی است که...

س (۱) حتی آنها بیشتر کلان و خرد را [؟]

ج) اقتصاد توسعه هم حالا توسعه‌ی تکنولوژی مطرح است.

س (۱) در بخش اقتصاد کلان [؟] درس دانشگاهی دو تا درس دارند اقتصاد خرد و اقتصاد کلان. اگر این [؟] درس دو واحد می‌گذاشتند اقتصاد کلان، اقتصاد خرد و اقتصاد توسعه.

ج) اقتصاد توسعه در عین حال این طور نیست که توسعه‌ی اقتصادی

س (۱) توسعه‌ی اقتصادی داریم، اقتصاد توسعه هم داریم. یعنی می‌گویند اقتصاد توسعه یا مفاهیم عامش مورد نظرتان است. می‌روید در اقتصاد کلان یا مفاهیم جزء مورد نظرتان است...

ج) استراتژی اقتصادی. به عبارتی وقتی ما می‌گوییم استراتژی پولی را معین کنید، مثلاً استراتژی

س (۱) اصلاً از تقسیم بندی کنار می‌رود. می‌رود استراتژی اقتصادی مثلاً سیاست اقتصادی مثلاً خردتر آن که اسم آن را چه می‌گذارند؟ حقوق اجرایی؛ یعنی آنجا دسته‌بندی سیاستها می‌رود، غیر از دسته‌بندی خود اصل اقتصاد. اصل اقتصاد می‌گویند دو تا تکیه است یا مفاهیم عامش را می‌خواهید بحث کنید یعنی اقتصاد کلان می‌شود یا مفاهیم جزء را می‌خواهید بحث کنید می‌شود اقتصاد خرد.

ج) که طرح کردن مسئله توسعه، کلان و خرد به عنوان اصطلاح خودمان که بخواهیم ما فرق بگذاریم.

س (۱) شروع به بحث می‌شود برای خودش چه فکری کردید. گرایش نمی‌گویند، می‌گویند علمی‌اش دو تا است. حالا باید استدلال کنید که نه من علم باطل آوردم، سه تا کردم. ..

ج) ما اول بگوییم تعریف خودمان از توسعه، کلان و خرد چه چیزی است تا ببینیم آنها چه می‌گویند. اول ما به چیزی معنای توسعه می‌گوییم که بخواهد جریان تکامل را رقم بزند. صرف نظر از این که می‌گوید رونق اقتصادی به چه زمانی می‌گویید، رکود به چه زمانی می‌گویید، وضعیت متعادل اقتصادی به چه زمانی می‌گویید. صرف نظر از این آیا در

سیاست‌های ما دارید برای توسعه، برای تغییر، برای تکامل، برای عوض شدن موضوعات کلان. ما مثلاً می‌گوییم ساختارهای اجتماعی عوض می‌شود، نرم افزارها یعنی دانش‌ها هم عوض می‌شود، یک روزی می‌آید که به جای این که چهار بازار داریم برای کنترل موضوع دسته بندی‌های بزرگ، نمی‌آییم بگوییم که دسته بندی‌ها کدام است. کلمه [؟] نسبت در کنترل بیاورید نه این که تکامل را؛ یعنی به عبارت دیگر هرگاه بخواهیم ما درباره تکامل و رهبری صحبت کنیم، درباره‌ی تکامل رهبری صحبت کنیم، حتماً باید در سطح توسعه صحبت کنیم، چرا؟ در سطح تکامل اجتماعی است که می‌گوییم ساختارها باید عوض شود، از جمله این ساختارهایی که عوض می‌شود موضوعات دسته بندی‌ها است، دسته بندی‌های بزرگ و عمومی.

مثلاً می‌گویید در اقتصاد ایران تکاملش این است که [اقتصاد تکامل یافته‌ی ایران این است که] انگیزه‌ها، اندیشه‌ها، عملکردها الهی شود و شدت بیشتری پیدا کند، رشد دائم‌التزاید انقلابی باشد. این بحث را حتماً بحث توسعه می‌گوییم. وقتی در درون این می‌آیید می‌گویید؛ سیاست کلی توسعه برای ۲۰ سال آینده خودش را مجبور می‌داند برای استفاده از تکنولوژی تولید شده در بستر نیازهای تکاملی اقتصادی مادی، حداکثر کاری که می‌تواند بکند، می‌تواند صرفه‌جویی در مقیاس تولید را یعنی «مهندسی طرح‌اش» را عوض کند. در برنامه می‌تواند مهندسی برنامه را عوض کند.

(علم جدید که بخواهد یک ترکیب جدید یک متد جدیدی را. فیزیک جدید نمی‌شود ریاضی جدید نمی‌شود تحقیقات. ... عینیت پیدا نمی‌کن پس بنابراین ما حداکثر کاری که باید بکنیم این است که نحوه تأسیسات را عوض کنیم... این قسمت در سی‌دی نبود) یعنی مهندسی طرح بدهد کما این که تخصیص را می‌توانید عوض کنید، کما این که اینها را می‌توانید عوض کنید. نمی‌توانید اصل معاملات را زیر و زبر کنید. ولی امیدواریم در ۲۰ سال آینده اگر تخصیص‌ها را عوض کردیم، جهت‌گیری‌ها عوض شد، نیازمندی جدید پیدا شود، یک کارهایی هم انجام گیرد، یک معادلاتی هم داشته باشیم بتوانیم یک کارهای دیگری هم بالاتر از این انجام دهیم، این محدودیت ما در سیاستهای کلی توسعه است. هر چند مطلوب آن، چیز دیگری باشد. می‌آییم در کلان، در کلان که می‌آییم، می‌گوییم که کلان یعنی نسبت‌های بین موضوعات دسته بندی کلی، نسبت‌هایی که بین دسته بندی کلی یک دانش قرار می‌گیرد عمومی یک دانش قرار می‌گیرد. این چگونه است؟ آیا این نسبت‌ها را می‌توانیم تعریف کنیم؟ اینجا می‌توانید تغییر دهید. اینجا بیشتر از حد می‌توانید، آنجا تغییر نمی‌کند مگر معادلات عوض شود. اینجا می‌توانیم یک عامل دیگر را در دستگاه وارد

کنید. مثلاً بگوییم اگر پول مصرف خیرات شد با مصرف غیر خیرات سه مصرف برای پول قائل شویم، یک مصرف خیرات، دو مصرف عمومی، سه مثلاً می‌گوییم در مصرف امور غیر مشروع «اسراف و تبذیر». بعد بگوییم ما می‌خواهیم یک کاری کنیم مصرف در خیرات بیشتر شود مصرف در تجملات کمتر شود، مصرف‌های عمومی هم فعلاً سر جای خودش باشد. یک عامل را می‌توانیم اضافه کنیم یعنی دسته بندی‌هایی بیاوریم، سؤالاتی مطرح کنیم، سؤالات تولید راه، اینها را می‌توانید تغییراتی دهید یعنی هم یک تغییراتی به وسیله تخصیص یا مهندسی غرب انجام دهیم. مهندسی غرب کلان قابل [؟] بیشتر است. یک تغییراتی، یک بخش خوب، اقتصاد خردمان از شرایط سازی کلان تبعیت می‌کند، کلان به نسبت که دسته بندی می‌کند، شرایط ایجاد می‌کند، شرایط که ایجاد کرد، [در] اقتصاد خرد نمی‌گوییم همیشه کارها دسته بندی می‌شود به وسیله مثلاً انبارداری برای مواد، مثلاً محاسبه، کنترل و سازمان. یک تفاوت‌هایی با آن دارد که ممکن است نظامش را کاملاً عوض کند، نظام خرد. شما برای خیرات تسهیلاتی قرار دادید و سیاستهای تنبیهی قرار دادید یعنی بر یک دسته از امور، تشویقی قرار دادید، برای یک امور سیاستهای توبیخی و بازدارنده قرار دادید و در برنامه یک سری سیاستهای تکلیفی هم درست کردید که آن ضوابط اجرایی را عوض می‌کند. من باب مثال، فلان امتیازات را به جانبازان می‌دهیم، فلان امتیازات را به کسانی که مورد تأیید باشند، حزب ا...، بسیجی‌ها که چیزهایی برای یک دسته دادید. به آنها چیزهای تشویقی دادید گاهی توبیخی می‌دهید. مثلاً سرمایه‌دارهایی که چنین چنین می‌شود. یک دسته تکلیف درست می‌کنید که برای عموم، این سیاستهای دیگر که برای [؟] برنامه شما تکلیف خرد را جور معین می‌کنید در خدمات، در اعتبارات و در مقدرات کشور یک تخصیص‌هایی را ایجاد می‌کند.

اقتصاد خرد به آن چیزی می‌گوییم که با مضاف و مضاف الیه کار می‌کند و دقیقاً اجزای عینی است. اجزای عینی فعالیت‌های اقتصادی، چه در روند آن باشد چه در سازمان آن باشد، چه موضوع دستور، تشویق و توبیخ. با سه تا دسته بندی روبرو هستیم که کدامش را بزرگ کنیم، کدامشان را تحت شعاع قرار دهیم، آیا موضوعات عینی اقتصادی را بزرگ قرار دهیم؟ یا موضوعات انقلاب، گرایش، بینش و دانش؟ که به ما قدرت تحلیل را مقدم می‌دارد یا موضوعاتی که در عینیت است مبتلا به جهانی، بین المللی و ملی است. یکی از اینها را باید برای سر فصلمان

انتخاب کنیم.

(ج) اعوذ با.....

یک طرح دیگری هم از یک موضع دیگر می‌شود انجام داد که سه جدول، جدولهای مناسب در بیاید و بدون این که در افراد و در انتخاب، ایجاد تردید کند، آنها را در یک [؟] نظری قرار دهید و آن این که، ما کلاً از موضع داخل و انقلاب که نگاه کنیم، موضوع عینی واقعی است. باید در ارزیابی امور، گرایش، بینش و دانش را اصل قرار دهیم و وقتی که می‌خواهیم بر آن اساس نگاه کنیم، نمی‌شود گرایش را در مخزن‌های اصلی نیاوریم. این به عنوان ملاحظه وضعیت درونی یک مجموعه است و به عنوان یک مجموعه بیرونی یا شرایط، جهانی، بین‌المللی و ملی را طرح کنیم و به عنوان دستگاهی که می‌تواند نسبت بین این دو تا را موضوعاً ملاحظه کند و به جمع بندی برسیم نه این که حذف کند باید توسعه، کلان و خرد را مطرح کنیم. بنابراین سه تا جدول که درست می‌کنیم در حقیقت یکی با درشت کردن موضوعات انقلابی یا درونی یک نظام است، یکی با ملاحظه‌ی وضعیت محدودیت شرایط، این که بیرون چگونه است و چه تعاریفی حاکم است؟ جهان چه می‌گوید؟ وضعیت بین‌المللی ما چگونه است؟ وضعیت داخلی مردم چگونه است؟ که اینجا می‌رویم سراغ یک دسته از محدودیتهای عینی و یکی این که موضوعاً اقتصاد چگونه می‌تواند اینها را هماهنگ کند. در هر سه اینها طبیعی است که این عناوین، ۹ بار تکرار شده است؛ یعنی اگر ما جهان را اصل قرار بدهیم این گونه نیست که گرایش نباشد گرایش است، ۹ تا هم است. همچنین بینش هم ۹ تا، همچنین توسعه و اینها هستند نهایت این که در سه محور، بنابراین هر سه جدول را پر می‌کنیم. معادلاتش را هم می‌نویسیم نهایت نحوه بهره‌وری از آنها فرق می‌کند.

[به عبارتی] جهانی، بین‌المللی و ملی را به عنوان شرایط، شرایطی که ما در آن هستیم. از نظر ملی نیروی انسانی ما چگونه است؟ چقدر قدرت دارد که در همه قسمت‌ها بکشد، در بخش تولید، توزیع و مصرفش؟ فرق دارد. بین‌المللی همین طور جهانی‌اش همین طور. این شرایط عینی، وقتی بحث گرایش، بینش و دانش را تقسیم می‌کنیم معنایش این است که وضعیت انقلاب چگونه است و وقتی که توسعه، خرد و کلان نسبت به اینها [؟] این سه تا جدول را جور کنیم آن وقت صحبت‌مان در جلسه بر این اساس قرار می‌گیرد که ما بدون این که اولاً: محورهای اولویت‌بندی را مشخص کنیم. ما از چه زاویه می‌خواهیم [؟] حالا بنا شده ما روی ۱۰ موضوع صحبت کنیم ما صحبت روی ۱۰ موضوع را آورده‌ایم و از چه خاستگاهی می‌خواهیم صحبت کنیم. صحبت‌مان این است که یعنی اصلاً طبقه‌بندی اولویت در چه

محوری اولویت بندی می‌شود؟ بر اساس اصل قراردادن محورهای انقلاب؟ بر اساس اصل قرار دادن محدودیتهای عینی؟
بر اساس اصل قرار دادن خود موضوع اقتصاد؟

س (۱) باید برای همین تعریف داشته باشیم.

ج) احسنت! اگر ما آمدیم یعنی یک صحبت شده از آن طرف که بیاید اولویت بندی کند، یک اولویت بندی می‌آید، ما بیاییم بگوییم که نظام اولویت بندی چگونه است؟ توازن باید چگونه باشد؟ بعد سه تا جدول را که می‌گوییم از سه زاویه، از سه نقطه مختصات، به این مختصات نگاه کرده باشید تا در جمع بندی حرف نهایی را بزنید. بگویید باید این چیزها را موضوع نظر قرار داشت. این [گونه یا شکل] را هم یک جدول در اولویت بندی می‌گیرید ولی یک جدول که از سه زاویه به نظام نگاه کند. به نظر می‌رسد که طرح جامعی در تنظیم اولویت بندی باشد.

س (۱) ما اگر در هر کدام از این سه محور بخواهیم اولویت یک قرار دهیم، در واقع این اولویت بندی قید اول مان می‌شود، مثلاً از جهانی، بین المللی و ملی اولویت قرار دهیم، قید اول مان جهانی می‌شود.

ج) این نکته، نکته ظریفی است. آیا موصوف دوم همیشه بزرگترین است یا قید اول؟ یعنی در مضاف و مضاف الیه خود قید اول، چون بقیه اضافه می‌شوند. یعنی چه؟ یعنی می‌گویید دسته بندی کردم امور اقتصاد کلان را بر حسب عناوین یک.

س (۱) خب این را دقت کنید مثلاً می‌گوییم در باغ، آیا باغ اصل است یا در اصل است؟

ج) در باغ را عنوان نمی‌گذارید، عنوان که می‌خواهید ببندید، عنوان کلی

س (۱) می‌خواهم بگویم در مضاف و مضاف الیه معمولاً مضاف الیه اصل است، مضاف به سمت او می‌شود، اضافه به سمت او می‌شود.

ج) [؟] کلی به مصادیق. یک وقت می‌گوییم جنس، حیوان

س (۱) آن جا دیگر صفت و موصوف است.

ج) حالا نه، که این طرف

س (۱) حیوانات ناطق

ج) بله

س (۱) حیوان صفتش این است که ناطق است غیر اضافه است.

ج) کاملاً متوجه شدم، نحوه تقسیم [؟] اگر بنا شده پارچ ها را تقسیم کنیم، بگوییم پارچ‌های آموزش و پرورش و پارچ‌های سپاه

س (۱) یعنی اگر صفت و موصوفی دیدیم، موصوف قطعاً اصل است. یعنی شیئی موصوف است.

ج) مثلاً پارچ‌های سپاه، پارچ‌های آموزش و پرورش،

س (۱) صفت و موصوفی است منتها صفت ملکی دارید می‌آورید.

ج) وقتی ملکی معنای اضافه نیست، اضافه‌ی ملکیت نیست؟

س (۱) باز اینجا آیا پارچ اصل است یا سپاه اصل است؟

ج) سپاه اصل است در مقابل آموزش و پرورش.

س (۱) نه، پارچ‌ها را دارید دسته بندی می‌کنید، یعنی از زاویه پارچ‌ها دارید بررسی می‌کنید، آن وقت می‌گویید یک دسته مال سپاه، یک دسته مال آموزش و پرورش، یک دسته مال کجاست، اصل آنجا برایتان پارچ است.

ج) که ما بین اشتراک بین سپاه و

س (۱) آموزش و پرورش

ج) عیبی ندارد. حالا دقت بفرمایید، پارچ‌های سپاه، سندلی‌های سپاه، بعد هم می‌گوییم آموزش و پرورش. ما اگر عنوان کلی را بخواهیم ملاحظه کنیم می‌شود پارچ و سندلی. عنوان بخشی را بخواهیم حساب کنیم می‌شود سپاه و آموزش و پرورش، درست شد؟ حالا [؟] اگر ما بخواهیم بگوییم سپاه، آموزش و پرورش بیایند اموالشان را دسته‌بندی کنند،

پارچ‌ها و سندلی‌هایشان را، اینجا سپاه را بنویسیم اصل، و آموزش و پرورش اولی است یا برحسب تقسیم به اشیاء؟

س (۱) بر حسب این که می‌گوییم در مضاف و مضاف الیه، مضاف الیه اصل است، در سپاه مثل در باغ گفتیم که باغ اصل است اینجا سپاه، اصل است.

ج) عین همان را برای آموزش و پرورش می‌خواهیم تکرار کنیم، سیر کدامشان بیشتر است کدامشان مصداق [؟]

س ۱) اما از نظر مفهومی به نظر می‌رسد که پارچ اینجا اصل شده یعنی پارچ تقسیم بندی شده است. پارچ این دسته، پارچ این رنگی، یعنی در واقع صفت گونه با آن برخورد می‌کنیم، پارچ اصل است. اگر اضافه‌ایی به آن نگاه کنیم مضاف الیه اصل است. پارچ آبی، پارچ‌های آبی، پارچ‌های سبز، صفت برایش داریم می‌گوییم پارچ بودن در آن اصل است.

ج) من یک مثال می‌زنم که می‌تواند هم این طرف صفت و موصوف باشد هم آن طرف.

س ۱) در واقع بین صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه باید تفاوت قائل شویم که در مضاف و مضاف الیه، مضاف الیه را اصل بگیریم، در صفت و موصوف، موصوف را اصل بگیریم. چرا که صفت دارد موصوف را وصف می‌کند. از نظر لفظی کاری نداشته باشیم از نظر خود ماهیت، می‌گوییم موصوف، وصف شده، پس صفت یک عَرَضی می‌شود برای آن موصوف، پس موصوف اصل می‌شود. اما در مضاف و مضاف الیه می‌گوییم، مضاف اضافه شده است به چه؟ به مضاف الیه، پس مضاف الیه اصل بوده، این اضافه شده به آن سمت،

ج) مضاف الیه [؟]

س ۱) در عربی این گونه است.

ج) در فارسی چگونه است؟

س ۱) در فارسی باید دقت کنیم.

ج) در باغ، کتاب من، دوم در صفت موصوف سیب شیرین، موصوف اول است درست است؟ حالا تقسیماتی که می‌خواهیم در جدول کنیم، تقسیمات صفت موصوفی است یا مضاف و مضاف الیه است؟ هر دو تا

س ۱) در عینیت بگوییم یا در الفاظ فلسفی، اگر عینیت بنابر مضاف و مضاف الیه باشد.

ج) خب، در مضاف و مضاف الیه. بنابراین مضاف الیه اصل می‌شود؛ یعنی کلی‌ترین عنوان می‌شود مضاف الیه‌هایی که داریم. در تقسیم‌بندی اصل هستند، یعنی عنوان‌ها در مضاف الیه نوشته می‌شود. اگر عنوان‌ها مضاف و مضاف الیه نوشته شود، این جدول، جدول جهانی، بین المللی و ملی می‌شود.

س ۱) درست است، حالا واقعاً ببینیم که این چگونه است. مثلاً داریم گرایش دانش توسعه‌ی جهانی، یعنی جهانی بودن قید اصلی است، بعد توسعه، بعد دانش، بعد گرایش.

ج) خوب است

س ۱) پس با تعریف رایج تفاوت پیدا نکرد.

ج) تفاوت فعلاً نداریم، فقط این که باید برابر این عنوان معونی بنویسیم. حالا صفت و موصوفی چگونه باید معنا شود؟ در معنا کردن هستیم. ببینید گرایش جهانی، گرایش دانش، به عنوان صفت، یعنی جهت گیری دانش، موضع گیری دانش، مجاهده ای که در دانش انجام می گیرد، تلاشی که در دانش انجام می گیرد. در موضوع توسعه، گرایش را داریم تعریف می کنیم، گرایش را به عنوان وصف بیاوریم.

س ۱) به عنوان موصوف

ج) به عنوان موصوف، گرایش دانش توسعه ای جهانی،

س ۱) گرایش دانش توسعه ای جهانی که ..

ج) پذیرفته شده است. چه چیزی؟ مثلاً می گوئیم گرایش دانش توسعه در جهانی الحادی است، پذیرش قالبش الحادی است. بینش دانش توسعه ای جهانی، می گوئید: فلسفه اصالت [؟]. دانش دانش توسعه ای جهانی طبیعی است که می گوئید: معادلاتی که در جهان معادلات توسعه ای شناختی، کمیسیون عمران دارد آن را، [؟] یعنی به عبارت دیگر علوم پایه ای توسعه ای جهانی،

س ۱) پس می شود به صورت صفت و موصوفی معرفی کنیم هم به صورت مضاف و مضاف الیه.

ج) نهایت کدام می خواهد بیاید؟ علتها را می خواهید بگوئید، این جدول، جدول عام جامعه است.

س ۱) یعنی این عناوین باید قابلیتش داشته باشد هم این طرف جدول تعریف بنویسد هم آن طرف جدول.

ج) احسنت! به علت می نویسیم یک طرفش، به اثر می نویسیم، یک طرفش. فرض می کنیم اینجا نوشته است گمانه،

گزینش، پردازش، اینجا هم برابر وحدت، کثرت اینجا چی نوشته می شود؟

۱- در جهت گیری، موضع گیری، مجاهده، ولایت، تولی و تصرف. [؟] تاریخی، اجتماعی ۲- گمانه، گزینش، پردازش

درک موضوعاتی، چرایی، چیستی، چگونگی. نسبت به چرایی وحدت کثرت، چرایی مکان و زمان، چرایی اختیار و

آگاهی، چیستی اینها، چگونگی اینها. چه چیزی می دهد؟ مبدأ نظام تعریف از هستی: فیزیک و ریاضی. اینها نظام فکری

در تکامل ادبیاتش، [؟] اگر در یک جامعه ای، هستی شناسی برای آقای آملی شد و جدا بود از فیزیک، فیزیک برای

آقای گلشنی شد و جدا بود از ریاضی آن. این دو ربط دارند به ریاضی و فیزیک و ربط این دو با هستی چگونه است؟

حتماً در ادبیات جامعه بریدگی ایجاد می‌شود. حتماً اگر ارتباط بین شان باشد باید چرایی، چیستی و چگونگی با هم ارتباط داشته باشند تا عنایت [؟] یعنی گمانه‌هایی که زده می‌شود، گزینش‌هایی که می‌شود، پردازش کرد. می‌شود درباره این مسائل به هم مربوط باشند، تا اینجا بتوان مربوط [؟] اگر نتیجه‌اش مربوط شد آن وقت صحیح است بگوییم که جامعه دارای یک نظام فکری منسجم است و ادبیات با هم دیگر گیر نمی‌کند.

خوب حالا..... موضوعاتی که ما داریم مضاف و مضاف الیه و صفت و موصوف آن را در جدول، برایش چه می‌نویسیم؟ اول بر اساس فلسفه‌مان، نهایت به علت و محصول. توانستید بگویید که علت‌ها را می‌آوریم، محصول‌ها را می‌آوریم این طرف، یک جدول نظام فلسفی به ما می‌دهد که ابتدائاً کاری به عینیت ندارد. الان که دارید کار می‌کنید می‌گویید یعنی چه کاری به عینیت ندارد؟ یعنی در آن نوشته است نفت، معدن، کارخانه و... ولی برای ما، شما بین علت و اثر یک جدولی را تحویل می‌دهید که خیلی راحت بتوانید جدول را درست کنید که عناوینی را که می‌خواهید به صورت کلی بگذارید، موضوعات را بگذارید این طرف، یعنی موضوعات شاخصه را. بنابراین ما یک جدول راهنما درست می‌کنیم دو طرفش پر است. راهنمای ما می‌شود برای یک جدول دیگری که امکان انتخاب عنوان و انتخاب موضوعات. [به عبارت دیگر] این جدول خالی تبدیل می‌شود به جدول موضوعات اقتصادی و عناوین اقتصادی، دسته‌ی عناوینی را که ما اول می‌خواهیم درست کنیم، برای راهنمایی خودمان خوب است که دید داشته باشیم که داریم چه کار می‌کنیم، جزء ضوابط کارمان است. آیا حالا سه جدول تعریف درست کنیم برای این که یکی جهانی را اصل قرار بدهد، یکی را گرایش را اصل قرار بدهد. در صفت و موصوف، این بخش صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه. .. بعد سه تا دانه است طرح ببریم به عنوان طرح جامعه،

س (۱) دیگر از دست آنها ابتکار عمل گرفته می‌شود.

ج) یعنی آنها هر گونه احتمالی را بخواهند بدهند، ما به نسبت، نه حالا این که بخواهم بگویم مطلق، به نسبت پیش بینی‌اش را داریم.

س (۱) پیش بینی‌اش را داریم اما مطلوب ما یک [؟]

ج) خب حالا این را باید در نظر داشته باشیم که طرح جامعه که می‌گوییم از سه زاویه نگاه کنید، باید یک برآیند داشته باشد. میدانی را که باز کردید برای تحرک، توپی را که هر طرف بیندازند در زمین شما است. اگر در این جا

فرصتی به شما داده شود که بتوانید دلایل هر کدام را ذکر کنید و از کل به جزء بروید تا برانید [؟] یعنی مثلاً مفروض ما این باشد که مدیر جلسه که آقای محسن رضایی در آنجا است، [؟] به این حرف شد حتماً به وسیله این دستگاه فکری می‌تواند عمل کند، ولی اگر فرصت دفاع داده نشود فقط شما بتوانید اعتراض کنید، این به یک نسبتی کار را مشکل‌تر می‌کند. پیشنهادی که من دارم این است که، یک حد واسطی بین آقای محسن و شما است و آقای [؟] است ایشان لااقل [؟] عنایت دارید به نسبت در جریان قرار گرفتن اعضاء جلسه می‌تواند کمک خوبی باشد. بردن این جدول شاید خیلی خیلی مطلوب نباشد. ولی جدول ماتریس آشنایی نسبت به آن داریم. فقط باید مکتوب ببرید که در سه س (۱) یعنی می‌شود گفت سه نوع دسته بندی یعنی طبقه بندی نظام معلوم باید ببریم این را این گونه از این زاویه دیدیم. روش تولید این. ..

ج) لزومی ندارد.

س (۱) نه، الان حداقل برایشان. ..

ج) جا نیافتاده

س (۱) چون یک بحث درس است باید دوره‌اش ببینند، یا حداقل مبانی‌اش را مسلط بشوند. قطعاً آنها یک سری مدل‌های رایج برای دسته‌بندی و طبقه بندی نظام عناوینشان دارند. بنابراین ما اگر بخواهیم بحث مدل را آنجا مطرح کنیم اصلاً از موضوع بحث جلسه خارج می‌شود و بحث می‌آید روی مدل و اینکه مدل چه چیزی است. اگر بخواهیم بگوییم که دسته بندی شما قبول، مدل‌های رایج را قبول کنیم، آن وقت در آن دسته بندی می‌رود، واقع این که دسته بندی بدهیم و صرفاً یک سری شاخصه ذکر کنیم. نگوییم که حالا مدلس چه است.

ج) و در عین حال بگوییم که ما مدعی هستیم، ما متغیر انقلاب را نمی‌توانیم نادیده بگیریم به عنوان یک واقعیت عینی. یک واقعیت عینی در جامعه وجود پیدا کرد که در جاهای دیگر با وضعیت جامعه‌مان یکی نیست و به همین دلیل کارهایی که کارشناسان می‌کنند نوعاً به [؟] برخورد می‌کند.

س (۱) این حرف خیلی سنگین است، یعنی چه؟ یعنی ما یک جامعه داریم دستور ریاضی در آن کار نمی‌کند.

ج) یا نه، دستور شما در آن کار نمی‌کند. دستور ریاضیات شما. ..

س ۱) خب، جا انداختن آن برای کسی که هنوز اول خط است مثل همان [؟] است دیگر یعنی آنها می‌گویند یک جامعه دارید یعنی چه؟ خیر، خیلی هم جواب می‌دهد در همه جاهای دیگر دو تا دو چهار تا است، یعنی اول بحث جدول یک علم تازه است.

ج) یعنی به عبارت دیگر چرا این جامعه ..

س ۱) ما اصلاً داخل این بحث‌ها نیاییم. ما سه نوع دسته بندی می‌بریم، آنجا استدلال می‌کنیم، در این دسته بندی از این زاویه می‌گوییم. شاخصه‌هایمان این بود، جلو رفتیم، نظام تعریف داشتیم، جدول ماتریس داشتیم، اینها زود است.

ج) حداقل این است که این را ما بخواهیم به آقای نادران بگوییم، ممکن است خصوصی بگوییم یا نه هنوز؟

س ۱) هنوز نه، در واقع ابراز مدلی است که هنوز تست خودش جواب نداده است. بر خلاف این که تست شود در نظام [..]

پایان نوار اول آغاز نوار دوم

ج) قبل از این که به این بحث پردازیم فعلاً نتیجه این است که ما سه تا جدول درست کنیم، یعنی شروع کنیم به درست کردن.

یک مطلب این است که ما می‌آییم تقسیم می‌کنیم، اول صدر عناوین مان قرار می‌دهیم جهانی بودن، بین المللی بودن، ملی بودن مقصد، به عنوان، عنوان کلی نه به عنوان صفت و موصوف، یعنی نمی‌گوییم جهانی توسعه، می‌گوییم جهانی یک بخش از صحبت است. بین المللی یک بخش صحبت است، ملی یک بخش است. پس می‌شود اقتصاد جهانی، اقتصاد بین المللی، اقتصاد ملی، بعد زیر بخش می‌نویسیم: اقتصاد جهانی شامل تعاریف توسعه، تعاریف کلان، تعاریف خرد و از این راه می‌آییم، بعدش هم می‌گوییم گرایش در اینجا چه چیزی است؟ بینش چه چیزی است؟ دانش چه چیزی است؟ این فرض است. یک فرض طرح می‌شود آیا گرایش باید اولین قید جهانی باشد و توسعه دوم یا توسعه اول و گرایش دوم؟ یعنی بین توسعه و گرایش تقدم و تأخر قابل بحث است. این یک فرض، یک فرض این است که اصولاً ما این گونه برخورد کنیم بهتر است یا این که بیاییم گرایش، بینش و دانش را سه تا بخش در جدول قرار دهیم، اول هر چه [؟ دینی] بگویید بعد هر چه درباره مکاتب است می‌گوییم بعد هر چه درباره عینیت است، این بهتر است و

قدرت ما را بیشتر و بالاتر می‌برد یا این که اول بگوییم نه ما اِشراف می‌کنیم در هر موضوعی که رسیدیم موضوع اولش وضعیتِ جهت‌گیریِ دینی است دوم مطلب اقتصادی که می‌خواهد این دین را اجرا کند سه محدودیت‌های دیگر.

این گونه می‌خواهیم تقسیم کنیم. اگر بخواهیم این طور تقسیم کنیم، آن وقت لازم گرایش، بینش و دانش را بیاییم در مقسم دسته بندی بزرگ بیاوریم. باید حتماً در کل اِشراف شود؛ یعنی هر سه تا دانه از ۲۷ تا یک دانه بالای‌اش دینی باشد، فلسفه‌اش را بعد تعریف می‌کنیم، یعنی مدلی که بتواند مجرا قرار بگیرد. متغیرات را بتواند نشان دهد، که آیا ارزش‌های دینی شد، نشد. مدل برای چه می‌خواهیم؟ برای کنترل و هدایت، هدایت به طرف آن ارزش‌ها، به طرف آن دستورها، اصلاً معنای مدل، کنترل شی متغیر است. عوامل درون زا و برون زای اقتصادی که متغیر را حاصل کند. اگر مدل را بخواهیم بریده‌ی از ارزشها تعریف کنیم و بگوییم که مدل چیزی است فیزیکی و فیزیک هم ربطی به دین ندارد، معنایش این است که اداره کردن ربطی به دین ندارد. معنایش این است که دارد تعارف می‌کند. در این صورت امور دینی، خود به خود به طرف رفتن مادی شدن شیب پیدا می‌کند و دواى سریع که حتماً باید مدل را اسلامی درست کنیم بسیار مشکل است. آن ارزشها اهدافی می‌شود که باید بعداً به آن برسیم. ولکن تنگناهای عینی و ضرورت‌های عینی ایجاب می‌کند، علم هم تأیید می‌کند که باید آنها را فعلاً به عنوان ثانوی حذف کنیم.

اگر در همه آن آوردیم، این موضع‌گیری و جهت‌گیری را دارد نشان می‌دهد. خب این البته یک نکته است، در عین حال همین را که می‌نویسیم و بر همین اساس حرکت می‌کنیم، یک چیزی دست آنها می‌دهیم می‌گویند: شما در هر موضوعی که می‌آیید، جهت‌گیری دینی می‌کنید، در حالی که این‌ها آرمان‌ها هستند، هدف‌ها هستند. چرا [؟]. ما می‌گوییم: نه، ما می‌خواهیم درباره سومین قسمت نظر بدهیم، ولی نظری که می‌دهیم نمی‌تواند بریده‌ی مطلق از مطلوبیت‌ها و ابزارهایی که می‌تواند ما را در رسیدن به مقصد کمک کند، باشد. یعنی به عبارت دیگر در همه ۲۷ مورد می‌آییم تقسیم را در دوره مختلف تکرار می‌کنیم، نه این که ۵۰ جلسه است مثلاً می‌گوییم ۱۰ جلسه درباره ارزش صحبت‌ها کردیم خداحافظ رفتیم سراغ عینیت.

س (۱) خب با این تعبیر پس ما یک جدول اقتصادی، یک نظام..

ج [؟]

س ۱) به نظر می‌رسد که ما به جای سه حالت، شش حالت داریم که می‌توانیم طبقه بندی کنیم، چون ما قیود جهانی، بین المللی، ملی را با گرایش، بینش و دانش و توسعه، کلان و خرد، هر کدام از این‌ها را می‌گذاریم قید اول، پس قید اول سه حالت دارد، قید دوم ما دو حالت پیدا می‌کند، دو قید باقی مانده کدامشان دوم بیاید کدامشان سوم بیاید؟ پس در مجموع ما سه فاکتور یعنی شش حالت می‌توانیم برای ترکیب چیدن این ۹ خانه، داشته باشیم، پس در نهایت به جای ۳ جدول، ۶ تا جدول خواهیم داشت. اگر در همه قیود، قیود اول را جابه‌جا کنیم، قیود دوم را هم جابه‌جا کنیم، قیود سوم را هم جابه‌جا کنیم.

ج) خب من اول یک اضافه‌ای به آن کنم بعد [؟] اضافه‌ای که می‌کنیم بنا به مبنایی که قبلاً بیان کردیم که هر موضوعی می‌تواند خودش در سه سطر دیده شود، بنابراین ما باید بتوانیم خود جهانی را هم به عنوان یک فاکتور جدید ملاحظه کنیم یعنی بگوییم که جهانی جهانی هم، قابل طرح است.

س ۱) یا بگوییم که قید گرایش بینش چون گرایش دانش، بینش دانش و دانش دانش مبنا بود، دو بار در هم ضرب شد، حالا می‌شود این دو تا پشت سر هم بیاید. می‌شود منفصل بیاید، یعنی بگوییم گرایش جهانی دانش توسعه یا بگوییم گرایش دانش جهانی توسعه، یعنی این دو تا قیدی که به صورت مبنا بود گفتیم حتماً باید در هم ضرب شود و بیاید. آیا متصلاً بیایند به صورت اضافه، یا نه به صورت صفت و موصوف بیایند. صفت از موصوفش فاصله بگیرد یک صفت آخرش بینش فاصله شود.

ج) این صحبت چند حالت پیدا می‌کند، یکی این که اشاره کردید که ابعاد را هر جا رسیدیم آنجا مقید باشیم که با دو شکل بیاوریم که گرایش بینش، گرایش دانش شود.

س ۱) خب، آیا متصلاً یا منفصلاً که حالت‌های مختلف بیاوریم؟

ج) که بتواند منفصل بیاید گرایش تنها و مثلاً گرایش بینش و گرایش دانش، این یک طرحی هم چنین طرحی قابل طرح است این فرض این است که نه بگوییم خود کلمه جهانی جهانی

س ۱) آنها بیاوریم ضرب کنیم

ج) بیاوریم یا بیاوریم بنابراین آیا می‌شود گفت که ۹ تا دانه داریم یا حتی بالاتر یا بیشتر؟ که بشود به اصطلاح گسترده اش کرد و تجزیه کرد.

س ۱) البته شاید بتوان گفت که بعضی از این حالت‌ها حداقل در ارتکازاتِ عام معنی واضحی پیدا نمی‌کند، یعنی جهانیِ توسعه [؟] یا دانشِ توسعه‌ی جهانی، دانشِ جهانیِ توسعه، دانشِ توسعه‌ی جهانی.

ج) حالا دقیقاً می‌خواستم این را عرض کنم که ما جهانی با یای نسبت منصوب به چه چیزی است؟ چون باید حتماً یک دانه مضاف بیاوریم تا این مضاف الیه معنا پیدا کند، مثلاً می‌توانیم بگوییم اقتصادِ جهانی.

س ۱) در این اضافه‌ها می‌آید گرایشِ جهانیِ توسعه، اضافه می‌شود به گرایش.

ج) شما حالت آخر را آوردید.

س ۱) حالتی که اول قرار گرفته است.

ج) بله، حالا دارم درباره حالت اولش صحبت می‌کنم، حالت اول را بگیریم اقتصادِ جهانیِ توسعه

س ۱) توسعه‌ی گرایشِ دانش

ج) توسعه‌ی گرایشِ دانش، چون اولی را با یای نسبت می‌آورید نمی‌توانید حتی کلمه توسعه، اگر گفتید اقتصادِ توسعه یا توسعه‌ی گرایش، به هر حال آنجا که یای نسبت را می‌آورید به عنوان مضاف الیه است. ...

س ۱) البته ما در کلانِ خرد، یای نسبت نداریم کلانِ جهانی

ج) خب در کلانِ جهانی، یای نسبت ندارید، ولی باید حتماً یک خصوصیتی در آن وجود داشته باشد که آن کار را به عهده بگیرد "کلان" با کسره

س ۱) این طور بفرمایید توسعه‌ی کلانِ خرد، صفت است در حالی که دانش، بینش و گرایش یک موضوع را دارید می‌گویید.

ج) جهانی را هم. ..

س ۱) باز هم آن قید است.

ج) یک قیدی را دارید می‌گذارید به یک چیزی

س ۱) یعنی قید و صفت و موصوف را از هم جدا کنیم. اگر این گونه باشد پس باید حتماً گرایشِ دانش اول بیاید. یعنی

آن حالت‌های دیگر از بین می‌رود، این دو حالت از بین می‌رود. چون این دو صفت هستند نمی‌توانند اول واقع شوند.

صفت یا قید است، اینها صفت هستند، اینها قید هستند، نمی‌توانند اول بیایند پس چهار حالت می‌رود کنار.

(ج) آن وقت حالتی که باقی می‌ماند چه چیزی است؟

س (۱) دو حالت باقی می‌ماند که گرایش و دانش اول است. آیا توسعه جهانی بگوییم یا جهانی توسعه؟

(ج) گرایش دانش توسعه‌ی جهانی، گرایش دانش جهانی توسعه، به ذهن این طور می‌آید ابتدائاً بگوییم گرایش مثلاً

توسعه‌ی جهانی، به ارتکاز نزدیک‌تر است تا توسعه‌ی گرایش جهانی اول،

س (۱) گرایش جهانی توسعه بگوییم.

(ج) توسعه‌ی تکامل که در جهان واقع می‌شود.

س (۱) پس این دو تا معنی مختلف دارد. گرایش جهانی توسعه یا گرایش جهانی توسعه یعنی آیا جهانی بودن را قید

توسعه می‌گیرید یا توسعه را قید جهانی بودن می‌گیرد؟

(ج) یعنی تکامل جهانی می‌گویید یا این که ..

س (۱) جهانی بودن تکامل

(ج) جهانی بودن تکامل، بله

س (۱) این اضافه می‌شود به آن بحث آیا اضافه‌ی گرایش، دانش و بینش متصل باشد یا منفصل باشد. ظاهراً باید متصل

باشد. وقتی به خودش یا دورن خودش اضافه می‌شود، به نظر می‌رسد نباید بین آن فاصله باشد.

(ج) تکامل را می‌خواهیم توصیف کنیم و توصیف ما یعنی اندرگیری وضعیت تکامل صنعت تأثیری که در تکامل

می‌گذاریم.

س (۱) گاهی نسبت به خود جهان

(ج) نه، درباره تکامل که داریم می‌گوییم. تکامل می‌تواند جهانی به اصطلاح قید اول که آوردید جهانی آوردید ولی

موضوع آن، موضوع تاریخی نیست، می‌گویید وضعیت چگونه است؟ وضعیت جهانی، وضعیت توسعه‌اش چگونه است؟

یعنی گاهی وضع را می‌بینید گاهی هم جریان را، گاهی گرایش جهانی توسعه وضع اول می‌شود گاهی هم می‌گویید

که ..

س (۱) جهانی بودن اصل باشد یا توسعه اصل باشد؟ بحث صفت و موصوف است.

(ج) بله، کدامشان صفت و موصوف کدامشان مضاف و مضاف الیه است؟

س ۱) نه دو تایش صفت و موصوفی می‌شود اگر آنجا را اصل بگیریم، یعنی اگر بگوییم گرایش جهانی توسعه.

ج) یعنی گرایش جهانی تکامل، گرایش تکامل جهانی چه طور؟

س ۱) یک وقت دارید نسبت به جهان بحث می‌کنید که تکاملش چگونه است یک وقت نسبت به تکامل بحث می‌کنید، نسبت سطح به جهان چگونه است.

ج) یعنی پذیرش عموم چگونه است؟ پذیرش عمومی را که می‌گویید نسبت به توسعه [؟] این وضعیت است گرایش جهانی توسعه. گرایش توسعه‌ی جهانی، تکاملی که جهانی باشد، پذیرفته شده باشد وضع است. این وضع نیست، مطلوب است بحث درباره این است که گرایش جهان در توسعه، تکامل چگونه است اولین وضعیت است که پذیرش جهانی، قیدش است. دومی مطلوب، شما همین طور بررسی می‌کنید یا نه دوباره بررسی می‌کنید. دوباره مرور می‌کنیم، دقت کنید. گرایش تکاملی که جهانی است، پذیرفته شده است.

س ۱) گرایش جهانی تکامل در واقع دارد نظر جهان را نسبت به تکامل می‌گوید، همه کشورها نسبت به جهان [؟]

ج) یعنی پذیرش عمومی را دارد می‌گویید سر فصل شما کجاست

س ۱) این چی می‌شود؟

ج) این باید وضعیت مطلوب باشد یا موجود؟

س ۱) ظاهراً موجود است.

ج) خب حالا اگر برعکس کنیم.

س ۱) گرایش تکامل جهانی یا توسعه‌ی جهانی

ج) این روند را دارد می‌بیند. می‌گوید: روند تکاملی جهان چگونه است.

س ۱) ظاهراً این تصور می‌شود. وضعیت مان برعکس گرایش جهانی توسعه می‌شود، وضعیت موجود ما در واقع. چون نظر دنیا نسبت به تکامل را دارد می‌گویید نسبت به توسعه و گرایش توسعه‌ی جهانی وضع مطلوب مان است.

ج) تکامل جهان باید چگونه باشد؟

س ۱) خب آیا ما در باب وضعیت مطلوب [؟]

ج) اینها را علامت سوال بگذارید که کنار هم باشد. فقط شما قید جهانی ندارید بین المللی و ملی را هم دارید.

س ۱) یعنی گرایش بین المللی توسعه و گرایش توسعه‌ی بین المللی یعنی گرایش تکامل بین المللی چگونه است؟
گرایش بین الملل نسبت به توسعه چگونه است؟ عین همان جواب می‌دهد.

ج) باید شما در آنجا یک تعاریفی را در وضعیت موجود محکم بگیرید که این تعاریف در وضعیت بین المللی که تحرک دارند بر اساس آن تعاریف نه، یک مسابقه‌هایی است مثلاً می‌گویند ملل مستضعف نمی‌پذیرند یک چیزهایی را، یا رنج می‌برند یعنی اگر ما در یک جای جدول..

س ۱) نه، تعریف این که کدامشان مطلوب است کدامشان موجود است یکسان است.

ج) یعنی یک وقت روی آن اعتراض دارد. خب، حالا بین الملل آیا [؟] در امور بین المللی ما چند تا چیز داریم. در علتها که بعدها می‌خواهیم گفت و اثر را [؟] در مسابقه داریم زمین بازی که تعاریف پذیرفته شده جهانی است. مذاکره داریم، معاهده داریم، یعنی چه؟ یعنی در امور اقتصادی یک مسابقه‌هایی است، در امور سیاسی هم مسابقه‌هایی است، در امور فرهنگی هم مسابقه‌هایی است، به میزانی که در عینیت، قدرت سبقت‌گیری پیدا شود. آن تعاریف پذیرفته شده‌ی جهانی در امر توسعه امکان را می‌دهد که مذاکره و معاهده‌ها به نفع یک طرف بچرخد؛ یعنی چارچوب بازی را در بخش جهانی تمام می‌کند. این که قرار این کشور با کشور دیگر چگونه باشد. این غیر از قرار گذاشتن برای اینکه ضوابط عمومی چگونه باشد. البته آن هم مسابقه است ولی مسابقه در یک افق دیگر است. در این مسابقه است، مذاکره است، معاهده است. در اینجا یک عده رنج خواهند برد؛ یعنی گرایش‌شان به عبارت دیگر تحقیر را نمی‌توانند بپذیرند در صورتی که دولتها بپذیرند، انتقال پیدا می‌کند تحقیر به کجا؟ به ملتها، ملتها رنج می‌برند. برای شما بستر باز می‌شود، دو جا جهت دارید. تعریف توسعه‌ی شما، پذیرفته‌ی جهانی نیست. از چه نظر؟ از نظر ضوابط [؟] چون رنجش ظاهر شده، اقتصاد سیاسی به نفع شماست. در موضع‌گیری بعدی [؟] ماهاتیر محمد مجبور است در پذیرش التزام اقتصاد جهانی ورشکست کند. نمی‌تواند جواب ملتش را بدهد. فشار می‌آید، طبیعی است. حضور شما در بین الملل به آن امکان داده می‌شود که مذاکره کند، که آن بیاید قرار دادشان را با شما امضاء کند. خب می‌آییم یک پله این طرف را بیان می‌کنم، بیان می‌کنیم ملی را هم شما دارید. این گونه نیست که شما در ملت خودتان مجبور باشید قراردادهای بین المللی را در آن شکل که مسابقه و مذاکره و معاهده برنده شدند در اقتصاد شما کار کنید. در فضای بین المللی و ملی شما چه چیزی اصل است؟ انقلاب، به نسبت [؟] در تعاریف بین المللی سازمان ملل، تعاریف انقلاب پذیرفته نشده،

در دوران ملت شما پذیرفته شده، رأی هم دادند تظاهرات کردند. در بین الملل رنج دارند می‌برند، حاضرند با شما قرار داد بنویسند. پس ما سه تا مطلب داریم که «مطلوب و موجود» را در یک قید قرار می‌دهد. از طیف آنجایی که طلب این است که مطلوب را اصل قرار بدهد بر اساس اسلام تا [؟] اصرار دارد برای این که قواعد رشد سرمایه‌داری موجود باشد.

بعلاوه اگر شما گرایش به توسعه‌ی بین المللی و گرایش بین المللی توسعه و ملی‌اش را بنویسید این گونه نیست که همه وضع موجود یک دست در یک خط قرار بگیرد و وضع مطلوب جدا از آن باشد.

س ۱) نه این در یک ردیف قرار می‌گیرد ولی تطبیق وضعیت مطلوب با موجود نتیجه می‌دهد؛ یعنی ممکن است شما در حالت ملی وضعیت بگویید مطلوب با وضعیت موجود تطبیق پیدا کرده است ولی [؟]

ج) درست است یعنی به عبارت دیگر موجود درست است ما می‌گوییم

س ۱) مطلوبیت موجود را می‌رساند

ج) ولی موجود در ملی

س ۱) ممکن است تطبیق پیدا کند

ج) موجود در ملی و موجود در بین المللی اختلاف پیدا می‌کند از یک طرف جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده، یک روش در جهت دوم که صحیح است بگویید در جامعه امریکا می‌گویید که در آنجا گرایش وضعیت موجود و مطلوبشان تا سطح جهانی هم طرح شود. یعنی به نسبت، سهم تأثیرش را در جهانی هم قرار بدهد؛ یعنی اگر مطلوب را ما نگاه کنیم از نقطه مختصات امریکا مطلوب همین است که موجود است.

س ۱) یعنی برای هر سه حالت وضع مطلوب و موجود، تطبیق پیدا کرد از دیدگاه ما مثلاً ملی تطبیق ۱۰۰ در صد دارد.

ج) نه، ۱۰۰ در صد نگیریم بگویید از دید ما وضع ملی

س ۱) بیشترین تطبیق را دارد

ج) یا لااقل ۵۰، ۵۰ است که باید شیب بدهیم به طرف پیشرفت پیدا کردن، در بین المللی ۳۰ درصد بگیریم.

س ۱) در جهانی تأثیر نداریم

ج) در جهانی خیلی کمتر

س ۱) درست است پس وضعیت مطلوب و موجود عوض نشد.

ج) یک تعریف فلسفی عوض شد، تعریف عینی

س ۱) عوض شد، یعنی تعریفش عوض نشد، تطبیقش عوض شد.

ج) یعنی اگر ما بخواهیم معنای شرایط نظام اسلامی را ملاحظه کنیم، و عوامل درون زا را، می‌توانیم بگوییم حضورمان

در بین الملل لااقل حضور اقتصادی، بسیار ضعیف است. می‌گویند چرا بسیار ضعیف است؟ [؟] حتی ارز به ریال ما

کسی معامله نمی‌کند، به دلار معامله می‌کنند. تقریباً معامله شایع است؛ یعنی رایج‌ترین ارز جهان است. می‌گویند: خب

شما با ارزشهای انقلابی‌تان، می‌گوییم بله معنایش این نیست که ما نیستیم، ما هستیم در بین المللی.

س ۱) یا در جهانی هم هستیم با درصد خیلی کم

ج) در ملی هم می‌گوییم بیشترین حضور را داریم. خب حالا این هم یک بحث. بنابراین در حد شما باید چگونه ضرب

کنیم؟

س ۱) بنابراین با این پیش فرض‌ها باید دو طرف جدولمان عملاً به دست آمده باشد، چون یک طرف می‌خواستیم

موجودات بنویسیم، یک طرف را هم مطلوب‌ها،

ج) یک طرفش که موجودی می‌نویسیم به معنای اثر، اثر را می‌خواهیم بنویسیم و آن طرفش هم می‌خواهیم بگوییم که

علت‌ها،

س ۱) این که در خانه‌های کوچک، این که درخانه‌های بزرگ یک طرفش می‌خواهیم.

ج) یادمان نرود این طرف که خانه کوچک است همین حد باید تقسیم شود. دو طرف بیاید.

س ۱) عیب ندارد منتهی به صورت کاملش است.

ج) به عبارت دیگر اینجا نام است، اینجا شاخصه است؛ یعنی دست راست نام است، دست چپ شاخصه است. در جدول

نهایی‌مان باز دست راست نام است، عنوان کلی است، دست چپ مان موضوعات جزئی است.

س ۱) آیا نمی‌شود موضوعات جزئی با وضع موجود یکی گرفته شود؟ بگوییم موضوعات جزئی در واقع همان

شاخصه‌هایمان «وضعیت موجود» است عنوان‌هایمان «وضعیت مطلوب» است.

ج) اگر این کار را بکنید ببینید چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد. اگر گفتید که وضع عنوان‌هایمان را وضعیت مطلوب بگیریم نه نام‌های کلی، نه نام‌های اوصافی، آن وقت می‌توانید برسید به آن، اینها وصفی هستند که سرپرستی‌شان در کل معین می‌کنند؟ یا مطلوب [؟] پس مجبور می‌شویم متن موجود را اینجا ننویسیم بلکه این جا عنوان کلی داریم که پشت سرش هم آثاری است که نظام ارزشی بدست آمده یا نظام فکری که بدست آمده، الی آخر... این جا باید نوشته شود. اینجا علل آن باید باشد که بگوییم تغییر در این علت‌ها، که وقتی برسد به عینیت بگوییم علت تغییر این وضع‌ها این بود که این موضوعات عینی داشتیم، چه تغییراتی در آن دادیم. علل که می‌گوییم، اینجا علل فلسفی می‌گوییم، بعدها باید علل عینی شود. علل عینی متصرف فیه ما باید باشد. ما اینجا علل را که می‌نویسیم چرا علت‌ها را این طور می‌آوریم؟ چرا نمی‌گوییم آثار بوجود بیاید؟ برای این که بعدها هم می‌خواهیم بگوییم که موضوعات، نقش علت را دارند در بالا و پایین کردن آن، در پیدا شدن سهم تأثیر، پس دست چپ اول علت فلسفی نوشته می‌شود در ثانی اشیاء عینی. بین علت، علل فلسفی و معلول فلسفی باید موضوع تخمین زده شود.

س ۱) خب حالا اشیاء عینی خارجی، حداقل وضعیت موجودمان می‌تواند باشد؟ یعنی این طرف را نقض کردیم که مطلوب‌ها نباشد، این طرف را هم می‌شود نقض کرد وضعیت موجود را نمی‌شود اینجا نوشت؟

ج) هر دو وضعیت موجود، موجود هستند. این جا به نام اوصاف، اینجا خودشان

س ۱) پس الان این طرف مشخص شد که وضعیت موجود مشخص است، این طرف هم مشخصاً این‌ها را باید بنویسیم یک ستون در می‌آید.

ج) یعنی دو ستون در می‌آید.

س ۱) این اوصاف است

ج) این طرف اوصاف است. این طرف باید به علل نوشته شود. که علل ابتدائاً علل فلسفی و در مرحله بعد علل عینی.

س : پس اول اینها را به عنوان قید فلسفی می‌گیریم؟ پس اینها را باید با قسمت مطلوب بنویسیم. در اینجا باید دنبال معادله سازی، طرف چپ معادله سازی کنیم

ج) معادله سازی اول نمی‌دانم ولی علت بیاوریم علت غیر از معلول است. علت یعنی به عبارت دیگر بگوید. جدولی که

دادیم خدمتان [؟]

س (۱) جدولِ جامعه

ج) مثلاً گزینش، گمانه، پردازش علت می‌شود. که چرایی، چیستی و چگونگی موضوعات هستند. نسبت به این بحث‌ها بتوانید یک هماهنگی داشته باشید اگر این علت‌هایتان عمل کرد باید چه چیزی بدهد؟

س (۱) این علت‌هایمان؟

ج) یعنی گمانه، گزینش و پردازش توانست همان گونه که گمانه برای چرایی می‌زند هماهنگ یعنی رابطه‌اش را با گمانه زدن برای چگونگی نسبت به یک موضوع واحد، بیان می‌کند. بگوید وحدت و کثرت از نظر فلسفه چه است؟ از نظر فیزیک چه چیزی است؟ اگر توانست چنین کاری را انجام بدهد آن وقت نظام تعریف مان دیگر نظام کامل است. این نظام کامل هستی، فیزیک، ریاضی می‌شود چه چیزی می‌شود؟ اثر یا آن چیزهایی که این طرف می‌آید. گمانه، گزینش، پردازشمان می‌شود این طرف علت، که اولاً فعلاً ما این را می‌آوریم در مقابل این. در نهایت باید جای گمانه، گزینش، پردازش، موضوعات بیاید بنشینند. درباره سیاست است، می‌گویید جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده، در پیدایش چه چیزی اصل است؟ این که موضوعات [...]

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۴

کد جلسه: ۳۱۱۵ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۰۲

عنوان جزئی: بررسی ویژگی‌های محتوایی و عناوین موضوعات ساختارها یا نظام‌های اقتصادی

فهرست

گروه اقتصادی فهرست جلسه ۳ مورخه ۷۶/۱۲/۲

عنوان اصلی: بررسی ویژگی‌های محتوایی و عناوین موضوعات ساختارها یا خطاهای اقتصادی

- ۱- تکامل ویژگی ناگزیر ساختارهای اقتصادی
- ۲- بررسی اصول تکامل توسعه، کلان، خرد» بعنوان موضوعات ساختارهای اقتصادی
- ۳- بررسی ارتباط موضوعات ساختاری با موضوعات مبنایی اقتصاد
- ۴- تفاوت‌های موضوعات مبنایی با موضوعات ساختاری
- ۵- لزوم ملاحظه تکامل در ساختارهای اقتصادی
- ۶- مفهوم موضوعات خرد در ساختارهای اقتصاد
- ۷- دسته‌بندی موضوعات اقتصاد به «اساسی، ساختاری، اصولی»
- ۸- تبیین تفاوت‌های سه وصف «اساسی، اصولی، ساختاری»
- ۹- بررسی تفاوت نقش موضوعات مبنایی با موضوعات اساسی
- ۱۰- بررسی و تبیین وصف «جهانی بین المللی و ملی» بعنوان موضوعات اصولی اقتصاد
- ۱۱- جایگاه و کارآمدی واژه‌های «ملی، بین المللی و جهانی» در جدول مدل
- ۱۲- تفاوت کارایی قیه اسلامی با انقلابی برای نظام اقتصادی
- ۱۳- تفکیک عناوین زیر ساختی از موضوعات ساختاری
- ۱۴- معانی عناوین جدول مدل اقتصادی
- ۱۵- تفاوت موضوعات الگو با موضوعات ساختارهای عینی

- ۱۶- نحوه ضرب عناوین مدل در جدول و تکمیل موضوعات زیر ساخت و ساختار
- ۱۷- تطبیق سیاستهای کلان با عناوین موضوعات ساختار یا نظان اقتصادی جایگاه و کارآمدی ارزش در اقتصاد
- ۱۸- بررسی جایگاه صحیح ساختارهای اصولی اقتصاد نسبت به ارزشها در جدول مدل
- ۱۹- تفاوت کارآمدی اوصاف نسبتها و اوصاف موضوعات
- ۲۰- بررسی تأثیرات حضور در تنظیم نظام موازنه جهانی اقتصاد
- ۲۱- تطبیق موضوعات نظام موازنه جهانی با موضوعات اصولی مدل اقتصادی
- ۲۲- واژه یابی جهت عناوین موضوعات اساسی و اصولی مدل اقتصادی
- ۲۳- تفاوت کارایی واژه‌های سیاست اقتصادی با اقتصاد سیاسی
- ۲۴- تناظر ارزش با سیاست در اقتصاد سیاسی
- ۲۵- لزوم ارتباط مفهومی عناوین موضوعات ساختار با عناوین موضوعات مبنا در جدول

بسمه تعالی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: پس از موضوعات زیر بنایی اولین چیزی که در اقتصاد باید موضوع صحبت قرار گیرد، ساختارهای اقتصادی یا نظامهای اقتصادی است. اولین نکته‌ای که در مورد ساختارها مطرح می‌شود، این است که ساختار دارای تکامل است و آن موضوعاتی که برای تکامل ساختار مورد دقت قرار می‌گیرند، موجب توسعه سازمان می‌شوند و آن موضوعات باید متکفل این امور باشد. همچنین آن موضوعات باید وحدت، کثرت و کارایی جدید را (همانطور که در فلسفه هم بیان شده است) نتیجه دهند. وحدت به معنای انسجام بیشتر، و کثرت به معنای تعدد موضوعات و روابط، کارایی هم به معنای تأثیر زیادتر است؛ یعنی در جریان تکامل تأثیر بیشتری در ایجاد قرب داشته باشند یا در نظام کفر تأثیر بیشتری در ایجاد رفاه داشته باشند.

پس از بیان این موضوع کلی و فلسفی باید چنین گفت که موضوعات تکامل، همان موضوعات توسعه است که در این جدول هم گفته‌ایم هر اندازه انتظار، ارتباط و اقتدار بیشتر شود، موضوعات می‌توانند موضوعات توسعه شوند. پس موضوعات توسعه، موضوعات تکاملی است و توسعه یا تکامل به صورت بسیار کلی برای ساختار، یک اصل محسوب می‌شود.

ولی این تکامل یا توسعه که معنای زمانی دارد، حتماً مکانی دارد. پس جریان «تکامل سازمان» دارای یک موضوعاتی است و جریان «مکان سازمان» هم موضوعاتی دارد، مکان سازمان؛ یعنی آن چیزهایی که شرایط ساز هستند تا منزلت امور، کارها و موضوعات، متناسب با مراحل توسعه عوض شود، که این را «نسبتهای کلان» می‌نامیم و این تنظیم نسبتهای کلان است که همیشه شرایط و محیط را برای چیزهای خرد عوض می‌کند.

پس یک گروه از موضوعات نظام یا ساختار مربوط به تکامل و گروه دیگر مربوط به نسبتهای کلان است. و زمانی که این امور تبدیل به فعالیتهای خاص نسبت به موضوعات خاص می‌شود - که البته موضوعات همان فعالیتهای هم در جریان تکامل باید تغییر پذیر باشد از نظر ما تبدیل موضوعات خرد شده است. البته موضوع خرد ممکن است خیلی بزرگ باشد، مانند نفت که در وضعیت فعلی اقتصاد، تأثیر زیادی دارد؛ اما به هر حال شما می‌گویید «به امید روزی که اقتصاد ما تک پایه نباشد یا بر نفت استوار نباشد» این سیاست خرد نیست که در مورد نفت و اکتشاف آن سرمایه‌گذاری کنید، تا اینکه تلاش کنید به جای فروختن نفت خام آن را به صورت محصول پتروشیمی بفروشید.

اما برای اینکه نفت را به چیز دیگری تبدیل کنید، لازم است که شرایط کشور در اقتصاد کلان تغییر کند تا این امکان بوجود آید. که موضوعات داخلی و خُرد عوض شود؛ مثلاً اگر در صنعت رشد کردیم، نسبت را تغییر دهیم، منابع دیگرمان هم امکان رشد می‌یابد تا روزی که جایگزین نفت شود؛ بنابراین موضوعات ساختاری در نظر ما «توسعه، کلان، خرد» است و در بخش سوم (خرد) که می‌خواهیم سرمایه‌گذاری یا فعالیت‌های اقتصادی انجام دهیم، می‌توانیم بگوییم که توسعه، کلان و فعالیت‌های اقتصادی فعالیت‌های اقتصادی در قسمت موضوعات خرد قرار می‌گیرد این تقسیم راجع به بخش‌های ساختاری است.

در ذیل این سه، در بخش توسعه دو عنوان آمده است ۱- تنظیم سیاست‌های توسعه ۲- الگوی تولید، در اینجا گفته‌ایم که باید «انتظار، ارتباط، اقتدار» تکامل یابد، بعد گفته‌ایم که باید «سیاست توسعه، فرهنگ توسعه، مقدرات توسعه» تغییر یابد اگر در این رابطه اشکالی دارید، بفرمایید.

مهندس حسینی: بحث بر سر این نیست که موضوعات ساختاری را می‌توان در قالب «توسعه کلان و فعالیت‌های اقتصادی» دسته‌بندی نمود؛ بلکه بحث بر سر این است که ما می‌خواهیم اینها را تقسیم هم قرار داده و مثلاً بگوییم موضوعات ساختاری قسیم موضوعات مبنایی است؛ در موضوعات مبنایی هم پیش‌فرضها، نظریه‌ها و ارزشهای اقتصادی را بیان کردیم.

ج) تناظر اینها را بررسی می‌کنیم، که آیا اگر این سه را روبروی سه تایی دومی بنویسیم یک چیز متناظر را نشان خواهد داد؟ همان گونه که در آنجا پیش‌فرض‌های اقتصادی را مطرح می‌کردیم، آیا در برنامه ریزی می‌توانیم بگوییم آن چیزهایی که مرتبط به جریان تکامل هستند، جزو پیش‌فرض‌های برنامه تلقی شوند؛ یعنی معادل پیش‌فرض‌ها، تکامل است.

س) حال یک کار دیگر هم می‌توان کرد، اینکه یک رده پایین‌تر آمده و یک مرحله توسعه را خُردتر کنیم تا به این نتیجه برسیم که آیا همانند موضوعات بخش مبنایی که گویا بود، در اینجا هم می‌توان موضوعات گویایی در آورد؟
ج) در زیر بخش موضوعات مبنایی چه چیزهایی آوردیم.

س) در آنجا زیر بخش پیش‌فرض‌ها، سه چیز آورده‌ایم ۱- رابطه جهان بینی با اقتصاد ۲- رابطه انسان شناسی با اقتصاد ۳- رابطه جامعه شناسی با اقتصاد و یکی از تقسیم‌های پیش فرض، نظریه اقتصادی بود که در زیر بخش آن ۱- احکام

اقتصادی ۲- مدل اقتصادی ۳- مدل تحلیل آمارهای اقتصادی ذکر شد و در زیر بخش سوم ارزشهای اقتصادی ۱- ایثار اقتصادی ۲- عدالت ۳- تعاون اقتصادی را قرار داده‌ایم.

ج) چیزی را که الان می‌توان در سیاستهای اجرایی آورد از آن ۹ خانه، سه تای آخر است، مثلاً اگر الف، ب، ج موضوعات ساختاری شد؛ یعنی اکنون کاری نداریم که این موضوعات ساختاری چه باشند، می‌توانیم بگوییم ایثار در الف، ایثار در ب و ایثار در ج چگونه است؟ مثلاً ایثار در الف (توسعه)، باید تکامل الف را تحویل دهد. وقتی می‌گوییم ایثار در اقامه توحید، اقامه عدل و بعد ایثارهایی که در سطح بالا است منظور می‌باشد؛ بعد ایثارهایی را که در سطح کلان (ایثار در نسبتها) مطرح است مانند ایثار در تکامل، ایثار در نسبتها و ایثار در انجام فعالیتها را ذکر می‌کنیم.

س) حال آیا این ضرب زیر بخش ارزشها است؟ آیا سه وصف زیر بخش ارزشها را به ۹ عنوان تبدیل می‌کند؟ یا اینکه ضرب زیر بخش ساختار است؟ اگر ضرب زیر بخش ارزشها است، که الان مشکل ما این است.

ج) آیا ارزشها باید در ساختارها آورده شوند یا نه؟

س) در ردیف ۸۱ می‌آید و در این ردیف ۳ خانه تبدیل به ۹ خانه می‌شوند.

ج) موضوعاً تقسیمات آن چیست؟

س) اولاً تقسیمات آن موضوعاً چیست؟ ثانیاً به همین روشنی افراد با حرفهایی که در مورد موضوعات مبنایی، ساختاری و عینی مطرح کرده‌ایم و آشنا نیستند می‌فهمند چه چیزهایی گفته‌ایم. موضوعات مبنایی شامل «پیش‌فرضها، نظریه‌ها، ارزشها» است و پیش‌فرضها هم عبارت از رابطه «جهان بینی، انسان شناسی و جامعه شناسی» با اقتصاد است و نظریه‌ها هم عبارت از «احکام، مدل و مدل تحلیل آمار» است و ارزشها هم شامل «ایثار، عدالت و تعاون» است که تا اینجا روشن است ولی موضوعات ساختاری که «توسعه، کلان، فعالیتهای اقتصادی» است، خیلی روشن نیست.

ج) آیا تکامل که یک موضوع ساختاری است و الگوی تکامل در خردترین شکل آن الگوی برنامه است، لازم است یا نه؟ تکامل زیر بنای الگوی برنامه است و ما برای تکامل برنامه ریزی می‌کنیم.

س) پس این باید در موضوعات مبنایی ذکر شود و مثلاً در آنجا به جای ارزشها، جریان تکامل قرار گیرد یا اینکه پیش فرضها در نظریه‌ها مطرح شود و به جای آن تکامل قرار گیرد، چون به هر حال تکامل یک موضوع مبنایی است و با موضوعات ساختاری فرق می‌کند.

ج) مهمترین مسئله همین است که وصف ساختاری را چه چیزهایی می‌دانید؟

س) می‌توانیم آنها را عوض کنیم و بگوییم موضوعات مبنایی و روبنایی یا موضوعات کلان و موضوعات خرد، ولی وقتی می‌گوییم مبنایی و ساختاری، تکامل در آن قابل طرح نیست، بلکه تکامل در مبنا می‌آید.

ج) اگر تکامل در مبنا برود دیگر جریان پیدا نمی‌کند؟

س) ممکن است در ۸۱ عنوان جریان یابد ولی در این دسته‌بندی زیر ساختار نمی‌آید.

ج) زیر ساختار چه دسته از موضوعات می‌آید؟

س) موضوعات نظامهای اقتصادی که ممکن است نظام توزیع، تولید یا توزیع اعتبارات باشد، به هر حال موضوعاتی که دارای نظام هستند.

ج) این یک احتمال است؛ مثلاً «نظام تولید، توزیع و مصرف» ساختارهای اقتصادی را شکل دهند.

س) ساختارهای اقتصادی سه بخش «تولید، توزیع، مصرف» دارد؛ که البته ممکن است شما مصرف آن را، مصرف اعتبارات یا مصرف کالا بدانید که اینها قابل بحث است.

ج) اگر توسعه را در ایثار ضرب می‌کنید باید آن در ستون ۸۱ نظام تولید ببینید؛ در هر صورت بنظر می‌رسد بر پایه احتمال شما نمی‌توان تعاریف را تا آخر ادامه داد و مشکل پیش می‌آید. در حالیکه اگر شما این سه کار «نسبی دیدن امور، مربوط دیدن امور، متقوم دیدن امور» را انجام دهید، معنایش این است که الفاظ را در سه مرحله بچرخانید. اما آیا نظام «تولید، توزیع و مصرف» ساختارهای یک اقتصاد هستند؟ در این دسته‌بندی برنامه تکامل اقتصادی ملاحظه نمی‌شود و لازم است که تکامل را به آنها اضافه کنید تا این که بفهمیم مثلاً تکامل تولید چه چیزهایی را لازم دارد.

س) تکامل را در بخش نظریه یا پیش فرض مطرح می‌کنیم؛ یعنی جای آن در یک خانه دیگر است.

ج) به هر حال برای آن خانه باید نام بگذارید؛ موضوعات تکامل و موضوعات نسبت‌های تنظیم شرایط فعالیتها را به هر نام که بیان کنید. اولاً ما اینها را مبنا نمی‌دانیم، چون مبنای موضوع است، نه مبنای کل. در حالیکه مثلاً پیش فرضها، مبنای کل است و به موضوع ربطی ندارد؛ بلکه در هر کجا یک پیش فرضها، یک نظریه پردازی و یک احکام وجود دارد. برای مبنا اصلاً قید موضوع مطرح نمی‌شود و اصول تنظیم کلیه علوم این است، که پیش فرض و قانون داشته باشد و بتوان مدل و مدل آماری برای آن درست کرد و فقط به وسیله اضافه، خصوصیت پیدا می‌کند نه اینکه خاص یک علم باشد و موضوع علم نیست.

اما ساختار، ساختار موضوعات علم است که البته در اینجا می‌توان گفت موضوعات زمانی و مکانی دارد و موضوعاتی هستند که نسبت بین زمان و مکان را معین می‌کنند؛ پس لازم است در اینجا «توسعه، کلان، خرد» ذکر شود.

س) قسمت قبل که «مبنا، موضوع، مقیاس» نوشتیم چگونه است؟

ج) در حقیقت آن موضوع علم است؛ مبنا همان موضوعات مبنایی یا مبنای جریان تکامل است، که اگر زمان یا مکان یا هر گونه اثری بخواهد کامل شود آن مبناست، این یک مرحله است.

در آنجا موضوعات جامعه را می‌خواستیم بگوییم و در اینجا می‌گوییم موضوعات علم که بعداً ناظر به موضوعات جامعه می‌شود؛ یعنی همانطور که در آنجا «اوصاف توسعه، ساختار، کارآیی» مبنا است، در اینجا هم اوصاف توسعه در اوصاف مبنا است و اوصاف متناظر با ساختار خود ساختار قرار گرفته است؛ مثل موضوعات که برای سطوح مختلف جامعه بیان شده است.

س) پس موضوعات ساختاری خوب است؟

ج) به نظر می‌رسد موضوعات ساختاری قابل تکمیل است. نهایت چیزی که قابل تأمل است این است که لقب سرمایه‌گذاری را ذکر کنیم؛ یعنی هرگاه معنای کلان و تکامل مشخص شد به فعل عینی خارجی که می‌رسد باید سرمایه‌گذاری کند. برای این کار نسبت‌های تخصیصی را عوض می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند به جای کشاورزی، صنعت را تقویت کنید. معنای عوض کردن نسبتها این است که سیاستهای تشویقی و تنبیهی درست کنند و بگویند برای اینکار وام می‌دهیم یا برای این نوع کار، مالیات بیشتری می‌گیریم. این صحبت در بخش سرمایه‌گذاری است چون آنجا که می‌گویند مالیات می‌گیریم و سرمایه‌گذاری دیگران را محدود می‌کنند و در آنجا که می‌گویند وام می‌دهیم، برای دادن

اعتبارات، تنظیم خاصی معین شده است، اما ارتکازات عام در مورد سرمایه‌گذاری این است که مثلاً برای استخراج نفت، پول خرج کنند ولی سیاست گذارهای سرمایه‌گذاری، عنوان مناسبی است و فعالیتهای اقتصادی بهتر است؛ یعنی اقتصاد توسعه، کلان و فعالیتهای اقتصادی داریم.

البته وقتی می‌گویید در اقتصاد، توسعه و سیاست‌گذاری می‌کنیم، در حقیقت فعالیت می‌کنید و فعالیت هم فعالیت اقتصادی است، ولی به عنوان فعل خرد تلقی نمی‌شود؛ یعنی فعل تولیدی، توزیعی و مصرفی نیست و چیزی را نمی‌سازید؛ بلکه یک جهت را حاکم می‌کنید.

پس نتیجه می‌گیریم که اول «توسعه، کلان و سرمایه‌گذاری» و بعد «تنظیم سیاستهای توسعه، تنظیم سیاستهای کلان، تنظیم سیاستهای سرمایه‌گذاری» را می‌گوییم.

س) به جای موضوعات عینی بهتر است بنویسیم موضوعات روبنایی، یعنی به جای ساختاری بنویسیم موضوعات مبنایی، زیر بنایی، روبنایی یا موضوعات بنیادی، زیر بنایی، روبنایی

ج) ضمناً ساختار را به موضوعات اضافه کرده اید و می‌گویید موضوعات ساختاری یعنی موضوعاتی که در نظام اقتصادی طرح می‌شود و خود ساختار را تحلیل نمی‌کنید.

موضوعاتی که جریان اقتصاد را متکلف می‌شوند، می‌توان به این نحو بیان کرد: «موضوعات اساسی (که اساس ساختار است)، موضوعات ساختاری، موضوعات اصولی»، به هر حال موضوعات روبنایی با اصولی فرق می‌کند؛ برای موضوعات روبنایی، مثلاً موازنه بین الملل را ذکر می‌کنید و این نسبت به مکتب روبناست؛ ولی به آن اطلاق روبنایی نمی‌کنند. مثلاً در عرف اینطور جا انداخته‌اند که سد سازی جزء امور زیر بنایی است؛ ولی شما نه فقط سد سازی بلکه موازنه جهانی، یعنی تغییر دادن تعرفه‌های جهانی را هم روبنایی می‌دانید. البته در عینیت (نه در ذهن) اینها موضوعات اصولی یا اساسی هستند چون وقتی آن تعاریف را عوض می‌کنند، روابط بین المللی، موازنه ارزی عوض می‌شود و وضعیت اقتصاد تغییر می‌کند.

پس موضوعات مبنایی آن دسته از موضوعاتی هستند که اگر مجری پیدا نکنند و جریان نیابند، هیچ تأثیری بر اقتصاد نمی‌گذارند؛ بلکه تنها افکار و اعتقادات و آرمانهای اقتصادی هستند؛ اما اگر مجری و ساختار برای آنها آماده شد باز در

عینیت ظهور نیافته‌اند، چون در عینیت مثلاً موازنه‌های جهانی «اساسی» است، و ارتباط با دیگر ملتها «اصول» و موضوعات عینی «موضوعات اساسی» خواهند بود.

(س) تفاوت اصولی و اساسی یا مبنایی و اساسی روشن نیست.

(ج) از نظر عرف قانون اساسی را در نظر بگیرید، اساس نظام سیاسی کشور این است، شما می‌گویید اساس نظام اقتصاد کشور هم این است و کلیه نظام‌ها بر این اساس می‌چرخند. موضوعات اساسی یعنی ریشه‌ها، و ساختار این اساس و موضوعات اصولی اقتصاد را بررسی می‌کنید؛ که مثلاً اصول سیاستهای بین‌المللی داخلی و ملی ما چیست؟

البته اصول، نام بندهای قانون اساسی است و قوانین خردتر از آن، همان موادی است که مجلس تصویب می‌کند و الا مجلس حق تصویب اصول ندارد؛ ولی آن چیزی که رهبری بیان می‌کند، چارچوب‌هایی است که در منزلت قانون اساسی قرار می‌گیرد، یعنی سازمان برنامه بر اساس این سیاستها، سیاستهای اصولی را تعیین می‌کند. اگر خود اصول اقتصادی بود، مثلاً همان اصل چهل و سوم یا بقیه اصول می‌شد، ولی شما می‌گویید کشور به سیاستهای اصولی نیاز دارد و فقط اصول قانون اساسی کافی نیست.

(س) مشکل این است که ما فعلاً به دنبال تدوین سیاستها نیستیم، بلکه نظام موضوعات را می‌خواهیم بنویسیم؛ سیاستهای اصولی یا اینکه موضوعات هم اصولی باشند، فرق می‌کند.

(ج) برای سیاستهای اصولی، این موضوعات باید اصولی باشند، نه برای اصولی که حاکم بر سه قوه است؛ یعنی می‌توان موضوعات اصولی را ذکر کرد. موضوعات اساسی یا مبنایی اساسی هم همان مبنایی است.

(س) اینها مبنایی است یا موضوعات مبنایی است؟ مثلاً رابطه جهان بینی با اقتصاد یک موضوع مبنایی است یا مبنای موضوعات است؟

(ج) یک دسته از موضوعات در جهان بینی طرح می‌شوند که ذیل آنها پیش‌فرضها، نظریه‌ها و ارزش‌های اقتصاد اسلامی طرح می‌شود، که این موضوعات، موضوعات مبنایی اساسی هستند و مثل قانون اساسی قدرت دارند. البته این مبنایی اساسی باید مستند به قانون اساسی شود؛ و به راحتی می‌شود اینها را با هم ربط داد.

(س) اگر کلمه موضوعات را حذف کنیم، این دیگر نظام موضوعات نیست.

(ج) لقب آن زیر ساخت اقتصادی است، می‌توان موضوعات اساسی اقتصاد هم گفت.

(س) هنوز اقتصاد نیست و فقط پیش فرضها، نظریات و ارزشهای موضوعات اساسی است.

(ج) پس موضوعات «اساسی، موضوعات ساختاری، موضوعات اصولی» می‌گوییم.

(س) مبنا بهتر از اساس است، چون در کتابها هم مبانی اقتصاد می‌نویسند؛ و اساس اقتصاد نمی‌نویسند.

(ج) برای اجراء، کلمه اساس رساتر است.

(س) اینجا رابطه جهان بینی با اقتصاد مطرح می‌شود.

(ج) آن جهان بینی باید اساس اجرا قرار گیرد و رابطه‌اش با مدل لحاظ شود؛ یعنی اسلام کار بردی است، نه اسلام کتابخانه‌ای، جهان بینی انسان شناسی و جامعه شناسی به عنوان پیش فرض مطرح می‌شوند؛ جهان بینی اگر با مدل ارتباط نداشته باشد، لقب پیش فرض نخواهد داشت.

کلمه پیش فرض را هم معمولاً درباره مدل سازی مطرح می‌کنند چون مدل بدون پیش فرض درست نمی‌شود؛ ولی می‌توان به آن کلمه پذیرفته شده‌ها را اضافه کرد. پس تا اینجا موضوعات ساختاری «توسعه، کلان، سرمایه‌گذاری» شد.

(ج) موضوعات اصولی هم عبارتند از: «موازنه جهانی، روابط بین المللی، اقتصاد ملی» البته همه اینها به یک معنا ملی هستند، چون حتی در آمد ناشی از سرمایه‌گذاریهای خارجی ما و یا ارزشهای سیاسی آن هم، ملی و متعلق به ملت ایران است و در موازنه کشور اثر دارد؛ یک مقدار از ارز توسط افرادی که تبعه کشور هستند، ولی در خارج از ایران بسر می‌برند، تأمین می‌شود که در اینجا فقط نفس تبعیت آنها داخلی است و تنها چون از نظر سیاسی تبعیت ایران را پذیرفته‌اند راندمان کار آنها در این دسته‌بندی می‌آید و الا ممکن است سرمایه‌شان از خارج باشد و کارگران‌شان هم خارجی باشند، امنیت و سایر نیازهای اجتماعی تولید آنها هم توسط کشورهای خارجی فراهم شده باشد.

اگر ملی در مقابل روابط بین الملل قرار گیرد، چه معنایی از آن به نظر می‌رسد؟ ما می‌خواهیم در روابط بین الملل و موازنه جهانی هم به صورت ملی حضور داشته باشیم.

آیا موازنه به عنوان یک موضوع مستقل در مقابل ملی دیده می‌شود یا ملی در موازنه دیده می‌شود؛ به بیان دیگر ایران یک بخش از جهان است، اما شما از چه نظری به جهان نگاه می‌کنید؟ به نظر می‌رسد سیاستهای اقتصاد ملی بالا می‌رود و زیر بخش آن «جهانی، بین المللی، داخلی» قرار می‌گیرد.

س) آیا سهم تأثیر در جهانی داشتن، مهمتر از اقتصاد داخل است؟ و عوض کردن تعاریف جهانی، مهمتر از سرو سامان دادن به اقتصاد داخل کشور است؟ چون از آن موضع در کل جهان تغییر ایجاد می‌کنیم.

ج) از یک زاویه همینطور است که شرایط جهانی برای ما مساعدتر می‌شود. بنابراین هرگونه تعریفی که در گات عوض شود و یا یک سازمان جدید جهانی ایجاد شده و یا از بین برود، حتماً به نفع ما است.

س) آیا موضوعات جهانی در رده دوم یا سوم قرار نمی‌گیرند؟

ج) البته سهم تأثیر ما در آنجا خیلی کم است و باید بررسی کنیم که به چه وسیله‌ای می‌توانیم آن را افزایش دهیم.

س) به علت وضع موجود است که در طبقه‌بندی ابتدا این را قرار می‌دهید و می‌گویید وضع موجود این را در رده سوم قرار داده است؛ باید ضریبها را عوض کنید و این کار از این طریق کم کردن ضریب اقتصاد داخلی ممکن است یا مثلاً حضورتان را در سازمانهای جهانی بیشتر کنید یا موضوعات اساسی را تدوین کنید و رابطه جهان بینی با اقتصاد را مشخص کنید؛ و این که فعلاً سهم تأثیر شما در آن کم است باعث کاهش اهمیت آن موضوعات نمی‌شود.

ج) باید بگوییم جهانی حتماً در بالا قرار می‌گیرد و ما هم باید روی آن اهتمام داشته باشیم.

س) این مطلب را باید بررسی کنیم که چرا جایگاه ما در آنجا نیست؟

ج) بر اساس چه انگیزه‌ای است؟ الان نه قدرت اجتماعی ما جهانی شده و نه قدرت ابزاری ما جهانی شده است؛ یعنی در تعریف «انسان و نه در تعریف، ابزار، نه در تعریف امکان» ما حرف اول را در سطح جهان نمی‌زنیم؛ البته اخیراً به نسبتی در تعاریف آنها از انسان تردید وارد کرده‌ایم و تعریف خودمان از انسان را جا انداخته‌ایم. اما به کدام نسبت؟ آیا به نسبتی که آموزش، سرعت و دقت آنها را بالا ببریم یا اینکه برای سرعت آنها مانع درست کنیم؟ یعنی انتظارات و روابط را عوض کنیم، تا اقتدار دیگری پیدا شود که البته این از نظر آنها یک وضعیت نا منظم و آناشیزمی دارد.

س) جمع‌بندی جهانی، چگونه است؟

ج) پس عناوین «جهانی، بین المللی، ملی» بر عناوین «داخلی، بین المللی، موازنه جهانی» ترجیح دارد؛ به این توجیه که ما ملی را بالا و بعد داخلی، خارجی، بین المللی و موازنه جهانی را بنویسیم. به هر حال در آخر کار نظر ما به اقتصاد ملی است، هر چند که در اقتصاد جهانی باشیم؛ یعنی تأثیر در ملت ایران مورد نظر است. ملی در سیاستهای اقتصادی

یک کشور بر سایر چیزها مقدم و در مقام اول است؛ البته نه اینکه با بین المللی هم عرض شود؛ و موضوعات اصولی، اصول موضوعات ملی یا موضوعات اصولی اقتصاد ملی خواهند بود.

(س) آیا خود موضوعات اصولی، موضوعات اصولی ملی می‌شوند یا زیر بخشهای آن اینگونه می‌شوند؟

(ج) این بالاتر از همه است، چون ما می‌خواهیم قدرتمان در سطح جهان بالا برود تا تعاریف اصلاح شود و به هر حال اقتدار ملی ما بالا برود.

(س) بر عکس در اینجا نظام موضوعات اقتصاد اسلامی را که موضوعات اساسی آن، پیش‌فرض‌ها، نظریات و ارزشهای

اقتصاد اسلامی هستند، که یک موضوعات ساختاری دارد و یک موضوعات اصولی اقتصاد اسلامی دارند را می‌گوییم؟

(ج) در حقیقت سیستم اقتصادی اسلام را بیان می‌کنیم و کاری به ملت‌ها نداریم.

(س) خود موضوعات اصولی نظام اقتصاد اسلامی در درون آن است و ارتباطش با بیرون و همچنین ارتباط موازنه‌اش در سطح جهان است.

(ج) به جای بین المللی می‌توان ارتباط امت اسلامی با امم دیگر گفت؛ یعنی اقتصاد اسلامی در سطح داخل و اقتصاد

امت اسلام به جای بین المللی برای بیان زیر ساخت اقتصاد اسلامی عناوین خوبی است؛ ولی برای بیان زیر ساخت

اقتصاد جمهوری اسلامی، مناسب نیست.

(س) چون رهبری می‌خواهد سیاستهای کلان اقتصاد کشور را بیان کند باید عنوان ملی را قرار دهیم، «اقتصاد ملی، بین

المللی، جهانی» می‌شود.

(ج) ذکر عنوان ملی یعنی اینکه می‌خواهیم در موازنه‌ها حضور پیدا کنیم که این همان اقتصاد ملی شماسست و بالای این

خانه‌ها می‌آید و موضوعات اصولی اقتصاد جمهوری اسلامی می‌شود.

(س) این قید برای کل جدول است و ما در اینجا باید «اقتصاد داخلی، اقتصاد ارتباطات بین المللی، اقتصاد موازنه

جهانی» بگوییم.

(ج) حال روشن می‌شود که بالای جدول باید در قسمت پایین آن ضرب شود، هر چند ضرب کمی باشد، نه ضرب کیفی،

یعنی خانه موضوعات اساسی (یا مبنایی) باید بالا رود و اولین تقسیم از آنجا باشد. حداقل این است که دو بخش آن

متعلق به اقتصاد مجمع تشخیص مصلحت نیست و نظریه‌هایی است که به دانشگاه مربوط می‌شود؛ باید ارزشهای

انقلاب بالا برود و سه قسمت داشته باشد؛ که آن سه در «توسعه، کلان، خرد» ضرب شود و بعد در سایر عناوین ضرب شود.

(س) «ایثار، عدالت، تعاون» در «توسعه، کلان، سرمایه‌گذاری» و «اقتصاد داخلی، بین‌المللی، جهانی» ضرب شود.

(ج) عام‌ترین اصلها عبارت از «ایثار، عدالت، تعاون» است؛ و در زیر بخشهای آن کلیه نظامها قرار می‌گیرند.

(س) در اینجا باید اقتصاد «داخلی، اقتصاد ارتباطات بین‌المللی» اقتصاد موازنه جهانی (اقتصاد در موازنه جهانی) را بنویسیم.

(ج) عبارت قبلی «سیاستهای موازنه در اقتصاد جهانی» بود؛ به جای ملی عنوان داخلی ذکر کردید؛ یعنی کل اینها سیاستهای ملی شما هستند.

(س) در این صورت ضریب داخلی نسبت به موازنه جهانی، کمتر می‌شود و عنوان سیاستهای ارتباطات اقتصادی بین‌المللی تبدیل به ارتباطات اقتصادی بین‌المللی شده است.

(ج) این ارتباطات مهمترین بخشهاست؛ یعنی هر گونه موادی که از خارج می‌آورید تحت این سیاستهاست و کشور از لحاظ ابزار، مواد خام، نیروی انسانی و محصولات نیاز داشته باشد، ارتباطات در آنها اصل است.

(س) در بخش موازنه می‌خواهیم موازنه در اقتصاد جهان داشته باشیم؟

(ج) می‌خواهیم حضور در موازنه داشته باشیم.

(س) یا می‌خواهیم اقتصاد اسلامی در موازنه جهانی داشته باشیم؟

آنچه که روشن است در اینجا نمی‌توان نظام اقتصاد اسلامی را قرار داد، چون این برای رهبری و مجمع تشخیص مصلحت است؛ بلکه باید عنوان اقتصادی گذاشت و در مورد اقتصاد کشور نظر داد.

(س) در این قسمت ما پیش فرضهای اقتصاد اسلامی را مطرح کرده‌ایم.

(ج) به همین دلیل من روی کلمه انقلابی اصرار داشتم.

(س) یعنی رابطه جهان بینی و اقتصاد را از دید انقلاب یا از دید اسلام می‌بینیم؟

ج) از نظر عمل اگر انقلاب شدید باشد اسلام را می‌توانید پیاده کنید؛ یعنی پیش فرضها به نسبتی که انقلاب می‌تواند تحمل کند اجرایی می‌شود. اگر برای یک پیش فرض، یک طیف (از شماره ۱ تا ۱۰۰) در نظر بگیرید، این پیش فرضها اگر بخواهد در مدل آورده شود و برای مدل عینی نظر دهد، به نسبتی که مردم تحمل دارند نظر می‌دهد.

س) می‌تواند قید اسلامی را از اینجا برداشت.

ج) و انقلاب را به جای آن گذاشت.

س) انقلاب هم لازم نیست، عنوان عام آن کافی است رابطه جهان بینی با اقتصاد اول است.

ج) اگر شما نتوانید پیش فرضهای اسلام ناب که امام مطرح می‌کرد را ذکر کنید و پیش فرضهای با درجه رقیقتر پذیرفته شود، که یک نحو التقاط در آنهاست، آنها پیش فرضهای مدل اقتصاد اسلامی ما می‌شود.

س) «ایثار، عدالت، تعاون» در هر دستگاهی معنا دارد و حتی در نظام سرمایه داری هم اینها ارزش است، منتهی ایثار به معنایی که ما می‌گوییم نیست یا درجه آن ضعیف می‌شود. یا معنای آن عوض می‌شود و ایثار به معنای از خودگذشتگی ما و فدا شدن در راه هدف را، [ندارد].

ج) البته در سرمایه داری حقیقی باید رفاه را جای ایثار یا ارضاء بگذاریم و به جای عدالت هم تعدیل اقتصادی متناسب با توسعه رفاه مطرح شود؛ معنای همکاری را در شکل منطقی می‌پذیرند؛ پس عدالت را می‌پذیرند، ولی مبنای آن را عوض می‌کنند.

ایثار هم در اینجا جهت است و معنای آن تغییر نمی‌کند، اما آنها گذشت فردی می‌کنند؛ به این معنا که خود محوری مطلق ممنوع است و باید خود محوری جامعه باشد و به جای فرد گرا، باید جامعه گرا شوند.

س) پس قید اسلامی را باید از همه آنها حذف کرد؟

ج) هنوز زود است که این را حذف کرد؛ چون جامعه انقلابی ما مدعی اسلام است.

س) در جدول زیر ساخت جا نمی‌گیرد و هماهنگی آن از بین می‌رود؛ یعنی اگر یک قسمت آن اسلامی، یک قسمت ملی و یک قسمت آن عام باشد ناهماهنگ می‌شود و باید ارزشهای اسلامی را محو کرد.

ج) آیا کلمه انقلابی آن هم حذف می‌شود؟

س) انقلابی هم حذف می‌شود؛ ارزشهای اقتصادی را باید دید در چه جامعه‌ای هستند و چه ارزشی دارند، زیرا ساخت این فراتر از کشور است.

ج) ارزشهای انقلابی را در کل آنها ضرب کنید؛ یعنی برای جامعه انقلابی سخن می‌گوییم.

س) ما احتمالاً باید کلمات دیگری را به جای «ایثار، عدالت، تعاون» قرار دهیم و وقتی ضرب در اسلام شود این کلمه‌ها ذکر می‌شوند؛ یعنی این زیر ساخت به صورت عام برای اقتصاد باشد.

ج) موضوع ما «انتظار، ارتباط، اقتدار» است.

س) نظام موضوعات اقتصادی را به موضوعات «اساسی، ساختاری، اصولی» تقسیم کردیم؛ و سایر عناوین هم پیش‌فرض‌ها، نظریه‌ها، ارزش‌های اقتصاد، همچنین توسعه، کلان، سرمایه‌گذاری، موازنه در اقتصاد جهانی، ارتباطات اقتصادی بین‌المللی، و اقتصاد داخلی، و رابطه جهان بینی با اقتصاد، رابطه انسان‌شناسی، با اقتصاد و روابط جامعه‌شناسی با اقتصاد، و احکام اقتصاد، مدل اقتصاد، مدل تحلیل آمارهای اقتصادی است که کلی هستند و می‌توانند به صورت عام برای همه کشورها و مکتب‌ها ذکر شوند.

ج) تا ۹ عنوان عناوین زیر ساختی هستند و وقتی در هم ضرب می‌شوند، دیگر زیر ساختی نیستند.

س) عنوان موازنه را چطور بنویسیم؟ اگر منظور از موازنه تراز ارزی و تجاری باشد که در ارتباطات اقتصادی بین‌المللی ذکر می‌شود؛ اما اگر به معنای تثبیت تعاریف بین‌المللی باشد، آیا این تثبیت تعاریف در نظریه اقتصادی صورت می‌گیرد؟

ج) تثبیت تعاریف برای تثبیت تصمیم‌گیری است، ممکن است فردی این نظر را داشته باشد و یا نظر داشته باشد؛ مثلاً شما می‌خواهید کالایی خریداری کنید، بر اساس شاخص‌های بین‌المللی این کالا را به شما می‌فروشند و هر چند هم خودتان قبول نداشته باشید؛ این تعاریف و شاخص‌ها در حقیقت بر ارتباطات اقتصادی حکومت دارند و ارتباطات شما با دیگر کشورها تحت این تعاریف است.

اما عناوین «انتظارات، ارتباطات و اقتدار» نتیجه می‌دهد «سیاست توسعه، فرهنگ، توسعه و اقتصاد توسعه» را که خود سیاست توسعه متشکل از «توسعه توسعه، ساختار توسعه و کارآیی توسعه» است، حال تناظر اینها را باید بررسی کرد. معنای اهداف، توسعه توسعه و یا توسعه انتظارات، ارتباطات و اقتدار است. یعنی هدف همیشه دارای این سه بعد است.

انتظار به معنای نیازمندی‌هاست، یعنی احساس نیاز کنند و حرکت داشته باشند، سپس با هم ارتباط داشته باشند و در نهایت اقتدار را نتیجه دهند. در نظر شما معنای اقتدار این است که مثلاً ایثار آنها خیلی زیاد باشد. ساختار انتظار ارتباط و اقتدار هم باید فرهنگ توسعه اقتصادی شود، که در اینجا همان روابط است، کارایی انتظار اقتدار و ارتباط هم به معنای تغییر موضوعات است، و این معنا برای توسعه، ساختار و کارایی بهتر از سیاست، فرهنگ و مقدرات است.

سیاست‌های کلان هم بر این اساس که کلان به معنای تنظیم نسبت‌هاست که چه چیزهایی با چه چیزهای دیگری متناظر هستند مثلاً بازار کالا و بازار کار متناظر هستند، اما ترتیب سایر عناوین آن چگونه است و چطور همه آنها به وحدت می‌رسند، یعنی تناظر، ترتیب و تنظیم آنها چگونه است؟ قطعاً مدیریت به صورت عام، مخصوص نظام ولایت است و عنوان توزیع دولتی در این قسمت هماهنگ نیست و لفظ تخصیص بهتر است، همان تخصیص‌هایی که دولت می‌دهد.

(س) در اینجا می‌توان نظام تولید، توزیع و مصرف را ذکر کرد.

(ج) نظام تولید هم باید تخصیص‌های خاصی داشته باشد.

(س) آیا موضوعات ساختاری کلان هنوز نظام تولید، توزیع و مصرف نیست؟ و آیا در سطح ۲۷ به این نظامها می‌رسیم یا در سطح ۸۱؟

(ج) اگر گفتیم که تخصیص‌ها و توزیع‌های بزرگ وجود دارند آیا این نظام تولید است و اصولاً آیا این نظام توزیع دولتی مؤخر است یا نظام [...] مثلاً تولید دولتی، توزیع دولتی، مصرف دولتی در این قسمت ذکر می‌شود؟ اگر اینجا الگوهای تولیدی را ذکر کنیم (البته الگوها در جای دیگری بیان می‌شوند) یعنی در فصل دوم مبنایی، زیر ساخت مدل اقتصادی ذکر شد، که عبارت از الگوی تولید است صحیح است، حال آیا زیر بخش ساختارها است یا زیر بخش مدل است؟

(س) اگر به معنای الگو باشد، زیر بخش مدل اقتصاد اسلامی است؛ یعنی الگوی «تولید، توزیع، مصرف» و اگر به معنای سه نظام باشد، زیر بخش ساختار است. به نظر می‌رسد بحث ما درباره الگوی توزیع است نه خود نظام توزیع.

ج) زمانی به معنای الگو خواهد بود، که دستور تنظیم آنها از سوی دستگاه رهبری صادر شود. بحث الگو همان کارهای فرهنگی مربوط به موضوع است که باید دانشگاه انجام دهد. همانطور که جهان بینی استان شناسی و جامعه شناسی هم مربوط به دانشگاه است، ولی سیاستهای حاکم بر آن را باید رهبری تعیین کند.

س) الگوی تولید، توزیع و مصرف در آنجا تعیین می‌شود و در این بخش هم نظامهای آن مشخص می‌شود؛ اما آیا سیاستهایی که ابلاغ می‌کنند در رابطه با نظامهای آن است؟

ج) بله. مربوط به نظامهای آن است.

س) یعنی اینها سیاستهای کلان نظام آنهاست.

ج) در بخش توسعه، توسعه اهداف همان سیاستهای اصولی تعیین اهداف و روابط هستند.

س) اینها سیاست نیست و مربوط به دانشگاه است؛ مثلاً موضوعات ساختاری اهداف اقتصادی، اما آیا این از ارزشها یا از ساختارها بدست می‌آید؟

ج) باید ابتدا موضوعات خود مطلب را بیان کرد بعد آنها را در هم ضرب کرد.

س) در مرحله آخر آن بخش سیاست گذاری و اجرایی کشور است و در خود اقتصاد داخلی بین المللی و موازنه همه نظامها مطرح می‌شود.

ج) اگر در اینها ضرب شود، توسعه مفهومی پیدا می‌کند، در ابتدا الگو است، بعد این موضوعات در اینها که ضرب شد (تا عینی شود) نظام بدست می‌آید.

برای مثال این سه که مربوط به ارزشهای اقتصادی است را در این سه خانه و بعد زیر بخشهای آن را (موضوعات آن را) در این سه خانه می‌نویسیم، اینها در موضوعات ضرب می‌شوند و از سه عنوان به ۸۱ عنوان می‌رسیم و بعد مسئولیت هر کدام مشخص می‌شود که کدام به دانشگاه و کدام به دستگاه اجرایی مربوط می‌شود؛ یعنی خانه سوم دارای سه عنوان است که سه بار ضرب می‌شود و ۸۱ عنوان را تحویل می‌دهد.

س) یعنی اقتصاد داخلی با ۸۱ عنوان کامل می‌شود که این عناوین حاصل ضرب «توسعه، کلان، خرد و ایثار، عدالت و تعاون» است.

ج) پس در اینجا حتماً الگوهای تولید، توزیع و مصرف وجود دارد، چون اینجا فصل الگوهاست، نه نظامها و از حاصل ضرب آن نظامها بدست می‌آید.

س) الگوی مربوط به دانشگاه و اعلام سیاست از سوی رهبر تعیین نمی‌شود.

ج) پس آیا باید «نظام تولید، نظام توزیع، نظام مصرف» را در اینجا بنویسیم؟ البته، الگوی تولید و مصرف در دفتر ریاست جمهوری مدتی مورد بررسی قرار گرفته بود تا طبقه‌بندی آنها مشخص شود، ولی این را به صورت اجرایی ملاحظه می‌کردند.

س) آنها می‌خواستند الگوی کلان اقتصادی را تطبیق بدهند.

ج) این تنظیم الگوهاست، نه تولید الگوها و تنظیم گاهی برای تولید الگوهای تولید و مصرف صورت می‌گیرد که در اینجا باید کار اقتصادی صورت گیرد، اما گاهی تنظیمات اجرایی دارید و مشغول نظام سازی هستند.

حال در اینجا نظام تولید، توزیع و مصرف را ذکر می‌کنیم در آنجا هم می‌توان نظام تولید دولتی را ذکر کرد، اما در این صورت لازم است توزیع آن را در یک قسمت دیگر ذکر کنید.

س) اکنون درباره موضوعات ساختاری کلان بحث می‌کنیم.

ج) در باره موضوع سیاستهای کلان بحث می‌کنیم، که تنظیم نظام تولید با نستههای کلان در این قسمت بررسی می‌شود و سیاستهای اصولی تنظیم نظام تولید در این قسمت است و چون سیاستهای اصولی قید همه آنهاست، تنظیم نظام تولید در اینجا مطرح می‌شود. به هر حال برای کشور تنظیم نظام تولید لازم است تا ساختارهایش تنظیم شود:

«تنظیم نظام تولید، تنظیم نظام توزیع، تنظیم نظام مصرف».

در بخش جامعه هم سرمایه‌گذاریهای تولیدی، توزیعی، مصرفی که دولتی، گروهی، عمومی ذکر شده است. در آنجا تنظیم نظام آن صورت می‌گیرد و در اینجا سرمایه‌گذاریهایش انجام می‌شود؛ اما اگر بخواهیم عنوان تخصیص را قرار دهیم باید بگوییم توسعه، کلان و تخصیص تخصیص یک امر اجرایی است و مانند خرد است.

توسعه تنظیم نسبتهای کلان و بعد هم تخصیص مقدرات اقتصادی به جای عناوین قبلی باشد (توسعه، کلان سرمایه‌گذاری بود) شما نیروی انسانی ابزار و منابع را تخصیص می‌دهید.

س) می‌توان گفت توسعه تنظیم و تخصیص، که اینها موضوعات ساختاری هستند.

ج) تخصیص در یک قسمت دیگر هم ذکر شده تصمیم‌گیری، تخصیص و اجرا که زیر بخش کلان است، نظام تصمیم‌گیری، نظام تخصیص و نظام اجرا که الآن تنظیم متناظر با تخصیص شده است؛ یعنی تنظیمات شما چه نسبتی با تخصیص‌ها دارد. تخصیص در سطح کلان است؛ ولی ویژگی اجرایی آن است.

ج) برای تکمیل جدول سراغ ارزش برویم.

اما عینی ارزش چیست؟ ارزش در همه انواع اقتصاد است؛ ولی همه انواع اقتصاد ارزشهای انقلاب را قبول ندارند. ما چه مقدار و در چه قسمت‌هایی از این انواع اقتصاد می‌توانیم حضور داشته باشیم؟ در قسمت‌های کلان تا تعاریف کلان بین المللی را تحت الشعاع قرار دهیم.

برای مثال اگر مسائل کلان را به تغییر در موضوعات، روابط و اهداف معنا کنیم، اکنون در توسعه تعاریف بین المللی ارزش‌های ما حضور کمتری دارند، ولی اگر بتوانیم ملت‌ها را بیدار کنیم، تأثیر ما در تنظیم نسبت‌های کلان آن بیشتر خواهد بود؛ به نسبتی که بتوانیم افکار جهانی را با خودمان همراه کنیم، امکان اینکه بتوانیم تعاریف ساختاری و اساسی بین المللی را عوض کنیم بیشتر است. در شرایط کنونی که ما برتری تکنیکی نداریم و برتری اجتماعی هم به اجتماع جهانی تعریف می‌شود و اگر مردم دنیا حرف ما را بپذیرند، مؤثر خواهد بود. اما در سطح خرد امکان اینکه در جلسات بین المللی بتوانیم روی الگوی تولید، توزیع و مصرف تأثیر بگذاریم خیلی بیشتر است.

س) الگوی تولید، توزیع و مصرف در سطح کلان مطرح است.

ج) فرض کنید در تخصیص چیز دیگری شبیه این سه و متناظر با آن مطرح باشد، که شما در سطح خرد اینها را متأثر می‌کنید مثلاً: «نظام تصمیم‌گیری تخصیص، اجرا» که در اینها به نسبت، بیشترین تأثیر را خواهید داشت، ولی در سطح توسعه بسیار کمتر می‌توانید تأثیر داشته باشید.

به عبارت دیگر محدودیت ارزشها در محدودیت موضوعات است یا در محدودیت اجرا؟

ما می‌توانیم ابتدا موضوعات را به صورت عام و مطلق ببینیم، بعد به دنبال محدودیت‌ها برویم و پس از بررسی محدودیت‌ها، سیاست‌های توسعه جهانی را در سطح کلان و خرد را مطرح کنیم؛ یعنی موضوعات توسعه کلان و تخصیص در داخل یک نظام مطرح می‌شود، نه در بالای نظام عینی که شما آن را تولید ناخالص ملی می‌نامید و جغرافیای سیاسی این امکان را فراهم می‌سازد که کسی که تابع کشور شما است، هر کجا که پولی بدست آورد، این

پول جزء در آمدهای ملت شما حساب می‌شود، هر چند در آمد او به دلار باشد و تأمین اعتبارش هم در چارچوب قوانین آمریکا ثبت شده باشد، شرکت او امریکایی یا انگلیسی است و از بانک‌های آن کشور اعتبار گرفته و کارگزارانش هم از همانجا بوده است؛ به هر حال سود او به نام این فرد است و این فرد هم ایرانی است و می‌تواند پولش را به اینجا منتقل کند. پس جغرافیای سیاسی همان عینیت است و توسعه، کلان، خرد در درون آن ملت طرح می‌شود نه در وراء آن ملت.

(ج) در اینجا ممکن است شما ساختارهای عینی را در وسط بگذارید و ساختارهای اجرایی یا برنامه‌ای را پایین ذکر کنید، که می‌شود موضوعات اساسی، ساختارهای اصولی عینی (یا ساختار محدودیت‌ها و مقدرات) و ساختارهای اجرایی، یعنی برای اینکه ربط منطقی آن هم مشخص باشد در قسمت پایین اجرا و بالاتر از آن مقدرات و محدودیت‌ها نسبت به ارزشها قرار می‌گیرد، که آن هم یک نظام دارد و ساختار است، یعنی بافت قدرت، اطلاع و ثروت دارد، این بافت در قسمت وسط مطرح شده، که بخش ساختاری و حضور ما در جهان را تعریف می‌کند «ارتباطات بین المللی» و همان ساختار عینی یا ملی حرکت ما است به هر حال سیاست ما این است که در سازمانهای جهادی شرکت کند و از حق دفاع نماید، تقریباً به همان نحو که امروزه هنوز جهان کمونیسم انجام می‌دهد. البته این اولویت آخر است، چون قدرت تأثیر ما حکم می‌کند، که این اولویت آخر باشد اگر ما بتوانیم در قدم اول در کنفرانس اسلامی ملت‌ها را همراه کنیم، حدود پنجاه کشور همراه ما می‌شوند؛ حتی اگر سی کشور هم همراه ما شوند، خوب است.

(ج) در جدول تعریف ما اوصافی داریم که در حقیقت اوصاف نسبتند، نه اوصاف موضوعات؛ یعنی اوصافی که بین دسته‌بندی کلی موضوعات بدست می‌آید و وسیله کنترل است. هرگز اوصاف خود موضوعات عینی نمی‌تواند باشد و هر چه خرد یا زیاد شود، باز وصف است و از آن طرف در جدول تعریف باید نامهای انتزاعی بیاید و به موضوعات عینی برسد؛ یعنی در آن طرف جدول فقط نامهای موضوعات عینی است و معادل‌ها مطرح می‌شود.

(س) در اینجا ما همین کار را می‌کنیم، چون این عناوین از اوصاف فلسفی به دست نمی‌آیند.

(ج) حال آیا در اینجا به معنای فلسفی تقسیم‌بندی درختی می‌کنیم، چون معنای اوصاف عینی این است، که چیزهایی را در عینیت دارید، دسته‌بندی آنها را ذکر کنید، که طبیعتاً نباید تکرار شود.

(س) عناوین ایثار، تعاون و عدالت از فلسفه به دست نیامده است؛ بلکه معادل آنها مطرح شده است.

ج) معادله‌های در سطح ۲۷ مطرح شده تا با ضرب شدن در هم، ۸۱ عنوان را تحویل دهد.

س) این عناوین که اصلی‌تر هستند باید در هم ضرب شوند.

ج) این عناوین اگر در هم ضرب شوند، رنگ فلسفی آنها بیشتر می‌شود.

س) برای آنها معادل سازی می‌کنیم.

ج) در تقسیم‌بندی درختی از عینیت نمی‌آییم.

[آخر نوار]

ج) ضمناً درباره بحث موازنه‌ها باید توجه داشت که یک تعبیر از موازنه‌ها این است که قوانین را ابتدا ثابت بگیریم و بگوییم در این قوانین چه کسی در مسابقات پیروز می‌شود و چه وزنی پیدا می‌کند و چه کسانی را عقب می‌زند؛ یعنی در برخورد دولتها با یکدیگر هر کشوری چه وزنی پیدا می‌کند و در بهره‌گیری از موازنه یا حضور در مسابقه‌ها که دقت کنید؛ مثلاً می‌گویید امروز ژاپن در امور صنعتی به یک سطح از رویارویی با آمریکا رسید که ما دیگر مجبور نیستیم از آمریکا کامپیوتر خریداری کنیم؛ ما از رویارویی قطبها استفاده کرده و به نفع خودمان گزینش می‌کنیم، این مسئله در بخش روابط ما با جهان می‌آید و بهره‌وری از موازنه است که در آن مشخص نشده چه کسی بالاتر و چه کسی پایین‌تر است و حضور ما در بالا بردن و پایین آوردن موازنه خیلی کم است. این سیاست‌های ارتباط اقتصادی ما است.

اما گاهی می‌گویید ما باید تلاش کنیم تا هم‌وزن شویم؛ یعنی اگر در داخل و خارج کار کنیم تا در موازنات جهانی هم وزن شویم، به نظر می‌رسد حضور در موازنه در اینجا به معنای این نیست که چارچوب مسابقه عوض شود، بلکه ما در بهره‌گیری هستیم و تحت شرایط خاص موازنه کار می‌کنیم؛ اما اگر گفتید فضای جدیدی را تعریف کنید و نظم نوینی ارائه دهید؛ یعنی نظام موازنه را عوض می‌کنید، پس آن یک معنای دیگر دارد.

پس یک نظام داریم که موازنه در درون آن قابل تعریف است که این نظام عبارت است از: ۱ - تعریف دادن ۲ - تکلیف معین کردن نسبت به تعاریف، ۳ - تطبیق کردن و شاخص معین نمودن، که البته برای جریان یافتن آن سه دستگاه لازم است؛ اما اصولاً کسی که می‌تواند اختیار ملی‌اش را به دست گیرد و حضور پیدا کند، تا تعاریف را عوض کند و تکلیف روابط بین‌المللی را تغییر دهد و شاخصه‌ها را عوض کند موفق و پیروز است. و حضور در تنظیم نظام موازنه

مقصد ما است و مفهومی که در سیاستهای موازنه نهفته است، سیاستهای ما نسبت به تنظیم نظام موازنه جهانی را مشخص می‌کند.

البته تنظیم نظام موازنه را ما ۱ - به عنوان شرائط می‌خواهیم ۲ - می‌خواهیم با آنها رو در رو قرار بگیریم و سهم تأثیر بیشتری داشته باشیم، ۳ - می‌خواهیم تطبیق هم طبق نظر خود ما انجام گیرد؛ یعنی برای نظام‌های اجرایی آن نیرو معین کنیم و در نظامهای تصمیم‌گیری آن حضور داشته باشیم. اینها موضوعات اصولی نظام موازنه در اقتصاد جهانی است.

(س) به نظر می‌رسد موضوعات اصولی تنظیم نظام با موضوعات اصولی ارتباطات اقتصادی تفاوت دارد.

(ج) اینها موضوعات اصولی تنظیم و موضوعات اصولی تنظیم ارتباطات است. [؟] پس تنظیم موازنه و تنظیم ارتباطات البته این مسائل خیلی در سطح کلان است. برای مثال ما می‌خواهیم تنظیم نظام استکباری را عوض کنیم؛ حتی شعارهای مربوط به اینها هم در جامعه مطرح نمی‌شود، چون مقام معظم رهبری به گونه‌ای به اینها اشاره است کرده و مثلاً می‌فرمایند: «اینها قواعد بازی را به نحوی تنظیم می‌کنند، که همیشه خودشان برنده باشند».

پس می‌گوییم «موضوعات اصولی تنظیم موازنه اقتصادی جهان، موضوعات اصولی ارتباطات اقتصادی بین المللی، موضوعات اصولی اقتصاد داخلی». حال آیا می‌توانیم اینها را در یکدیگر ضرب کنیم یا نه؟

(س) فعلاً ۹ تای اولی را تمام کردیم و لذا ۹ تا ساختاری و اصولی را هم باید بنویسیم.

(ج) آنها وقتی موضوعاً فرد می‌شوند چه چیزهایی هستند؟

(س) معادل اینها زمانی که خرد می‌شود عبارتند از: رابطه جهان بینی، رابطه انسان شناسی، رابطه جامعه شناسی در پیش فرضها و در بخش نظریه‌ها احکام اقتصادی.

عدالت: حال در موضوعات ساختاری، توسعه عبارت از چیست؟

(ج) آیا این عبارت «سیاست توسعه اقتصادی، فرهنگ توسعه اقتصادی، مقدرات توسعه اقتصادی» رسا است؟

(س) فرهنگ توسعه به معنای بحث کردن در مورد امور سیاسی است.

(ج) فرهنگ توسعه یعنی تنظیم اموری که این فرهنگ توسعه را تحویل می‌دهد.

س) این باید در بخش فرهنگ بحث شود و در اینجا فقط درباره بخش اقتصادی توسعه (و نه درباره بخش سیاسی و فرهنگی آن) می‌خواهیم بحث کنیم.

ج) این فرهنگ لقب اقتصادی دارد می‌گوییم فرهنگ توسعه اقتصادی، سیاست فرهنگ توسعه اقتصادی.

س) قبل از اینکه سیاستهای سیاسی توسعه اقتصادی، سیاستهای فرهنگی توسعه اقتصادی و سیاستهای مقدمات توسعه اقتصادی مطرح می‌شود باید سیاستهای فرهنگی آن در بخش فرهنگ مورد دقت قرار گیرد؛ یعنی یک عنوان «سیاست» قبل از همه اینها قرار می‌گیرد و پس از آن هرچه که مطرح شود، مربوط به یکی از گروهها خواهد شد. مگر اینکه بگوییم این جدول اعم از موضوعات جامعه است و ما موضوعات اقتصادی را گزینش می‌کنیم.

ج) یا اینکه بگوییم سرپرستی را در اینجا از زاویه اقتصاد بررسی می‌کنیم، البته ممکن است فرهنگ توسعه در یک خانه دیگر جدول از کمیت ۳۲ برخوردار باشد؛ اما در اینجا کمیت آن ۱۶ است و به همین دلیل باید بررسی شود.

حال چرا سیاست توسعه را ذکر می‌کنیم؟ البته می‌توان گفت مقدمات توسعه سیاسی و مقدمات توسعه فرهنگی؛ یعنی هزینه‌های آن در بخش سیاست است، که در اینجا مطرح می‌شود مقدمات توسعه اقتصادی هم یعنی اینکه ما چه قدرتهایی داریم.

برای مثال ممکن است کسی بگوید اینکه شما اینار را مطرح می‌کنید به هر حال یک درآمدی لازم است تا اینار کنند، ما یک محدودیتهایی داریم و باید بررسی کنیم که سیستم قدرت ما چه مقدار است.

مقدمات اقتصادی توسعه سیاسی به معنای این است که ما چه مقدار پول داریم، یعنی نیروی انسانی یک مولد اقتصادی یا یک مقدر انسانی است؛ اما آیا همه نیروی انسانی کشور را به جبهه جنگ می‌فرستیم یا همه ابزارها و دستگاههای تولیدی را به تولید سلاح و مهمات اختصاص می‌دهیم؟ چه مقدار از آنها باید برای امور دفاعی و چه مقدار باید برای کشاورزی تخصیص پیدا کند؟ اینها مسائلی است که در اقتصاد بررسی می‌شود. به عبارت دیگر تخصیص که به بخش سیاسی داده می‌شود با فعالیت‌های اقتصادی مرتبط است.

برای مثال بسیاری از کشورها هزینه‌های زیادی را صرف خرید سلاح می‌کنند، اما برخی از کشورها تا یک مدت زمان خاص اصلاً سلاح خریداری نمی‌کنند، و برخی کشورهای دیگر هم خرید سلاح برای آنها این اندازه اولویت دارد و این مقدار به آن بودجه تخصیص می‌دهند.

س) حال این به معنای، اقتصاد توسعه سیاسی، اقتصاد توسعه فرهنگی؛ اقتصاد توسعه اقتصادی، یا اینکه به معنای تکاملی است؟ چون باید قرینه کلان و سرمایه‌گذاری باشد و بگوییم تکامل نیاز و ارضاء، فقر و مصرف در اینجا مطرح می‌شود. اگر به معنای همین توسعه رایج باشد، همان سه عنوان مطرح خواهد شد. ولی اگر به معنای زمانی باشد؛ دیگر به هزینه‌ها کاری نداریم و باید تعاریف دیگری ذکر کنیم.

ج) عوض شدن روحیه افراد به معنای توسعه اقتصاد سیاسی است و این جدا از سیاستهای اقتصادی است، اقتصاد سیاسی؛ یعنی اقتصادی که مثلاً عدالت گراست و لذا عوض کردن تعریف فقر یا عوض کردن ارزشها در اقتصاد سیاسی مطرح می‌شود.

س) در این بخش می‌خواهیم سیاستهای اقتصادی را ذکر کنیم و اینجا سیاستهای توسعه اقتصاد سیاسی مطرح می‌شود.

ج) عنوان اقتصاد سیاسی در جامعه هم رایج و به معنای اقتصادی است که آرمانگراست و زیاد به سود و صرف کار ندارد و راندمان خود را کالا و ارزش افزوده نمی‌داند و سیاستش بر مبنای سود تعریف نمی‌شود. در مقابل اگر سیاست، اقتصادی شد یعنی راندمانهای اقتصادی وضعیت سیاست را مشخص می‌کنند، ولی اگر اقتصاد، سیاسی شد یعنی سیاست، تعاریف اقتصادی را مشخص می‌کند.

پس می‌توان نتیجه گرفت که توسعه اقتصاد سیاسی، توسعه فرهنگ سیاسی که در اینجا هم سیاست، فرهنگ را معنا می‌کند، اما توسعه سیاست سیاسی خیلی رایج نیست و همان «توسعه سیاسی» کافی نیست.

س) اگر به جای اقتصاد سیاسی، یک عنوانی را که به عینیت نزدیکتر است ذکر کنیم بهتر است، مثلاً اقتصاد آرمانی یا ارزشهای اقتصادی (توسعه ارزشهای اقتصادی)، یعنی یک سری امور برای ما ارزش اقتصادی دارد و ما آنها را توسعه می‌دهیم.

ج) توسعه فرهنگ اقتصادی قبلاً در بحث فرهنگ مطرح شده است. الان بحث درباره ارزشها و موضوعات اقتصادی است، اما آیا می‌توان پس از ارزشها، روابط یا ساختار مطرح کرد یا اینکه ساختاری حاکم بر خود آن است و نمی‌توان آن را ذکر کرد و باید توسعه روابط اقتصادی را مطرح کرد؟ پس در اینجا ارزش برابر با سیاست می‌شود.

یک شکل دیگر این است که توسعه روابط اقتصادی مساوی با سیاست باشد و توسعه فعالیتها، لقب فرهنگ و ساختار داشته باشد. همچنین توسعه اهداف، فعالیتها و موضوعات هم قابل ذکر است.

(س) به جای عنوان توسعه می توان عنوان تکامل را ذکر کرد.

(ج) اشکالی ندارد، اما به هر حال موضوعات تکاملی چیست؟ آیا وحدت و کثرت جدید، موضوعات، روابط و فعالیتهای جدیدی را نتیجه می دهد؟ در اینجا روابط معادل فرهنگ است.

(س) فعالیتها را می توان معادل با اهداف دانست.

(ج) در اینصورت می شود: «توسعه اهداف اقتصادی، توسعه روابط اقتصادی، توسعه موضوعات اقتصادی»، و ارزش هم در خانه بالایی مطرح است و در اینجا لازم نیست ذکر شود.

(س) در کل جدول ما پیش فرضها، نظریات و ارزشهای اقتصادی را مطرح کرده ایم و در ارزشها هم هدف گذاری کرده ایم، اما در اینجا توسعه اهداف، روابط و موضوعات را مطرح کرده ایم، البته آن مطالب در موضوعات اساسی بود و اکنون اینها در موضوعات ساختاری مطرح می شود.

(ج) در اینجا اگر توسعه اهداف را مبنا در نظر بگیرید، برابر با خانه بالایی است که معنای جهان بینی دارد. مثلاً اگر جهان بینی ما آخرت را اصل می داند، در اینجا هدف گیری ما شکل آخرتی دارد، ولی اگر اصالت سود را اصل می داند و جهان بینی سرمایه داری است، اهداف هم باید متناسب با همان باشد.

به عبارت دیگر باید آن عناوین بالا را در عناوین پایین ذکر کرد (ارزشهای اقتصادی ضرب در توسعه اهداف)؛ یعنی هدفهای ما اگر ایثارگری است باید توسعه پیدا کند.

(س) نه، بلکه ارزشهای اقتصادی توسعه اهداف می شود؛ یعنی ارزشهای اقتصادی که در مسیر توسعه اهداف مطرح می شوند.

(ج) اهداف اقتصادی ما ایثار، عدالت، تعاون بوده است. اکنون رابطه توسعه اهداف اقتصادی با ایثار اقتصادی چیست؟ این دو نوع معنا می تواند داشته باشد: یکی توسعه ایثار اقتصادی، دیگری اینکه چون تمام اقتصاد را برابر با ایثار نمی داند؛ بلکه عدالت و همکاری هم در آن مطرح می باشد، همین اندازه که با یکی از آنها ارتباط داشته باشد کافی است، رابطه

آن با عدالت یعنی ظلم اقتصادی را نفی می‌کند و اگر کسی به حق خودش قانع باشد، او را نمی‌خواهیم مجبور به ایثار کردن کنیم و اگر کسی هم همکاری کند هر چند کمیت آن پایین‌تر است؛ اما از اقتصاد بیرون نیست.

اهداف در حقیقت وحدت آن را ملاحظه می‌کند و روابط و موضوعات هم کثرت آن را ملاحظه می‌کند یا به عبارت صحیح‌تر اهداف ، نتیجه را می‌بیند.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۵

کد جلسه: ۳۱۱۶ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۰۶

پیاده کننده: آقای پرور

شماره نوار طرف ۴۸۵A - ۲۹۰-

طرف ۳۲۳B - ۲۲۰-

۵۱

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: در این مبحث؛ یک نکته قابل توجه است اینکه وقتی در سه محور، یعنی محورهای مربوط به مقیاس جهانی، بین المللی و ملی را در توسعه، کلان و خرد ضرب کنیم و بعد، نتیجه آنرا در اوصاف ارزشی ایثار، عدالت و همکاری ضرب کنیم (با توجه اینکه برخی از قسمتهای زیر ساختی آن، در جدول جامعه، تغییر می‌کند) اولین سئوالی که مطرح می‌شود این است که آیا طبقه بندی، باید یک طبقه بندی در ختی باشد؟

اگر طبقه بندی درختی شود فرضاً عنوان ایثار که زیر توسعه قرار می‌گیرد، با ایثاری که زیر کلان یا خرد قرار می‌گیرد (یعنی ۳ بار و در کل ۹ بار عنوان ایثار تکرار می‌شود) اگر تعریف واژه همه این ایثارها، یک یا حتی ۳ تعریف عام باشد، نمی‌تواند برای این ۹ تا جوابگو باشد. دومین سئوالی که مطرح می‌شود، این است که چگونه معنای ایثار متناسب با هر جایگاه، اصولاً عناوین و مفاهیم تعریف، تطبیق و تکلیف مربوط به امر جهانی و مسابقه، مذاکره، معاهده مربوط به بین المللی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مربوط به ملی را باید در خودشان ضرب شوند، تا ۲۷ عنوان متناوب تحویل دهد؛ و می‌توان سه بار توسعه، کلان، خرد را درست کرد و بعد قطر گرفت، یعنی اگر بر حسب منزلتش دوبار ضرب کنیم دیگر احتیاج به قطر گیری ندارد، و ایثار هم که یک باز ذکر می‌شود.

البته نوع ایثار را در ۳ برگ، که هر بار ۹ مرتبه ذکر می‌شود که مجموعاً ۲۷ معنا بدست می‌آید، مثلاً ایثار در موضوع اهدافِ اهدافِ تعریف، تطبیق، تکلیف؛ و یعنی اگر بخواهند، اهداف نهایی را بیان کنند در تعریفهای ریشه‌ای بین المللی؛ مثل تعاریف در منشور سازمان حقوق بشر؛ یعنی اگر در اعلامیه حقوق بشر، که سنگ اوّل تعریف را می‌خواهند بنا

کند، جایگاهش آنجاست، یعنی از آنجایی که می‌خواهد تکالیف را معین کند، ایثار در روابط را تعیین می‌کند و گاهی ایثار را در اهداف موضوعات دنبال می‌کند.

بنابراین اهداف، گاهی اهدافِ اهداف است (هدف نهایی) و گاهی هدف، برای رابطه هاست و گاهی هدف برای موضوعات است که هر سه تای آن دوباره نسبت به تعریف، تکلیف و تطبیق ملاحظه می‌شوند. یعنی در حقیقت ضوابط زیر بنایی جهانی را در معنای اهداف ملاحظه کردیم که یعنی (روابط اهداف)؛ و اصل در «روابط اهداف» رابطه است یا «روابط روابط» و «روابط موضوع» با قیدهایش؛ بر این اساس این تقسیم بندی با تقسیم بندی درختی چه فرقی می‌کند؟ این جدول، جدولی است که موضوعات درختی، را به صورت ترکیبی ملاحظه می‌کند (نه بصورت تفکیکی)، و با این ترکیب کردن، نسبت به عینیت امکان تفکیک را فراهم می‌سازد.

مهندس حسینی: چرا به این نحو عمل کنیم، ما همانطور که اوصاف متناظر، را بیان می‌کنیم مثل «توسعه، ساختار، کارایی» و «سیاست، فرهنگ، اقتصاد»؛ یعنی منزلت سیاست، منزلت توسعه ای است و منزلت فرهنگ، منزلت ساختاری دارد، و اقتصاد...؛ در اینجا هم همین گونه عمل کنیم، یعنی ایثار ۹ مرتبه تکرار نمی‌شود، بلکه ایثار را در بخش اول در نظر می‌گیریم و متناظر را در بخش کلان پیدا می‌کنیم، یعنی به عبارتی، واژه ای می‌آوریم که منزلتاً، منزلت ایثار را داشته باشد،

چون این جمله‌ای که مثلاً با ۶ قید، مشخص شده است، در رسیدن به اهدافمان، این مفاهیم چندان کارایی لازم را ندارند؛ اگر بخواهیم در مسیر نظام اصطلاحات فلسفی کار کنیم، قطعاً جایگاهش اینجا نیست، ولی وقتی می‌خواهیم پله پله به عینیت نزدیک شویم، طبیعی است که برای اینکار، مثلاً اگر در ساختار درختی ۳ قید داشته‌ایم، در قدم بعد که تبدیل به ۶ قیدی می‌شود، ابهام آن بیشتر خواهد شد مثلاً «ایثار اهداف اهداف، تعریف تعریف تعریف» به عینیت نزدیکتر است یا بیشتر ابهام دارد؟

حجت الاسلام و المسلمین حسینی : ما این قیود را کم می‌کنیم و شما مثلاً می‌توانید از این ۳ تا بگویید: ایثار توسعه جهانی،

س: من نمی‌گویم قیود را که کم می‌کنیم عیناً باید همان را تکرار کنیم بلکه در هر قسمت متناظر با مطلب، چیزی را ذکر کنیم.

ج: برای تناظریابی و شناخت، هم منزلت آن چه کار باید بکنیم؟ مثلاً اگر منزلت در یک قسمت ایثار نوشتیم، در قسمت بعدی، چه واژه‌ای را باید بیاوریم، یعنی تناظر آنها را چگونه معنا کنیم؟

س: آیا ایثار تصمیم تصمیم، تکلیف، تطبیق تعریف، ما را نزدیکتر کرد است؟

ج: برای تکمیل دقیق جدول گاهی در ساختارهای درختی، نامهای انتراعی را بیان می‌کنیم، که نوعاً ساختارها را بر این اساس درست می‌کنند، مثلاً الفبای اول کلمه را در نظر می‌گیریم یا هر چه موضوعش این امر خاص باشد، یک نام برای آن تعیین می‌کنیم، در این حالت، به صورت استقرایی، نامهایی را می‌گذاریم، ولی اساس کار بر این است که چه چیزهایی را باید داشته باشیم و بعد با این چیزهایی که داریم، تطبیق کنیم؟

در تناظریابی اگر عنوان متناظر یک چیز ساده ای باشد می‌توان آن را سریعاً مشخص کرد، مثلاً واژه ایثار که در بخش تصمیم‌گیری وجود دارد، باید تصمیم‌گیری، نسبت به تکلیف را بیان کند (یعنی نسبت به قانون‌ها) در بخش و نظام تصمیم‌گیری که دستورات مربوط به معاهده‌ها را بیان می‌کند، چون در قسمت امور مدیریتی مفاهیم تصمیم، تخصیص و اجرا مطرح می‌شود، کما اینکه که تخصیص، تخصیص و اجرای اجرا هم در همین قسمت مطرح می‌شود، هستند، حال با توجه به این مطالب چگونه می‌توان تناظر یابی کرد و قدرت سنجش متناظرها را چگونه باید پیدا کنیم؟ اگر این قیدها را بنویسیم و در قسمت بعد که مثلاً قید کلان هم به آن اضافه می‌شود، باید یک خصوصیتی را در نظر بگیریم تا بتوانیم اینها را از یکدیگر تفکیک کنیم، قید بعدی هم که اضافه می‌شود دوباره همین کار باید صورت گیرد. یعنی وقتی رسیدیم به سومی، باید برگردیم و تناظر یابی و سنجش کنیم که آیا از هم نوع آنهاست، یا متفاوت با آنها می‌باشد.

س) اگر تعاریف توسعه کلان و خرد برای خود شما روشن باشد وقتی ایثار توسعه را ذکر می‌کنید یعنی همان تعریف ایثار را با قید توسعه و با توجه به تعریف توسعه ذکر کرده اید.

ج) اگر به جای این ۳ قید، تنها یک قید ذکر کنیم، فقط یک شکل از توسعه را مطرح کرده ایم و برای بیان هر ۳ شکل آن باید هر ۳ مرتبه توسعه را ذکر کنیم. و در ادامه در جدول دوم هم همین طور است، یعنی همان توسعه را اگر در نظر بگیرد توسعه ملی و توسعه بین‌المللی هم دارید و فرق اینها باید روشن باشد و این تفاوت را همان قیود مشخص می‌کنند.

به بیان دیگر این کار زمینه را برای درک مطالب آسانتر می‌کند، البته در ابتدا بنظر می‌آید درک آن مشکلتر است اما در عمل، چون ذهن می‌خواهد توسعه را با خصوصیت آن درک کند، با کمک این قیود اینکار امکان پذیر می‌شود.

س: یعنی از بالا که به طرف پایین می‌آید باید، تک تک، توجه داشته باشد، نه اینکه از ذهنش خارج شود، مثلاً جهانی، توسعه بعد ایثار؛

ج: بدین ترتیب مثلاً تعریف جهانی در جاهای مختلف، جدول، مختلف باید باشد، یعنی جهانی توسعه با جهانی کلان و جهانی خرد فرق می‌کند، یعنی در اینجا، آن تعاریف را به جهانی اضافه کرده‌ایم، پس معنای آن در اینجا یعنی در تطبیق، جلوتر قرار می‌گیرند، مثلاً جهانی کلان در اینجا یعنی تکلیف‌ها یا نسبت‌ها و دستورات؛ و در واقع تعریف‌ها، اصل هستند، اگر اشکالی دارید مطرح فرمایید.

س) این ارزشها (یعنی ایثار، عدالت، تعاون) که مطرح شده‌اند، مثلاً تعاون در موضوعات یعنی در موضوعات اجتماعی، تعاون و همکاری اصل است. عدالت در روابط، یعنی در ارتباطات اجتماعی، عدالت اصل است و ارزش دارد مثلاً ایثار در اهداف، یعنی در اهداف ایثار است در حالیکه ظاهراً ایثار خودش هدف است، نه اینکه در آیین اهداف، ایثار می‌کنیم، در حالی که مثلاً عدالت، در بین روابط، عدالت برقرار می‌کند.

ج) اگر دو هدف داشته باشید که یکی از آن‌ها ضد ایثار باشد.

س) اینکه دیگر هدف شما نیست

ج) ما یک موضوعی، بنام هدف گیری داریم، موضوع دیگری بنام انتخاب روابط و موضوع سومی به نام انتخاب موضوعات داریم، حالا در انتخاب اهداف می‌تواند ایثار باشد یا استکبار؛

س) سوال این است که ایثار یکی از اهداف است در حالیکه مثلاً عدالت خودش یکی از روابط نیست بلکه در روابط اجتماعی عدالت برقرار شود، دارای ارزش است، یعنی عدالت حاکم بر روابط باید باشد.

ج) شما عدالت را به عنوان صفت روابط معرفی می‌کنید، که ممکن است این روابط، دارای صفت ظلم هم باشد، حالا آیا ایثار هم می‌تواند گاهی صفت هدف بشود و گاهی صفت آن نباشد، یعنی ایثار صفت هدف باشد و هدف موصوف ایثار،

یعنی هدف خودش، ذاتاً ایثار است یا اینکه دارای چندین وصف است که یکی از آن‌ها ایثار است؟ نسبت بین هدف و ایثار؛ کدامیک از این فروض، و دارای چه نوع نسبتی است؟

س) بنظر می‌رسد عیناً مانند رابطه ای که بین عدلت و روابط اجتماعی است، نیست.

ج) روابط معمولاً متعدد هستند اما اهداف که نمی‌تواند متعدد باشند، اهداف یک مسیر یا یک خط است، که برخی از نقطه‌ها برای آن هدف محسوب می‌شوند و نسبت به این خط (چه در نظام الهی و چه الحادی) نباید متعدد باشد، یعنی هدفها فقط می‌توانند کوتاه مدت و دراز مدت یا واسطه ای و غایی باشند و این نوعها در طول هم هستند (نه هم عرض). البته می‌توان برای اهداف، اوصاف متعدد ذکر کرد.

س: حتی اگر اهداف را طولی بگیرید، ایثار، صفت فعل شما نصبت به رسیدن به هدف می‌شود نه صفت خود هدف.

ج: شما بدنبال تکامل چه چیزی هستید؟ اهداف مرحله ای، تکامل در هر مرحله را معین می‌کند، حالا در اینجا موضوع تکامل چیست؟

س: ایثار در افعال مربوط به موضوعات.

ج: شما یک جریان به نام جریان تکامل ایثار می‌بینید...،

س: تکامل شما، جهت ایثار کردن است نه تکامل خود ایثار؛ مثلاً روحیه ایثار گری شما تکامل می‌یابد و شما ایثار بیشتری انجام می‌دهید، پس شما تکامل یافتید، نه خود ایثار؛

ج: آیا برای خود ایثار نمی‌توان تکامل فرض کرد؟ مثلاً درک ما از فلزات، اگر مرتباً تکامل می‌یابد، آیا خود فلز هم مرتباً، خالص تر می‌شود؟ مثلاً مس، که قبلاً برای ساختن ظروف استفاده می‌شد، ولی حالا بوسیله آن سیم می‌سازند، پس حتماً درجهٔ تخلیص آن، بالاتر رفته است، یعنی با همان مس‌های خالص برای ظروف (بدون اینکه تخلیص شود) ممکن نیست سیم‌های نازکِ مثل سیم ۵ میکرو، ساخته شود چون این سیم از موهای محاسن من بند هم باریک‌تر است، یعنی قطر موی محاسن بنده ۱۰ میکرو است و آن سیم تقریباً ۱/۴ محاسن بنده است (البته شعاع آن ۱/۲ شعاع این است) و حتی با چشم معمولی به خوبی دیده نمی‌شود. طبیعی است که درجه تخلیص این مس باید زیاد شود. در اخلاص هم همینطور است چون فرد هر چه متکامل می‌شود و اخلاص آن بهینه می‌شود، با تکامل فرد موضوع اخلاص آن فرق می‌کند و درجه آن، حساس تر می‌شود.

پس در فرض تناسب بین موضوع و فعل لازم است که چند چیز با هم فرق پیدا بکند: اولاً: وقتی که اهداف را ذکر می‌کنیم، متناسب را هر مرحله، یک نام خاص ذکر شود، مثلاً ایثار نسبت به ارحام به در یک درجه با ایثار نسبت به

مکتب، خیلی فرق می‌کند، یعنی در ایثار نسبت به ارحام، یک در حه از انانیت، غیر قابل مشاهده است، به نظر می‌رسد غیر از ایثار، چیز دیگری هم در کنارش هست، ولی در حالی که ایثار نسبت به مکتب، چنین نیست و اگر در ایثار نسبت به مکتب، کسی بگوید شما بگویید اسلام پرستی هم، غلط است یعنی برای اسلام باید فداکاری انجام شود، ولی نه به لحاظ پرستش؛ یعنی از ایثار نسبت به مکتب هم بالاتر برود، و فقط وجه الهی را در نظر بگیرید (انما اطعمکم لوجه الله)

س: آیا در بین اهداف، ایثار در اهداف کرده‌ایم یا اینکه اخلاص در بین اهداف کرده‌ایم، یعنی آیا در بین اهداف، اخلاص متناظر با عدالت می‌شود یا ایثار؟

ج ایثار هم باید بر پایه اخلاص باشد و مراتب خلوص در آن اصل است، اما اثر مراتب خلوص را چگونه می‌توان نشان داد؟ مثلاً

بگوییم اخلاص جهانی باید بالا رود، یعنی شود، اخلاص در سطح توسعه، کلان و خرد را چگونه می‌توان نشان داد؟ خول این اخلاص و درجات خلوص، می‌تواند هدف بگیرد شکل بگیرد، و شخص برای اینکه خالص بشود، تهذیب می‌کند.

س: آیا اخلاص در اهداف، ارزش است یا ایثار در اهداف؟

ج: اخلاص یعنی خالص بودن و چیز دیگری به همراه نداشتن. اگر اخلاص، اصل باشد و ایثار هم ثمره آن باشد یعنی چون لوجه الله کار می‌کند ثمره فعلی آن از خود گذشتگی است، حالا برای جامعه باید خود اخلاص را ذکر کرد یا ثمره فعلی آن، جامعه در حقیقت بستر پرورش اخلاص است، و موضوع اخلاص، اگر جامعه باشد، آیا مردم نسبت به هم اخلاص دارند یا اینکه اخلاص آنها برای خداست و نسبت به یکدیگر ایثار دارند؟

س: بحث در مورد اهداف جامعه است، و اینکه آیا شما اخلاص دارید و خالص ترین اهداف را پیدا می‌کنید یا ایثار دارید؟

ج: موضوع اخلاص، رابطه انسانها با یکدیگر است یا رابطه آنها با خدا؟

س: در یک حالت ممکن است در بین اهداف موجود در جامعه، خالص ترین هدف را انتخاب کنید و در یک حالت ممکن است در بین روابط جامعه، عادل ترین رابطه را انتخاب کنید.

ج: محور جریان تکامل، وجه الطلب است و این رابطه شخص با خدای متعال است، اختیارات اجتماعی چه نحوه اختیاراتی است، آیا افراد با هم در اراده، حضور دارند یعنی من در اراده شما و شما در اراده من حضور دارید یا اینکه جامعه به نفسه (به صورت مستقل از افراد نه متقوم به آنها) می‌تواند خالص، باشد یعنی اراده اجتماعی و تصمیم اجتماعی می‌تواند خالص باشد.

البته تصمیم اجتماعی با تصمیم فرد تفاوت دارد، ولی از تقووم تک تک مکلفین یک حوزه ای بوجود می‌آید، همانطور که با نزدیک شدن چند آهن ربا به یکدیگر، یک حوزه مغناطیسی درست می‌شود، این حوزه اگر از تقووم حاصل شده باشد، خودش به نفسه اخلاص ندارد چون خودش یک وجودی شبیه وجود انسان ندارد و اراده ای مانند اراده انسان ندارد، البته در اینجا جامعه، به عنوان جمع کمی افراد نیست، بلکه جمع کیفی دارد و این جمع کیفی هم، متقوم به افراد است. پس رابطه جامعه با خدای متعال، همان رابطه تقوومی افراد با هم با خدای متعال است، البته نه جمع کمی آن؛ البته پیدا کردن عناوین، یک کار روشی نیست و این عناوین و اصطلاحات را می‌توان در با زنگری بعدی اصلاح کرد.

س: ما می‌توانیم بجای ایثار در اهداف، عدالت در روابط، و تعاون در موضوعات بگوییم اینها هم مانند بقیه اوصاف که در یکدیگر ضرب می‌شدند در هم ضرب شده و در نتیجه ما ایثار در روابط، عدالت در روابط، و تعاون در روابط خواهیم داشت، یعنی اینها صفت‌های روابط اجتماعی هستند و بعد برای هر موضوع هم، سه صفت ذکر کنیم که صفات خود موضوع باشد و سه صفت هم که مخصوص خود هدف است ذکر کنیم.

ج: بهر حال این عناوین، احتیاج به معادل دارند و فقط خود ایثار، ۲۷ عنوان می‌خواهد.

س: در این شیوه به جای ایثار در اهداف، برای روابط، ایثار، عدالت و تعاون ذکر می‌شود.

ج: در هر صورت شاخص ما برای تعیین هر یک از این عناوین چیست؟

س: منزلت هر یک از آنها که روشن است.

ج: اگر چنین است تعریف منازل هر یک را بنویسیم یعنی ما قبل هر خانه روشن است مثلاً در اینجا جهانی و توسعه،

کلان، خرد ذکر شده، حالا بعد از آنها باید چه چیزی مطرح شود؟

س: اهداف، روابط، موضوعات

ج: اگر منزلت هر یک از اینها روشن شود معادل آنها هم معلوم خواهد شد. الان هدف جهانی توسعه در بخش اهداف چیست؟

س: منزلت اول آن باید ظرفیتی باشد و منزلت بعدی ساختار یا جهت گیری است و در مرحله سوم هم باید کارآیی داشته باشد و عنوان ظرفیت را هم تکرار می‌کنیم چون در اوصاف فلسفی ذکر شده که این سه وصف فلسفی مرتب تکرار می‌شوند.

ج: البته بعضی قسمتها ذکر شده که مثلاً ۸۱ عنوان ظرفیت با ۸۱ معنا، بیان شوند و این اشکال همواره در راه ساختن مدل وجود دارد که اگر با تعیین این ۳ تا معانی مختلفی، برای هر یک از این سه بیان نشود و با اینها ترکیب نگردد، چون در این جدول، خانه های زیادی دارای منزلت ظرفیت است.

س: ولی در آنجا ظرفیت در روابط، مطرح است و اینجا ظرفیت در اهداف، مثلاً همه ریاستها ریاست است، ولی ریاست در وزارتخانه با ریاست در اداره کل، فرق می‌کند این یعنی مدیر کل و آن یعنی وزیر.

ج: در اینجا هم ظرفیت هست ولی ظرفیت اهداف توسعه جهانی است، حالا چه چیزی بجای این ظرفیت می‌توان گذاشت؟

س: حالا باید ببینیم، جای ظرفیت اهداف توسعه جهانی، چه چیزی جایگزین می‌شود، و مشکلی فعلاً فعلاً رخ نداده است؟

ج: در اینجا چهار قید ذکر شده و اگر ۶ قید بود با سرعت بیشتری معنای آن مشخص می‌شد مثلاً اگر قید تعریف یا تکلیف را به آن اضافه کنید این قیدها مفهوم را روشن‌تر، می‌کند همانطور که برای تبیین معنای توسعه، سه نحوه چرخش تنظیم شده است، ولی شما فقط یک نحوه چرخش با قید جهانی، بین المللی و ملی انجام داده اید.

س: بحث در مورد تعداد قیود است یا اینکه قیودی که در یک جا معنای خاصی دارد در جایی که تناسب ندارد بکار گرفته نشود. لذا می‌گوییم ایثار، عدالت و تعاون صفت رابطه هستند و نمی‌توانند صفت هدف یا صفت موضوعات قرار بگیرند،

ج: نه، دو نحوه بحث وجود دارد، یکی بحث روشی و دیگری بحث عنوانی؛ در مورد نام این عناوین، دیگر بحث نمی‌کنیم، تقسیم‌بندی ارزش، به‌رحال با یک عنوانی ذکر می‌شود، اما فعلاً می‌خواهیم در مورد روش بحث کنیم که

اصولاً قید را اضافه کردن موجب تبیین مطلب است یا موجب ابهام مفهوم می‌شود؟ اگر کثیر قیود، مبین مطلب باشد که هست، مثلاً هرگاه ۶ قید باشد، روشن‌تر از ۴ قید است. اما در مورد نام عناوین، باید بهترین و متناسب‌ترین نام را انتخاب کرد، یعنی اینکه اخلاص بگذاریم یا ایثار و یا چیز دیگر؛ هر چیزی که پیدا شد آن را ذکر می‌کنیم؛ اما بحث سوّم؛ این است که، آنچه که نوشتیم در تکرارها نیز باید همان را بیاوریم یا این که حتماً در معادل نویسی باید آنرا عوض کرد، چون ایثار با پنج قیدی که به آن اضافه می‌شود چیز دیگری خواهد شد.

اما در رابطه با هدف و اینکه اخلاص یا ایثار برای آن ذکر شود، اگر برای جامعه (مستقل از تک تک افراد) اخلاص قابل لحاظ باشد کلمه اخلاص را ذکر می‌کنیم اما اگر ممکن نباشد و اخلاص تنها صفت ارتباط افراد با خدای متعال باشد، آنهم صفت وجه‌الطلب آنها، که وجه‌الطلب خالص‌تر می‌شود نه صفت هدف لذا باید ایثار را ذکر کرد. خالص‌تر شدن نیاز به یک موضوع دارد نمی‌توان آنرا در هدف ذکر کرد چون بدون اضافه مفهومی را نشان نمی‌دهد، ولی ایثار به معنای گذشتن و فداکاری است.

وجه‌الطلب باید برای خدا باشد و مرتباً باید خالص‌تر شود ولی ثمره عینی و شاخصه عینی خالص‌تر شده آن، را وقتی ملاحظه کنیم، قید ایثار است یعنی نه تنها این قید، با دیگران تنازع نمی‌کند بلکه اصطلاحاً، گذشتن و نخواستن تنازع ندارد. پس شاخصه خالص‌تر شدن وجه‌الطلب، ایثار است.

آثا معنای هدف‌گیری، هدف در جریان تکامل است یا تعیین اهداف مقاطع؟ اگر هدف در جریان تکامل باشد، باید بگونه‌ای نامگذاری شود که بهینه شدنش دائمی را، همراه داشته باشد. حال هر کدام از این صفات یعنی شاخصه بهینه شدن دائمی آن اگر اخلاص یا ایثار باشد، لازم است این صفت وجود داشته باشد. و اینکار با تعیین اهداف مرحله‌ای، فرق می‌کند برای مثال، تکامل جریان ارضاء و نیاز (زیستن) یک موضوع جریانی است که پایان ندارد، نه یک موضوع مرحله‌ای و مقطعی؛

س: تا این مرحله ارزشها را ضرب کرده ایم و ۶ قید آن مشخص شده است و در ادامه باید معادل سازی کرد که در اینجا اگر این جدول را به عنوان جدول زیر ساخت سیاستها قبول نداریم ارزشهای آنرا در آن ردیف بگذاریم، یا مثلاً بگوییم اینها موضوعات مکانی هستند و مکان را تعریف می‌کنند که جهانی یا بین‌المللی و یا ملی است، و اینها

موضوعات زمانی است که توسعه، کلان و خرد را مشخص می‌کند و رابطه بین اینها، یعنی (زمان و مکان) کارآیی و مقیاس است و در آخر قرار می‌گیرد.

ج: سطوح جامعه، کارآیی جامعه، و زمان جامعه مورد نظر است. در جدول جامعه، اساس زمان را گرایش، بینش و دانش دانسته ایم یعنی صرف نظر از سطوح و کار آمدی جامعه، در مورد خود جامعه (به نفسه) صحبت می‌کنیم و اینکه چرا دور هم جمع می‌شوند. پس اولین چیز، وجود گرایش است که در همه افراد وجود دارد و مبدأ وحدت می‌شود حال چه دنیایی باشد چه الهی و آخرتی؛ یعنی باید یک چیزی را بخواهند و برای آن خواست، به دور هم جمع شوند. به بیان دیگر جامعه از نفرت بوجود نمی‌آید، چون نفرت موجب گریز از هم است، بلکه از طلب بدست می‌آید و بهمین دلیل محل برخورد طلبها، لازم است؛ البته همدلی هم بعداً در همین راستا ذکر می‌شود.

پس اینکه افراد جدا جدا و مستقل که می‌توانستند هر یک از راهی بروند، دور هم جمع می‌شوند، بدون دلیل و علت نیست؛ و در یک فرض ممکن است دلیل آن را «درگیری با غیر» مطرح کرد. (نه طلب خود آنها) یعنی مثلاً ترس و گریز از حیوانات وحشی باعث شده که آنها، دور هم جمع کرده است.

ما می‌گوییم که این فرض با توسعه جامعه، هماهنگ نیست یعنی به دلیل نزاع مشترک داشتن، دور هم جمع نمی‌شوند و این تنها در مورد جوامع باطل و کافر، صادق است که ترس مبدأ پیدایش آنهاست، و البته این ترس موجب تنازع داخلی هم می‌شود. چون در قلب این فرد هیچ طلبی نسبت به غیر، نیست.

س: طلب امنیت است.

ج: طلب امنیت، از یک موضوع یا امر سوم است که اینها را مجبور کرده است کنار یکدیگر باشند، اما منافع آنها با هم متضاد است. چون امنیت هم کم و زیاد دارد و شخصی که نزدیک مرز است امنیت کمتری دارد. و این مرز فرقی نمی‌کند مرز اقتصاد باشد یا مرز سیاسی یا مرز، موانع طلبی و یا مرز، حیوانات وحشی؛ و بهمین دلیل برای دست یابی به امنیت بیشتر، تنازع بین خود آنها آغاز می‌شود و هر یک تلاش می‌کند تا از جایی که امنیت کمتری دارد به امن ترین نقطه برسد و این باعث وحدت تمایلات نمی‌شود.

پس اصل جامعه بر پایه حب استوار است، نه بر پایه ترس؛ جامعه‌ای که بر اساس ترس پی ریزی شود منافع افراد در آن با منافع سازمان در تضاد است. منفعت سازمان این است که برای آن زیادتر کار کنند اما منفعت فرد این است که کمتر

کار کند و بهره بیشتر بگیرد. در نتیجه برای دست یابی به پست های سازمانی، مزاحم پیش می آید یعنی اگر چه نفرت در دایره بیرونی به نسبتی کمتر شد و (فرضا اگر دایره های متداخل و متحد المرکز در نظر بگیرید) امنیت بیرونی زیادتیر شد اما امنیت درون جاصل نمی شود. اصولاً ریشه جمع شدن همدلی (و همفکری و همکاری) است و لذا تنها انبیاء می توانند محور جریان تکامل کرامت و بزرگواری اجتماعی بشوند و این بزرگواری در جامعه کفر پدید نمی آید و تنها صورت ظاهری آن در آنجا محقق می شود.

البته اینهمدلی احتیاج به رابطه دارد، یعنی مردم وقتی به دور یک پیامبر جمع شده و تشکیل جامعه دادند، تکامل این جامعه احتیاج به تکامل ارتباط دارد و لذا زبان و فکر لازم است، زبان بدون فکر موجب رابطه نمی شود بلکه زبان ادراک (و منطق) نیز لازم است و البته در ادامه زبان سنجشها و زبان جهت گیری مطرح می شود، خلاصه پس از همدلی، همفکری لازم است در قدم بعدی همکاری مطرح شود که این زمان ساز تکامل است.

س: این زمان تکامل است یا زمان ساز تکامل؟ چون ما می گوئیم زمان ساز، مکان ساز، کرائی ساز؛

ج: اگر بخواهیم موضوعاتی را که دارای صفت زمانی هستند در کل اینها مورد دقت قرار دهیم، در این موضوعات بحث زمان ساز مطرح می شود برای مثال موضوع شیرینی، خرما و انجیر است، ولی شیرینی مجرد از اینها موضوعی ندارد که در جامعه تصرف کند.

شاخصهائی که شما برای تصرف در جامعه می دهید باید و برای رسیدن به شاخصها باید «جهت گیری، موضع گیری، مجاهده» را بعنوان علت ذکر کنید و در درون آن موضوعات «ولایت، تولی، تصرف» را مطرح کنید که حاصل آن ارزشها و موضع گیری ها هستند که در آنجا میل و نفرت، نسبت به ارزش و ضد ارزش ابزار می شوند. بنابراین عناوین اولی زمان هستند (شاخصه ها هستند)، عناوین دوم سطح (یعنی مکان) سطوح جامعه هستند و در سطح محوری آن باید معنای ولایت را در سازمان، معرفی کند معنای توسعه را هم با صفتیابی که برای خود توسعه ذکر می کنید، برای جامعه ذکر کنید، کلان هم به معنای نسبتهاست و خرد هم به معنای تصرفات جزئی است. ضمناً نظام تولید، توزیع و مصرف هم در این سطح کلان نباید ذکر شود.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۶

کد جلسه: ۳۱۱۷ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۱۳

عنوان جزئی: نقد و بررسی متغیرهای تعیین هدف در اقتصاد

فهرست

- ۱- تأثیرپذیری «متغیرهای هدف» از هدف اصلی اقتصاد در نظام اجتماعی
 - ۱/۱- اشاره‌ای به اهداف کمی بعنوان متغیرهای هدف در روش متداول
 - ۱/۲- بررسی به بن رسانیدن آرمانگراها از طریق اهداف کمی
 - ۱/۳- امکان تضاد «نحوه ترکیب» اهداف کمی با آرمان‌های اقتصادی
 - ۱/۴- ضرورت مقید شدن اهداف کمی به آرمان‌ها و اهداف کیفی
 - ۲- بررسی جهت تکامل اقتصادی بعنوان یکی از متغیرهای هدف
 - ۲/۱- معرفی توسعه «انتظارات، ارتباطات و اقتدار» بعنوان سه شاخصه جهت‌گیری نظام اقتصادی اسلامی
 - ۲/۲- اصل شدن شاخصه‌های کیفی عامل تغایر متغیر اصلی هدف در دو نظام اسلامی و غیر اسلامی
 - ۲/۳- رفاه مادی هدف اصلی و عامل تحرک جاعه و فعالیت اقتصادی در نظام‌های مادی
 - ۲/۴- عدم انحصار جریان تکامل رفاه اجتماعی به رفاه مادی
 - ۲/۵- عدم انحصار محرک انیگزه انسان و فعالیت اقتصادی به شرایط مادی
 - ۲/۶- معرفی «جهت» به عنوان «اصلی‌ترین» متغیر هدف
 - ۲/۷- صحیح بودن «تکامل جریان» نه «جریان تکامل» لازمه اصل بودن جهت
 - ۳- معرفی «مهندسی روابط اجتماعی» بعنوان متغیر فرعی هدف
 - ۴- معرفی «اهداف کمی» بعنوان متغیر تبعی هدف
 - ۵- بررسی تعیین اهداف اقتصادی براساس متغیرهای «اصلی، فرعی و تبعی»
- جمع‌بندی: ضرورت بررسی مهندسی تکامل بعنوان متغیر اصلی در تعیین هدف از اقتصاد

بسمه تعالی

۱- تأثیرپذیری «متغیرهای هدف» از هدف اصلی اقتصاد در نظام اجتماعی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بحث ما پیرامون متغیرهای هدف در اقتصاد است. اولین مطلبی که باید روشن شود این است که، ما به چه دلیل به چیزی متغیر هدف می‌گوییم؟

به عنوان مثال، اگر نظام اقتصادی ما متمرکز و بر اساس توسعه‌ی سرمایه باشد، «هدف» در آن نظام این است که، یک رفاه خاصی به جامعه داده شود که طبیعتاً مدل خاص خودش را می‌طلبد.

اما اگر اهدافمان را عوض کنیم و عدالت اجتماعی را اصل قرار دهیم، قطعاً دیگر نمی‌توان از آن مدل قبلی استفاده نمود. اهداف را به دو بخش اهداف کمی و اهداف کیفی تقسیم می‌کنیم.

۱/۱- اشاره‌ای به اهداف کمی بعنوان متغیرهای هدف در روش متداول

معنای اهداف کمی این است که به عنوان مثال بگوییم چه حجمی از روغن مورد نیاز می‌باشد. برای پیدا کردن مقدار حجم روغن مورد نیاز، ابتدا نرخ رشد جمعیت را تعیین نموده و سپس مقدار جمعیت حاضر را ضرب در رشدی که در طول یک برنامه‌ی پنج یا بیست ساله دارد، می‌کنیم. براساس موضع سرمایه‌داری اگر بتوان جمعیت را کنترل کنیم، مثلاً بگوییم طی بیست سال آینده تعداد جمعیت این مقدار می‌شود و حداقل و حداکثر جمعیت در هر پنج سال این مقدار می‌شود، بعد مصارف آنها را از قبیل پروتئین، نشاسته و غیره مشخص می‌کنیم و سپس حجم روغن مصرفی را پیش بینی می‌کنیم.

برای تولید این حجم از روغن دو راه داریم؛ یا باید کارخانه‌ی آن را از خارج وارد کنیم و پول زیادی بپردازیم، یا این که کالایی را که راحت می‌شود در این جا تولید کرد، تولید کنیم و آن را صادر کنیم و به جای آن روغن وارد کنیم؛ یعنی صادرات را جایگزین تولید روغن در داخل کنیم.

در این صورت باید حتماً حجم تولید ناخالص ملی به یک حد مشخصی برسد. بنابراین، اگر نمی‌خواهیم روغن تولید کنیم، باید حداقل سطح تولید ناخالص ملی را به یک سطح خاصی رسانده باشیم.

برای رسیدن به این سطح از تولید ناخالص ملی، باید مشخص شود که، بافت نیروی کار ما چه مقدار می‌باشد و این بافت به چه سطحی باید برسد تا بتوانیم حجم تولید ناخالص ملی را به این حجم برسانیم. مقدار سرمایه‌ای هم که

برای این کار لازم داریم باید مشخص کنیم زیرا معین کردن مقدار سرمایه‌ی لازم «بزار» ما می‌شود، برای معین کردن این که حجم تولید ناخالص ملی باید این مقدار باشد.

۱/۲ - بررسی به بن‌بست رسیدن آرمانگراها از طریق اهداف کمی

در جلساتشان ابتداء وقتی از کمیات شروع می‌کنند، فرصت را به اصطلاح، از آرمانگراها می‌گیرند. می‌گویند مردم نیاز به روغن، گندم، مسکن، آموزش و پرورش و غیره دارند، همه‌ی نیازها را ذکر کرده و شروع به بیان و دسته‌بندی کلی اقلام مورد نیاز می‌کنند. می‌گویند: اگر به جای صادرات محصولات خود و وارد کردن روغن بخواهید جایگزین انتخاب کنید، باید خودتان کارخانه‌های مورد نیازتان را درست کنید؛ از کشاورزی و کشت دانه‌ی روغنی گرفته تا کارخانه‌ایی که می‌خواهد روغن را تحویل دهد. اما اگر بخواهید به صادرات اولویت دهید باید سقف تولید ناخالص ملی خود را به سقف مشخصی برسانید، میزان اشتغال را هم باید به آن سطح برسانید.

فردی که آرمانگرا می‌باشد، در برابر کمیات عینی به بن‌بست می‌رسد، یعنی نمی‌تواند بگوید مردم این‌ها را نمی‌خواهند.

۳/۱- امکان تضاد «نحوه‌ی ترکیب» اهداف کمی با آرمانهای اقتصادی

اما فردی که وارد باشد، می‌گوید راه رسیدن به مطلوبیت‌های کیفی منحصر به راه‌های موجود نمی‌باشد. در ابتداء آنها از نظر شما استقبال می‌کنند و می‌گویند: شما چه راه‌کارهای عینی را پیشنهاد می‌کنید؟

شما باید مطلب دیگری را تذکر دهید و آن این که حجم تولید ناخالص ملی به تنهایی نمی‌تواند هدف را معرفی کند. ما فقط در مورد این که حجم تولید ناخالص ملی در این سطح باشد، بحث نمی‌کنیم، بلکه برای ما ترکیب سطح تولید ناخالص ملی نیز مهم است.

این «نحوه‌ی ترکیب» را به این دلیل ذکر می‌کنیم که در نتیجه‌ای که ارایه می‌دهند، می‌تواند به طور کلی اجتماعی از بین برود.

۱/۴- ضرورت مقید شدن اهداف کمی به آرمانها و اهداف کیفی

ویژگی اهداف کمی این است که جلوه‌اش، جلوه‌ی عدالت اجتماعی است، چون مصارف فرد را در مصارف سرانه ضرب کرده‌اید، معنای این‌گونه ضرب این است که تمام اقلامی را که بیان کردید به تمام مردم برسد. ولی وقتی آن را در سطح تولید ناخالص ملی می‌آورید در آن مغالطه وجود دارد، چون لزوماً تمام اقلام به همه نمی‌رسد و برای این که کار

پیش رود، می‌توان از تعدادی از مردم کالا را گرفت و به بخش دیگری داد دلیل موجه آنها این است که شما نمی‌توانید همه چیز را خودتان تولید کنید و خواه یا ناخواه با بیرون ارتباط دارید، هرچند از طریق دولت باشد. البته این حرف معقول است که شما نمی‌توانید به صورت مطلق صادرات را جایگزین کنید، حتی در کشورهای کمونیستی که در اطراف مرزهایشان دیوار کشیده شده. گرچه ممکن است مردم تجارت خارجی نداشته باشند، ولی خود دولت اجناسی را از خارج وارد می‌کند و بعضی اقلام را در داخل تولید می‌کند.

باید به این مطلب توجه داده شود که سطح تولید ناخالص ملی، بدون قید (که قید، قید ذاتش باشد) نشانگر مطلوبیت کمی نیست. هرچند فردی که در مقابل شما استدلال می‌کند، می‌گوید در موازنه‌ی ارزی، سطح تولید ناخالص ملی، حرف اول را می‌زند و مردم توجهی ندارند که شما در خانه‌تان چه کار می‌کنید بلکه به بدهکار یا طلب کار بودن شما و این که بدهکاری‌هایتان را به کشورهای بی‌گناهی که از آنها جنس تهیه کرده‌اید به موقع پرداخت کرده‌اید یا نه، نگاه می‌کنند. بنابراین، در ظاهر، بیان مطلوبیت‌های کمی سخن به جایی می‌باشد.

۲ - بررسی جهت تکامل اقتصادی به عنوان یکی از متغیرهای هدف

۲/۱ - معرفی توسعه «انتظارات، ارتباطات و اقتدار» به عنوان سه شاخصه‌ی جهت‌گیری نظام اقتصادی اسلامی

اما شما خود سطح تولید ناخالص ملی را به توسعه‌ی انتظارات، ارتباطات و اقتدار، قید می‌زنید؛ یعنی، جریان توسعه‌ی انتظارات، مشخص می‌کند که مردم چه چیزی مصرف می‌کنند.

شما می‌گویید کشور توسعه پیدا می‌کند. توسعه‌ی انتظارات به سه گونه‌ی «سرمایه‌داری، سوسیالیستی و اسلامی» صورت می‌گیرد.

بنابراین، متغیر ما در هدف این است که، جریان تکامل نیاز و ارضاء چگونه اداره می‌شود؟

شما در حقیقت، پاسخ معین کردن مطلوبیت‌های کمی را در یک جمله می‌دهید که در آغاز بر حسب سرمایه از کمیات شروع می‌کنیم، ولی در جمع‌بندی آن را در سطح تولید ناخالص ملی تعریف می‌کنید. ولی ما از راه دیگری سراغ سطح تولید ناخالص ملی می‌رویم؛ اگر جریان توسعه‌ی نیاز و ارضاء علت حرکت باشد باید توجه کرد که، انتظارات چگونه توسعه پیدا می‌کند؟ مردم چگونه احساس نیاز می‌کنند و چگونه نیاز آنها ارضاء می‌شود؟ یعنی چگونه احساس فقر می‌کنند؟ شما می‌گویید از نظر بهداشتی این مقدار روغن برای بدن لازم است، اما بنده می‌گویم مسئله‌ی روانی است؛

یعنی، احساس این که چقدر روغن لازم دارد، مهم‌تر از نیاز ارگانیک است. اگر مردم دچار مصرف زدگی شده باشند، یک دسته سعی می‌کنند، بیش از میزان مصرف کنند. اما اگر احساس نیاز نکرده باشند، لزوماً بیماری پیدا نمی‌شود، ممکن است قضیه بر عکس می‌شود و اضافی مصرف پیدا می‌کنند و بر اثر مصرف اضافی بیماری به وجود می‌آید. اصل این است که، شما انتظارات، ارتباطات اجتماعی و اقتدار یعنی قدرت ارزی، قدرت سیاسی و قدرت فرهنگی پیدا کنید.

۲/۲ - اصل شدن شاخصه‌های کیفی عامل تغایر متغیر اصلی هدف در دو نظام اسلامی و غیر اسلامی

در مورد اقتدار چه می‌گویید؟ نسبت اقتدار با انتظار چیست؟ معنای آن این است که شما قضیه را برعکس کردید و اصل را توسعه‌ی نیروی انسانی گرفتید.

آنها اصل را جریان توسعه‌ی کالا گرفتند. در توسعه‌ی کالا، حرف اول را تکنولوژی و در توسعه‌ی تکنولوژی، حرف اول را سرمایه می‌زند. اما شما این قضیه را برعکس کردید و توسعه‌ی انسان را اصل قرار دادید، که نمونه‌های آن بسیار زیاد است، از قبیل؛ اقتصاد آلمان در زمان جنگ که توانست کار کند و ژاپن نیز بعد از جنگ کار کرده، این‌گونه نبود که اول مطلوبیت‌هایی را ترسیم کنند که معنایش این باشد که استقراض خارجی بگیرند یا انگیزش را به سوی انگیزش سرمایه‌ی سرمایه‌داری سوق دهند و عملاً انتظارات انقلابی را از بین ببرند.

بنابراین، باید شخص کنیم که هدف چیست؟ و متغیرهای آن چه می‌باشد؟ آیا هدف مطلوبیت‌های کمی است؟ و متغیر آن تکنولوژی و سرمایه است؟ یا هدف متغیرهای کیفی انسانی است؟ و انسان را بعنوان متغیر اصلی می‌شناسیم؟ سپس شخص می‌کنیم بافتی را که در اقتصاد می‌خواهیم تعریف کنیم، چیست؟

۲/۳ - رفاه مادی هدف اصلی و عامل تحرک جامعه و فعالیت اقتصادی در نظام‌های مادی

بعد از تشریح این مطلب به تشریح جریان تکامل می‌رسیم.

۳/۱ - طرح احتمالات جریان تکامل

۳/۱/۱ - شرایط مادی علت حرکت در دو نظام سوسیالیستی و سرمایه‌داری

گاهی می‌گویید شرایط، محرک انگیزه‌ی انسان است. به طور مثال، زندگی مرفه و راحت فلان دکتر یا سرمایه‌دار که در طبقات مرفه قرار دارد، علت حرکت انسانها برای کار می‌شود و ما این را در اقتصاد می‌پذیریم و آن را ناهنجاری

نمی‌دانیم. این قضیه در جریان تاریخ به این معنا است که، شرایط بر جامعه بشری اثر می‌گذارد و جامعه بشری هم روی شرایط اثر می‌گذارد؛ یعنی می‌توان شرایط را با تکنولوژی تسخیر کرد،

نظام‌های عالم دو دسته‌اند: یک دسته در مسئله تکنولوژی، سرمایه را اصل قرار می‌دهند و دسته‌ی دیگر نظام‌های سوسیالیستی هستند که جامعه‌گرا می‌باشند و عدالت به معنای مادی را اصل قرار می‌دهند. نکته‌ی مهم این است که، اصل قرار دادن هر یک از این دو، رسیدن به هدف را تند یا کند می‌کند. بنابراین جریان تکامل، رابطه‌ی جهان مادی با انسان می‌باشد که محرک انسان، خارج از او است و عامل محرک او، ناهنجاری‌ها می‌باشد، مثلاً انسانها از سرما، گرما و غیره رنج می‌برند، این رنج را با ابزار، به آن چه مطلوب آنها است، تبدیل می‌کنند.

جریان تکامل مادی قطعی می‌باشد. بنابراین، در تکامل مادی در حل شرایط حرف اول را به نفع انسان «ابزار» می‌زند. [به نظر من یک مطلب را بعضی‌ها با حفظ احترام در جلسات مجلس و بدون حفظ احترام در دانشگاه می‌گویند که: بعضی از سیاستمداران دروغ و ریاکار بوده و واقعیت، را به مردم نمی‌گویند. بلکه می‌آیند، امور انسانی را درشت می‌کنند تا ریاست کنند در حالی که راستگوی و واقعیت‌گرایی آن است که مردم را در جریان امور دودوتایی سرمایه و توسعه قرار دهند].

در این یک جهت، دو نوع هدف‌گیری وجود دارد، یک هدف‌گیری سرمایه‌داری که زودتر حرکت می‌کند ولی در آن اختلاف طبقاتی می‌باشد. توجیه این هدف‌گیری این است که، زمانی که به وسیله تکنولوژی بر شرایط مسلط می‌شویم، سطح زندگی مردم حتی مردم فقیر در این سیستم از سطح زندگی مردم سطح پایین نظام سوسیالیستی بالاتر می‌رود. بنابراین، در این سیستم با فقر و جهل بهتر مبارز می‌کنیم و سریع‌تر به هدف یعنی رفاه اجتماعی می‌رسیم. در مقابل سوسیالیست‌ها که به جامعه یعنی، انسان اهمیت می‌دهند، نحوه توزیع ثروت را به گونه‌ای انجام می‌دهند که در جریان تکامل اجتماعی (تکامل رفاه) همیشه یک قدم از نظام سرمایه‌داری عقب می‌باشند. نظام سرمایه‌داری، بهینه‌ی بهره‌وری از سرمایه را اصل گرفتند، لذا تکنولوژی در آن رشد کرد، اما در نظام سوسیالیستی، بهینه‌ی زندگی انسان را اصل گرفتند و آرمانهایی را طلب کردند که در عمل موفق به رسیدن به آنها نشدند؛ یعنی، در عمل فقر را عمومی کردند و بی‌نیازی را در جامعه به وجود نیاوردند.

اخیراً در نظامی اسلامی عبارتی رایج شده، که البته نظام سرمایه‌داری در همه جای دنیا آن را می‌گوید؛ زمانی که انقلاب‌های سوسیالیستی از نظر مالی دچار مشکلات می‌شوند و شروع به همکاری با جهان سرمایه‌داری می‌کنند به آنها لقب «چپ شرمگین» می‌دهند؛ یعنی، آرمان غیر واقعی و سپس بیان می‌دارند که، اصالت سرمایه واقعییت دارد و سرعت رفاه اجتماعی با تمرکز سرمایه و رشد مرتب تکنولوژی بیان می‌دارند که، رشد آن بالا رفت، حتی طبقات ضعیفی که نیاز به پرداخت یارانه دارند، بسیار جلوتر از طبقات ضعیف جامعه‌ی سوسیالیستی قرار می‌گیرند. در پایان هم نتیجه می‌گیرند که، نباید آرمان‌گرا بود و مطلوبیت‌های سیاسی رامقدم داشت! بلکه باید دستگاه سیاسی را به عنوان خدمات بخش اقتصادی به شمار آورد. لذا در سطح تولید ناخالص ملی خدمات را شماره می‌کنند، مانند شرکت که خوب بودن هزینه‌ی مدیر عامل و اعضاء آن در افزایش می‌گویند سرمایه‌ی شرکت تعریف می‌شود.

۲/۴ - عدم انحصار جریان تکامل رفاه اجتماعی به رفاه مادی

اما پاسخ به آنها این است که، سیر جریان تکامل تنها در یک جهت نمی‌باشد تا شدت و ضعف، یعنی سرعت و کندی آن مورد بحث باشد. این که با چه نرخ شتابی در جریان تکامل حرکت می‌کنیم، محل بحث نمی‌باشد. محل بحث این است که محور جریان تکامل می‌تواند تغییر پیدا کند؛ یعنی تکامل تمدن، تکامل تکنولوژی، تکامل نیاز و ارضاء و تکامل رفاه اجتماعی، نتیجه‌ی رابطه‌ی بین انسان و جهان به صورت قهری نیست و این بزرگ‌ترین متغیری است که در هدف کلی داریم.

متغیر در تعریف هدف چیست؟ یعنی آیا در تاریخ بشر، جهت تکامل منحصر به یک راه است؟ یعنی، برای تکامل تاریخ یک جهتی را ترسیم کنیم و ملل را به ملل عقب افتاده، ملل توسعه یافته و غیره تقسیم کنیم؟ و بگوییم هر کدام با یک نرخ شتاب در یک جاده حرکت می‌کنند. یا بگوییم که، جهت تکامل منحصر به یک جاده نمی‌باشد و علاوه بر این، منتقل شدن از این جهت به جهت دیگر هم به تدریج واقع می‌شود.

۲/۵ - عدم انحصار محرک انگیزه‌ی انسان و فعالیت اقتصادی به شرایط مادی

در این صورت نباید شرایط را محرک انگیزه‌ی انسان بدانیم، بلکه حداقل باید یک فرض دیگر در برابر آن تصور کنیم و آن این که متغیر اصلی رابطه‌ی بین انسان و جهان می‌تواند باشد یا نباشد.

ما مدعی این هستیم که، قطعاً انگیزه‌ی فعالیت بشر یعنی، فعل و کار بشر فقط مادی نیست، بلکه می‌تواند به صورت مادی تحت متغیر دیگری تولید شود.

۲/۶ - معرفی «جهت» به عنوان «اصلی‌ترین» متغیر هدف

متغیر دیگر این است که، رابطه‌ی انسان منحصر به رابطه‌ی او با عالم ماده نمی‌باشد.

اگر انسان را موجود مادی (انسان اکونومیک) تعریف کنید، زمانی به حداکثر رسانیدن بهره‌وری مادی برای او اصل است که مادی فکر کند. اما انسانی که گرایش و بینش او مادی نمی‌باشد با متغیر دیگری در جریان تکامل، نسبت به جهان تصرف انجام می‌دهد و به همین خاطر است که می‌گوییم «انتظارات، ارتباطات، اقتدار» اصل می‌باشد.

اگر در این دستگاه، فرض به این صورت بود، آن‌گاه باید شخص شود که اولین متغیر، جهت هدف می‌باشد، یا جهت‌گیری دیگری است یا متغیری است که درون یک جهتی می‌باشد؟

اکنون، عبارتی که در اقتصاد آورده‌اند را موضوع بحث قرار می‌دهیم، گرچه باید عبارت را به صورت خلاصه‌تر رستاری بیان می‌کردند و آن توسعه‌ی مشارکت اقتصادی نیروی انسانی (می‌توان به جای آن، توسعه‌ی مشارکت نیروی انسانی را قرار داد) در تکامل جریان؛ یعنی، در نظر ما جریان عقب افتاده‌ی نیاز و ارضاء جریانی است که ارتقاء آن، ارتقاء مادی باشد و پیشرفته‌ی آن این است که، حرکت به سمت الهی‌تر شدن باشد.

در تعریف ما، انسان اکونومیک «حضرت علی بن ابی طالب» - علیه السلام - می‌باشد، ایشان انسان اقتصادی و نمونه می‌باشند. ایشان کار کردند و تعداد زیادی نخلستان درست نمودند که اذهان ساده مادی اگر بخواهند مبلغ کار ایشان را حساب کنند آن را داستانی بیش نمی‌دانند. خمس مال ایشان چهل هزار مثقال طلا بوده یعنی تولید ایشان در کشاورزی دویست هزار مثقال طلا در سال بوده است. گرچه حضرت با قدرت بالایی این کار را می‌کردند، ولی با انگیزه‌ی الهی این کارها را انجام داده‌اند، همه را صدقه دادند و مقدار زیادی از آن را هم برای اولاد خود وقف کردند. اگر طلا را مثقالی بیست هزار تومان فرض کنیم، درآمد ایشان به پول رایج امروز، چهار میلیارد تومان در سال می‌باشد. این مبلغ بدون تمرکز سرمایه بدست آمده است. این را پایین می‌آوریم و می‌گوییم، هیچ شدت حرکتی به فداکردن جان نمی‌رسد، البته شما برای تبدیل کردن این انگیزه انقلابی، باید نرم‌افزار و سخت افزار لازم را داشته باشید.

در زمان جنگ جوانانی بودند که برای شهید شدن نذر می‌کردند. شما کجا انگیزه‌ایی به این قویی پیدا می‌کنید؟ محال است این چنین روحیه‌یی را در چریک‌های انتحاری چپ و چریکی انتحاری هیتلری پیدا کنید.

بنابراین، به نظر ما، اولین متغیر «متغیر جهت هدف» می‌باشد. البته نگاه ما در آن جهت، نگاه واقعی و عینی می‌باشد. سپس می‌توانیم نیازهایمان را برای حرکت متغیرهای هدف در این جهت‌گیری جدید بیان کنیم. به طور مثال، بافت ابزار و سخت‌افزار از شهرسازی و تمرکز جمعیت (توزیع جمعیت نسبت به مساحت) گرفته تا بافت الگوی تولید، توزیع و مصرف ما باید چگونه باشد؟

۲/۷ - صحیح بودن «تکامل جریان» نه «جریان تکامل» لازمه‌ی اصل بودن جهت

بنابراین، اولین متغیر هدف «متغیر در جهت‌گیری» می‌باشد. لذا «تکامل جریان» اصل می‌باشد نه «جریان تکامل»، زیرا، اگر جریان مقدم بر تکامل شود به این معنا است که، نرخ شتاب در یک مسیر قهری و حتمی حرکت کرده و مسیر دیگری هم ندارد.

«تکامل جریان» یعنی، عوض کردن اصل جریان و جهت‌گیری‌ایی که با انقلاب اسلامی سازگاری دارد لذا عدم وجه اقتصاددانان به آن، که معیشت عینی جامعه را در دست دارند، موجب شکست اقتصاد دانان آنها و انقلاب می‌شود. اما شکست اقتصاددانان به این صورت است که، بعضی از کارهایی را که انجام می‌دهند با انگیزه‌های اجتماعی نمی‌سازد (نمونه‌ی عینی آن هم الان موجود است، فرمول آن هم روشن است). لذا گستاخی ایجاد شده و نحوه‌ی آن هم گستاخی انقلابی اسلامی است. لازمه‌ی ارضاء سرمایه‌داری ایجاد انگیزش مادی می‌باشد که ضد انگیزه‌ی انقلابی است. یعنی شما به کارگران گفته بودید که با خوان یا مالکان کارخانه‌ها فرقی ندارید. همه‌ی خطاب شما به مستضعفین بود تا مردم حرکت کردند. زمانی که این جمله را به آنها گفتید نمی‌توانید دو مرتبه آنها را تحقیر کنید و بگویید حق شما نیست و حق آنها است.

اقتصاددانان با استفاده از تعاریف سرمایه‌داری که محور را سرمایه می‌دانند، نیروی انسانی را به عنوان کالا در نظام سرمایه‌داری تعریف می‌کنند اینگونه تعریف در کشوری که در آن انقلاب اسلامی صورت گرفته، تضاد دارد. اگر فردی بخواهد زمان قبل از انقلاب اسلامی را بررسی کند و علت انقلاب را تحلیل کند، لااقل یکی از عوامل مهم انقلاب را در این می‌بیند که همه‌ی انگیزه‌ی مردم مادی نبود، بلکه ترکیبی از تحرک الهی و مادی بود، لذا تنوع‌گرایی سرمایه‌داری

را نمی‌پذیرفتند. در نظام سرمایه‌داری، اخلاق راتباع توسعه‌ی تکنولوژی تعریف می‌کنند، وقتی اخلاق تابع توسعه‌ی تکنولوژی شد، حتماً باید جشن هنر گرفته شود، یعنی اخلاق قبلی باید زیر سؤال برده شود. زمانی که وضع به این گونه شد مردم به مقابله با آنها برخاستند. البته شکی نیست که رهبری مرحوم امام خمینی (ره) صددرصد کارا بوده، ولی نپذیرفتن مردم هم وجود داشته است. به عبارت دیگر، انقلاب حضرت امام خمینی (ره) برپایه‌ی اعتقاداتی بوده که بیش از هزار سال در یک ملت رسوخ داشته، البته آن اعتقادات در جای خودش قدرت پاسخ‌گویی به شبهات را در امور نظری داشته و دارد؛ در حال حاضر هم در امور عینی، رویاروی مسئله‌ی اقتصاد قرار گرفته است.

بنابراین در این جا هم اگر اقتصادی به گونه‌ای تنظیم شود که مردم تحقیر شوند و اخلاق، تابع رشد تکنولوژی قرار گیرد، مورد پذیرش نخواهد بود، گرچه این نحوه‌ی اقتصادی در جوامع مسلمان هم دچار مشکل می‌باشد. در جوامع خودشان هم به رسمیت نشناختن انسان، موجب ایجاد ناهنجاری‌های بزرگ سرمایه‌داری شده است، طبیعی است که این‌گونه تنظیم با انقلاب نمی‌سازد. ساده‌لوحی و ساده‌اندیشی است که اقتصاددانان خیال می‌کنند، می‌توانند انسان را مانند چوب شکل یا مقل آهن فرم داد. اگر بخواهند انسان مادی را هم فرم دهند، مرتباً به بن بست برخورد می‌کنند، چه این که بخواهند انسان الهی را فرم دهند.

ادامه‌ی مطلب قبل را دنبال می‌کنیم. اگر در هدف‌گیری به جای جریان تکامل بگوییم «تکامل جریان» و قائل باشیم به اینکه جهت‌گیری اصلِ جریان عوض می‌شود، آنگاه می‌توانیم بررسی کنیم که، واقعیت‌های عینی چیست و چه چیزهایی کم داریم؟ به اولین چیزهایی که در متغیرهای داخلی برخورد می‌کنیم «نرم‌افزارهای اجتماعی» می‌باشد. یعنی ما «روابط انسانی‌ایی» داریم، به عنوان مثال، در آن از الگوهای اصلی، یعنی الگوی مالکیت، توزیع و مصرف صحبت می‌شود. بعد از آنها «سخت‌افزارها» قرار دارند. ولی برای برنامه‌ریزی در عینیت، قضیه بر عکس می‌شود، یعنی در عینیت، نرم‌افزارها را، به نسبتی می‌توانیم تغییر دهیم که، متناسب با آن بستر سخت‌افزارهای لازم آن را فراهم کرده باشیم. مثلاً اگر کارخانه را براساس الگوها به صورت متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی تعریف کرده باشیم، ولی در عینیت کارگاهی نداشته باشیم، دچار مشکل می‌شویم. این که تولید کارگاهی را با چه ظرفیتی می‌توانیم بالا ببریم، تولید نیمه متمرکز را با چه ظرفیتی می‌توانیم بدست اوقاف بسپاریم؟ یا تولید متمرکز را به چه ظرفیتی می‌توانیم دولتی کنیم؟ این سؤالات، سؤال‌های عینی می‌باشند و باید بستر عینیت را تدریجاً تغییر داد.

البته متناسب با هر سقف از تغییر، باید روابط انسانی جامعه را هم تغییر داد تا بتوانیم در جهت‌گیری مورد نظر قرار بگیریم.

۳- معرفی «مهندسی روابط اجتماعی» به عنوان متغیر فرعی هدف

آقای مهندس حسینی: بحث جناب عالی مفهوم و معقول ولی مشروط به این است که، در جهت تکامل، «بعد روانی صرف» را در نظر بگیریم. با این که بعد روانی مهم است، ولی تنها پارامتر نیست، یعنی نمی‌شود مردم را گرسنه نگه داشت. البته این تحلیل را قبول داریم که با عوض شدن تعریف نیاز، میزان انتظار تغییر می‌کند. ولی علم پزشکی، برای رشد ارگانیک بدن حداقلی را اثبات می‌کند یا حداقلی را که مورد قبول همه است و زیاده روی در مصرف نمی‌باشد، حتی اگر تعریف را عوض کنید، نمی‌توانید آن را حذف کنید و بگویید با تغییر بعد روانی، انتظارات عوض می‌شود. بنابراین علاوه بر بعد روانی باید قائل به بعد جسمی و وضعیت بدنی افراد هم بود و با توجه به آن تغییر داد؛ یعنی، باید فکری برای دوران انتقال کرد. مثلاً شما می‌گویید در «زمان مطلوب» دیگر نیاز به استقراض خارجی نمی‌باشد، چون آنقدر تعریف شما عوض شده که دیگر نیاز ندارید بیش از تولید، مصرف کنید. لذا نیاز به استقراض خارجی هم ندارید. ولی تعاریف شما در زمان انتقال همان تعاریف قبلی می‌باشد، گرچه می‌خواهید به مرور آن را تغییر دهید. آیا در دوران انتقال از خارج استقراض می‌کنید؟ اگر استقراض کردید آیا شما را به سوی جهت آنها می‌برد؟ یا این که چون جهت‌گیری خود را عوض کردید مرتباً وابستگی شما کم می‌شود؟ بنابراین دو سؤال شد: اول حداقل نیاز، دوم زمان انتقال.

ج) سؤال بسیار خوبی می‌باشد، ما بالاتر از حداقل نیاز را هم در نظر می‌گیریم. در جریان تکامل باید مسئله‌ی «تکامل ارضاء» هم به عنوان «متغیر فرعی» پیدا بشود. یعنی ما نمی‌گوییم مردم به مقدار کم قناعت کنند و از لحاظ ویتامینی گرسنگی بکشند، بلکه باید از لحاظ ویتامین هم ارضاء شوند، ولی خود ویتامین و تحریک به ذات ویتامین، علت کار نمی‌باشد، بلکه علت کار چیز دیگری است، گرچه کار اقتصادی انجام می‌دهد و به او همان پروتئین و روغن را هم می‌دهند...

۴- معرفی «اهداف کمی» به عنوان متغیر تبعی هدف

س) در این جا همان بحث اعداد و ارقام کمی پیش می‌آید، که در تعداد جمعیت ضرب کنیم تا رقم آن را بدست بیاوریم.

ج) خیر. مطلب ما در همین جا فرق می‌کند، این نکته‌ی ظریفی است. سؤالی که در این جا مطرح است این است که، در مهندسی تکامل، «متغیرهای انسانی» را مقدم بداریم و برای «تکامل روحی» مردم، سرمایه‌گذاری کنیم یا این را یک هزینه‌ی خدماتی برای اقتصاد حساب کنیم؟

فرق بسیار زیادی دارد این که بگوییم عیبی ندارد که مثلاً نیمی از درآمد یک شرکت را خرج تبلیغاتی که انگیزش مصرفی دارد کنید یا این که این تبلیغات را خرج ایجاد انگیزش تولیدی کنید. آنها می‌گویند اصلاً انگیزش مصرفی برابر با انگیزش تولیدی است. شما به وسیله‌ی تحریک بر مصرف به توسعه‌ی تولید دست می‌یابید. ما همان مبلغ تبلیغات را در جهت دوم؛ یعنی، توسعه‌ی روانی خرج می‌کنیم و راندمان تولیدش هم که بهره‌وری‌اش به خود مردم می‌رسد، بهتر از حال حاضر تضمین می‌کنیم. این مسئله در انقلاب هم البته به صورت غیر مهندسی رخ داده است. به عنوان مثال، نماز روز عید فطر را از تلویزیون پخش می‌کنند؛ ولی توجه ندارند که این کار در انگیزه‌ی اقتصادی هم اثر دارد. در فکر این نیستند که قدرت تبلیغی آن برای تولید انگیزه‌ی الهی چندین برابر تبلیغات تجاری می‌باشد که مرتباً در تلویزیون نشان می‌دهند. توجه ندارند که این پخش در نظام جامعه اثر دارد و آن تبلیغات را خنثی می‌کند؛ یعنی دو نحوه‌ی تبلیغات، همدیگر را خنثی می‌کنند این تبلیغ آن را تحت فشار قرار می‌دهد و آن تبلیغ این را تحت فشار قرار می‌دهد. حال آیا تبلیغات تجاری را به طور کلی از تلویزیون حذف کنیم؟ خیر.

بنابراین، «متغیر اصلی»، «متغیر فرعی» و «متغیر تبعی» ما چیست؟ جهت‌گیری، متغیر اصلی است و مهندسی روابط اجتماعی، متغیر دوم و متغیر سوم، متغیر کمی می‌باشد.

۵ - بررسی تعیین اهداف اقتصادی براساس متغیرهای «اصلی، فرعی و تبعی»

متغیر کمی در یک بافتی از کمیات تعریف می‌شود که هرگز مسئله‌ی سدسازی به عنوان مسئله‌ی زیربنایی تلقی نمی‌شود. به طور مثال، حرم مطهر حضرت امام رضا علیه السلام، برگزاری نماز عید فطر و نماز جمعه و غیره زیربنای کشور و متغیر اصلی قرار می‌گیرند یا سرمایه‌گذاری برای اینکه مردم چگونه یک طیف درست کنند هم یک زیر بنا است، یعنی همیشه برای مهندسی اجتماعی یک طیفی است که از الحادی الحادی الحادی درست می‌کنید، یعنی

سؤالانی (شاخصه‌ها) که می‌فرستید از الحادی الحادی الحادی که با سوء نیت و با آگاهی، خدا را انکار می‌کند تا کافر کافر کافری که تحت ذمه‌ی شما می‌باشد و علیه شما شمشیر نمی‌کشد تا مؤمن و موحد و انقلابی این را که مقابله‌ی بین اسلام و الحاد را درک می‌کند، را در بر می‌گیرد. باید این را در یک طیف تنظیم کنید، سؤال‌هایی که می‌کنید برای جامعه می‌باشد.

در این طیفی که درست می‌شود، ساختارهای اجتماعی بستر بافت می‌باشد نه فقط تبلیغات. بنابراین، باید اول متغیر اصلی معلوم شود، تا آن را کمیت‌گذاری کنیم. می‌گوییم همان‌گونه که انسان نیاز به پروتئین دارد، نیاز به توسعه‌ی روانی و توسعه‌ی ذهنی هم دارد. این که شخصیت انسان تحقیر شود یا کرامت الهی پیدا کند، یعنی پیش احادی احساس حقارت نکند، به عبارت دیگر، این که احساس نیاز و آرزاء را به صورت مادی تعریف کنیم یا الهی و بگوییم «اولین متغیر نیاز ما»؛ «رابطه با خدا» می‌باشد و آن را هم اقتصادی نه فرهنگی تعریف کنیم، یعنی هر سه کارآمدی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در اقتصاد می‌باشد. کارآمدی‌ها نیاز به بستر عینی دارند، یعنی فضا، زمان و ساعت می‌خواهند و هزینه‌ی اقتصادی متناسب را هم لازم دارند که سرمایه‌گذاری در امر و کمی می‌باشد. ما چگونه ساعت کار نیروی کار را تنظیم کنیم تا به پرورش الهی آنان بیانجامد و انگیزه‌ی آنها الهی باشد.

(س) جواب سؤال داده نشد، ما گفتیم نیاز به حداقل را نمی‌توان انکار کرد؟

(ج) ما از آن حداقل بیشتر می‌خواهیم، اما در یک ترکیب جدید می‌خواهیم.

(س) اگر یک واحد پول بیشتر نداشتیم و آن قابل تجزیه نیست، آیا آن را به توسعه‌ی روانی بدهیم یا رفع نیاز مادی؟

(ج) اگر بین کشته‌شدن و از دست دادن دین مخیر باشیم، حتماً کشته‌شدن را ترجیح می‌دهیم و آن پول را به نیاز

مادی اختصاص نمی‌دهیم. مهمترین سؤالی که طرح می‌شود، در جریان تکامل تاریخ می‌گوییم نه ذهنی،

(س) اشکال ما در مورد زمان انتقال می‌باشد؟

(ج) حتی در زمان انتقال این را می‌گوییم.

(س) در زمان انتقال هنوز آن توسعه‌ی روانی ایجاد نشده است.

(ج) ما داریم جامعه را مهندسی می‌کنیم. و جریان تکامل را هم مهندسی می‌کنیم، مردم الان زنده هستند و نمرده‌اند.

(س) ولی با استقراض خارجی زنده هستند؟

ج) خیر. استقراض خارجی، کدام انگیزه را باید تحریک کند تا اثر اقتصادی داشته باشد؟ حتی اگر از خارج پول بخواهد بگیرد تا با آن پول، محصول تولید کنید، اما این پول را برای کدام انگیزه خرج می‌کنید تا محصول بدهد؟ اگر آن را برای انگیزه‌ی مادی خرج کردید، روشن است که شما در انگیزه‌ی مادی همیشه از کفار عقب‌تر می‌باشید. اگر بخواهید با پولی که از خارج قرض کرده‌اید، سرمایه‌گذاری کنید چه چیزی را متغیر اصلی می‌گیرید؟ زمانی است که می‌گویند حرکت بشر در تکامل نیاز وارضاء مادی به صورت جبری می‌باشد. اما گاهی می‌گویند می‌شود جهت‌گیری ارتقاء پیدا کند و به جای دیگری برود، یعنی تکامل جریان باشد. اگر تکامل جریان شود، باید اول در مورد خود تکامل، مهندسی کنید. زیرا، تا نتوانید تکامل را مهندسی نکنید نمی‌توانید بافت هزینه‌ها را تعریف کنید، گرچه در قدم اول نمی‌توانید بافت را مذهبی کنید. حال آیا برای تحریک، انگیزه‌های غیر مذهبی را هم اصل قرار بدهیم؟ یا وقتی که سراغ تحریک انگیزه می‌رویم آن را فقط به صورت مادی تعریف نکنیم؟ حداقل در ارضاء آن بپذیریم که مادی باشد نه در انگیزه. تفاوت زیادی دارد این که در ایجاد انگیزه به متغیر اصلی بودن معیشت مادی بهاء دهیم یا در ارضاء؛ یعنی در احساس نیاز. به نظر بنده به جای احساس نیاز، تعبیر توسعه انتظارات زیباتر است. توسعه‌ی انتظاراتی احساس نیاز می‌باشد اما نه نیاز مادی، بلکه نیازی است که می‌تواند بخشی از آن هم مادی قرار گیرد. لذا اولین قسمتی که در متغیرهای اصلی هدف بحث کردیم «مهندسی تکامل» بود.

بعد از تمام کردن این بحث می‌توان گفت بر این مبنا متغیرهای خارج از دستگاه اسلام، مخصوصاً متغیرهای جهانی که با انگیزه‌ی مادی کار می‌کنند، نسبتاً ثابت می‌باشند. سپس روی رابطه‌ی متغیرهای روابط بین المللی با ما و سپس چگونگی متغیرهای داخلی بحث می‌کنیم و این که نسبت بین آنها را چگونه می‌شود اندازه گرفت که طبیعتاً در کل آنها مسئله‌ی تولید، توزیع و مصرف طرح می‌شود. در متغیرهای خارجی حتماً مصرف و تحریکات مصرفی اصل می‌شود. در متغیرهایی که در وسط داریم لزوماً مصرف اصل نمی‌شود، بلکه می‌تواند یک ترکیب باشد. طبیعتاً در متغیرهای داخلی به تبعیت از تولید انتظار باید تولید اصل باشد که در جلسه‌ی آینده به صورت مفصل‌تر آن را بیان می‌کنیم.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۷

کد جلسه: ۳۱۱۸ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۱۶

برادر مرتضی حسینی: در جلسه قبل بحث پیرامون متغیرهای هدف و ابزارهای آن بود که در آن جلسه به این نتیجه رسیدیم که قبل از بررسی متغیرهای و ابزارهای هدف، ابتدا می‌بایست خود «هدف» از اقتصاد را بررسی نماییم، تا ببینیم در دیدگاه ما هدف از اقتصاد چیست؟ آنگاه به متغیرها و ابزارهای آن پردازیم. در جلسه گذشته هدف اقتصاد از دیدگاه ما کاملاً مشخص شد و تفاوت آن با هدف اقتصاد از دیدگاه مادی نیز معلوم شد. لذا در این جلسه باید به تعیین متغیرهای و ابزارهای این هدف از اقتصاد پردازیم.

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: پس دو موضوع بحث داریم، بعنوان مقدمه عرض می‌کنم، قبلاً بیان کردیم که جریان تکامل در تاریخ، یک جریان جبری نیست، قبول داریم که قاعده مند است، اما نه این که تنها در آن قدرت انتخاب موضوع در یک بستر وجود داشته باشد؛ بلکه اختیار نسبت به جهت گیری حاکم بر تغییر بستر تکامل است. نه تغییر نرخ شتاب در یک بستر.

بنابراین م در مسئله اختیار دو مطلب داریم: ۱ - قدرت انتخاب و بهینه در یک بستر که این قدرت انتخاب و بهینه در بستر ممکن است نرخ شتاب آن کند و تند باشد، مانند سوسیالیستی و یا سرمایه داری و طیفی که بین اینها هم این گونه هستند. بعضاً اصل روند و جهت گیری اینها تغییر می‌کند که در جهت گیری جدید قدرت انتخاب هم وجود دارد. پس از این توضیح عرض می‌کنم که باید متغیر هدف دستگاهی که جهت گیری آن مادی است، به صورت مادی ذکر شود و برای روندی که جهت گیری اش الهی باشد باید الهی ذکر شود. در هر دو توسعه هست، طبیعتاً توسعه نیاز و ارضاء مادی بمعنای توسعه حرص بصورت اجتماعی (نه فردی) است؛ یعنی همان تنوع گرایی. در توسعه الهی هم نه این که حداقل مصرف هم مطرح نباشد، بلکه در اینجا این مسئله هم هست، ولی اصل در آن ایثار است.

پس توسعه «انتظار، ارتباط و اقتدار» بعنوان متغیرهای هدف شناخته می‌شوند که در این سه متغیر اصلی توسعه است، بعد از آن توسعه ارتباط و توسعه اقتدار را مطرح می‌باشد. شاید پیوسید این سه امر نسبت به چه چیزی مطرح است؟ می‌گوییم نسبت به همدی، همفکری و همکاری مطرح است، شاید بگویید اهداف ما چیست که این متغیرهای

اصلی آن هستند؟ می‌گوییم «آزادی، آگاهی و ایثار» می‌باشد. در ادامه این ۹ عنوان را توضیح می‌دهیم، مثلاً هرگاه می‌گوییم انتظارات اجتماعی در دستگاه الهی بالا می‌رود، همانند احساس نیازی است که در دستگاه کفر بالا می‌رود، یا فرضاً در دستگاه کفر می‌گویند هرگاه احساس نیاز بالا رفت و این امر با ارضا فاصله داشت، به معنی فقر و احساس فقر تعریف می‌شود - یعنی بر این اساس تعاریف آنها شکل می‌گیرد - اما در اینجا می‌گوییم انتظار بالا رفت و امکان تقرب اجتماع نیز ارتقاء یافت.

در این جا هرگاه احساس فقر شود، احساس نکبت، دوری از حضور در نظام ولایت الهی می‌شود، در اینجا آن کسی که فقیر است و احساس زجر می‌کند، آن کسی است که احساس دوری می‌کند. فقر بمعنای احتیاج به خدای متعال در اینجا افتخار است و معنی فقر اقتصادی؛ یعنی احساس نیاز و رنج از آن نمی‌دهد، بلکه فقر در اینجا، ابتهاج به رحمت الهی است، اما احساس فقر مادی، رنج آور است.

کسی نمی‌توان بگوید که این یک مطلب فرهنگی است و ربطی به اقتصاد ندارد، این مسئله در تعریف مادی از فقر و غنا، یک موضوع فرهنگی خواهد بود، اما در تعریف الهی از زندگی دنیا، بستری است که باید جامعه آن بستر و شرایط را فراهم کند تا این که معیشت و کار اقتصادی هم وسیله قرب باشد، تلاش اقتصاد هم بعدی از ابعاد عبادت اجتماعی باشد. چون مسلمانی که کار می‌کندو مثلاً در بخش صنعت کشاورزی و یا تولید خدمات هست و فرضاً سطح تولید ناخالص ملی را بالا می‌برد، با انگیزه تقرب است. حال بعنوان مثال واقعه ای را عرض می‌کنم، من در نجف بودم و یک شب دیر وقت متوجه شدم که چراغ و الوار نفت ندارد، و در بازار اماره نزدیک خانه حیک) به یک مغازه مراجعه کردم، صاحب مغازه در حال بستن مغازه بود و به من گفت شما چیزی نیاز دارید، گفتم نفت می‌خواهم، این صاحب مغازه در را باز کرد و وسایل دم در را کنار زد و کلی معطلی یک شیشه نفت به من داد و معادل ۳۰ شاهی پول ایران از من گرفت. من به او گفتم ببخشید که به شما زحمت دادم، ایشان در جواب گفت من برای معیشت خودم، صبح تا ظهر به اندازه همه ده درصد روی جنس کشیده و می‌فروشم و ظهر پولها را محاسبه می‌کنم و از بعد از ظهر تا شب برای رفع حاجت خودم کاسبی نمی‌کنم، بلکه بدون سود جنس را می‌فروشم، و اگر کسی می‌خواهد جنس ارزان از من بخرد، بعد از ظهر ها بیاید.

خود شما در این قضیه دقت کنید که یک مغازه دار به مشتری خود می گوید من بعد از ظهرها روی جنس خودم سودی دریافت نمی کنم و اگر کسی هم می خواهد بعد از ظهر بیاید، اشکالی ندارد، و بیاید، نمی گوید که اگر این شد دیگر صبح ها مشتری پیدا نمی کنم و کارم سخت می شود. قطعاً انگیزه این شخص طلب ثواب است، به همین دلیل به مشتری می گوید که اگر پول ندارید، بعد از ظهر ها مراجعه کن.

نمونه این قضیه که در نظرها بعید هم هست، در شیراز اتفاق افتاد که مرحوم حاج حبیب در بازار مرغ از سحر به فروختن فرنی می پرداخت تا ساعت ۱۰، بعد از ساعت ۱۰ پولها را می شمرد و تا آن ساعت نصف فرنی ها را فروخته بود، بعد تا ساعت ۱۲ از کسی پول نمی گرفت به همین دلیل هر کسی که حکم در آمد و فقیر بود. بعد از ساعت ۱۲ از او خرید می کرد همین شخص وقتی قرار بود مسجد خیرات را بسازند - که این مسجد در محله ارمنه بود - گفت چقدر خرج می شود، گفتند دویست هزار تومان ت البته می دانید که پول در آن زمان خیلی زیاد بود - ایشان گاری دست و گرفت و پولها را در ظرفهای بزرگی قرار داد و تحویل داد. بعد وقتی مسجد ساخته شد، منبری بالای مسجد گفت که این مسجد با پول حاج حبیب ساخته شد که ایشان ناراحت شد، نمی خواست کسی این مطلب را بفهمد.

همین شخص در بچگی از مسجد وکیل یک پاتیلی را کرایه می کرد و فرنی می فروخت، یک روز در فرنی می بیند که یک فضله موش هست آنگاه سریع فرنی را می ریزد و پاتیل را می شوید در این مسئله دقت کنید که ایشان پاتیل را قرض کرده و سرمایه هم نداشته، اما چون برکت را از خدا می داند، نمی آید جنس نجش را بخرد مردم بدهد. قطعاً در این قضایا انسان احساس می کند که چنین شخصی با انگیزه الهی کار می کند.

پس ممکن است بوسیله کار اقتصادی تقرب به خدای متعال پیدا کرد، قطعاً احساس نیاز در اینجا، به احساس نیاز به قرب تعریف می شود که همان انتظار می شود نه نیاز و ارضاء مادی. شاید پرسید چه زمانی لقب نیاز به انتظار تبدیل می شود؟ می گوئیم زمانی که جهت گیری تغییر عوض شود. البته مسئله موضعگیری در بحث کلان اصل می شود، در اینجا می گوئیم که اگر جهت گیری نسبت به نظام ارزشی عوض شد و ارزش در جهت دیگری طرح شد و یک روندی دیگری داشت، نظام ارزشی هم نظام ارزشی الهی شد، آنگاه قرب و نکبت و بعد جای نیاز و ارضا را می گیرد. در اینجا انسان بوسیله قرب ارضا می یابد و در احساس بعد احساس رنج می کند، فقر الی الله بابتهاج توام است که در قرب پیدا می شود نه با رنج. در اینجا رنج به سبب بعد است، آنگاه معیشت هم مسئله با رنج. در اینجا رنج به سبب بعد است،

آنگاه معیشت هم مسئله رنج آفرین نیست، هر چند گرسنگی، سختی دارد، اما الم روحی ندارد. گرسنگی شخص روزدار، سختی (احساس گرسنگی) دارد، اما رنج روانی گرسنگی را ابداً ندارد، بلکه بابتهاج به قرب همراه است. کمبود های مادی و لو در زمان طولانی - در طول مدت آن همراه با سختی است و نیاز به صبر - البته در سطوح نازل - هم دارد، اما همراه با نشاط روحی است. در سطوح بالاتر همین درک از سختی هم وجود ندارد، مثلاً در ورزش انسان تحرک زیاد دارد و خسته می شود؛ اما برای یک ورزشکار هرگز این تحرک همراه با سختی نیست، بلکه این سختی را به نشاط تغییر می کند، فرضاً یک ورزشکار تازه از باشگاه با تمام خستگی می آید و می رود استخر، سپس به یک کار دیگری می پردازد. اگر از او بپرسید که هنوز خسته نشدی، می گوید شاید خسته باشم، اما نشاط بالا است. این نشاط یک مسئله روحی است و دیگر نمی توان به آن لقب خستگی هم داد.

البته این مطالب از ارتکازات فعلی دور است، خصوصاً ارتکاز علمی که هنر آن شناختن نیازمندیها و ارضاء کفار است. پس اگر بگوییم ارزش را وسیله توصیف خودجهت قرار دهیم، این یک فرض است.

اگر بگوییم جهت را نسبت به ارزش توصیف کنیم یک فرض دیگر است. وقتی می گوییم «ارزش جهت گیری» به این معنا است که تکامل را مقدم بر جریانها و جهت های مختلف قرار داده ایم، اما ما می گوییم جهت گیری کفار هیچ گونه ارزشی ندارد، بلکه ارزش منفی دارد. هرگاه ارزش را مقدم بر جهت گیری مسلمین قرار دهیم، قدر عند الله دارد؛ یعنی اگر ارزش مربوط به جهت گیری اسلامی است، قطعاً قدر و منزلت و ارزش دارد. هرگاه بگویید «جهت ارزش» یعنی این که بگویید مردم دو دسته هستند یک دسته دنیا را می پرستند و یک دسته آخرت را می پرستند. در اینجا دو نظام ارزشی خواهید داشت. یکی نظام ارزشی مادی دیگری نظام ارزشی الهی. هر چند نظام ارزشی مادی، وقتی با حقایق عالم، سنجیده شود هیچ گونه ارزشی ندارد و ارزش حیوانی دارد.

درجهت گیری الهی «انتظار، ارتباط و اقتدار» برای جامعه متغیر است، آنگاه می گوییم توسعه انتظارات همدلی، همفکری و همکاری. اهداف آن هم «آزادی، آگاهی و ایثار» است. پس سه وصف اولی متغیرهای هدف شد و هدف هم همان «آزادی، آگاهی و ایثار» است، آنگاه موضوع انتظارات - که غیر از طریق آن است - همدلی درجهت هم فکری در جهت و همکاری در جهت است. قطعاً قبل از ابزارها مطرح است.

مجموع این ۹ وصف، جریان صیانت الهی اجتماعی است، شرافت و صیانت با هم توأم است، صیانت، مصون بودن الهی جامعه از آسیبها است شاید در بپرسید در ارتباط با قرب باید از چه مصون باشیم؟ می‌گوییم باید از جمیع استکباری های نسبت به خدای متعال مصون بود و شرافت جز این معنایی ندارد، آنگاه پایگاهی که برای شرافت داریم، همین صیانت است، این صیانت خلاصه همان حرفی است که می‌گوییم «دیگر شیطان به ما راه ندارد و ما مصون از ابلیس و مصون از نفس هستیم و نفس مطمئنه داریم، مصون از این هستیم که دنیا به ما صدمه بزند»

این دعای شریفی که برای بعد از نماز صبح هم وارد شده و از وجود مبارک ثامن الحجج (علیه السلام) است، در آن دعا اشاره به آیه شریفه ای است که درباره مومن آل فرعون می‌باشد در مورد اینها خداوند می‌فرماید: «فوقاه الله السيئات ما مکروه» و قاه یعنی این که خدا برداشت و نگذاشت که زمین بخورد، و قایه سپری است که انسان در مقابل تیر استفاده می‌کند تا تیر به او اصابت نکند. وقتی ابتدا انسان با آیه برخورد می‌کند، با خود می‌گوید: پس خدای متعال سپری برای ایشان قرار داد تا بدیهایی را که دیگران مکر کرده بودند به ایشان اصابت نکند، یعنی ایشان رنج و صدمه نبینند - دقت کنید من این مطلب را در توضیح معنی فقر و غنا و معنای مصونی و وقایه خدایی بیان می‌کنم - وجود مبارک حضرت امام بحق ناطق، جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) در ذیل این آیه می‌فرماید: «والله فقطعوه إِباً إِرْباً» یعنی به خدا قسم مؤمن آل فرعون را تکه تکه کردند. حال سؤال این است که این سپری را که خدا قرار داد تا بلاهایی را که فرعونیان مکر کردند به اینها اصابت نکند، چیست؟ در جواب می‌گوییم چون ایمان ایشان بهم نخورد؛ یعنی قرب آنها که شرافت و صیانت ایشان است، بوسیله «سیئات ما مکروه» که بنا بود این قرب را از ایشان بگیرند و بعد تبدیل شود - از بین نرفت. هم در دستگاه کفر جنگ هست، هم در دستگاه الهی هرگز در دستگاه کفر چنین معنایی از آسیب نخوردن، جای ندارد، چون آنها مسایل را مادی تعریف می‌کنند، و از نظر ما برای آنها چیزی باقی نمانده که بخواهد آسیب بخورد یا آسیب نخورد، در دستگاه الهی شخص به همه چیز رسیده است، چیزی از دست نداده است، در دستگاه مادی باید جوانهایی که در جنگ شهید شده‌اند، در لیست خسارتهای ملت بیاید، مثلاً نیروی انسانی که لیسانس و دیپلم و .. (با قابلیت‌های و ظرفیتهای مختل ذهنی) بوده در جنگ از بین رفته است، آنگاه مفهوم «آزادی، آگاهی و اینار» غیر از مفهومی است که در پیشگاه کفر تلقی می‌شود. در دستگاه کفر مفهوم آزادی چیزی است که در مقابل اسارت هوا و ابلیس می‌باشد، اقتصادی که در اینجا طراحی می‌شود، بستر توسعه اجتماعی است

که مردم از کلیه تهاجمات «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» مصون باشند و به جریان قربشان صدمه وارد نشود، همدل و همدستان و همفکر و همکار باشند. از ابتدا تا انتهای قرآن شما بصورت بی شمار مسئله جهاد را به اموال وانفس و ارتباط و وود مؤمنین بهم را ملاحظه می کنید. اساساً وود مؤمنین که معنای مادی ندارد. «المؤمنون بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» این معروف اقتصادی نیست که مثلاً بهم بگویند ما یک استکان یا پیراهن خیلی زیبایی را پیدا کردیم و شما هم بروید بخرید؛ یعنی این که چیزهایی را که در نظرشان خوب است، برای هم بیان کنند. یا مثلاً منظور از معروف این نیست که در سطح بین المللی کسی بیاید یک نیاز خاصی را پیدا کند و بگوید شما جای خوبی برای عرضه کالای خودت یافته ای. قطعاً در آنجا شیرینی مادی تعریف می شود.

در دستگاه مادی می گویند ما آزادیم، اما آزادی اینها در جهت گیری و روند دیگری معنا می دهد. آنها هم پر تحرکند، انگیزه دارند و شدید عمل می نمایند؛ اما شدت عملی را که مسلمین از صدر اسلام تا ایمان در راه اسلام داشته اند، کمتر از شدت عمل کفار نبوه است. یک جمعیت کوچک ۷۲ نفر در قضیه کربلا در مقابل ۳۰ هزار نفر ایستادند و کمال طمئینه جنگ کردند. یک مسئله مهم در این واقعه همان طمئینه خاص است، اصلاً اضطراب در کار ایشان نبوده است، حتی عجله هم نداشتند، کسی که عجله داشته باشد، حتی عجله کمی هم داشته باشد، معنا ندارد که این شخص ۱۳ بار با دشمن اتمام حجت کند و هر دفعه هم بطرف حرم بیاید. این یک طمئینه عظیمی است، این بمعنی مصون بودن است. در مصون بودن است که انسان می تواند اینگونه عمل کند، این شخص مصون از ابلیس و جنودش - که جمع شدند ایشان را بترسانند - می باشد، «الذین جمعوا الناس یخشعواهم» آنها خواستند ایشان را بترسانند، اما چیزی به ایشان اضافه نشد، مگر ایمان و تثبیت. اینها مصون از خطرند، اگر می خواهید مصونیت را بنیید باید کار ایشان را تماشا کرد. این استغاثه به یک طفل شیر خوار چند بعد دارد که باید همه آنها ملاحظه شود. این مصون بودن از هر گونه اضطراب و دستپاچگی است، کار آنها از روی بصیرت بوده است. حضرت امام حسین (علیه السلام) نمی فرماید که همه چیز را از نقل پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به اینها گوشزد کرده ام، اما گوش نداده اند. از طرف دیگر متوجه است که حتماً این طفل از عطش از دنیا می رود، اما آوردن آن درجهه خطر به افتضاح کشاند کفر در آخرین مقدار شرافتی است که اگر بشر ایمان هم نداشته باشد، به آن مقدار شرافت معتقد است. به عبارت دیگر بشر، کافر هم یک حداقل از شرافت حیوانی را برای خودش حفظ می کند. آب ندادن به طفل شیرخوار یک مطلب مهمی

است، لشگر مقابل در غایت عجله و در غایت اضطراب و سوء تصمیم گیری نسبت به وضعیت سیاسی و اثر گذاشتن در برون وهله زمانی خودش در تاریخ است. این گونه نیست که کفار در حال طمئینه، معنای اثر گذاشتن در تاریخ و در ملت را نفهمند، ولی در آنجا فرصت تصمیم گیری از آنه سلب شده و اصلاً در مقابل موضعگیریهای سید الشهداء (علیه السلام) مصمون نیستند و هیچ طمئینه ندارند. این مصون بودن سید الشهداء (علیه السلام) شرافت اسن، شرافت قرب است که طمئینه ایشان اصلاً خدشه دار نمی شود، حرکاتی که دارد برای نشان دادن رأفتی است که در میدان درگیری دو غضب الهی و مادی می باشد. میدان جنگ، صحنه درگیری غضب الهی (غضب فی الله و فی سبیل الله) با غضب مادی نسبت به این عالم است. حضرت (علیه السلام) در این میدان مصون است و کاملاً متین عمل می کند. ایشان صیانت و شرافت دارد و آن هم اعظم درجه شراف. می تواند با بصیرت آن هم به اتم مراتب بصیرت - عمل کند. جنگ و صلح و تحرک اقتصادی و .. باید کلاً اینگونه تعریف شود.

همیشه «کارآمدی» سیاسی، اقتصادی است، همانگونه که کارآمدی فرهنگی و کارآمدی اقتصادی هم «اقتصادی» است، یعنی سهم تأثیر این سه با هم متفاوت است والا هر سه عینی هستند، به عبارت دیگر کارآمدی بمعنای نسبت تأثیر عینی است. این بحث در جهان ماده است، جهان توسعه مفاهیم و ابزارها، یک جهان دیگری است، بحث در جهان تأثیر است. البته در جهان تأثیر هم می توان جنگ را مادی تعریف نمود، مانند نظامهایی که درست می شوند، اما نفی می کنند هستی شخص را تا به منابع مادی او دستیابند. البته بحث «کیفیت تأثیر» مربوط به مباحث فرهنگی می شود، ولی خود تأثیر و نفس تأثیر مورد بحث اینجا است، مثلاً می گوئیم درجهان ماده بنی امیه شکست خوردند و سلطنت آنها از بین رفت، این تأثیر مادی برای فروپاشی دستگاه اموی واقع شد. بنی عباس هم که پیروز شدند، ابتدا ادعای خونخواهی و طرفداری از آل علی بی ابی طالب (علیه السلام) را داشتند

س: متغیرهای هدف را فرمودید، اگر ممکن است ابزارهای آن را هم بفرمایید.

ج: در سطح کلان می گوئیم، ابزارهای، دستگاههای مدیریتی اجتماعی است که گسترش تناظر، ترتیب و تنظیم را باعث می شود؛ یعنی دستگاهی است که ما سازمان یا ابزار را به آن تعریف می کنیم، ابزارهای اجتماعی (سازمانها) همیشه دارای منصبهای هم عرضی و منصبهای در طول یک نظمی هستند که آنها را به وحدت می کشاند. طبیعتاً تعداد هم عرضها گسترش می یابد، یعنی ساختارهای متناسب با آن اضافه می شود و طولاً ترتیب آنه اضافه شده و هم

چنین تنظیم آنها اضافه می شود، شاید برسید در چه چیزی اضافه می شود؟ می گوئیم در وحدت و کثرت جدید. نمی توان کثرت کمی را بالا برد، وحدت و انسجام و تنظیم آن را ارتقاء داد، اما تناظر آن افزایش نیابد یا ترتیب آن افزایش نیابد به عبارت دیگر وقتی کمیّتاً اضافه شده و وحدت آن بیشتر شود، قطعاً باید تناظر و ترتیب هم ارتقاء یابد.

تنظیم به وحدت رساند است و تناظر مربوط به همعرضها و ترتیب مربوط به طولها است. این سه مفهوم زیر ساخت نظام سازی ما است. شاید برسید موضوعات اینها چیست. تا ما با آنها ترکیب کرده و مثلاً ۱۰ یا ۱۰۰ یا فرضاً ۱۰۰۰ ساختار درست کنیم؟ می گوئیم مسئله تصمیم (اراده و پیدایش آن) یک موضوع است، لذا می گوئیم « تناظر تصمیم ها و ترتیب تصمیم ها و تنظیم تصمیم ها» شاید برسید این تصمیم ها نسبت به چه چیزی است؟ می گوئیم نسبت به تخصیص ها است. ساختار پیدایش تصمیم و اراده در یک واحد کوچک وقف، شرکت یا دولت (یک واحد مدیریتی) چیست؟ فرضاً روش پیدایش تصمیم معلوم است، اما اگر سؤال کنند نسبت به چه چیزی تصمیم گرفته می شود؟ می گوئیم نسبت به تخصیص، تصمیم گرفته می شود. البته خود تخصیص نیز هم عرض تصمیم قابل مطالعه است. شاید برسید این تصمیم و این تخصیص نسبت به چه چیزی مطرح است؟ می گوئیم نسبت به عملیاتی است که واقع می شود. این «تناظر، ترتیب و تنظیم تصمیم گیری و تخصیص و اجرا در چه بخش هایی از جامعه مطرح است؟ می گوئیم از کلان ترین نظام - که مسئول توسعه نظام است - یعنی نظام دولتی تا کلیه نظامهای اجتماعی و تا کوچکترین سلول یعنی سیستم های بخشی و عمومی (خانواده) این مسئله در آنها هست.

شاید پرسیده شود که چرا خانواده را قسیم اجتماعی آورده ایم و آن را یک نهاد اجتماعی ندانسته ایم؟ می گوئیم چون این نهاد اجتماعی، نهاد عامی است که در کلیه نهاد ها حضور دارد، نه حضوری که دولت از طریق مجاری قانون دارد، بلکه خودش حضوری که دولت از طریق مجاری قانونی دارد، بلکه خودش حضور دار، مثلاً اعضاء دولت هم دارای خانواده هستند. ولی می توانند جزو نهادهای اجتماعی نباشند. مثل تعاونی ها، یا جزو اصناف مختلف صنعت و کشاورزی نباشند، ولی هیچ کدام نمی توانند نهاد خانواده را نداشته باشند، بعد ها خواهیم گفت که از نظر تأثیر قابل مطالعه است؛ یعنی خانواده در عین حالی که از نظر کمی کوچکترین می باشد، اما نباید از نظر اثرش مسئله خانواده دچار «عدم مصونیت الهی» بشود عدم مصونین الهی یعنی «شرافت» خود را مادی تعریف کنند، در این صورت

حتماس الگوی مصرف جامعه عوض می شود، حتی به این طرف می رود که الگوی ساختمان سازی و اداره آن را عوض کند. چون خانواده مولد نیروی می باشد که شما به آن می گوئید این «متغیر اصلی» می باشد، یعنی مولد انسان می باشد.

اما نه تولید انسان از نظر فیزیکی ، بلکه در دوران شکل پذیری روحی انسان ، اولین جهت گیری در خانواده است که روی او اثر می گذارد.

اگر ما مثلاً بخواهیم منابع طبیعی را دسته بندی کنیم ، یک درجه از آنها خالص بودنشان بالا می باشد. برای نزدیک شدن مطلب به ذهن مثال می زنم. اگر بگوئید قیمت نفتهای خام مختلف است. چون فلان نفت با فلان درجه موادش به پالایش شدن بسیار نزدیک می باشد و فلان نفت دورتر می باشد. بعد می گوئید از ذغال سنگ هم می شو نفت گرفت، ولی به صرفه نیست؛ چون هزینه تخلیص و پالایش آن بسیار زیاد است. در مورد منابع دیگر هم همین را می گوئید، مثلاً فلان معدن مس بهترین معدن می باشد.

خانواده آن است که از نظر روحی، ذهنی و عینی، منابع نیروی انسانی را تأمین می کند. اگر جامعه را به منزله یک کارخانه بسیار عظیم در نظر بگیریم که منتجه آن «صیانت اجتماعی» می باشد و «متغیر اصلی» را اول «نیروی انسانی» بعد «ابزاری» و «منابع طبیعی» بدانیم آنگاه می گوئیم این کارخانه عظیم تاریخی که اسم آن جامعه می باشد. نقش خانواده در آن نقش زیر بنایی بوده و نقش تأمین مواد اولیه را دارد که انگیزش، پرورش و گزینش که بعداً باید صورت گیرد روی آن مواد می باشد. حال اگر آن کارخانه با پول حرام از نظر دستگاه معرفتی ما بچرخد و خانواده به خانه و امکانات تعریف بشود ، نه به یک «رابطه انسانی مقنن» مثلاً در اروپا خانواده به خانه تعریف می شود، لذا اگر دو مرد یا دو زن در یک خانه زندگی کنند، کار به مشروع یا نامشروع بودن رابطه آنه ندارند، در آنجا اخلاق حکم نمی کند. خانه به مسکن تعریف می شود، در این صورت ابزار مادی در تعریف ارتباط دو انسان با هم اصل قرار می گیرد. هم خانگی و هم مصرفی منشأ تعریف خانواده می شود. اصلاً آن تعریف خانواده نمی تواند در این دستگاه و در نظام اجتماعی ما بیاید، چون هم مصرفی اساس تعریف است ولی در دستگاه الهی که از یک ارتباط خاص مقنن حکایت می کند و خانه به خانواده تعریف می شود، معنای دیگری می دهد. معنای دارد که با صیانت می سازد «و یا بی الله ذالک لنا» خدا ابا دارد از این که من تسلیم ظلم شوم «و المؤمنین» جامعه اسلامی ابا دارد از این که من تسلیم ظلم بشوم

و حُجُور طابت و طهرت « خانه هایی که پاکیزه می باشند، ابا دارند که از این که من تسلیم ظلم بشوم این که ابا را روی حجور که طابت و طهرت می باشد می آورد ، حجر که دیوار سنگی می باشد، چرا به خانه نسبت «ابا» می دهد؟ چون خانه را به قانون مقنن در آن خانه تعریف می کند نه به رابطه بین دو نفر را به سنگ و خاک.

شما در زیارت می گوئید « و رُبیت فی حجر الاسلام» تو در خانه اسلام پرورش یافتی، خانه را به اسلام نسبت می دهی، چه زمانی می شود خانه را به اسلام نسبت داد؟ زمانی که خانه به قواعد مقنن اسلام تعریف بشود نه به مقداری آهن، سنگ و چوب. مطلب تمام شد.

بنابراین باید ببینیم که نظامهای تصمیم گیری ای که بتواند تناظر، ترتیب و تنظیم را در تصمیم، تخصیص و اجراء پیدا کند، کدام است؟ یعنی ما داریم « اصول ساختار سازی» را بیان می کنیم. بنابراین ما «ساختار» داریم. در آینده بیان خواهیم کرد که «ساختار های تولیدی، ساختاریها توزیعی و ساختارهای مصرفی» داریم که «گردش قدرتهای تولیدی، قدرتهای توزیعی» را سازمان می دهد ولی ما اصول زیر ساختی آن را در ابزارها - بیان نمودیم، طبیعی است که این «ابزارها» از «ابزارهای دولتی» و «اجتماعی» تشکیل می یابد. طبیعتاً نتیجه آن این است که باید «نظام توازن» را «ساختار» بدهد. نظام توازن یعنی هم سنگ قرار گرفتن، ظلم نشدن و این که برای تحمیل کردن عده ای را بر عده دیگری شیب درست نکنند، بلکه هم سنگ شدن همکاریها و تعاونها در مدیریت، مشارکت و مباشرت به نظر ما می آید معنای مبدأ انضباط اجتماعی هم در اینجا روشن می شود. مطالبی را که در این جا روشن کردیم عبارت بود از ک اصول زیر ساختی پیدایش ساختارها را که عبارت بود از ابزارها ولی مطالبی را هم که روشن نکردیم این است که مثلاً ما، ۵ یا ۱۰ یا ۲۰ ساختار خاص داریم از جمله، بانک توسعه تحقیقات، بانک توسعه اختیارات اقتصادی، بانک توسعه اعتبارات سیاسی، هم چنین ساختارهای خاصی را برای تولیدات داریم اعم از تولیدات متمرکز دولتی نیمه، متمرکز اوقاف و تولید کارگاهی و هر کدام توزیع و مصرف هم خواهند داشت، ما فعلاً به بحث دستگاههای این بخش ها وارد نشدیم. در دستگاه خرد انهام باز اصول زیر ساختی آنها را ذکر می کنیم. که خرد آن در قسمت سوم می باشد که تولید، توزیعی و مصرفی می باشد و در بخش «انگیزش ، پرورش و گزینش» ، « دولتی ، عمومی و گروهی» جا دارد و « مشارکت اجتماعی متمرکز، نیمه متمرکز و کارگاهی» را تحویل می دهد. بنابراین آن چه را که می خواهیم بگوییم سه بخش « توسعه ، کلان و خرد» است که جهت گیری و ارتقاء آن را ملاحظه می کنیم، می توانیم در بخش اهداف و ابزارها ذکر

کنیم. « طراحی مهندسی طرح ساختارها» امری می باشد که با در نظر گرفتن اصول زیر ساختی ما می تواند امکان پذیر بشود، یعنی قبلاً از نظر اقتصاد اسلامی، یک جامعه اسلامی و به روز نداشتیم که مثلاً بگوییم، ساختارهای طراحی شده که نامهای خاصی هم روی آنها گذاشته باشیم و بگوییم حال این ۲۰ ساختار می باشد. طبیعتاً پس از این که زیر ساخت اجتماعی را مشخص کردیم می توانیم شروع به درست که آن طرح متناسب با ظرفیت تکاملیمان کرده و ظرفیتهای ساختاریمان را درست کنیم به عنوان مثلاً اگر بگویند جهاد سازندگی با وزارت کشاورزی فرق دارد، و در جهان کفر جهاد سازندگی نیست بخلاف جهان اسلام.

بعد از درست کردن اصولی زیر ساختی ما حداقل نمی توانیم جامعه و عینیت آن را نادیده بگیریم و ظرفیتهای عینی را ظرفیت مطلوب، فرض کنیم و صیانت و شرافت را هم الهی تعریف کنیم و بعد از آن ساختار سازی کنیم. خیر نمی شود این را گفت. بلکه می توانیم بگوییم خط موازی درست می کنیم آن خط که یک شیب بین جهت گیری مادی که یک روند دارد به طرف تکامل جهت گیری الهی شروع کند. در حال حاضر برای جهتگیری الهی، ساختارهای خاصی به صورت کلان تعریف نمی شود. چرا که اگر به سر فصلهای بودجه نگاه بکنید، مسائل اوقاف اصلاً در عرض دستگاههای بزرگ اقتصادی قرار نمی گیرد. هر چند در آمد زا باشد. به زائران حضرت رضا (علیه السلام) که در سال دوازده میلیون نفر می باشند، توریست می گویند و درآمد آن را در بخش توریست می آورند، در صورتی که مردم بعنوان توریست نمی روند. اما اگر از عینکا مادی به زائر نگاه بکنید، زائر توریست می شود. تمام اشخاصی که به زیارت می روند. یک صدم یا یک هزارم آنها برای تماشای مردم، ساختمانها و پول انداختن مردم در حرم نمی آیند. بله مردم به تماشای چهار باغ اصفهان یا نقش جهان بروند صحیح است که بگویند در آمد آن توریستی می باشد. یا گچبری عالی قاپو را بگونه ای درست کرده اند تا صدای رقص و آواز در آن بپیچد این برای جلب توریست می باشد، اشخاص که برای تقرب الهی به آنجا نمی روند. گرچه ممکن است افراد بی اعتقاد هم باشند که برای مشاهده کاشی کاری و مردم به مشهد بروند.

این که سر فصلها عوض شود، در آمد بخش توریستی کدام توریست می باشد کدام زائر؟ چگونه بخش زیارت را تقویت کنیم؟ اگر بخواهیم « انگیزه» بخش زیارت را افزایش پیدا کند، و سپس « پرورش» پیدا کند یعنی اطلاعاتش بالا برود، سپس «گزینهش» طبیعی بشود نه گزینشی اداری چه کار باید بکنیم زائرینی که می خواهند غسل کنند یا از چهار

فرسخی پیاده به حرم بروند نیاز به امکانات دارند. (البته ممکن است بعد از فراهم کردن امکانات همه مردم آن عبادات را انجام ندهند، در حال حاضر هم بعضی از عبادات خاص را ممکن است، انجام دهند، ولی از نظر امور ظاهری باید برای آنها امکانات فراهم باشد.) اگر چهار فرسخ مانده به مشهد، برای غسل کردن حمام که مثلاً دویست دوستی دارد را آماده کرده باشند و اتوبوسها هم مرتباً نگه می داشتند، کنار آن هم جایی برای غذا خوردن، استراحت کردن بود، یا در مسیر، مکانهایی بود که در آنها زیارت جامعه کبیر و مقاصد عالیه در آن را آموزش می دادند. می فهمانند که زیارت کردن یعنی چه، سخنان و کار ایشان چیست و در عالم خلقت چه منزلتی دارند ممکن است یک عده استقبال کنند یک عده هم استقبال نکنند.

ما باید در آمدها و سر فصلهای بودجه را بیرون بیاوریم و برای اوقاف معنای دیگری بیان کنیم و معنای آن را تنها معنای مصرفی نکنیم. در حال حاضر اوقاف معنای مصرفی می شود حتی در غیر وقف، یعنی روند از یک مجتهد مجتهد اعلم یا حکومت یا مقام معظم رهبری (حفظه الله) اجازه می گیرند که فلان اوقاف مال طلاب نجف اشرف بوده و الان موضوعیت ندارد، ما چگونه آن را خرج کنیم. این آقا هم بگویند شما این را در فلان مورد صرف کنید.

«والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۸

کد جلسه: ۳۱۱۹ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۱۷

عنوان جزئی: نقش شرایط عینی (انقلاب) در تعیین اهداف و متغیرهای آن

فهرست

- ۱- نقش شرایط عینی (انقلاب) در تعیین اهداف و متغیرهای آن ۱
- ۱/۲- دو نظریه در مورد دخالت شرایط عینی در دانش اقتصادی ۱
- ۱/۱- نظریه اول عدم دخالت ملت‌ها و عقاید در رفتار اقتصادی ۱
- ۱/۳- نظریه دوم نظریه مختار ۲
- ۱/۳/۳- لزوم نمونه‌سازی از فرمایشات امام برای تأیید نظریه دوم ۲
- ضرورت تأکید بر تولید مدل اقتصادی متناسب با اهداف و متغیرهای اهداف انقلاب. ۲
- ۳- بازگشت متغیر هدف به تعریف هدف ۲
- ۴- نظام پیدا کردن تعریف بوسیله متغیر اهداف ۳
- ۵- آشکال ایثار اقتصادی ۳
- ۵/۱- ایثار اقتصادی فردی ۳
- ۵/۲- ایثار اقتصادی سازمانی ۳
- ۵/۱- عدم خطاب کلمه ایثار به گذشت برای رسیدن به رشد تکنولوژی ۳
- ۵/۳- ایثار برای اعلاء کلمه حق ۳
- ۵/۳/۱- بالا رفتن بخش سیاسی بواسطه ایثار اقتصادی ۳
- ۵/۳/۱- تلاش اقتصادی برای اعلاء کلمه حق ۳
- ۵/۳/۱- بالا رفتن قدرت اقتصادی بواسطه ثبات سیاسی ۳

معنای صیانت اقتصادی عدالت و امنیت اقتصادی ۴

هدف اصلی در اقتصاد، سیاست و فرهنگتقرب الی الله ۵

لزوم سازمانی کردن متغیرهای ایثار ۶

بسمه تعالی

عنوان: نقش شرایط عینی (انقلاب) در تعیین اهداف و متغیرهای آن

۱- نقش شرایط عینی (انقلاب) در تعیین اهداف و متغیرهای آن

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: پیرامون چند مطلب بحث داریم. مطلب اول این‌که: آیا ویژگی‌های متغیرهای اهداف در جمهوری اسلامی (اهداف توسعه اقتصادی اسلامی) اعم از تمام شرایط عینی، خارجی و واقعی یک کشور می‌تواند باشد یا خیر؟ یعنی تعیین اهداف و متغیرهای آن برای این کشور و این انقلاب می‌باشد یا خیر؟ اگر برای این کشور است ویژگی‌های خاص آن چیست؟

۱/۲- دو نظریه در مورد دخالت شرایط عینی در دانش اقتصادی

آیا دانش اقتصادی گرچه در بخش تجربی آن، دانشی است که فارق از خصوصیات کشورها و مرزها می‌تواند وجود داشته باشد؟ یا این‌که حداث در دسته‌بندی‌های بزرگ باید این خصوصیات ملاحظه شود؟ دو نظر در مقابل مه می‌باشد.

۱/۱- نظریه اول عدم دخالت ملت‌ها و عقاید در رفتار اقتصادی

نظریه اول این است که «اقتصاد» و «رفتار اقتصادی» با صرف نظر از ملت‌ها و عقاید مختلف یک «جریان تکامل» دارد که به «توسعه» و «تکامل تکنولوژی» و «توسعه رفاه» می‌انجامد و هیچ اعتقادی در آن دخیل نمی‌باشد؛ بلکه می‌شود «نرخ شتاب» آن را یک جهت تند یا کند باشد.

نظریه دوم این است که می‌شود انسان با «تغییر جهت تکامل» فعالیت اقتصادی بکند. یعنی آیا «تکامل» تابع «جبر فیزیکی» یعنی شرایط و انسان، روی هم می‌باشد.

۱/۳- نظریه دوم نظریه مختار

یا این‌که «قدرت اختیار»، نه انتخاب و بهینه‌سازی، در اصل «جهت‌گیری»، «جهت تکامل» را تعریف می‌کند و لذا می‌شود «تکامل جهت» را موضع قرار داد (که قبلاً طرح شد).

۱/۳/۳- لزوم نمونه‌سازی از فرمایشات امام برای تأیید نظریه دوم

این بحث را ربط به انقلاب اسلامی داده و روی آن تأکید کنید و پی‌درپی از حضرت امام خمینی (ره) شاهد بیاورید. مثلاً انقلاب ما، انقلاب مستضعفین است، انقلاب ما انقلاب انبیاء می‌باشد، ما برای عزت و شرافت انقلاب کرده‌ایم. دست کم

دو یا سه جمله از این عبارتها را به صورت درشت در متن بیاورید و بقیه را از روی کد موضوعی در پاورقی مثلاً آدرس بیست مورد ذکر کنید، و می‌گویید برای رسیدن به مطالبی که روی آن مرحوم امام (ره) تأکید فراوان کرده‌اند و بدنبال آن مقام معظم رهبری (حفظه الله) روی آن تأکید نموده‌اند، نیاز به «ایجاد ساختار»، «اهداف» و «نرخ‌های جدیدی» دارد.

هرکجای از کشور ادعا کنند ما دچار روزمرگی هستیم، شورای مصلحت نمی‌تواند این را بگوید حتی اگر نیاز به تحقیقات آکادمیک داشته باشیم باید شورای مصلحت نسبت به آن سیاست‌گذاری کند، آن‌هم تحقیقات آکادمیکی که «بزارهای مورد نیاز انقلاب» را پیدا کند.

- ضرورت تأکید بر تولید مدل اقتصادی متناسب با اهداف و متغیرهای اهداف انقلاب.

اگر بنا نباشد در برنامه پنج ساله به صورت مستقیم دخالت کنیم؛ بلکه به صورت غیر مستقیم «جهت اهداف» و «جهت متغیرهای هدفمان» را بیان کنیم، ولی باید به صورت مستقیم روی ضرورت تولید «مدل اقتصاد اسلامی» تأکید کنیم که متغیرهای آن هم در «اهداف» و هم در «ساختارها» متناسب با انقلاب باشد.

طبیعتاً «عدالت اجتماعی» ما که از ایمان الهی ما نشأت گرفته و انگیزش آن الهی می‌باشد با عدالت اجتماعی سوسیالیستی فرق دارد. لذا شکست عدالت اقتصادی سوسیالیستی در برابر نظام سرمایه‌داری، هرگز قابل تطبیق به «عدالت اجتماعی اسلامی» نبوده و نیست. در ابتداء در مقدمه‌باید تعریف را جا بیندازید.

۳- بازگشت متغیر هدف به تعریف هدف

بنابراین باید به «تعریف اهداف» توجه شود، زیرا متغیر هر هدفی به تعریف از آن هدف بازگشت می‌کند. در حقیقت متغیرهای هدف، در حکم اهدافی هستند که نسبت به تعریف هدف قابل لحاظ می‌باشند. یعنی «لوازم هدف» را در «جریان تغییر» دیدن.

۴- نظام پیدا کردن تعریف بوسیله متغیر اهداف

بوسیله «لوازم هدف» (یعنی «متغیر اهداف»)، «تعریف»، نظام پیدا می‌کند و صحیح است بگوییم «نظام تعریف اقتصادی»، البته عبارت بهتر این است که بگویید «نظام ارکان یا نظام اساس اقتصادی» چون «ساختارها» را هم که

می‌گویید در نظام اقتصادی‌تان می‌باشد. بعد از بیان این قسمت از متغیرها، (تعریف از هدف را تشریح می‌کنید، سعی شود متغیرها را به صورت جدول در بیاورید.

۵- آشکال ایثار اقتصادی

۵/۱- ایثار اقتصادی فردی

ایثار اقتصادی: ایثار اقتصادی سطوحی دارد از جمله شکل فردی ماند گذشتن از کالای که مورد نیاز خودش می‌باشد. یعنی تحمل می‌کند رنج عدم رفع نیاز خودش را ولی نیاز دیگری را رفع می‌کند.

۵- ایثار اقتصادی سازمانی

یک سطح از ایثار، ایثار برای مقتدر شدن سازمان می‌باشد، مثلاً در صورتی که منافع فرد با منافع سازمان درگیر شده باشد، از منافع خودش می‌گذرد تا منافع سازمانش تأمین شود.

۵/۱- عدم خطاب کلمه ایثار به گذشت برای رسیدن به رشد تکنولوژی

اما فردی که برای خود سازمان تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی می‌کند و برای رشد کیفی سازمان (برتری پیدا کردن تکنولوژی) از رشد کمی مالی سازمان می‌گذرد؛ ما به این ایثار نمی‌گوییم.

۵/۳- ایثار برای اعلاء کلمه حق

ولی اگر بگویید ما در صیانت، شرافت و اقتدار اقتصادی چه چیزی می‌خواستیم جایگاه اقتصاد ما در اهداف کجا بوده؟ می‌گویید: برتری کلمه حق.

۵/۳/۱- بالا رفتن بخش سیاسی بواسطه ایثار اقتصادی

می‌گویید برای جلو رفتن بخش سیاسی ضرر را تحمل کرده و تلاش می‌کنی. حکومت سه بخش دارد. بنده که مسئول بخش اقتصادی هستم به نفع بخش سیاسی یا بخش فرهنگی تحمل می‌کنم، لذا سازمان من مجبور است بیشتر تلاش کرده و خود و اعضاء آن سختی بیشتری را تحمل نماید. راندمان آن هم به نسبت مؤخر واقع می‌شود؛ اما کلمه حق، اعلاء پیدا می‌کند.

۵/۳/۱- تلاش اقتصادی برای اعلاء کلمه حق

اصل چیزی را که از اقتصاد می‌خواستیم اعلاء کلمه حق بوده، مطلوبیت اقتصاد بنفسه، مطلوبیت طریقی بود.

۵/۳- بالا رفتن قدرت اقتصادی بواسطه ثبات سیاسی

در ایثار اقتصادی چه چیزی پیدا می‌شود؟ می‌گوییم «قدرت اقتصادی» می‌گویید چگونه؟ می‌گوییم، نتیجه ایثار در بخش سیاسی می‌رود و آن بخش را قوی کرده دو مرتبه راندمانش به اقتصادی بر می‌گردد. مثلاً زمانی که رزمندگان از رودخانه بهمن شیر عبور کردند نرخ دلار پایین آمد و نرخ ریال بالا رفت؛ یعنی ثبات سیاسی پیدا شد. در ثبات سیاسی قدرت اقتصادی بالا آمد. حالا اگر بخش اقتصادی لجاجت کرده برای سود زودگذر بگوید: اجازه نمی‌دهم این کارها را انجام بدهید (مثلاً بگوید اجازه جنگ نمی‌دهم) اقتدار اقتصادی هم پیدا نمی‌کنید.

به عبارت دیگر یثار قابلیت دارد در سه معنا ضرب بشود. لکن چیزی را که می‌خواهیم در این جا ضرب کنیم، ممکن است بگوییم: تناسب بخش «دولتی، تعاونی و خصوصی» و ضرب این‌ها در هم و آوردن در جدول راحت است؛ یعنی آن‌ها را در ساختارها بیاوریم که تقریباً «اهداف ساختاری» بشود.

البته ما می‌توانیم دولتی، گروهی و عمومی بنویسیم (این تقسیم خوبی می‌باشد) «گروهی» همان دستجات می‌باشد. در حال حاضر تعاونی‌ها را به یک معنای خاصی می‌شناسند، خصوصی هم در عمومی حا می‌گیرد. این هم یک تقسیم می‌باشد که قابلیت ضرب دارد.

برادر مرتضی حسینی: نسبت به دولتی، تعاونی و خصوصی چه مزیتی را اضافه می‌کند.

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: اگر به انگیزش دولتی، انگیزش عمومی، پرورش دولتی، پرورش گروهی و پرورش عمومی، گزینش دولتی، گزینش گروهی و گزینش عمومی نگاه بکنید، به نظر می‌رسد ضرب این با کس بهتر است. یعنی بگوییم «اقتدار» نسبت به انگیزش، پرورش و گزینش، «عدالت» نسبت به انگیزش، گزینش و پرورش و «امنیت» نسبت به انگیزش، پرورش و گزینش، دولتی، گروهی، عمومی، بدون تردید ۷ تا را تحویل می‌دهد و به نظر می‌رسد به نسبت قابل فهم است. مثلاً بگوییم صیانت اقتصادی، «انگیزش، پرورش و گزینش»، «دولتی، گروهی و عمومی» دارد، می‌شود ضرب ۷ تای این‌ها را بدست بیاورید و سپس با چیزهایی که دارید؛ تطبیق کنید.

س: بینیم چه چیزهایی در نظام عناوین نیست. آن‌ها بحث عدالت را دارند.

ج: ولی آیا بدان گونه که شما مد نظرتان می‌باشد، دارند؟ به عبارت دیگر بدلیل این که مقام معظم رهبری روی آن تأکید کرده‌اند با وجود این که با بافت دیگر مطالب هم‌رنگ نمی‌باشد، کلمه عدالت را صورت یک وصله آورده‌اند تا بگویند بسم الله را در آن نوشته‌ایم؟!

س: خیر می‌گویند موضوعاتی می‌باشد که باید روی آن بحث کرد.

ج: ولی گرایش غالب موضوعات به گونه‌ای می‌باشد که این را منزوی می‌کند، گرچه در صدر مطالب هم نوشته شده باشد.

معنای صیانت اقتصادی عدالت و امنیت اقتصادی

این (اشاره به جدول) همان قسمتی می‌باشد که به آن صیانت اجتماعی می‌گوید؛ یعنی توسعه مشارکت نیروی انسانی در تکامل جریان و ارضاء، معنای صیانت اقتصادی می‌باشد. زماین که «روابط اقتصادی» را ذکر کردید -وابط غیر از این است - خود معنای «عدالت» را گفته‌اید که اوقاف هم در آن ذرک شده است که تا این جا عدالت می‌شود. از این جا که مالکیت غیر متمرکز خصوصی را می‌گویید، در حال بیان امنیت اقتصادی هستید چه چیزهایی به عنوان امنیت آوردید؟

س: از ابتداء می‌گوییم ۱- عدالت اقتصادی که شامل ۳ بخش می‌شود (البته باید عنوان آن را عوض نماییم).

ج: عنوان آن می‌شود اهداف اقتصادی که شامل صیانت، عدالت و امنیت می‌شود.

س: توسعه مشارکت اقتصادی، نیروی انسانی در تکامل جریان نیاز و ارضاء اجتماعی می‌شود...

ج: می‌شود صانت اقتصادی

س: دوم روابط اقتصادی جامعه که ..

ج: می‌شود عدالت اقتصادی

س: که مالکیت متمرکز دولتی، صنایع بزرگ و غیر متمرکز.. کارگاهی را ذکر کردیم.

ج: بعد باید ببینیم جای کارگاهی کجا است...

س: سوم تکامل تکنولوژی که در آن امنیت اقتصادی، توسعه اقتصادی پایدار بر محور توسعه عدالت اقتصادی و رابطه

آن با تکنولوژی را آورده‌ایم. دوم توسعه تکنولوژی بر حسب نیازهای سطوح مالکیت، سوم تغییر تعریف صرفه جویی در

مقیاس تولید بر اساس نظام عدالت اقتصادی را آورده‌ایم.

ج: بعضی از این‌ها زیربخش روابط قرار می‌گیرد، اگر توسعه تکنولوژی را بالا بیاوریم و کلمه امنیت آن را حذف کنیم، و بگوییم عدالت اقتصادی و رابطه آن با تکنولوژی معنای آن این است که ما باید در مورد تکامل تکنولوژی هم نظر بدهیم، ولی تکاملی که اقتداری بوجود آورد تا عدالت را رعایت کند.

هدف اصلی در اقتصاد، سیاست و فرهنگتقرب الی الله

هدف اصلی در اقتصاد، سیاست و فرهنگ رسیدن به قرب الهی است به عبارت دیگر اگر ما مرحله غایی و نهایی را ذکر کنیم، وحدت و کثرت، شدت ارتباطات و شدت تأثیر پیدا می‌شود. شدت اثر یعنی تقرب بیشتر. از انسان‌ها و جامعه پست این هدف بدست نمی‌آید. پستی یعنی سعی برای دنیا «هل أنبئکم بالأخسرین اعمالاً، الذین ظل سعیمهم فی الاحیاء الدنیا یحسبون انهم یحسنون صنعا». ولی کریم النفس کسی است که از دنیا بگذرد. لئیم النفس کسی است که نسبت به دنیا حریص باشد. بزرگواری به گذشتن، پستی به چسبیدن به دنیا (حرص و بخل) می‌باشد. خوب انسان کریم النفس در کجا پرورش پیدا می‌کند؟ قطعاً در نظامی که آن نظام این بافت را به وجود بیاورد.

لذا باید بشود هم به ایثار و هم به پستی لقب نظام را بدهیم، یعنی نظامی که انسان‌های پست درست می‌کند، دیگران را تحقیر می‌کند و لذا حرف او را قبول می‌کنند «استخف قومه فاطعوا» فرعون قومش را تحقیر کرد و آن‌ها از او اطاعت کردند خود فرعون هم به دلیل این‌که قدرت گذشتن از دنیا ندارد، پست می‌باشد.

اگر بخواهد چنین شود متغیرهای اقتصادی‌ای که بخواهد ایثار را به وجد بیاورد باید برای خود صیانت و شرافت و اقتدار و عدالت ارزش قایل باشد. مثلاً حتی المقدور استقراض خارجی با صیانت نمی‌سازد. چون لازمه استقراض خارجی پذیرفتن سبیل غیر (ولایت غیر) می‌باشد، در صورتی که در مورد صیانت آیه کریمه قرآن می‌فرماید: لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سبیلاً یعنی آن‌ها نسبت به شما برتری ندارند در صورتی که استقراض برتری آن‌ها را بر ما می‌آورد. به خاطر توسعه کمی، ظرفیت کیفی را می‌شکنید. نظام اقتصادی شما نظام ایثارگری می‌باشد؛ یعنی از بسیاری از منافع که صیانتش را مواجه با خطر کند، می‌گذرد. به اصطلاح حاضر نیتس که خرپول ذلیل باشد؛ بلکه دوست دارد قانع عزیز باشد. برای تکنولوژی هم سعی و جانفشانی می‌کند، ولی اگر در جایی لازم باشد آن را فدای سیاست بکند، فدا می‌کند و مال را نمی‌پرستد.

لزوم سازمانی کردن متغیرهای ایثار

ما تعریفی را که از اقتصاد ارائه دادیم برای انجام سازمانی آن باید تعریف متغیرهای سازمانی ایثار یعنی ایثار، کرامت و رسیدن به قرب را سازمانی کنیم نه به صورت یک عابد قناعت فردی را پیشنهاد کنیم، اگر بخواهد سازمانی بشود؛ باید نظامتان به صیانت و شرافت اقتصادی اهمین بدهد نه این که رشد کمی را در نظر داشته باشد؛ ولی از تکامل اجتماعی غفلت کند.

س: سیاست، عدالت، امنیت را بعنوان تکمیل اهداف بگیریم یا متغیرهای هدف؟

س: پس در اهداف بگویم هدف از حیات، توسعه قرب الی الله است که سه بعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دارد که برای رسیدن به آن هدف در اقتصاد، باید کرامت توسعه یابد و توسعه کرامت از طریق توسعه ایثار و قناعت باشد.

ج: درست است، باید توجه کرد معنای توسعه ایثار و قناعت کم کار کردن نیست؛ بلکه شدیداً کار می کنند، تحرک نظام هم، شدید می باشد؛ ولی نه برای خودشان، بلکه برای مکتبشان، اما تلاش آن ها در این جهت است که حرف مکتب آن ها حرف اول باشد. بعنوان مثال، آلمان در جنگ اول و دوم که کار می کرد، حاضر نبود به نرخ سود؛ شکست سیاسی آلمان را امضاء کند و با شدت در پی ایجاد بهترین تکنولوژی بود. البته به توهم نژاد برتر بود؛ ولی ما اعتقاد و یقین صدردصد داریم که خدا برتر است «الله اکبر» آن ها به خیال نژاد برتر بودند نه این که اعتقادش برتر این باشد.

س: در زیرساخت ابزارها چه بگوییم؟

ج: در زیر ساخت ابزارها یعنی ساختارهای اجتماعی در جلسه قبل گفتیم که باید ساختارهای موازی ساخته شود.

ما حتماً باید این مطلب را در نحوه ارتباطی که بین ساختار کوچکترین سلول، تا ساختار بزرگترین دستگاهی که در جامعه درست می کنیم، رعایت کنیم. بعبارت دیگر اگر گفتیم که در بخش دولتی مدیریت متمرکز وجود دارد بخش دولتی باید مفهوم تمرکز را به گونه ای معنا کند که کرامت انسان در آن بعنوان اصل قرار گیرد نه این که تحقیر یا تحریص انسان نسبت به مال یعنی همان چیزی که در بالا آمد در ساختارمان بستر پرورشی باشد. بنابراین ما در ساختارهای «سیاسی، فرهنگی و اقتصادی» - (در عین حال جدا بودن در هر دستگاهی ولو اقتصاد برای بخش پرورش اهمیت ویژه ای قائل هستیم، مثلاً در بخش سیاسی؛ شخص باید بداند که خودش دارد چه خدمتی را انجام می دهد و سازمانش در راستای چه هدفی است؟ و یا در خدمت دنیا و شرافت اقتصادی است؟ اگر نسبت به پرورش افرا، در هر

سازمانی این گونه عمل شود، هرگز در تقسیم بندی‌ها فقط به تشویق و توبیخ مادی اکتفا نمی‌شود، مثلاً وقتی که نمودار کار را رسم می‌کنیم نباید افراد را همانند مهره‌هایی ترسیم کنیم که بنزین آن‌ها پول باشد و محرک‌های مادی آن‌ها را به حرکت وا دارد، بلکه آن چیزهایی را که قبلاً گفتیم باید در این نمودار رعایت شود.

حالا اگر بخواهیم این حرف‌ها را از حالت شعار بودن بیرون بیاوریم، به «جایگاه سازمانی»، «بهینه»، «کنترل» و «ارزیابی» سازمانی احتیاج داریم. بنابراین در بین ساختارهایی که در اختیار داریم ساختار سیاسی ما، مانند شکل موجود نیست که در ادارات، حراست را بعنوان یک عامل ترس، و فرهنگ را بصورت دفتر سازمان تبلیغات می‌بینند، بلکه ساختاری که انگیزش الهی در آن موثرد است، مد نظر ما است و این غیر از حراست است، چونکه به هر حال حراست تا حدودی ترس ایجاد می‌کند و ترس «انگیزش» را ایجاد نمی‌کند، بلکه ترس، از ته دل نفرت را بوجود می‌آورد. انگیزش این است که این انسان از روی محبت خدمت کند، کاری که سازمان تبلیغات می‌کند به هیچ عنوان شغل فرد را در درون سازمان و سازمان را درون دولت و دولت را در برابر استکبار نشان نمی‌دهد، فرد می‌آید همان تبلیغاتی را که در محله‌اش انجام می‌داد در آن جا هم انجام می‌دهد.

حالا اگر قرار شد هر اداره‌ای معاونت سیاسی و فرهنگی داشته باشد، و ادارات اقتصادی‌مان از خرد تا کلان، تا وزارت خانه‌ها، دارای معاونت سیاسی و فرهنگی باشند، آنوقت نظام دولتی با نظام تعاونی که می‌گوئید باید تعاونی را بر اساس آن بچرخانید همبافت می‌شود. شرائط اجتماعی‌تان را به گونه‌ای ایجاد می‌کنید که حتی بخش خصوصی را، - که خیلی به آن نظارت ندارید، - به همین صورت اداره می‌کنید.

بنابراین حتماً در بخش اقتصاد؛ صنعت، کشاورزی و خدمات وجود دارد و هر یک از این بخش‌ها بر اساس موضوع‌شان تقسیم‌بندی می‌شوند. مثلاً بخش خدمات را به ده وزارت خانه تقسیم می‌کنیم و یا مثلاً بخش کشاورزی را به ده اداره کل و یا بخش صنعت را به ده اداره تقسیم می‌کنیم؛ یعنی براساس موضوعاتشان همانند جدولی که یک طرف آن وصف و طرف دیگرش موضوع قرار دارد. این ساختارها هم بر حسب موضوعات ساخته شده است و اوصاف «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» در کل این موضوعات ضرب شده‌اند.

برای ساختارهای ما باید بر حسب تنوع موضوعی نظام طراحی شود و مهندس طرح و معماری نظام جدید اداره کشور پی‌ریزی شود و باید جایگاه و بعد سیاسی و فرهنگی در اقتصاد مشخص باشد، همان گونه که جایگاه بعد اقتصادی باید در

بخش خدمات مشخص باشد. وزارت کشور باید از میزان خرج‌هایی که می‌کند، اطلاع داشته باشد، و حساب کند که آیا واقعاً راندمان او برای اسلام به این اندازه بوده است یا نه؟ این‌گونه فکر نکنند که ما به هر وسیله‌ای که شد بودجه‌مان را دریافت می‌کنیم و کاری به راندمان کاری‌مان نداریم. بگویند که وزارت خانه ما دو بخش دارد بخش آن شهرداری‌ها است که شهر را زیبا می‌کند، ما به هر مقدار که لازم بدانیم برای زیبایی شهر هزینه می‌کنیم و به این که چه مقدار برای اسلام راندمان فرهنگی و سیاسی دارد و یا ندارد کاری نداریم، و به این که آیا راندمان اقتصادی آن نست به اسلام معکوس باشد یا نباشد، کاری نداریم. این مطلب با این حرف که بگویند ما تفریحات مردم را در دست می‌گیریم خیلی فرق دارد البته این بحث به یک معنا خارج از موضوع است، و به یک معنا داخل در موضوع است و می‌تواند جزء مذاکرات حاشیه جلسه مورد بحث قرار گیرد. منظور از مذاکرات حاشیه جلسه به این معنا است که مثلاً شما فیلمی از لطامات و ضربات و مظالم استکبار بر مستضعفین را بصورت فیلم به همراه داشته باشید و بعنوان تبلیغات تجارتي به مردم نشان دهید و پشت سر آن فداکاری‌هایی که در مقابل استکبار لازم است و عزت‌هایی که از این راه بدست می‌آید را هم به مردم نشان دهید. بعبارت دیگر کرامت انسان را تبلیغ و روند کرامت انسان و جایگاه هر یک از افراد ملت در این روند کرامت، و روند تقرب، را مشخص کند مثلاً ما برای سرگرمی مردم چه بازی‌ای را باید انتخاب کنیم؟ و یا مثلاً در مسابقه بیست سؤالی چه سؤالاتی را باید مطرح کنیم تا کرامت آدمی تأمین گردد. مثلاً وقتی که می‌خواهیم فرهنگسرای را احداث کنیم باید معلوم کنیم که آیا چند درصد از تفریحات را باید صنعتی محص کنیم، یعنی چند درصد از تفریحات یک فرد را باید صنعتی کنیم تا فرد را بطرف کمالات انسانی سوق دهیم آیا صنعت باید فقط در جهت مصرف و رفاه باشد و یا باید در جهت تولید و ایثار باشد؟ مثلاً وقتی که از نیروی برق استفاده می‌کنیم آیا لازم است که در هر چند قدم یکلامپ روشن کنیم تا فضای سبز زیبا شود؟ یا این که نه، می‌توانیم بگوئیم که این محیط با و یا سه نورافکن روشن می‌شود و روشن کردن این همه لامپ لازم نیست؟ یعنی باید بدانیم که محرک‌های انگیزه ما چه چیزهایی هستند، چه اموری را باید بزرگتر از حد معمولشان ببینیم و چه چیزهایی را باید در همان حد معمولشان نگه داریم، مثلاً فرک کنیم که آیا اگر امنیت مناظر طبیعی را تأمین کنیم و امکانات تفریحی و راحتی مردم را در آن جا فراهم کنیم، بهتر است و یا این که بیائیم بصورت مصنوعی و تکنیکی نور و سبزه و آب را برای تحریک وانگیزه جدید آرایش بدهیم؟ آب و درخت و سبزه و گل و نور و امثالهم را مرتباً به گونه‌ای آرایش بدهیم. که تحریک‌های جدید را در

افراد ایجاد کنیم، کدام یک از این دو راه بهتر است؟ به نظر ما تشکیلاتهای ویژه مقام معظم رهبری که حرکت آنها بصورت موازی آغاز می‌شود، باید گسترش پیدا کند و ائمه جمعه در شهرستان‌ها باید بعنوان افرادی مشاور و کارآمد، بتواند کارهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را روی دوش مردم بگذارند، یعنی به جای این‌که مردم برای درست کردن مشارکت‌هایی که براساس نظام سرمایه‌داری می‌باشد، مثل ایجاد کارخانه و امثالهم به بانک‌ها پول واریز کنند، توسط آن‌چه جمعه علاوه بر صندوق‌های قرض الحسنه، در کارهایی که بصورت تعاونی غیر اوقاف انجام می‌گیرد، بکارگرفته شود با این کار بعد از قرض الحسنه باید مرحله بعدی کار ائمه جمعه باشد تا با بوجود آوردن کار برای افراد بیکار و ابزار برای کارگرهای بی‌ابزار، و صادرات و واردات متناسب در بخش خصوصی، از شکل دست سرمایه‌دار تنها بودن خارج شود، مثال خیلی ساده‌ای عرض می‌کنم، از قدیم می‌گفتند که یک کفاش ماهر با یک شاگرد هر روز می‌تواند یک کفش بدوزد و مشهور بود که یک لنگه کفش مواد و مزد کفاش است و لنگه دیگر سود کار بود، یعنی میزان خرج کرد و سود به یک اندازه بوده است، اما حالا سود یک کفش خیلی بیشتر از مواد هزینه شده و دست مزد کفاش است، چون که در خارج از ایران یک جفت کفش دست دوز ایران به اندازه قیمت یک یخچال آدمیرال قیمت دارد. قیمت یک جفت کفش دست دوز معادل ۳۵۰۰۰ تومان پول ایران است و یخچال کمتر از ۳۵۰۰۰ تومان است. می‌شود توسط ائمه جمعه کارگاه کفافی احداث کرد و امام جمعه آن کفش را صادر کند و به جایش یخچال را وارد کند و به ازاء دو یا حتی پنج جفت کفش به کفاش یک یخچال بدهد. یعنی با تبدیل کردن کالا رقابت کند. این مسئله فقط در مورد کفش مصداق ندارد، بلکه در موارد دیگر هم می‌توان انجام داد، مثلاً همین کاری را که سازان اقتصاد اسلامی اسلامی بصورت خیلی ضعیفی از آن‌را با احداث فروشگاه‌هایی و حدوداً با ۱۳۰۰۰ بانک قرض الحسنه احداث کرده است، این کار باید زیر نظر ائمه جمعه و امام جماعت محلّه‌ها تا دهات دور دست توسعه پیدا کند و سعی شود که برای جوان‌ها مشاغل مختلف ایجاد شود به گونه‌ای که بخش خصوصی نتوان آن‌ها را استثمار کند. یعنی تولیدات کارگاهی باید شغل و فرهنگ و فکر وانگیزه را در بین مردم ایجاد کند، البته الان این انگیزه به شکل بسیار بسیار ضعیفی بوسیله بسیج صورت می‌گیرد، البته نظام فکری خاصی اراه نمی‌دهد، و فقط بر اساس تبلیغات خاصی که آن‌هم در زمان جنگ کارایی داشت و الان آن کارایی را هم ندارد مشاغلی را برای جوان‌ها ایجاد می‌کند، که این کار را خیلی باید پرورش داد تا آن‌جا که یک هرمی درست شود که طبیعتاً بخشی از تشکیلات دفتر مقام معظم رهبری که تشکیلات ویژه (تشکیلات موازی)

دارد، مربوط به دبیرخانه ائمه جمعه می‌شود، ولی طبیعتاً منحصر به ائمه جمعه هم نیست و لذا بخش‌های مختلفی چون سپاه و کمیته امداد و یا بنیاد مستضعفان و امثال آن هم می‌توانند در این مسئله قرار گیرند....

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۹

کد جلسه: ۳۱۲۰ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۲۲

عنوان جلسه: جلسه ۸: عنوان: مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

آقای مرتضی حسینی: درباره این طرح چند سؤال دارم، ابتدا این که آیا باید اهداف توسعه اقتصادی را ملاک قرار دهیم یا این که اهداف خود اقتصاد را مورد بحث قرار دهیم. دوم این که آیا عزت اسلامی هدف غایی ما است یا اقتدار اسلام؟ با توجه به این که ممکن است اقتدار اسلام امر مقدسی باشد، اما وصف فعل جامه چه می‌باشد؟
حجه الاسلام والمسلمین حسینی: پس از این که ما موضوعاً اقتصاد را شناختیم، آن‌گاه آنرا تعریف کرده و می‌بینیم که این علم چیست و چه وظیفه‌ای دارد؟ به عبارت دیگر بحث اهداف اقتصاد، موضوعاً یکی از موضوعات تحقیق علم اقتصاد است.

مثلاً می‌گویم بهینه کردن رابطه بین نیازهای نامحدود و منابع محدود همان دانش اقتصاد است، پس موضوع اقتصاد این است که رابطه بین نیازهای نامحدود بشر را با منابع محدود مورد ارزیابی و بررسی قرار دهد. این موضوع، موضوع علم اقتصاد است و طبیعتاً ما در این طرح بنا نداریم که درباره علم اقتصاد بحث کنیم، اما هرچه در علم اقتصاد صورت گیرد، یک حاصلی دارد و حاصلش این است که بتوان آن موضوع را در جریان تکامل اجتماعی مورد دقت قرار دهد. یعنی اگر اقتصاد درباره رابطه بین نیازهای نامحدود بشر با منابع محدود بحث نمود، به هر موضوعی که رسید درباره بهینه کردن این ارتباط و درباره رشد نیازمندی‌ها و توانمندی استخراج منابع و بهتر بهره‌گرفتن و... بحث می‌کند، به عبارت دیگر هرچه که بگوید می‌خواهد در این جا از آن نتیجه بگیرد.

این طرح پایگاهش از اقتصاد است و در هدف اقتصاد مورد بررسی قرار می‌گیرد، نه این که بخواهیم علم اقتصاد را تدوین کنیم. بنابراین اهداف توسعه اقتصادی موضوع بحث ما است نه اهداف اقتصاد.

سؤال بعدی راجع به مسأله عزت اسلامی و اقتدار اسلامی بود. ما خود را در عالم جدای از آرمان خودمان تعریف نمی‌کنیم؟ یعنی ما نظامی منسوب به اسلام هستیم. هر قدر که اسلام نیرومند باشد، ما مقتدریم. اگر در داخل کشور

اسلام ضعیف شد، به فرض محال اگر چنین اتفاقی افتاد، به هر دلیلی که باشد مثلاً به دلیل بحران سیاسی یا بحران فرهنگی و اقتصادی اسلام ضعیف شود و اعتقادات و باورهای مردم نسبت به اسلاف باورهای راسخی که اعتقاد داشته باشند که این اسلام حق است و یا اگر اعتقاد دارند که حق است، اعتقاد داشته باشند که این حقانیت هم قابل تحقق می‌باشد، اگر در این ورد مردم به تردید برسند این واضح است که دیگر جمهوری اسلامی کارایی ندارد.

ما که نمی‌گوییم «ملت مسلمان باشد، ولو این که جمهوری اسلامی نباشد و فرضاً جمهوری اسلامی نباشد و فرضاً جمهوری دمکراتیک یا لائیک باشد، اشکالی ندارد!» چون ما نظام را به همه خصوصیاتش مورد نظر قرار داده‌ایم. بنابراین اقتدار اسلام اصل است، حتی در رابطه بین دو همسایه. اگر می‌خواهید رابطه بین زن و مرد مقنن باشد و بصورتی باشد که اسلام آن را بیان می‌کند، طبیعتاً باید اسلام عزیز باشد تا چنین رابطه‌ای برقرار باشد. اگر اسلام در جامعه عزیز نباشد و عزت نداشته باشد و در رابطه بین فرضاً دو نفر اسلام اقتدار نداشته باشد و قدرتمند نباشد؛ قطعاً چیز دیگری قدرتمند خواهد بود که آن امر تعریف می‌کند که رابطه خوب و معروف چیست؟ بنابراین خواه در مرحله اعتقاد و خواه در مرحله پایین‌تر یعنی تفکر و همچنین در مرحله عمل اجتماعی به میزانی که اسلام در عالم مقتدر است، جمهوری اسلامی در عالم از نظر اقتصادی مقتدر خواهد بود. پس اهداف ما اقتدار و عزت اسلام است. عزت اسلامی (عزت منسوب به اسلام) مختص به ما است.

به عبارت دیگر بای در نظام ارزشی، اسلام حرف اول را بزند، تا بعد بتوان از عزت اسلامی سخن گفت. طبیعتاً این بریده از فعالیت ما نیست، یعنی آن گاه که ملت ایران انقلاب اسلامی را برپا کردند، در عالم، اسلام عزیز شد. قبلاً کسی به اسلام توجه نداشت و در حقانیت آن خیلی تردید می‌کردند؛ اما الان عزیز شد. این انقلاب با عزت اسلام یک ارتباط متقابل دارد.

س: آیا این عزت و اقتدار را مترادف می‌دانید یا این که عزت در بُعد سیاست است و اقتدار را در بعد اقتصاد قرار می‌دهید؟ آنگاه آیا در این صورت برای فرهنگ چیز دیگری داریم یا خیر؟

ج: عزت به معنای عزیزبودن است و مقتدر به معنای قدرت داشتن است، ممکن است هر مقتدری، محترم و عزیز نباشد، شاید کسی محترم باشد؛ اما قدرت نداشته باشد؛ یعنی مردم او را آدم خوبی می‌دانند؛ ولی احیاناً از جوانب

مختلف در ضعف است، مثلاً هم ضعف مالی دارد و هم ضعف سیاسی دارد، اما مردم او را انسان خوبی می‌دانند، قطعاً چنین کسی مقتدر نیست.

از آن طرف شاید کسی مقتدر باشد، مردم او را قدرتمند بدانند، اما یک مستکبر باشد، قطعاً هردو شکل مطلوب ما نیست، مطلوب «اقتدارِ اسلامی» (اقتداری که قدرتش به اسلام تعریف می‌شود) است. به عبارت دیگر منظور احترامی است که آن احترام اسلامی باشد.

اگر پسوند اقتدار خوداسلام باشد، می‌گوییم اسلام مقتدر نمی‌شود، مگر به «اقتدارِ اسلامی». اسلام را کسی که مخالف با آن است، نمی‌تواند مقتدر نماید، چون عملش با دعوتش سازگار نیست. ولی اگر اقتدار به «ملی» اضافه شود و بگوییم ما «اقتدارِ ملی» می‌خواهیم، معنایش این است که ما می‌خواهیم ملت قدرت داشته باشد. در این صورت می‌گوییم قدرت داشتن از راه استکبار هم ممکن است، به عبارت دیگر قدرت، وسیله را توجیه می‌کند و ناچاریم بگوییم اشکالی ندارد، از هر راهی که ممکن است باید به قدرت برسیم. در این فرض ولو از راه سازش با مستکبر، قدرت حاصل شود، باید به دنبال آن رفت.

حال به نظر می‌رسد که قدرت را می‌توان در چند سطح ارزیابی نمود، مثلاً گاهی گفته می‌شود قدرت اقتصادی مهم است، هرچند ضعف سیاسی باشد. در این صورت باید بپذیریم که مثلاً ده تعهدنامه سیاسی را امضاء کنیم و از کلیه آرمان‌هایمان دست برداریم تا در مقابل آن، در خرید موارد اولیه – هم مواد اولیه‌ای که باید صادر کنیم و هم مواد اولیه‌ای که باید وارد کنیم – کشورهای دیگر ما را در این مبادله در اولویت قرار دهند و ما در محدودیت و محاصره اقتصادی قرار ندهند. باید کاری کنیم که آن‌ها ما را از نظر اقتصادی تشویق کنند، ما حاضریم نوکر آن‌ها باشیم و در مقابلش مواجبی هم بگیریم. به عبارت دیگر ما حاضریم نظام خود را اجیر دیگران کنیم تا در ازای اجیرشدن، اجرت اقتصادی بگیریم.

آن‌هایی که مسأله قدرت را از عزت جدا می‌کنند، همین مطلب را با قائلند، آن‌ها منظورشان این است که ما از نظر اقتصادی به قدرت نیاز داریم تا مسأله قیمت ریال بالا برود و در نهایت فرضاً قیمت دلار را موازنه ارزی روز به روز پایین بیاورد و از ۳۰۰ به ۷ تومان برسد که قیمت دلار در ۰ سال پیش بوده است.

البته این مسأله خودش جای بحث دارد که وقتی در آن زمان دلار ۷ تومان بود، اولاً مصرف ملت ایران در حد گستاخی انقلابی نبود، یعنی صرف‌نظر از مسایل حجم تولید و عمران و آبادی اگر بخواهیم خرج و دخل را بررسی نماییم، کسی می‌تواند بگوید که وضع اقتصادی الان کشور بدتر از قبل است که فرض اول را قایل باشد، چون قائلین به این فرضیه می‌گویند قبلاً دلار ۷ تومان بوده است و الان دلار ۴۰۰ تومان است؛ یعنی حدوداً ۶۰ برابر شده است و ریال ۶۰ برابر کم قیمت شده است. اما در این جا اموری غفلت شده است، یکی این که در عین قبول این مسأله، باید بگوییم که حجم انتظارات اقتصادی و کارآمدی اقتصادی بالا رفته است و تعداد باسوادها به نسبت زیادتر شده است و تعداد کارخانه‌ها هم بیشتر شده است، اما حجم مصرف هم بالا رفته، بگونه‌ای که با تمام این مسایل (بکارگرفتن این تولیدات و عوامل و امکانات جدید) قیمت ریال ۶۰ برابر پایین آمده است.

شاید یک سؤال مطرح شود که شما می‌گویید قیمت پول ما ۶۰ برابر تنزل داشته است، اما در عین حال شما می‌گویید اقتدار اقتصادی ما در وضع مطلوبی است، چون انتظارات بالا رفته است، حال آیا واقعاً ما در وضع مطلوبی است، چون انتظارات بالا رفته است، حال آیا واقعاً بالا رفتن انتظارات در این حد خوب است؟ می‌گوییم اگر گستاخی انقلابی نبود، شما نمی‌توانستید همین حرکت‌های اقتصادی را انجام دهید. این که نقطه تعادل این گستاخی انقلابی و مصرفی کجا است؟ این یک بحث دیگری است. اما در عین حال نمی‌توان گفت، چون در موازنه ارزی نرخ ریال در برابر نرخ دلار تنزل داشته است، پس حجم تحرک مردم در اقتصاد کمتر از قبل شده است، چون اگر مقیاس زمین‌های زیرکشت و صنایع تولیدی را بررسی کنید، خواهید دید که رشد بسیار سریع صورت گرفته است، ولی رشد تقاضا بیش از این رشد تولید بوده است که علت این رشد تقاضا یک بُعد سیاسی هم دارد که نمی‌توان آن بُعد را هم نادیده گرفت.

اقتدار بدون عزت اسلامی، قطعاً مطلوب نیست، اما اگر قرار شود عزت اسلامی در درون اقتدار حل شود بگونه‌ای که از شرایط ذات اقتدار شود، نه این که دو چیز باشد تا یکی مانند بسم الله بالای صفحه باشد و بقیه مطالب هم در مورد این باشد که اقتدار چگونه بدست می‌آید تا هر چند وقت هم یک توجهی به عدالت اجتماعی شود، باید بگوییم «اقتدار اسلامی» یا بگوییم اقتدار اقتصاد اسلامی، چون ما قدرت اسلامی را می‌خواهیم، باید پول ما به شیوه اسلامی مقتدر شود. نه این که بگوییم اقتدار اقتصادی به این است که انگزش ارتقاء یابد و حرص باشد تا انگیزش باشد و .. نه ما این حرف‌ها را نداریم. پس نمی‌توان یک گوشه‌های کار را تعمیر کرد و تلفیق کرد و ارکان اصلی را روی اقتصاد قرار داد. ما

بالعکس این را می‌گوییم، ما در تعریف اقتصاد، در جوهره اصلی آن این مطلب را می‌آوریم و کلاً جهت‌گیری را یک جهت دیگری می‌دانیم.

س: آیا علاوه بر عزت و اقتدار اسلامی، چیز سومی هم داریم یا خیر؟

ج: اولاً ایندو را در هم حل کردیم و یک چیز شد، عزت احترام داشتن و محترم بودن از نظر اسلام شد. در قدرت هم گفتیم نمی‌توان بدون شرط اخلاقی و شرط اسلام، قدرت خود اقتصاد را به صورت یک موضوع مستقل مورد توجه قرار داد، چون این مربوط به فرضیه‌ای است که در تکامل اقتصاد فقط و فقط یک هدف را می‌شناسند و آن افزایش خود اقتصاد (توسعه اقتصادی) است که در نهایت این توسعه اقتصادی هم به توسعه تکنولوژی تعریف می‌شود؛ یعنی در نهایت به مسأله سدسازی، کارخانه‌سازی، مکانیزه شدن و اتوماسیون و الکترونیکی شدن بر می‌گردد. نمی‌توان گفت که این‌ها ده هدف دارند، چون در علم اقتصاد، در نهایت یک چیز را علت تکامل می‌داند و می‌گوید همان را اصل قرار بده تا به قدرت برسید. اگر قدرت‌مند شدن اقتصاد را در موازنه ارزی اصل قرار دهیم تا بدهکار نباشیم و حجم تولید و مصرف ما حجمی باشد که مرتباً قدرت ولید ما بصورت دائم التزاید ارتقاء یابد، در این صورت بحث از انگیزه و .. (بحث‌های درونی) یک امور دیگر می‌شود. پس آن‌ها یک هدف بیشتر ندارند که همان قدرت اقتصادی است، در مورد عزت اسلامی می‌گویند بهر حال در حاشیه مطلب باید به این امر هم توجه داشت، عزت اسلامی در نظر یک اقتصاددان به عنوان یک محدودیت ملی است، می‌گوید علم اقتصاد مرز نمی‌شناسد، مانند دانش فیزیک است، در دانش فیزیک نمی‌توان مرزی بیان کرد، اما اگر قرار باشد که دانش فیزیک در ملتی پیاده شود، باید محدودیت‌های آن جامه را به نسبت بپذیرید؟ شاید بگویید این محدودیت‌ها چیست؟ می‌گوییم قطعاً باید محدودیت امکانات و اقتصاد ملاحظه شود، مثلاً آیا همه می‌توانند در ایران وارد شبکه اینترنت شوند؟ در ایران که ۶۰ میلیون نفر جمعیت داریم، اگر فرضاً نیروی کارآمد آن ۰ میلیون باشد که یک سوم جمعیت است، آیا می‌شود بیست میلیون نفر در شبکه اینترنت وارد شوند؟ در جواب می‌گویند برای چه وارد شبکه شوند، آیا می‌خواهند با آن بازی کنند و یا می‌خواهند از امر و تفریحی آن استفاده کنند؟ اگر ما بگوییم اینترنت را می‌خواهیم تا ۰ میلیون نفر کار علمی کنند، قطعاً به ما می‌گویند شما که به این اندازه علم ندارید. پس محدودیت فیزیک، به محدودیت دانشمندان شما بر می‌گردد؛ یعنی جریان دانش فیزیک در ایران حتماً به قدرت مالی، قدرت ابزاری و مالی کشور برمی‌گردد تا تعریف شود که در چه سطحی می‌توان وارد شبکه اطلاعات شد.

دقیقاً در علم اقتصادی همین بحث جاری است، یعنی می‌گویند اقتدار موضوع اصلی اقتصاد است و اقتدار هم یعنی توانا بودن و قدرت داشتن. اما وقتی این قدرت داشتن را با ملت ایران می‌سنجیم، شرط عزت اسلامی هم به آن اضافه می‌شود، اما این شرط در اصل مفهوم اقتدار وارد نمی‌شود، اقتدار به معنای اقتدار ملی است، در حقیقت به معنای اقتدار اقتصادی یک ملت می‌باشد؛ ولی چون این ملت مسلمان هستند یک عزت اسلامی هم به آن اضافه می‌کنند. در این صورت قطعاً عزت اسلامی یک قید در پاورقی است ولو در نوشتار آنرا بالای اقتدار اقتصادی بنویسند. چون کلیه معادلاتی را که می‌خواهند در درون آن کار کنند، معادلاتی است که در موضع علم اقتصاد پیدا شده است و در این محدودیت می‌خواهد عمل کند. بنابراین چون می‌خواهد در این محدودیت عمل کند، درگیر است و مرتباً به نفع خودش، محدودیت را اصلاح می‌کند.

پس اولاً هدف غایی یکی است و چند چیز نیست، بعدش به اهداف درونی و اهداف مرحله‌ای خرد می‌شود؛ در اهداف درونی همان متغیرها است که نتیجه را نتیجه می‌دهد، در اهداف مرحله‌ای هم برای رسیدن به آن نتیجه‌ها و بهینه‌کردن آن‌ها است.

پس یک نتیجه داریم که بصورت کلی در یک علم مطرح می‌شود که همان هم برای تعریف قدرت، در یک ملت اصل قرار می‌گیرد، البته این در صورتی است که راه را جبری دانسته و منحصر در یک راه بدانید و بگویید نرخ سرعتش نسبت به محدودیت‌های عینی آن ملت نسبت به آن موضوع چیست؟ آن‌گاه متغیرهای آن را ذکر می‌کند؛ یعنی اهداف کلان را هم ذکر می‌کند، اما قبلی‌ها همان هدف توسعه می‌شود. پس اقتدار ملی در نظر آن‌ها هدف توسعه است، بعد وقتی اهداف کلان (کیفی و کمی) را ذکر می‌کنند، در حال بیان متغیرهایی هستند که آن نتیجه را تحول می‌دهد. آن‌گاه متناسب با شرایط عینی، مراحل را ذکر می‌کنند که همان اهداف مرحله‌ای یا سیاست‌های مرحله‌ای می‌شود، برای نتیجه نهایی که هدف توسعه اقتصادی است، یک استراتژی؛ یعنی یک فعل بزرگی - البته مناسب با متغیر اصلی در کل مراحل - ذکر می‌کنند که تغییراتی که در نسبت بین متغیرها باید در مراحل بدست آید، می‌بایست حتماً نسبت آن با استراتژی ملاحظه شود. فرضاً در فاز اول، دوم و سوم برنامه توسعه، تغییراتی در اقتصاد پیدا شد، سیاست‌های متعددی داشت فرضاً سیاست‌های مرحله اول، دوم و سوم داشت که همه این سیاست‌ها توسط استراتژی هماهنگ می‌شود، استراتژی بزرگ‌ترین فعل محوری برای بزرگ‌ترین متغیر محوری است تا به هدف توسعه برسیم.

شاید بپرسید سیاست‌ها چه هستند؟ می‌گوییم باید فعالیت‌های مختلفی که در برنامه انجام می‌شود، باید هماهنگ شود تا به اهداف مرحله‌ای برسیم. هماهنگی اهداف مرحله‌ای از طریق سیاست‌ها یا خط مشی‌ها معین می‌شود. حال می‌آییم و سیاست‌های اقتصاد اسلامی را بیان می‌کنیم، وقتی می‌گوییم سیاست‌های اقتصاد اسلامی در جریان توسعه را بیان کنید، باید توجه داشته باشیم به این که چه کارهایی قرار است، انجام شود. چه تغییراتی در جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده باید صورت گیرد. اگر بخواهیم این تغییرات را ایجاد کنیم، باید توجه داشته باشیم که قبلاً گفته‌ایم که جهت‌گیری متغیر اصلی است که به تبع آن موضع‌گیری تعریف می‌شود؛ یعنی موضع‌گیری فرع آن است و به تبع موضع‌گیری، مجاهده تعریف می‌شود. لذا می‌گوییم باید ببینیم دستگاهی که این‌را درست می‌کند، چیست؟ در جواب می‌گوییم الگوها، تناسبات و مجموعه‌سازی‌هایی برای تولید، توزیع و مصرف است که در نتیجه یک ساختار خاصی را نتیجه می‌دهد.

س: آیا هدف غایی را عزت اسلامی، یا اقتدار ملی می‌دانیم یا دو چیز را یکی دانسته و یک عنوان شامل‌تر روی آن قرار می‌دهیم.

ج: آن‌ها اقتدار ملی گفته بودند که ما می‌گوییم اقتدار اسلامی اقتصاد ملی. معنای این آن است که ما هدف را شامل در نظر گرفتیم، چون اقتدار اقتصادی معنایش این است که فرضاً ارزش پول ما ارتقاء یابد، اما می‌توان عزت اسلامی را در اقتدار ترکیب نمود و گفت اقتدار اسلامی اقتصاد ملی که این شامل بر هر دو معنا است.

س: آیا در این عنوان معنای عزت اسلامی هم است؟

ج: بله، وقتی می‌گویید اقتدار اسلامی، معنایش این است که هر راهی، قدرت را نمی‌خواهیم، بلکه اقتداری را می‌خواهیم که اسلامی باشد، در این صورت معنای عزت همراه آن است، یعنی ما مخالفیم که این‌ها از هم تفکیک شوند، نباید اقتدار را از عزت تفکیک نماییم. علاوه بر این ما قید اقتدار را قبل از اقتصاد می‌آوریم، معنایش این است که مطلوب ما اقتدار اسلامی اقتصاد ملی است؛ یعنی اقتصاد منسوب به ملت است.

س: پس این اقتدار اسلامی اقتصاد ملی، هدف غایی ما است.

ج: بله، پس خلاصه این که اقتصاد نمی‌تواند چند هدف اصلی داشته باشد، چون موضوع علم، واحد است، لذا هدف یک علم هم واحد خواهد بود، وقتی آن‌ها قدرت را در یک علم معنا می‌کنند، یک منتجه خواهد داشت نه چند منتجه.

این که ایندو مسأله را جدا می‌کنند و می‌گویند اقتدار ملی و عزت اسلامی، این یک مزاح است، چون عزت را به عنوان یک محدودیت ذکر می‌کنند نه این که دخالت در معنای علم اقتصاد و اقتدار داشته باشد. اگر بخواهند عزت اسلامی را در علم اقتصاد دخالت دهند، معنایش این است که جهت واحدی برای تکامل علم اقتصاد قایل نشدند، به عبارت دیگر ما می‌گوییم «تکامل جریان» نه «جریان تکامل». لذا براین اساس عزت اسلامی محدودیت نیست، بلکه مبنای قدرت است، این دو مسأله (محدودیت و مبنای قدرت) خیلی با هم متفاوت می‌باشد، مبنای قدرت معنایش این است که اقتصاد ما در این جهت و بر این پایه، تکنولوژی خودش را می‌سازد، اما اگر عزت اسلامی، محدودیت فرض شود، معنایش این است که جهت علم اقتصاد واحد است و محدودیت باید تدریجاً از بین برود. چون اگر قرار باشد که محدودیت گسترش یابد، معنایش این است که قدرت از بین برود.

س: پس اسم این را هدف غایی می‌گذاریم.

ج: البته اصطلاح «هدف غایی» خوب نیست، در این مسأله به آن منتهی، لقب «هدف توسعه» می‌دهیم. هدف توسعه یک چیز است و چند چیز نیست، بعد اهداف مرحله‌ای را خواهیم داشت تا به آن مرحله نهایی برسیم.

س: آیا توسعه کرامت انسانی، تفاهم اقتصادی و تعاون اقتصادی، اهداف مرحله‌ای هستند؟

ج: این‌ها متغیرهای داخلی اهداف توسعه هستند...

س: آیا این‌ها متغیرند یا هدفند؟

ج: به این‌ها که در حال توصیف یک منتهی به سه مؤلفه هستیم هرگز به این سه، هدف توسعه نمی‌گوییم.

س: اسم آنرا هدف غایی گذاشته و این‌ها اهداف کلان هستند.

ج: هرگاه کلمه اهداف کلان را می‌آورید، معنایش این است که در بخش توسعه نیستید، بلکه در حال تنظیم نسبت‌ها بین موضوعات هستید تا به توسعه برسید.

س: یعنی در قسمت اهداف کلان توسعه اقتصادی هستیم.

ج: این عبارت اشکالی ندارد، چون در این صورت اهداف کلان قید خورده است. هدف توسعه، اقتدار اسلامی شد، اهداف کلان چیزهای دیگری می‌باشد.

س: این که اگر اسم این‌ها را اهداف کلان بگذاریم، بهتر از اهداف مرحله‌ای است، قبول داریم، اما آیا نام آن را هدف غایی قرار دهیم یا بگوییم هدف توسعه «توسعه اقتصاد اسلامی».

ج: نباید توسعه دوبار تکرار شود، قید توسعه یک بار می‌آید، باید دید هدف توسعه اسلامی و اهداف کلان توسعه چیست؟ خود قید کلان کافی است.

س: کلان برای دسته دوم است، برای این است که بگوییم این کلان است و آن چیز دیگری است.

ج: خیر، اصطلاح کلان معنایش این است که چیز دیگری است. معنای کلان این است که بین دسته‌بندی نسبتی است برای پیدایش یک نتیجه.

س: هدف غایی یا هدف نهایی چه اشکالی دارد.

ج: توسعه، هدف نهایی است، غایتی که باید ذکر شود، غایتی است که برابر است با تکامل. شما غایت ایستا که ندارید، بلکه هدف، توسعه است.

س: آیا هدفمان خود توسعه است.

ج: بله، جریان توسعه مانند جریان تقرّب هدف است. نمی‌توانیم ایستا بگوییم که به این نقطه رسیدیم و نمی‌خواهیم که جلوتر برویم.

س: پس در این جا باید بگوییم که هدف چیز دیگری است که مساوی با توسعه اقتصادی است، یعنی هدف چه امری، توسعه می‌شود؟

ج: هدف را به دو صورت می‌توان دید ۱- بصورت جریان دائم‌التزاید باشد. - هدف ایستا باشد. هدف را وقتی موضوعی

ذکر می‌کنید، معنای ایستایی دارد، مانند هدف غایی یا هدف نهایی. معنای این، آن است که هرگاه به این هدف برسیم،

به چیز دیگری نیاز نداریم. مثلاً شما از این جا حرکت می‌کنید و می‌گویید هدف غایی من مشهد است که اگر برسیم،

بعد از آن چکار می‌کنید، می‌گویید بعد از مشهد بر می‌گردم. در ایستا که نمی‌توانید بگویید وقتی به هدف رسیدم

بعدها راه‌العکس شده و بر می‌گردم (!)، سیر نزولی که ندارید، پس راه شما یک جریان است و لذا هدف شما، توسعه

است؛ وقتی که هدف را، تقرّب قرار می‌دهید، باید توسعه یاب باشد و الا وقتی به یک نقطه رسیدید، باید بایستید.

پس در این جا اصطلاح هدف غایی استفاده نمی‌کنیم، مگر این که در تغییرات خود بخواهیم با ارتکاز موجود مذاکره نماییم و بگوییم ما یک اهداف نهایی و یک اهداف مرحله‌ای و . . داریم و آن گاه در بکارگیری اصطلاح هدف غایی از یک برنامه ۵ ساله بحث کنید. هدف مرحله پنجم ماکه ۵ سال دیگر است، فلان هدف است که ما فعلاً به آن هدف غایی می‌گوییم. اما هدف غایی، یک اصطلاح قفنی برای جریان تکاملی نیست.

س: آیا اصطلاح قفنی آن توسعه است؟ هدف چه چیزی توسعه است، آیا هدف توسعه اقتصادی، توسعه است؟

ج: اگر گفتیم اقتدار اسلامی به صورت یک جریان دارای تکامل می‌باشد، آن گاه این هدف توسعه است.

س: خود توسعه چیست؟ چون فرمودید که هدف توسعه است، طبیعتاً باید خود توسعه، هدف چیز دیگری باشد.

ج: ما از توسعه چه غرضی داریم.

س: قبول دارم که اقتدار اسلامی مساوی با هدف توسعه اقتصادی ما است. حال شما می‌فرمایید خود توسعه، هدف

است، این توسعه هدف چیست؟

ج: این هدف مضاف آن است مانند توسعه فیزیک، این توسعه هدف است؟

ج: این هدف مضاف آن است مانند توسعه فیزیک، توسعه و اقتصاد و . .

س: ما درباره توسعه اقتصادی بحث می‌کنیم.

ج: این توسعه، مساوی با تکامل است.

س: تکامل هدف خلقت است.

ج: ما از تکامل اجتماعی بحث می‌کنیم و کاری به هدف خلقت نداریم، البته این که این بحث با هدف خلقت ربط دارد،

یک بحث دیگری است و این که این بحث توسط هدف خلقت شناسایی شود هم یک بحث دیگری است، اما ما الان

درباره توسعه اجتماعی سخن می‌گوییم که در این امر فاعل هستیم.

س: پس شما هدف اقتصاد را توسعه اقتصادی دانسته، آنگاه هدف توسعه اقتصادی را اقتدار اسلامی قرار می‌دهید.

ج: ما توسعه اسلامی اقتصاد را بیان می‌کنیم که نباید دو چیز باشد.

س: پس می‌گوییم هدف اقتصاد، توسعه است، هدف توسعه اقتصادی، اقتدار اسلامی در اقتصاد ملی می‌باشد.

ج: حال ما این بحث را توضیح می‌دهیم که هدف اقتصاد، توسعه است. اما باید دید که توسعه چه چیزی منظور است؟
آیا توسعه فیزیک منظور است؟

س: خیر، توسعه خود اقتصاد منظور است.

ج: پس با اقتصاد برابر شد.

س: می‌دانم که هدف اقتصاد، توسعه اقتصاد شد، اما هدف توسعه اقتصادی، اقتدار اسلامی است.

ج: پس هدف اقتصاد، توسعه اقتصاد است، حال اگر توسعه اقتصاد، اسلامی نبود به آن چه می‌گفتیم.

س: مثلاً می‌گفتیم اقتدار اقتصادی.

ج: خیر، در این صورت می‌گفتید توسعه اقتصادی، یعنی با یک «یا»ی نسبت این توسعه را اقتصادی معنا می‌کردید.

س: بله هدف اقتصاد، توسعه اقتصادی است.

ج: احسنت، به عبارت دیگر نمی‌شود هدف اقتصاد با هدف توسعه اقتصادی دو چیز باشد. آن‌ها به صورت موضوعی مورد نظر قرار می‌دهند، می‌گویند اقتصاد موضوعاً در مورد توسعه اقتصادی بحث می‌کند، یعنی اقتصاد، توسعه خودش را می‌خواهد. باید هدف از هر چیز به تکامل خودش تعریف شود، نه این‌که به چیز دیگری تعریف شود. به عبارت دیگر تکامل خودش موضوع هدف خودش می‌شود، در این صورت می‌گوییم هدف توسعه اسلامی اقتصاد، اقتدار اسلامی اقتصاد ملی است.

اما اهداف کلان باید چیز دیگری باشد. باید در یک پاراگراف به صورت مشخص این هدف از اقتصاد بحث شود. اگر ما اسلام را به عنوان یک حقیقت می‌شناسیم که انسان را درست می‌شناسد و تعریف می‌کند، نمی‌توان گفت که توسعه قدرت اقتصادی مادی بر مبنا پایه اسلام ممکن نیست و باید اسلام را به عنوان یک امر اضافه به آن سنجاق نمود، آن‌هم به عنوان یک محدودیت.

ادامه جلسه ۸ مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

س: در مورد اهداف کلان، آیا همین اصطلاح بهتر است یا اصطلاح اهداف درونی؟

ج: خیر، همان اصطلاح اهداف کلان خوب است.

سک حال که هدف را توسعه اقتصادی معرفی کردیم، خوب است که تعریفش و موضوع اقتصاد اسلامی را هم بیان کنیم. تا هر سه یعنی تعریف، موضوع و هدف اقتصاد اسلامی را بیان کنیم. به عبارت دیگر هدف که اقتدار اسلامی اقتصاد ملی شد، تعریف و موضوع این چیست؟

ج: موضوع اقتصاد چیست؟ ما اسلام را محتاج خود نمی‌دانیم، بلکه خودمان را محتاج اسلام می‌دانیم؛ یعنی تحت پوشش اسلام می‌توان قدرت یافت، مسلمین تحت پوشش اسلام، مقتدر می‌شوند. اما اگر کسی تحقیقی نگاه کند، می‌گوید مسلمین علت هستند، ولی اگر دقت کند می‌فهمد که اگر اسلام قدرت نداشت، وابستگی به آن منشأ خمود می‌شد.

اگر هندوها به بت‌پرستی خیلی پای‌بند شوند، این‌گونه نیست که بر تکنولوژی غرب غلبه کنند، از ابتدا باید یک دین؛ ظرفیت سرپرستی را داشته باشد، تا تدین به او منشأ زمین‌گیر شدن نشود. حتماً دنیاپرستی امریکایی که قوانین ماده را می‌پرستد، به مراتب از بت‌پرستی هندی که قورباغه، موش یا گاو را می‌پرستد، مقتدرتر است. منحل شدن در گاو نمی‌تواند قاعده‌مندی را تحت اختیار هندو قرار دهد، وی دنیاپرستی و ماده‌پرستی امریکایی، یک دنیاپرستی است که سعه آن بسیار وسیع است. اسلام طریق پرستش خدای متعال است و ظرفیت دارد که کسیت آن را اساس هماهنگی تمام امورش قرار ده، یعنی انسان می‌تواند تمام کارهایش را ورد واحد کند و به توسعه‌ای دست بیابد که به آن توسعه انسانیت می‌گوییم. توسعه انسانیت همان تقرب الهی است، توسعه انسانیت به معنای توسعه خلافت می‌باشد، توسعه خلافت به معنای نمایندۀ خدا در زمین بودن است که نظام نمایندگی جاری است و سرحلقه نمایندگان و نماینده اعظم همان حضرت بقیه الله (عج) است و خود ما از طرف حضرت نماینده در تهذیب نفس خود هستیم. شاید بگویید انسان در این امر به عجز می‌رسد، می‌گوییم باید از مولای خودمان استنصار کنیم، مولا ما را یاری خواهد نمود. حضور او که تخیلی نیست، اسلام به عنوان یک حقیقت جاری در عالم است که اگر به آن متمسک شویم، مقتدریم و بالاتر از مقتدر بودن این که در مقابل اعداء مقتدریم و نسبت به مولا متقربیم.

آن طرف سکه اقتدار اسلامی، تقرب الهی است، انسان قدرت دارد که خواست خود را اجرا کند، شاید بگویید چه نوع خواستی؟ می‌گوییم می‌تواند خواست را اسلامی کند. پس موضوع اقتصاد در دستگاه اقتصاد اسلامی، توسعه تقرب است، توسعه تقرب یک بستر می‌خواهد که سه بستر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای آن وجود دارد، این بستر در جریان

تکامل یک چیزی را تسهیل می‌کند و چیزی دیگری را تضییق می‌کند. موضوع علم اقتصاد الحادی هم یک چیزی را تسهیل می‌کند و یک چیزی را تضییق و تبعید می‌کند، اگر به آن‌ها بگویید که موضوع اقتصاد چیست؟ می‌گویند موضوع، بررسی رابطه بین نیازهای نامحدود اقتصادی و منابع محدود اقتصادی است، هدف از این بررسی، بهینه‌کردن و ایجاد بهتر رابطه است، یعنی بهتر نمودن تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود! همین امر است که باید در برنامه‌ریزی اقتصادی، هدف قرار گیرد، یعنی اقتصاد، برنامه بهینه‌سازی تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود است. در اقتصاد اسلامی هم کاملاً موضوعش با هدفش ارتباط دارد، موضوع اقتصاد اسلامی، گسترش بستر تقرب است؛ یعنی تسهیلات برای قصد قربت نمودن در فعالیت‌های اقتصادی درست می‌شود و تضییقات برای اقتصاد غیرالهی زیاد می‌شود. مثلاً اگر گفتند که رباگرفتن به هر شکل آن در جامعه اسلامی ممنوع است؛ معنایش این است که کسی سودتضمین شده نسبت به سرمایه ندارد، قطعاً چنین چیزی برای شخص حریص یک تضییق است، چون حریص سود تضمین شده می‌خواهد. اما ما می‌گوییم در دستگاه نظام اقتصادی اسلام، کرامت انسان تضمین می‌شود؛ سرمایه هم همیشه برای انسان خرج می‌شود. لذا حریص به درماندگی دچار می‌شود. در کلیه عقود و ایقاعات اسلامی ضرر به انسان نمی‌خورد، بلکه ضرر به مال خواهد خورد، شاید بگویید خوب اگر به مال کسی در معامله ضرر وارد شود به آن شخص ضرر وارد شده است. می‌گوییم خیر، وقتی کسی ضرر کرد، او را زندان نمی‌برند، به دلیل این‌که مال ندارد، در این صورت قطعاً مال تلف شده است، در این‌جا ما برای انسان صیانت قایل شده‌ایم و گفته‌ایم «ومن كان ذو عسره فنذره الی میسره» اگر کسی در عسر بود و نتوانست که قرض را بپردازد، به او مهلت دهید. شاید بپرسید که باید چقدر به او مهلت دهیم؟ می‌گوییم تا زمانی که یسر بیاید و بتواند تحویل دهد، شاید هم تا آخر عمر خود نتواند قرض را بپردازد و بمیرد، باید صبر کرد و دین را از پسرش گرفت، چون دین بر عهده او است، اگر او هم نتوانست بدهد، باید صبر نمود.

این تعلیق به یسر نسل بعد نسل، قطعاً تضمین برای سرمایه نخواهد بود. علاوه بر این‌ها، اسلام بر حسب شئون این بدهکار یک سری از اموالش و دارایی‌هایش را جزوه مستثنیات دین قرار داده است. اگر انسان محجور شد، کاری به خانه، مرکب و خرج و دخل - به اندازه‌ای که بتواند زندگی‌اش را اداره کند - نداریم. باشد طلب کار بگوید پس پول ما چه می‌شود؟ می‌گوییم باید کرامت انسان حفظ شود. نه تنها در این‌جا بلکه در مضاربه، مزارعه و مساقات هم همین حرف‌ها است. مثلاً در مضاربه یک عامل و یک سرمایه است که شخص ضرب فی الارض نموده و این طرف و آنطرف

می‌رود و تجارت می‌کند، اما فرضاً در نهایت ضرر می‌کند، در این صورت ضرر به کسی که عامل است وارد نمی‌شود، حالا این که آیا اجرت دارد یا نه، یک بحث دیگری است؛ اما حتماً ضرر به او وارد نمی‌شود. بله، در یک تصرفاتی که قانون شکنی باشد مانند غصب در این صورت غاصب ضامن تلف هم است. اما اگر قانون شکنی نکند، ضرری متوجه او نیست. حال شاید سؤال شود که آیا ضرر همیشگی است؟ می‌گوییم بله، رشد و توسعه تکنولوژی قهری است، خصوصاً اگر که مسأله تلاش و انگیزش جامعه الهی باشد، این گونه نیست که تلاش کم شود، اگر نظام انگیزش جامعه درست کار کند و نظام انگیزش آن مادی تعریف نشود، تا بگوییم چرا متدینین ضعیف کار می‌کنند. اگر نظام انگیزش مادی باشد، تحرک و تلاش است، تکنولوژی رشد می‌کند و لذا وقتی ملاً تکنولوژی ساخت مواد توسعه یافت، آنگاه مداد قبلی با کارخانه‌اش دسته دوم می‌شود و محصولاتش نامرغوب و گران می‌شود. در این صورت سرمایه این شرکت مجبور به ضرر است. اگر تعریف اقتصاد را به توسعه تقرب برگردانیم، در این صورت صحبت از نیازهای نامحدود و منابع محدود نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم بنا است که دنیا بستر قرب باشد و لذا ما نیاز به کرامت روح و تقرب الهی داریم و واسطه ما همه مقدورات است، از جمله مقدورات اقتصادی. اگر بگوییم که بشر دارای فکر، روح و رفتار عینی است، همه این‌ها وحدت و کثرت جدید می‌یابند و همه این‌ها حساسیت جدید و نیازهای جدید می‌یابند که هم می‌توان نیازها را مادی تعریف نموده و به این عالم ختم نمود و همچنین می‌توان نیاز، تقرب باشد. اگر گفتیم نیازهای تکامل بشوئف نیازهای اسلامی بشر، از طریق دنیا برطرف می‌شود، در این صورت دنیا مزرعه آخرت و بستر قرب خواهد شد. بحث اقتصاد اسلامی موضوعش رابطه قرب با این بستر است، یعنی رابطه نیازهای الهی در جریان تقرب و منابع مادی مورد بحث است. اگر به نیازها کلمه الهی و اسلامی را اضافه نماییم و نگوییم نیازهای نامحدود بشر، بلکه بگوییم نیازهای اسلامی و منابع مادی، موضوع بحث اقتصاد می‌شود. شاید بگوییم این موضوع چگونه تریف می‌شود، می‌گوییم دانش اقتصاد، دانشی است که راه بستر ساختن دنیا را برای آخرت به ما نشانمی‌دهد، دانش اقتصاد اسلامی، راه دستیابی به بستر تقرب را به ما نشان می‌دهد؛ یعنی گسترش این بستر، باید با گسترش تقرب، رابطه‌اش یک به یک باشد. بستر مادی تقرب الهی، تعریف علم اقتصاد می‌شود.

س: ما به نبال تعریف توسعه اقتصاد هستیم.

ج: هدف توسعه اقتصادی، اقتدار اسلامی بود و تعریفش بهینه‌سازی بستر قرب الهی است. در توسعه، این امر بهتر می‌شود، یعنی بستر مادی قرب الهی بهینه می‌شود. بستر ذهنی را هم فرهنگ بستر روحی را هم سیاست بهینه می‌کند. موضوع این بهینه شده خود بستر است، بهینه‌شدن رابطه بستر مادی نسبت به تقرب الهی تعریف است، به عبارت دیگر بهبود رابطه وظیفه برنامه توسعه است.

س: آیا منظور از وظیفه هدف است یا فعل؟

ج: فعل بهینه‌سازی است تا به هدف برسیم. هدف اقتدار شد، بهینه‌سازی رابطه هم فعل شد، یعنی یک چیز را هم می‌توان به فعل آن تعریف نمود و هم به موضوع آن.

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: موضوع توسعه اقتصاد اسلامی، هماهنگ‌سازی مقدرات اقتصاد اسلامی است، مقدرات اسلامی اقتصاد ملی است. که با قبل هماهنگ‌تر است.

آقای مهندس حسینی: یعنی ما می‌خواهیم کلیه مقدرات را بکار بگیریم و لذا در هماهنگی بین آن‌ها از هماهنگ‌سازی اسلامی استفاده کردیم. که نتیجه‌اش هماهنگ‌سازی اسلامی مقدرات اقتصاد ملی می‌شود.

ج: پس موضوع کار ما و تعریفی که از توسعه اقتصادی داریم مشخص شد، به نظر ما زمانی توسعه اقتصادی در جامعه پیدا می‌شود که به گونه‌ای به تغییر وضعیت روانی بیانجامد که باعث رشد دائم التزاید اقتصادی شود و به ساختارهای اجتماعی منتهی شود، یعنی ساختارهای جدید بوجود آید. به عبارت دیگر موجب وحدت و کثرت جدید و موضوعات جدید و روابط جدید اقتصادی شود. حالا اگر ما بخواهیم این مطلب را در یک جمله خلاصه کنیم باید بگوییم که توسعه اقتصادی، رشد دائم التزاید اسلامی اقتصادی است که به تغییر ساختار رفتارهای روانی (تمایلات ارزشی) ذهنی (نظام فکری) و عینی (فعالیت‌های اقتصادی) و تغییر ساختاری موضوعات و روابط اقتصادی جامعه منتهی گردد. به نظر ما تعریف توسعه اقتصادی این است.

س: آیا در دستگاه ما تعریف کلمه رشد با توسعه تفاوت دارد؟

ج: حالا داریم معنی رشد را بیان می‌کنیم و نهایتاً تفاوت دارد؟

ج: حالا داریم معنی رشد را بیان می‌کنیم و نهایتاً معنایش غیر از معنای توسعه خواهد بود.

پس نهایتاً تعریف ما از توسعه اقتصاد اسلامی این است که، رشد اسلامی دائم التزاید اقتصادی است که به تغییر موضوعات و روابط اجتماعی منتهی شود به عبارت دیگر به تغییر رفتار اقتصادی ساختارهای اجتماعی منتهی گردد. یعنی نتیجه‌های اقتصادی ساختارهای اجتماعی به «تمایلان» (نظام ارزش‌های اقتصادی جدید) و «نظام تفاهم» (نظام تفکر اقتصادی جدید)، «تعاون» (نظام تعامل اقتصادی جدید)، منتهی گردد. این تعریف کامل‌ترین تعریف ما از توسعه اقتصاد اسلامی است و همه جوانب امر در آن مورد وجه قرار گرفته است. مقصد نهایی از این تعریف این است که اگر نظام ارزشی (جهت‌گیری) اقتصاد عوض نشود، اگرچه توسعه اقتصادی صورت گیرد ولی توسعه اقتصادی شما نخواهد بود، تفاهم و نظام تفکر اقتصادی فرضاً به این معنا است که بنا را بر این گذاشتیم در توسعه اقتصادی به همدیگر کمک کنیم نه این‌که کارها جنبه رقابتی پیدا کند و نسبت به همدیگر مخفی کاری داشته باشیم ما عین همین مطلب را در این‌جا عرض می‌کنیم می‌گوییم شما یک آزادی خاصی دارید که عبارت از همدلی اقتصادی است و آگاهی خاصی را دارید که همان همفکری است. یعنی در همفکری اقتصاد اسلامی، هر شخصی هر اطلاعی که دارد با دیگری مبادله می‌کند فضا باز است و ایثار خاصی و در همکاری با همدیگر تعاون خاصی را دارند، این سه مطلب جز، عواملی است که بعداً شما پیرامون آن بحث خواهید کرد.

در این‌جا هم گفتیم که منتهی به تغییر موضوعات روابط اجتماعی گردیده است و به بیان دیگر این مطالب را می‌توانید در توضیح تعریف فوق بیان کنید و الا اگر بخواهید تعریف خلاصه‌ای از توسعه اقتصاد اسلامی منظور نظر ما ارائه بدهید همان تعریف بالا کافی است که؛ توسعه اقتصاد اسلامی، رشد اسلامی دائم التزاید اقتصادی است که به تغییر موضوعات و روابط اجتماعی منتهی گردد. بنابراین بقیه مطالب را می‌توانید توضیحاً در ذیل این تعریف ذکر کنید. تا این‌جا تعریف، هدف و موضوع کار، مشخص شد.

س: آیا نباید به سه بخش «موضوعات، روابط و اهداف» تقسیم شود؟

ج: نه، اگر موضوعات و روابط عوض شد، حتماً نتیجه‌اش اهداف خواهد بود.

س: از آن‌جا که معمولاً ما از سه زاویه به مطلب نگاه می‌کنیم چرا در این‌جا به دو قسمت تقسیم شد؟

ج: وقتی که موضوعات و روابط عوض شود، فعالیت‌ها هم عوض می‌شود و لذا می‌توانید فعالیت‌ها را هم اضافه کنید.

س: یعنی وقتی موضوعات و روابط عوض شود خود بخود فعالیت‌ها در داخل این‌ها قرار دارد؟

ج: البته خوب است که به سه قسمت «موضوعات، روابط، فعالیت‌ها» تقسیم کنید.

س: پس منظور از رشد، افزایش کمی اسلامی است، منظور از افزایش کمی «اسلامی» را بیان فرمائید؟

ج: یعنی گاهی افزایش کمی از هر طریق ممکن حاصل می‌شود و گاهی می‌گویید از راه خاصی در جهت و کانال خاصی رشد پیدا می‌شود.

س: در تعریف شما دائم التزاید بودن آمده است در حالی که معنای رشد، معنای دائم التزاید را با خودش دارد.

ج: منظور ما رشد رشد است، ما یک رشد عادی داریم که همان سرعت است. رشد دائم التزاید یعنی رشدی که دائماً نرخ رشد آن عوض شود.

س: رشد اسلامی مستمر چگونه است؟

ج: مستمر اصلاً به معنی دائم التزاید نیست.

س: رشد دائمی چگونه؟

ج: استمرار و دوام همان رشد با همان نرخ رشد است.

س: آیا معنای توسعه، رشد رشد است؟

ج: بله، معنای توسعه همان رشد رشد است. آنوقت مباحث پیرامون آن این مسئله است.

س: حالا آیا تعریف توسعه اقتصادی این است که رشد اسلامی دائم التزید اقتصادی واقع شود که منتهی به تغییر روابط، موضوعات و فعالیت‌های اجتماعی گردد. در این صورت آیا با موضوع و هدف ما (که موضوع ما هماهنگ‌سازی

اسلامی مقدمات ملی است و هدفمان اقتدار اسلامی است) سازگار است؟

ج: اگر این مطلب واقع شد، حتماً اقتدار را در پی خواهد داشت، یعنی هدف توسعه همان اقتدار ملی است، این اقتدار

اسلامی، در یک جریانی دارد، معنی پیدا می‌کند که در آن جریان، دارید جریان توسعه را بیان می‌کنید، جریان توسعه

باید تعرف اقتصادی شود، به عبارت دیگر اگر نرخ رشد شما عقب‌تر از نرخ رشد کفار بود، معنا ندارد که شما مقتدر

باشید.

س: پس تابحال سه قسمت بحث تشریح شد که عبارت بود از رفتار اقتصادی ساختارهای اجتماعی، نظام ارزش‌های

اقتصادی، نظام تفکر اجتماعی و نظام تعامل اقتصادی. حالا اگر ممکن است کلمه صیانت را هم توضیح بفرمایید.

ج: چون ما گفتیم رشد دائم التزاید است و منتهی به تغییر موضوعات و روابط اجتماعی می‌شوند، یعنی ممکن است کسی بگوید رفتارهای یعنی چه؟ شما معنایش را این‌گونه ذکر می‌کنید.

س: یعنی تغییر رفتار اقتصادی ساختار نظام ارزشی، نظام فکری و نظام فعالیت‌ها؟

ج: به عبارت دیگر این مطلب را از شما توضیح می‌خواهند. شما می‌گویید اگر جهت‌گیری پسند مردم عوض شو، یک وقت می‌گویید «تنوع طلبی» و یک وقت می‌گویید «ایثار»، در این‌جا در حقیقت نظام آن عوض می‌شود، یعنی مثلاً یا ملاک عمل، متناسب با حرص، و یا متناسب با گذشت می‌شود، نظام حساسیت آن فرق می‌کند.

س: پس چرا در توضیح آن تغییر رفتار اقتصادی ساختارهای ذهنی در حالی که می‌توانیم بگوییم تغییر نظام ارزش‌های اقتصادی، نظام تفکر اقتصادی...

ج: باید ساختارهای اجتماعی داشته باشد؛ یعنی باید یک نظام پذیرش اجتماعی پیدا کرده باشد؛ به عبارت دیگر، نظام قیمت‌ها، یک پذیرش عمومی دارد. این مطلب غیر از این است که نظام ارزشی ذهنیت عوض شود. وضع جریان نظام قیمت‌ها باید عوض شود.

س: یعنی ساختارهای اجتماعی نظام ارزش‌ها باید عوض شود.

ج: بله.

س: آیا تغییر رفتار اجتماعی مد نظر است یا تغییر خود این ساختارها؟

ج: ما داریم مقام عمل را توضیح می‌دهیم، به عبارت دیگر یک ساختار اجتماعی هم خودش باید عمل شود و برنامه عمل‌کردش در جامعه هم باید عوض شود، یعنی ساختار قیمت‌ها...

س: اگر خودش عوض شود، طبیعتاً برنامه عمل‌کردش هم عوض می‌شود.

ج: می‌خواهیم بگوییم که این‌ها یک رفتار عینی دارند، می‌توانیم بگوییم که این‌ها مربوط به وضعیت اخلاقی است. می‌گویید من دارم رفتارهای عینی‌اش را می‌گویم کاری به رفتارهای اجتماعی او ندارم، یعنی بازار متناسب آن و نظام تولید متناسب آن را بسازید.

س: وقتی بازار متناسب آن را ساختید رفتار متناسب هم انجام خواهد داد، بنابراین تغییر ساختارهای اجتماعی در این نظامها کافی است. تغییر رفتار اقتصادی این ساختارها را که مدنظر شما نیست؟ خود ساختارها را عوض می‌کنید و رفتارهای اقتصادی آنها عوض می‌شود.

ج: شما می‌توانید یک کار بهتری بکنید، که بنده هم همین کار را می‌پسندم، شما اگر ساختار را قبل از رفتار بیاورید معنای جمله رسا می‌شود، یعنی تغییر ساختار رفتارهای اقتصادی جامعه بشود؛ یعنی این‌گونه تعریف می‌شود که، برای تعریف کردن ساختار رفتار، نسبت به چیزهایی که عینیت خارجی ندارد، مثل پسندهای اجتماعی، تفکر اجتماعی، تعامل اجتماعی (همکاری‌های اجتماعی) به رفتار این‌ها لقب نظام داده می‌شود، یعنی گفته می‌شود که رفتار این‌ها دچار هرج و مرج نیست؛ بلکه یک نظم خاصی دارد که آن نظم دارای اساس خاصی و در جهت خاصی است.

به خلاف آنجایی که شما رفتارها را بعنوان موضوع قرار بدهید، به نظر من رفتار را نمی‌شود حذف کرد، حالا چه ساختار را قبل از آن بیاورید و بگویید «ساختار این رفتارها» و چه بگویید رفتار نظام‌های ارزشی، نظام‌های فکری و نظام‌های اجرایی.

س: یعنی ساختار در داخل نظام دیده شده است.

ج: در این صورت «ساختار» و «نظام» دو کلمه مترادف هستند و هیچ فرقی با هم ندارند، شما می‌توانید حتی در بالا هم ساختار را ننویسیم و بگویید به تغییر نظام رفتارهای ارزشی، فکری و عملی، اجرایی منتهی گردد.

س: این مطلب خیلی گویاتر است، یعنی بگوییم تغییر نظام رفتارهای «ارزش‌ها اقتصادی، تفکر اقتصادی، تعامل اقتصادی».

«والسلام»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۰

کد جلسه: ۳۱۲۱ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۲۲

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: بعد از تمام شدن بحث «هدف، موضوع و تعریف» توسعه می‌خواهیم پیرامون «صیانت، عدالت و اعتماد» بحث کنیم. ابتدا ببینیم نام خود این‌ها را چه بگذاریم، قبلاً گفته بودیم این‌ها متغیرهای توسعه‌اند. یکی از این متغیرها می‌گوید «اهداف کلان» چیست و چگونه تغییر پیدا می‌کند، یکی از آن‌ها هم در مورد «ساختارها» و دیگری در مورد «کارایی یا اعتماد» در اقتصاد اسلامی می‌باشد. اولین سؤال این است که این‌ها از چه جهت هم‌زمان (یعنی زیر چتر یک موضوع) می‌توانند طرح شوند. یعنی در عین حالی که سؤال‌های ساختاری نسبت به سؤال‌های درباره اهداف، منزلتشان پایین‌تر است، چرا هم عرض بیاید؟ چون این‌ها به عنوان متغیر فرعی تلقی می‌شوند و متغیرهای اصلی ما متغیرهای اصلی ما متغیرهای اهداف می‌باشند یعنی تا متغیرهای اهداف تغییر نکنند؛ معنا ندارد سراغ متغیرهای ساختاری بیایم، اما در عین حال اگر متغیرهای ساختاری نباشند مجرا برای جریان پیدا نمی‌شود و در نهایت اگر «متغیرهای کارایی یا ساختارهای عینی» برای تحقق آن اهداف وجود پیدا نکند، آن اهداف محقق نمی‌شود. بنابراین ما «صیانت عدالت و کارآمدی» را متغیرهای یک مجموعه‌ای می‌دانیم که پنانسیل، قدرت و قوت آن باید در اهداف، معادلات حاکم بر جریان قدرت باید در ساختار تعریف بشود و تجسد عینی ساختارها و به کار افتادن عینی آن‌ها یعنی متبلور شدن و تعیین تاریخی آن‌ها باید در خارج و در مرحله سوم انجام بگیرد.

برادر مرتضی حسینی: پس تمام این‌ها روی هم متغیرهای هدف: یعنی متغیرهای اصلی ما هستند.

حجه الاسلام حسینی: اگر یک سیب را تماشا کنید اگر نور، هوا و جاذبه وجود نداشته باشد سیب ندارید، در صورتی که هرگز به اشعه نورانی یا به گازهایی که در هوا می‌باشد یا به جاذبه نمی‌توانید به عنوان سیب دندان بزنید، بلکه باید ابتدا آن‌ها باشند و سپس در یک معادله‌ای شکل بگیرند به بیان دیگر: مواد اولیه قدرت، معادلات ترکیب و پیدایش یک ساختاری که دارای اوصافی می‌باشد، همه باید باشد البته ساختار سیب مقدار خاصی آب، قند و مواد دیگر دارد، ولی یک نحوه ترکیب شده تا تعیین کرده و تبدیل به سیب شده است. آخرین آن‌ها حاکی از کارآمدن ترکیب این‌ها است نه کارآمدی معادلات آن. متغیرهای هدف، چیزهایی را که تأثیر در پیدایش هدف (پیدایش توسعه) دارند، نشان می‌دهد

درجه اهمیت آن‌ها هم با هم اختلاف دارند، ولی متغیرهای هدف هستند نه متغیرهای موضوعتان، موضوعتان که مقدورات توسعه شما بود، طبیعتاً آن مقدورات، از منابع و ظرفیت‌ها سخن می‌گوید که چگونه این‌ها را با متغیرهای هدف تبدیل به چیزی کنیم که هدف را نتیجه می‌دهد.

(س): متغیرهای هدف یعنی متغیرهایی که در اتباط با هدف هستند یا متغیرهایی که اصلی هستند؟

(ج): متغیرهای اصلی‌ای که «تبدیل» می‌کنند، اصلاً شما هیچ‌گاه در تحقیقات میدانی تمام خصوصیات یک شیء را به صورت مطلق ندارید، بلکه آن را ساده می‌کنید، برای ساده کردن مثلاً: اگر نقطه مختصات این شیء را هزارتا باشد و شما به تمام آن هزارتا علم نداشته باشید، آن را خلاصه در بیست تا می‌کنید. می‌گویم باز بیست تا را هم خلاصه بکنید، بگوئید: آن‌هایی که می‌توانند به صورت اصلی از سیلیس تعریف بدهند در این فرم چه چیزی هست؟ می‌گوئید یک تعریف از گریستال، یک تعریف از فرم‌پذیری (معادله شکل‌پذیری) آن می‌دهم. تعریف از گریستال یک تعریف و تعریف از فرم‌پذیری تعریف دیگری می‌باشد. تعریف از ساخت و شکلی که پیدا می‌کند هم یک تعریف دیگر است. در حقیقت متغیرهای مواد را چیزی و فرم، چیز دیگری می‌باشد ترکیب هر دو با هم عینیتی را که می‌خواهید، تحویل می‌دهد.

(س): در کنار متغیرهای هدف، ابزارهای آن را چه کار می‌کنید؟

(ج): وقتی متغیرهای هدف لقب «ابزار عینی» پیدا می‌کند، که مرحله کارایی و تعین است، الگوها ابزار هستند، ولی ابزار معادله‌ای. نوعاً زمانی که از ابزارها صحبت می‌شود ما معادلات را ابزار می‌دانیم، یعنی در حقیقت الگوها ابزارند. چرا به این‌ها ابزار می‌گوئیم؟ چون اصولاً «کارآمدی ساختارها» به «معادلات» آن‌ها برمی‌گردد. نارسایی معادلات حتماً نارسایی ساختارها یا ابزارهای عینی آن‌ها را ایجاد می‌کند، لذا کلمه ابزارها را که مثلاً بانک یا... می‌باشد، در بخش کارایی ذکر می‌کنیم.

(س): مگر قسمت کارایی را به عنوان بخشی از متغیرهای هدف در نظر نگرفتید؟

(ج): بله، حتماً، ولی لقب ابزاری به معنای مصطلح به آن نمی‌دهیم. کارایی؛ یعنی اثری که پیدا شده است، چرا ما معادله را ابزار می‌گیریم؟ در حقیقت «معادله» «نرم‌افزارهای بزرگ اجتماعی» می‌باشد. «پیدایش تعیین» «سخت‌افزارهای بزرگ اجتماعی» هستند. ولی آن تعریفی را که آقایان می‌کنند و اگر بخواهید به تفاهم برسید و نتیجه بگیرید، «متغیرهای هدف» را «متغیرهای کلان» می‌گیرند، این با تعریف ما فرق می‌کند. این‌گونه نیست که متغیرهای

هدف را فقط بگوئیم نسبت‌ها در بالاترین سطح نسبت به هدف هستند، مثلاً بعد از تعریف اهداف کلان گفتید «الف»، «ب» و «ج» جزء اهداف کلان می‌باشند سپس می‌گویند: ابزارهایی را که ما را به این هدف برساند، تعریف کنید، یعنی ساختارهایی را که در جامعه وجود دارد و می‌خواهد آن هدف را درست کند، معرفی نمایید. این اختلاف فلسفی؛ بین تعریف ما و آن‌ها وجود دارد؛ ولی شما بلافاصله می‌توانید سراغ «سخت‌افزارهای اجتماعی» بیایید و آن‌ها را به عنوان ابزارها ذکر کنید ولی ما حتماً قبل از سخت‌افزارها اهمیت نرم‌افزارها را به عنوان ابزار ذکر می‌کنیم به عبارت دیگر ممکن است آن‌ها تعریف عدالت را در هدف ببرند؛ ولی ما آن را در «متغیرهای توسعه» می‌بریم نه در اهداف کلان.

(س): یعنی در واقع «متغیرهای هدف» آن‌ها اهداف کلان ما است؟ چیزی که متناظر با متغیرهای هدف آن‌ها می‌شود؟ همان سه تایی که اهداف کلان ما حساب می‌شود، توسعه کرامت، توسعه تفاهم، توسعه تعاون؟
(ج): این‌ها «اهداف کلان» ما هستند.

(س): متناظر با متغیرهای هدف آن‌ها حساب می‌شوند؟ ..

(ج): آن‌ها چه چیزی می‌خواهند، آن‌ها دنبال تصویب نمی‌باشند، اطلاعات و ذهنیتی که دارند این است که از هر راهی می‌شود، آن حرف خود را تکرار بنمایند. به نظر بنده می‌آید با صرف نظر از مقایسه با کار آن‌ها در ابتدا ما تمام حرف‌های خود را به صورت نظام‌مند بگوئیم، بعد از پایگاه حرف خودمان مرتباً به حرف آن‌ها حاشیه بزنیم؛ اگر بخواهد چنین چیزی انجام بگیرد، به جای این که بخواهیم درباره این مطلب به صورت مقایسه‌ای جلو برویم. ...

(س): ما به صورت مقایسه‌ای طرح نمی‌کنیم. ولی آن‌ها به صورت مقایسه‌ای استدلال می‌آورند، می‌گویند: امنیت را که شما می‌گوئید ما هم گفته‌ایم، همین‌طور عدالت.

(ج): خیر با آرایش دیگری گفته‌ایم.

(س): می‌گویند آن دو تا کجا رفت رونق و کارآیی کجا رفت؟

(ج): به نظر بنده می‌آید که رونق در کارآیی می‌باشد؛ ولی به عنوان مثال ما آن‌ها را در بخشی آورده‌ایم که آن‌ها به هیچ وجه حاضر نیستند این را در آن بخش ببرند، آن‌ها می‌خواهند آن‌ها را حکومت بدهند بر عدالت.

(س): یا حداقل قسیم این بیاورند.

(ج): خیر این فیسم نیست. آن‌ها دلیل دارند چون الگویتان را این‌جا ذکر می‌کنید نه در عدالت، «مدیریت»، «الگوی مدیریت» و «افزایش عوامل تولید» در این‌جا می‌باشد و ربطی به آن ندارد.

(س): می‌گویند جد است.

(ج): وقتی این‌ها را جدا کردید، اشتغال را غیر از عدالت کردید، عدالت یک سوپاپ اطمینان بی‌روح می‌شود، در خود این دستگاه نیست، یعنی حکومت بر این‌ها ندارد، نگفته‌اند زیر توسعه پایدار عدالت اجتماعی را بنویسید تا بعد این‌ها به عنوان زیربخش عدالت تعریف شود. شما این‌ها را زیربخش عدالت تعریف کرده‌اید.

(س): باید جایگاه آن را مشخص کنیم و بگوئیم ما «رونق» را این‌جا می‌بینیم.

(ج): اول اصل مطلب را جلو ببریم بعد به مقایسه پردازیم. بنابراین ما برای «هدف توسعه» سه متغیر قابل شدیم، که یکی ظرفیت‌ساز و قدرت‌ساز می‌باشد و دیگری «معادله و ساختار جریان» می‌سازد و دیگری «ساختارهای» به نتیجه رسیده است. بعد از تمام کردن این مطلب می‌گوئیم: این متغیرها که متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی توسعه هستند، متغیرهای اصلی در این‌جا متغیرهای توسعه اگر در این‌جا (در حال اشاره به جدول). موضوعمان را توسعه بنویسیم، در این‌جا متغیرهای توسعه هستند.

(س): همان چیزی که آن‌ها به آن «متغیرهای هدف» می‌گویند.

(ج): خیر، ممکن است، بعد بتوانید این تناظر را درست کنید ولی باید آن را بشناسیم که چیست.

(س): از نظر جایگاهی متناظر با آن است یا کل آن متناظر با آن متغیرها می‌باشد؟

(ج): به نظر بنده ذهن خود را از مطالب آن‌ها خالی کنید و به مطلب خودتان مسلط بشوید، چون تطبیق پس از تسلط می‌باشد، همین‌که وارد مطالب آن‌ها می‌شود، معنایش این است که دارید از دستگاه خودتان خارج می‌شوید، ممکن است ما بعض مطالب آن‌ها را نداشته باشیم. دلیلی ندارد که بگوئیم آن مطالب صحت دارد، مثلاً ممکن است بگوئیم در امور پزشکی دستگاه ما «تشمع کبد» وجود ندارد. تشمع کبد از خوردن مشروبات به وجود می‌آید. آن‌ها مرتباً برای درمان آن دارو درست می‌کنند و آن را عضو رئیسه می‌دانند، ولی چون درالگوی تغذیه ما مشروبات نمی‌باشد تشمع کبد هم وجود ندارد. خوب در این‌جا، متغیرهای توسعه خودمان را توصیف می‌کنیم که همان صیانت، عدالت و اعتماد می‌باشد. مفهوم کلمه صیانت را تشریح می‌کنیم، صیانت یعنی مصون ماندن از خطر. لذا شما همیشه یک مخاطره‌ای

دارید که از مصون ماندن شما صحبت می‌کند. خطر این است که مردم «گرایشی» به اقتصاد مادی پیدا بکنند و این را به عنوان یک آسیب بسیار بزرگ می‌شناسیم. یعنی زمانی که کشور از نظر اقتصادی آسیب دیده، آن زمان نیست که «قدرت ریالی» ما کم‌تر شده باشد، بلکه آن زمانی است که «روحیه اقتصادی» الحادی و مادی شده باشد. وقتی مادی می‌شود که «انگیزه‌های اقتصادی»، مادی بشوند. زمانی «انگیزه‌های اقتصادی»، مادی می‌شوند که آزادگی نداشته باشند، بلکه وابستگی داشته باشند.

این شاخصه بزرگ آسیب‌پذیری ما است. چون هرگز نباید شدت ما در دنیاپرستی به شدت کفار برسد، اگر شدت ما به شدت کفار رسید یعنی ما کافر شده‌ایم. اگر در شدت ماده‌پرستی مثل کفار شدیم یعنی باید کافر شده باشیم. در صورتی که هرگز این برای ما نه عزت است نه قدرت. اگر ما مثل کفار در اقتصاد شدید بشویم به فرض این که در «جریان موازنه» به توازن یک به یک برسیم، تناظر پیدا کنیم، بگوئیم یکی ما و یکی آن‌ها هستند، در این صورت دیگر جمهوری اسلامی وجود ندارد. بنا به تعریف، این اقتصاد به درد این ملت هم نمی‌خورد. یعنی این ملت حاضر نیستند دست از خدا و پیامبر بشویند و لائیک بشوند. این که چه بنیان‌های قوی‌ای در این ملت وجود دارد که ضد خدا نخواهند شد، برای آن‌ها انگیزش مادی اصل نمی‌شود، و کافر نمی‌شوند، برای این است که ظرفیت پاسخگویی اسلام نسبت به شبهات بسیار نظری عمیق، قوی می‌باشد. به عبارت دیگر در اروپا هنر عوض شد، رنسانس درست شد و تغییر اصولی در دین آن‌ها پیدا شد یعنی دین جدید پیدا شد. ولی در این جا نه تنها هنر بلکه هنر، تکنولوژی، اندیشه و دانش از بیرون آمد و در این جا تازه درگیری آغاز شد. درگیری‌ای که در طول صد سال گذشته (با تحقیقات میدانی راحت می‌شود آن را معین کرده) این‌گونه نبوده که روحانیت همیشه جلو باشد ولی یک گام عقب، یک گام جلو می‌آمدند، در این درگیری مذهب حفظ شده تا منجر به برتری آن شده است، ملت هم این درگیری را خوب چشیده‌اند، نمی‌گفتند ربطی به ما ندارد که دیندارها این چنین می‌گویند، خیر آن‌ها ملحق به دیندارها می‌شدند.

به عبارت دیگر آقای شریعتی که در حوزه شدیداً مورد نقد قرار می‌گیرد، در مورد فاطمه، فاطمه است، از خانه گلی فاطمه چه انقلابی برمی‌خیزد، درباره حضرت علی (علیه السلام) بحث می‌کند و ملت آن را با جانشان می‌پذیرند. یعنی همان لائیک‌های در کاخ جوانان اطراف او جمع می‌شوند یعنی این‌گونه نبود که همان جوانان بی‌بتند و باری هم که شاه ساخته بود، نسبت به حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) روگردان باشند. ممکن است نسبت به بسیاری از

ضوابط روگردان بشوند ولی نسبت به پایه‌های اصلی اعتقادات روگردان نمی‌شوند. مگر عده بسیار کمی. جریان گذشته تاریخ ایران نشان داده که گرایشی غالب با دسته‌ای که کفر را می‌پذیرفتند. نبوده است. درصد جمعیت امیر حسین آریانپور، عده‌ای از توده‌ای‌ها، فدائیان خلق، و ملی‌گراها آن قدر نبود که بتواند بافت کلی کشور را عوض کند. حتی به نظر بنده بافت این‌ها به اندازه بافت اقلیت‌های مذهبی ایرا هم نرسیده با این‌که امکانات دانشگاه‌ها، کارشناسی، مالی و رسانه‌ها، به طور کلی اسیر معادلات این‌ها بود؛ ولی اگر مثلاً سنی‌ها یک چهارم جمعیت ایران باشند هرگز جمعیت آن‌ها یک چهارم نشدند. یا حتی به اندازه اقلیت‌های زرتشتی، یا مسیحی یا یهودی نشدند. و خیلی زود بافت آن‌ها برچیده می‌شد. تا زمانی که نقاب مذهب را می‌زدند، جمعیت آن‌ها زیاد بود، ولی وقتی نقاب مذهب را کنار می‌گذاشتند و حرف خودشان را می‌زدند، جمعیت آن‌ها یک باره کم می‌شد. این مطلب مسلم می‌کند که در این‌جا چه پایه‌هایی وجود دارد که آن بنیان‌ها قدرت پاسخگویی دارند. قدرت پاسخگویی و «حرف حق» کار خودش را می‌کند. حتی کسانی که را که دیگر نماز و روزه را مطلقاً ترک کرده‌اند و کاری به دین ندارند، وقتی مادرش می‌میرد و روزه را خیرات می‌کند (بنده سراغ دارم) فردی که اصلاً وابسته به دین نمی‌باشد ولی شب هفتم مادرش برای خیرات مادرش کشیده است، یعنی در عمق ضمیرش این کلمه حضور دارد، که «شاید هم این مایل حق باشد» یعنی نفی مطلق نمی‌کند و به حساب این‌که «شاید باشد» روی عاطفه‌اش خیرات می‌کند.

به سراغ بحث‌های خودمان برگردیم. متغیرهای توسعه را صیانت دانستیم. صیانت یعنی مصون بودن از آسیب، زمانی مصون بودن از آسیب پیدا می‌شود که انگیزه اقتصادی الهی باشد، به هر نسبت که انگیزه مادی بشود به همان نسبت حضور اقتصاد سرمایه‌داری و غلبه آن یعنی اقتصاد دنیاپرستی و مادی برای ما وجود دارد. این صدمه نه تنها صدمه سیاسی و فرهنگی می‌باشد؛ بلکه حتماً صدمه اقتصادی هم محسوب می‌شود. ما بعداً زیربخش‌های صیانت را بیان می‌کنیم. فعلاً در کلیت مطلب می‌گوئیم: انگیزه باید از انگیزه کفار مصون باشد. اندیشه، یعنی حرکتی که در عالم توهمات ذهن انجام می‌گیرد. در پسندها، انگیزه معنا می‌یابد و عمل هم در رتبه سوم است، اگر بگوئیم یک حساسیت‌های روحی و عاطفی، یک تفکر و گمانه‌ها، و یک عملی وجود دارد، این سه وقتی مصون می‌مانند که قدرت رویارویی با طرف مقابلشان را داشته باشند. یعنی مقابل مخاطره، خطر، اقتصاد استکباری می‌باشد.

رابطه جوهره صیانت ما با توسعه اقتصاد اسلامی معلوم شد. یعنی نوع انگیزه، نوع تفکر و نوع قلمش فرق دارد. اگر غیر از این باشد، از طرف مقابل آسیب‌پذیری می‌باشد. به هر نسبتی که بدین گونه باشد (نمی‌گوئیم آن‌ا و به صورت ذهنی عمل کنیم بلکه « نسبی » می‌گوئیم) به هر نسبتی که ما صیانت داشته باشیم و مصون باشیم، به همان نسبت قدرت رویارویی داریم. یعنی به هر نسبت جهت‌گیری اقتصادیمان یعنی « جریان تکامل ما » از جریان تکامل آن‌ها جدا شده باشد به همان نسبت ما قدرت رویارویی داریم و مصون می‌مانیم. به هر نسبت هم که با آن دستگاه حرکت کنیم، طبیعی است که منحل هستیم. بعد از مصون بودن مسئله عدالت می‌باشد.

(س): قبل از وارد شدن به مسئله عدالت لطف بفرمائید سئوالی را پاسخ دهید عدالت و اعتماد را که بعد خواهیم گفت امرهای ایجابی هستند، به خلاف صیانت که امر نفی‌ای می‌باشد « مصون بودن ا خطر » آیا نمی‌توانیم به جای آن کلمه ایجابی بگذاریم که معنای نفی‌ای نداشته باشد.

(ج): به عبارت دیگر می‌توانیم بگوئیم « توان‌مندی اسلامی اقتصادی » یا « اقتدار » ولی این مشروط به این است که بتوانیم اقتصاد را توصیف بکنیم به این‌ه: در جریان تکامل اولین چیزی که باید توجه داشته باشیم، تقوای اقتصادی یا مصون بودن است، به میزان تقوا ما پیروزیم.

(س): یعنی وقتی قید اقتدار را « اسلامی » بزنیم، این معنا در آن می‌باشد؛ یعنی اقتدار اسلامی نه اقتدار اسلامی؟

(ج): کلمه‌ای را در ذیل این توضیح می‌دهم، در عین حال می‌پذیرم که آن را عوض کنید. توسعه را « توسعه اسلامی اقتدار اقتصادی » قرار دادید. اولین « قید توسعه » شما « اسلامی » شد، بعد « اقتدار » قید دوم شد.

(س): در کجا؟

(ج): در هدف.

(س): شد اقتدار اسلامی اقتصاد ملی.

(ج): احسنت. اقتدار اسلامی، قید « اقتدار اسلامی قرار دادید؟ در این جا توسعه نداشت؟

(س): خیر اقتدار اسلامی اقتصاد ملی. حالی می‌شود این کلمه را به اقتدار اسلامی توسعه اقتصاد ملی تغییر دهیم.

(ج): چیزی را که برای تعریف توسعه آوردید، طبیعتاً نمی‌شود آن را در زیربخش‌اش ببرید.

(س): آن جا را باید اصلاح کنیم یا این جا

(ج): اگر توسعه اسلامی «اقتصاد ملی» بگوئید، آن گاه می‌توانید «اقتدار» را این‌جا بیاورید.

(س): یعنی «هدف»، «توسعه اسلامی اقتدار اقتصاد ملی» بشود. زیربخش آن یعنی سردتسه اهداف کلان ما. ...

(ج): خیر، اهداف کلان نمی‌باشد، متغیرهای توسعه می‌باشد.

(س): اهداف کلان در کجا است؟

(س): اهداف کلان زیربخش اولین متغیرتان است که هدف‌های شما را درست می‌کنند.

(س): سردسته اهداف کلان که می‌گویم یعنی سردسته اسن. ..

(ج): سردسته این است، ولی خود این و این و این (اشاره به جدول) متغیرهای توسعه می‌شود.

(س): که متغیر اول متغیر هدف می‌باشد.

(ج): بله، دوم به نظر ما متغیر ابزارها می‌باشد.

(س): متغیر ساختارها؟

(ج): خیر ابزارها غیر از ساختارها می‌باشند سوم: متغیر ساختارها هستند. بنابراین متغیر هدف این‌جا، و متغیر «ابزار»

این‌جا می‌باشد، یعنی «عدالت» متغیر ابزارها و «اعتماد» متغیر ساختارها.

(س): اقتدار متغیر؟

(ج): متغیر اهداف می‌باشد.

(س): این‌ها همه روی متغیرهای توسعه هستند.

(ج): بله، متغیرهای توسعه هستند. البته این‌که «اقتدار» متغیر «اهداف» می‌باشد، باید حتماً به صیانت توصیف بشود.

در آن‌جا «صیانت» را توضیح می‌دهید. می‌گوئید به نظر ما می‌آید، (به صورت بزرگمنایی آورده شود) تقوا، تقوای گریز

نمی‌باشد تقوای پرهیز نیست، بلکه تقوای ستیز می‌باشد. برای تقوا دو معنا می‌شود بیان کرد. اگر تقوا، تقوای فردی

باشد، می‌شود تقوای گریز. تقوا فردی که معنای تقوای گریز می‌دهد. پرهیز از گناه با حالت «بازدارندگی» می‌سازد،

ولی با «فعل» نمی‌سازد، ولی «تقوای ستیز» با فعل می‌سازد. «صیانت» تقوای ستیز می‌باشد نه تقوای گریز. کسی که

تقوای گریز دارد از شرایط فرار می‌کند و در خانه می‌نشیند. می‌گوید اصولاً بهتر است که از جامعه دور بشوید. حضور

نداشته باشید. در باره این‌که توسعه قید «اقتصاد» بشود، بعد «اسلامی بودن» «تید اقتصاد» بشود. معنای آن این است

که ما توسعه تکنولوژی را بیاوریم، اما مراقبت کرده در مواردی که با اسلام برخورد می‌کند، آن را قیچی نماییم. گاهی می‌گوئیم: اصلاً باید پایه اقتصاد روی اسلام باشد، توسعه اسلامی اقتصاد می‌باشد. خود توسعه اسلامی می‌باشد. به مطلب قبل برمی‌گردیم کلاً «تقوای گریز» با «نفی» و «حالت سلب» می‌سازد. در حالی که صیانتی را که ما می‌گوئیم در «تقوای ستیز» می‌باشد، تقوای ستیز با «ساختن» می‌سازد. ساختن ابزار، عمل کردن به آن در جنگیزدن. یعنی حتماً چند چیز در اقتدار مفروض است، (در اقتداری که متغیر اهداف می‌باشد، اقتار اسلامی)، اول این‌که: ابتدا مفهوم صیانت مورد بررسی قرار بگیرد، صیانت یعنی «مصون بودن» دوم: مصون بودن به وسیله «گریز» یا «ستیز» است؟ که گفتیم مصون بودن یک سازمان غیر از یک فرد می‌باشد. «انزوا» مصون بودن سازمانی نمی‌باشد. «انزوا» به انفعال کشیده شدن سازمان در برابر شرایط می‌باشد. معنای مصون بودن را نمی‌دهد. «صیانت» یا «تقوای ستیز»، «درگیری و رویارویی» می‌باشد.

(س): یعنی اقتدار اسلامی یا اقتصادی؟

(ج): احسنت، باید این را توضیح بدهید. بعد از این قسمت معنای عدالت را ذکر می‌کنید.

(س): البته اول سه سطح رامی‌آید بعد دو مرتبه روی شاخه‌های آن..

(ج): بله، معنای عدالت یکی این است که می‌گویند: عدل یعنی «وضع کل شیء فی موضعه» یک معنای ساده می‌باشد. یعنی هر چیزی جای خودش باشد. «تناسب هر چیز. ولی یک قدم بالاتر «عدل در جریان» است، یعنی «تناسب جایگاه، هر چیز برای رسیدن به «مقصد». یعنی هماهنگی امور، در رسیدن به مقصد. این معنا «تناسب با کمال» دارد. تناسب با کمال، معنای هماهنگ بودن جایگاه‌ها با یک امر سومی می‌باشد. به عبارت دیگر عدالت در جریان توسعه مهنا می‌شود که صحیح است با لقب «توازن» بگوئیم. باید وزن و نظام توزین هر چیز، نظام وزن و بها دادن به هر چیز، متناسب با رسیدن به توسعه باشد. عدالت در این‌جا با عدالت مصطلح زمین تا آسمان تفاوت دارد. عدالتی که در مصرف طرح می‌شود؛ یعنی: اختلاف طبقاتی در مصرف کم بشود، که معنای «ثبات امنیت» را هم به آن اضافه می‌کنند. می‌گویند وقتی اختلاف طبقاتی زیاد باشد، جامعه بی‌ثبات می‌شود. اما ما چیز دیگری می‌گوئیم. می‌گوئیم: این‌که شما می‌خواهید بگوئید: با وجود این‌که تمرکز، ابزارها و رشد برای یک دسته می‌باشد، می‌خواهید فقر را به گونه‌ای مهار کنید. مهار فقر، جهل، بیماری و امثال این‌ها به عنوان عوامل اجتماعی‌ای که ثبات را به هم می‌ریزد

یعنی منجر به عصیان و نافرمانی می‌شود. در بحث مهار کردن فقر می‌گویند باید جمعیت را کم کنید و به جمعیت مثل کالا برخورد کنید، فرم دهید. به میزانی که برای رشد سرمایه مفید است، جمعیت هم مفید است. اطلاعات را فرم دهید حتی بهداشت و کلیه امور اجتماعی را، تحت شعاع «توسعه سرمایه» فرم دهید. که مفهوم کالایی شدن انسان را نتیجه بدهد. به این مطلب مقدار کمی بیشتر (یک درجه بیشتر) اهمیت می‌دهند؛ ولی در همان راستا است، یعنی می‌گویند: عدالت اجتماعی را بالا ببرید، یعنی باری همه یک سقفی قرار بدهید که آن را همه دارا باشند و سطح عمومی بگیری اعم از تغذیه، پوشاک، مسکن، وسیله حمل و نقل و ارتباط، این سقف عام می‌باشد. می‌گویند: زیرسقف فقر را نپذیرید. زیر خط فقر را با تزریق سودی که از سرمایه بدست آمده، یک درصد از سود سرمایه را برمی‌داریم و توزیع می‌کنیم. در این صورت نرخ شتاب آهنگ توسعه سرمایه به نسبت کم می‌شود، در عوض ثبات ایجاد می‌شود که سوپاپ اطمینان می‌شود. در این مرحله یارانه‌های مصرفی دولتی جا پیدا می‌کند، که از طریق مالیات و کنترل از نرخ دسته سرمایه می‌گیرد و شتاب را کم می‌کند. در اولی شتاب حفظ می‌شود فقط یک کمک‌های انجام می‌گیرد بدون این که خودش را متکفل تعریف سقف برای فقر بداند. در دومی سقف عمومی تعیین می‌کند، می‌گوید از این سقف، کسی پایین‌تر نباشد. یعنی من از سود، سرمایه کم کرد. و به این‌ها می‌دهم. می‌گویند عدالت اجتماعی به نسبت «انگیزه» را کنترل و کم می‌کند. لذا می‌گویند اگر از یک مرزی هم بگذرد معنا ندارد که شما بگوئید رشد و توسعه اقتصادی را می‌خواهیم. در این جا اعتباراتی که برای سرمایه داریا تصویب می‌شود، اعتبارهای بسیار بزرگی می‌باشد، یعنی دولت انگیزه‌ها را مدیریت می‌کند، وام بزرگ میلیاردری می‌دهد. انگیزه‌ها را تحریک به کار می‌کند. می‌گوئید: چرا به یک دسته خاص می‌دهید؟ می‌گویند: کارآیی این دسته بیشتر بوده یک ضابطه‌ای برای دادن اعتبارات قایل می‌شوند. می‌گویند کسانی که تقاضای وام کرده‌اند صد نفر بوده‌اند. کسی که توانسته نشان بدهد که قابلیت و ظرفیت اداره را دارد، چه کسی می‌باشد؟ کسی که بتواند پنج درصد این وام را پول تهیه بکند و معقولیت پروژه‌اش را اثبات کند و نیروی متخصص لازم را جذب کند و مدیریتش را بتواند برای دولت اثبات بکند. چگونه اطلاعات و سرمایه توزیع شده که این دسته توانمندند، بحث نمی‌شود؟ روحیه یعنی همان چیزی را که به آن انگیزه گفتید چگونه توزیه شده؟ که این‌ها احساس توانایی می‌کنند، افکارش را هم دارند، چه نسبی از آن حقیقی (فطری) بود، چه نسبی اجتماعی است؟ اگر فردی را به عوان نخست وزیر بگذارید، فرض می‌کنیم قابلیت آن را دارد. زمانی که روی آ“ صندلی می‌باشد، روحیه‌ای

دارد. اگر او را عزل کنید و به عنوان استاد دانشگاه قرار دهید اگر افکارش هم بلند باشد ولی شدت روحی‌اش مثل قبل نمی‌باشد. به عبارت دیگر این‌گونه نیست که مرز قدرتر و شدت، مطلقاً از هم بردیه باشد. توانمندی با قابلیت مرزشان همراه است. مثلاً در روانشناسی می‌گوئید: شخص دارای «نبوغ» بود، دچار «خمود» شد. چون وضعیت شرایط اجتماعی‌اش ایجاب کرد. بله مرحوم حضرت اما (ره) وقتی هم در محدودیت شدیدتری قرار می‌گرفت روحیه‌اش منتهی به خمود نمی‌شد. می‌گویند: چه کار می‌کرد؟ می‌گوئید: گریه‌های نیمه‌شب و رابطه‌اش با خدا منشأ این شده بود که فقط خدا را منشأ قدرت می‌دید. جامعه را منشأ قدرت نمی‌دید. چون خدا را منشأ قدرت می‌دید زماين که به قدرت بسیار زیادی هم رسید و همه مردم ایتران در فرودگاه و سراسر ایران به هیجان شدید رسیده بود، وقتی از ایشان سؤال می‌شود چه ادراکی داید که حال می‌خواهید بین این‌ها بیابید؟

می‌گوید هیچ ادراکی ندارم! نمی‌گویند همه ادراکی که ملت نسبت به من دارند من هم نسبت به همه ملت دارم. اشتیاق من نسبت به دیدار آن‌ها چه آن‌ها را بینم یا نبینم در حال حاضر به اوج خودش رسید این را نمی‌گفتند: اگر این برای مردن نقل بشود، می‌گویند: این فرد عجل آدم بی‌تفاوتی می‌باشد، ما این قدر باری او توی سر و سینه می‌زنیم و این می‌گوید: هیچ. این نحوه برخورد مال آن حاتشان بود. به نظر بنده با تعبیر دیگری غیر از ریاضیات مختلفی را که خدا در ربوبیتی برایش مقدر کرده بود و انجام داد و به یک بلوغی رسیده بود چهارده سال زیارت جامعه را روبروی حضرت علی بن ابی طالب افضل صلوات المصلین جز در بیماری سخت از ایشان ترک نشد و هر شب ساعت ۹ مقابل حضرت آمده و با حضرت صحبت کرده‌اند ایشان توان دیگری داده بود. علاوه بر اینکه یک حقیقت قطعی و یقینی در آن جا بد که برایشان افزایه می‌شد.

حالا به مطلب خودمان برمی‌گردیم. «اقتدار ملی» با «عدالت اجتماعی» معنایش می‌خواند. موازنه‌ای که به هدف توسعه می‌رسد. یعنی شما راجع به الگو؛ یعنی معادلات جریان انگیزه الهی بحث می‌کنید. که به آن عدالت اقتصادی می‌گوئید. عدالتی که «توازن اقتصادی» را تفسیر می‌کند. یعنی حضور مردم در تصمیم‌گیری اقتصادی نه فقط از مجرای انتخابات و مجلس باشد. حضور مردن نه تنها در تصمیم‌گیری‌های کلان از طریق مجلس باشد، بلکه ابزارها را به گونه‌ای تقسیم بکنید، ساختارهای اجتماعی را به گونه‌ای پی‌ریزی بکنید که مشارکت عمومی در امر تولید، توزیع و مصرف امکان تصمیم‌گیری را بدهد. این حضور وقتی با آن انگیزش انجام می‌گیرد که معادله لازم را داشته باشد. یعنی باید هم

«انگیزش» غیرمادی باشد و مثل تعاونی‌ها نباشد. آن‌ها یکی از الگوهای «عدالت اجتماعی» را مسئله تعاونی‌های اقتصادی می‌دانند، می‌گویند ما ابزار و قدرت تصمیم‌گیری می‌دهیم (در شکل سوسیالیستی) تا همه مردم به صورت سازمانی مشارکت کنند ولی با انگیزه رفاه مادی، تصمیم را توزیع نکنید، باید تحرک کم بشود. چرا؟ چه فرقی بین تعاونی‌های مادی که معنای عدالت اقتصادی را نه فقط در مصرف بلکه در تولید و توزیع به عهده دارد با تعاونی اسلامی که ذکر می‌کنید، وجود دارد؟

ادامه جلسه ۹

اگر گفتید تعاونی‌های اقتصادی برای توسعه رفاه بر اساس عدالت اجتماعی انجام بگیرد، می‌گویم پس انگیزه، توسعه رفاه شد، ولی این طبقاتی نیست. می‌گوئید: خوب بهترین عدالت است. می‌گویم شیب ندارد. می‌گوئید: شیب ندارد؛ یعنی چه؟ می‌گویم: نرخ شتابش کم است. نسبت به سرمایه‌داری باید عقب بیفتد. باید زیان‌زا بشود. او در حرکت تکنولوژی‌اش چون در مدیریتش ایجاد شیب می‌کند، یعنی اختلاف مصرف، اختلاف مصرف یعنی «تنوع مصرف» یک عده بیش از دسته دیگر باشد. چون عده‌ای در جلو چشم آن‌ها دارند بیشتر مصرف می‌کنند، این بهترین تبلیغ برای تحرک می‌باشد. حرص مولد حرکت می‌باشد در و آن‌جا ماشین، ماشین مولد حرص می‌باشد. شما در عدالت اقتصادی به دلیل امنیت آمده‌اید چه کار کرده‌اید؟ در نظام تعاونی مادی آمده‌اید این تنوع مصرف را کم کرده‌اید. هر مادی کوچک، کوچک را آورده‌اید کنار هم گذاشته‌اید. می‌گویم: این‌ها برای انگیزه‌های مادی که محرک ندارند. محرک آن‌ها ضعیف شده‌است. اما اگر شما توانستید بگوئید من جهت‌گیریم چیز دیگری بود، یک بافت دیگری از پرورش انسان به وجود آورده‌ام. یعنی یک دسته حرکات، تمرین‌ها، ریاضت‌ها، ورزش‌ها می‌دهم، غیر از تمرین رقص آن‌ها، در دستگاه سرمایه‌داری رقص درست می‌شود تا تنوع‌طلبی را بالا ببرند. در رقص چه چیز واقع می‌شد؟ اگر صد تا زند با صد تا مرد در یک‌جا باشند، که انواع مختلف تحریک‌های جنسی وجود داشته باشد، یعنی هرکسی به وسیله دیدن آن مناظر تحریک می‌شد. و به دنبال آن‌ها می‌رود. یا کسی که صد نوع شیرینی، در مقابل او است نمی‌تواند همه آن‌ها را در یک وعده بخورد؛ ولی وقتی وارد مغازه قنادی می‌شود، صد نوع می‌بیند، صد نوع محرک چشایی و بویایی آن را تحریک می‌کند، صد نوع عطر صد نوع لباس، صد نوع منظره وجود دارد، در آن واحد یکی را می‌تواند مرتکب بشود، ولی هوس و تشنگی‌اش به میزان یکی تحریک نشده‌است، لذا شدت برای او پیدا می‌شود. شما صد نوع را در تعاونی‌ها آوردید آن را

محدود کرده و پایین آوردید، دیگر تحرک پیدا نمی‌شود، لذا تجمل، تفاخر، استعلاء، استکبار، ابزارهای حرص هستند، در دستگاه سرمایه‌داری تا تنوع نباشد می‌گویند اصلاً حیات نیست. یک عمری ایرانی‌ها ماست را به یک گونه می‌خوردند (ضرب المثل: مثل ماست سفید است.) اما ماست در آمریکا دویست و پنجاه نوع که با آسانس‌ها و رنگ‌ها و طعم‌های مختلف تولید شد. اگر هر روز یکی از آن‌ها را برای امتحان کردن بگیرد، ۲۵۰ روز طول می‌کشد، تازه هر روزی که یکی از آن‌ها را می‌گیرد، این‌گونه نیست که اگر علاوه بر این نوع، به دو رقم دیگر علاقه داشته باشد به آن‌ها میل نداشته باشد، میل، بیش از «ظرفیت تناول» توسعه پیدا می‌کند. یعنی احساس فقر در این جامعه وسعت پیدا می‌کند، تحرک برای ارضاء توسعه پیدا می‌کند.

اما اگر گفتید ما در مقابل رقص، سینه‌زنی داریم، در سینه‌زنی هم یک دسته از حرکات واقع می‌شود، آن حرکاتی که پیدا می‌شود نه این‌که این مطلب حقیقت نداشته باشد، وراء این کاری که این‌ها می‌کنند حقایقی در عالم است که آن را در جای خودش خواهیم گفت. بعداً برای وجود این‌ها مطلق‌سازی‌هایی هم پیدا می‌شود. یعنی چه کسی را شخصیت برتر می‌شناسند؟ این فردی که برایش سینه زده است چه کسی را انسان‌تر می‌دانند؟ این کسی که برای او گریه کرده‌اند؛ یعنی تحمل مرارت برای نجات عباد، حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه علت قیامش را بدین گونه بیان می‌زند «لیستنقض العباد من الجهاله و حیره الضلاله» یعنی تا بگیریم بندگان خدا را از جهالت حضرت می‌گویند: می‌خواهم تاریخ بشر را از دست جنود این رذایل بگیریم. جنگ من سر خوبی‌ها و بدی‌ها می‌باشد. جنگ من سر این است که بشر را از یک بیماری عظیم واز یک میکروب‌های خطرناک نجات بدهم. از یک حیرت‌هایی بیرون بیاورم. می‌گوید «لیستنقض العباد من الجهاله و حیره الضلاله» دقت بفرمایید این سینه‌زنی این افراد را به یک منصب‌ها و معرفت‌هایی وصل می‌کند که برای او ساده است که تلاش بکند. البته اگر شما بسترسازی اجتماعی بکنید برای خدا تلاش می‌کند. نمونه عینی آن در جبهه بود، اما مدل اقتصادی متناسب با آن در کشور نبود. همین جوان‌ها بودند که به طرف جبهه می‌رفتند. یکی از تئوریست‌های شاه در تلویزیون صحبت می‌کرد و می‌گفت: زمانی که جوان ایرانی که اول امید و آرزوی اوست می‌گوید: جانم فدای رهبر، تکان خوردم که چرا چنین چیزی می‌گوید. نمی‌وشد برای پول این را بگوید. این باید جانش را از همه چیز بیشتر دوست بدارد و چیزهای دیگر را فدای جانش بکند، در رتبه بعدی باید خوشی‌هایش را مقدم بر همه بدارد. به عبارت دیگر در دستگاه مادی گفته می‌شود: مدیریت بدست داشتن ابزار رفع

نیازهای مادی است، بنابراین انگیزش نسبت به نیازهای مادی می‌باشد که اصل است و در این جا دستگاهی را در بالا تعریف کرده‌اید که با انگیزه دیگری می‌باشد. بنابراین عدالت اجتماعی آن هرگز به خمودی‌ای که در تعاونی‌های روسی وجود دارد منتهی نمی‌شود. در فصل مقایسه‌ای آن باید سر جای خودش تعاونی‌ها را تشریح بکنیم.

مطلب که عدالت، توازنی که متناسب با جریان است و ظرفیتی که در اقتدار تأمین می‌شود بنابراین در این جا ابزارهایش را ذکر بکنید، یعنی ابزارهای ایجاد توازن در ساختارها، در همین جا عدالت تعریف می‌شود. زمانی که در معادله الگوها تعریف شد که چگونه می‌تواند برای ظرفیت‌های مطلوبی که داریم مجرا قرار بگیرد، آن گاه می‌گوئیم حال ساختارها با این‌ها چگونه درست می‌شود. ساختارهای متناسب و کارآیی آن چه هست.

(س): فرمودید: در تعاونی‌ها حرص و تنوع نیست. چرا؟

(ج): خیر به شدت سرمایه‌داری نمی‌تواند باشد. چون در تعاونی‌ها تمرکز سرمایه انجام نمی‌گیرد. وقتی سرمایه توزیع شد صنعت‌های انبوه در تعاونی‌ها دیده نمی‌شد. وقتی آمدید توزیع ثروت را به نسبت سرانه آن جا شاغل باشند، پس در آن جا پول نمی‌تواند کار بکند. بعد در این واحدهای کوچک هم که به عنوان مثال کوچک‌ترین هسته تعاونی‌ها هفت نفر می‌باشد که تعریف می‌کنید و واحدهای کوچک، کوچکی که مال مشاغل‌های متعدد می‌باشد، در تعاونی‌ها هرگز حرم بزرگ نمی‌بینید، چون سود را به نسبت سرانه و ساعت کار تقسیم می‌کنند. اگر گفتیم به کسانی که شاغل‌اند، به نسبتی که کار می‌کنند، معنایش این است که اولاً سرمایه نمی‌آید ثانیاً: اختلاف طبقاتی در مصرف نمی‌آید، اختلاف طبقاتی بسیار کم می‌شود. زمانی که اختلاف کم شد، سفارشات تولید عوض می‌شود یعنی تقاضای مؤثر تغییر پیدا می‌کند.

(س): یعنی در این جا می‌توانیم دویست و پنجاه نوع ماست داشته باشیم؟

(ج): در این جا تقاضایش وجود ندارد، در آن جا اصالت مصرف می‌تواند عمل کند چون یک سرمایه‌دار می‌تواند تمام ۲۵۰ نوع آن را بخرد ولو دور بریزد ولی در این جا کسی نمی‌تواند آن کار را بکند.

(س): یعنی روزی یک نوع ماست می‌تواند بخرد.

(ج): آن که می‌خواهد تنوع را بیاورد، اگر هرم را خرد بکنید میزان مصرف و راندمان به سرمایه‌گذاری در تنوع، اجازه نمی‌دهد. به عبارت دیگر (مثال ساده آن) در یک روستا که درآمد اهالی آن محدود به یک نان بخور و نمیری می‌باشد

(در سابق این چنین بود، ولی در حال حاضر این گونه نیست، یا در کشوری که بدین گونه باشد) در این جا معنا ندارد بگوئیم انواع شیرینی‌ها را درست کنید. چون خریدار ندارد. می‌گویند این آرد با شکر، با آسانس‌های مختلف، با چربی و خامه‌های مختلف، با کاکائو و غیره بخواهیم دست بکنیم قیمت آن کیلویی ۷۰۰ تومان می‌شود. اگر کیلویی ۷۰۰ تومان شد، مصرف کننده ندارد مگر یک مرتبه در سال، حداکثر ماهی یک مرتبه، بیش از این نمی‌توانید بگوئید. این غیر از سرمایه‌داری است که می‌گوئید: جزء اقلام مصرفی روزانه او شیرینی می‌باشد، آن هم یک نوع، بلکه چند نوع، تازه نه تنها برای خودش، بلکه برای خودش، مهمان‌ها و رده پایین‌تر از خودش می‌باشد. می‌گوئید در هرم انواع مصرف را دارید. به عبارت دیگر ما پایین که بیاییم و بگوییم رده درآمد کارگران، چگونه است، درآمد کارگران اجازه نمی‌دهد تنوع در مصرف را، گاهی حتی در سال هم نمی‌توانند یک مرتبه یک کالا را مصرف بکنند، چون کلیه راندمانشان برابر با هزینه‌شان بیشتر نمی‌شود، هزینه زیر خط فقر. حال اگر تعاونی‌ها بتواند آن‌ها را زیر خط فقر به بالای خط فقر بیاورد، بالای خط فقر غیر از اختلافات طبقاتی شدید می‌باشد. یعنی محال است این راحت بتواند یک ویلا در شمال یک ویلا در فرانسه و یک ویلا در مشهد داشته باشد و هر وقت دلش خواست عبادت کند به ویلا مشهد برود و زمانی که خواست کنار دریا برود به ویلا کنار دریا برود.

یک حالت روحی‌ای دارید که متناسب با آن «ذهنیت و تخیلات» می‌باشد، متناسب با آن چیزی که تبدیل به عمل آرزو و خیال شد، کم کم بهینه‌سازی نسبی شرایط عملکرد و عملکرد انجام می‌گیرد بعد از آن محصولی دارد مثلاً اسکناس که مادی می‌باشد در کنهش مادی تولید شده، یعنی در پرستش دنیا به وجود آمده است. ممکن است بنده و جناب‌عالی که باطن کار را نمی‌بینیم بگوئیم این اسکناس با اسکناس دیگری که در دست فرد دیگری می‌باشد که با تعلق، افکار الهی و شدت فعالیت الهی بدست آمده، رنگ و جایشان یکی می‌باشد ولی واقعیت امر به این گونه نیست.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۱

کد جلسه: ۳۱۲۲ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۲۲

فهرست

- ۱- بررسی مفهوم عدالت یا توازن در اقتصاد ۲
 - ۱/۱- معنای الگو و ابزارهای انتقال قدرت و ثروت ۲
 - ۲- بررسی مفهوم اعتماد در اقتصاد ۴
 - ۲/۱- اصل بودن امنیت برای انسان نسبت به امنیت سرمایه در اقتصاد اسلامی ۴
 - ۲/۲- ویژگی‌های الگوی مصرف دولت، اصناف و خانواده ۴
 - ۲/۲/۱- تفاخر و تحقیر حاصل الگوی اصالت مصرف ۵
 - ۲/۲/۲- ایثارگری، عدالت و اصناف حاصل اعتماد و مودت ۵
 - ۲/۲/۳- پیدایش کارآمدی مطلوب در نظام اسلامی محصول اعتماد اقتصادی ۶
 - ۲/۲/۴- تفکیک امور عاطفی از امور اجتماعی اساس پیدایش بی اعتمادی اقتصادی ۶
 - ۲/۳- بررسی مفهوم ساختار اقتصادی در دو سطح معادلات و نهاد اقتصادی ۷
 - ۲/۳/۱- ساختار به معنای ابزارهای ایجاد تعادل و معادلات اقتصادی ۷
 - ۲/۳/۲- ساختار به معنای ساختار اجتماعی نهادها و سازمانهای اقتصادی ۷
 - ۲/۴- معنای لغوی و اصطلاحی اعتماد به عنوان یک متغیر اقتصادی ۸
 - ۲/۴/۱- تفاوت معنای امنیت با اعتماد ۸
 - ۳/۴/۲- همدلی، همفکری و همکاری براساس جهت‌گیری الهی اساس پیدایش اعتماد ۹
 - ۲/۴/۳- رقابت اقتصادی ضد اعتماد اقتصادی ۹
 - ۲/۴/۴- جایگزینی محبت به جای رقابت در اقتصاد اسلامی ۱۰
 - ۲/۵- تشریح معنای اعتماد عمومی در اقتصاد اسلامی ۱۱

۳- تشریح سه عنوان آزادی، آگاهی و ایثار در ارتباط با سه مفهوم همدلی همفکری و همکاری در سطح هدف اقتصاد

۱۳

۳/۱- آزادی، آگاهی، ایثار متغیرهای هدف یا اقتدار اسلامی ۱۵

۳/۲- فراگیری مفهومی اقتدار نسبت به مفهوم عزت ۱۵

۴- دلیل به کارگیری مفهوم توسعه در اقتصاد و نه تکامل ۱۶

بسمه تعالی

۱- بررسی مفهوم عدالت یا توازن در اقتصاد

۱/۱- معنای الگو و ابزارهای انتقال قدرت و ثروت

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم... در جمع بندی مباحث مربوط به «عدالت اقتصادی، عدالت اجتماعی، توازن اقتصادی» این نکته مهم را باید بیان داشت، که معنای ابزارهای انتقال قدرت و ثروت، هرگز یک کارخانه نیست، بلکه ابزارهای انتقال «ثروت و قدرت» ابزارهایی هستند که تصمیم‌گیری‌های اجتماعی را به نفع یک عده (هر چند به نام رشد و توسعه‌ی اقتصادی) حل کرده و تصمیم‌گیری را ایجاد می‌کند، که این امر عبارت از «الگوها» است.

الگوها، «رونق، رکود و خمود» را تعریف کرده، و بر همین اساس مشخص می‌سازد که اگر تعاونی‌ها تشکیل شده و کلیه‌ی امکانات و ابزارهای لازم در اختیارشان قرار گیرد، این تعاونی‌ها قدرت تبدیل کردن بنزین جامعه، را به بنزین هواپیما نداشته و انگیزه‌ی اجتماعی را کاهش می‌دهند، چون اختلاف طبقاتی در آنها وجود ندارد، و در نتیجه خمود و رکود اقتصادی را به دنبال می‌آورند. پس برای «رشد اقتدار ملی» باید به سراغ ابزارهایی رفت که آن ابزارها، تصمیم‌گیری‌های اقتصادی بزرگ را در مورد زندگی کل مردم سامان دهند، این ابزارها (یعنی الگوها) باید معنای معادله و تعادل را به نحوی بیان کنند، که ابزار انتقال ثروت و قدرت شوند.

به عنوان مثال، یک کارگر ساده در یک کارخانه‌ی موادسازی کار می‌کند؛ الگوها می‌گویند: حقوق این کارگر باید به گونه‌ای پرداخت شود، که به نفع رشد سرمایه باشد، سؤال می‌کنند؟ انگیزه‌ی او چیست؟ چون او مشاهده می‌کند که مدیر کارخانه در زندگی خود مصرف بسیار بالایی دارد، پاسخ می‌دهند که مدیر کارخانه می‌تواند به کارگر بگوید؛ که اگر بیشتر کار کنی به تو پاداش بیشتری خواهم داد و این کارگر هم به هوس همان چیزی که مشاهده کرده است، تلاش بیشتری می‌کند که این پاداش را دریافت کند.

پس زمانی معنای ابزار بودن آن محقق می‌شود که تصمیم‌گیریه‌ای اجتماعی را به نفع یک عده و به ضرر عده‌ای دیگر شکل دهد.

بنابراین روشن شد که این ابزارها، وسیله‌ی انتقال ثروت هستند، چون همین ابزارها هستند که مشخص می‌کنند پول‌های این کارگر و سایر که در بانک وجود دارد، چگونه قرض داده می‌شود. چگونه به این کارگران قرض می‌دهند؟ برای قرض دادن به آنها، ابتدا مشکلات بسیار زیاد (یعنی محدودیت‌های خاصی) وجود دارد، آنگاه مشخص می‌سازد که وام‌های مصرفی مثل وام مسکن تا سقف ۲ میلیون، و وام ازدواج تا دویست هزار تومان، وام از کار افتادگی نیز به همین مبلغ قرض داده شود. حال همه‌ی این وام‌ها را جمع کنید و با وامی که به کارخانه پرداخت می‌شود، مقایسه کنید. وام کارخانه شاید دویست میلیون تومان باشد، ولی آیا سود این دویست میلیون تومان باز می‌گردد و بین کارگرها تقسیم می‌شود؟ می‌گویند نه، بلکه این سود باید کارخانه را توسعه دهد. حالا چه قدر از این سود به مالک تعلق می‌گیرد؟ می‌گویند آن هم برای مالک باشد، یعنی ۲۰ میلیون وام در اختیار شخص مالک برای زندگی قرار گرفته است. البته شاید به مجموع ۱۰ نفر کارگر هم، هر نفر ۲ میلیون، جمعاً ۲۰ میلیون وام تعلق گرفته باشد، ولی روشن است که هیچ یک از این ۱۰ نفر نمی‌توانند هر کدام به اندازه‌ی مالک مصرف کنند و لذا کارگران دچار حرص می‌شوند، و به گونه‌ای عمل کنند که تا مصرف خود را بالاتر ببرند، چون بالاترین تبلیغ و تحریص، زمانی است که آنها مشاهده کنند که در جلوی چشم‌شان صرف، بالاتر شده است. (افزایش یافته است)

حال اگر مصرف بالاتر را به وسیله تبلیغات، به رخ کارگران بکشند، مثلاً بگویند که برای تماشا در اعماق دریاها کیش و تبلیغاتی شبیه این، کارگران هیچ‌گاه توان بهره‌مندی از آن را ندارد، چون این کارگر هنوز به خاطر وام ازدواج و مسکن خود گرفتار است و باید بسیار زحمت بکشد تا حداقل یک یخچال داشته باشد و در تمام عمر باید برای پرداخت وام مسکن تلاش کند تا بتواند، لاقلاً امکانات سکونت را داشته باشد و هرگز نمی‌تواند سراغ این چیزها برود.

پس ابزارهای انتقال (قدرت، ثروت، اطلاعات)، ابزارهایی هستند، که وسیله‌ی تصمیم‌گیری‌های اجتماعی نسبت به مقدمات جامعه می‌شوند؛ یعنی آنها چطور تصمیم می‌گیرند تا معنای تعادل و معادله روشن شود. و در نتیجه جواب این که چه چیزی منشأ قدرت و تحرک اقتصادی می‌شود، نیز در اختیار آنهاست.

حال اگر بخواهیم عدالت را بر این ابزارها حاکم سازیم تا ابزارهای مولد ثروت در جامعه مشخص شوند، می‌گویند اگر معنای عدالت مشخص شده‌ی این ابزارها را زیر سؤال ببرید و به معنای عدالت لطمه بزنید و یارانه‌های مصرفی را قطع کنید، باید این را قبول کنید که رونق اقتصادی کافی نخواهید داشت.

۲- بررسی مفهوم اعتماد در اقتصاد

پس از بحث توازن، به بررسی متغیر سوم یعنی «اعتماد» می‌پردازیم.

هرگاه انگیزه‌ی جامعه، الهی باشد و توازن اقتصادی به این سمت گرایش پیدا کند، لازم است ساختارهای مناسب که به جای تحریص، «اعتماد آفرین» باشد، حاکم گردد. یعنی باید اعتماد کند که همان امری که در انگیزه، مطرح بود، در عمل هم مطرح شود و این اعتماد، با امنیت اجتماعی کاملاً متفاوت است.

۲/۱- اصل بودن امنیت برای انسان نسبت به امنیت سرمایه در اقتصاد اسلامی

امنیت اجتماعی در نظر آقایان، «امنیت برای سرمایه» است، اما این اعتماد، «امنیت برای انسان» و کرامت انسانی است؛

۲/۲- ویژگی‌های الگوی مصرف دولت، اصناف و خانواده

یعنی اگر فرد ملاحظه کرد که دستگاه‌های دولتی در صدد «ایثار» هستند و ویژگی الگوی مصرف آنها «ایثارگری» است؛ و ویژگی الگوی مصرفی بخش دوم، که در حال مشارکت هستند، «عدالت» است؛ و ویژگی بخش سوم «مصرف» است، یعنی نقش خانواده و کارگاه، انصاف است. معنای انصاف این است که شخص عرفی زندگی می‌کند، البته نه این که هر روز دنبال یک مد و یک اصالت مصرفی باشد، بلکه شخص نسبت به دیگران منصف باشد و منصف زندگی کند و برای مصرف بیشتر، منازعه نداشته باشد.

۲/۲/۱- تفاخر و تحقیر حاصل الگوی اصالت مصرف

به بیان دیگر، قدرت خریدی که به آن تخصیص پیدا می‌کند، و تقاضای مؤثر خود را تبدیل به وسیله‌ای مانند چماق برای کوبیدن بر سر دیگران نکند. حالا یک حق مصرف تخصیص، به دست آورده و یک درآمد سرانه ایجاد کرده است، این در آمد سرانه را باید چکار کند؟ چگونه آن را مصرف کند؟ هر چند در زندگی شخصی خود بخواهد خیلی ساده زندگی کند و پول خود را جمع کند و آن را تبدیل به ابزاری برای کوبیدن بر سر دیگران کند، چگونه ممکن است پول تبدیل به ابزاری برای کوبیدن بر سر دیگران شود؟ با تفاخر کردن، یعنی تفاخر به مال باعث تبدیل شدن آن به وسیله‌ای برای کوبیدن بر سر دیگران است، چون در تفاخر حتماً تحقیر نسبت به دیگران نهفته است و کسی که بیشترین قدرت تفاخر را داشته باشد، دیگران را بیشتر تحقیر می‌کند.

اگر این مطلب سازمانی شود، و هر قشری بخواهد اقشار پائین‌تر را تحقیر کند، یک نظام مولد حرص ایجاد می‌شود که حسادت طبقاتی را پدید می‌آورد و حسادت نیز سبب نفرت افراد از یک دیگر می‌شود. و اظهار مودت افراد به یک دیگر را ریا کارانه می‌کند، لذا افراد اظهار مودت به یکدیگر می‌کنند، ولی از صمیم قلب نیست. هم چنین موجب تَمَلُّق و رذایل اخلاقی می‌شود و رذایل اخلاقی نیز با اعتماد سازگار نیست.

۲/۲/۲- ایثارگری، عدالت و اصناف حاصل اعتماد و مودت

«اعتماد» همان مودت است. اعتماد کردن به دیگری یعنی اینکه او در «حرف و رأی و عمل» راستگوست و بر همین اساس اگر به صورت بسیار کلی در جامعه اعتماد اقتصادی باشد، یعنی دیگران را امین و شایسته‌ی تکیه کردن به، قول و عمل آنها بدانند، حتماً مودت درست می‌شود و در نتیجه با ایثار که کار دولت باشد، سازگار نیست، اگر دولت در هزینه کردن، اهل ایثار باشد، و «يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ» صفت مصرفی دولت باشد و در تخصیص‌ها به دستگاه‌هایی که وابسته به افراد خویش باشد، تخصیص ندهد، در این صورت اعتماد اجتماعی و انضباط بالا می‌رود و خیانت کم می‌شود. از نظر ما اگر بخواهیم در برنامه‌ی اصل نظام اداری، رشوه دادن کاهش یابد، برخوردهای شدید با مردم لازم نیست، بلکه وضعیت اعتماد در دستگاه‌ها آسیب دیده، و تحقیر در جامعه به وجود می‌آید و این مسئله باید حل شود.

اصولاً هرگاه کارآمدی بر اساس تفاخر (چه در شکل نظم یافته، مدل‌مند و الگو دار و چه تخمینی و بدون نظم) انجام گرفت، ثمره‌ی آن، پیدایش «ریا، نفاق، حسادت، تملق» و امثال آن است که البته اگر نظم داشته باشد، همه‌ی اینها به صورت سازمانی انجام می‌گیرد و هرگاه نظم نداشته باشد، همه‌ی اینها به صورت ارتباطی انجام می‌گیرد.

۲/۲/۳- پیدایش کارآمدی مطلوب در نظام اسلامی محصول اعتماد اقتصادی

کارآمدی مطلوب نظام اسلامی، بر پایه‌ی «اعتماد به صحت و درستی، فداکاری، عدالت و نسبت به دولت که ایثارگر است و نسبت به ساختارهای تعاونی از این نظر که آنها عادلانه عمل می‌کنند»، پدید می‌آید، و بر این اساس دیگر مصرف خانواده از شکل تجملی و تفاخری خارج می‌شود، بخش خصوصی هم دیگر نمی‌تواند تلاش مضر کند و در نتیجه به عنوان یک ویروس خطرناک اجتماعی شناخته نمی‌شود، بلکه به عنوان یک سلول مفید اقتصادی به شمار می‌آید.

بنابراین اعتماد شاخصه‌ای است که به دنبال انضباط پدید می‌آید و اگر اعتماد نباشد،

۲/۲/۴- تفکیک امور عاطفی از امور اجتماعی اساس پیدایش بی اعتمادی اقتصادی

یعنی شخص در باطل خود قائل باشد که به هر دو طرف مقابل توانسته برتری پیدا کند، انضباط پدید نمی‌آید. اگر انضباط هم پدید آید «تَوْحُّشِ مَنْظَم» است، همان‌طور که اکنون در اروپا توحش منظم است، یعنی نظم وجود دارد، ولی نظمی که «تملق، ریا، حرص و حسد» در آن شکل سازمانی یافته است.

لذا در آنجا «حُبّ» و «وُود» [۱۴/۳۳] را مشاهده نمی‌کنید و آنها امور عاطفی را جدا از امور اجتماعی می‌بینند و کارآمدی را بدون ارتباط با عواطف می‌دانند و می‌گویند که باید منطقی کار کرد. درحقیقت آنها به یک دیگر اعتماد ندارند و هر کسی تلاش می‌کند تا بتواند بر دیگران غلبه کند. به همین دلیل در اینجا اطلاعات در اشکال مختلفی که دارد، نسبت به داخل آن جامعه، سکرت می‌شود و هم فکری و تفاهم باطنی وجود ندارد و اطلاعات تا آن حد که دیگران را تحریک به تسلیم شدن کند، به دیگران داده می‌شد. ما این بی اعتمادی را نسبت به «کفار» داریم، یعنی در درون نظام، اعتماد وجود دارد، «ولی» نسبت به کفار فرموده‌اند: «لَا تَتَّخِذُوا اِبْطَانَهُ» یعنی «آنها را مورد اعتماد خودتان قرار ندهید، چون جهت گیری آنها غیر از جهت گیری ماست»، تا کجا این امر ادامه دارد؟ تا آنجا که مواظب هستیم معاملات اقتصادی سبیل (حاکمیت) آنها بر مسلمین نباشد، ولی سبیل ما بر آنها درست است. به فتوای همه آقایان، ربا گرفتن از آنها برای ما عیبی ندارد، اما ربا دادن به آنها درست نیست؛ یعنی تضعیف آنها را می‌پذیریم و برای آنها احترامات اسلامی قائل نیستیم و بالاتر از این هرگاه قدرت داشته باشیم لازم است، که وقتی به کشور ما می‌آیند، «صاغر» باشند یعنی باید تحقیر شوند و صغیر و پست شمرده شوند. برای مثل اگر روزی قدرت اسلام بالا رفت، باید وقتی سفیرکبیر آنها وارد شد، در همان رستوران فرودگاه باید آنها را تحقیر کنند و غذای جداگانه به آنها بدهند که بیرون از رستوران بخورند. این که همتای سیاسی ما به استقبال آنها می‌رود، مربوط به شرایطی است که ما در موضع ضعف هستیم، و الا آنها اصلاً همتای مسلمین نیستند، همتای «مسلم» فقط «مسلم» است.

۲/۳- بررسی مفهوم ساختار اقتصادی در دو سطح معادلات و نهاد اقتصادی

س (۱) [۱۷/۴۵] معمولاً ساختارها در مرحله دوم ذکر می‌شدند مثلاً «توسعه، ساختار، کارایی» اما در اینجا می‌گوئیم «اهداف، ابزار، ساختار»، ابزار و ساختار را در دو مرحله ذکر می‌کنیم، علت این امر چیست؟

۲/۳/۱- ساختار به معنای ابزارهای ایجاد تعادل و معادلات اقتصادی

ج) عباراتی که در اینجا مطرح می‌شوند، وقتی می‌خواهید آنها را با مدل تطبیق کنید، باید معنای مختلفی را برای آنها قرار دهید، یعنی «نسبی شدن معانی، منسوب شدن و متقوم شدن به هم» نیز باید ملاحظه شود.

ساختار، که در اینجا به معنای «ابزارهای ایجاد تعادل»، یعنی «معادلات» استفاده می‌شود.

۲/۳/۲- ساختار به معنای ساختار اجتماعی نهادها و سازمان‌های اقتصادی

در پائین دیگر این معنا را ندارد؛ بلکه کارآمدی معادلاتی آنها، درست شدن ساختارها یا نهادهای اجرایی است. نهادهای اجرایی را نمی‌توان حتماً به عنوان معادله ذکر کرد و کارآمدی آن معادله، درست کردن این ساختارهای اجتماعی است. منظور از ساختارهای اجتماعی نهادها، سازمان‌هایی است که وظایف خاصی دارند. هم چنین صحیح است بگوییم که این‌ها دارای چه اختیاراتی هستند که آن اختیارات در معادلات تعیین شده است؟ و یک وظایف و کارآمدی خاصی نیز دارند.

پس خود این ساختار، یک کارآمدی، دارد که این کارآمدی مثلاً هم در توزیع ثروت و هم در تولید کالا قابل ملاحظه است ولی بالای سر این، یک معادله‌ای است که به عنوان محصول آن معادله به شمار می‌آید؛ یعنی ساختارهای اجتماعی در توسعه، کارآیی تلقی می‌شود، اما در نظام اجتماعی، ساختار محسوب می‌شود.

س ۱) در میان عناوین «اقتدار، عدالت، اعتماد» که تا کنون بیان شد، اقتدار و عدالت روشن‌تر به نظر می‌رسد، لازم است که درباره اعتماد توضیح بیشتری بیان شود یا این که عنوان دیگری به جای آن قرار گیرد؟ چون عدالت در ابزارها و الگوها، روشن و دارای مفهوم است، هم چنین معنای اقتدار «اقتصادی در توسعه کرامت، توسعه تفاهم و توسعه تعاون» مشخص است. اما معنای اعتماد به عنوان یک متغیر اقتصادی چیست؟

۲/۴- معنای لغوی و اصطلاحی اعتماد به عنوان یک متغیر اقتصادی

ج) متغیر در هدف است، اگر متغیرهای توسعه را مطرح می‌کنید، اعتماد، عنوان صحیحی است.

س ۱) آیا مسئله خود اعتماد است یا امنیت و انضباطی که ثمره‌ی اعتماد است؟

ج) اعتماد از نظر لغت به معنای «طلبِ عَمَد و تکیه گاه کردن است و تکیه کردن در جامعه زمانی محقق می‌شود که معتقد به صداقت فرد باشد و او را امین بدانید»، ولی آیا می‌توان عنوان امنیت را به جای این مفهوم گذاشت؟ امنیت یعنی این که خود فرد احساس امنیت می‌کند، اما معنای اعتماد این است که فرد تکیه کردن به دیگران را صحیح

می‌داند، یعنی در زندگی اجتماعی به دولت تکیه دارد. یعنی اعتماد عمومی به عنوان یک، «صفت» پدید می‌آید و همان‌طور که اقتدار ملی و عدالت اسلامی را می‌توان مطرح ساخت.

اعتماد عمومی را نیز می‌توان مطرح ساخت؟ و اگر اعتماد عمومی نباشد، امنیتی را که مطرح می‌کنید، نسبت به ارتباط انسان‌ها با هم است یا نسبت به سرمایه؟

۲/۴/۱- تفاوت معنای امنیت با اعتماد

در اینجا تفاوت معنای امنیت با اعتماد واضح می‌شود و امنیتی را که آنها ذکر می‌کنند امنیت برای «سرمایه» است، اما اعتماد یک مسئله «انسانی» است.

س (۱) آیا امنیت برای انسان هم قابل طرح است؟

۳/۴/۲- همدلی، همفکری و همکاری براساس جهت‌گیری الهی اساس پیدایش اعتماد

ج) در امنیت برای انسان؛ مخاطراتی وجود دارد، اما شخص محفوظ می‌ماند. این مطلب با بقیه‌ی مطالبی که تا کنون مطرح شده، هماهنگ نیست. یعنی «همدلی، همفکری و همکاری» اساس اعتماد است و جهت‌گیری حاکم بر آن باید الهی باشد. در اینجا یک نحو، همکاری مورد توجه است که همبستگی اقتصادی را (بر پایه‌ی اعتماد عمومی) ایجاد می‌کند و البته اگر همبستگی مورد نظرتان نباشد، همان عنوان «امنیت» مناسب است، ولی اگر همبستگی وجود داشته باشد و هر شخصی منافع خود را عین منافع دیگران دوست داشته باشد، یا به بیان دیگر افراد مُتَقَوِّم به هم (همانند انگشتان یک دست، مشت) شوند و هر کدام در باطن خویش نقشه‌ای برای دیگری نکشد که او را عقب بزنند.

۲/۴/۳- رقابت اقتصادی ضد اعتماد اقتصادی

اعتماد خوب است و عنوان اعتماد در اینجا درست در مقابل رقابت اقتصادی قرار می‌گیرد.

رقابت اقتصادی، یک جنگ درونی بدون سر و صدا است که شکل سیاسی و نظامی ندارد؛ ولی حتماً تنازع برای براندازی دیگران در محدوده‌ی اقتصاد وجود دارد. برای مثال بین دو شرکت مناقصه برگزار می‌شود، شرکت می‌داند که اگر در این مناقصه برنده شود، شرکت دیگر ورشکست خواهد شد. بعد مدیر این شرکت می‌بینید، آن شرکت در حال ورشکستگی و انحلال است و شش ماه گذشته، خرج شرکت سنگین شده است، اما اصلاً ناراحت نمی‌شود و می‌گوید: «اگر رقیب کمتر باشد، بهتر است.» این که می‌گوید یک رقیب کمتر، تلاش می‌کند تا دیگری را حذف کند و طرف

دیگر نیست شود. یعنی امنیت اقتصادی وجود دارد، و هر کدام جداگانه تلاش کنند، و شخصی که شایستگی دارد، باید بدود و آن که شایستگی بیشتری دارد، موفق می‌شود. در اینجا اصلاً اعتماد اقتصادی وجود ندارد و هر فردی تلاش می‌کند تا اطلاعات را برای خود سکرت نگهدارد و کانال می‌سازد تا شیوه‌ی تصمیم‌گیری دستگاه‌ها را بشناسد و از آن استفاده کند.

۲/۴/۴- جایگزینی محبت به جای رقابت در اقتصاد اسلامی

س ۲) آیا به جای اعتماد می‌توان «تعاون یا وحدت اجتماعی یا ایثار» را مطرح کرد؟

ج) کلمه وحدت، که جزء متغیرهای هدف است و در این جا کثرت آن ملاحظه می‌شود، کثرت متقوم به هم است که معنای اعتماد را ذکر می‌کند. اگر بخش دولتی در تعاون نیز نباشد، می‌توان آن را در اینجا ذکر کرد، چون بخشی از جامعه را می‌خواهید بر پایه تعاون (به معنای اسلامی آن) شکل دهید. ولی در اعتماد لازم نیست که همکاری مستقیم، مثل تعاون وجود داشته باشد، مثلاً اعتماد به دولت اگر ضعیف باشد، رشوه گرفتن گسترش می‌یابد. انضباط ثمره‌ی اعتماد است، همان‌طور که ثمره‌ی رقابت نیز انضباط است. چون انضباط، عمل کردن بر اساس قانون است. وقتی می‌گویید: «رفتار جامعه باید مکانیزه شود و هرج و مرج نداشته باشد»، این مکانیزه یا استکباری باشد، ممکن است الهی باشد و اگر الهی باشد، افراد همدل هستند، و هم دیگر را قابل تکیه کردن می‌دانند. در انضباط، تبدیل شدن بدبینی‌ها به خوش‌بینی در یک سطح خاص اجتماعی وجود دارد، یک شخص که چک را برای یک ماه دیگر نوشته و امضاء کرده است، مثلاً شما اعتماد می‌کنید که آن را پرداخت خواهد کرد ولی در انضباط الهی، اگر در آن روز این فرد دچار مشکل شده باشد، شما هم اعتماد دارید که این فرد تلاش کرده، ولی نتوانسته پول را تهیه کند و لذا خود شما واسطه می‌شوید تا پول را برای او تهیه کنید که چک او برگشت نخورد. البته این مطالب با ارتکازات آنها متعارض است، چون آنها اصلاً اقتصاد را، بر اساس رقابت پی‌ریزی می‌کنند و این که شما بگویید: «من می‌خواهم رقابت را حذف کنم»، می‌گویند: هرگاه اختلاف طبقات و رقابت را حذف کردید، دیگر اقتصاد نخواهید داشت.

بنابراین شما صورت مسئله‌ی رقابت را عوض می‌کنید و محبت اسلامی را جایگزین آن می‌کنید «و سارعوا الی مغفره من ربکم» در اینجا رقابت در طلب مغفرت است و هم در تمام اشکال «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی»، جریان دارد، در اینجا سرعت، سرعت الی الله است و تنازع و تکالب در آن وجود ندارد.

مثلاً، حال شخص باید مالیات بدهد، ما اگر یکی از مالیاتها را خمس بدانیم، در نظامی که رقابت اصل است، یک علم حساب‌سازی و تخصیص پدید می‌آید تا مالیات ندهند. اما در جامعه اسلامی فرد، یک بار مالیات داده و ۲۰ درصد سود را پرداخت کرده است، بار دوم نیز احتیاط می‌کند و احتیاطاً همان خمس دوم را می‌دهد. دوباره خمس به عنوان رد مظالم می‌دهد تا این که اگر در گفتار و کردارش اشکالی وجود داشته باشد، رفع مظالم شود. وقتی ۲۰ درصد از سود می‌پردازد، یعنی صد تومان او در حال حاضر هشتاد تومان است، دوباره سود دیگر خمس هشتاد تومان را هم، می‌پردازد و شانزده تومان دیگر از آن کم می‌شود.

۲/۵- تشریح معنای اعتماد عمومی در اقتصاد اسلامی

ج) این سود را به نرخ سرمایه چگونه محاسبه کرده است؟ به نحوی که ضرر سرمایه را محاسبه نکرده و نمی‌خواهد سرمایه خود را به اندازه سال قبل برساند. سال گذشته سرمایه او سود نداشته است، ولی این فرد امسال سود سرمایه سال گذشته را بر نمی‌دارد و دوبار خمس همین سودی را که به دست آورده است می‌دهد. هم خود فرد خمس می‌دهد و هم افراد زیر دست او خمس می‌دهند. پول را هزینه بخشی از زندگی کرده‌اند، یعنی خمس عملاً از سود، کسر نمی‌شود، بلکه از هزینه کسر می‌شود. حال خمس را در چرخش اقتصادی زندگی ملاحظه که اصل آن تعاون بر تقوی است و تعاون اقتصادی خاص در آن نقشی ندارد، تعاون بر تقوی در آن اصل است، نه تعاون اقتصادی خاص. پس معنای اعتماد عمومی، اعتماد به دولت در داخل تعاونی، اعتماد به بخش خصوصی است.

س (۱) با توجه به این که اعتماد عمومی می‌خواهد، نفی خطر از انسان را به وجود آورد، چه تفاوتی با صیانت دارد؟

ج) در تعریف یک شیء، گاهی تعریف بر پایه علت شیء است و گاهی بر پایه اثر آن است. چون جهت گیری و تفکر، الهی است و در اعمال، ایثار جریان دارد، در جامعه افراد به یک دیگر خوش بین هستند، و جامعه دارای اقتدار است. اقتدار را که در اینجا به عوامل درونی آن تجزیه می‌کنیم، بدون عدالت تحقق نمی‌یابد؛ یعنی آن ظرفیت «روحی، فکری، عملی» که قبلاً ایجاد شده، در این مرحله در قالب الگوهای اجرایی در آمده است و ثمره‌ی عینی آن ظاهر می‌شود، که ثمره‌ی همان مطلب است، اما تجسد دارد. در آنجا پتانسیل را تعریف کردیم و در اینجا شیء را تحویل می‌دهیم. به بیان دیگر اینجا ابتدا، علت و بعد اثر و مجری است، اثر هم از سنخ علت است که اگر شکل مادی داشت، اثر هم مادی می‌شود.

پس اعتماد عمومی، حالت خاصی است که ثمره‌ی همدلی و هم جهت بودن است. همان طور که عزیزان رزمنده در جبهه به یک دیگر اعتماد دارند و هرگز خیال دزدی نسبت به یک دیگر نمی‌کنند، چون قصد اینها از حضور در جبهه هدف دیگری بوده است.

اما هرگاه این متغیرها به صورت دستگاه انتزاعی ارزیابی شوند، دیگر متغیرهای تغییر نیستند، چون در متغیرهای انتزاعی، هم سطحی ملاحظه می‌شود، یعنی وقتی می‌گویند: مَقَسَم و قَسِيم، بودن اقسام نسبت به هم، دیگر نمی‌توان اجناس نازله را در ردیف اجناس عالیه قرار داد، چون اجناس نازله در دید انتزاعی، بخشی از اجناس عالیه هستند. برای مثال هرگاه بگویید: جنس و فصل ماده، جسمیت و ابعاد سه گانه داشتن است و بعد بلافاصله بخواهید انسان را کنار جنس بگذارید، از شما اشکال می‌گیرند و می‌گویند: شما باید از سطح جنس پائین تر بیایید و جسم نامی و بعد جسم نامی متحرک بالا راده را مطرح کنید و بعد بگویید: «جسم نامی متحرک بالا راده‌ی ناطق».

پس معنای هم سطحی در آنجا، این است که آیا هر بخش مصداقی از کلی قبلی هست یا نه؟ اما در نگرش غیر انتزاعی در کل، یک مجموعه از اجزاء است که همراه با هم مشغول فعالیت هستند و متغیر اصلی نیز بدون سایر اجزاء نمی‌تواند عمل کند و در کنار آن متغیرهای فرعی و تبعی نیز وجود دارند، اما اینها از اقسام نیستند، بلکه اینها مؤلفه‌هایی هستند که در نتیجه حضور دارند و هرگز با هم برابر نیستند.

برای مثل هرگاه می‌گویید که رنگ، طعم، و سایر خصوصیات سبب تغییر می‌کند هرگز متغیرهای اینها را نباید هم سطح با هم تعریف کرد، می‌گوییم بعضی نسبت به بعضی دیگر کاملاً فرق می‌کند.

س ۱) ذکر این عناوین با هم چگونه است؟ مثلاً می‌توانیم بگوئیم: آیا اقتدار در «اهداف، اعتدال در روابط و ابزارها» موجب تکامل و توسعه جامعه می‌شود؟

ج) اینها متغیرهای توسعه هستند و به توسعه نتیجه می‌دهند، ولكن متغیر سومی، تعیین خارجی آن است نه معادلات آن.

۳- تشریح سه عنوان آزادی، آگاهی و ایثار در ارتباط با سه مفهوم همدلی همفکری و همکاری در سطح هدف اقتصاد

س ۱) یعنی تعیین خارجی، رونق اقتصادی اسلامی را نتیجه می‌دهد؟

ج) آیا این رونق از اوصاف درونی تعیین خارجی، یا خود تعیین است؟ چون آن هم دارای تقسیمات است.

پس از این باید در بخش‌های درونی به بررسی متغیرهای اهداف پردازیم که قبلاً تحت عنوان «آزادگی و وابسته نبودن»، مطرح شده است، اما در چه موضوعی باید آزاده باشد؟ در «همدلی». تا زمانی که شخص آزاده نبوده و به اصطلاح وابسته و متعلق به خودش باشد، چون «موضوع آزادگی»، نفس خود انسان است. آزاد بودن در مورد اسارت است و صفت آزاده بودن در مورد آزادگی از خود، مطرح می‌شود، باید آزادگی در هم دلی باشد و اگر وابسته به خود نباشد و آزاده باشد، می‌تواند با دیگران هم دلی کند و دیگران هم با او هم دل شوند؛ یعنی نباید وابستگی به درون تعریف شود، بلکه باید تعلق به هدف، و یک هدف داشته باشد و به هر نسبتی که آزادگی از درون و تعلق به هدف پیدا شد، شریک در هدف پیدا کند.

عناوین «انتظارات، ارتباطات، اقتدار» درباره‌ی آن هدف مطرح می‌شود و این آزادگی در هم‌دلی، جهت‌گیری اقتصادی را مشخص می‌کند و ریشه و مبنای سایر امور همین است، یعنی هرگاه کانال عوض شود، سایر امور هم تفسیر می‌شود و در این بستر آزادگی، آزادگی تعلق به آرمان و تعلق به خدای متعال است که تلاش‌های افراد معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

آگاهی نیز در هم‌فکری مطرح می‌شود، چون آگاهی هم اسلامی و غیر اسلامی دارد. آگاهی اسلامی پس از آزادگی واقع می‌شود و هیچ‌گونه خویشتن داری به نفع خود ندارد و هر گونه اطلاعی را که نسبت به «انتظارات، ارتباطات، اقتدار» دارد، در اختیار دوست خود (که اعتماد دارد، او هم همین گونه است) قرار می‌دهد، مگر این که اشاعه آن مطلب برای هدف مضر باشد. برای مثال خبر ورشکستگی یا خبر ناامید کننده‌ای دارد، اما آن را ذکر نمی‌کند و فشار آن را خودش تحمل می‌کند و نقاط مثبت و نکاتی را که در سایه همکاری قابل علاج است، طرح می‌کند. نکات منفی را به کسانی که مسئول آن هستند، انتقال می‌دهد تا آن‌ها برای حل آن تدبیری بیاندیشند.

طبقه‌بندی اطلاعات یک طبقه‌بندی سیاسی و آرمانی است، نه این که اقتصادی باشد، چرا؟ چون قدرت اقتصادی را تحت قدرت نظام اسلامی تعریف کرده است، نه این که آزادی را آزاده بودن از نظام و وابسته بودن به خود معنا کند.

کسانی که در طول مدت دفاع مقدس، سودهای کلانی به دست آوردند و فرصت را برای خود غنیمت شمرده‌اند، اینها از «اسلام و آرمانها و اهداف انسانی» آزاد هستند و یک نظام وابسته به خود هستند و کسی که اسیر خود باشد، حتماً اسیر و وابسته به دشمن نیز هست.

اصولاً شناخت موضع و موضع‌گیری و بهینه شدن موضع پس از جهت، در هماهنگ شدن اطلاعات است. شناخت تناسب هر موضوع نسبت به جهت اگر آرمانی باشد، در جهت‌گیری یک معنای خاص دارد، اما اگر به نفع شخصی خود فرد برگردد، یک معنای دیگری دارد.

پس باید گفت: آگاهی در هم‌فکری، ایثار در همکاری، بدون توقع به چیزی همکاری کردن، گذشت کردن در همکاری برای دست‌یابی به هدف و آرمان، که همان تلاش و برای تلاشی که اسلامی باشد، عنوان «جهاد» ذکر شده است، هر چند که تلاش اقتصادی باشد، اما در مورد تلاش الحادی فرموده‌اند: [۴۷/۰۷] «ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا» تمام همت خود را به کار گرفته، و در عین حال «يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» فکر می‌کنند کار خوبی انجام می‌دهند اما این جزء اخسرين اعمال است [۴۷/۳۷] «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» و زبان بارت‌تر از همه هستند.

بنابراین رقابت اقتصادی نظام سرمایه‌داری، مصداق «ضَلَّ سَعِيهِمْ فِي الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا» نیست! رقابت آنها قید و صفت اخلاقی ندارد، بلکه این رقابت دارای قید مشروعیت قانونی است؛ یعنی «تا آنجا که مجرم شناخته نشود، و البته اگر بتواند قانون را هم عوض کند، این است که در نظام سرمایه برای تغییر تعاریف و برای تغییر تکالیف و هم برای تغییر تطبیق دادن آن به نفع خود، با دیگران رقابت می‌کند. ویژگی نظام سرمایه داری و مصداق روشن آیه‌ای که تلاوت شد؛ یعنی فرد می‌خواهد مشروعیت را به توانمندی بیشتر خود تعریف کند، ولی اگر مشروعیت را بپذیرد و بدون این که بخواهد از دیگران سبقت بگیرد، تلاش کند و از این که به خاطر تلاش او، دیگران پیش می‌افتند، ناراحت نیست؛

۳/۱- آزادی، آگاهی، ایثار متغیرهای هدف یا اقتدار اسلامی

یعنی ایثار در هم‌کاری که برابر با مجاهده است. مجموع اینها جزء متغیرهای هدف یا متغیرهای اقتدار است. پس همان‌طور که در نظام سرمایه‌داری انگیزه وجود دارد، در اینجا هم انگیزش هست، ولی ماشین عملکرد آن فرق می‌کند و علت بیان این نکته در تعریف دیگری که از انسان می‌شود، نهفته است، چون در اینجا برای انسان، اختیار قائل است و می‌گوید: انسان می‌تواند جهت را عوض کند، نه تنها در انتخاب و بهینه کردن، بلکه در رقابت نیز وجود دارد، یعنی موضع‌گیری را ولی در یک جهت الهی بهینه می‌کند.

س ۱) وقتی توسعه اسلامی به عنوان هدف انتخاب شد، متغیر اصلی آن اقتدار اسلامی است، حال جایگاه عزت اسلامی

کجاست؟

ج) عزت در اقتدار یکی شد و عزت و اقتدار با هم مخلوط شده‌اند؛ یعنی حل شده‌اند. اگر عزت را از اقتدار جدا کنید، پایگاه قدرت، چیز دیگری غیر از اسلام است، و به بیان عرفانی، یک نوع شرک است که مادیات و خداوند هر دو با هم مورد توجه قرار می‌گیرند.

۳/۲- فراگیری مفهومی اقتدار نسبت به مفهوم عزت

س ۱) اگر قید عزت و قید اقتدار، اسلامی باشد، به چه صورت است؟

ج) عنوان جامع عزت و اقتدار، همان اقتدار است؛ چون عزت، یعنی «احترام» و اقتدار، «قدرت» است، حال اگر احترام اسلامی و قدرت اقتصادی با هم جمع شوند، چه می‌شود؟ قدرت اسلامی جز در سایه استغناء عزت اسلامی پیدا نمی‌شود، استغنایی که ایثار را نتیجه می‌دهد، همان منشأ قدرت است.

۴- دلیل به کارگیری مفهوم توسعه در اقتصاد و نه تکامل

س ۱) اگر توسعه معادل تکامل است، چرا لفظ توسعه را در مورد اقتصاد، مطرح می‌کنیم و می‌گوییم: توسعه اسلامی اقتصادی، چرا نمی‌گوییم تکامل؟ و تکامل را در مورد اقتصاد مطرح نمی‌کنیم؟

ج) تکامل، لفظی است که بیشتر در اخلاقیات فردی مطرح می‌شود و «توسعه»، برای ابزار و تکنولوژی عنوان می‌شود. ما به دنبال توسعه تکنولوژی هستیم، اما نوع آن فرق می‌کند. تمدن را می‌سازیم، اما نوع آن فرق می‌کند. اگر تکامل را مطرح کنید، می‌گویند: «تکامل همیشه اسلامی بوده است، مثلاً جناب سلمان یک فرد متکامل است، جامعه حتی اگر هیچ تکنولوژی هم نداشته باشد، متکامل است.» اما شما می‌خواهید به کمال نفس فردی، قید اجتماعی بزنید، که در این صورت تکامل اجتماعی اسلامی می‌شود و اگر بخواهید معنای سیاسی و فرهنگی آن را هم کنار بگذارید و فقط برای بخش اقتصاد صحبت کنید، می‌گویید: «تکامل اقتصادی اسلامی»، اما این عنوان رسا و مشخص نیست، که آیا ما فقط روحیه‌ی استغناء و ایثار داریم، یا این که تکنولوژی نیز داریم، که در اینجا بگوییم: تکنولوژی داریم، و برتر است.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۲

کد جلسه: ۳۱۲۳ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۲۳

عنوان جزئی:

عنوان کلی: مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

فهرست

۱- معنای صیانت در اقتصاد ۲

۱/۱- توسعه مفهومی صیانت نسبت به مفهوم «عزت» ۲

۱/۱/۱- صیانت به معنای برتری و عزت به معنای محترم بودن ۲

۱/۱/۲- هویت ابزاری داشتن لغات (نه هویت اصلی) در دستگاه نظام ولایت ۳

۲- برای اقتصاد در سطح توسعه ۴

۲/۱- آزادی اقتصادی در سه سطح «جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده» ۴

۳- بررسی اقتصاد در سطح کلان اجتماعی ۵

۳/۱- معنای مدیریت نهادهای دولتی در تصمیم‌گیری ۵

۳/۲/۱- حداکثری بودن سهم نهادهای دولتی در تصمیم‌گیری و درالگوی تولید ثروت ۵

۳/۲/۲- رابطه الگوی تولید ثروت با الگوی تصمیم و نقش روابط اجتماعی ۶

۳/۲- معنای مشارکت، نهادهای اجتماعی در الگوی تخصیص و توزیع ثروت ۷

۳/۲/۱- بازگشت معنای الگوی توزیع ثروت به چگونگی الگوی تخصیص ۷

۳/۲/۲- تشریح معنای الگوی تخصیص ۸

۳/۲/۳- تفاوت در معنای الگوی توزیع کالا با الگوی توزیع ثروت ۹

۳/۳- بررسی جایگاه نهاد خانواده در سطح اجراء و مباشرت اقتصادی ۹

۴- بررسی مفاهیم اقتصادی در سطح خرد ۹

۴/۱- معنای الگوی مصرف دولت و خانواده ۹

۴/۱/۱- بیشترین سهم مصرف مربوط به نهاد خانواده ۱۰

۴/۱/۲- تفاوت مصرف در خانواده با دولت ۱۱

۵- تفاوت نقش «دولت» در الگوی تولید و الگوی تصمیم گیری در نظام اسلامی و سرمایه داری ۱۶

۶- تبعیت الگوی «تولید، توزیع و مصرف» کالا از الگوی تولید ثروت ۱۷

۶/۱- ضرب الگوی «تولید، توزیع و مصرف» ثروت، در الگوی «تولید، توزیع و مصرف» کالا ۱۸

جلسه: یازدهم

تاریخ: ۷۶ / ۱۲ / ۲۳

۱- معنای صیانت در اقتصاد

۱/۱- توسعه مفهومی صیانت نسبت به مفهوم «عزت»

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: برای خودمان هم اولی اینطوری است که در اسم، این بالا، به جای «عزت»، «صیانت» قرار گیرد، ولكن برای ایجاد تفاهم، تنزل می‌کنیم و اسم آن را عزت می‌گذاریم ولاً صحیح آن است که «صیانت اسلامی» در بالا قرار بگیرد.

برادر مرتضی حسینی: چون باید از حالت «نفی» به حالت اثباتی برسد.

۱/۱/۱- صیانت به معنای برتری و عزت به معنای محترم بودن

ج) خیر، تقوی را فقط تقوای پرهیز می‌گیرید، به عبارت دیگر «صیانت» که به معنای مصون بودن است، به معنای برتری هم آمده است.

س) عزت چه نقصانی دارد که لازم است عوض شود؟

ج) «عزیز بودن» به معنای محترم بودن است و لزومی به برتری ندارد، در حالی که صیانت به معنای برتری بودن است.

س) اقتدار به معنای برتری است؟

ج) اقتدار به معنای قدرت با صرف نظر از کرامت نفس است. همراه صیانت باید چیز دیگری هم باشد.

س) از صیانت چگونه برتری ملاحظه می‌شود، در حالی که صیانت به معنای مصون بودن است و معنای برتری در آن

نیست؟

ج) یک معنایی که خیلی زیاد آن [را] در دائره المعارف دارید و تقریباً جا افتاده و پذیرفته شده است، تقوی است.

س) که حالت نفی در اسلام ندارد.

ج) که این حالت را در اسلام ندارد. تقوای به معنای پرهیز، فقط در بین شما جا افتاده است. چه کسی در جنگ

متقی تر و أشجع از علی بن ابی طالب بود؟

به عبارت دیگر تقوی، اگر تقوای پرهیز باشد به معنای بازدارنده است، مثل کلمه‌ی «آزادگی» که اگر به معنای آزادگی نفس از قیود باشد، خیلی شجاعت می‌آورد و اگر آزادگی به معنای آزادی در حقوق شخصی باشد، به مقدار زیادی فرد گیر می‌کند و هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد.

س) به نظر می‌رسد که در یک جایی آزادگی را به «توسعه‌ی کرامت، توسعه‌ی تکامل، توسعه‌ی تعاون» ترجمه نمودید. یعنی آزادگی در همدلی را در این طرف بیان کردید و این طرف را هم به این ترتیب «توسعه‌ی کرامت انسانی، توسعه‌ی تفاهم اجتماعی، توسعه‌ی تعاون اسلامی» پر کردید. حال سؤال این که آیا وقتی کرامت را بالا می‌برید، جدول ما عوض شده است؟ یعنی لغت آن را عوض کرده‌اید؟ چه اتفاقی افتاده است؟

۱/۱/۲- هویت ابزاری داشتن لغات (نه هویت اصلی) در دستگاه نظام ولایت

ج) بله. به صورت یک قاعده کلی در ذهنتان باشد که: برای لغات هویت اصلی قائل نیستیم، بلکه لغات برای ما ابزاری است که هر جا به یک صورت آن را می‌توانیم به کار بگیریم، یعنی به عبارت دیگر توضیح خودمان معین می‌کند که لغت یعنی چه؟ توضیح هم متناسب با منزلتی است که آن را به کار می‌گیریم.

به عبارت بهتر، ما به لغت هرگز مقید نمی‌شویم تا معلوم شود چه معنایی دارد. مثلاً اگر گفته شود استراتژی مال فرنگی‌ها است، می‌گوییم: استفاده از استراتژی به آن معنا غلط است و آن چه ما می‌گوییم صحیح است. چرا که ما در لغت قائل هستیم، که پشت سر ادبیات، فلسفه است. یعنی چه؟ یعنی لغت ابزار مفاهمه و پشت سر آن مفهوم است که کوچک و بزرگ شدن مفهوم، مربوط به فلسفه‌ای است که پشت سر آن می‌باشد، یعنی نظام تولید مفاهیم شما می‌گوید، چه مفهومی دارید. بنابراین هرگز نمی‌گوییم که معنای عرفی استصحاب و برائت چیست؟ چون معنای استصحاب در علم اصول این است. اگر بخواهید معنایش را در ارتکازات ببرید، یک حرف دیگری خواهد بود.

۲- برای اقتصاد در سطح توسعه

۲/۱- آزادی اقتصادی در سه سطح «جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده»

س) پس تا این‌جا این عبارت درست است: «توسعه‌ی آزادگی در جهت‌گیری اقتصادی که نتیجه آن همدلی اقتصادی اسلامی می‌شود». اما عبارت «توسعه‌ی آزادگی اقتصادی، در همدلی اسلامی» چه مشکلی داشت؟

ج) آزادگی اقتصادی، نقضی ندارد، می‌توانید در بالا بنویسید.

(س) یعنی قید جهت‌گیری در آن لحاظ نشده است؟

(ج) جهت‌گیری که به آن داده می‌شود به لحاظ این است که معلوم شود شما مثلاً در چه چیزی آزاد هستید.

(س) آزادگی اقتصادی.

(ج) در چه سطحی از آزادگی اقتصادی هستید؟ آیا در سطح موضع‌گیری و یا در سطح جهت‌گیری هستید؟ در چه

سطحی هستید؟ آزادی هست، وابستگی اقتصادی نیست.

(س) آزادی با آزادگی دو چیز است.

(ج) آزادی، یعنی وابسته نبودن. به نظر می‌آید وابسته نبودن به اقتصاد در نیت مطرح باشد، یعنی در سه نیت است که

شخص وابسته و متعلق می‌شود یا متعلق نمی‌شود.

در کل به نظر ما می‌آید که «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» از عناوین جا افتاده انقلابی هستند. «جهت‌گیری» به

معنای تعیین یک مرام و یک جهت است که حول آن جهت شما مثلاً صد تا موضع دارید، مثلاً عرض می‌کنم، نمی‌شود

جهت‌گیری صد تا باشد، چون تعدد در جهت‌گیری تلون است، ولی تعدد در موضع‌گیری در یک جهت واقع می‌شود. آن

وقت می‌گوییم معنای آزادی همیشه تناسب دارد، (یعنی تناسب اولی) با آن چیزی که بر همه موضع‌گیری‌ها حاکم

است. صحیح است که شما در همه موضع‌گیری‌ها آزاد هستید، چون جهت شما آزاد است.

۳- بررسی اقتصاد در سطح کلان اجتماعی

۳/۱- معنای مدیریت نهادهای دولتی در تصمیم‌گیری

(س) اول شش تا خانه‌ی دیگر را توضیح بفرمایید تا برگردیم اصلاحات بعدی را در خانه‌های دیگر انجام دهیم.

(ج) عدالت و اعتماد را معنا کردیم، حال باید دید که آیا مدیریت نهادهای دولتی، در تصمیم‌گیری معنای الگوی تولید را

می‌دهد یا خیر؟

(س) الگوی تولید یا توازن اسلامی در الگوی تولید را می‌دهد؟

(ج) توازن اسلامی، همان الگوی اسلامی تولید است. در بحث مدیریت به نظر می‌رسد، دولت یک قوانینی را می‌گذراند،

یعنی حق گذراندن قانون دارد، نه فقط تصمیم بگیرد، بلکه تصمیم نسبت به تصمیم‌گیری‌ها را هم می‌گیرد، یعنی

مشروعیت تصمیم‌ها به تصمیمی که دولت گرفته است، برمی‌گردد. تولید نسبت به تصمیم‌ها تصویب شد.

بنابراین مشروعیت عمل به قوانین و مشروعیت روابط اجتماعی به نظام تصمیم‌گیری دولت برمی‌گردد؛ نه فقط به تصمیمات اجرایی دولت - برگردد. مثلاً دولت یک طرح برای حل بن‌بست‌های اجتماعی درست می‌کند و به مجلس می‌دهد، مجلس پس از بررسی رأی می‌دهد و رأی مجلس مجرای تصمیم‌گیری مردم می‌شود. باز دولت تصمیم‌گیری دوّمی دارد، نه نسبت به روابط، بلکه نسبت به تخصیص‌ها هم تصمیم می‌گیرد. تصمیم‌گیری سومی هم دارد که نسبت به اجراء تصمیم می‌گیرد.

۳/۲/۱- حداکثری بودن سهم نهادهای دولتی در تصمیم‌گیری و درالگوی تولید ثروت

تصمیم‌گیری اولیه بر همه‌ی تصمیم‌گیری‌ها حکومت دارد، یعنی در حقیقت بر مشروعیت حکومت دارد. تصمیم‌گیری دوم آن، کمیات را تخصیص می‌دهد. تصمیم‌گیری سوم آن، کمیات تخصیص یافته را تطبیق می‌دهد. که هر سه‌ی این‌ها در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلانی که مردم می‌توانند بگیرند، نقش اساسی دارند؛ یعنی فضای تصمیم‌گیری درست می‌کند. هرگونه مشارکتی که مردم بکنند، در این فضای اجتماعی می‌توانند انجام بدهند. مثلاً مردم تصمیم می‌گیرند که حالا در شرکت یا اوقاف یا در مُتعامِلین خُرد یا در خرید ساده باشد. این‌گونه نیست که حق انتخاب نداشته باشند، ولی انتخابشان در یک نظام واقع می‌شود. نظامی که محدودیت تقاضای مؤثر یا قدرت خرید، آن‌ها را یک درجه کنترل می‌کند، محدودیتِ روابط اجتماعی هم آنان را کنترل می‌کند و انتخاب را در یک فضا انجام می‌دهند.

۳/۲/۲- رابطه الگوی تولید ثروت با الگوی تصمیم و نقش روابط اجتماعی

ما می‌گوییم الگوی تولید خوب یا بد است؟ می‌گویند الگوی تصمیم چگونه است؟ می‌گویید تولید چه ربطی به تصمیم دارد؟ می‌گوییم محال است تولید بدون تصمیم انجام گیرد. هرگونه تولیدی که بخواهد تولید شود، حتماً «مشروعیت» و «منابع مالی» و «مصارف اجتماعی» لازم دارد، یعنی با این شرایط می‌توان یک چیزی را به صورت اجتماعی تولید کرد.

البته می‌توان یک ورقه را برداشت و نقاشی خوبی کشید یا یک خط خوبی نوشت، منوط به این که از خیلی چیزها صرف نظر شود، یعنی بگویید: می‌خواهد کسی کمک کند یا نکند، یا کسی بپسندد یا نپسندد، من می‌نشینم و این خط خوب را می‌نویسم یا این نقاشی خوب را می‌کشم، ولی از او سؤال می‌شود که آیا شرایط اجتماعی به شما اجازه می‌دهد یا خیر؟ یعنی هزینه زندگی و آن چه که به شما وابسته است، چگونه ایجاب می‌کنید.

یعنی به عبارت دیگر وقتی این کار تمام شد، تازه اجتماعی می‌شود و یک پوستری می‌شود که داخل بازار می‌آید و خریدار دارد، یعنی شما در سقف نظام تصمیم‌گیری هستید.

اگر ما برای پیدایش نیازها در یک جامعه قائل شویم که ابزارها، سخت‌افزارها، برای ارضاء آن دخالت مستقیم دارند، می‌گوییم بالای سخت‌افزارها، روابط اجتماعی هستند که می‌گویند اصولاً بافتش تولید چگونه باید باشد؟

پس طبق نظر ما نهادهای دولتی در تصمیم‌گیری و در الگوی تولید بیشترین سهم تأثیر را دارند. البته نمی‌گوییم که دیگران هیچ سهمی ندارند؛ یعنی اگر ۴، ۲، ۱، بکنیم و اصل سهم تأثیر هفت باشد، آن وقت ۴ آن مال دولت، در بخش «تناظر» و «اولویت» است. (که البته اگر این سه تا را یک تغییر جزئی بدهیم، عیبی ندارد؛ یعنی به جای «تناظر» که کلمه ریاضی است، «ترکیب» را بیاوریم که بگوییم ترتیب و تنظیم را بالای جای ترتیب بیاوریم و تدبیر را سوم بیاوریم. که تدبیر به معنای چاره‌جویی است. اولی طبقه‌بندی موضوعات شود، بعد سازماندهی و بعد هم چاره‌جویی برنامه شود.

۳/۲- معنای مشارکت، نهادهای اجتماعی در الگوی تخصیص و توزیع ثروت

در مشارکت می‌گوییم، نهادهای اجتماعی در «تخصیص» دخالت دارند. هر تصمیمی که گرفته می‌شود، مشروعیت آن به ماشین تصمیم‌ساز برمی‌گردد که یک نظام است. یادمان نرود که در تولید، آن اصل است، ولی در توزیع، یعنی «جریان» مشارکت جامعه اصل است و فرق نمی‌کند فضایی که درست شده فضای «سوسیالیستی» یا «سرمایه‌داری» یا «اسلامی» باشد. وقتی فضا درست شد، آن چیزی که در این فضا حرکت می‌کند، الگوی توزیع است نه الگوی تولید. یعنی چه؟ گاهی الگوی توزیع به مسئله‌ی بازرگانی و توزیع کالا تعریف می‌شود که این یک سطح از معنا است. ولی گاهی به الگوی توزیع ثروت معنا می‌شود، که در آن اصلاً بازرگانی نیست و کلیه تولیدکنندگان و بازرگانان و مصرف‌کنندگان در این جا هستند.

۳/۲/۱- بازگشت معنای الگوی توزیع ثروت به چگونگی الگوی تخصیص

وقتی توزیع ثروت می‌گویید، به معنای این است که ثروت چگونه تقسیم شود؟ و چگونگی تقسیم آن به چگونگی الگوی تخصیص شما برمی‌گردد که می‌خواهید چه کار بکنید. مثلاً اگر در الگوی تخصیص بخواهید بخش فرهنگی، درشت‌ترین بخش بشود و بیشترین تخصیص را به بخش فرهنگی بدهید، طبیعتاً چرخش اجتماعی که در توزیع ثروت انجام می‌گیرد، آن بخش را درشت‌تر می‌کند.

س) در توزیع ثروت انجام می‌گیرد یا در تخصیص ثروت؟ یعنی به جای الگوی توزیع، اگر الگوی تخصیص قرار داده شود، شاید رساتر باشد.

۳/۲/۲- تشریح معنای الگوی تخصیص

ج) الگوی تخصیص معنایش این است که پولی که دولت از منابع خاص خود به یک دسته قرار می‌دهد. به عبارت دیگر می‌گوید به چه کسانی قرض بدهید؟ مثلاً می‌گوید در اولویت اول ما اقتصاد، یا کشاورزی یا صنعت قرار دارد، به چه نسبت به این‌ها وام بدهید. یا اگر احیاناً فرهنگ را در اولویت اول قرار دهد، می‌گوید به چه نسبتی به او وام بدهید، به این کار، «الگوی تخصیص» می‌گویند. این الگوی تخصیص وقتی گفته می‌شود، بیشتر به نظر مسئله دولت می‌آید، ولی مشارکت مردم در تخصیص، غیر از تخصیص دادن دولت است، چون گاهی فاعل تخصیص دادن دولت و گاهی مردم هستند. اگر فاعل عموم مردم و نهادهای اجتماعی بودند، آن وقت الگوی توزیع ثروت، غیر از ثروت‌هایی است که دست دولت است؛ مثلاً شما کل درآمد دولت را از نفت و غیر ذلک می‌نویسد، بعد می‌گویید این مقدار میلیارد تومان می‌شود و بعد می‌گویید این به اضافه‌ی کل تولیداتی که در کشور به وسیله افراد انجام می‌گیرد؛ کل تولید ناخالص ملی چگونه تقسیم می‌شود؟ این تخصیص اجتماعی است، نه اینکه تخصیص دولتی باشد. در تخصیص دولتی ممکن است دولت اصلاً هیچ دوست نداشته باشد یک عده خاصی که جمعیت آنها در تهران سه هزار نفر است که هر کدام آنها پنج هزار میلیارد دارند که حجم پول بانک مرکزی را می‌توانند تکان بدهند.

س) هر نفر ۵ هزار میلیارد ریال، یعنی ۵۰۰ میلیارد تومان؟

ج) الان رقم آن دقیقاً در خاطر من نیست، ولی رقم آن، آن قدر درشت است که وقتی آن را تکان بدهند، بانک به هم می‌خورد. اگر گفتند سه هزار نفر این اندازه قدرت دارند، دولت نمی‌خواهد که سه هزار نفر این اندازه قدرت داشته باشد. این کار ابزارهای اجتماعی را از چه طریق می‌خواهد؟ از طریق تخصیص عمومی، نه تخصیص خود افراد یا تخصیص دولتی. اگر گفتند پول عده‌ای به گونه‌ای است که می‌تواند دولت را زمین‌گیر کند. حال ۵۰۰۰ میلیارد تومان بگیرد و هزار آن را حذف کنید. ۵۰۰۰ میلیارد تومان هم ضرب در سه هزار نفر شود، خیلی زیاد است.

س) پنج میلیارد تومان باشد؟ پنجاه میلیارد هم از ذهن دور است.

ج) هر نفری را پنج میلیارد تومان در نظر بگیرید و ضرب در سه هزار که بکنید، ۱۵ هزار میلیارد تومان می‌شود که می‌تواند، دولت را تکان بدهد. دولت هرگز نمی‌خواهد این اندازه پول دست کسی بدهد. جامعه‌ی افرادِ فردی هم نمی‌خواهند بدهد، ولی کل جامعه نظامی را که تخصیص می‌دهد، از طریق حرکتی که می‌کند در الگوی توزیع است که این اندازه ثروت به آن‌ها می‌رسد.

۳/۲/۳- تفاوت در معنای الگوی توزیع کالا با الگوی توزیع ثروت

پس الگوی توزیع در این جا به معنای الگوی توزیع کالا نیست، بلکه به عنوان الگوی توزیع ثروت است که به وسیله‌ی تخصیص اجتماعی، عمل می‌کند نه تخصیص دولتی. تخصیص دولتی بودجه مخصوصی دارد که اختیارات روی آن هم بسیار محدود است، این اندازه نمی‌تواند خرج کند. خرج خود و هزینه جاری خودش را باید بدهد، هزینه عمرانی هم دارد، یک چیزی هم بدهد تا دیگران روی آن کار کنند.

معنای بخش واضح شد؟ مشارکت نهادهای اجتماعی که مجموعه عوامل تولید در جامعه هستند. در عملیات مجموعه‌ی عوامل تولید در جامعه دولت، دیگر در سمت دولتی بودن دیده نمی‌شود، بلکه در سمت دوم آن دیده می‌شود، یعنی مثلاً دولت یک شرکت‌های وابسته برای راه‌سازی دارد، آنها پول می‌گیرند و خرج می‌کنند، پول آن‌ها هم در الگوی تخصیص اجتماعی می‌چرخد.

۳/۳- بررسی جایگاه نهاد خانواده در سطح اجراء و مباشرت اقتصادی

حال آیا می‌شود خانواده را هم در کنار آن‌ها بگذاریم، بعد بگوییم مباشرت خانواده در اجراء نمی‌شود؟

۴- بررسی مفاهیم اقتصادی در سطح خرد

۴/۱- معنای الگوی مصرف دولت و خانواده

در الگوی مصرف، یک مصارف دولتی داریم که سمینار برگزار می‌گردد یا دولت تشکیلات درست می‌کند و یک گردهمایی‌های قانون‌گذاری یک اداراتی دارد، یک خدماتی انجام می‌دهد. ولی همه این‌ها یک هزینه جاری دارند. که هیچ جا نمی‌توانید در جامعه دست بگذارید و بگویید هزینه جاری آنجا نیست، بلکه صحیح است بگوییم هرگونه خرجی در خدمات می‌کند، در حقیقت غیرمستقیم به هزینه جاری پول می‌پردازد. مثلاً می‌گوید در این جا یک ساختمانی با متری ۵۰ هزار تومان یا ۵۰۰ هزار تومان بسازید و سنگ آن را چنین بکنید. ما می‌گوییم این پول گیر چه کسی

می‌آید؟ می‌گویید آخر کار در خانواده است که خرج می‌شود، به غیر مقداری که صادرات شده و بیرون از کشور می‌رود، اما هر چه در داخل کشور است، آنجا که می‌بینید دارد مصرف می‌شود، بنابر تعریفی که از خانواده دارید، زن و مرد و فرزندان هستند که در حال مصرف هستند. نهاد خانواده گسترده‌ترین نهاد کشور از نظر کمی است؛ مثلاً همه شصت میلیون را می‌توان گفت که ۱۰ میلیون خانوار هستند در صورتی که هر خانوار را شش نفر بگیرید. حالا الگوی مصرف این خانواده‌ها، هر اندازه کم و زیاد بشود، ضرب در تعداد نفر در کشور وجود دارد. حال اگر این‌ها طبقاتی مصرف بکنند و الگوی مصرف کشور آنها طبقاتی باشد، یک معنا را نشان می‌دهد و اگر طبقاتش را پایین‌تر بیاوریم؛ یعنی آن را ساده بکنیم و بگوییم بسیجی است، در هر سطحی که شما آن را می‌آورید، روی کل مصرف کشور اثر مستقیمی دارد و اصلاً صحیح است که در مصرف کشور گفته شود. در تولید می‌توانید بگویید تولید شد و تسهیلات درست شد، ولی مصرف کنندگان چه کسانی هستند؟ مصرف کنندگان، خانواده‌ها هستند که مصرف می‌کنند؛ یعنی مهندس راه و ساختمان و کارگران و راننده و کارشناسان و هر کسی که هست، در حال مصرف هستند.

۴/۱/۱- بیشترین سهم مصرف مربوط به نهاد خانواده

در مصرف که بیاوریم، می‌گویید، خانواده بیشترین سهم را دارد. کسی که نیروی کارش را برای تزیین و نقاشی صرف کرده است، می‌گوید، «مثلاً پنج سال است که در خانه فلان شخص، «گچ‌کاری یا گچ‌بری دستی» می‌کنم. و صاحب خانه هم هر چند وقت می‌آید نگاه می‌کند و می‌گوید نه، این بد شده است، آن را خراب کنید. همه را خراب می‌کنید، دوباره از اول شروع می‌کنید. این کاری که می‌کند و خرجی که صرف می‌شود، کجا خرج می‌شود؟ در خانواده گچ‌بر مصرف می‌شود؟!».

اما اگر ما تعریف از تغذیه را عوض کردیم و مثلاً گفتیم در تغذیه، مصرف گندم خوب نیست، بلکه الگوی غذایی که در آن سیب‌زمینی یا سویا اصل باشد را طرح می‌کردیم، این‌جا مستقیماً در معنای مصرف دخالت کرده‌ایم. اگر چشایی، بویایی، بینایی، حواس خمسسه را بخواهیم وسیله‌ی تحریک قرار بدهیم، برای مصرفشان تعریف دارند. این الگوی مصرف سرمایه‌داری را که طرح می‌کنیم، حتماً در معنای چگونگی تکامل فرق پیدا می‌کند و نقش خانواده در آن اصل است. البته منظور از خانواده زن به تنهایی نیست، بلکه کلیه‌ی عواملی است که در خانه مثل مرد، زن و بچه در مصرف حضور دارند.

س) اگر مصرف دولت را در این جا مصرف خانواده حساب کنیم، یعنی این که یک ساختمانی که دولت در حال ساخت آن است، این مصرف دولت نیست، مصرف خانواده است، چون پول آن داخل خانواده مصرف می شود. خانواده هم که پول را نمی خورد، این را مثلاً به گندم، جو و غیره می دهد و پول می چرخد؛ بنابراین پول هیچ گاه مصرف نمی شود، همیشه در حال چرخش است، اگر مصرف دولت مصرف نیست، پس مصرف خانواده هم مصرف نیست.

۴/۱/۲- تفاوت مصرف در خانواده با دولت

ج) این سؤال خوبی است. پولی را که می دهند به یک مقدار کالا تبدیل می کنند، آن کالاهایی که در خانواده به دست می آید، دیگر برای بار دوم قابل استفاده نیست. یک سری کالاها مثلاً مثل غذا، پوشاک، مصرفی هستند، و یک کالاهایی را ابزاری و یک کالاهایی را هم سرمایه ای فرض کنیم. کلیه ی کالاهایی که دیگر از رده خارج هستند، یعنی کالاهایی هستند که به مواد خام تبدیل می شوند.

س) پول این کالا دست یک شخص دیگر می رسد؛ یعنی مثلاً کسی نان مصرف می کند، اما پول این نان دوباره به دست کشاورز رسیده است و کشاورز هم یک اسب خریده است.

ج) یک وقت چرخش اسکناس را می گوئید که چرخش ثروت است نه مصرف آن، که این یک صحبت است. یک وقت می گوئید قدرت خرید که چرخش پیدا می کند، یک چیزهایی در کشور کلاً تولید می شود و یک چیزهایی که تولید شده و دارای یک اثر خاصی است، از رده خارج می شود. چیزهای که خارج می شود، چطور شده است؟

س) پولی که خریده، از یک دست به دست فرد دیگر رسیده است.

ج) نه. کاری به پول آن نداریم، پول یک کاغذ و وسیله بوده است.

س) اگر این گونه باشد، ساختمانی هم که دولت می سازد یا خرجی هم که دولت می کند، مثلاً در اجلاس سران به اندازه چندین میلیون خانواده خرج می شود، دارد مصرف می کند، شما آن جا می گوئید مصرف دولت نیست، چرا؟ چون گیر افراد می آید و افراد هم در خانواده هایشان مصرف می کنند.

ج) به یک جایی می رسیم که دیگر از آن جا بر نمی گردد، به عبارت دیگر شما می گوئید برق این مقدار مصرف شد، می گوئیم چه شد؟ یعنی اختلاف سطح و اختلاف پتانسیلی که بود، از این قطب به آن قطب الکتریسیته رفت، بعد دیگر قابل دسترسی به شما نیست.

س) به این ترتیب مصرف را می‌توان به قسمتی از چیزی بگوییم که از کشور خارج می‌شود، مثلاً اگر گندم را تا وقتی که در دست کشاورز است، هنوز داخل کشور حساب نکنیم، نان مصرف نشده است، بلکه پول آن گیر کشاورز آمده است، چرا؟ چون ساختمانی که دولت می‌سازد، شما با این استناد می‌گویید که مصرف نشده است و الا دولت ساختمان که می‌سازد و هزینه که می‌کند، بالاخره در حال مصرف است و جنسش از رده خارج شده و دیگر قابل بازیافت نیست. منتهی می‌گویید پول آن به دست کارگر رسید که کارگر هم در خانواده مصرف می‌کند.

ج) این را توضیح بیشتر می‌دهیم، دقت کنید! مثلاً کسی سوار اتومبیل می‌شود و به تهران می‌رود، بعد می‌گوید بنزین آن هیچ شد؛ یعنی دیگر آن انرژی نیست. پول انرژی است یا کاغذ آن است؟ منتهی شخص قدرت بر ایجاد انرژی دیگری دارد، یعنی در تهران که رفت یک کاری را می‌کند که آن را در قم نمی‌توانست انجام دهد، بنابراین [۲۹/۳۰]، امکان دسترسی و دستیابی به کاری تحصیل شده است.

س) در بخش دولتی چه استدلالی می‌کنید که این‌جا نافذ نیست؟ در بخش دولتی هم، چنین قضیه‌ای رخ می‌دهد، یعنی کالایی از رده خارج می‌شود. آجرها و سنگ‌هایی می‌آیند روی هم چیده می‌شوند که دیگر قابل مصرف دوباره نیستند، ولی می‌گویید پول آن، یعنی همان کاغذ اسکناس، از دست دولت از خزانه بانک ملی درآمد و به دست کارگر رسید، بنابراین به این دلیل می‌گویید هنوز مصرف نیست.

ج) یک سئوالی باید حل شود و آن این است که اگر کلاً پول را از واسطه بودن حذف کنیم، یعنی پولی وجود نداشته باشد و یک قدرت خریدی به افراد بدهند، یعنی کوپن داشته باشند، نهایت وقتی جنس را گرفتند، کوپن‌ها را پاره کنند و دور بریزند.

مثلاً صبح تا ظهر که کار کردند یک تمبر به آن‌ها می‌دهند، بعد هم جنس می‌خرند، تمبرها را باطل می‌کنند و جلوی رویشان داخل سطل آشغالی می‌ریزند.

پس در یک طرف تولیداتی داریم و یک طرف هم خارج شدن از رده‌ی قابل استفاده بودن است. حالا شما می‌گویید، بخشی از این‌ها که آمده و آجر و سنگ و سیمان روی هم گذاشته است، به قول شما از رده خارج شده است، در حالی که ما در این ساختمان چند چیز مشاهده می‌کنیم؛ یکی آجرهایی که از رده خارج شده‌اند و یکی مزدی که داده‌ایم.

یعنی مزد رفته و جنس شده است و آن جا این پول را نچرخانید، بلکه مهر باطل شده را روی تمبر بزنید. مانند کوپن، که فرد می‌رود جنس‌ها را می‌برد و در خانه مصرف می‌کند.

(س) در قبالش، آن کسی که جنس داده است، چه کار باید بکند؟

(ج) آن کس که جنس داده، در عوض کوپن گرفته که با کوپن می‌رود و مجدداً جنس می‌گیرد و روی آن مهر می‌زنند. مجموع تولیدات کشور در یک طرف قرار داده شده است. هر کسی که کار کرد، به او یک تمبر می‌دهند که وقتی جنس گرفت آن را پاره می‌کند.

(س) در واقع قیمت کار را پاره می‌کنند، ولی ارزش کالا را که نمی‌توان پاره کرد.

(ج) خیر، به فرض همه ارزش کالا، مال دولت باشد، ما یک مجموعه تولیداتی داریم که در یک بلوک قرار داده شده است و یک مجموعه خدمات تولیدی وجود دارد که منسوب به پیدایش تولید است. هر کس خدمت تولید می‌کند، یک تمبر به او می‌دهند، یعنی اجازه مصرف به او می‌دهند که اسم آن را قدرت خرید می‌گویند. وقتی هم که جنس خرید، مهر روی آن می‌زنند و باطل می‌شود و جنسی را که فرد گرفته است، مصرف می‌کند. در این فرض چه چیزی رخ می‌دهد؟ افراد نیرو و انرژی کاری را که پیدا کرده‌اند، روی مواد طبیعی کشور می‌ریزند و یک اجازه مصرفی می‌گیرند، حاصل این کار روی آن مواد، یک کالاهایی را تحویل داده که حق مصرف از آن کالاها را دارند. در این فرض، مصرف کننده چه کسی است؟

(س) هر کسی که کار کرده است.

(ج) احسنت! آن کسانی که کار می‌کنند، مولدند و حق مصرف پیدا کردند و مصرف می‌کنند. مصرف، یعنی کالاهایی تولید شده از اثری که قابلیت مصرف داشته‌اند که بعد از مصرف از رده خارج شده‌اند، انرژی جدیدی برای تولید حاصل می‌شود که دیگر کالای مصرفی نیست، بلکه انرژی کار است.

اما در ساختمان دولت، مقداری را مزد می‌دهند، که حتماً مشمول این قضیه می‌شود و مقداری را هم برای آوردن و حمل و نقل این کالا مزد می‌دهد و به مجموعه مزدی که از مواد اولیه استخراج شده، مثل سنگ آهن یا ابزار ساخته شده، مزد می‌دهید.

اگر زنجیره همه مزدها، یعنی «کار، انرژی، آوردن» که در مقابل آن کالایی تولید شده است و بعد حق مصرف به فرد داده شده و آمده مصرف کرده است. در این قسمت شما خانواده را ملاحظه می‌کنید که در حال مصرف است. شما می‌گویید یک مصارفی است که مصارف دولت و ابزار است که آنها لزوماً تولیدات خاصی نیستند که به نفسه بشود روی آن مصرف فردی و خانوادگی انجام داد.

بنابراین یک دسته از تولیدات، چون تولیدات اجتماعی هستند، مصارف اجتماعی هستند نه مصارف خانوادگی. هر چند مزد در همه‌ی آنها حضور دارد و بهترین مثال آن خود ابزار است که ساختمان بانک هم به عنوان یک ابزار اجتماعی بزرگ طرح می‌شود؛ یعنی ابزار همان‌گونه که مثل تراکتور درست می‌شود و همه کارهایش قابلیت ترجمه به مزد دارد، این تراکتور کارآمدی دارد که کارآمدی و انرژی کار آن ضرب در قدرت کارآمدی این می‌شود که کارآمدی تولیدی آن خیلی بیش از قبل است. قبلاً با بیل بوده، الان با تراکتور است. می‌گوییم: این کارآمدی خدماتی و کارآمدی ابزاری را که می‌گویید، صحیح است. هم تراکتور قدرت کارآمدی تولیدی دارد، هم ساختمان بانک، کارآمدی تولیدی دارد. کارآمدی تولیدی او در شکل سخت‌افزارهای بزرگ اجتماعی در مدیریت گردش‌ها است. کارآمدی تراکتور، برای کارآمدی موضوعی خاصی در عمل کشاورزی است. می‌گوییم کارآمدی تولیدی، «تولید اجتماعی» هر چند خودش مصارفی دارد، ولی به «بهزیستی» برمی‌گردد. ختم مطلب را باید ملاحظه کنید که آیا خانواده در الگوی مصرف است یا خیر؟ سهم تأثیر بیشترین را به خانواده می‌دهید، نه این‌که آنها را مطلقاً حذف کنید، یعنی مصرف سرانه در آخر برایتان اصل است. در شاخصه که می‌آید، می‌گویید علامت عقب افتادگی یا جلو افتادگی این است که مثلاً از نظر بهداشت سالم باشند و مریض نشوند و غیره. الان بانک ملی مرکزی یک جزوه دارد که برای سؤالات است و جزوه گزارش‌گیری و آمارگیری است. از اول جزوه که مطالعه کنید می‌گوید مثلاً جنسیت، سن، تحصیل، اشتغال، بعد کلاً تا پایان ورقه‌ها مصرف است. خانه‌ای که می‌نشیند، خشتی یا آجری یا طاقی است؟ تیر آهن، تیرچوب، یا تیر آهن، است؟ بتون مسلح یا سقف سبک است؟ انواع مصارف مسکن را آن جا ذکر می‌کند. لباسی که می‌پوشید، از پالتوی و روپوش تا لباس ساده‌ی روستایی در آن ذکر کرده است. خوراک، نوع میوه‌ها، پوشاک، بهداشت، مسافرت، همه‌ی این‌ها را ذکر کرده است، بعد مصرف سرانه خانواده را حساب می‌کند. کالاهای مصرفی، کالاهای سرمایه‌ای، نیروی کار، قیمت خود پول، چهار بازار آن است. اگر گفته شود «تصمیم، تخصیص، اجراء»، آیا می‌توان در اجراء گفت که الگوی مصرف بسیار عمیق است و

سهم اول را دارد؟ مثلاً می‌گویند یک برنامه چقدر خرج دارد؟ بعد می‌گویند در کدام کشور؟ می‌گویند در کشور بنگلادش باشد. می‌گوییم سرمایه‌گذاری صرف می‌کند. می‌گویند، چرا؟ می‌گوییم «دلیل این است که برای نظام سرمایه‌گذاری کارگر ارزان، مهم‌ترین مطلب است»؛ در آن‌جا سرمایه‌گذاری کنید. بعد می‌گوید مدیریت آن را از طریق روابط جهانی به دست می‌گیرم و کاری می‌کنم که کارخانه آن‌جا که می‌چرخد، برای من بچرخد. سود اصلی را به دستگاه سرمایه‌گذاری که سرمایه‌گذاری کرده، برمی‌گردانم؛ ولی آن‌جا سرانه‌ی مصرف خانوار بسیار پایین است. اما فرضاً اگر گفتند در اروپا افراد به جای آب خوردن، آب میوه یا مشروبات الکلی یا نوشابه می‌خورند، یعنی تغذیه‌شان این گونه است و مصرف گوشتشان و غیره را گفتند؛ وقتی حساب می‌کنند، می‌گویند مصرف این‌گونه، قیمت نیروی کار را خیلی گران می‌کند و به صرفه نیست، باید در جای دیگر سرمایه‌گذاری شود. پس الگوی مصرف در آن‌جا نمی‌پذیرد که سودآوری سرمایه‌نرخ آن این‌گونه باشد. بله، یک صنایعی، صنایع حساسی است که برایشان می‌صرفد.

پس اگر آن‌ها برای صنعت یک هرم درست کنند، بالای مخروطش را مال خودشان قرار می‌دهند؛ اما بدنه مخروط و قاعده مخروط را سعی می‌کنند که جای دیگر باشد. در عین حالی که جزو عوامل تولید، ابزار و سرمایه هست، ولی این را یکی عامل بسیار مهم می‌دانند که مصرف خانواده را حساب بکنند.

اما در سه بخش دیگر، آیا می‌توان گفت کارآمدی دولت در سه بخش متمرکز است، صنایع بزرگی که در دستگاه اسلامی داریم، الگوی ما به گونه‌ای است که در صنایع بزرگ و صنایع مادر یک لیست درست کرده‌ایم و آنجا از روی آن می‌خوانیم.

۵- تفاوت نقش «دولت» در الگوی تولید و الگوی تصمیم‌گیری در نظام اسلامی و سرمایه‌داری

(س) در قسمت قبل، توسعه عدالت اسلامی مقصود ما بوده است، آمدیم و الگوی اسلامی تولید گفتیم، این‌جا چیزی نگفتیم، یعنی فقط تیر را گفتیم. الگوی اسلامی توزیع ثروت و الگوی اسلامی مصرف را گفتیم.

(ج) اگر مثلاً گفته شد دولت در تصمیم‌گیری نقش اول را دارد، با نظام سرمایه‌داری چه فرقی می‌کند؟ در نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌دار نقش اول را در تصمیم‌گیری دارد و خدمات را او شکل می‌دهد، به عبارت دیگر، دولت آمریکا فضا سازی نمی‌کند، بلکه سود سرمایه است که حتی رییس جمهور را درست می‌کند؛ یعنی هرگونه تصمیم‌گیری که در آن‌جا گرفته می‌شود، به نفع توسعه سرمایه انجام می‌شود.

۶- تبعیت الگوی «تولید، توزیع و مصرف» کالا از الگوی تولید ثروت

(س) با تعبیری که برای الگوی توزیع ثروت گفتید، تولید و کارخانه و همه در آن قرار گرفت، تمام عوامل تولید کالا را در توزیع ثروت آوردید: حال سؤال این است که در الگوی تولید چه چیزی را بیان می‌کنید؟
 (ج) در الگوی تولید، الگوی تصمیم‌گیری که حاکم بر روابط انسانی است، بیان می‌شود. وقتی بنا شد حق تصمیم‌گیری به دولت باشد، دیگر می‌تواند بر اساس کرامت انسان، روابط و ابزار را تنظیم کند، یعنی مقررات را درست کند، نه براساس اصل بودن سرمایه.

(ج) در واقع الگوی تولید تصمیم یا الگوی تولید ثروت می‌شود؟

(ج) اگر الگوی تولید تصمیم شد، الگوی تولید کالا حتماً از آن تبعیت می‌کند؛ یعنی تولید کالا بدون تصمیم محال است.
 (س) این الگوی تولید ثروت می‌شود؟

(ج) این الگوی تولید ثروت می‌شود که در حقیقت الگوی تولید کالا هم از آن تبعیت می‌کند.

(س) آن وقت برای مصرف که قید ثروت نمی‌توان زد: یعنی الگوی تولید ثروت، الگوی توزیع ثروت، بعد الگوی مصرف..
 (ج) الگوی مصرف آن چیزی است که در آن جا درست کردید.

(س) در آن جا مصرف کالا در است. آن چیزی که این‌ها می‌فهمند «الگوی تولید کالا، الگوی توزیع کالا و الگوی مصرف کالا» است. ما می‌گوییم الگوی تولید ثروت، یعنی یک پایه بالاتر از تولید کالا است.

(ج) یعنی «اقتدار اقتصادی، ثروت و توانمندی». توانمندی یک ملت چگونه به دست می‌آید؟ برای درست کردن آن چه تعریفی دارید؟

(س) این‌ها الگوی «تولید کالا، توزیع کالا، مصرف کالا» دارند، ما می‌گوییم یک پله قبل از تولید کالا، تولید ثروت داریم که خود تولید کالا و سیستم توزیع کالا، توزیع ثروت می‌شود و در بخش توزیع می‌رود. آن وقت آیا مصرف کالا با مصرف ثروت عیناً یکی می‌شود؟

(ج) شما یک مصارفی در الگوی مصرفتان که مصرف کالا باشد دارید که باید نسبت به ثروت، پس از انتقال یافتن، ثبت شود. اگر یک طرف انسان و در طرف دیگر جهان ماده را در نظر بگیرید، بگوییم یک چرخشی و یک فعالیتی انسان روی جهان می‌کند که یک محصولی دارد که محصول آن روی انسان اثر می‌گذارد. در راندمان این دوتا، این آدم و مرتباً

آدم قوی‌تری می‌شود و رابطه‌اش هم، رابطه بهتری می‌شود و دسترسی به منابع بیشتری هم پیدا می‌کند؛ یعنی منبع نفت ۵۰۰ سال پیش از این منبع نبوده، حالا برای او منبع شده است و به منابع جدیدتری از قدرت، دسترسی پیدا می‌کند. توانمندی جدیدی را برای انسان می‌تواند درست کند. و تعریف جدیدی هم نسبت به رابطه‌اش با جهان می‌تواند درست کند. اگر این را گفتید، دیگر نمی‌توان گفت الگوی مصرف ربطی به ثروت ندارد. البته اگر ثروت را به معنای آن چیزی که در جریان تکامل باقی می‌ماند، در نظر بگیرید.

۶/۱- ضرب الگوی «تولید، توزیع و مصرف» ثروت، در الگوی «تولید، توزیع و مصرف» کالا

س) پس ما یک «الگوی تولید ثروت، یک الگوی توزیع ثروت و یک الگوی مصرف ثروت» داریم و «یک الگوی تولید کالا، یک الگوی توزیع کالا و یک الگوی مصرف کالا» داریم. ما الگوی تولید ثروت را بالاتر از این‌ها می‌دانیم. آیا در الگوی توزیع ثروت هر سه تای این‌ها (الگوی تولید کالا، توزیع کالا، مصرف کالا) الگوی توزیع ثروت می‌شود یا خیر؟ تولید و توزیع کالا، توزیع ثروت می‌شود و مصرف کالای آن، مصرف ثروت می‌شود؟ سؤال من این است، آیا این‌ها نظام تصمیم‌گیری و نظام قوانین و مقررات تولید ثروت شد؟

ج) گاهی این سه تا را به گونه‌ای هم عرض می‌گیرید که شدیداً قسیم یکدیگر هستند؛ ولی گاهی است که در روند می‌گویید اولی که کار می‌کند، هم زمان این دو می‌درجه فرعی آن کار می‌کند و هم زمان سوّمی در درجه تبعی آن کار می‌کند. اگر این‌گونه معنا شد، می‌گویید الگوی تولید ثروت، حتی در حین مصرف هم، تولید ثروت می‌کند.

س) در حین مصرف کالا، تولید ثروت می‌کند!

ج) مصرف کالا یعنی تولید انرژی کار می‌کند، یعنی انسان‌ها که نان خوردند، بعد قوت کار کردن پیدا می‌کنند.

س) پس الگوی تولید ثروت دارید که قوانینی است که دولت می‌گذارد و رفتارها را تعریف می‌کند، الگوی توزیع ثروت دارید که همه‌ی «تولید کالا، توزیع کالا، و مصرف کالا» تبدیل به انرژی که می‌شود، در توزیع ثروت می‌آید. حال باید برای الگوی مصرف تعریف بدهید که چیست؟

ج) این مطلب وقتی تولید می‌شود، یعنی تولید قدرت کاری و تولید ثروت می‌شود، چگونه این تولید انجام می‌گیرد؟ می‌گوییم با یک توزیع خاصی تولید صورت می‌گیرد، آن وقت آیا مصرفی صورت نگرفته، و تولید انرژی شده است؟ یعنی من سؤال می‌کنم، کلمه‌ی الگو را که اینجا مقدم قرار می‌دهیم یک مثال می‌زنم تا برایت روشن بشود. من

می‌خواهم در مورد این اصطلاح الگو توضیح دهم، مثلاً اگر گفتید ظرفیت کارخانه را که عوض می‌کنیم، هم‌بافت با ظرفیت روابط اجتماعی است، می‌گوییم هم‌بافت با روابط اجتماعی و مصرف است، شما انگیزه مصرف را در اینجا و در توزیع ثروت هم درست می‌کنید و در تولید، چگونگی بستر ابزارتان یا قوانینتان را درست می‌کنید، یعنی این سه‌تا را از هم نمی‌برید.

(س) این سه‌تا در الگوی توزیع ثروت ملاحظه می‌شوند.

(ج) این سه‌تا با هم، این سه‌تا را می‌دهد؛ یعنی اگر یک این طوری هم بگذارید، یک فرض آن است. آن وقت «الگوی تولید، ثروت، توزیع و مصرف» می‌شود.

(س) یعنی تک تک ملاحظه نشوند؛ بلکه برآیند این سه‌تا با آن سه‌تا ملاحظه شود.

(ج) آن وقت باید ۴،۲،۱ بگیرند. این طرف هم باید «تولید کالا، توزیع کالا»، مصرف کالا نوشته شود، اگر به این صورت ملاحظه کنید، درست می‌شود.

(س) آن وقت این چیزها ضرب را معنا نمی‌دهد؟

(ج) چرا، یعنی تأثیر الگوی تولید ثروت، در خود «الگوی تولید کالا و توزیع کالا و مصرف کالا»، ملاحظه می‌شود و عین همین توزیع کالا در «تولید کالا، در توزیع کالا، و در مصرف کالا» و مصرف ثروت نیز، در «تولید کالا، در توزیع کالا و در مصرف کالا» ملاحظه می‌شود.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۳

کد جلسه: ۳۱۲۴ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۲۳

فهرست

- ۱- بررسی اقتصاد در سطح بهره‌وری (خرد) ۲
- ۱/۱- شاخصه‌های الگوی تولید، توزیع و مصرف ۲
- ۱/۱/۱- ایثار به عدالت و انصاف سه شاخصه الگوی تولید، توزیع و مصرف ۲
- ۱/۲- کارآمدی بخش دولتی در ساختار متمرکز ۳
- ۱/۲/۱- ایجاد انگیزش ایثاری اصلی‌ترین وظیفه دولت در الگوی تولیدی ۴
- ۱/۲/۲- جایگاه دولت در الگوی توزیعی (جریان اعتبارات) ۴
- ۱/۲/۳- جایگاه دولت در الگوی مصرف جامعه (خدمات زیربنایی) ۵
- ۱/۲/۳/۱- اصل بودن صیانت و عزت اسلامی در سرمایه‌گذاری در بازار مصرف و بازرگانی خارجی ۵
- ۱/۲/۳/۲- وظیفه دولت در ارائه خدمات زیربنایی مصرف اجتماعی ۶
- ۱/۳- بررسی کارآمدی بخش اوقاف، عمومی و تعاونی در ساختار نیمه متمرکز اقتصادی ۷
- ۱/۳/۱- هدایت اشتغال در بخش تعاون نیمه متمرکز ۹
- ۱/۳/۱/۱- اشتغال تابع سود و رقابت در اقتصاد سرمایه داری ۹
- ۱/۳/۱/۲- اشتغال تابع ایثار و کرامت انسانی در اقتصاد اسلامی ۱۰
- ۱/۳/۲- جایگاه اوقاف، توزیعی و مصرفی در ساختار نیمه متمرکز ۱۰
- ۱/۳/۳- پرورش نیروی انسانی، تأمین ظرفیت اشتغال، جریان اشتغال سه وظیفه بخش تعاون اسلامی ۱۲
- ۱/۳/۴- تحقق ساختار عظیمه در بخش اوقاف و ساختار کریمه در بخش تعاون ۱۲
- ۱/۳/۴/۱- وظایف ساختار عظیمه (اوقاف) ۱۲
- ۱/۴- کارآمدی بخش خصوصی در ساختار غیرمتمرکز یا کارگاه‌های تولیدی، توزیعی و مصرفی ۱۴

- ۱/۵- آسیب شناسی اقتصادی دوران جنگ ۸ ساله و دوران بازسازی ۱۵
- ۱/۵/۱- تبیین مفهوم رونق اقتصادی در نظام سرمای‌هداری ۱۵
- ۱/۵/۲- ناسازگاری ثبات و امنیت سرمایه با مصادره یا تعزیرات حکومتی ۱۶
- ۱/۵/۳- سوسیالیستی بودن تعاریف و مؤلفه‌های اقتصادی موجود کشور ۱۶
- ۱/۵/۴- مشترک نبودن اهداف، ساختار و معادلات در نظام اقتصادی اسلام با دیگر نظامها ۱۸
- ۱/۵/۴/۱- تفاوت اهداف کلان با متغیر توسعه ۲۰

جلسه: دوازدهم

تاریخ: ۷۶/۱۲/۲۳

۱- بررسی اقتصاد در سطح بهره‌وری (خرد)

۱/۱- شاخصه‌های الگوی تولید، توزیع و مصرف

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در بیان آفرین شاخصه‌های الگو گفته شد که الگوی تولید که در حقیقت الگوی تولید ثروت ملی است اساس آن تصمیم‌گیری دولت است. شاخصه آن این است که باید «ایثار» در آن اصل باشد.

(س) در الگوی مصرف منظور است؟

(ج) الگوی تولید باید شاخصه اش «ایثار» باشد. یعنی چه در مصرف افراد دولتی (حقوق کارمندان) و چه در نحوه و تنظیم آرایش روابط تولید ثروت (یعنی قوانین تولید ثروت) باید «ایثار» اصل باشد.

۱/۱/۱- ایثار به عدالت و انصاف سه شاخصه الگوی تولید، توزیع و مصرف

در الگوی توزیع صروت که در حقیقت تقسیم حقوق می‌شود، باید عدالت اصل باشد یعنی شاخصه اش به عدالت تعریف می‌شود پس شاخصه کلی و منتهی این الگوی توزیع عدالت است و در الگوی مصرف باید انصاف عرفی اصل باشد. به عبارت دیگر در سه تا الگوی «ایثار»، عدالت و انصاف» باید اصل باشد، یعنی در هیچ کدام از الگوها معنای «اصالت مصرف، تفاخر، استکبار» نیست. در دستگاه الحادی در الگوی دولتی تولید ثروت استکبار و در توزیع ثروت تفاخر و در الگوی مصرف آن اسراف است. یعنی «اصالت مصرف است. بخش سوم «کارآمدی دولت» است.

(س) این «ایثار» با «ایثار»ی در قسمت اهداف است چه فرقی دارد؟

(ج) «ایثار»ی که در اهداف گفته می‌شود بعنوان ارزشی که فقط مثل قاب عکس گرفته شود و در جزئیات نیاید نیست بلکه باید در ابزارهای اداره بیاید. منتهی در در ابزارهای اداره برای پرورش می‌آید تصمیم‌گیری دولت بر پایه «ایثار» است و باید تصمیم‌گیری‌های عمومی بر اساس «عدالت» فرض شود. کما اینکه در مصرف باید «انصاف» فرض شود.

(س) در بخش دولتی شاخصه اش «ایثار» باشد بهتر است یا قناعت؟

(ج) خیر! قناعت نیست «ایثار» است. همانطور که در جنگ مثلا گفته می‌شود اگر دولت نتواند «ایثار» ایجاد کند. رزمندگان بر کفار پیروز نمی‌شوند چون جنگ انسانیت با ابزار است. به عبارت دیگر در «تکنولوژی اسلام» رابطه بین

انسان با خدا در آن اصل است ولی در «تکنولوژی کفار» رابطه بین انسان و جهان ماده (ابزار) در آن اصل است. در اسلام باید نظام پرورشی انگیزه‌گرایش «ایثار»ی را تمام بکند.

مثلاً در زندگی امام (رضوان‌الله‌علیه) به استقبال خطر رفتن ایشان در طول حیاتش گرفته، تا نفوذی که درباره دعوت مردم پیدا می‌کند مردم را به قناعت دعوت نمی‌کند بلکه در زندگی شخصی به قناعت دعوت می‌کند بلکه مردم را دعوت می‌کند که برای اسلام کشته شوند. برای اسلام و آرمان برای جهاد سازندگی دعوتش به تلاش، تلاش «ایثار» گراه است. به صورت کلی آنچه که در «ایثار» مشاهده می‌شود «زادگی و عدم وابستگی» است نه مصرف کم باشد. یعنی حاضر شدن برای فدا شدن است.

۱/۲- کارآمدی بخش دولتی در ساختار متمرکز

(بخش سوم) کارآمدی بخش دولتی است که اول باید دید کارآمدی دولتی به چه معناست؟ اساساً کارآمدی متمرکز در دستگاه دولتی است یعنی چیزیهایی را که متمرکز هستند مخصوص بخش دولتی می‌باشند. هنر کارآمدی که متمرکز در بخش دولتی است، باید انگیزش باشد. ایجاد انگیزه باید نسبت به «ایثار» باشد اما طریق و «مجرای ایثار» مسئله «هدایت قیمت» می‌باشد.

۱/۲/۱- ایجاد انگیزش ایثاری اصلی‌ترین وظیفه دولت در الگوی تولیدی

در مسئله «هدایت قیمت» اگر کالا اصل باشد مزد همیشه از نرخ کالا تبعیت می‌کند که ما قائل به آن نیتسیم و مبنای مورد نظر رد شد. یعنی گفته شد لزومی ندارد که در مزد، کالا اصل باشد، بلکه باید در مزد «کرامت انسان» اصل باشد. اصل بودن کرامت انسان و «ایثار» عزت اسلامی به این است که هرگز ضرر متوجه انسان نشود یعنی انسان تحقیر نشود. کما اینکه انسان نباید حریص بشود. منابعی را که دولت بعنوان منابع تولید دارد (طبق نظریه مورد قبول) نیروی انسانی را انگیزش می‌کند عظیم‌ترین منبع تولید دولت است. یعنی محصول کار دولت در تصمیم‌گیریها، به عبارت دیگر کارخانه روابط اجتماعی باید نیروی انسانی باشد. در «مرتب‌دوم» دستیابی به منابع طبیعی بالاتر مطرح می‌شود که پتانسیل مرحله دوم نیروی تولید است مرتبه سوم که خیلی نازلتر است صنایع مادر است و دولتی شدن صنایع مادر به دلیل این است که نقش سیاسی دارد یعنی اگر مقدار کمی بالا و پایین نشوند روی کلیه صنایع دیگر اثر مستقیمی می‌گذارد که طبیعتاً باید در آینده شاخه‌های خاصش ذکر شود.

۱/۲/۲- جایگاه دولت در الگوی توزیعی (جریان اعتبارات)

مرتبه دوم یعنی در بخش توزیع اقتصادی کارهای توزیعی دولت چیست؟ جریان اعتبارات که سه دسته می‌شوند ۱ -

اعتبارا ارزی

۲ - اعتبارات چرخش پول درون کشور

۳ - اعتبارات مالی یعنی گرفتن مالیات یا هزینه کردن مالیات.

«جریان ارتباطات»: از شبکه اطلاع رسانی، صدا و سیما، تلفن، جاده‌ها، تا وسایل حمل و نقل بزرگ دولتی همه این‌ها جریان ارتباطات اجتماعی است. و مضافا سوبسیدهای ارتباطی که دولت می‌پردازد، مثل گازوییل باید لیتری ۲ تومان باشد که ارتباط تولید یا وارد کننده با مصرف کننده تسهیل می‌شود. در حالی که لیتری ۲ تومان یا ۴ تومان ممکن است اصلا هزینه حمل و نقل خود گازوییل نشود. نظام بازرگانی که همان الگوی توزیعی است که در علوم شناخته می‌شود یعنی اینکه بازرگانی چه میزانش حتما باید دولتی باشد؟ در بازرگانی دولتی گفته خواهد شد که نرخ خرید کالا از خارج گرانتر از طریق دولت گرانتر تمام می‌شود. تا اینکه بازرگانی خصوصی باشد. ما از معنای گرانی سوال می‌کنیم که گرانی چیست؟

۱/۲/۳- جایگاه دولت در الگوی مصرف جامعه (خدمات زیربنایی)

حضور تصمیم گیری خارج نسبت به مصرف داخلی گرانترین قیمت است. گرانی به این است که صیانت کشور آسیب بخورد. آسیب خوردن به این معنا که جنسی از خارج به قیمت ارزان وارد شود تا یک کشور مصرف کننده شود و جنس بازرار مصرفی پیدا کند. آن وقت جنس را گران می‌کنند. مثلا قضیه «ترکمن چای» که من در گنبد بود به پیرمردی ۱۲۰ ساله گفتم چه خاطره ای گفتنی داری گفت چای، قند، قوری، استکان نعلبکی به قیمت بسیار ارزان که به قیمت الان اصلا پولی به حساب نمی‌آید، می‌آوردند در روستا به ما تحویل می‌دادند و پولش را هم شش ماهه می‌خواستند و هر کسی هم که نداشت از او نمی‌گرفتند تا پنج سال این کار را کردند، بگونه ای که همه معتاد شدن و چای جزو مصارف رسمی شد. آن وقت یک مرتبه گران شد. وقتی پوله ور به روستا آمد از او سوال شد چرا چای گران شد گفت خیال کردید آن چایی‌هایی مفتی که خوردید پولش را از شما نمی‌گیرند. گفتم این چه حرفی است؟ گفت ما

آن قدر به شما چای ارزان دادیم تا بچه صبح که از خواب بیدار می‌شود قبل از اینکه بگوید بابا درخواست چای بکند و آنچه که قبلا به شما ارزان داده شد قیمتش را الان دریافت می‌کنیم و قیمت‌های جدید همان قیمت قبلی نخواهد بود.

۱/۲/۳/۱- اصل بودن صیانت و عزت اسلامی در سرمایه‌گذاری در بازار مصرف و بازرگانی خارجی

سرمایه‌گذاری برای ایجاد بازار مصرف یکی از عمده‌ترین مطالب است. گرانی زمانی مورد قبول است که با صیانت سازگار باشد. یعنی وقتی است که با عزت اسلامی سازگار باشد و کشور را در راه موضع‌گیری برابر کفار به زانو در نیورد و اگر به زانو در آورد گران‌ترین قیمت است.

پس بازرگانی خارجی در قانون اساسی هم نوشته شده است که باید بدست دولت باشد. البته در همانجا هم بحث از گرانت‌تر شدن آن می‌شد، اشکالی ندارد که گرانت‌تر شود در اینجا بحث در گرانی و ارزانی نیست، بلکه بحث در این است که باید سفراء اقتصادی خارج ولو به نام ایرانی یا تابع ایران بودن باشد ولی وقتی که جنسی را از خارج وارد می‌کند معنایش این است که سفیر او ست. در اینجا به مسئله وجود نیاز و تامین شدن آن هرگز نظر نمی‌شود. بلکه در جریان تکامل نیازها دست چه کسی بالای دست چه کسی قرار می‌گیرد و چه کسی است که بر دیگری سبیل پیدا می‌کند؟ وظیفه دولت این است که دست ملت خودش را بالای دست دیگران قرار دهد. بنابراین اساسا نیاز داشتند برای ما مطرح نیست بلکه باید این نیاز بگونه‌ای دیگر برطرف بشود. یعنی حتمی بودن یک نیاز در اینجا از نظر ما اصلا مورد پذیرش نیست.

مخصوصا در کارهای اقتصادی خارجی احترام به موازنه ارزی فقط به موازنه اقتصادی تنها نیست. یعنی وقتی امام فتوی بر علیه «سلمان رشدی» می‌دهد می‌داند رابطه تیره می‌شود و در این صورت کشور تحریم اقتصادی می‌شود یعنی آن‌ها بوسیله ابزارهایی که بر کشور ما سبیل قرار دادند استفاده می‌کنند. پس از اول باید بازرگانی «دولتی» باشد تا به نسبت سبیل آن‌ها تحت کنترل باشد. هر چند این معنا باعث شود که گرانی شود، اسراف شود. و موارد دیگر از این قبیل در بازرگانی دولتی متصور است همه این‌ها ارزش یک دهم ارزش انسانی که دارد نیست.

پس جریان اعتبارات، ارتباطات، نظام بازرگانی که جریان محصولات است باید زیر نظر دولت باشد.

۱/۲/۳/۲- وظیفه دولت در ارایه خدمات زیربنایی مصرف اجتماعی

«مرحله سوم» بخش «کارآمدی مصرفی» دولت است که در این قسمت خدمات زیر بنایی به ملت می‌دهد، یعنی کار مصرفی دارد. پس دولت یک کار تولیدی دارد که تولید نیروی انسانی است و از طریق مقررات و نظام ارتباطات اجتماعی، منابع طبیعی، تکنولوژی که برای تسخیر طبیعت ایجاد می‌کند؟ صنایع مادر که در تولید، ارزش سیاسی دارد.

در بخش «توزیع دولتی»، «جریان اعتبارات، جریان ارتباطات، نظام بازرگانی، جریان محصولات» ذکر می‌شود و در «بخش مصرفی دولت»، خدماتی زیر بنایی است در «خدمات اقتصادی» که دولت انجام دهد یک خدمات زیر بنایی دارد، مثلاً ساختن سد، جاده، یعنی یک کارهای عمومی می‌کند که این خدمات زیر بنایی مصرف اجتماعی است باید دولت انجام دهد و مصارف عمومی دارد که با «یای نسبت» به کل جامعه منسوب می‌شود باز بعنوان مثال، آب و برق است محصولات استراتژیک محصولاتی که کم و زیاد نشان اثر سیاسی دارد مثلاً در الگوی غذایی گفته می‌شود نان، برنج، شکر، گوشت، اینها جزو مصرف‌های عمومی است ولی نان استراتژیک است. و یا در جامعه ای که برنج در آن اصل است برنج استراتژیک می‌شود و چون غذای عمومی است یا شکر و گوشت بیک نسبت غذای عمومی است. تامین اقتصادی از قبیل «بیمه» و امور مختلفی که معنای تامین را در سطح عموم تحویل می‌دهد، پس این سه بخش «تولید، توزیع، مصرف» دولتی که شاخصه و الگوی حاکم بر آن باید «ایثار» باشد و تولید منمركز هم لقب گرفت.

۱/۳- بررسی کارآمدی بخش اوقاف، عمومی و تعاونی در ساختار نیمه متمرکز اقتصادی

اما تولید نیمه متمرکز

(س) این کارآمدی چه چیزی است؟

(ج) کارآمدی دولت است.

(س) در هدایت قیمت؟

(ج) یعنی کارآمدی اینها روی هم یک قیمت را بدست می‌دهد.

(س) خیر! عنوان آن در متغیر کارایی چیست؟ یعنی متغیر کارایی توسعه اعتماد اسلامی است. زیر بخش این [؟]

(ج) بله! که شاخصه الگوی آن هم «ایثار» است. این عمل باید در مفهوم قیمت حضور جدی پیدا بکند یعنی برای دادن

لقب قیمت باید همیشه قیمت دو چیز با هم مقایسه شود. نسبتی که بین نیروی کار که در کلمه «درآمد عمومی»

خلاصه می‌شود و هزینه سرانه که «مصرف یا قیمت کالا» است. به بیان دیگر یکی قیمت پتانسیل انسانی است و یکی قیمت کالا و محصول می‌باشد.

هر گاه گفته شد که سرمایه نباید ضرر بخورد قیمت همیشه تابع وضعیت کالا است و یعنی هر وقت گفته شود قیمت تابع می‌شد کالا (یعنی تکنولوژی) است پس این حرف صحیح است که، قیمت انسان به نسبت ارزان است و قیمت کالا گران است. و معنای گران بودن قیمت کالا به این است که در نظام سرمایه داری قیمت کالا به حداقل تمام می‌شود. مثلا ممکن است یک مداد ۲۰ تومان هزینه بردارد، در حالی که این مداد در نظام مورد نظر شما ۵۰ تومان در می‌آید ولی در طرف مصرف کننده در «نظام سرمایه داری» در دستگاه مالکین سرمایه می‌توانند این مدادها را مثل چوب کبریت دور بریزند، یعنی اصلا مدادهای عادی را در دست نمی‌گیرند بلکه مداد ۲ هزار تومانی استفاده می‌کنند و حداقل مداد ۲۰۰ تومانی مصرف می‌کنند. ولی در طبقه «اکثر جامعه» یعنی کسانی که مالک سرمایه نیستند، یعنی منتجه کالا در اختیارشان نیست، بلکه نیروی کار دارند اینجا دیگر نمی‌تواند مرتبا برای بچه اش مداد بخرد و او را کتک می‌زند و تحقیرش می‌کند چون مدادش را شکسته است در حالی که همان مداد ۲۰ تومان است یا زیادی تراشیده است تا خطش خوب شود کتک می‌خورد چون مدادش زود تمام شده است.

کارگر نمی‌تواند لوازم التحریر فرزندش را تهیه کند باید به او یارانه داد پس معلوم می‌شود که خیلی گران است. یا گفته می‌شود کارگر در کارخانه سیمان کار می‌کند اما خانه‌ای ندارد در حالی که بیشتر وسایل ساخت منازل الان سیمان است می‌گویید قدرت خرید سیمان را ندارد ولی اگر کسی سرمایه دار باشد اگر بخواهد سالی ده تن سیمان مصرف کند و در جاهای مختلف و بلادهای مختلف بسازد قدرتش را دارد.

پس برای یک عده ارزان است که مالک سرمایه هستند یعنی مالک کالا هستند و برای یک عده گران است که مالک نیروی کار هستند.

در قیمت طبق آنچه که گفته شد الگو باید الگوی «ایثار» گرانه باشد باید راندمان این باشد که قیمت نیروی انسانی بالا و قیمت کالا از نیروی انسانی تبعیت کند. در واحد گرانتر می‌شود اگر مشابه آن در سرمایه داری مقایسه شود، ولی از نظر پوشش مصرفی ارزانتر می‌شود. یعنی جمعیت و سرانه مصرف کننده خیلی بیشتر از جمعیت مصرف کننده در نظام سرمایه داری است. بخش توزیع یا تولید غیر متمرکز: در بالا مشارکت نهادهای اجتماعی در الگوی توزیع ثروت بود.

۱/۳/۱- هدایت اشتغال در بخش تعاون نیمه متمرکز

در اینجا کارآمدی «بخش تعاون نیمه متمرکز» که اساس آن «پرورش است» یعنی حضور عمومی و گروه‌های متعدد و گروهی در آن است اینگونه نیست که بخش دولتی با وظایف مشخص باشد. در اینجا شاخصه باید هدایت اشتغال باشد. «قیمت، اشتغال و تقاضای موثر» این سه روبروی «دولتی، تعاونی، خصوصی» هستند. در این قسمت که کارآمدی بخش تعاونی‌های نیمه متمرکز است، چرا باید لقب هدایت اشتغال داشته باشد؟ در اینجا بیشترین حجم اشتغال: یعنی تولید کار است. تولید کار باید بوسیله درست شدن یک نهادهای اجتماعی با یک وظایف جدیدی انجام شود، چون می‌خواهید ساختارها را عوض کنید،

۱/۳/۱/۱- اشتغال تابع سود و رقابت در اقتصاد سرمایه داری

در ساختارها نظام سرمایه داری وضع بگونه ای است که نه فقط شرکت به معنای دولت اقتصادی می‌تواند رشد کند و جذب سرمایه، جذب تکنیک، جذب نیروی انسانی بکند بلکه حتی می‌تواند بانک خصوصی هم داشته باشد، یعنی بانک‌ها سرمایه، سرمایه داران تاسیس بشوند و چرخش اعتبارات را بدست بگیرند؛ فقط بانک مرکزی که مخصوص چاپ اسکناس است از آن دولت می‌شود. ولی شرکتهای سهامی مستقیماً بوسیله روابط یا قوانینی که دولت برای آنها قرار داده و پشتیبانی می‌کند، می‌توانند پول مردم را از طریق صنعت جذب کنند و هم از طریق بانکها پول و اعتبارات مردمی را جذب کنند و آن را به چرخش در آورده و اداره کنند؛ ولی در سیستم سرمایه داری آنجا که سرمایه پیدا می‌کند و در حقیقت دولت خدمتگذار دستگاه سرمایه داری بخش خدمات سرمایه می‌شود حجم اشتغال بدست شرکتهاست و اشتغال بدست بخش خصوصی است دولت اداره کار دارد؛ ولیکن اینگونه نیست اشتغالات همه دولتی باشد.

۱/۳/۱/۲- اشتغال تابع ایثار و کرامت انسانی در اقتصاد اسلامی

ولی در دستگاهی که روی «ایثار» می‌چرخد و عدالت شاخصه الگوی توزیع ثروت است، یک ساختارهای جدیدی نسبت به ساختارهای موجود جهان باید پی‌ریزی شود که نباید حول انگیزش مادی درست شود، یعنی اگر با انگیزه آن شرکتهای ساخته شود و اشتغال را در آن دستگاه درست کند، پرورش سرمایه داری درست می‌کند. ولی در ساختار ایثاری به خاطر اینکه در بالا گفتید «عزت اسلامی» و در سر فصل اصلی «اقتدار اسلامی» گفته شد، مجبور هستید که طبق آن

«پرورش عمومی و اشتغال» را تنظیم کنید. پرورش انگیزه سود و رقابت بر اساس سود درست می‌شود یا بر اساس «ایثار» است و بعد از آن باید در جامعه عدالتی جریان پیدا کند. و نظام پرورشی و ساختار پرورشی داشته باشد؟ در جواب می‌گوییم «باید حتماً حول انگیزه دینی باشد». انگیزه دینی یعنی اینکه مسئله قصد قربت حضور در زندگی مادی مردم پیدا کند، «حضور در تولید، توزیع، مصرف» پیدا کند. ساختار و نظام داشته باشد.

شکل مصرفی آن الان موجود است مثلاً در ایام خاصی مردم برای سید الشهداء سفره می‌اندازند هر چند در همه ایام سال نیست؛ اما نمونه مصرفی آن است ولی نمونه تولیدی آن نیست. بله! اوقاف نمونه تولیدی هستند، ولی در «اوقاف» مدیران و کارگران آن نیز بر اساس انگیزه «سود» و نرخ کار، درآمد، مزد هستند؛ یعنی دستگاه پرورشی آن مادی تعریف می‌شود.

۱/۳/۲- جایگاه اوقاف، توزیعی و مصرفی در ساختار نیمه متمرکز

در حالی که باید «اوقاف تولیدی» بگونه‌ای باشد که پرورش انگیزه جهت گیری الهی در روابط باشد. لذا با این فرض باید انسان را هم از نظر «فکری، اخلاقی و انجام کار» پرورش داد. یعنی انجام کار را متبرک بداند که به صورت خیلی ضعیف بعد از انقلاب الان کارگران افتخاری در حرماً هستند که کار کفشداری می‌کنند و اگر در آستانه حضرت نباشد مسلماً جفت کردن کفش کار سنگین و وزینی نیست یا مثلاً جارو کردن. پس فرد مذهبی یک خدماتی را به صورت افتخاری انجام می‌دهد که موقع ظهر اگر نهار هم بخورد هرگز نهار را پای مزد کار کفشداری حساب نمی‌کند؛ یعنی بک کاسب یا روحانی که برای یک نهار صبح تا ظهر حاضر نیست کفش جفت کند حال اگر این معنا وسعت پیدا کرد اوقاف «تولید، توزیعی و مصرفی» درست می‌شود. اوقافی که ساختارهای اجتماعی را ایجاد می‌کند یعنی حول ائمه جمعه ای که «اخلاق، نظام فکری، آموزش کار» هر سه را ارائه بدهد، هم کارگاه و هم ماشین بدهد که شخصی به مغازه خودش ببرد، به مردم بفهماند که این‌ها همه مال هیئت ابوالفضل است. یعنی در نظام فکری و اخلاقی مردم تفهیم کند همانگونه که در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام را می‌شود بوسید «بنی؛ او ما یرید» گریه و توسل پیدا کرد، این ماشین تراش را هم می‌شود بوسید، چون از نذرهای حضرت ابوالفضل درست شده است. در این صورت نباید هرگز نذر را بعنوان یارانه رهنه گرفت. نذر بخاطر حالتی است که فرد بواسطه ابوالفضل بسوی خدا پیدا کرده و به آن جالت در حال مشکلش متوسل شده است، یعنی حالت عبادی پیدا کرده است، به بیان دیگر وقتی در چوبی حرم حضرت رضا

علیه السلام را فرد می‌بوسید، چوب جنگلی را نمی‌بوسید بلکه توسل ایشان الی الله را می‌بوسید که در این چوب متبلور شده است.

به بیان دیگر چوبها تراشیده و به صورت در حرم در آمده است. پس این معنا باید به فرد تفهیم شود و شخص پرورش پیدا کند، یعنی جزو نظام رشد عمومی قرار بگیرد پس به این دسته از وظایف، «ساختارها»، «ساختار عظیمه» گفته می‌شود و «ساختارهای عظیمه» ساختارهای تولیدی هستند که «تولید، توزیع و مصرف» را حول عبادت و دانستن دارند. البته ابتدائاً کوچک هستند؛ منتهی به میزانی که حضور جدی تر در پرورش جامعه پیدا می‌کنند و متکی به روابطی که دولت برای بهاء دادن به این‌ها نه سرمایه قرار داده است. یعنی به امور اوقاف نه سرمایه وام می‌دهد و به این‌ها منابع غیر استراتژیک مثل معدن سنگ، چوب جنگل، زمین، که ملاحظه می‌کند و به امام زاده‌ها و مساجد و حسینیه‌ها اجازه می‌دهد یعنی انفالی که از آن دولت است و مال کسی نیست، این انفال، پشتوانه حرکت «اقتصادی تقریبی» می‌شود.

۱/۳/۳- پرورش نیروی انسانی، تأمین ظرفیت اشتغال، جریان اشتغال سه وظیفه بخش تعاون اسلامی

پرورش نیروی انسانی، کار اولیه اوقاف است، تأمین ظرفیت اشتغال کار دوم می‌شود ساختارها با این وظایف هستند. تأمین نیروی انسانی (یعنی بالا بردن ظرفیت الهی انسانی) تأمین ظرفیت اشتغال (یعنی تأمین اعتبارات مالی، منابع طبیعی، ابزار و امکاناتی که کار بوسیله آن انجام می‌شود) جریان اشتغال (یعنی به کار واداشتن) که این سه در بخش تولید بخش تعاون اسلامی ذکر می‌شود.

۱/۳/۴- تحقق ساختار عظیمه در بخش اوقاف و ساختار کریمه در بخش تعاون

اما اسم مجموعه این‌ها که «ساختارهای عظیمه» گفته است به این علت است که اگر فعالیت این‌ها بگونه ای تنظیم شد که کارها الهی انجام گرفت، یعنی (کار اقتصادی به قصد خدا) انجام گرفت، جزو اموری می‌شوند که «من یعظم شعائر... فانها من تقوی القلوب» یعنی این‌ها شعائر... را در حیات مادی خودشان جریان می‌دهند و حول شعائر کار می‌کنند. البته اعظم شعائر... - که آیه شریفه هم در این باره است - «مکه» می‌باشد. یعنی دفتر مرکزی این حزب مکه و کعبه حساب می‌شود و در مرتبه بعد حریمهای معصومین سلام... علیهم اجمعین و در مرتبه آخر حریمهای امامزادگان، مساجد جمعه و حسینیه‌ها هستند که حول همان تعریف می‌شوند. ساختارها، ساختارهای عظیمه هستند.

یک ساختارهایی هم در تعاونی هستند با وظایفی که ساختارهای کریمه دارند که این ساختارها به آن معنا نیستند و یک درجه پایینتر هستند، در اصل تولید نیستند؛

۱/۳/۴/۱- وظایف ساختار عظیمه (اوقاف)

ولی در ارتباطات تولیدی این دستگاه هستند، که دارای سه تامین می باشد ۱ - تامین ظرفیت زیارتی

۲ - تامین ظرفیت حمل و نقل زائرین.

۳ - اسکان و مصارف زائرین.

آنچه از این سه بخش حاصل می شود. اولاً زیارت غیر از تور سیاحتی است. زیارت باید معنای مسافرت الی ... را بدهد؛ البته در سطح نازل آن؛ یعنی اسباب ظاهری آن را معین می کنند. پس رفتن به مشهد نباید بعنوان یک کسب با انگیزه سود و مادی تلقی شود که از آن الگوی مصرف اسراف گرانه مادی بیارد تا زائر طبقاتی بشود و وقتی هم طبقاتی شد خودش هم بیشترین سود را ببرد.

درباره مکه گفته می شود (سواء علی العاکف و البادی) بادیه نشین با شهری در اینجا برابر هستند، روی دوش همه یک احرام است و یک احرام هم دور بدنشان است و لباس رنگی ندارند. ولکن تور مسافرتی موجود یک دسته را خیلی مرفه که با دسته آخر اصلاً قابل مقایسه نیست، قرار داده است. یک دسته اند که هیچ ندارند الا نان خشکی و اغذیه خشک بسیار ساده مثل کشک خشک، نان خشک و آبی که به زحمت گیر بیاورند و نان کشک را مرطوب کنند و بخورند، ولی یک دسته دیگر را از طرف کاروان ظهر چلو کباب برگ می خورند و شب هم مثلاً جوجه کباب می خورند و پای نهارشان حتماً موز نوشابه خارجی است و پای شامشان حتماً یک نوع میوه دیگر مثل سیب لبنانی و نوشابه خارجی است و حتی قبل از ظهر تا داخل کاروان می شود بلافاصله برایش ظرف میوه می آورند و اگر مهمانی هم پیش بیاید باز برای میهمان هم میوه می آورند مثل پرتغال و واشنگتنی و میوه های الوان درجه یک می آورند.

الان زائرین مکه بگونه ای پذیرایی می شود مثل اینکه در شهر مکه نیست، در حالی که قرار بود وقتی اینجا می آیند همه در برابر خدا احساس یکسانی بکنند. بالای سر این کولر گازی روشن است در حالی که بیرون مردم کنار خیابان در سایه نزدیک آفتاب با حرارت زیاد نشسته اند. و اینگونه نیست که همه هم مردم مناطق گرم سیر باشند؛ بلکه از منطقه های خنک مانند افغانستان، پاکستان، هستند بهترین هتلها اجاره می شود که حتماً «سواء العاکف» در آن

نیست، یعنی احساس ذلت در برابر خدا نیست؛ بلکه مثل سجده ای که انسان مثل نرمش انجام می‌دهد یا با ورزش هم می‌توان شکل سجده را بوجود آورد ولی معنای اینکه در برابر خدا به سجود بیافتد ادا در آن نیست.

پس زیارت را باید از حالت اصالت مصرف و طبقاتی در بیاورید، به حالتی تبدیل شود که وجود مبارک امام حسن (علیه السلام) همراه خود مرکب - غیر از مرکبهایی که برای سوار کردن مسافران می‌برد - می‌برد، ولی خودش پیاده ۸۰ فرسخ راه مکه تا مدینه را طی می‌فرمودند. آنجا هم همه مثل هم احرام می‌پوشیدند.

پس در حمل و نقل زائرین و اسکان آنها باید معنویت باشد و در سفر مرتباً تعلیمات روحی، ذهنی و معرفتی نسبت به آنجایی که می‌خواهند زیارت کنند و آداب و مناسکی که عملاً باید انجام دهند در اختیارشان قرار بگیرید و پرورش یابند، یعنی تامین ظرفیت زیارت شود.

خدمات رهینه غیر از تامین زیارت است. آنچه‌ای که الان در اوقاف موجود است بخش خدمات رهینه به صورت ضعیف است، خدمات رهینه که ساختارهای اجتماعی رهینه درباره آن است مانند دارالایتام، درمانگاههای مجانی، قرض الحسنه‌های بدون سود می‌باشد. به عبارت دیگر تامین ظرفیت ازدواج، بهداشت و درمان، تامین اجتماعی در بخش خدمات رهینه هستند یعنی اولویت اول «ازدواج» دوم «بهداشت و درمان» و سوم «تامین اجتماعی» است، این‌ها در کل باید نظام پرورشی عدالت‌گرایی در انسان بوجود بیاورند.

۱/۴- کارآمدی بخش خصوصی در ساختار غیرمتمرکز یا کارگاه‌های تولیدی، توزیعی و مصرفی

در کارآمدی بخش خصوصی تولید غیر متمرکز و نیمه متمرکز، یعنی «کارگاهی» است. کارگاههای «تولیدی، توزیعی و مصرفی» وجود دارد. کارگاه مصرفی مانند «چلو کبابی‌ها» است و کارگاه تولیدی مثل مغازه‌های که چیزهای خرد تولید می‌کنند و گاره‌های توزیعی «فروش‌گاههایی» هستند اگر کارگاهها در چنین شرائطی حضور داشته باشند مجبورند از شرایط حاکم تبعیت نکنند به عبارت دیگر این‌ها در مفهوم بهزیستی یعنی تقاضای موثر یا مصرف به نسبت حضور دارند.

آنگاه قیمت، اجازه استکبار نمی‌دهد، اشتغال اجازه تفاخر نمی‌دهد و بعد از این دو، درآمدی بدست آمده و بین مردم توزیع شده است، حال در مصرف این درآمد توزیع شده، فعالیتی که بخش خصوصی می‌کند فعالیت مصرفی (بهزیستی) نامیده می‌شود.

۱/۵- آسیب شناسی اقتصادی دوران جنگ ۸ ساله و دوران بازسازی

بنظر می‌آید خیلی بی انصافی است که کسی بگوید کشور در «جنگ» پیروز نشد چون با جنگ قسمت زیادی از کشور را گرفته بودند و ابزاری هم که دست صدام داده بودند با افشاء آن ابزار برتر در تمام خصوصیات بود. در تبلیغات هم سراسر دنیا بر علیه ما تبلیغ می‌کردند و کشور با این همه توانست دشمن را از خاک بیرون کند و پیروز شود ولی در داخل دچار مشکل شدیم، چون ابزارها و ساختارها، و الگوهای که امضاء شده بود، یعنی در توصیه و سفارش، سفارش به «ایثار»، قناعت و زهد» در امور اقتصادی می‌شد، ولی سفارش در جایگاه توصیه است اما در جایی که امضاء می‌شد و دولت تصمیم می‌گرفت دستگاه تصمیم سازیش با مدلهایی بود که ۱۸۰ درجه بر عکس توصیه‌ها بود. در «توصیه»، توصیه به زندگی تابع ارزشها می‌شد؛ ولی در «امضاء» کردن تصمیم گیری بر علیه ارزشها امضاء می‌شد. هماهنگ سازی تصمیم گیری‌ها با آن فرمایشات بدون «مدل» محال است که انجام شود.

برادر حسین نژاد : در مقاله اگر صرف ادعا به صورت جمع بندی خوب ارائه شود، شاید کفایت کند و نیاز به استدلال نداشته باشد.

۱/۵/۱- تبیین مفهوم رونق اقتصادی در نظام سرمایه‌داری

ج) در عین حال باید این طبقه بندی‌ها یک شمای کلی را نشان بدهد، تعریفی را که آقایان از مفهوم رونق می‌کنند می‌گویند درآمد به نسبتی که پس انداز شد، اگر در سرمایه گذاری قرار گرفت تا منشاء تزايد مجدد سرمایه شود، رونق حاصل می‌شود. پس هر گاه نسبت پس انداز با سرمایه گذاری یک به یک شد.

برادر حسینی : آقایان مجمع در برگه‌های خودشان از رونق، کارایی و امنیت را تعریف کردند، برای اهداف چهار تعریف دادند. در تعریف امنیت و ثبات اقتصادی گفتند «بمنزله اتخاذ سیاستهایی که مانع نوسانات شدید در اقتصاد شده است و مسیر ثابت و پایداری را برای اقتصاد ترسیم نمایند.»

۱/۵/۲- ناسازگاری ثبات و امنیت سرمایه با مصادره یا تعزیرات حکومتی

ج) یعنی وقتی امنیت سرمایه ایجاد شد هر روز صحبت از مصادره یا تعزیرات حکومتی نکردید.

س) اینجا ثبات اقتصاد مطرح شده نه فقط ثبات سرمایه باشد.

ج) یعنی اصلا معنای ثبات اقتصادی منافات با مصادره و تعزیرات حکومتی و... دارد.

س) بعد در تعریف رونق مداوم و پیوسته اقتصادی گفته افزایش مستمر تولید، سرمایه گذاری و مصرف به صورت سرانه است.

ج) یعنی در آمد اگر پس انداز شود و پس انداز در تولید حضور پیدا کند به این معنا است که تعریف شد. یعنی رکود ضد آن است و بی کاری و اشتغال از آثار اینها است.

۱/۵/۳ - سوسیالیستی بودن تعاریف و مؤلفه‌های اقتصادی موجود کشور

س) در تعریف «عدالت اجتماعی» و «اقتصادی احتمالاً» به جای تعریف شاخصه‌هایش را ذکر کرده است که عبارتند از:

۱ - تنظیم قوانین ضد انحصار

۲ - توزیع منابع اولیه قابل واگذاری (منابع طبیعی)

۳ - اتخاذ سیاستهای پولی و مالی مناسب برای توزیع مجدد درآمد به صورت بهینه

۴ - تامین اجتماعی همگانی و فراگیر

۵ - تامین نیازهای اساسی بر مبنای بند ۱ اصل ۴۳ قانون اساسی

۶ - تامین اشتغال مولد بر مبنای بند ب ۴۳ قانون اساسی

ج) اینجا به صورت «سوسیالیستی» تعریف کرده و ضد آن قبلها است.

س) بعد از تعریف عدالت، در تعریف کارایی اقتصادی گفته است : ۱ - الگوی مدیریت دولتی و خصوصی

۲ - سهم بخش‌های «دولتی، تعاونی، خصوصی»

۳ - سطح دانش فنی و دستیابی به تکنولوژی پیشرفته

۴ - پیوستگی بین سرمایه گذاری‌های انجام شده و حذف حلقه‌های مفقود

۵ - روابط کارگر و کار فرما و قوانین مرتبط مثل قانون کار که اینها را بعنوان هم موضوعات مطروحه در خصوص

کارایی در اقتصاد ذکر کرده است.

در بخش رونق و امنیت موضوعات مطروحه آن عبارتند از : ۱ - رشد مستمر و مداوم سرمایه گذاری و تولید

۲ - هدایت اقتصاد سمت اشتغال کامل عوامل تولید و افزایش بهره بری این عوامل

۳ - کنترل تورم و بی کاری در راستای تحقق اشتغال کامل و تامین انگیزه‌های سرمایه گذاری

۴ - کاهش ریسک سرمایه‌گذاری و هدایت اقتصاد بسمت افزایش سرمایه‌گذاری و تولید در بخش‌های تولید

۵ - تجهیز منابع لازم برای سرمایه‌گذاری با تکیه بر منابع داخلی

۶ - رشد هماهنگ مصرف سرانه بگونه‌ای که باعث پس انداز و تجهیز منابع برای سرمایه‌گذاری نیز بشود.

در بخش امنیت و ثبات اهم موضوعات سه چیز است:

۱ - تنظیم قوانین و مقررات بگونه‌ای که در آن عدم تناقض، استمرار و ضمانت اجراء مناسب نهفته باشد.

۲ - تنظیم سیاستهای اقتصادی مناسب برای حل معضلات بحرانهای اقتصادی، خواه این بحرانها دارای منشاء خارجی

باشند یا ناشی از تصمیمات داخلی باشد.

۳ - خود اتکایی

در ابتدا این‌ها هم توضیح داده است که برای تامین اقتدار ملی، و عزت اسلامی جمهوری اسلامی ایران مولفه‌های

مختلفی وجود دارد که یکی از آنها اقتصاد است و لذا برای بهبود و اقتدار نظام اقتصاد اساسا چهار هدف عمده زیر

مطرح می‌شود.

۱ - امنیت و ثبات اقتصاد

۲ - رونق مداوم و پیوسته اقتصادی

۳ - عدالت اجتماعی و اقتصادی

۴ - کارایی اقتصاد

و بعد گفته شایان ذکر است که هیچ یک از این چهار هدف مبنایی در مبنا اقتصاد مقدم بر دیگری نبوده و برآیند این

چهار هدف به صورت توأم و یک پارچه اقتدار اقتصادی و بدنبال آن اقتدار ملی و عزت اسلامی را در بر خواهد داشت و

این طرحی است که تقریبا بیشترین دفاع از آن در مجمع می‌شود. و طرح قبلی که «اهداف اقتصاد» را تقسیم کرده بود

و هدف اصلی را «اقتدار ملی» گرفته بود و بعد از دسترسی به «توسعه پایدار»، «تامین عدالت اجتماعی»، «برقراری

امنیت» گفته بود که «برقراری امنیت در دل توسعه است» و باز این‌ها را تقسیم کرده است و افزایش «کارایی تولید

تامین ثبات اجتماعی»، و «رونق اقتصادی» را در زیر بخش «توسعه» ذکر کرد. حالا آن‌ها در مقابل بحث «دفتر»

خواهند گفت که آیا اهداف مطرح شده را شما هدف می‌دانید یا خیر؟

۱/۵/۴- مشترک نبودن اهداف، ساختار و معادلات در نظام اقتصادی اسلام با دیگر نظامها

ج) خیر! اصلا معنای اینکه آنچه ما ذکر کردیم این نخواهد بود چون آن اهدافی که گفته شد این بود که متغیرهای توسعه در نظر ما «صیانت، اقتدار اسلامی، عزت اسلامی» روانی است و در مرتبه بعد توازن در عدالت است و در مرتبه بعد اعتماد اقتصادی و کارایی متغیرهای اصلی هستند.

به عبارت دیگر یک دستگاه نظری در آخر توضیحات را می‌خواهد بدست بگیرد هرگز نمی‌تواند موضوعاتش با دیگر دستگاهها مشترک باشد، حتی اگر مشترکات داشته باشد اشتراک در اینجا معنای دیگری خواهد.

س) چه چیزی را می‌خواهد بدست بگیرد؟

ج) می‌خواهد اداره را بدست بگیرد و ساختار بسازد و تقسیم بکند و تصمیمات را بدست بگیرد. به بیان دیگر دو دستگاه ریاضی که باری دو کار آمدی ذکر شوند معنا ندارد معادلات درونیشان یکی باشد. اگر معادله مشترک بین دو تا پیدا شد باید با دو گونه کارایی ملاحظه شود. یعنی حد و رسم آن باید دو چیز لحاظ شود و الا دو دستگاه نیست.

س) ممکن است دستگاههایی باشند که بخش‌های مشترک داشته باشند.

ج) آن دستگاههایی که بخش‌های مشترک زیاد است، زیر پوشش یک دستگاه دیگر تعریف می‌شوند ولو تا بحال تعریف نشده باشند. ولی می‌توانند از عوامل یک دستگاه بزرگتری از خودشان باشند.

س) خیر! این دستگاهها بشکلی هستند که هر کدام یک قسمتی دارند که با دستگاه دیگری مشترک است؛ اما در قسمت اختلافی با همدیگر قابل جمع نیستند تا یک دستگاه دیگر بتواند این دو را جمع بکند؟ یعنی در یک نقطه اشتراک و در چند نقطه دیگر اختلاف است که می‌تواند اختلافشان تناقضی باشد و نتوانند در یک دستگاه جمع شوند.

ج) در بخش مشترک اگر تعاریفشان و کارایشان، یعنی احکام آن‌ها عین هم و تطابق داشته باشد، حتما جامع خواهد داشت؛ ولی اگر تعاریف و کارایشان یکی نبود؛ مثلا یک «اف» اینجا است و یک «اف» هم آنجاست که «اف» این یک کار دارد و «اف» آن کر دیگری می‌کند.

س) پس هدف کلی توسعه اسلامی اقتصاد قرار می‌گیرد که اقتدار اسلامی اقتصاد خلاصه آن می‌شود.

ج) مشکلی ندارد و مضر نیست، مثلاً بین ۹۸ تا ۹۹ فاصله ای نیست و قطعاً اینگونه نیست که این جمله مقصد ما را از بین ببرد و سرش این است که این جمله با این‌ها توصیف می‌شود نه به خودش توصیف شود. البته باید تناسب داشته باشد یعنی نمی‌توان توسعه الحادی نوشت، ولی آنچه که در اینجا گفته می‌شود این‌ها شارحش هستند.

س) وقتی این هدف شد و این‌ها هم اهداف کلان شد. عزت اسلامی که اینجا است اسم چه چیزی قرار می‌گیرد؟ شما فرمودید که این متغیر هدف است و این‌ها اهداف کلان توسعه اقتصادی است که.

۱/۵/۴/۱- تفاوت اهداف کلان با متغیر توسعه

ج) اهداف کلان غیر از متغیر توسعه است.

س) سوال همین است آیا اهداف کلان زیر بخش متغیر توسعه هستند.

ج) سه چیز بعنوان سه تا نتیجه است که آن سه مولفه می‌آید یک نتیجه را می‌دهد که توسعه است. این متغیرها؛ «هم ساختارها، هم کارایی‌ها و هم اهداف» هستند.

س) یعنی خود توسعه هدف است یا خیر؟

ج) توسعه که در اینجا هدف است هرگز خودش به این اهداف تقسیم نمی‌شود یعنی هدف باید به سه تا هدف تقسیم شود.

خیر! این انتزاعی می‌شود، از سه نتیجه هدف بدست می‌آید، چطور ایشان می‌گویند شایان ذکر است که این چهار تا با هم هستند.

س) ایشان می‌گویند چهار تا هدف عمده هستند.

ج) ایشان اسمش را هدف عمده قرار می‌دهد ولی ما می‌گوییم اولاً ساختارها در پیدایش هدف تاثیر دارند حتی اگر اسم این‌ها را بخواهیم هدف بگذاریم «می‌گوییم» اهداف انگیزشی، اهداف ابزاری یا پرورشی، اهداف گزینشی یا کرداری. این‌ها متغیرهای این حساب می‌شوند و این را متغیر این نمی‌دانیم.

س) پس در بالا می‌نویسیم هدف انگیزشی، هدف پرورشی، هدف رفتاری یا کرداری، حالا رفتاری بهتر است یا کرداری؟

ج) معنای نظام‌هایی که در جدول جامعه آمده در چند رقم است نامش را می‌توان «اهداف افزایش» یا «اهداف گسترشی»، سازشی «گذاشت، که عمدتاً نسبت به کار شما سازگارتر است یا انگیزشی، سازشی یا پرورشی» باشد که سازشی به معنای «ساختن و تولید کردن» است.

س) یا «ساختاری» باشد.

ج) بله می‌توان ساختاری هم گذاشت که مثلاً «پرورشی ابزاری» و «ساختاری رفتاری» باشد.

س) انگیزشی چه می‌شود؟

ج) انگیزشی افزایش می‌توان گفت که افزایش توانمندی جامعه و جهت‌گیری جامعه است.

س) در زیر بخش آن اهداف کلان می‌شود و این ابزار کلان می‌شود و.

ج) و آنها هم ساختارهای کلان می‌شود.

س) آیا ابزار را به عنوان روابط نیز می‌توان گفت؟

ج) الگو به رابطه گفته می‌شود، چون الگو وسیله درست کردن روابط اجتماعی است.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۴

کد جلسه: ۳۱۲۵ تاریخ جلسه: ۱۳۷۶/۱۲/۲۹

عنوان جزئی: نقد و بررسی متغیرهای تعریف نظری و پیدایش هویت عینی مالکیت خصوصی

فهرست

مقدمه - بیان موضوع بحث صفحه ۱

۱ - اشاره به وجود دو نوع دارایی خصوصی (اقتصادی، اجتماعی) صفحه ۲

۲ - بررسی پایگاه مشروعیت مالکیت خصوصی صفحه ۳

۲/۱ - دخیل بودن تعریف انسان و جامعه در مشروعیت صفحه ۴

۳ - بررسی نقش جهان بینی و ساختار های اجتماعی در بعریف نظری و پیدایش هویت عینی مالکیت خصوصی صفحه

۴

۳/۱ - ضرورت توجه به رابطه هویت عینی مالکیت خصوصی با نظام اقتصادی در تعیین وضعیت مطلوب صفحه ۶

۴ - بررسی تأثیر نظام اقتصادی و روابط اجتماعی در پیدایش دارایی و محرومیت صفحه ۸

۴/۱ - تبعیت انگیزه (علت فاعلی) از اهداف اقتصادی (علت غایی) صفحه ۸

۴/۲ - تأثیر نظام اقتصادی در بستر سازی پیدایش انگیزه صفحه ۱۰

۴/۳ - تأثیر روابط اجتماعی در بستر سازی انگیزه اقتصادی صفحه ۱۱

۴/۳/۱ - تحمیل محرومیت فرهنگی لازمه روابط اجتماعی مادی صفحه ۱۲

۴/۳/۲ - تحمیل محرومیت سیاسی لازمه روابط اجتماعی مادی صفحه ۱۳

۴/۳/۳ - تحمیل محرومیت اقتصادی لازمه روابط اجتماعی مادی ۱۴

۴/۴ - تأثیر فرهنگ نظام اقتصادی در پرورش شخصیت اقتصادی صفحه ۱۶

۵ - بررسی «شاخصه ها» و «عوامل رشد و توسعه» نظام اقتصادی سرمایه داری صفحه ۱۷

۵/۱ - معرفی سه شاخصه اساسی مالکیت خصوصی در نظام سرمایه داری صفحه ۱۷

۵/۲ - ناهنجاری موازنه بین رقابت انسان و سرمایه یکی از مظالم این نظام صفحه ۱۸

۵/۳ - فقدان سازمانی برای سازماندهی نیروی کار یکی از مظالم این نظام صفحه ۲۰

۵/۴ - اشاره ای به ابزارها و عوامل مختلف تأمین رشد سرمایه در این نظام صفحه ۲۱

۵/۵ - کیفیت تضمین سود سرمایه توسط عوامل اجتماعی صفحه ۲۲

۵/۶ - پایین بودن احتمال ضرر با پشتیبانی قرار دادهای اجتماعی به نفع سرمایه صفحه ۲۵

۵/۷ - تمرکز گرایی در این نظام، عامل ثبات سود سرمایه صفحه ۲۶

- خلاصه و جمع بندی مطالب

۱ - اشاره ای به طبیعی بودن اعضاات دولتی برای تأمین ثبات مالی به نفع عموم صفحه ۲۹

۲ - نحوه تعیین سهم مشارکت بخش مشارکت بخش «دولتی، تعاونی و خصوصی» بر اساس اولویت بین مصالح نظام

صفحه ۳۰

۳ - اشاره ای به روند مطلوب کل مباحث و بحث خصوصی سازی صفحه ۳۲

۴ - اشاره ای به شاخصه رشد فرد در جامعه صفحه ۳۷

شروع بحث خصوصی سازی ۷۶/۱۲/۲۹ محصل: ۷۷/۱/۴ از صفحه ۲۸ جبرئیلی شماره ۱۷۰ طرف B تا آخر نوار

آقای مهندس حسینی: بحث این جلسه کمیسیون اقتصاد مجمع تشخیص مصلحت، پیرامون تبیین اصل ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی بوده است و درباره خصوصی سازی و انحصارات دولتی و سهم مشارکت هر یک از بخشهای مختلف اقتصاد (بخش های دولتی، خصوصی و تعاونی) مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

بحث مجمع در این رابطه بود که طبق اصل ۴۴ قانون اساسی، بازرگانی دولتی و صنایع بزرگ با چهار شرط به دولت تعلق دارد که به نظر آقایان الان این چهار شرط محقق نیست بنابراین اینهایی که در قانون اساسی تصریح شده که باید به بخش دولتی تعلق داشته باشد. قابل خصوصی سازی است. لذا در صورت امکان در این رابطه بحث بفرمایید.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث پیرامون مالکیت خصوصی بود و امروز در مورد واژه خصوصی و قرائت و تعبیر و تفسیرهای مختلف آن بحث می کنیم و جایگاه آن را در نظام اسلامی و در نظام موجود اقتصاد خصوصی (اقتصاد آزاد غرب) بیان می کنیم.

حق اختصاص، تسلط و تصرفی است که شخص نسبت به مال خودش دارد و از نظر اجتماعی آن را مالک و دارا و واجد اجتماعی آن مال می دانند. واجد بودن انسان به دو صورت است. ۱ - واجد طبیعی بودن، که همان دارایی های طبیعی انسان است. مثل: چشم، گوش و کلیه چیزهایی که انسان به صورت طبیعی دارا می باشد. ۲ - واجد اجتماعی بودن، که همان دارایی های اجتماعی است؛ یعنی چیزهایی است که به دلیل تعاریف و احکام اجتماعی به انسان نسبت می دهند و می گویند این فرد این چیزها را دارا است. اگر از دارایی های اجتماعی انسان، امور عینی اقتصادی باشد (که در جای خودش بیان می کنیم) یعنی کالاها یا قدرت خرید کالاها و اعتبارات باشد، این «دارا بودن» (یعنی چیزهایی که متعلق به این فرد است و از نظر اجتماعی تصرف او مشروعیت دارد) موضوع تعلق قرار می گیرد؛ پس بحث ما ابتدائاً با یک تعریف ساده از «خصوصی» و «دارا بودن» و معنی «دارایی» شروع می شود.

بعد به این مسئله می پردازیم که آیا این تعریف از «دارایی» مطلقاً به قرارداد اجتماعی بر می گردد یا اینکه ریشه و بنیان این قرارداد باید به خصوصیت خاصی از افراد بازگشت کند که همه این خصوصیات را توضیح خواهیم داد. آیا خصوصیات افراد به تنهایی باید وجود داشته باشد؟ یا اینکه خصوصیات افراد و جامعه به عنوان یک وحدت، این قرارداد

را بوجود می‌آورند. پس بحث ما شامل سه قسمت است: ۱ - تعریف خصوصی ۲ - بحث مشروعیت خصوصی سازی ۳ - توضیح مشروعیت خصوصی سازی. بحث شد که آیا قرار تنهاست؟ یا قرار نیست که مربوط به افراد است و افراد باید دارای یک خصوصیت باشند و بحث شد که این خصوصیت به تنهایی قابل تفسیر است یا خصوصیت و خصوصیت جامعه با هم باید لحاظ شود.

اگر بنا شد این گونه باشد، باید به تعریفی که از انسان ارائه می‌دهیم توجه داشته باشیم تا بر اساس آن بتوانیم ویژگیهای مالکیت مخصوص به آن را بیان کنیم. باید ببینیم که جامعه را چگونه تعریف می‌کنیم؟ یعنی تعریف اسلامی از انسان و جامعه در مسئله مشروعیت مالکیت خصوصی، دخیل است. بعد از روشن شدن این مطلب باید ببینیم که واژه مالکیت خصوصی در اقتصاد جهانی چگونه تعریف می‌شود؟ و تعریف آن بر چه پایه‌ای از تعریف «انسان و جهان» و «انسان و جامعه» استوار است؟ خصوصیتی که برایش ذکر می‌کنند یعنی ویژگیها و شاخصه‌های آن را چگونه در «جریان تکامل»، رشد می‌دهند؟ و چگونه تعریف آن را به عنوان یک «تعریف اجتماعی»، رشد می‌دهند یعنی چگونه ارتباطش را با سایر موضوعات اقتصادی بیان می‌کنند.

بنابراین باید مشخص شود که واژه خصوصی در «جریان تکامل» و «ساختارهای مختلف اجتماعی» و «نظامها» چه منزلتی دارد؟ و در جریان تکامل نظامها (وحدت و کثرت جدید یافتن) چه خصوصیتی به کلیه تعاریف از جمله مالکیت خصوصی اضافه یا کم می‌شود؟ به عبارت دیگر تعریفی که در «جریان تکامل» و «نظام اقتصادی» می‌شود؛ یک تعریف بریده شده‌ای از نظام نیست. یعنی یک تعریف انتزاعی نیست تا مانند یک موضوع فقط از جهت نظری آن را مطالعه نمایند و درباره آن حکم کنند. ارتباطش به کلیه تعاریف اقتصادی یک کشور به گونه‌ای وزن مخصوص مالکیت را (انواع مالکیت از جمله مالکیت خصوصی) تغییر می‌دهد که برای آن تعریف اجراء یا عینی می‌آورند.

پس یک تعریف نظری، و یک تعریف اجرایی یا عینی داریم، خصوصیت‌هایی که حداقل موضوعات علمی را در نظر می‌گیرد یعنی ما به اشتراک جریان تکامل است و می‌تواند در تئوری بیاید. ولی خصوصیات عینی و اجرایی آن بستگی به مراحل تکامل و ساختارهای اجتماعی دارد. در اصل تعریف عینی مالکیت، تعریفی است که رابطه‌اش را با کلیه ساختارهای اجتماعی مشخص می‌نماید.

با پذیرفتن این مطلب، مالکیت خصوصی دارای ابعادی می‌شود که باید با مالکیت مشروع اسلامی مقایسه شود. و روشن شود که آیا بر اساس مالکیت اسلامی اینگونه مالکیت با این خصوصیات پذیرفته شود یا نه؟ علاوه بر این باید مشخص شود که آیا خصوصیات مالکیت در نظام سرمایه‌داری موجود، قابلیت عزل شدن از خصوصیات عینی اجرایش را دارد یا خیر؟ اصلاً در نظام اقتصاد اسلامی نمی‌تواند کاربرد داشته باشد. این، موضوع و قطعه‌ی دیگری است که برای سیستم دیگری مفید است. قطعه‌ای که برای سیستم اقتصاد اسلامی وجود دارد، این نمی‌باشد.

در تعریف غربی، مالکیت خصوصی، در نظام قابل تعریف است؛ که تعریف عینی و اجرایی می‌شود نه اینکه تعریفی تئوری و نظری و بریده شده از شرایط انسان و جامعه ارایه شود. قبل از این مطلب گفته شد که اگر بخواهیم بصورت اجمالی و به ساده‌ترین وجه تعریف مالکیت خصوصی را بیان کنیم باید بگوییم که همان دارا بودن، واجد بودن و حق داشتن در تصرف نمودن به یک میزان خاصی از کالاهای اجتماعی است، یعنی این مقدار از قدرت خرید و این میزان تصرف از کالا مختص به این فرد است. گفته شد که باید مالکیت خصوصی با «انسان و جامعه» ارتباط داشته باشد و انسان هم با «جهان و جامعه» رابطه داشته باشد.

حال اگر تعریف ما از انسان (انسان اکنمیک، انسان اقتصادی) این باشد که این شرایط او را برای مصرف تحریک می‌کند و انسان هم برای ارضاء یا برای مصرف حرکت می‌کند و هیچ‌گونه انگیزه دیگری نمی‌تواند باعث فعالیت‌های اقتصادی شود یا لاقلاً اگر انگیزه‌های دیگری وجود داشته باشد انگیزه اصلی، انگیزه سود است. بر این اساس انگیزه انسان، انگیزه مادی می‌شود. پس در انگیزه اقتصادی، هم خواهان رفاه اقتصادی می‌باشد و هم علت غایی رفاه مادی علت حرکت او و علت فاعلی او می‌گردد. اگر این غایت را حذف یا تضعیف نماییم به نسبت، علت فاعلی تضعیف می‌شود. پس بنابراین انگیزه به علت غایی توجه دارد و علت فاعلی از انگیزه تبعیت می‌کند ولی اگر کمترین تردیدی در این تعریف بکنید و بگویید این تعریف همیشه صادق نیست و در همه انسانها به یک گونه نیست، انسانها می‌توانند بر نظام حساسیت خود حاکمیت داشته باشند. بنابراین می‌توانند اهداف و غایات خود را تغییر دهند؛ اگر توانستند هدف را تغییر دهند آن وقت علت فاعلی و انگیزه هم متناسب با هدف به گونه‌ای دیگر، عمل خواهد کرد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا انگیزه فاعلی گرایش غالب «اقتصادی و مادی» است؟

در جواب می‌گوییم که بر فرض هم که چنین باشد ولی فرض انگیزه غیر مادی هم وجود داشته باشد، کدامیک از این دو انگیزه باید در جریان تکامل ابتدائاً برای ما انگیزه مطلوب شناخته شود و یا با درجه مطلوبیت بالاتری تعریف شود و روند اقتصاد چگونه باید باشد تا بتواند به نسبت برای توسعه انگیزه مطلوب بسترسازی بیشتری نماید و لاقلاً روابط اجتماعی، انگیزه دوم را به ضیق نیاندازد. به صورت فردی هم می‌شود جواب داد و گفت: فرد می‌تواند همه اموال خود را وقف نماید و کسی نمی‌تواند مانع او شود. و هم می‌توان گفت: خیر، وصف نظام اقتصادی چگونه باید باشد؟ و نظام تولید انگیزه چگونه باید کار کند؟ البته منظور ما هدف‌گیری نظام ساختارها است نه هدف‌گیری افراد، زیرا گفتیم یک طرف مالکیت فرد است و طرف دیگر آن نظام اجتماعی قرار دارد یعنی باید ببینیم که نظام چه خصلتی را محور قرار می‌دهد. ما قائل به تضییق در «تولید، توزیع، مصرف» و توسعه در «تولید، توزیع، مصرف» هستیم، نه اینکه قائل به تضییق در مصرف تنها باشیم. به عبارت دیگر اولاً باید روشن کنید که خصلت نظام اقتصادی چیست؟ نه خصلت انسانی که در یک نظام دارای مال شده است و حالا می‌خواهد کلاً این مال را ببخشد.

ثانیاً در تعریفی که از انسان می‌کنید باید روشن باشد که مصلحت جامعه انسانی را بیان می‌کنید نه مصلحت فرد. وقتی که می‌گویید «مصلحت عمومی مسلمین»، آیا منظور از این «مصلحت» تحقیر به وسیله مال و تحریص شدن به وسیله مال است؟ یعنی تحریص انگیزه‌هایی که ثروت را به دست می‌آورند و تحقیر انگیزه‌هایی که فاقد امکانات اجتماعی هستند. آیا این فقدان، فقط فقدان است که به واسطه نداشتن عرضه (استعداد و قابلیت‌ها) به آنها می‌رسد یا اینکه نه، ابزارهای اجتماعی (نظام انگیزش)؛ یعنی اگر سود و انگیزه مادی را اصل قرار دهد مجبور است که نظام اقتصادی را بصورت طبقاتی طراحی کند؛ یعنی تحمیل محرومیت در امور مالی، تحمیل محرومیت از نظر فرهنگی، تحمیل محرومیت از نظر سیاسی در «سیاست اقتصاد، فرهنگ اقتصاد، و اقتصاد اقتصاد» که «اقتصاد اقتصاد» همان عینیت کالاها و عینیت مقدرات مادی است.

یعنی «ساختارها» بصورت یکسان به همه اطلاعات نمی‌دهند. مثلاً برای یک کارگر و کارگرزاده فرصت اشتغال به تحصیل و دانشگاه سلب می‌شود یعنی به او گفته می‌شود که اگر نبوغ تو در حدی نباشد که بتوانی با قبولی در کنکور مستقیماً وارد دانشگاه بشوی باید با پرداخت هزینه تحصیلی در دانشگاه آزاد ادامه تحصیل بدهی و وسیع این شخص هم اجازه نمی‌دهد. چه بسیارند کسانی که به دلیل گرسنگی ویتامینی دچار بیماری می‌شوند، و مقروض می‌شوند و قدرت

پرداخت قرض را ندارند. مثلاً: پدر خانواده به تنهایی قدرت اداره خانواده را ندارد، لذا پسر و دختر خانواده هم باید کار کنند تا حداقل اداره خانواده را بتوانند تامین کنند، روی این حساب، بچه‌های خانواده فرصت درس خواندن را پیدا نمی‌کنند.

پس ما می‌گوییم اطلاعات چگونه توزیع می‌گردد؟ و در چه نظامی توزیع می‌شود؟ مثلاً پسر یک سرمایه‌دار اگر چه آدم کم هوشی هم باشد می‌تواند در کلاسهای خصوصی شرکت کند، تازه اگر نتواند در ایران وارد دانشگاه شود می‌تواند در دانشکده‌های خصوصی خارج از کشور شرکت کند و به یک متخصص تبدیل شود. از جمله‌ی این تخصص‌ها، تخصص در مدیریت و بازرگانی و شناختن روابط اجتماعی است، در این حالت فرد فرصت «پرورش جرأت روحی» مناسب برای مطالعه یک موضوع اقتصادی را پیدا می‌کند. اگر ما بخواهیم به نسبت جمعیت جامعه تحقیق کنیم، چه تعداد از افراد عمومی جامعه در روابط اجتماعی موجود حتی تصور وام گرفتن، طراحی پروژه، گرفتن موافقت اصولی، و درست نمودن ارتباطات داخلی و خارجی برای معامله را دارا هستند؟ اغلب افراد حتی تصور این امور را نمی‌کنند. چون از نظر روحی تحقیر شده‌اند، این بخش بعهدہ بخش «سیاست اقتصاد» است.

سیاست اقتصاد می‌تواند افراد زیادی را دچار «محرومیت روحی» در استفاده از «نظام مدیریت» نماید؛ آن وقت خدمات برای یک عده محدود می‌شود. ارقام نجومی به ذهن اکثریت جامعه نمی‌رسد. اصلاً موضوعات مشاوره‌های فنی به ذهنشان نمی‌رسد. یعنی اینکه جایی در مدیریت صنایع و در سازمان صنعت بنام مشاوره صنعتی وجود دارد و شخص می‌تواند به آنجا مراجعه کند و بگوید من می‌خواهم وارد کار تولید بشوم و لذا می‌تواند سؤال کند که اکنون در کشور چه چیزهایی احساس کمبود می‌شود؟ و آن مرکز با توجه به تناسب روحیات مراجعه کننده اگر رابطه‌ها نباشد به میزان اطلاعات و روحیه فردی شخص رجوع کننده تصمیم می‌گیرند. مثلاً می‌گویند در حال حاضر در بازار، فلان جنس کم یاب است. حجم ظرفیت مصرفی که این جنس در طول سال دارد مثلاً ده میلیون عدد است و میزان تولید داخلی ما هم بیش از یک میلیون نیست و نه میلیون دیگر را از خارج وارد می‌کنیم و لذا اگر کالای جایگزین درست شود حداقل تا سه میلیون ظرفیت خرید دارد. این مشاوره به ذهن افراد عمومی جامعه نمی‌رسد. آن‌ها اگر بخواهند مشورت کنند با خانواده و فامیل و همکار و سایر افراد در این رده‌ها مشاوره می‌کنند، اصلاً به فکرشان نمی‌رسد که در وزارت صنایع،

مرکزی مخصوص مشاوره فنی قرار دارد و اگر از نظر روحی و اطلاعات وارد نباشد، اگر به وزارت صنایع هم بروند؛ اصلاً نمی‌دانند به کدام اطاق باید رجوع کنند و چه کاری باید انجام دهند.

ما می‌گوییم: در پرورش انسان، نظام اقتصادی «روحیه، اطلاع، قدرت عملکرد» را تخصیص می‌زند. بعد شما محصول نظام اجتماعی را به افراد نسبت می‌دهید، می‌گویید اینها لیاقتش را دارند و آنها لایق این کار نیستند. ماشین اداره جامعه یک عده‌ای را کنار زده و یک عده‌ای را بالا برده است. ما به آنهایی که این جریان، آنها را بالا برده است می‌گوییم افراد لایقی هستند.

بنابراین فرهنگ نظام اقتصادی از نظر «روحیه دادن» و «تقسیم اطلاعات» و «تخصیص امکانات علمی» بزرگترین اثر را در ساختن شخصیت‌های اقتصادی و فرم‌گیری شخصیت اقتصادی دارد.

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که ساختاریکه انگیزه آن مادی باشد مالکیت آن چه خصوصیاتی دارد؟ مالکیت آن باید قدرت تفکیک بین مدیریت و مالکیت را داشته باشد، این مهمترین شاخصه‌ای است که با آن می‌توانید اعتبارات اجتماعی را جلب کرده و در اختیار عده‌ای دیگر قرار دهید. یعنی تأمین اعتبار و تأمین سرمایه چه از طریق شرکتهای سهامی باشد و چه از طریق بانکها باشد تفکیک مدیریت از مالکیت است، بنابراین شاخصه‌های اساسی مالکیت خصوصی در نظام اقتصادی که بر اساس انگیزه مادی قرار گرفته است عبارتند از: ۱ - تفکیک بین مالکیت و مدیریت که تمرکز ثروت را باعث می‌شود. ابزارهای امکان تمرکز ثروت به نفع بخش خصوصی و بعد از آن تعریف اجرایی بخش خصوصی است. ۲ - آسیب‌پذیر نبودن سرمایه و تضمین رشد سرمایه ۳ - تضمین استخدام نیروی انسانی، یعنی به خدمت‌گیری نیروی انسانی به نفع رشد سرمایه.

(س) شاخصه سوم را بیشتر توضیح بفرمایید.

(ج) معنای آخرین شاخصه این است که چه زمانی در تنظیم نظام اقتصادی قدرت استخدام را بالا می‌برید - یعنی نیروی انسانی بیشتری را به خدمت می‌گیرید - زمانی که نظام اقتصادی قدرت تحقیر انسان را داشته باشد. یعنی در اینجا نمی‌گویید به هیچ وجه در یک مکانیزم، در یک نظام، در یک ساختاری که رقابت بین انسان و سرمایه را باعث می‌شود (رقابت بین مزد و قیمت کالا) در برخورد با هم به یک توازنی برسند، بلکه ابزارهای انحصار را برای کالا تضمین می‌کنید ولی ابزار انحصار را برای کار تنظیم نمی‌کنید این نکته بسیار حساس است. توضیح بیشتری می‌دهم؛ حمایت از

نیروی کار و اشتغال وظیفه اداره کار است تا هیچ کارگری بی‌مورد از کار برکنار نشود. وظیفه حمایت از دستمزدها هم بعهد اداره کار و گروه‌های صنفی آن است. در تمام این حمایتها چه کسی انحصار را برای کالا معنا می‌کند تا مشخص شود که موازنه بین مقاومت خریدار و فروشنده باید به نفع کالا یا به نفع نیروی انسانی تامین شود؟ یعنی نیروی انسانی نیازمند اشتغال و درآمد است. و صاحب کالا هم می‌خواهد کالایش را بفروشد.

سازماندهی باید در خرید و فروش کالاها صورت گیرد نه در نیروی کار.

منظور ما از سازماندهی در نیروی کار این است که مثلاً بر فرض محال اگر شما بتوانید به یک نظام کاری - نه نظام صنفی - مثل خانه کارگر، وام توزیعی بدهید و خانه کارگر بتواند اقشار کار موضوعی را از یکدیگر تفکیک کند بطوریکه بتواند با صاحبان سرمایه مذاکره کند و بگوید ما نیروی کارمان را به این قیمت نمی‌دهیم یعنی با فروش نیروی کار بصورت سازمانی برخورد کند.

از این طرف اگر قدرت خرید کالا متوسط بود کسانی که نیازمند به نیروی کار بودند مجبور بودند نرخ سود خود را تعدیل نمایند یعنی من در نسبت بین کالا و اشتغال، اشتغال را سبب کالا قرار می‌دهم کارفرما به صورت یک نظام سازمانی با نیروی کار مواجه نمی‌شود بلکه کارفرما فقط اعلام می‌کند و متقاضیان بصورت فردی به او مراجعه می‌کنند. کارفرما حق‌گزینش و انتخاب و حق تحقیر و تضعیف کردن و حداقل موضوع قرارداد را دارد. از یک طرف نظام‌مند با موضوع روبرو می‌شود و از طرف دیگر بدون نظام عمل می‌کند و فقط یک حد و لجستیکی دارد تا از یک حداقلی پایین‌تر نیاید، لجستیکی که قرار داده شده از طرف اداره کار است و یک حداقلی را در نظر می‌گیرند تا از آن پایین‌تر نیاید. ولی هرگز بین اینها به عنوان راندمان نیروی انسانی و سبب کالاها هیچ موازنه‌ای برقرار نمی‌گردد. انحصاراتی که برعکس آن در مورد کالاها هست، انحصار منطقه است که به نام سرقفلی است و هر کسی نمی‌تواند رقابت کند. اعتبار بانکی در انحصار [؟] هست انحصارات بعد از انحصار [؟] و اعتبار بانکی، انحصارات نظام اقتصادی است که از نظام صنفی که کوچکترین واحد آن می‌باشد سعی می‌کند تعداد فروشندگان به اندازه‌ای نشود که رقابت آنها موجب پایین آمدن قیمت کالا شود تا کلیه عواملی که هماهنگ‌سازی را به نفع رشد سرمایه بر عهده دارند مثل: ثبت سفارش، دخالت بانک در اینکه قیمت تمام شده با قیمت موجود در بازار با این ثبت سفارش شده را مقایسه کند و ببیند که آیا با هم همخوانی دارد یا ندارد.

امکاناتی که از نظر توزیعی در اختیارشان قرار می‌دهند، مثلاً: پنج میلیون تومان می‌تواند آنجا بسپارد و صد میلیون تومان جنس تقاضا کند یعنی ۵٪ قیمت کالا را پردازد بعد هم با اعتبارات توزیعی خود بانک به قیمت صد میلیون کالا برای فروش وارد بازار کند، یعنی این شخص پنج میلیون سرمایه گذاری کرده است و سود صد میلیون را می‌برد. ابزارهای انحصار اجازه ضرر را نمی‌دهد و ضرر را کم می‌کند از بین بردن ضرر در جایی است که شما یک طرح بی بُک را راه اندازی کردید. آنها می‌آیند کارخانه قوطی کبریت‌سازی را برای شما احداث می‌کنند و می‌روند؛ طرح بی بُک می‌گوید من پول این کارخانه را از تو نمی‌خواهم بلکه از محصولش که جای دیگر فروخته می‌شود بر می‌دارم شما ابتدا مواد اولیه‌ای را می‌آورید و رأی مالک شدن این کارخانه را تهیه می‌کنید ولی در قرارداد دوم می‌توانید به او بگویید مواد را هم خودتان تهیه کنید. بی بُک باید حتماً مواد شما را بیاورد.

(س) جنس بدون ثبت داده نمی‌شود یعنی کسی که جنس را می‌خواهد ببرد[؟]

(ج) او نیروی کار ارزان را مد نظر قرارداد داده است یعنی اگر بخواهد کارخانه را در فرانسه یا سوئیس احداث کند باید به کارگش روزی ده هزار تومان مزد بدهد اما در اینجا به کارگش روزی دو هزار تومان مزد می‌دهد. سودی که او می‌برد در واقع بر اثر نیروی کار ارزان در تولید است. در کدامیک از معاملات بی بُک و فاینانسی کل مدیریت و کل عوامل آن به دست خود آنهاست؟ بطوریکه حتی اعتبارات تامین کالا را هم خودش بعهده بگیرد؟ یعنی در حقیقت خرید نیروی کار ارزان مد نظر اوست.

(س) اگر نیروی کار جامعه است. پس چرا کارخانه را به شما واگذار می‌کنند؟

(ج) نیروی کار متعلق به جامعه است ولی در روابط اجتماعی مجبور است که چنین کار، انجام دهد. به عبارت دیگر دولت مستقیماً وارد کار نمی‌شود بلکه مجرا درست می‌کند تا نیروی کار ارزان را بخرند. حالا نکته دیگر اینجاست که خود آنها در سخنرانیهای رسمی جهانی‌شان هم به این مطلب اعتراف می‌کنند و مثلاً می‌گویند خرید نیروی کار ارزان از فلان منطقه جهان برای او به صرف است زیرا مزدی که پرداخت کرده است و قیمت کارخانه‌ای که بجا گذاشته است بر روی هم نصف قیمت مزدی است که باید در آلمان و فرانسه می‌داده است. و اعتبارش را هم از نظر جهانی تامین می‌کند. یعنی از بانک شما پول نمی‌گیرد بلکه از بانک جهانی پول می‌گیرد و سود هم به بانک می‌دهد. به عبارت دیگر خودش یک کنسرسیوم و شرکت است.

س) فرمایش شما درست، منتهی بحث بر سر این مسئله است که سود یک کارخانه مثل سود بانک تضمین شده نیست. مثلاً به جای سود صد میلیون، احتمال ضرر صد میلیون را هم دارد، یعنی حتی در بهترین حالت هم نمی‌توان گفت که تضمین سود آن مثل بانک است.

ج) وقتی شما می‌گویید انبار کارخانه تویوتا - این قضیه را آقای مهندس مرعشی که به آنجا سفر کرده بودند می‌گفتند - دو ساعت توانایی انبارداری دارد یعنی مواد ساخت ماشین تویوتا به اندازه دو ساعت می‌تواند در آن انبار باقی بماند. و کارخانه ساخت نیسان پاترول می‌گوید ما مواد ساخت نیسان پاترول را شش ساعت در انبار می‌توانیم نگه می‌داریم و لذا کارخانه تویوتا از ما جلو است که توانسته زمان خود را به دو ساعت برساند. از مدیر عامل تویوتا سؤال می‌شود که شما چه آرزویی دارید؟ می‌گوید من آرزو دارم که انبارم یک ساعت هم مواد ساخت ماشین را نگهداری نکند. یعنی می‌خواهد بگوید که الان طبق قراردادی که برای استخراج مواد تا قرارداد فروش دارم سیر سرمایه من هیچ جا متوقف نمی‌شود. یعنی ساعتی که از معدن، آهن و مس و.... استخراج می‌شود تا ساعتی که تبدیل به ماشین می‌شود، ماشین آن پیش فروش شده است. حال می‌گوید چرا سرمایه من دو ساعت متوقف شود؟ و نرخ سود یا ربای آن از دست برود؟ این مطلب غیر از کارخانه‌ای است که در ایران می‌گوید خوب است تا یک سال یا شش ماه مواد داشته باشیم. این نکته قابل دقت است که این قرارداد اجتماعی که به کارخانه تویوتا امکان می‌دهد که از قرارداد استخراج معدن تا فروش ماشین به مشتری همه قراردادهایش بسته شده باشد. امکان ضرر وجود ندارد. به میزانی که انحصارات قدرت توسعه‌یابی کارتلی و تراستی پیدا می‌کند، به همان نسبت ریسک را پایین می‌آورد.

س) مثلاً اگر شرکت تویوتا در جهت تامین سوخت کارخانه‌اش قراردادی با ایران ببندد و بازار نفت یک مرتبه متشنج گردد این مشکل چگونه حل می‌شود.

ج) اینکه معنای کارتل و ترانس را عرض کردم به این خاطر بود که این حلقه‌ای که ماشین درست می‌کند اگر با آن حلقه‌ای که خریدار و فروشنده نفت هم هست، یعنی سیکل کالاها با یکدیگر به صورت یک منظومه در می‌آید. یک پروسه تولید اگر بصورت یک زنجیره درآمد به این معناست که پروسه‌ها با هم ارتباط دارند. نحوه مدیریتی که در پروسه‌ها بوجود می‌آید - خودش بحث جداگانه‌ای دارد - امنیت سرمایه در نظام سرمایه‌داری، کم و زیاد شدن سود را امکان‌پذیر می‌کند ولی جلوی از بین رفتن سرمایه را [؟]. هر چه خردتر می‌شوند احتمال انحلال آن‌ها در بزرگترها

بیشتر می‌شود و هر چه بزرگتر می‌شوند اختیار آنها در سیاست‌گذاری جنگ و صلح و حاکمیت بر روابط جهانی و حاکمیت در تعریف، قضاوت (تطبیق) و حکم، بالاتر می‌رود.

یعنی در حقیقت ضرر خود را به دسته خردشان منتقل می‌کنند مثلاً: ضرر نفت را به دسته‌های خرد منتقل می‌کنند. اعم از دولت‌ها، تاجرها تا کارخانه‌های خرد، به عبارت دیگر حتی در آنجایی که نرخ پولشان را پایین نمی‌آوردند. خودشان هستند که برای پایین آوردن نرخ تصمیم می‌گیرند، مثلاً یک زمانی ممکن است نرخ دلار را مواج کند در این قسمت خیلی‌ها اعتراض می‌کنند، می‌گویند ضررهایش به ما منتقل می‌شود به عبارت دیگر تمرکز، اساسی است که هر چه به بالای مخروط بروید، تزلزل کمتر است و هر چه به قاعده بیاید، [تزلزل بیشتر می‌شود] اصلاً قاعده آن مثل یک کشتی‌ای که روی آب قرار دارد کلا مواج است. کل ریسک‌پذیری‌ها به معنی تحمل بزرگتر شدن دستگاه سرمایه‌داری است. بنابراین تکنولوژی هرگز روند شدید خودش را در دستگاه سرمایه‌داری کنار نگذاشته است و [دائماً] سرعت عمل خودش را بالا برده است. نوساناتی را هم که بوسیله وجود آمدن یک دسته از کالاهای نو با تکنیک نو دارد را به طبقات پایین منتقل می‌کند. به عبارت دیگر برای دسته‌های پایین مثل قمار است و برای دسته‌های بالاتر مثل تصرفات خان است. خیلی از قمارهای آن‌ها جهت کارگذاری بهتر برای دستگاه‌های بزرگی است که تکنولوژی را اداره می‌کنند و به پیش می‌درند. البته در این رقابت کسی که کارگزاری ضعیف‌تر می‌کند را به سود کسی که کارگزاری بهتر می‌کند حذف می‌کنند و البته این حذف ناپیداست.

این مطلب باید خوب توضیح داده شود. انشاء الله تعالی در جلسه دیگری که در خدمتتان هستم درباره اینکه آیا واقعا انگیزه تمرکزی ماده‌گرایی با ابزارهای انحصاری خصوصی اصل است یا انحصارات دولتی؛ بحث خواهیم کرد.

یعنی درست برعکس آن چیزی را که آقای اسکراولادی می‌فرمایند، انحصارات دولتی، انحصارات طبیعی است البته بعداً علت طبیعی بودن آن را عرض می‌کنیم. انحصارات طبیعی، انحصاراتی است که دولت بوسیله آن تبعات سیاسی مال را در اداره حکومت باید کنترل کند ولی انحصارات بخش خصوصی، انحصارات غیر طبیعی است. اگر بخواهید حاکمیت اقتصادی یک کشور را حفظ کنید و سرپرستی آن را از دست سرمایه‌دارها خارج کنید و به دست دولت بدهید. باید انحصارات دولتی باشد؛ البته اگر مفروض این باشد که دولت برای مردم خدمت می‌کند. یعنی تامین ثبات مالی باید برای دولت باشد نه ثبات مالی برای افراد خاص که به ضرر عموم منجر شود. ثبات مالی برای دولت باید به

نفع عموم باشد، نه به ضرر عموم. انحصارات خصوصی، هم انحصار است و هم دولت باید آن را کمک کند تا مقنن و قانونی باشد و هم به نفع عموم نیست بلکه به نفع دسته خاصی است. اگر سؤالات جدیدی داشته باشید در خدمتتان هستم.

س) پس تفکیک بین مالکیت و مدیریت به معنی «بازار تمرکز سرمایه» و «تضمین رشد سرمایه» و «تضمین استخدام نیروی انسانی» به نفع رشد سرمایه، شاخصه‌های اساسی تعریف اجرایی مالکیت خصوصی در نظام سرمایه‌داری که با انگیزه مادی و با هدف‌گذاری اقتصاد مادی (جهت‌گیری مادی) است، می‌باشد.

ج) برای نحوه ارایه بهتر است که بگوییم که سهم‌های «دولتی، تعاونی، خصوصی» بنابر تعریف در نظام باید مشخص شود و بعد بخش خصوصی را در اولین بخش قرار می‌دهیم یعنی یک مقدمات عمومی داریم....

س) وقتی که سهم آن مشخص شد، طبیعتاً مشخص می‌شود که اصلاً آیا بخشی باید خصوصی شود؟ که خصوصی‌سازی لازم داشته باشیم؟ و یا نه، خصوصی‌سازی را لازم نداریم؟ و همچنین در انحصارات دولتی مشخص می‌شود که مثلاً انحصار نفت، گندم و... در دست دولت است می‌خواهیم بگوییم که آیا اینها باید باشد یا نباید باشد؟

ج) اگر گندم در انحصار دولت نباشد معنایش این است که قیمت نان خیلی گرانتر از قیمت فعلی شود.

س) یکی از آقایان گفته بود که شما اصلاً مشکل گندم ندارید؛ مشکل گندم شما این است که برای آن یارانه تخصیص می‌دهید. شما یارانه را از گندم حذف کنید؛ مردم دیگر به گاو و گوسفندان‌شان نان نمی‌دهند دقیقاً میزان واردات شما برابر ضایعات نان شماست و لذا اگر یارانه حذف شود به حد خودکفایی می‌رسید.

ج) اگر یارانه را حذف کنیم، قیمت هر نانی مثلاً پنجاه تومان می‌شود.

س) بله استدلال مقابلش همین بود که مردم را از نان خوردن می‌اندازیم. آن‌ها در جواب می‌گویند: تا وقتی که یارانه می‌دهید برای مردم به صرفه است که به گاو و گوسفندان‌شان به جای علوفه نان بدهند؛ بنابراین همیشه محتاج هستید. حالا بحث انحصارات دولتی روی همین مسئله است که بگوییم اصلاً چه چیزهایی باید در اختیار دولت باشد و کدامیک باید خصوصی‌سازی شود که همه اینها در تعیین مشارکت یعنی سهم مشارکت بخش عمومی گنجانده می‌شود.

ج) ما می‌گوییم که اولین چیزی که باید تعریف شود، مصلحت نظام اسلامی است (که اولویت اول است) مصلحت نظام، نه جامعه؛ که این توسعه‌ی آثار است. مصلحت جامعه اسلامی در اولویت دوم است (جامعه یعنی افراد جامعه) مصلحت

افراد متمکن یعنی سرمایه داران (مصلحت سرمایه) در اولویت سوم است و منظور ما از سه اولویت به این معناست که متغیر اصلی توسعه، مصلحت نظام است. متغیر فرعی توسعه، مصلحت جامعه است. متغیر تبعی اینها (که اصلاً در متغیرها نقشی ندارد) مصلحت سرمایه افراد متمکن یا امنیت توسعه سرمایه است.

شما در صورت امکان، دو کار انجام بدهید؛ یکی اینکه روی محتوای جلسه امروز تامل بیشتری کنید (با اینکه در جلسه حضور داشته‌اید نوار را گوش دهید) و نظام سؤالاتی را بر اساس آن درست کنید که پاسخهای بنده پراکنده نباشد تا در جلسه دیگری به این مطلب پردازیم که بر اساس این سه مطلب بحث را باید چگونه پیش ببریم.

س) مطلبی را درباره کل کارمان می‌خواهم عرض کنم و آن اینکه یک بخشی را باید بعنوان بخش مدلی خودمان که از زیر بنا آغاز شده است داشته باشیم تا مبنای توسعه را از آن استنباط کنیم و کار ادامه پیدا کند که طبیعتاً شامل تمام بخشهای اقتصادی می‌شود.

ج) ما اسم آن مدل را «مدل کلان سیاستهای اقتصادی» می‌گذاریم.

س) بحث دیگر ما، بحث خصوصی‌سازی است که مهره به مهره بر حسب بحث کمیون در آن بحثها وارد می‌شویم. بنابراین عملاً این دو شاخه با هم ربط دارند و از جهت محتوا یکی هستند، ولی از نظر نظام بحثی خودمان باید توجه داشته باشیم که به هر صورت باید بحث را جلو ببریم. مسئله دیگر این است که در رابطه با خصوصی‌سازی ما از مبنا شروع کردیم و در واقع بصورت طرحی، تئوری آن را بحث می‌کنیم و از مبنای تئوری آن بحث را جلو می‌بریم. اما باید یک نقد و نقضی به این مطلب داشته باشیم و آن اینکه آنها به مبنای نظری خصوصی‌سازی و اینکه در چه جایی با اسلام درگیری پیدا می‌کند یا نمی‌کند کاری ندارند. آنها مستقیماً دست روی اصل ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی گذاشتند، و می‌گویند قانون اساسی سه بخش را مطرح کرده و بخش دولتی را هم با این چهار شرط بیان کرده است. و حالا چهار شرط وجود ندارد، بنابراین ما ابتدائاً باید اینجا را نقض بکنیم بعد بگوییم حالا بر اساس این مبنای سهم هر بخش را تعیین می‌کنیم.

ج) یک بخش دیگر هم در اینجا وجود دارد و آن بخش عینیت است به اینکه واقعا چه مقدار الان در دستشان هست، که چگونگی وضعیت بخش خصوصی... صحبت‌های دیگری هم در کنار این مسئله هست که خیلی مهم است. مثلاً ما

مقدار زیادی از سهام کارخانه‌ها را به مردم فروختیم و ۵۱٪ در دست دولت است. یعنی مدیریت در دست دولت است. قاعدتاً آنها باید بگویند که دولتی است.

(ج) حالا یک سؤال از شما دارم. آیا صاحبان سهام خصوصی هستند؟

(س) نه، مدیریت سرمایه در دست دولت است. مثل مدیریت کارگاه که در دست دولت است ولی پولش مال ملت است (البته آنها این استدلال را نکردند من دارم پیش بینی می‌کنم) یعنی سهامهایی که شما ۵۱٪ آن را برای دولت نگه می‌دارید عملاً پول مردم را چه از بانک بردارید و استقراض بدهید و چه از روی سهام پذیره نویسی کرده باشید، اختیار را از آنها سلب کردید و به دست دولت داده‌اید، یک اختیارات محدودی مثل انحلال کارخانه و خیلی از اختیارات محدود، که سهام ۷۵٪ را نیاز دارد به آنها داده‌اید و آنها در اینجا مشارکتی دارند ولی برای تصمیم‌گیریهای روزمره همیشه ۵۱٪ است که تصمیم می‌گیرد.

(ج) مدیر عامل را چه کسی معین می‌کند؟

(س) بخش دولتی درست می‌کند پس این یک مسئله است؛ که باید نقض استدلال به قانون اساسی داشته باشیم تا زمینه برای رفتن به مبانی پیدا شود و الا تا این مسئله را نقض نکنیم [اجازه] وارد شدن به مبانی را به ما نمی‌دهند تا بخواهیم به مبانی وارد شویم، می‌گویند بحث سر این مسئله است که قانون اساسی گفته است این سه بخش باید باشد و بخش دولتی اش را هم با این چهار شرط توصیف کرده است و این چهار شرط هم وجود ندارد.

(ج) سیاستها بر اساس قانون اساسی و بیانات مقام معظم رهبری و حضرت امام (ره) است یا فقط قانون اساسی است؟

(س) ادعای آنها این است که قانون اساسی مغایر با سخنان امام نیست و الا باید آن را تغییر می‌داد. یعنی تا بخواهید وارد مبانی شوید می‌گویند این ادعا خلاف قانون اساسی است و نیاز به تغییر قانون اساسی داریم؛ ما هم که الان در چنین مسئله‌ی نیستیم و فعلاً بر طبق قانون اساسی بخشهای اقتصاد کشور را تعیین می‌کنیم. اقتصاد کشور به سه بخش تقسیم شده و بخش دولتی آن هم چهار شرط دارد، چهار شرط آن وجود ندارد، می‌خواهیم آن را خصوصی کنیم. جهت زمینه‌سازی برای استدلال به مبانی، باید قدرت نقض و نقد این موضع را داشته باشیم.

سؤال دیگری هم نسبت به جلسه امروز می‌باشد و آن نقد این استدلال شماست که فرمودید سرمایه‌دار عملاً نسل اندر نسل، سرمایه‌دار می‌شود. کهبا این حرف بنده، نقض می‌شود چونکه عده‌ای هستند که پدرانشان نسل اندر نسل، کارگر

ساده بودند و بجایی رسیدند که سرمایه‌دار یکه تاز کشور شدند؛ نمونه‌هایش چه در ایران و چه در جهان وجود دارد این مسئله منحصر به بخش اقتصادی نیست بلکه در بخشهای سیاسی و فرهنگی هم همین گونه است.

(ج) به عبارت دیگر کسانی که از نظر هوشمندی از حد متوسط، بالاتر باشند، چه در بخش سیاسی، چه فرهنگی و چه اقتصادی اینها....

(س) نه، اینطور هم نیست، مثلاً ریچارد نیکسون قبلاً شاگرد سبزی فروش بوده و رئیس جمهور آمریکا شد.

(ج) نه آیا او را یک حزب سرکار آورد؟

(س) بله

(ج) تا قابلیتش برای حزب اثبات نشود محال است او را سرکار بیاورند. برای اینکه قابلیتش اثبات شود باید هوشمندی او هوشمندی متوسط باشد به عبارت دیگر شما وقتی رده ریاست جمهوری آمریکا را نگاه می‌کنید از کلینتون گرفته تا بالا حتما رده هوشی اینها از حد متوسط جامعه بالاتر بوده است اگر اینها از رده هوشی بالاتر نباشند....

(س) اگر در صد هوشی افراد ضعیف مد نظر باشد درست است و الا حتی بین کسبه متمدول بازار، این گونه نیست که حتماً پدرشان کاسب متمدولی بوده است.

(ج) برای بزرگ شدن فرد ما دو شاخصه داریم یک شاخصه انسانی، به این معنا که هر نظامی را که در نظر بگیرید حضور انسانهایی که از حد متوسط جامعه بالاتر هستند به نسبت در آن جامعه فعالیت است. مثلاً در آن زمانی که سلطنت موروثی محض است آقا میرزا تقی خان فراهانی، امیر کبیر می‌شود، هر چند بچه آشپز بوده باشد. این مطلب به این معناست که نبوغ شخصی خودش واسطه شد و او را از آشپزخانه تا وزیر اعظم شدن بالا آورد. مسلماً این هوش از متوسط هوشی بالاتر است. یک وقت می‌گویید نه؛ حد متوسط را که در نظر بگیریم، بر آنها تحمیل می‌شود. یعنی مانع جامعه نیست. تعداد افرادی که از حد متوسط هوشی جامعه بالا باشند زیاد نیستند. از متوسط به بالا، شروع به کم شدن می‌شود تا آن که بسیار بسیار محدود می‌شود.

(س) نه؛ مثلاً اگر بیاییم ثروتمندان درجه یک جامعه را به صف کنیم؛ بعد ببینیم که چند در صد از اینها افرادی بودند که به دلیل هوش زیاد آمدند (که می‌گویید از حد متوسط بالاترند). و چند در صد از آنها بخاطر خاندانی بودن رشد کردند.

ج) یعنی چه در فئودالیتته. (نظام خان خانی) مالکیتها به ارث می‌رسید. مثلاً دختر فلان خان زاده.....
س) نوعاً ارث رسیدن ثروت به این شکل است که بین ورثه تقسیم می‌شود و سرمایه رو به کوچک شدن می‌گذارد نه اینکه شروع به بزرگتر شدن کند.
ج) اگر سرمایه نظام داشته باشد.....

«والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۵

کد جلسه: ۳۱۲۶ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۱/۰۱

عنوان جزئی: نقد و بررسی وضعیت متداول خصوصی سازی

فهرست

مقدمه - موضوع بحث جلسه

۱ - بررسی وضعیت سرمایه ساختار در نظام سرمایه داری

۱/۱ - پیدایش شخصیت اجتماعی سرمایه با تفکیک مدیریت از مالکیت

۱/۲ - ؟؟؟؟؟ سرمایه به شبکه بانکی با تفکیک مدیریت از مالکیت

۱/۲/۱ - انحلال شخصیت حقوقی سرمایه در شبکه و استیلا شبکه بر ساختار سلولی سرمایه

۱/۳ - استیلا سرمایه بر کلیه مقدرات جامعه با تفکیک مدیریت از مالکیت

۱/۳/۱ - حکومت مصلحت توسعه تکنولوژی بر؟؟؟؟ مصالح یکی از مظاهر استیلا سرمایه

۱/۳/۲ - خدماتی شدن دولت نسبت به سرمایه یکی از لوازم استیلا سرمایه

۲ - منافات هویت عینی مالکیت خصوصی در نظام سرمایه داری با قانون اساسی کشور

۲/۱ - سرمایه سالاری و متغیر اصلی شدن آن در توسعه لامه ساختاری شدن سرمایه

۲/۲ - ملاحظه مفهوم اقتصاد محوری در جامعه با ملاحظه نسبت و تقوم اوصاف اقتصادی

۳ - ضرورت بررسی قانون اساسی برای ملاحظه ضرورت خصوصی سازی.

۳/۱ - وسیله نامیدن اقتصاد (نه هدف) در قانون اساسی

۳/۲ - ضرورت بررسی اصول کلی قانون اساسی برای ملاحظه ارتباط بین اصول اقتصادی با دیدن اصول قانون اساسی

۳/۲/۱ - اصل قرار دادن توسعه اخلاق (نه توسعه تکنولوژی) در تامین امکانات

۳/۲/۲ - محور و متغیر اصلی نبودن اقتصاد در اصول کلی قانون اساسی

۳/۳ - بررسی اصول مربوط به اقتصاد در قانون اساسی

۳/۳/۱ - اصل قرار دادن ازادگی و هویت نفی در اصل جهل و سوم

۳/۳/۲ - بخش خصوصی مکمل است نه یک اصل جداگانه

۳/۳/۳ - ملاحظه حاکمیت تکامل انسانی در اصول اقتصادی

۳/۳/۴ - نفی ارگانیزه شدن فعالیت های اقتصادی بر محور حاکمیت سرمایه

۴ - بررسی ضرورت دستیابی به نظام مدیریت اقتصاد اسلامی برای خصوصی سازی

۴/۱ - عدم توانایی احکام رساله عملیه برای طراحی ساختارهای اجتماعی

۴/۲ - ضرورت تطابق ساختار سازی اقتصاد با توسعه الهی جامعه

۴/۳ - ضرورت بررسی نقش مالکیت خصوصی تعاونی و دولتی در ایجاد و شرایط اقتصادی و مشروعیت فعالیت های

اقتصادی

۴/۴ - احساس ضرورت خصوصی سازی به شکل متداول از طرف کارشناسان نشانگر عدم ارایه تعریف از نظام مدیریت

اقتصادی اسلامی

۴/۵ - ضرر اور بودن خصوصی سازی در صورت ایجاد زمینه انگیزش اقتصادی الهی و عدم انحصارات برای بخش

خصوصی

۴/۶ - امکان مقید شدن مسئله مالکیت در شکل مطلوب اقتصادی اسلامی

مقدمه:

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بحث ما پیرامون مالکیت خصوصی بود و امروز در رابطه با این مطلب بحث می‌کنیم که مفهوم معین مالکیت خصوصی در نظام سرمایه‌داری چیست؟

۱ - آیا ریسک پذیری را داراست یا خیر؟

۱/۱ - در نظام سرمایه‌داری کلا سرمایه در سه بخش خلاصه می‌شود:

۱ - شرکت؛ که یک سلول مستقل تعریف شده‌ای است ۲ - بانک؛ ارگانیزی است که این سلولها به آن متصل می‌شوند و از آنجا وارد یک شبکه بزرگ می‌شوند ۳ - برنامه توسعه: یک دستگاهی است که امکان رشد را به سرمایه می‌دهد. در این جلسه بصورت خیلی کلی و گذرا پیرامون این سه قسمت بحث می‌کنیم.

وقتی که ما مدیریت را از مالکیت حذف می‌کنیم و در اختیار یک شخصیت حقوقی قرار می‌دهیم (شخصیت حقوقی یعنی شخصیت اجتماعی سرمایه) سرمایه مستقل از مالکش حق حیات اجتماعی پیدا می‌کند. نه تنها مستقل از مالکش حق حیات پیدا می‌کند بلکه حق انضمام به شبکه پیدا می‌کند. سرمایه در شبکه بانکی در یک ارگانیزم اجتماعی قرار می‌گیرد؛ یعنی مجرای تحرک پیدا می‌کند. در این مجرای تحرک، حتی هویت شرکت هم لزوماً هویت اصلی سرمایه نیست. لذا تصمیم‌گیری‌های مدیر عامل و هیئت مدیره، نقش اصلی را ندارد؛ در حقیقت وقتی سرمایه در شبکه بانکی ارگانیزه می‌شود، لقب قدرت نصت و عزل افراد را می‌گیرد. یعنی اگر یک مدیر عاملی ضعف مدیریت داشت و قدرت تصمیم‌گیری به موقع در سرعت و دقت نداشت این مدیر عامل با شرکتش به عنوان یک سلول در ارگانیزم سرمایه حذف می‌شود و مدیریت سرمایه به شرکت دیگری که در رقابت برنده شده است سپرده می‌شود یعنی گزینش سلولی می‌کند و سلول را مصرف می‌کند. یعنی مثل پوسته‌ای که از بدن جدا می‌شود و دور ریخته می‌شود شرکتهای ضعیف هم مصرف شده و دور ریخته می‌شوند؛ به عبارت دیگر در نظر نظام سرمایه‌داری، ورشکست شدن چیزی جز «حذف و گزینش»، «عزل و نصب» نیست و هدف حفظ ماهیت سرمایه در شبکه بانکی است. سرمایه در شبکه بانکی مرتباً از یک دسته به دسته دیگر و از یک شرکت به شرکت دیگر انتقال پیدا می‌کند. یعنی منصب خدماتی آن حفظ می‌شود و «شخصیت حقوقی سرمایه» در شبکه منحل است و این شبکه است که باید توسعه پیدا کند.

سیاستهای توسعه که سیاستهای دولت است اگر در خدمت سرمایه باشد، سرمایه گام بعدی را هم می‌تواند بردارد یعنی می‌تواند کلیه مقدرات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» یک جامعه را به خدمت بگیرد؛ یعنی سرمایه در اینجا سلطه پیدا می‌کند؛ سلطه سرمایه است.

در سلطه سرمایه، استراتژی کشور، دائم افزایشی سرمایه می‌شود لذا مسأله تکنولوژی و توسعه تکنولوژی نقش اساسی پیدا می‌کند و لذا حتی سیاست خارجی یک کشور بر اساس مصلحت «توسعه تکنولوژی» تنظیم می‌شود. حتی در کیفیت رابطه (دوستی و دشمنی) با ملتها هم تاثیر می‌گذارد و دانشگاه و پژوهشهای کشور هم در استخدام آن در می‌آیند. قبلاً می‌گفتم که مدیران و متخصصان در استخدام [سرمایه] قرار می‌گیرند حالا می‌گوییم «توسعه تخصص» در خدمت سرمایه هست.

شاید سوال شود که آیا غیر از این روش، روش دیگری امکان دارد؟ می‌گوییم بله؛ در کشورهای سوسیالیستی «توسعه سرمایه» در خدمات سیاستمداران است. مثلاً روسیه سابق هر چند در صنعتی، رشد می‌کند که تکنولوژی فضایی و تکنولوژی درگیری و تکنولوژی برتری سیاسی را دارا باشد؛ ولی در تکنولوژی که توسعه سرمایه دائم افزایشی آن باشد، رشد نمی‌کند.

پژوهش زمانی در اختیار سرمایه قرار می‌گیرد که سرمایه حکومت کند. حکومت سرمایه یعنی معادلات به گونه‌ای ارزیابی می‌کنند و تصمیم‌سازی می‌کنند که تصمیم گیران وحدت اجتماعی و انسجام اجتماعی بر اساس آن تصمیم‌سازی در حول محور «توسعه سرمایه» تنظیمات امور را انجام می‌دهند.

قبلاً می‌گفتم تا زمانی که سرمایه، ساختاری می‌شود (یعنی منسوب به ساختار شبکه بانک می‌شود) صحیح است بگوییم: سرمایه مدیر عامل بهتری را انتخاب کند و تصمیم‌گیری بهتری را در اختیار مدیر عامل قرار دهد.

یعنی سیستم خدماتی آن به درون شرکت تعریف می‌شد. وقتی که به «توسعه تکنولوژی» و «حاکمیت معادلات سرمایه» رسید، به این معناست که دولت سیستم خدماتی آن می‌شود. یعنی کلیه مقدرات «سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» بعنوان لجستیک سرمایه، قرار می‌گیرد.

با این تعریف از سرمایه، معنی ندارد کسی این بخش خصوصی را - به این معنی که گفته شد - اسلامی تلقی کند. شواهد زیادی را می‌توانیم از متن قانون اساسی ذکر کنیم مثلاً جملاتی چون:

ثروت نباید موجب تکاثر شود و نباید موجب استثمار شود و غیره خیلی زیاد است. یعنی از ابتدا تا انتهای قانون اساسی در مخالفت با سرمایه سالاری و حاکمیت سرمایه است که در کلیات و در غیر کلیات به راحتی قابل استنباط است.

«والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

بسم الله الرحمن الرحيم

(ادامه بحث صبح) بحث الآن به ادامه بحث صبح است که گفتیم سرمایه بنفسه (مستقل از سرمایه‌دار) دارای شخصیت حقوقی شد؛ یعنی بعنوان سلولی که در جامعه حیات اجتماعی دارد مطرح شد و به وسیله بانک این سلولها با حفظ تنوعی که بر اساس انواع تولید و انواع توزیع و انواع خدمات مصرفی که (غیر از توزیع است) دارند، اینها ارگانیزه می‌شود. از اینجا دیگر سرمایه را نباید به نام صاحبش شناخت بلکه باید آن را با نام ساختار اجتماعی آن شناخت یعنی «سرمایه ساختاری» که منسوب به یک ساختار خاصی می‌شود. ساختار اجتماعی بانک و شرکت در ترکیب خودش یک جریان را ارگانیزه می‌کند و تا به مرحله‌ای می‌رسد که باید این سوال مطرح شود که سیاستهای توسعه «سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» چه ربطی با «سیاست اقتصاد»، «فرهنگ اقتصاد» و «اقتصاد اقتصاد» دارند؟ (بعدا واژه‌هایش را بیشتر توضیح می‌دهیم) یعنی «سیاستهای فرهنگی» حاکم بر اقتصاد، «سیاستهای اقتصادی» حاکم بر اقتصاد و «سیاستهای سیاسی» حاکم بر اقتصاد چه نسبتی با سیاستهای حاکم بر سیاست کل کشور و روند سیاسی کل کشور و بر فرهنگ و اقتصادش پیدا می‌کند؟ و در صورتی که «فرهنگ توسعه»، «فرهنگ اقتصادی» و «فرهنگ تکنولوژی» شود، طبیعتاً سرمایه ساختاری شده (سرمایه ساختاری اجتماعی) از آن حالت خاص در آمده و در «تکامل اجتماعی» سهم پیدا می‌کند.

در سهمی که در تکامل اجتماعی پیدا می‌کند اگر آن را به عنوان متغیر اصلی انگیزه شناختند، سیاست و فرهنگ خدمتگذار سرمایه می‌شوند. یعنی به عنوان متغیر اصلی توسعه تلقی می‌شوند. تشریح این مطلب که چگونه سرمایه متغیر اصلی توسعه می‌شود خیلی مهم است.

در نظامهای مادی، متغیر اصلی «توسعه اجتماعی» اقتصاد است. بخش سیاسی به عنوان بخش خدمات و بخش پژوهش و فرهنگی هم به عنوان بخش پژوهشی که در نهایت اقتصادی تعریف می‌شود قرار می‌گیرند. بدنبال این مطلب - با همین حد از اجمالی که دارد - در عین حالی که ما باید در تشریح آن «حاکمیت سرمایه» را بر الگوی «تولید، توزیع،

مصرف» ، «تولید کالا، توزیع کالا، مصرف کالا» و «تولید ثروت، توزیع ثروت، مصرف ثروت» و «تولید قدرت، توزیع قدرت، مصرف قدرت» و «تولید اطلاع، توزیع اطلاع، مصرف اطلاع» نگاه کنیم یعنی حضور محور شدن یا متغیر اصلی شدن اقتصاد را (که الان الگوی توسعه همین گونه است) مشاهده کنیم، بعد با قانون اساسی تطبیق دهیم.

بنابراین ما «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» که مظهر «قدرت، اطلاع، ثروت» هستند را باید بر اساس محور قرار گرفتن اقتصاد تعریف بدهیم و نسبتش را هم باید با نسبت «تولید کالا، توزیع کالا، مصرف کالا» مورد توجه قرار دهیم. یعنی یک ضرب ۹ تایی پیدا می‌کنیم؛ ابتدا «تولید، توزیع، مصرف» نسبت به ثروت و کالا ضرب می‌شوند و در مرحله بعد در «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» ضرب می‌شوند.

با ضرب این دو مرحله عناوین است که مفهوم اقتصادی مورد نظر به دست می‌آید و فهمیده می‌شود که اگر متغیر اصلی اقتصاد باشد، چه جامعه‌ای شکل می‌گیرد.

آقای مهندس حسینی: تقدم و تاخر این عناوین چگونه است؟ آیا تولید ثروت سیاسی درست است و یا سیاست تولید ثروت؟

ج) ما ابتدا «تولید ثروت، توزیع ثروت، مصرف ثروت» و بعد «تولید کالا، توزیع کالا، مصرف کالا» را مورد توجه قرار می‌دهیم.

بعد از این ثروت را بررسی کنیم و جایگاهش را بدست [آورده و ربط آن را] که با سه مرحله «توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی» بدست بیاوریم.

وقتی که اینها در هم ضرب شوند و نسبتهایشان مشخص شود طبیعتاً همان ۲۷ عنوان می‌شود و دقیقاً استراتژی اقتصادی مورد نظرمان را می‌توانیم در آن مشاهده کنیم. هر کدام از این عناوین که موصوف دوم قرار گیرند یک مطلب تحلیل می‌شود. یعنی گاهی می‌خواهیم بگوییم «تولید کالا، توزیع کالا، مصرف کالا» در توسعه اقتصادی یا در توسعه فرهنگی چیست؟ و الی آخر یعنی اینها را بصورت بریده از همدیگر نگاه می‌کنید. گاهی می‌خواهیم تعیین کنیم که توسعه اقتصادی چه نسبتی با توسعه فرهنگی دارد یا برعکس، یعنی در خودش ضرب می‌کنیم و نسبت آن را در تولید کالا و بالعکس آن بدست می‌آوریم. فعلاً وارد بحث جدول آن نمی‌شویم و به اجمال از آن می‌گذریم و بعد آن را تفسیر می‌کنیم.

تا اینجای بحث ما، یک مطلب کلی مشخص شده است و آن تعریف از خصوصی‌سازی [است و اینکه] تعریف خصوصی‌سازی (کلمه مالکیت خصوصی) وابسته به نظام اقتصادی شده و رابطه نظام اقتصادی به صورت بسیار ساده با «سرمایه‌سالاری» طرح شده و هدف ما این بود که در این نظام «خصوصی‌سازی» را تعریف کنیم؛ یعنی به عبارت دیگر رابطه «مالکیت خصوصی» در شکل غربی را با «حاکمیت سرمایه» طرح کردیم.

حالا می‌خواهیم اجمالی از قانون اساسی را ذکر کنیم تا با دید روشن‌تری، بحث را پی‌گیری کنیم و حد و مرز خصوصی‌سازی را بر اساس قانون اساسی بیان کنیم تا مشخص شود که آیا خصوصی‌سازی به نفع نظام است یا به ضرر نظام است.

در مقدمه قانون اساسی از اقتصاد به عنوان وسیله یاده شده است نه هدف؛ از خود عنوان این معنا بر می‌آید که اقتصاد بعنوان متغیر اصلی که هدف از آن رفاه باشد دیده نمی‌شود.

عین عبارت از این قرار است: صفحه ۱۹ قانون اساسی چاپ وزارت ارشاد سال ۱۳۶۸

«در تحکیم بنیادهای اقتصادی اصل رفع نیاز انسان در جریان رشد و تکامل اوست نه تکامل اقتصاد، نه همچون دیگر نظامهای اقتصادی تمرکز و تکاثر ثروت و سودجویی؛ زیرا در مکاتب مادی اقتصاد، خود هدف است و به این جهت در مراحل رشد اقتصاد عامل تخریب و فساد و تباهی می‌شود ولی در اسلام، اقتصاد وسیله است و از وسیله انتظاری جز کارآیی بهتر در راه وصول به هدف نمی‌توان یافت. (این پاراگراف از پاراگرافهایی است که کاملا منظورمان را بیان می‌کند)

با این دیدگاه برنامه اقتصاد اسلامی، فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی است و به این جهت تامین امکانات مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری، جهت استمرار حرکت تکاملی او (انسان) بر عهده حکومت اسلامی است.

این به صورت خیلی خلاصه؛ حال به سراغ اصولی می‌رویم که در جلسه صبح عنوان شد.

مقدمه قانون اساسی در سال ۵۷ که تصویب شد به وسیله حقوق‌دانان از کلیه قانون استخراج شد و برای تنقیح قوانین آن را به مجلس هم آوردند، بعد آمدند در مجلس قرائت کردند و به تصویب رساندند؛ تا این بعنوان مقدمه قانون اساسی باشد؛ یعنی سندیت اینکه این خلاصه آن هست در جای خودش سابقه دارد.

حالا وارد متن قانون اساسی می‌شویم اصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد کیفیت بوجود آمدن نظام است. اصل دوم می‌گوید: «جمهوری اسلامی نظامی است، بر پایه ایمان به خدای یکتا، لا اله الا الله، و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر اوامر او.

۲ - وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.

۳ - معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا.

۴ - عدل خدا در خلقت و تشریح.

۵ - امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی.

۶ - کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا، که از راه:

الف) اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرائط بر اساس کتاب و سنت معصومین (سلام الله علیهما)،

ب) استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها،

ج) نفی هر گونه ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و همبستگی ملی را تامین می‌کند.

که اصولاً اگر کسی بخواهد به آنچه تا به اینجا گفته شد استناد حقوقی کند بر علیه سرمایه‌داری است. یعنی از آنجایی که می‌گوید نقش دین در بیان قوانین، معنی توسعه رفاه را کنترل می‌کند و قید می‌زند که بعضی از قیدها قید سلبی است (که مخالفت نداشته باشد) و بعضی قیدهای ایجابی است (که قسط و عدل باشد) که مسلماً در خودش بحث می‌شود.

هدف ما از مطالعه اصول کلی قانون اساسی به این خاطر است که ببینیم تعریفی را که از اقتصاد در بخش اقتصاد ارائه دادند چه ربطی با سایر اصول دارد؛

اصل سوم: دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر بکار برد:

۱ - ایجاد محیط مساعد برای رشد «فضایل اخلاقی» - ما اثبات می‌کنیم اگر جامعه‌ای بر اساس وحی تعریف شود اصالت مصرف بعنوان فضیلت اخلاقی شمرده نمی‌شود. بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی. یعنی اخلاق را در اینجا اصل قرار دادند و آن را نسبی معنا نکردند تا نهایتاً تابع تکنولوژی شود.

۲ - بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی در همه زمینه‌ها با استفاده صحیح از مطبوعات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر.

۳ - آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.

۴ - تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در تمام زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی از طریق تاسیس مراکز تحقیق و تشویق محققان.

۵ - طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب.

۶ - محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی.

۷ - تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون.

۸ - مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.

۹ - رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی.

۱۰ - ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیر ضروری.

۱۱ - تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور.

۱۲ - پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی، جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و بر طرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و تعمیم بیمه.

۱۳ - تأمین خود کفایی در علوم و فنون صنعت و کشاورزی و امور نظامی و مانند اینها.

۱۴ - تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

۱۵ - توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم.

۱۶ - تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام و تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان.

از این اصل قانون اساسی به راحتی می‌توان فهمید که در تعریف خط مشی اساسی نظام، اقتصاد اصل نیست و محور نبودن اقتصاد کاملاً مشخص است.

ما وقتی که از اصل چهارم تا چهل دوم قانون اساسی را مطالعه می‌کنیم و می‌بینیم که اصولی که مربوط به سیاست و فرهنگ است یا به عنوان متغیر اصلی یا لاقول کارایی اقتصادی بیان شده است یعنی یا با اقتصاد معرض است یا در خیلی از جاها اصلاً اقتصاد متغیر اصلی نیست.

حال می‌خواهیم ببینیم وضع درونی اقتصاد در قانون اساسی چگونه بیان شده است؟

۳/۳/۱ - با مطالعه اصل چهل و سوم قانون اساسی در می‌یابیم که هم رشد و حفظ آزادگی (یعنی امر سیاسی) در این اصل آمده است. البته آزادگی غیر از رقابت است آزادگی حریت نفسی است که در این اصل عمیقاً معنی بازرگانی را یا به عبارت دیگر محل جایگزینی تولید را بیان می‌کند.

از اصل چهل و چهارم بر می‌آید که بخش خصوصی بعنوان مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولت آمده است و بعنوان اصل و محور نیامده است و در این اصل اشاره به تعاون شده است که باید تعریف تعاون اسلامی را بیان کنیم.

در اصل چهل و پنجم تا اصل پنجاه و ششم قانون اساسی در می‌یابیم که حاکمیت تکامل انسانی بر اصول اقتصادی کاملاً بیان شده است.

پس از مرور اجمالی در قانون اساسی وارد بحث تحلیل خودمان می‌شویم، در تحلیلی که از اقتصاد داریم در فعالیت‌های اقتصادی، ارگانیزه شدن امری ضروری است؛ ولی نه بر محور توسعه حرص که همان حاکمیت سرمایه و رشد دائم افزای سرمایه است بلکه «رشد سرمایه» تابع رشد فرهنگی و رشد سیاسی جامعه است.

توضیح این مطلب که مشروعیت کلیه قوانین اقتصادی بر حسب رساله مراجع به معنی پاسخ دادن به مسائل مستحدثه است که عمدتاً از طریق ساختاری شدن هر یک از جریان‌های توسعه «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» جامعه حادثه‌سازی آن صورت می‌گیرد و این مطلب برای کسی که می‌خواهد ساختارهای اجتماعی را طراحی کند اصلاً قابل استناد نیست.

به عبارت دیگر اگر بخواهیم مسائل اقتصادی موجود را به گونه‌ای با احکام تطبیق دهیم که فقط احکام فردی را شامل

شود و به درد کسانی بخورد که می‌خواهند عملیات اقتصادی و فعالیت‌های اقتصادی فردی خود را تنظیم کنند می‌توانیم با احکام رساله بصورت گزینشی برخورد نماییم.

یعنی به عبارت دیگر مشروط شدن عقود را طوری ترکیب کنیم که در آن سود ثابت هم بدست آید. این متعلق به متعاملین است. ولی در ساختارسازی جامعه که محیط می‌سازد و تکلیف عمومی را در عقود و ایقاعات معین می‌کند؛ یعنی شرط را عام می‌کند؛ این مسئله داخل کردن قید در اصل عقد است؛ که حتماً این گونه داخل کردن قید در اصل عقد، کار فقه حکومتی است؛ این عمل تنها در صورتی می‌تواند مجوز داشته باشد که با توسعه الهی جامعه سازگار باشد. این مسئله بسیار مهمی است؛ یعنی به عبارت دیگر باید مشخص کنیم که سرپرستی رشد باید بر چه محوری باشد؟ شرائط‌سازی (فضای اجتماعی) تحت چه مکانیزمی باید انجام بگیرد؟ عمل ولایت یا سرپرستی؟ چه در سطح شخص ولایت فقیه و چه در سطح دولت که نظام ولایت اجتماعی است. لازم است که تعیین کرد که چکار باید بکند.

او باید به استناد قابلیت اشتراط داشتن که کار متعاملین را (ولو در اروپا) می‌تواند مشروع کند که مالی که به آن انتقال می‌یابد مال خود او باشد. آیا این را می‌توان اصل قرار دهید یا نه؟ شما شرطی را که برای متعاملین جایز می‌دانید؛ تحت شرایط متعاملین برایشان جایز می‌گردد. حال اگر شرایطی را بوجود آورید که عملاً از مقتضای عقد سلب اختیار شود (یعنی مقتضای اختیاراتی که متعاقدين دارند آزادی است؛ اشتراط موردی است؛ اشتراط عمومی نمی‌شود اگر اشتراط عمومی شود بطوری که انسان نتواند معامله‌ای در غیر آن شرایط انجام دهد. یعنی ارزش سوقیه و قیمت سوقیه تابع قرار گیرد؛ نسبت به ساختارهایی که مجرای جریان فعالیت‌ها می‌باشند. این هرگز نمی‌تواند از قبیل معامله متعاقدين باشد. این دقت دیگری لازم دارد و بحث دیگری دارد. اصلاً معنی مالکیت «خصوصی، تعاونی و دولتی» باید معنی ساختارسازی را بدهد؛ یعنی در الگوی «تولید، توزیع، مصرف» حضور داشته باشند و معلوم شود که هر کدام در چه بخشی اصلی تلقی می‌شوند و اگر اصلی تلقی شدند، چگونه باید عمل نمایند؟ این جزء بحث‌های اساسی است که باید مطرح شود.

اینکه بعضی‌ها می‌گویند قانون اساسی را تا زمانی باید رعایت کرد که موجب ضرر و زیان نشود و طرح بحث زیان اینکه بخش دولتی در زمان حاضر دقیقاً به این دلیل است که نظام اقتصادی اسلامی با هدف ساختارسازی تعریف نشده است یعنی انگیزه، انگیزه بخش خصوصی بوده ولی دولت متصدی آن بوده است.

یعنی به عبارت دیگر نتوانستیم تعریف نظام مدیریت اقتصادی و نحوه روابط آن را اسلامی کنیم فقط یک نحوه تلفیقی با نظام خصوصی سرمایه‌داری ارائه کردیم و متناسب با نظام سرمایه‌داری و ساختارهای آن (که عمدتاً با بانک ارگانیزه می‌شود و توسعه تکنولوژی بستر توسعه آن می‌باشد.) به سرمایه‌داری خصوصی بها دادیم طبیعی است که اگر انگیزه بود را به صورت ناقص در یک بخش اقتصاد بکار بگیرند (بخش دولتی) و در جای دیگر همان انگیزه را به صورت کامل به کار گیرند.

مسئله در آنجایی که بصورت کامل بکار گیرند بازدهی اقتصادی خواهد داشت هر چند در مقابل انقلاب و در مقابل کلیه ارزش‌های سیاسی (که محور تنظیم قانون اساسی بوده اند) قرار بگیرد.

ولی اگر ما بتوانیم انگیزش اقتصادی را الهی کنیم و مدیریت متناسب آن را ایجاد کنیم و خصوصی‌سازی را از حالت ساختارسازی اجتماعی داشتن بیرون بیاوریم یعنی بخش خصوصی را از حالت ارگانیزه شدن توسط بانک و کلیه اموری که ابزارهای انحصارش را باعث می‌شود (که بعداً درباره بحث خواهیم کرد) و توسعه آن را ایجاد می‌کند بیرون آوریم تا این کار را انجام ندهیم بخش خصوصی مرتباً ضرر خواهد داد یعنی خصوصی امکان انحصار منابع طبیعی و امکان انحصار منطقه تجاری و امکان انحصارات صنفی و امکان تامین سرمایه از طریق شرکت و واحد حقوقی شدن را نخواهد داشت در آن صورت بخش خصوصی مرتباً ضرر خواهد داد و به طرف ورشکست شدن پیش خواهد رفت البته غیر از شرکتهای خصوصی بزرگ که آنها هم در مضیقه می‌توانند کار کنند یعنی نمی‌توانند که نماینده‌های خاصی و شبکه خاصی را داشته باشند.

(س) آیا ما می‌توانیم به آن قید بزنیم و بگوییم نباید نمایندگی خاصی را بپذیرید.

(ج) این سوال مهمی است اینکه آیا می‌توانیم آن را قید بزنیم و بگوییم شما حق دارید جنس را به هر کسی که مشتری آن بود بفروشید و حق ندارید به مشتری بگویید من به تو نمی‌فروشم.

این از قبیل احتکار می‌شود یعنی به عبارت دیگر آیا هر گونه حقی را می‌توان به مالک مال داد یا نه؟ به عبارت دیگر مالک در چه میزانی مالک مال خود می‌باشد؟

این سوال خصوصاً درباره تجارت خارجی بسیار مهم است یعنی اگر ما این را به رسمیت بشناسیم که مالک می‌تواند بگوید من اختیار دارم که مالم را به هر کس که دلم خواست بفروشم، مثلاً یک راننده تاکسی بگوید من فقط در یک خط کار می‌کنم و مسافری این مسیر را سوار می‌کنم.

اگر پروانه‌اش را باطل نکنید، این تاکسی ویژه می‌شود و یک تعریف دیگر اجتماعی می‌یابد ولی تاکسی عمومی اگر خالی باشد و مسافر سوار نکند و یا بگوید من فقط از یک مسیر خاص می‌روم می‌توان شماره‌اش را برداشت و برای باطل کردن کارت‌ش اقدام کرد.

تاکسی ویژه یک تعریف دیگری دارد و تنها در یک مسیر خاص و بالعکس کار می‌کند و می‌تواند از مسیر خود خارج نشود به خلاف تاکسی عمومی که با تقاضای مسافر باید حاضر باشد مسافرش را داخل کوچه هم ببرد. اگر قائل شدیم که حق مالکیت باعث تجویز آتش زدن مال خود نمی‌شود؛ یعنی سلطه مالکانه در اتلاف نیست، این حق مالکیت مثل مالکیت تاکسی عمومی می‌شود.

«والسلام»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۶

کد جلسه: ۳۱۲۷ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۱/۰۲

عنوان جزئی: بررسی هویت عینی مالکیت خصوصی از طریق ملاحظه کار و ساز حکومت استکباری سرمایه و مدل

برنامه توسعه

عنوان کلی: مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

فهرست

۱- ابعاد و جوانب خصوصی سازی ۲

۱/۱- شرکت سهامی ۲

۱/۱/۱- تفاوت شرکت در احکام اسلامی با شرکت سهامی ۲

۱/۱/۲- تفاوت شرکت در احکام اسلامی با شرکت سهامی ۴

۱/۱/۳- تغییر دادن هویت شرکتها به وسیله برخی شروط ۵

۱/۱/۴- نقش بانک در مرتبط کردن عوامل خرد اقتصادی به همدیگر ۸

۱/۱/۵- سایر نقشهای بانک در نظام اقتصادی کشور ۹

۱/۱/۶- نقش دولت در مدیریت کلان اقتصادی ۱۰

متن

مدل تنظیم سیاست‌های کلان سیاسی

بررسی هویت عینی مالکیت خصوصی از طریق ملاحظه ساز و کار حکومت استکباری سرمایه بر مدل برنامه توسعه

از طریق ملاحظه کاروساز حکومت استکباری سرمایه بر مدل برنامه توسعه

۱- ابعاد و جوانب خصوصی سازی

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم، بارالها... موضوع بحث جلسه امروز ما توضیح مجدد، منتهی با عمق بیشتری است؛ یعنی در واقع خصوصی سازی است.

در این رابطه می‌گوییم که گاهی سرمایه، شخصیت حقوقی پیدا می‌کند؛ یعنی به عبارت دیگر سرمایه تحت لواء «عنوان» و مملک بودن عنوان است، چون از نظر شرعی عنوان می‌تواند مملک شود و شرکت پیدا می‌کند.

شاید بگویید عنوان یعنی چه؟ در جواب می‌گوییم مثلاً دولت اسلامی (البته غیر از اعضاء دولت) یک عنوان است و می‌تواند مالک باشد. «جهت» و «برای» یک چیز هم می‌تواند عنوان مالک قرار گیرد. مثلاً اداری و برای حتی یک پرچم می‌تواند عنوان مالک قرار گیرد و مولی داشته باشد.

بر این اساس شخصیت حقوقی، مشروعیت فقهی پیدا می‌کند و لکن در راستای «تصمیم‌گیری» برای این شخصیت شرائطی ذکر می‌کنند.

۱/۱- شرکت سهامی

یکی از شرائط این است که هر چه سرمایه بیشتر باشد، حق تصمیم‌گیری نافذتر می‌شود. یعنی سهام را مطرح کرده و از آن تعریف ارائه می‌دهند و برای سهام مبلغ کمی تعیین می‌کنند.

بنابراین از همین جا تدریجاً فرقی که با عناوین دیگر دارد، مشخص می‌شود.

در حقیقت درست است که نام، نام شرکتی است که مملک شده و یک شخصیت حقوقی ذکر شده است، ولی منظور از شخصیت، شخصیت حقوقی این چنینی با این خصوصیات است که ذکر می‌گردد.

۱/۱/۱- تفاوت شرکت در احکام اسلامی با شرکت سهامی

در شرکت شرعی، شرکتی که در باب مشارکت و شرکت در شرع ذکر شده است، صاحب مال در شرکت حق دارد و این حق او به شخص حقیقی بر می‌گردد، نه اینکه به شخصیت حقوقی و اجزاء تشکیل دهنده آن برگردد. هر شرکت از اجزائی تشکیل شده است که هر جزء آن را «سهام» می‌نامند.

و مالک سهام، نماینده تعداد جزءهایی است که روی هم سهیم هستند و مجموعاً شرکت را تشکیل می‌دهند.

ولی در شرک شرعی، اعضاء و عضوهایی است که با هم شریک شده‌اند و مالک سهام هستند؛ بنابراین در شرکت شرعی اگر کسی پنج سهم از ۱۰۰ سهم یک شرکت مفروض را مالک باشد، مالکیت او به نحو اشاعه به همه اعیان تعلق

می‌گیرد. یعنی موضوع مالکیت یا «پول نقد» یا «اسناد اعتباری» هست، (مطالباتی را که شرکت دارد) یا «اشیاء» هستند. این سه دسته، موضوع ملکیت افراد هستند، مثلاً کسی که پنج سهم از این شرکت را مالک است، در کلیه‌ی ۱۰۰ سهم به عنوان حضور دارد، و رضایت او در معاملات شرط است، و تصرف هر یک از اعضاء بر مال، منوط به رضایت کلیه اعضاء هست. ولی در شرکتی که عنوان مملک شده است، تصمیم‌گیری درباره‌ی ۱۰۰ سهم، با اکثریت سهام، عمل می‌کند. هر چند سایر افراد رضایت نداشته باشند، ولی در شرکت شرعی اگر در تصمیم‌گیریها، کلیه اعضاء رضایت نداشته باشند، اعمال آن تصمیم‌گیری بر امور شرکت غصب است، و احکام شرکت در آن جاری نیست، تصرف عدوانی و به زور هست.

در اینجا واضح هست که در شرکت شرعی هر چه تعداد افراد بیشتر شود، نسبت امکان عدم توافق کلیه آراء بالاتر می‌رود؛ بنابراین امکان ندارد که شرکت، وسیله‌ی تجمع سرمایه‌ها شود.

البته باید توجه داشته باشیم که در شرکت اسلامی علاوه بر اینکه هر چه جمعیت بیشتر شود، امکان توافق کلی‌شان کمتر می‌شود، هر گاه یک نفر مخالف هم پیدا شد، عقد شرکت، عقد جایز می‌شود نه عقد لازم، و آن فرد مخالف می‌تواند انحلال شرکت را تقاضا کند، چون عنوان برای کل افراد شرکت است؛ بنابراین مخالفت یک فرد می‌تواند عقد را جایز، و حسابرسی و انحلال را می‌کند.

بنابراین، واضح است که ثبات عنوان حقوقی در شرکت اسلامی بسیار متزلزل است و به اصطلاح اقتصادی، «امنیت درونی» ندارد.

۱/۱/۲- تفاوت شرکت در احکام اسلامی با شرکت سهامی

علاوه بر اینکه بعدها هم خواهیم گفت که امنیت برونی هم ندارد؛ یعنی امنیت سرمایه، مستقل از سرمایه دار، و مالک، که در نظام سرمایه داری پایگاه بسیار قوی دارد و مستحکم‌ترین نهاد اجتماعی هست (مستحکم‌ترین پایه‌ی نهاد اقتصادی جامعه هست)، در نظام اقتصادی اسلام، تابع رشد و کرامت سیاسی است و همواره هر گونه تحرک آن به نفع کرامت سیاسی منحل می‌شود که توضیح این مطلب را بعداً عرض می‌کنم.

در قسمت بعدی بحث عرض می‌کنیم که وقتی می‌گوئید اجزاء شرکت (یعنی سهام با اکثریت) هیئت مدیره و هر گونه تصمیمی را بر می‌گزینند، تصمیم‌های خاصی را که با ۵۱٪ از آراء، تصمیم‌های دیگری را با آراء و تصمیم‌های دیگری

را با آراء قرار می‌دهند، هیچ‌کدام از این تصمیمها بر اساس شرکت اسلامی نیست، بلکه ساختار سلول موجودیت سرمایه است، البته نه اینکه به عنوان مقداری از اموال و اعتبارات، یعنی مقداری از ثروت اقتصادی باشد. بلکه ثروتی که دارای یک ساختار خاص از قدرت تغذیه یا تأمین جذب سرمایه و قدرت تحرک یا چرخش سرمایه در جریان اقتصادی است که بر این جریان، پس از تأمین سرمایه و تحرک و فعالیت آن باید به رشد و نمو شرکت باید منتهی شود.

این شرکت‌ها که بخش اقتصاد خرد را تشکیل می‌دهند، «شرکت‌های تولیدی، توزیعی، و خدمات مصرفی» هستند. یک شرکت کشت و صنعت مواد غذایی را تولید می‌کند؛ یعنی در حقیقت کلیه مواد غذایی که به وسیله شرکت‌های تولیدی تولید شده است به وسیله شرکت‌های توزیعی می‌توانند در یک منطقه توزیع کالاهای تولید شده را به عهده گیرند و شرکت‌هایی نیز برای تبدیل شدن این مواد غذایی واسطه‌ای به محصولات قابل مصرف می‌توانند مواد غذایی را تبدیل به کالاهای مصرفی نمایند. بنابراین یک رستوران خدمات تولید کالاهای مصرفی را به عهده دارد و یک شرکت که مواد غذایی را برای رستورانها تأمین می‌کند، خدمات توزیعی، و یک دستگاه کشت و صنعت، خدمات تولیدی را به عهده دارد.

اگر کلیه شرکت‌های «تولیدی، توزیعی، مصرفی» را در شئون مختلف، «اقتصادی، سیاسی، فرهنگی» از زاویه اقتصادی آن را مورد بررسی قرار دهیم، یعنی یک پژوهشکده را مؤلف اطلاعات فرهنگی، مدرسه را آموزشکده یا توزیع کننده آن اطلاعات، روزنامه را دستگاه تبدیل کننده مصرفی اطلاعات در بخش تخصصی خاصی فرض کنیم، از زاویه اقتصادی، راندمان اقتصادی کلیه این دستگاه باید بیش از هزینه آنها باشد تا بتوان از نظر اقتصادی آنها را تعریف کرد.

کلیه دستگاههای اقتصاد خرد علاوه بر مسئله ساختار سلولی، دستگاههایی جریان آنها را حمایت فنی می‌کنند. یعنی بخش اقتصاد خرد در اینکه چگونه محاسبه، حسابداری دوبر، چگونگی نرم افزارهای لازم، چگونگی انبار و دستگاهی که از آن انبار استفاده می‌کند، (کارخانه یا دستگاه تولیدی، و کلیه مراحل تولید را نظم و ساختار سازماندهی می‌دهد که چگونه به بازار تأمین اعتبارات و بازار مصرف کالا وصل می‌شود؟ کلیه اینها به صورت قاعده مند وجود دارد و قابل مطالعه هست.

اکنون که سلول شخصیت سرمایه را مستقل از سرمایه دار به نسبتی بیش از گذشته تعریف کردیم، وارد این مقوله از بحث می‌شویم که این سلولها به وسیله یک شبکه بزرگ ارگانیزه می‌شوند.

۱/۱/۳- تغییر دادن هویت شرکتها به وسیله برخی شروط

حالا باید توجه داشته که آنچه که تا به حال درباره اقتصاد خرد گفته شد، اگر قانونی شد؛ یعنی اداره‌ای به نام «ثبت» این امور را به عنوان شاخصه به رسمیت شناختن شرکت تعریف کرد، دادگاههایی که می‌خواهند اختلافات را حل بکنند، بر این اساس نظر دادند، یعنی در تعریف شرکت قائل شدند که شرکتها دو جورند.

۱- شرکت عرفی که احکامش در دستگاه قضا علی‌حدّه است.

۲- شرکت ثبتی شرکتی که برابر قانون ثبت شرکتها به وجود آمده است.

آن وقت شرکت «عرفی» شرکتی خواهد بود که بر اساس موازین شرع به وجود آمد باشد و شرکت «ثبتی» خواهد بود که به رسمیت قانونی شناخته شود. طبیعی است که اگر به عنوان پاسخگویی به مسائل مستحدثه به هر کدام از مراجع رجوع کنند، شرکت ثبتی را امضاء می‌کنند و می‌گویند قابلیت این را دارا است که متعاقبین چنین شرائطی را بکنند و طبق «المؤمن عند شروطهم» بر آن وفادار باشند. حالا اگر بخواهیم این این عقد جایز را به عقد لازم تبدیل کنیم، می‌گویند طی یک عقد خارج لازم (مثل خرید یک قوطی کبریت که عقد لازم هست) بیائید آنها را جزو شرط خرید قوطی کبریت قرار بدهید.

بله، این شیوه‌ها درست است، اما به شرط آن که تنظیمات حکومتی دست شما نباشد. اگر تنظیمات حکومتی یعنی فقه فردی باشد و دست شما بسته باشد و مبسوط الید نباشید و مسلمانها در جامعه اسلامی نتوانند کاری بکنند، مگر با پذیرش قوانینی که از طرف یک دولت وضع می‌شود، در شرائطی نیستند که بتوانند کار دیگری انجام دهند. اگر مسلمین استفاده نکنند و کسانی که لا اُبالی هستند استفاده بکنند، ثروت عمومی، ابزار تحمیل افراد لا اُبالی برای تحمیل به مسلمین می‌شود؛ یعنی «مسلمین» به صورت یک دسته افراد منزوی حکومت در می‌آیند، پس با محقق شدن چنین امری (که قابل اجرا هم هست) یک دسته از مسلمین منزوی می‌شوند و این به صلاح مسلمین نیست.

به عبارت دیگر اگر نتیجه یک امری این بشود که در آخر کار مسلمین بصورت خدمتکاران تحقیر شده‌ای که برای آنها حق واسطه‌گی ساده پیدا می‌کنند در بیایند، و کلیه‌ی انفال و منابع و دارائیهایی که بعدها خواهیم گفت، به صورت

پشتوانه تحرک اقلیتها بشود، این مطلب به این معنا هست که ما مصلحت مسلمین را رعایت نکردیم. ما به وسیله عقود دیگری به عنوان حضور در شرایط غیر اسلامی برای یک نفر مسلمان این را تصویب می‌کنیم، مثلاً یک نفر مسلمان وارد آمریکا که می‌شود چه کار کند؟ مثلاً در محدودیت شدید قرار بگیرد و حتی المقدور از هیچ یک از امکانات اجتماعی استفاده نکند یا اینکه حتی المقدور تا آنجایی که برایش ممکن باشد، راه استفاده کردن و مشروعیت از امکانات را برای خودم فراهم کند. مثلاً آنجا از بانک استفاده نکند و الی آخر.

بنابراین توجه به این نکته توجه می‌کنیم، فقط برای شرایط اضطراری در بیابان نیست که ما راه رفع اضطرار را به او نشان می‌دهیم، بلکه در شرایط اجتماعی هم مشخص می‌شود اضطرار را رفع کرد. ولی برای کسانی که می‌خواهند روابط اجتماعی و ابزارهای حیات اجتماعی را پی‌ریزی بکنند، هرگز ممکن نخواهد بود. آنها ابتدا باید بگویند که مقتضای طبیعی عقود شرعی چیست؟ بعد بگویند شرط خلاف مقتضا، عمومی نباید صورت بگیرد. عمومی شدن شرط خلاف مقتضای عقد، به این معناست که شرطی را که شرع قرار نداده است، در ماهیت عقد قرار بدهیم.

عقد شرکت عقد جایزی است، حالا اگر در مورد خاصی کسی مجبور شد آن را عقد لازم کند، اضطراراً بوده است. ولی شما نباید بستر آن را برای عموم الزام بکنید که در نتیجه شرکت «عرفی» یک حداقل ارتباطی بشود و آن ارتباط هم عملاً منزوی بشود.

آقای مهندس حسینی: اگر قانون اجازه ندهد؛ یعنی قانون شرکت عرفی را تصویب نکند و شرکتی که است، یعنی یعنی شرکت اقتصادی را رسمی اعلام نکند، مردم که مختار هستند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: همین گفتید که شرکت «رسمی» است و اراده همه‌ی شرکا در آن رسمیت دارید و بعضی می‌روند به وسیله عقد دیگری شرط می‌کنند تا آن عقد لازم بشود، تازه اول دعواست؛ یعنی تا به قاضی رجوع کنید، قاضی می‌گوید در ضمن این عقد خارج لازم چه چیزی را فروختید؟ در جواب می‌گوید قوطی کبریت را فروختم و شرط کردم که نسبت به ده میلیون تومان حقمّ مطلب شود قاضی می‌گوید: «این معامله صحیح است». پس اول دعوا در دادگاه در مورد صحیح بودن یا صحیح نبودن معامله است. اما یک وقت می‌گوئید شرکتی که شما به صورت عرفی درست کردید، رسمی نیست و ثبت آن را قبول ندارد، چهار چوبه پذیرش «ثبت» چهار چوبه آراء است.

بنابراین نمی‌توانید از یک سری از امکانات اجتماعی برای شرکت استفاده کنید، چون اگر ثبتي نباشد، شناسنامه اجتماعی ندارد. شناسنامه اجتماعی که نداشته باشد، شرکت جز برای آن افراد، رسمیت نخواهد داشت. فرق شناسنامه داشتن و یا نداشتن یک شرکت در این است که اولاً بر فرض اگر شما وارد جامعه ای بشوید که شرکت رسمی موجود را به رسمیت نمی‌شناسد و شرکت عرفی و شرعی را به رسمیت می‌شناسد، آن جا برای کسی که طرف معامله شرکت شرعی قرار گرفت، خیلی حساب باز نمی‌کنند، حالا چه در وام دادن و یا چه در کالا دادن و خریدن کردن باشد؛ برای اینکه اگر یکی از اعضاء شرکت راضی نباشد، شرکت منحل می‌شود.

ثانیاً شرکتی که می‌گوید ما طی عقد خارج لازم چنین عمل کردیم، در جواب می‌گویند: «ما اصلاً نسبت به شرکتها حسابی باز نکردیم، برای اینکه اکثر مردم به گونه دیگری شرکت تأسیس می‌کنند.» علاوه بر این دستگاههای رسمی کشور از شرکتهای شرعی حمایت می‌کنند؛ یعنی در حقیقت شرکت یک شرکت متزلزل می‌شود.

۱/۱/۴- نقش بانک در مرتبط کردن عوامل خرد اقتصادی به همدیگر

پس تا اینجای بحث پیرامون شخصیت حقوقی سرمایه صحبت کردیم و پی بردیم که شخصیت حقوقی یک عنوان است، منتهی عنوانی که در تصمیم گیری دارای شرایط و ساختاری است.

و آن ساختار، کاری به عنوان ندارد؛ چون که ساختار بر هویت سرمایه تکیه دارد. چون که «رأی» و «تصمیم گیری» و «نفوذ تصمیم» به مقدار دارائی بر می‌گردد. مثلاً می‌گویند اگر کسی ۵۱٪ سهام را دارا باشد، باعث نفوذ و اراده در کل می‌شود، اگر دو نفر یا سه نفر با هم به ۵۱٪ سهام رسیدند، آن دو نفر یا سه نفر حتی تا ده نفر دیگر هم برسند و سهامشان هم خرد باشد، ۴۹٪ دیگر چه راضی باشند و چه راضی نباشند، تابع می‌شوند.

معنی این مطلب این است که «عنوان» نیست، مُعَنُون عنوانی که مملک شده است «ساختار» و نظام تک سلولی سرمایه «نامیده می‌شود. چرا؟ به این دلیل که حالا می‌خواهیم برون سلولی نظام و ساختار را ارگانیزه کنیم. اینها در انواع و اقسام رشته ها (با حفظ تنوع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) به فعالیتهای مادی نیازمند هستند. در فعالیتهای مالی (نیازی که دارند) یک شبکه ای وجود دارد که راندمان فعالیت اینهاست و «درآمد» نامیده می‌شود. چرخش مالی، آنها را به شبکه متصل می‌کند و اینها با خرید و فروش ها و حقوق دادن ها و کلیه کارهای مالی که دارند، تک تک اینها به علی حده عضو بانک می‌شوند. ما می‌توانیم بانک را به صورت ساده ملاحظه کنیم به این ترتیب که مثلاً تک

تک اینها وقتی به صورت علی حده به بانک پول پرداخت و دریافت می‌کنند، تدریجاً چرخش کارشان هم معلوم می‌شود و جایشان یک اعتباری داده می‌شود و بر اساس اعتبار آنها محاسبه شده و به آنها وام داده می‌شود، که این در سطح نازله است.

۱/۱/۵- سایر نقش‌های بانک در نظام اقتصادی کشور

ولی وقتی در یک سطح بالاتری آن را ملاحظه کنیم، می‌بینیم که کلیه شرکتها و افراد حقیقی، مشتری بانک هستند و دولت هم به عنوان سپرده‌گذار و پرداخت و دریافت‌کننده، مشتری بانک است.

ولی بانک قابلیت این را پیدا می‌کند که وضعیت وام دادنها و باز کردن اعتبارات را مطالعه کند. این قابلیت، زمانی به فعلیت می‌رسد که یک طرف دیگر بانک، از طریق بانک مرکزی، مربوط به سیاستهای پولی باشد. یکی از وظایف بانک، دریافت و پرداخت پول به صاحبان حساب، یعنی امانتداری است. وظیفه دیگر بانک، دادن اعتبارات و پرداخت وام به آنهاست و کار دیگر بانک تضمین معاملات خارجی آنهاست.

در معاملات خارجی که بانک به عنوان یک شخصیت می‌خواهد از آن حمایت نماید، رابطه ارزی مطرح است، در سیاستهای پولی هم مسئله ارز مطرح است. بانک در معاملات خارجی می‌خواهد واحد پولی کشور را در برابر واحد پولی کشوری که طرف معامله هست، قرار دهد. این پول می‌تواند زیاد، یا کم باشد، می‌تواند در حین کار، ارزش پول این کشور پائین بیاید و ضمانتهای بانکی دچار وقفه بشود و می‌تواند ارزش آن بالا باشد و ثبات قیمت را حفظ کند و قدرت ضمانت آن باقی بماند. حالا که قرار شد بانک، علاوه بر واسطه بودن داخلی، در امانتداری حواله جات داخلی یا خارجی را بپذیرد، ظرفیت کالاهای وارد شده و صادر شده در مقابل هم قرار می‌گیرند و این هم به پول نیاز دارد. پس بانک نمی‌تواند نسبت به قدرت تولید بی تفاوت باشد. در این صورت، لقب آن را از تولید کالا بر می‌داریم، و به آن «تولید ثروت» لقب می‌دهیم، چرا؟ چون که می‌خواهیم سیاستهای پولی بگذاریم. سیاستهای پولی باید قدرت پول را حفظ نماید و این امر فقط مربوط به تولید و توزیع و مصرف کالا نیست، بلکه اعتبارات باید به گونه‌ای در گردش باشد که منشأ تولید کالای بیشتری شود؛ یعنی نحوه‌ی ساختار و نظام دادن کلیه‌ی «مقدورات انسانی، مقدورات منابع طبیعی، مقدورات ابزاری»، باید در راستای این هدف باشد.

ممکن است بگوئید من می‌توانم چرخهای یک کارخانه را به گونه ای تنظیم کنم که سرعت تولید بالا رود، همان حرف را می‌توانید درباره نحوه وام دادن و اعتبار دادن و نحوه گردش پولهای بانک بیان کنید، به طوری که وضعیت تولید، توزیع، مصرف و دگرگون شود، تا ما بتوانیم در مقابل کالاهای صادراتی و وارداتی حجم صادرات را مرتباً نسبت به واردات برتری بدهیم، تا ارزش ارز ما افزایش پیدا کند.

در این صورت، «بانک» ساختاری می‌شود که یک طرف سازماندهی آن از جانب مشتری‌هاست و طرف دیگر سازماندهی آن در مرکزیت، مسئله‌ی تصمیم‌گیری در چرخش اعتبارات است. این تصمیم‌گیری باید به خدمات دولتی منتقل شود؛ یعنی چگونه منابع را واگذار کنیم؟ چگونه منابع واگذار شده را حمایت کنیم؟ چگونه نسبت‌های کلان را تنظیم کنیم؟

دسته بندی کلی بین «تولید، توزیع، مصرف» را طوری تنظیم کنیم که نتیجه‌ی آن، ارزشمندتر شدن آن در برابر پولی دیگر باشد، پس دولت که مسئول اقتصاد کلان کشور است؛ یعنی چرخش ساختار الگوهای «تولید و توزیع و مصرف» ثروت هست، در حقیقت مسئولیت تولید ثروت عمومی را به عهده دارد. پس «اقتصاد خرد» مسئولیت «تولید، توزیع و مصرف کالا» را به عهده دارد و اقتصاد کلان «تولید، توزیع و مصرف ثروت» را بر عهده دارد.

۱/۱/۶- نقش دولت در مدیریت کلان اقتصادی

حالا که دولت مسئول تولید، توزیع، مصرف ثروت هست، (از طریق ایجاد تعادل‌های کلان بین دسته بندی های تولیدی)، گاهی لازم می‌شود که دولت اعتبارات خاصی از مقدراتی که دارد، به کشاورزی و گاهی صنعت تخصیص دهد و گاهی هم لازم می‌شود به هیچ کدام از اینها اعتباری اختصاص ندهد؛ یعنی لازم شود که به تولید خدمات فرهنگی یا احیاناً به تولید خدمات سیاسی، اختصاص داده شود. اینها اعتباراتی است که باید در دسته بندیهای بزرگ به گردش در آید تا در موازنه ارزی بتواند اقتدار خودش را حفظ کند.

حالا مقداری از مرحله «حفظ» بالاتری می‌رویم و می‌گوئیم «توسعه‌ی ثروت» یا اینکه بالاتر از مسئله‌ی ثروت، مسئله دیگری را مطرح می‌کنیم و می‌گوئیم، «باید با توسعه اقتصادی تحرک عمومی بالا رود و ارتباطات موضوعاً عوض شود و متکثر شود و در افق جدید قرار گیرد، و نهایتاً اقتدار اقتصادی و برتری تکنولوژی را نتیجه بدهد».

پس «دولت»، یک حداقل و یک حداکثر کاری دارد. حداقل وظیفه دولت این است که ضامن کم ارزش نشدن روز به روز واحد ارزی باشد؛ یعنی حفظ قدرت اقتصادی را نسبت به بیرون این کشور تضمین کند.

منظور ما از بیرون از کشور بیرون از این تابعیت است، چون تبعه‌ی این کشور هر چند در خارج از کشور باشد، چیزی را که تولید می‌کند، متعلق به دارائی و ثروت این کشور است. پس اولین مرحله از وظایف دولت، مرحله حفظ است. مرحله‌ی دوم، اگر آهنگ رشد حفظ، قدرت برابری با آهنگ رشد کشورهای دیگر را نداشته باشد، رشد آن ناپایدار خواهد بود و حتماً به ورشکستگی می‌انجامد. و لذا ظرفیت «تولید، توزیع، مصرف» ثروت آن باید توسعه پیدا کند.

که ما در این رابطه سه بخش «انتظارات، ارتباطات و اقتدار» را مطرح می‌کنیم. انتظارات اقتصادی یک کشور باید در جریان توسعه قرار گیرد که نوعاً از آن به توسعه تکنولوژی تعریف می‌شود. پس «بانک» اقتصاد خرد را، به همدیگر ارتباط داد؛ یعنی تک سلولهای سرمایه را به هم وصل کرد و قابلیت این را پیدا کرد که ارگانیزه شود.

حالا که به وسیله‌ی یک شبکه به هم ارتباط پیدا کردند، در دسته بندیهای کلان تعریف می‌شوند و فعالیت آنها نظام پیدا می‌کند، این مسئولیت بانک از یک طرف با خرد بود، و از طرف دیگر مسئولیت بانک، نسبت به بانک مرکزی و بانک مرکزی نسبت به موازنه ارزی این ارگان را به یک مغز برنامه ریز، (سایتهای پولی و سازمان برنامه) ربط می‌دهد.

حالا در صورتی که، ما بر همان اساسی که شرکتهای رسمی را به رسمیت شناختیم و سرمایه را اصل قرار دادیم، تعریف موازنه ارزی و توسعه را هم صد درصد اقتصادی کنیم.

این مطلب به این معناست که سرمایه تدریجاً از حد یک سلول به سلول مغز تبدیل شده است؛ یعنی از ارگانیزه شدن تا سلول مغز آمد و لذا وقتی در این ارگان وارد شد، در محاسبات شرکت کرده و تصمیم گیری می‌کند، حتی دیکته می‌کند که تولید کنندگان چه چیزی را تولیدی و چه چیزی را از چرخه‌ی تولید حذف کنند. به عبارت دیگر امر «تولید، توزیع، مصرف»، را بهینه می‌کند. این ارگانیزه شدن، تخصیص اعتبار می‌دهد، یعنی کمیّت را هم به کیفیت شرکتها اضافه می‌کند، ولی کمیّتی که بهینه اش را ارگان انجام می‌دهد. میزان تصمیم گیری مالکین و مدیر عاملها، تحت سیطره رفتار کل ارگان قرار می‌گیرد و اگر خط تولیدش را عوض نکند، حذف و ورشکست و منزوی می‌شود؛ یعنی یک سلول مرده می‌شود و از این کالبد دفع می‌شود.

دیگر در این جا شخصیت‌های حقیقی وجود ندارد. شخصیت حقوقی مال هم، در شکل جزئی، جزو ثروت شده است. می‌گوید چه کالایی باشد و چه کالایی نباشد و قدرت اقتصادی (ثروت) باید اضافه شود، یعنی لازمه‌ی تولید ثروت این است که یک سری از کالاها حذف شود و یک سری از کالاها باقی بماند. در این صورت مدیر عاملها و سرمایه گذارها برای اینکه حیات اقتصادی شان را حفظ کنند، با ریسک پذیری تحرک پیدا می‌کنند.

ولی آنهایی که بهتر می‌توانند خود را با تحرک این ارگان هماهنگ نمایند، حق بقاء دارند و بقیه ورشکست می‌شوند. در این صورت مالشان از بین نمی‌رود، بلکه نسبت به ارگان کلی مدیریت، مالشان به دست کسی منتقل می‌شود که خط تولیدش را با ارگانیزم هماهنگ کرده است.

فعلاً ما داریم چرخش مطلوب بانک را ذکر می‌کنیم و در حال حاضر کاری به وضعیت موجود نداریم و به صورت تئوریک و نظری به مسئله نگاه می‌کنیم. ممکن است شما بگوئید که روابط سیاسی در عزل و نصب افراد دخیل است، جواب این است که در آنجا عملیات، عملیات اقتصادی نیست. از نقطه نظر اقتصادی، راندمانش یا معکوس یا منفی است.

الان ما داریم هویت سرمایه را از فرد جدا می‌کنیم و برایش هویت مستقل قائل می‌شویم و بعد هویت سرمایه مستقل خاص را هم به «هویت ثروت و دائم افزایشی ثروت» تبدیل می‌کنیم. حالا که ارگانیزم شده، وقتی حذف می‌کند ولی ثروت بالا می‌رود، به معنای دائم افزایشی ثروت است، سرمایه توانسته لقب ثروت را به خود بگیرد.

این دائم افزایشی اقتصادی ثروت و قدرت اقتصادی، علاوه بر مغز، دارد بر قلب حاکم می‌شود. کلمه ارگانیزه شدن سرمایه را به ثروت و ثروت را از مغز برنامه ریزی به قلب تغییر دادن به چه معناست؟ اگر تعیین میل را برای قلب در نظر بگیریم، دوست داشتن و عاطفه داشتن، را به میل قلب معنا کنیم و برایش یک مرکز عاطفی قرار دهیم.

بر فرض اینکه چنین چیزی درست باشد و اگر جای آن هم در مغز باشد. و به آنچه که انسان دلش می‌خواهد، معنا کنیم که از آن به همدلی و عاطفه تعبیر می‌کنیم، (چون اینها از اموری نیستند که انسان احتیاج به محاسبه آنها داشته باشد) مغز جای سنجشهای محاسبات امور است.

چگونه می‌توانیم بگوییم که سرمایه از سلول مغز دارد به طرف سلول قلب حرکت می‌کند و سرپرستی و دل خواهی‌ها را به عهده دارد. می‌گوییم هر گاه در شرایط اقتصادی گفتید، حفظ قدرت و برتری موازنه‌ی ارزی لازم است و تعریف

کردید که این مطلب میسور نیست، مگر تکنولوژی توسعه یابد، پیدایش تکنیک جدید، یعنی موضوعات جدید، روابط جدید که به اقتدار جدید بیانجامد، این انتظارات مادی، جهت گیری حاکم بر خدمات دولتی را مادی می‌کند (البته در فرضی که تکنولوژی را مادی صرف حساب کنیم)؛ یعنی بگوئیم تکنیک چیزی جز روابط ابزارهایی (نرم افزار و چه سخت افزار) که روابط مادی انسان و جامعه را در اختیار دارد، نیست. می‌گوییم اگر ارتباط با ماده بر قلب حاکم شد، در روابط مادی پیروز است. اگر بر ارتباطات مادی بین انسان و جهان حاکم شد و برتری مادی (یعنی طلب برتری و استعلاء مادی) در جهت گیری اصل نشد، در چنین فرضی ارتقاء مادی پیدا نمی‌شود؛ در این صورت این طلب، محور پیدایش برتری تکنیکی می‌شود و جهت گیری هم مادی می‌شود.

اگر جهت گیری مادی بر دل حاکم شد، چه می‌شود؟

توضیح اول: از آنجا که قبلاً اشاره کردیم که «انتظارات مادی، روابط مادی، اقتدارات مادی»، اصل در کلیه خدمات «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» کشور است، ارتباطان با مردم جهان از زاویه سود مادی تعریف می‌شود؛ حالا چه ارتباط سیاسی چه فرهنگی و چه اقتصادی باشد. به خاطر اینکه مفروض ما این است که نرم افزار تکنولوژی مادی (که رابطه مادی من و جهان است) باید هماهنگ با توسعه سخت افزارش باشد؛ یعنی توسعه سخت افزاری پیدا و تکنولوژی و صنعت و فن جدید پیدا نمی‌شود، مگر اینکه نرم افزارهای خدماتی آن هم متناسب با همان باشد. یعنی «ثروت» توسعه مادی پیدا نمی‌کند، مگر اینکه نرم افزار و سخت افزار آن با هم تناسب داشته باشند؛ یعنی شما نرم افزارهای ساده درونی و نرم افزارهای بزرگ، به نام «استراتژی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی» دارید. اگر بنا شد در توسعه کل، در کلیه استراتژیهایتان جهت گیری مادی اصل باشد، آن وقت باید گفت که بر قلب حاکم شده است.

توضیح دوم: حاکم شدن جهت گیری مادی بر قلب، یعنی اخلاق نمی‌تواند آن را قید بزند، به هر وسیله ای که این توسعه مادی را مقید بکنید، جز به توسعه خودش، به همان نسبت، سرعتش را کند کرده اید.

اگر مطلق گرایی تکنولوژی را در توسعه مادی، به هر چیز دیگری جز خود آن، قید بزنید، اگر لازم شد با اخلاق و دین قومی بسازید، اگر توجیه اقتصادی داشته باشد، باید بسازید. بگویید «این جامعه انسانی فلان محل است و نمی‌شود عواطف آن را نادیده گرفت و با آن کار بکنیم». در جواب می‌گوید: «در این صورت برای توسعه تکنولوژی به مقدار ضرورت در برابرش انعطاف نشان بدهید.

حالا اگر لازم شد برای برتری در زمان و مکان دیگر، حفظ برتری تکنولوژی منوط به مقابله با عواطف او شد، باید با او مقابله کنید.

جنگ و صلح آن را با عواطف سود (برتری اقتصادی) رقم می‌زند، پس لازمه برتری این است که هر گونه اخلاقی تابع این متغیر شود. پس در اینجا حاکمیت سرمایه مطرح است.

سرمایه را در سه سطح می‌بینیم:

۱- پیدا کردن هویت مستقل از افراد (در تک سلول)

۲- ارگانیزه شدن و حضور آن در ثروت

۳- حذف تولید، توزیع، مصرفی که متناسب با توسعه ثروت ملی نباشد، از سطح بر قرار کردن نسبت‌های کلان و رابطه کلان بالاتر آمد و در جهت گیری حضور پیدا کرد و در جهت توسعه یا «اخلاق» روبرو شد.

قبلاً تولید کالا را منع می‌کردیم، مثلاً می‌گفتیم تولید پارچ لازم نیست، می‌گفتم که تولیدات داخلی باید جای واردات کالا را بگیرد؛ ما وقتی که در باشگاه جهانی واردات و صادرات وارد می‌شویم، می‌بینیم که یک منابع طبیعی خاصی داریم که بر حسب آن منابع طبیعی، این دسته از تولیدات ما بهتر شده و بازار جهانی دارد. دیگران هم یک منابع طبیعی دیگری دارند. آن چیزی که بهتر می‌توانیم تأمین کنیم را به این باشگاه می‌دهیم و آن چیز هم که آنها می‌توانند درست کنند را بپذیریم. حضور در این باشگاه ما را با و بازی قواعد کار کردن و ساختار کار کردن، با دیگران هماهنگ می‌کند. در راستای این هماهنگی، تا به حال از توسعه تکنولوژی حرفی نزدیم، بلکه پیرامون حفظ اقتدار ثروت صحبت کردیم، تا بتوانیم در توازن قرار بگیریم.

حالا که می‌خواهیم در آهنگ رشد و توسعه وارد شویم و از رشد اقتصادی به توسعه اقتصادی برسیم، در جریان تکامل هم نباید از دیگران عقب بمانیم، بلکه احیاناً در اقتصاد با تعریف اقتصادی برتر هم بشویم، اینجا باید جهت گیری اخلاقی خود را بر توسعه اقتصادی حاکم بکنید. پس در اینجا دیدیم که حاکمیت سرمایه آغاز شد. حاکمیت سرمایه بر اعضای خرد مثل شرکتها حاکم نیست، بلکه بر مدیران سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در سطح کلان حکومت می‌کند.

اینجا دیگر سرمایه پرستی به دنیا پرستی معنا می‌شود، چون هر پرستش و یا هر موضوع دیگری با این محور سنجیده می‌شود، و مشروعیت و نامشروعیت اجتماعی آن رقم می‌خورد. البته این پرستش به این معنا نیست که مردم هر صبح

در برابر ریال یا قدرت اقتصادی‌شان سجده کنند، بلکه به این معناست که پرستش اجتماعی، (یعنی حکومت بر تصمیم‌گیری اجتماعی) توسعه تکنولوژی را پیدا می‌کند و بقیه امور تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد. در اینجا نرمشی را که نسبت به داخل، یعنی اخلاق دارد، به عنوان نرمش در برابر یک مانع اخلاقی جامعه قلمداد می‌شود، تا بتواند از این مرحله بگذرد.

«والسلام علیکم ورحمه ا... و برکاته»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۷

کد جلسه: ۳۱۲۸ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۱/۰۴

حجه الاسلام والمسلمین حسینی: برای مشخص شدن کارهایی که در بانک انجام می‌شود، بصورت تجزیه‌ای به آن می‌پردازیم اولاً: در بانک کاری بنام دریافت و پرداخت سپرده انجام می‌گیرد و تقریباً شبیه امانت‌داری است، که به آن «خدمات نگهداری» گفته می‌شود. ثانیاً: در بانک غیر از خدمات نگهداری کشیدن چک و پرداخت آن انجام می‌شود که غیر از پرداخت خود اسکناس و تسهیل در چرخش پول است، یعنی خدماتی است که عملاً تسخیلی را فراهم می‌کند که «خدمات تسهیلی» می‌شود. ثالثاً: کار دیگر بانک خدمت ارتباطی دادن به مناطق دیگر، مثلاً از یک شهر به شهر دیگر است و از معنای تسهیل یک مقدار جلوتر است که «خدمات حمل و نقل تسهیلی»، یعنی تسهیل حمل و نقل می‌شود.

مهندس حسینی: تسهیل چرخش پول با دسته چک به چه معنا است؟

ج: یعنی افراد با دسته چک خود در حجره و محل کار می‌نشینند و بجای این که نیم ساعت پول بشمارند، تا ظهر می‌توانند ده بار معامله بکنند که هر معامله آن حداقل می‌تواند ۵ میلیون تا ۱۰ میلیون باشد که روی چک می‌نویسند که در جمع ده تا معامله ممکن است ۰ میلیون جنس خریده باشد، در صورتی که شمردن ۰ میلیون پول ممکن است یک صبح تا ظهر طول بکشد، علاوه بر این که چک‌های دیگری را می‌فرستد به حساب او می‌گذارند که آن‌ها را هم نمی‌شمارد. حتی ممکن است خیلی از چک‌ها را بانک هم نشمارد، یعنی عدد و رقم از دفتر او کم می‌کند و به دفتر این اضافه می‌کند که این‌ها خدمات تسهیلی است. و کار چهارم بانک «خدمات بروات» یعنی خدمات حمل و نقل پولی است که انجام می‌دهد.

س: که این شامل چک‌های تضمینی می‌شود.

ج: به یک معنا شامل چک‌های تضمینی هم می‌شود، لکن بروات کارش از چک‌های تضمینی بیک معنا وسیع‌تر است چون لازم نیست خود طرف همراهش باشد. بلکه مبلغ‌های بسیار بسیار درشت را حواله می‌کند، یعنی مثلاً صد میلیون دویست میلیون را می‌تواند با یک تلفن از یک جایی به جای دیگر منتقل کند کار پنجم بانک این است که سپرده‌های

پس انداز را دریافت می‌کند که معنای پس انداز با دریافت و پرداخت یک مقداری فاصله دارد، مثل پس انداز چهارساله و پنج‌ساله و سه‌ساله که پیرش سرمایه است نه این که سرمایه‌گذاری باشد.

س: در بانک به آن حساب سرمایه‌گذاری می‌گویند.

ج: پذیرش سرمایه غیر از نگهداری است.

کار ششم بانک این است که وام می‌دهد (قسمت دوم جدول جال می‌گیرد) که معنای وام، اعطاء وام و اعتبار است. اما چیزی که در معنای وام و اعتبار باید مورد دقت قرار بگیرد، این است که منابع تأمین کننده اعتبار وام از کجا است و از چه ممرهایی وام می‌دهد؟ به عبارت دیگر در بانک یک سرمایه اولیه‌ای وجود دارد، ولی آیا وظیفه بانک‌داری این است که آن سرمایه اولیه را وام بدهد یا این که یا این که باید برای چرخش نگهدارد؟ یعنی سرمایه اولیه برای خدمات تسهیل در چرخش و حمل و نقل و امثال این‌ها است یا این سرمایه را باید بعنوان سرمایه‌گذاری مصرف کند یا بعنوان وام بدهد؟ پس در قدم اول باید ماهیت وام بانکی را مورد شناسائی قرار داد تا مشخص شود که وام بانکی چه نوع کاری است؟

یک فرض در وام بانکی این است که وام بانکی یعنی چرخش پول در جنس در یک زمانی مشخص که در نهایت باید یک سود تجارتي داشته باشد، بعنوان مثال کسی پولی دارد بعد کالائی می‌خرد، فرضاً صد تا کارتن مداد می‌خرد و بعد می‌فروشد. که در واقع تجارت «پول، کالا، پول» است که باید پول دومی از پول اولی اضافه‌تر باشد، والا این چرخش پول معنا ندارد، یعنی حداقل، انگیزه به چرخش در آوردن پول این است که پول دوم بالاتر از پول اول باشد که این کار را می‌توان هم بصورت مستقیم و هم غیر مستقیم انجام داد، مثلاً پول را به دست کسی می‌دهد تا پول را تبدیل به کالا بکند و دوباره تبدیل به پول بکند و برای این کار وکیل است.

به عبارت دیگر از نظر بانک سرمایه‌گذاری، برای افزایش در زمان است یعنی برایش معنا ندارد که در «پول، کالا، پول» پول دوم با پول اول برابر باشد، چون این چرخاندن برای این اس که افزایش پیدا بکند، حال توجه به این معنا وقتی که بانک از مردم پول می‌گیرد تا پول بدهد و دوباره پول بیشتری بگیرد آیا بانک با این کار یک نحون تجارت پولی انجام داده است؟ چون بانک با این پول، کارهای مختلف انجام می‌دهد.

یکی دیگر از کارهای بانک «اسکنت» پول است، یعنی با یک معامله پولی که انجام می‌دهد، خرید اعتبار می‌کند همانطور که می‌تواند فروش اعتبار هم داشته باشد و اوراقی را به فروش برساند، که خرید و فروش «اسناد اعتباری» می‌شود. یک قسم دیگر از کارهای بانک، تجارت پولی است، یعنی پول را می‌فروشد تا در یک مدت زمان دیگر، پول بیشتری تحویل بگیرد که خرید و فروش «پول در زمان» می‌شود. یک قسم دیگر از کارهای بانک تبدیل ارزها به همدیگر است که خرید و فروش «ارز» می‌شود.

مطلبی که باید مورد دقت قرار بگیرد این است که قدرت معاملات پولی بانک از کجا نشأت می‌گیرد؟ در بانک یک سرمایه‌ای بنام «سرمایه تشکیل» موجود است و یک سرمایه‌ای هم مال چرخش پول است. به عبارت دیگر یک حجم ورودی پول به بانک و یک حجم خروجی پول از بانک است، که هرگونه اختلاف حجمی در دریافت و پرداخت باید مورد بررسی قرار بگیرد. پس بانک یک پول‌هایی را برای هزینه دریافت می‌کند که «دریافت‌های هزینه‌ای» می‌شود، هرچند پول هزینه شده مجدداً توسط فروشنده به بانک بر می‌گردد، یعنی این‌گونه نیست که کسی هم که می‌فروشد پول را نزد خودش نگهدارد. به عبارت دیگر بانک یک دریافت‌های هزینه‌ای دارد و یک پرداخت‌های هزینه‌ای هم وجود دارد که هر دو به بانک بر می‌گردد.

س: آیا منظور از هزینه دریافتی، پرداخت اضافه کار مزد مثلاً حواله است؟

ج: خیر، فعلاً بحث اصلاً رویا جرت نیست، دریافت‌های هزینه‌ای، یعنی پولی که مردم در بانک می‌گذارند تا مصرف بشود که این را یا به بانک یا مردم یا مشتری می‌پردازند و یک پرداخت‌هایی وجود دارد که پرداخت مشتری است. پس یک دریافت مشتری و یک پرداخت مشتری داریم. دریافت‌هایی که مشتری می‌کند، اگر برای هزینه مصرفی نباشد، بلکه برای هزینه‌های سرمایه‌گذاری باشد، یک نقش دارد که دریافت‌های مصرفی یا هزینه‌ای که در این‌جا مطرح کردیم یک معنای دیگری دارد. می‌توان عبارت پرداخت‌های هزینه مصرفی را در این مورد بکار برد.

س: ما در این‌جا در حال بررسی قدرت مالی بانک هستیم، یعنی می‌خواهیم بگوئیم از چه راهی پول‌های بانک جمع می‌شود، که یک قسم آن سرمایه اولیه بانک است و یک قسم هم پرداخت‌های مشتری‌ها است. پس دریافت‌ها در قدرت مالی نمی‌آید بلکه در کم شدن قدرت مالی می‌آید.

ج: باید نسبت بین دو را سنجید، یعنی باید این دو تا را بصورت دوتا کانال جاری ملاحظه کرد. پس باید یک نسبتی بین دریافت‌های مصرفی و پرداخت‌های مشتری باشد، مثلاً اگر یک لوله هیدرولیک را فرض بگیرید، می‌گوئید ورودی آن با لوله است و خروجی آن با لوله یک است که مرتباً انباشت سرمایه به اندازه لوله یک خواهد داشت. به عبارت دیگر نسبت بین دریافت و پرداخت یک حجمی را نشان می‌دهد، اما این حجمی را که نشان می‌دهد باید دقت کرد که آیا حجم پس‌انداز یا حجم سرمایه‌گذاری است؟، یعنی چه امکانی را به بانک می‌دهد؟ به بیان دیگر بانک یک عملیات سرمایه‌گذاری دارد. در سرمایه‌گذاری حداقل سود را شرط می‌کند هرچند در دریافت‌های تولیدی هم سود است، ولی حتماً کمتر از سرمایه‌گذاری است. مفروض این است که بانک مثلاً اگر صدی، ده رویش می‌کشد کاسب هم با جنس خودش کار می‌کند صدی ده هم برای خودش بر می‌دارد پس قطعاً باید کاسب صدی بیست افزایش ارزش افزوده داشته باشد تا بتواند صدی ده به بانک بدهد و صدی ده هم برای خودش بردارد. ولی اگر کسی از بانک پول خودش را دریافت کرد و خودش سرمایه‌گذاری نمود، هم می‌تواند صدی بیست سود بردارد و هم می‌تواند صدی ده بردارد، یعنی در فشار نیست و با ده درصد کمتر، قدرت رقابتش با کسی که از بانک سرمایه گرفته بیشتر است.

ولی اگر مشتری پس‌انداز بکند و اجازه سرمایه‌گذاری را به بانک بدهد، حجمی را که بانک تولید می‌کند، مقدار پس‌انداز آن با مقدار سرمایه‌گذاری‌اش نسبتش نزدیک است. آنوقت بانک وقتی ده درصد روی سرمایه می‌کشد ده درصد هم از طرف مشتری سود می‌رسد فاصله هزینه تمام شده‌اش با فروشش ۰ درصد است که این را باید مصرف کننده بپردازد، ولی مصرف کننده در واقع از روی قدرت انباشتی سرمایه‌گذاری‌اش این ۱۰ درصد را می‌پردازد. یعنی مثلاً این است که از مصرفش یک لقمه کم کرده و به بانک داده است که انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری کند. اگر اسم ده درصد پرداختی به عامل را مصرف هزینه‌ای بنامیم بانک عملاً مصرف هزینه‌ای ندارد، بلکه مصرف سرمایه دارد، یعنی هرچه درآمدش بیشتر باشد قدرت سرمایه‌گذاریش بیشتر می‌شود.

س: باید توجه کرد همانطور که مشتری، از بانک پول و وام دریافت و سرمایه‌گذاری می‌کند و مجبور است هم به بانک و هم برای خودش بهره بردارد، بانک هم چون پونلش را از مردم گرفته است مجبور است هم به مردم - که سرمایه‌گذاران هستند - بهره بدهد و هم هزینه‌های جاری خودش را تأمین کند. بنابراین شرایطش با سرمایه‌داری که پول مال خودش است، مساوی نیست.

ج: حتماً مساوی نیست، البته صحبت درباره این نیست که بانک چگونه امورتش می‌گذراند؛ بلکه صحبت درباره این است که در عملیات بانکی و در اقتصاد در این صورت چه رخ می‌دهد؟ یعنی اگر مردم پس‌اندازشان را در سرمایه‌گذاری مصرف کنند چه روی می‌دهد؟

س: پس باید سه حالت فرض کرد یک حالت این که کسی خودش سرمایه دارد و تجارت و یا تولید می‌کند که یک سود برایش کافی است.

ج: یعنی سرمایه شخصی است.

س: این شخص با یک سود که مثلاً ده درصد است، قدرت ورود و فعالیت در بازار را دارد. فرض دوم بانک است که سرمایه را از افراد گرفته و خودش سرمایه‌گذاری کرده است.

ج: یعنی سرمایه غیر شخصی است.

س: خیر! فقط سرمایه غیر شخصی نیست، بلکه وجه سومی هم دارد.

ج: پس سرمایه بانک، چه چیزی است؟

س: در این صورت بانک با سرمایه مردم، خودش کار می‌کند و باید ۰ درصد داشته باشد که ۱۰ درصد برای بانک و ۱۰ درصد هم به سرمایه‌گذاران بدهد.

سومین حالت این است که شخصی بیاید از بانک وام بگیرد و از طرفی بانک هم از مردم پول گرفته است که در این صورت فرد مجبور است ۳۰ درصد سود روی پول بکشد. که ده درصد آن را به خودش و ۰ درصد هم به بانک می‌دهد که ۱۰ درصد مال خود بانک و ده درصد هم مال سرمایه‌گذاران است. بنابراین سرمایه‌گذار شخصی از نظر قدرت فعالیت حرف اول و بانک در صورتی که خودش اقام به تجارت کند حرف دوم و سرمایه‌گذاری که از بانک وام بگیرد و تجارت می‌کند حرف سوم را می‌زند.

ج: اولاً دقت شود که سرمایه شخصی حتماً محدود است و با رشد کمی سرمایه بانک قابل مقایسه نمی‌باشد. چون پول از عموم مردم جمع می‌کند. پس سرمایه شخصی از نظر حجم، قدرت رقابت با بانک ندارد و چون قدرت رقابت با بانک ندارد بعداً عواقبش را می‌بیند، یعنی بانک می‌تواند بگوید به این صنف یا به آن صنف قرض می‌دهم و یک مرتبه یک صنفی را می‌تواند ورشکست کند و صنف دیگری را رواج بدهد.

س: پس سرمایه شخصی در برابر اشخاصی که از بانک پول می‌گیرند قطعاً جولتر است. چون بانک به اشخاص بیش از سرمایه شخصی مثلاً سرمایه‌داران بزرگ بعید است وام بدهد.

ج: خیر! در این صورت بانک را به گونه دیگر معنا کرده‌اید والا ممکن است سیاست‌های پولی بانک ایجاب کند، مثلاً یک مرتبه یک میلیارد پول بدهد و معلوم نیست که سرمایه شخصی فرد به یک میلیارد برسد، یعنی اگر موازنه حجمی ملاحظه بشود، گاهی ممکن است بانک بخاطر « » پرداخت و دریافت پول به شخص وام بدهد، ولی گاهی به یک پروژه قرض می‌دهد و در قرض دادن هم محاسبات بانکی و کنترل و نظارت هم می‌کند، یعنی در حقیقت پروژه برای بانک ارزشمند و ارزش اقتصادی دارد و در آن اعتبار اقتصادی افراد وام‌گیرنده مطرح نیست. پس اعتبار پروژه غیر از اعتبار افراد است.

باید قبل از این که به چگونگی پرداخت وام از طرف بانک پرداخت شود باید در نظر داشت برای خدماتی که بانک به مردم می‌دهد، یک پول‌های را از مردم می‌گیرد، یعنی عملیات رایگان انجام نمی‌دهد، مثلاً اگر کسی بخواهد پولی را از یک شهری به شهر دیگر برات کند، بانک بجای ۳۰ تومان پول تلفن صد تومان از مشتری می‌گیرد، یعنی پول کسی که تلفن می‌زند و کسی که گوشی را بر می‌دارد و یادداشت می‌کند، را هم می‌گیرد.

س: فرضاً یک خدمات رایگان هم دارد مثل چک که از بانک می‌گیرند یا درفات و پرداخت‌های حساب پس‌انداز که مشتریان می‌کنند.

ج: این خدمات رایگان را باید حساب کرد که از کجا تدارک می‌شود، چون در بانک دوتا جریان «جریان پرداخت و جریان دریافت» است که همیشه یک حجم از دریافت‌ها نزد بانک می‌ماند و این حجم برای بانک خیلی سود دارد که از آن به مشتری هیچ سودی نمی‌دهد. یعنی مثلاً برابر با یک سوم پولی که پرداخت می‌شود، همیشه حق قرض دادن برای خودش قائل است و آن را در صندوق نگه می‌دارد که از این یک سوم هیچ سودی به مشتری نمی‌دهد، لذا خدماتی را که بانک می‌دهد اصلاً قابل قیاس با سود این یک سوم نیست. حتی بانک‌های قرض الحسنه هم کهدست به تجارت می‌زنند، روی همین مقدار پرداخت و دریافت است که یک سوم آن را وام می‌دهند و با یک سوم دیگر آن تجارت می‌کنند و بعضی هم بی‌توجهی می‌کردند و با سه چهارم آن تجارت می‌کردند که گاهی ورشکست می‌شدند و الا اگر کارشان منظم بود ورشکست نمی‌شدند.

پس یک سوم وام می‌دهند و یک سوم را هم برای پرداخت به مشتری قرار می‌دهند و یک سوم را هم برای تجارت قرار می‌دهند. بنابراین وقتی به یک سوم تقسیم می‌شود بانک لزوماً وام آن را به مشتری نمی‌دهد؛ بلکه فقط در سپرده‌هایی که با یک مدت خاص قرار داده شده است به مشتری بهره می‌دهد.

بحث اولیه ما در بانک در مشارکت مردم در سرمایه‌گذاری (سپرده‌ها) نیست، بلکه درباره این است که وقتی بانک مرکز جمع‌شد می‌تواند دست به معاملات پولی بزند، یعنی وام بدهد و سود بگیرد و یک ممر در آمدی داشته باشد که این ممر در آمد غیر از مسئله هزینه است. آنوقت در قسمت دم بحث است که مردم همه در سرمایه‌گذاری شریک می‌شوند وقتی مردم سرمایه‌گذاری می‌کنند، کانه بانک یک شرکت سهامی شده که هر سهمش برگه‌های اسکناس است. حالا هر قدر سرمایه‌گذاری در بانک بالا رود (یعنی حجم پس‌انداز با سرمایه‌گذاری مقایسه شود) آنوقت حجم پولی که در اختیار بانک است و سرمایه‌گذاری بانک حالا چه مستقیم و چه غیر مستقیم قابل مقایسه است. پس بهر نسبتی که بانک بتواند اعتماد عمومی را نسبت به خدمات فراهم کند و مراجعات بانک گسترده و فراگیر شود، یعنی مردم ترجیح بدهند به جای این که پول را نزد خود نگهدارند در بانک سپرده‌گذاری کنند، آنوقت حجم پرداخت به بانک بیش از حجم دریافت آن می‌شود. حالا اگر کاسب هم مثلاً وقت مصرف حتی در مصرف امور خصوصی و شخصی بوسیله معامله بانکی عمل کند، یعنی دسته چک دستش باشد و وقتی می‌خواهد ۳۰ هزار تومان جنس بخرد اسکناس مصرف نکند، بلکه چک بکشد، آنوقت یک حجم پول به نام پول تحریری در کنار حجم پولی که دولت چاپ کرده است، درست می‌شود که هر اندازه حجم پول تحریری بانک که بوسیله مشتری‌ها انجام می‌گیرد نزدیک‌تر به حجم پول رسمی کشور باشد؛ برای بانک امکان وام دادن بیشتر می‌شود، یعنی در حقیقت مثل این است که هیچ‌گاه سراغ پول‌ها نمی‌آید چکی است که مال کسی است و بصورت عدد دو رقمی از دفتری برداشته می‌شود و به دفتر دیگری افزوده می‌شود، در این صورت آن‌چه که در حال چرخش در جامعه است، چک می‌باشد. البته در حجم معاملات بزرگ و حواله‌های بزرگ همین‌طور است؛ یعنی وقتی شخصی ۱۰ تا ۱۵ تا یخچال می‌خرد، دیگر کاسب نمی‌آید، پول بشمارد. حالا هر اندازه مسئله چک گسترش یابد و فقط توزیع‌گران نباشند که برای خرید و فروش کالا چک دستشان باشد، بلکه مشتری‌ها هم برای خرید کالا، کارت بانک دستشان باشد و بانک از حسابشان با عدد و رقم کم کند یا به حسابشان بیافزاید، مثلاً شماره کارت را برای بانک بخوانند یا کارت را داخل کارتی بگذارند که با تلفنی روی کامپیوتر می‌رود و از

حسابشان کم کند، یا دستگاهش شماره یک مجموعه کارت را داشته باشد، تا ظهر هرچه کارکرد از حسابها کسر شود به عبارت دیگر در این صورت چیزی غیر از پول در جامعه وجود پیدا کند که تکیه گاهش به پول است نه خود پول باشد، آنوقت این شبه پول پشتوانه اش اسکناس است و اسکناس در اختیار بانک قرار می‌گیرد و بانک می‌تواند وام بیشتری بدهد و اگر دریافت کنندگان وام نیز در کاری که دارند مثل کشاورزی و صنعت و غیره بعد از دریافت وام بجای پول آنها هم از بانک چک بگیرند، باز از بانک پولی گرفته نمی‌شود و قدرت چرخش بیشتری را پیدا می‌کند.

پس آنچه که در این جا مورد توجه است بانکاست که برابر مصرف کنندگان و تولید کننده و توزیع کننده است، یعنی حضور شبکه بانکی در کلیه معاملات پولی امکان گسترش دارد. به عبارت دیگر امکان گسترش داشتن شبکه بانکی نسبت به هرگونه چرخشی از چرخش سرمایه امکان دارد و این اولین رجوعی است که به بانک می‌شود. البته فقط بعنوان امکان است نه بعنوان این باشد که در یک کشور انجام شده یا نشده باشد، بلکه بانک ماهیتاً چنین هویتی دارد که امکان گسترش حضور در کلیه سطوح چرخش سرمایه را دارد.

بعد از این که ثابت شد که بانک امکان گسترش دارد، آیا می‌توان آن را بگونه‌ای طراحی کرد که مثل شبکه اعصاب انسان عمل کند؟ یعنی کارتلی است که بدون کسب توافقی‌های لازم بخش‌های مختلف، می‌تواند همه بخش‌ها را نسبت به همه کالاها در بر گیرد و همه نوع تحرک سرمایه حتی تحرک‌های مصرفی آن را مقایسه کند. یعنی در «تولید، توزیع و مصرف» و در هر جا که ثروت وجود دارد بانک می‌تواند حضور داشته باشد. برای روشن شدن این که بانک می‌تواند شبکه اعصاب باشد یا خیر؟ بحث در چند مرتبه ذکر می‌شود.

وام دادن بانک ممکن است بصورت یک سرمایه‌گذاری ساده باشد مثلاً می‌گوید: من شخص را می‌شناسم صرف نظر از این که کاری دارد یا ندارد، هرکس در هر شغلی در عرض شش ماه این اندازه پول در بانک سپرده‌گذاری کند من در واحدی آن را ضرب کرده و یک محاسباتی می‌کنم بعد برای او یک اعتباری قائل می‌شوم و متناسب با آن اعتبار به او وام می‌دهم که در این صورت ابتدائاً بانک بصورت مستقیم دخالتی در تولید سراپه ندارد. ولی یک وقت است که بانک‌ها مربوط به بانک مرکزی می‌شوند که برای آن یک وظیفه قانونی بعنوان «حفظ قیمت ارز» معین شده است، یعنی نمی‌تواند بگوید که وظیفه من واسطه حمل و نقل قرار دادن بانک‌ها است و کاری ندارم که پول ارزان یا گران می‌شود. اگر وظیفه‌اش حفظ قیمت ارز شد، باید از چگونگی چرخش پول در داخل کشور مطلع باشد و برای «چرخش»، قدرت

ارزش افزایی قابل ملاحظه باشد و مثلاً بگویید در چه چیز اگر پول بچرخد، راندمان تولیدی و بهره‌وری توزیعی آن بیشتر است، یعنی باید به بهینه شدن فکر کند، اگر بانک بخواهد به بهینه کردن فکر کند، دیگر نباید وام را فقط به «کردید» شخص بدهد، بلکه باید وام را روی اعتبار موضوع یا پروژه بدهد.

پس وام گاهی به قدرت چرخش شخص داده می‌شود و گاهی بصورت موضوع اده می‌شود. البته موضوع با ذکر خصوصیات خاصی، نه بدون خصوصیت باشد. به عبارت دیگر موضوع تعریف می‌شود و فرصتی هم نمی‌کند که موضوع «تولیدی یا توزیعی یا مصرفی» باشد. بلکه می‌توان آن را تعریف و نسبت‌هایش را معین کرد مثلاً می‌گویید، به وام‌های مصرفی، چقدر قرض بدهید، اگر وام‌هایی توزیعی شد، چقدر وام قرض بدهید فرضاً وضع تولید خوب است ولی وضع توزیع بد است، چون قدرت خرید کالا یا حمل و نقل آن پایین است و اجناس بموقع بدست مشتری نمی‌رسد و یک مقدار از کالاها در همان جا فاسد می‌شود و اگر حجم وسایل انتقالی (وسایل حمل و نقل) بالا برود، خیلی از چیزهایی که تولید می‌شود بموقع مصرف می‌شود. پس لازم است که وام‌های توزیعی داده شود، یا برعکس کلیه پول‌ها در قطب توزیع جمع و توزیع قطب توسعه شده است که لازم است وام‌های تولیدی داده شود. در صورتی که بخواهد به بخش تولید وام بدهد، باید حساب کند که به کدام نوع تولید بدهد و آیا الان نیروی کارش، ابزارش آمده است یا خیر؟

پس در صورتی که بانک بخواهد بصورت عینی کار را ملاحظه کند باید وام را به موضوع بدهد و بین وام‌ها نسبت برقرار کند که در این صورت بانک تبدیل به یک سازمان چرخش اعتبارات شده است و به امر سازماندهی گردش اعتبارات می‌پردازد. در صورتی که قبلاً لقبش سازمان گردش اعتبارات نبود و فقط مرکز تجمع اعتبارات و مرکز چرخش اعتبارات بود، ولی سازماندهی نمی‌شد، ولی الان تعیین نسبت می‌شود، یعنی سازماندهی چرخش اعتبارات در سازمان بانک انجام می‌گیرد.

بعد از طرح سازماندهی چرخش اعتبارات که برای حفظ قیمت پول بود، باید بحث ارگانیزه شدن آن طرح شود، یعنی حالا دیگر مثل یک ارگان تغذیه می‌کند و تحرک دارد و برای رشد و حفظ واحدش، توزیع می‌کند و شرکت‌هایی و حتی خط‌های تولیدی را حذف می‌کند، یعنی ده‌ها شرکت را با هم ورشکست می‌کند. مثلاً وقتی سرمایه‌گذاری در یک کالای جانشین سرمایه‌گذاری می‌کند و آن کالا رسم می‌شود، دیگر کالایی که با قیمت بالاتر تولید می‌شد، مشتری پیدا نمی‌کند و منزوی و مجبور به تغییر خط تولید می‌شود. پس با این توضیح می‌توان گفت ارگانیزم «حساسیت فعالیت،

رشد» دارد و رشدش تابع رشد سلول‌هایش نیست بلکه خصلت ارگان دارد، چون رشد سلول‌هایش تابع رشد او است. قبلاً از سلول‌ها به وجود آمده بود، ولی الان رشد سلول تابع رشد ارگان است. یعنی چگونگی رشد ارگان است که می‌گوید چه سلول‌هایی باید رشد بکنند و همانندسازی بکنند و چه سلول‌هایی باید حذف بشوند.

پس از روشن شدن مفهوم سرمایه‌گذاری اولاً؛ دیگر لازم نیست بانک به شخصه مانند یک شرکت سرمایه‌گذاری در تولید یک چیزی بکند، بلکه به موضوع وام می‌دهد، یعنی برای موضوعات گشایش اعتبار می‌کند. ثانیاً؛ در بین شرکت‌ها رقابت و ریسک است، ولی کنترل ریسک شرکت‌ها بدست بانک است.

ثالثاً؛ پولی را که در بانک می‌گذارند؛ تضمین سود دارد، هرچند خود تضمین سود از پله اول قبل از این که به سازماندهی هم بیانجامد، جاذبه سرمایه‌گذاری در بانک می‌شد، یعنی خیلی‌ها ترجیح می‌دانند بجای این که بروند سرمایه‌گذاری در تولید یا توزیع بکنند و به اصطلاح «ریسک» پذیر باشند، می‌آمدند به سود کمتر ولی مستمرتر قانع می‌شدند.

رابعاً؛ الان بانک حاکمیت ارگانی بر سلول‌ها پیدا کرده است و اصولاً تضمینش و اعتبارش نسبت به تضمین قبلی خیلی بالاتر است، چون قبلاً در رقابت و ریسک بود ولی حالا رقابت و ریسک حرف دوم است.

یعنی در آن چیزی که بانک تقویت می‌کند، رقابت و ریسک حضور دارد و نیروی فعال‌تر را در خدمت سرمایه، بهینه می‌کند، اما در جایی که خط را بانک از بین می‌برد، دیگر قدرت ریسک نمی‌تواند کاری بکند، چون بانک حاکم بر شرایط تولید است تصمیم‌گیری می‌کند برای آوردن یک کالای جانشین یا یک کالای مرغوبتر و کالای قبلی را اصلاً حذف می‌کند.

در فرض قبل از این که بانک سازماندهی جریان اعتبارات را به عهده بگیرد، در آن جا ورشکست شدن و از بین رفتن سلول‌ها بدلیل بد تصمیم‌گرفتن نسبت به سرمایه، آیا به بانک هم ضرر می‌خورد یا خیر؟ یعنی وقتی یکی از مشتری‌های از بین می‌رفت بخشی از پولش منتقل به مصرف‌کننده‌ها می‌شد که به قیمتی ارانتر از هزینه تمام شده، کالا بدستشان رسیده است و بخش دیگر هم به سایر مشاغل تقسیم می‌شد، یعنی کسانی در رقابت برنده شدند، آن‌ها بازار را در مرحله دوم بدست می‌گیرند که دوباره سروکارشان با بانک است. اما مصرف‌کننده‌ها که بیشتر مصرف کردند، مصرف آن‌ها اثر تولیدی دارد یا ضد تولیدی است؟، (البته سر جای خودش می‌آید که هرگونه مصرفی به منزله یک

تمرین ورزشی است که آمادگی شخص را برای مرحله بالاتر از مصرف فراهم می‌کند بگونه‌ای که اگر بخواهد مصرف را کم کند احساس زیان می‌کند؛ یعنی در یک شرایط دیگری آمده است) با فرض تمام بودن، اگر این مطلب عام گرفته شود ملاحظه می‌شود که پول این آقا در جامعه چرخیده، ولی اصل پول از بین نرفته است، بلکه در چرخش مجدد به بانک برگشته است.

پس بانک حافظ قیمت پول شد و حضور در خط «تولید، توزیع، مصرف» پیدا کرد و حضورش گسترش پیدا کرد و حضورش ارگانی شد.

با توجه به این مطلب، بای دقت کرد که قواعد حاکم بر این بانک چه قواعدی است؟ یعنی آیا قواعد عموم مردم یا قواعد سرمایه است؟ به عبارت دیگر کسانی که تولید کننده هستند و «دارائی» بانک شرعاً ملک آنها است، اینها مشتری‌های بانک هستند و فرق هم نمی‌کند که کارشان «تولیدی با توزیعی یا مصرفی» باشد.

اما آیا بانک به نفع عموم تصمیم می‌گیرد یا اولاً اوراقی که دستش است، اوراق اعتباری است، ولی پشتوانه‌اش تولید ناخالص ملی است. ثانیاً افزایش قدرت خود این اوراق منوط به این است که قواعد رشد «کالا و تولید»، مورد توجه قرار بگیرد، یعنی وقتی قرار است تصمیم‌گیری در «موازنه ارزی» انجام گیرد، باید موازنه کالاها و خدمات مورد توجه باشد، واصلاً توجه به رأی مردمی که مالک این پول‌ها هستند، نباید باشد.

به عبارت دیگر یک کالاهای مصرفی و ابزاری و یک نیروی کاری دارد یعنی عوامل تولید را نگاه می‌کند، بعد می‌گوید چه نسبت از اینها برای اشتغال تام لازم است، چگونه اشتغالی ببرد بالا رفتن سرمایه می‌خورد، پس چه ابزاری لازم است. چه فنی و چه کارآمدی را باید به کارآمدی متناسب با سرمایه تعریف بشود و کجاها باید سرمایه‌گذاری کرد؟ در این صورت یک فرمول یعنی «فرمول افزایش سرمایه» بر چرخش سرمایه، یعنی جریان «سازماندهی اعتبارات» حاکمیت دارد.

آن فرمول شرایطساز است. پس در این جا مالک دوبار عزل شده است. مالک خصوصی یک‌بار بخاطر حاکمیت سرمایه در سلول ساختاری سرمایه عزل شده است و بار دوم به نظر می‌آید با ضریب و توان حذف شده، یعنی در آن جا حاکمیت سرمایه را پذیرفته است و در دومی باید سلطه سرمایه را بپذیرد. چون بانک با تسلطی که دارد مال را از این مالک می‌گیرد و به دسته دیگر انتقال می‌دهد، یعنی وقتی مالک ورشکست شد مالش به دیگری منتقل می‌شود. به

عبارت دیگر سلطه سرمایه‌مداری تنظیم کار را بعهدده می‌گیرد. در یک قدم بالاتر، می‌آید که حفظ ارزش پومل در برابر ارزشهای دیگر تنها نباید مورد توجه قرار بگیرد، بلکه مسائل توسعه هم باید مورد توجه باشد.

س: سؤال اول در رابطه بانک این است که، اگر بانک غیر از شرکت است که قبلاً شرکت به عنوان سلول نظام سرمایه‌داری شناخته می‌شد، آیا الان سلول‌های بانک، شرکت‌ها هستند یا افراد حقیقی هستند، یعنی مثلاً ۶۰ میلیون ایرانی هر کدام سرمایه اندکی هم که در بانک بگذارند ممکن است خیلی بیش از سرمایه تعداد محدود شرکت‌ها بشود. سؤال دوم این است که اگر سیاست‌گذاری برای تولید یک جنس جدید یا کالای جدیدتری منجر به ورشکست کردن یک خط تولید دیگر بشود که «سیاست‌گذاری اعتبارات» می‌گوئیم آیا این سیاست‌گذاری مشاغل بدست دولت یا بانک بوسیله بازار چه بازار مصرف یا بازار صاحبان حِرَف انجام می‌شود یا هیچ کدام از این‌ها نیست بلکه رشد تکنولوژی است که ساست‌گذاری اعتبارات را می‌کند؟

«من ... التوفیق

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۸

کد جلسه: ۳۱۲۹ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۱/۰۴

جلسه: هفدهم

- ۱- در ص ۱ از سطر تا آخر: بحث کاملاً پرداخت نشده است.
 - ۲- در ص ۱ سطر آخر تا ص ۲ س ۱: کمی تصرف معنایی شده است.
 - ۳- در ص ۲ سطر سوم: کمی تصرف معنایی شده است.
 - ۴- در ص ۲ سطر ششم: کمی تصرف معنایی شده است.
 - ۵- در ص ۲ سطر آخر: یک مفهوم جدیدی اضافه شده است.
 - ۶- در ص ۳ سطر ۶: جمله مبهم است.
 - ۷- در ص ۲ سطر آخر: باید از علایم نگارشی استفاده نمود.
 - ۸- در ص ۱۱ سطر ۴: چون پرداخت نشده، تصرف مفهومی است.
 - ۹- در ص ۱۲ سطر ۶: تصرف مفهومی بخاطر عدم حذف را
- حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بسم الله الرحمن الرحيم در جلسه قبل، مختصری درباره عملیاتی که بانک انجام می‌دهد، بحث شد، حال می‌خواهیم درباره موضوع عملیات بانک بحث کنیم.
- موضوع عملیات بانک، معاملات پولی است، به بیان دیگر موضوع کلیه فعالیت‌هایش پول است، خواه چیزی را بخرد و یا بفروشد، اسناد اعتباری، در هر حال محور اساسی کارش با پول است.
- برای روشن شدن معنای پول به صورت بسیار خلاصه و بدون پرداختن به حقیقت آن مقداری بحث می‌کنیم.
- اولاً باید در نظر داشت خصوصیات پول چیست؟ گاهی کالا با کالا معامله می‌شود، اما گاهی می‌گوییم آیا می‌توان واسطه‌ای داشته باشیم که تا لزوماً در تبدیل یک کالا به کالای دیگر فروشنده محتاج به پیدا کردن شخص نیازمند به آن کالا نباشد. طبیعتاً این خصلت، خصلت تسهیل انتقال است، پس پول یک خصلت اولیه‌ای بنام «تسهیل انتقال» دارد.

در این صورت پول، نقش تسهیل انتقال کالا را دارد، یعنی واسطه در مبادله شده و انتقال کالا را تسهیل می‌کند. بعد از مشخص شدن نقش واسطه‌ای پول باید دقت کرد که نقش دیگر آن چیست؟ یعنی وقتی قرار شد پول نقش تسهیلی داشته باشد، باید یک تعادلی هم بین رابطه و کالا باشد. آن‌گاه بدست آوردن این تعادل چند جهت دارد که جزء خصوصیات پول می‌شود:

۱- تعادل واحد، تعادل واحد کالا معادل با چه مقدار از هر کالایی هست؟ به عبارت دیگر نقش اندازه کمی را در مساحتی‌ها دارد. فرضاً اگر اندازه یک عین خارجی متر قرار گرفت، بعد با این کلیه اندازه‌ها متر می‌شود.

۲- در ارزش گذاری با واحد کمی باید توجه نمود که اگر بنا شد کم واقعی و خارجی باشد، می‌توان یک واحد آن را انتخاب کرد و آن‌گاه انتخاب یک واحد برابر کلیه موضوعاتی که از آن موضوع انتخاب می‌شود، مثلاً امتداد، دارای یک مفهومی است که در واقعیت، به کشیدگی تعریف می‌شود؛ و از حد تعریف می‌کنید تا به کشیدگی. بعد وقتی این واحد واقعی انتخاب شد، می‌توان آن را در اندازه‌گیری‌های مختلف بکار گرفت.

اگر بنا شد واحد واقعی یعنی یک کالایی را انتخاب کنیم و با آن واحد کالایی، واحدهای دیگر را بسنجیم، که حجم کاری برای تولید آن کالا انجام گرفته است، هزینه تمام شده عوامل تولید آن کالا در برابر هزینه های تمام شده کالاهای دیگر قرار می‌گیرد، لذا یک میزان به عنوان پول کالایی بدست می‌آید و وقتی که برابر هزینه تمام شده کالاهای دیگر قرار گرفت به عنوان یک واحد تلقی می‌شود. به عبارت دیگر وقتی کلیه عوامل تولید در نظر گرفته شد و بعد این واحد پول که تقریباً یک واحد هزینه ای اجتماعی است، برابر سایر هزینه های اجتماعی نسبت به کالاهای دیگر قرار می‌گیرد، آن وقت هر جسمی که قیمت آن بیش از هزینه تمام شده باشد؛ یعنی طلب اجتماعی نسبت به آن زیاد باشد، مردم در تولید آن جذب می‌شوند، هر چیزی که تقاضای آن کم‌تر باشد عوامل تولید آن را تولید نمی‌کنند. پس لازمه برخورد کالاها بهم برخورد تقاضاها می‌شود. یعنی اگر در این طرف یک فضای کالایی درست شود، در آن طرف هم یک فضای تقاضای مؤثر درست می‌شود، لذا می‌توان گفت این فضا معادل با آن فضا عمل می‌کند، واسطه‌اش هم پول است.

حال چه زمانی واحد پولی خودش ارزان و چه زمانی گران می‌شود؟ حال آن که پول واسطه بود و بنا نبود هیچ‌گونه نقش اضافه‌ای داشته باشد، البته لقب ارزانی یا گرانی را به وسیله وجود تقاضا یا عدم وجود تقاضا روی کالا نمی‌آوریم و

نمی‌گوییم تقاضای مؤثر اجتماعی هست یا نیست؟ می‌گوییم واحد هزینه‌ای خود پول جدای از تقاضا، که فرضاً به چند تا صد تومانی نام‌گذاری شده، این مقدار هزینه در تولید «پول کالایی» در برابر چقدر کالا قرار می‌گیرد؟ می‌گویید به مقدار کل آن کالاها مثلاً اگر هزینه آن به نفر ساعت با عواملش، یک میلیارد باشد، شما می‌توانید ابتدئاً یک میلیارد، بدون فرض چرخش هزینه داشته باشید، اگر این حجم را دو برابر کنید، آن وقت دیگر نسبت به خود پول تقاضا نیست، چون آن را کالایی کرده‌اید، پول ارزان می‌شود؛ یعنی تولید پول کالایی زیان بخش می‌شود. چه وقت زیان بخش می‌شود؟ زمانی که تقاضا نداشته باشد؛ [۱۵/۵۸] [۴] کالا نباشد. اما اگر برای پول هزینه‌ای صورت نگیرد، یعنی پول کاغذی باشد، اینجا مسئله عدم تقاضا یا عدم خرید نیست ولی ارزش آن نصف می‌شود، البته باید توجه داشت که پول یک چرخشی دارد، در صورتی که کالای مصرفی وقتی مصرف شد چرخش آن متوقف می‌شود و تبدیل به انرژی کار می‌شود، ولی پول می‌چرخد.

اگر فرض کنیم در یک دوره پولی، پنجاه بار در یک سال می‌چرخد، آنوقت لازم نیست که حجم پول با کل کالاها برابر باشد، بلکه، برابر هم باشد کافی است. ممکن است بگویند، کالاها هم گردش دارند و از مواد خام شروع و به کالاهای واسطه‌ای یا ابزاری تبدیل می‌شوند و در مرحله آخر به کالای مصرفی و به نیروی کار تبدیل می‌شوند.

که مجدداً به چرخش در می‌آید. به بیان دیگر اگر انسان بود و رابطه‌اش با جهان و ابزاری هم که بین این دو تا است؛ ابزار ارتباط با جهان هست و برآیند حقیقی ابزار هم همان بهره‌مندی از جهان است، بدین ترتیب انسان یک مصارفی از منابع طبیعی دارد. مولد یک چیزی هست و وقتی مولد چیزی شد، قدرت بهره‌گیری از جهان را دارد. اگر مولد کار شد، قدرت بهره‌گیری دارد و اگر مولد فکر یا مولد ابزار بود، باز هم مولد قدرت بهره‌گیری دارد بنابراین انسان و جهان یک ارتباط متقابلی نسبت بهم دارند که جهان می‌تواند به انسان بهره بدهد.

با فرض چنین چیزی کالا با انواع مختلفی که وجود دارد باید به کالای مصرفی منتهی شود، یعنی منتهی بشود به بهره‌ای که جهان به انسان می‌دهد و کلیه کارهای انسان هم باید به قدرت ایجاد بهره از جهان بیانجامد. پس یک توانی در این طرف و یک محصولی در آن طرف وجود دارد که پول باید روی این قدرت و آن بهره قرار بگیرد که در اینجا دیگر بحث از حجم کالا نیست بلکه بحث از ایجاد بهینه‌سازی نسبت است، یعنی چه نسبتی بین بهره‌وری و اثر گذاری و قدرت باشد تا قدرت دائم افزا شود؟ اگر این معنا از پول باشد، در واقع بیان نقش پول در تکنولوژی است.

پس نقش پول به عنوان واسطه یا تسهیل انتقال کالا، نقش پول به عنوان مقیاس ارزش گذاری که نسبت نقش پول به عنوان مقیاس ارزش گذاری به عنوان رابطه بین کالاها با هم نیست، بلکه رابطه بین تقاضای مؤثر اجتماعی و حجم کالا است؛ یعنی مجموع تقاضای مؤثر اجتماعی و مجموع کالاهای اقتصادی، البته نیروی کار هم به عنوان کالا حساب می شود، که پول در اینجا به عنوان مقیاس می شود.

نقش دیگری پول دارد که مقیاس تنها نیست. تعادل بین قدرت ایجاد ثروت و محصول آن که ثروت است؛ یعنی دو تا قدرت ملاحظه می شود، قدرت ایجاد ارتباط با جهان از جمله فکر، فرهنگ، ابزار، سرمایه، کالاهای مصرفی هر چه که باشد،

همه اینها روی هم مقدورات یک جامعه را تشکیل می دهند که اینها در جامعه مصرف می شوند یعنی تبدیل به کالای مصرفی شده و مصرف می شود که در نهایت در مصرف برای انسان از جهان بهره‌وری پیدا می شود. پس یک ارتباط بین انسان و جهان است، یعنی تأثیر انسان بر جهان، بهره‌گیری جامعه نسبت به انسان را نتیجه می دهد.

پس کلاً یک بهره‌وری و یک اثر گذاری در موضوع بحث ما طرح می شود که مجموع این دو تا چه بهره باشد و چه تأثیر، مقدورات و قدرت است.

بهره مساوی است با محصول تأثیر به اضافه پتانسیلی که منابع طبیعی دارند. یعنی منابع به اضافه تأثیر انسان، نتیجه آن محصولی است که برابر با بهره‌مندی می شود. اما تأثیر انسان بر جهان؛ یعنی کلیه مقدوراتی که به انسان امکان تأثیر بر جهان را می دهد، تجارب علمی و ابزار می باشد. عوامل تولید آن، همان عوامل تأثیر بر جهان می شود یعنی در حقیقت این تأثیر، هزینه‌ای است که انسان می کند و بهره‌وری هم یعنی همان عوامل تأثیر است که بزرگ تر می شود. حال اگر بهره‌وری را به عوامل تأثیر برگردانیم، بگوییم که بهره از جهان یعنی ارتباط قبلی ما بهتر می شود، یعنی ابزار دست ما بهتر می شود یا افکاری که بود، آن افکار بهتر می شود، لذت جوئی و ارضائی که وجود داشت، این ارضاء بهتر می شود به عبارت دیگر چه نسبتی بین بهره‌وری و قدرت تأثیر است؟ آیا می شود این نسبت را بهینه کرد؟

یعنی انتهای حالات روحی و ارضاء بدست آمده از جهان انتهای چیست؟ انتهای آن قدرت و انرژی جدید و بالاتر از آنچه که دفعه قبل هزینه شد. بنابراین بین هزینه و راندمان تأثیر و بهره باید نسبت بر قرار کرد؛ مثلاً همانطور که در یک واحد خیلی خرد صحیح است که بگوئید یک شرکت کوچک، یک کار کوچک، خرج و دخلی دارد، باید بتوان نسبت

به کل جامعه هم گفت خرج و دخل آن چگونه است؟ آیا دخل باید بیش از خرج باشد؟ یعنی آن مقدوراتی که قبلاً هزینه شده بود، باید به یک مقدورات برتری تبدیل شده باشد.

بنابراین وقتی گفته شد مجموعه مقدورات در زمان دوم بهتر شود، متغیر اصلی مجموعه مقدورات چیست؟
متغیر اصلی در حقیقت همان بهره انسان است، یعنی باید فعالیت و تحرک «روانی، نظری، عینی» انسان بهینه شود.
بله! بهینه شدن ابزار هم مؤثر است، ولی ابزار بوسیله چه کسی بهینه می‌شود؟

پس اگر بهینه شدن انسان متغیر اصلی (موضوع اصلی) مقدورات شد، یعنی در واقع بهینه شدن رفتار انسانی اصل شد، آن‌گاه در یک پله جلوتر، بهینه شدن رفتار عینی و ذهنی انسان تابع بهینه شدن وضعیت روانی می‌شود، چون انسان محرک می‌خواهد و در اینجا محرک بهینه می‌شود، یعنی در حقیقت انگیزه، علت حرکت انسان است، بهینه شدن فعالیت در پی بهینه شدن انگیزه (انگیزش اجتماعی) است. البته می‌توان دو مجموعه ساخت، یک مجموعه عوامل تولید که در درون آن فعالیت انسان به عنوان متغیر اصلی قرار می‌گیرد و یک مجموعه هم برای فعالیت‌های انسان است که در درون آن رفتار «روحی، ذهنی و عینی» به عنوان سه تا نظام ملاحظه می‌شود، آن وقت باید بیشترین سهم را به انگیزش داد.

در صورتی که پول نقش ایجاد تناسب بین تقاضای مؤثر و مجموعه کالاها را به عهده دارد. آیا این نقش، نقش دایم افزایشی است یا فقط نقش برابری است؟

اگر نقش آن برابری شد، همان قدرت قیمت‌گذاری می‌شود. اگر تقاضای مؤثر یک طرف بود و یک طرف هم کالاها بود، این واحد علاوه بر شاخص قیمت بودن رابط بین این دو تا (مقیاس بودن) می‌شود که این همان نقش مزوم می‌شود.
نقش سوم پول، پیدایش دایم افزایشی است. برای پیدایش دایم‌افزایی باید از چند سطح بگذرد، یعنی پول مستقیماً نمی‌تواند در دایم‌افزایی نقش پیدا کند. اولین سطح این است که افزایش در زمان برای پول فرض شود، یعنی باید روی پول در زمان بهره بیاید.

شاید پرسیده شود که راندمان پول با راندمان کالا چه فرقی دارد؟ در کالا می‌توان فرض‌های مختلفی را تصور کرد، در بعضی از فرض‌ها می‌توان گفت کالا تلف شد؛ یعنی بهره کافی از آن گرفته نشد، در بعضی از شرایط هم می‌توان گفت که حداکثر بهره از آن گرفته شده؛ ولی باز هم کالا مستهلک می‌شود. مثل منزلی که ساخته شده ولی در آن کسی

نشسته است بعد از بیست سال فروریخته و خاصیت منزل بودن را ندارد یا محصولی مثل گندم بدست آورده و در انبار تا وقت پوسیده شدن نگه داشته و استفاده نکرده است و فرقی هم نمی‌کند جمع شده باشد یا جمع نشده باشد، بالاخره مواد غذایی آن از بین رفته است و هم چنین است نوع کالاهایی که از این قبیل هستند در بعضی از کالاها، زمان علت فساد آنها نمی‌شود، یا احیاناً زمان، علت بهتر شدن آن هم می‌شود هر چند عموم کالاها این‌گونه نیستند.

از کالا باید بهره اجتماعی گرفت، حتی کالایی که از نظر مسلمین فاسد نمی‌شود، مثل عسل که فاسد نمی‌شود؛ اما بهره آن، این نیست که آن را نگه بدارند بلکه بهره‌اش این است که مصرف شده و تبدیل به نیروی کار بشود تا نیروی کار، عسل بهتری را تولید کند یا مثلاً برای کفار، نگه داشتن فلان شراب مثل سرکه‌ای که مسلمین نگه می‌دارند که هر چه بماند بهتر می‌شود در حالی که آنها باید مصرف کنند و مصرف آن در جامعه راندمان بهتری خواهد داشت.

آیا همان‌گونه که صرف و هزینه کالا برای پیدایش کالای بهتر است، پول هم در زمان، همین‌گونه باید سود آور باشد؟ یا پول واسطه است و نقشی در افزایش کالا ندارد؟ یعنی پول واسطه تسهیل انتقال و واسطه بین تقاضای مؤثر اجتماعی و مجموعه کالاها است و سلامت پول در این است که فقط در همان دو مسئله کارآیی داشته باشد اما در صورتی که برای خود پول ارزش افزایی قائل شدید، قواعدی را بدنبال دارد که آن قواعد بر شما حکومت می‌کند، یعنی به رسمیت شناختن ارزش افزایی پول، قبل از این‌که پول تبدیل به کالا شود و کالا ارزش افزا بشود و فرق ارزش افزایی کالا با ارزش افزا بودن پول این است که شرط بهره‌وری کالا بهینه شدن آن در تأمین و در تبدیل است؛ یعنی اگر کالا بهینه در تأمین بشود، چه در تولید و چه در توزیع باشد، گاهی زیان آور است، پس «بهینه در تأمین، بهینه در تبدیل، بهینه در مصرف» که نوع دیگری از تبدیل است و تبدیل کالا به نیروی کار است، در کالا قابل ملاحظه می‌باشد.

ولی اگر به پول بنگرید، بهینه شدن در تأمین ندارد، بهینه شدن در تبدیل نفس پول هم نیست، بلکه باید داخل کالا بیاید و اگر کالا این سه بهینه در آن نباشد، شاید ضرر داشته باشد، صرفاً کالایی خریداری شده، اما قدرت بهینه در تأمین کالا نبوده مثلاً مواد گران خریداری شده است، در این صورت زمان تبدیل مواد به پول، فرد ضرر می‌کند.

مثال دیگر اینکه برای ساختن مداد، اول چوب ارزان خریداری شده، اما مداد ید ساخته شده است، باز هم فرد ضرر می‌کند یا مداد خوب ساخته شده، اما در به مصرف رساندن و فروش کار بد انجام شود، که راندمان آن در تولید نیروی انسانی ماهر با ضرر مواجه می‌شود؛ یعنی برای جلوگیری از ضرر کالا حداقل باید این سه شرط مراعات شود ولی پول

که نقش واسطه را داشت اولاً بین کالاها و ثانیاً بین تقاضای مؤثر و مجموعه کالاها داشت، اگر شخص بگوید در زمان سود می‌خواهم و کاری هم به ضرر آن ندارم.

بله! در تبدیل کالا به پول هم گاهی فرد دوباره پول را به کالا تبدیل می‌کند، بنابراین کالای دوم سنگین‌تر از کالای اول می‌شود، عین همین را می‌توان بالعکس گفت پول، کالا، پول. بنابراین باید پول در زمان دوم بالاتر از پول در زمان اول باشد، ولی در معامله «پول»، انسان خدمت گذار می‌شود. ممکن است شما بگوئید در معامله، کالا هم خدمت گذار می‌شود، اما فرد در کالا، یک بهره‌ای از کالا می‌گیرد که غیر از نقش واسطه بودن تنهاست، کالا مؤثر در رفع نیاز است نه واسطه؛ یعنی اگر به مجموعه انسان‌ها روی هم نگاه شود، کالا مؤثر در رفع نیاز است.

حال آیا می‌توان گفت که «سود تضمین شده» با «سود غیر تضمین شده» با هم فرق دارد؟ یعنی شرط کرد که اگر انسان توانایی بهینه این سه تا را در برخوردها داشته باشد، سود بدهد و پول می‌تواند بعنوان یک امکان اجتماعی محسوب شود. ولی اگر کالاها که در مقابل هم قرار گرفتند، یک کالا شکست بخورد، این شکست همان‌گونه که به کالا وارد می‌شود، به پول هم وارد می‌شود، یعنی پول واسطه‌ای برابر این کالا بوده، وقتی کالا شکست خورد،

پولی هم که همراهش است شکست می‌خورد. پس با این معنا انسانی که قرارداد مضاربه دارد، ضامن ضرر نیست، مثل اینکه شخص کالایی را به وکیل خود می‌دهد که در بازار بفروشد، بعد نرخ این کالا ارزان می‌شود مثلاً قرار بوده گندم بخرد و این فرد هم گندم خریده است، اما حالا گندم ارزان شده است یا به خود فرد اجازه داده شده که برود یک کالایی را بخرد و این فرد به خاطر اینکه مزدی هم به دست بیاورد، بررسی می‌کند که بهترین کالا را بخرد، ولی در برخورد فعالیت او با فعالیت دیگران، این شخص شکست خورده است. آن وقت نباید به قول معروف به زمین خورده، لگد زد، و اگر قرار شد لگد بخورد به معنای این است که برای پول سلطه قائل شده‌اید. یعنی دیگر ارزش واسطه‌ای بین تقاضای مؤثر و مجموع کالا، برایش قایل نمی‌شوید.

به عبارت دیگر اگر بنا شد دایم افزایشی قیمت پول (نرخ رشد پول) تضمین شود، رشد انسان نسبت به سلطه پول تابع می‌شود. پس هر گاه سود تضمین شده برای معامله بانکی قائل شوید در واقع یک سازمان بزرگ برای تحقیر انسان بوجود آمده است.

با این توصیف بانک بعد از نقش مقیاس ارزش‌گذاری، نقش استخدام انسان در جامعه به نفع رشد خودش را دارد و برای او فرقی ندارد که سودهایی که می‌گیرد به مشتری‌ها بدهد یا درون خودش باشد.

انسان در اینجا تابع رشد کالا قرار می‌گیرد، یعنی کالایی ساختن انسان اتفاق می‌افتد، اگر مسئولیت بانک رسیدن به سود تضمینی شد، این با تضمین تحقیر انسان یا کالایی شدن انسان برابر است. آن وقت ضرر کالایی شدن انسان این است که انگیزش انسان تابع جریان شرایط اجتماعی می‌شود، یعنی یک ساختار و یک نظام در روابط اجتماعی بوجود می‌آید که اگر انسان بخواهد حضور در جامعه را حفظ کند و با آن جامعه کار کند، برای او کارکردن ممکن نیست مگر قواعد سلطه سرمایه را بپذیرد. این تضمین که به نفع کالا با شاخص پول انجام می‌گیرد، انسان را در عدم انضباط کالایی شدن و مهره شدن برای رشد کالا تحقیر می‌کند که نتیجه‌اش این می‌شود که انسان اگر ضرر کردف باید برابر کیفی‌های اجتماعی تسلیم باشد، یعنی به خاطر عدم پرداخت زندانی می‌شود و این مسئله با احکام اسلام بسیار فرق دارد، چون وقتی شخص وام یا پول را در یک رابطه اجتماعی می‌گیرد، چون این هم یک نوع رابطه اجتماعی است، به او می‌گویند اگر سود کردی با این شرط سود با مالک پول شریک می‌شوی و این اگر سود نکردی علاوه بر اینکه در ضرر شریک نیستی، حتی اگر نسبت به اصل مال هم در معامله مدیون شدی کسی حق ندارد او را به زندان ببرد «و ان کان ذو عُسْرٍ مَنْظَرَةٌ اِلَى مِيسِرَةٍ».

یعنی اگر از اصل مال کم آورد، هر چند در مضاربه ضرر به صاحب مال می‌خورد ولی اینجا پول قرض گرفته شده بود و مضاربه نبود؛ بلکه اصل پول را به عهده گرفته است اما ضرر کرده است و چون وام بوده است ضرر به مال نمی‌خورد و به گیرنده پول هم ضرر نمی‌خورد، چون مضاربه نیست، بلکه زمان به او داده می‌شود تا وقتی که ولو یک نسل بعد دارا شود.

«و ان کان ذو عسره منظره الی مسیره» یعنی اینجا ضرر به رشد کالا منتقل می‌شود، و لکن انسان، کالایی تعریف نمی‌شود.

در اینجا یک نکته‌ای را عرض می‌کنیم و پس از آن به سراغ جمع‌بندی بحث می‌رویم.

اینکه سود تضمینی، انسان را کالایی می‌کند، این حرف یک پشتوانه‌ای دارد و آن عبارت از این است که آیا رقابت بین انسان‌ها است موضوع رقابت چه تکاملی باشد (الآن موضوع بحث ما نیست) و کالا نقش واسطه شدن بین بهینه شدن انسان را بازی می‌کند یا رابطه بالعکس این است؟

گروه اقتصاد

حجت الاسلام المسلمین حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم آیا اساساً رقابت انسان‌ها صرف نظر از این که رقابت و مسابقه در خیرات یا رقابت و مسابقه در امر دنیا باشد باعث می‌شود که یکدیگر را در یک بستر اجتماعی بهینه کنند و واسطه کالا است و یا کالاها در جریان اجتماعی، همدیگر را بهینه می‌کنند و انسان‌ها واسطه می‌باشند؟ یعنی آیا متغیر اصلی «بهینه شدن» انسان است و به تبع آن بهینه شدن کالا مطرح است یا متغیر اصلی «بهینه شدن» کالا بوده و به تبع آن بهینه شدن انسان مطرح می‌شود؟

در صورتی که سود تضمین شود، رقابت بین تأثیر کالاها با یکدیگر انجام می‌گیرد و انسان متغیر اصلی تلقی نمی‌شود و حضور انسان در شرایط اجتماعی بدون پذیرفتن سلطه سرمایه ممکن نیست، یعنی باید یک نرخ رشد را برای تکامل کالاها پذیرفت بعد وارد رقابت شد البته هم در اینجا و هم در فرضی که رقابت بین انسان‌ها اصل و انسان متغیر اصلی باشد و کالاها فرع باشد، رقابت بین انسان‌ها هست ولی در یکی متغیر اصلی «کالا» و در دومی متغیر اصلی «انسان» می‌شود. در حقیقت هم انسان و هم کالا بهینه می‌شود. ولی باید دقت کرد که کدام متغیر «اصلی» و کدام یک متغیر «فرعی» است؟

پس اگر سود تضمینی پول به تصویب اجتماعی رسید، متغیر اصلی، کالا می‌شود و انسان به صورت مشروط می‌تواند رقابت کند. این سودی که برای واسطه قرار گرفته است، یعنی این هنری که برای واسطه کالاها قرار داده اند، این هنر، هنر تقاضای مؤثر نسبت به خود پول می‌شود؛ یعنی پول در زمان، رشد می‌کند و رشد آن هم شاخص می‌شود. با این فرض می‌توان عوامل تولید را مجموعه کالاهای مصرفی یا بازار کالاهای مصرفی در نظر گرفت و برای آن سبد قرار داد یا بازار کالاهای تولیدی یا ابزاری یا سرمایه ای هر سه تا را می‌توان قرار داد و پس می‌توان به ابزارها، بازار کالاهای تولیدی نه مصرفی گفت یا بازار کالاهای سرمایه‌ای یعنی مصرف نمی‌شوند و باقی هستند و به عبارتی کالاهای ابزار و سرمایه می‌توان گفت.

عوامل تولید چند چیز می‌شوند: ۱- کالاهای مصرفی ۲- کالاهای سرمایه‌ای یا ابزاری ۳- بازار نیروی کار، کار هم در اینجا به کالا تعریف شده است (شبیه کالا) ۴- بازار خود پول که نرخ پول در زمان، شاقول سنجش نرخ رشد آنها می‌شود.

پس پول قبلاً برای مبادله و ارزش مقیاس بود؛ ولی حالا مقیاس رشد است و برای تنظیم نسبت بین عوامل تولید به کار می‌رود و وقتی که اینگونه شد، لقب پول ابزاری برای تولید ثروت می‌شود.

خود پول را می‌توان به صورت اجمالی بیان کرد که عبارتند از:

۱- پولی که خود آن پول یک نوع کالا است؛ یعنی صحیح است که به آن پول کالایی گفته شود مثل طلا و نقره.

۲- پولی که به منزله حواله است، حواله دولت با پشتوانه مثلاً طلا یا نقره یا جواهرات یا هر چیزی که می‌تواند پشتوانه قرار بگیرد.

۳- پول، حواله ملی تلقی شود نه حواله دولت باشد، که معنایش این است که حجم تولید ناخالص ملی، مجموعه کالاها، با یک واحد کمی که مقیاس آن مثلاً پول قرار می‌گیرد، سنجیده شود و اجازه نشر پیدا کند که این یک حواله ملی است، یعنی همه ملت کار می‌کنند و برابر با حجم تولیدشان، دولت با یک معادله کنترل می‌کند، بعد اسکناس نشر می‌دهد طبیعتاً اسکناس ضرب در چرخش‌اش هم حساب می‌شود؛ یعنی حجمی را که نشر می‌دهد ضرب در چرخش آن در سال می‌شود.

تلقی شدن پول به حواله ملی به خاطر این است که چون پشت سر آن حجم تولید ناخالص ملی است و پول، ارز این کشور است یعنی یک نظام سیاسی دارد که آن نظام سیاسی، قدرت تولید ارزش را متناسب با حجم مصرفی که در آنجا هست، می‌خواهد بدست بگیرد.

با توجه به این مطلب، وقتی که پول یک کشور در برابر ارز دیگری قرار می‌گیرد؛ یعنی قدرت تولید یک ملت برابر قدرت تولید ملت‌های دیگر قرار می‌گیرد، به عبارت دیگر این ملت یک تولیدی دارند و یک نیاز به مصرف و تقاضای مؤثری دارند، حال اگر تقاضای مؤثر آنها بیشتر از حجم تولیدشان باشد؛ یعنی خواستند بیشتر بخرند، به ملت‌های دیگر بدهکار می‌شوند و وقتی پولی بدهکار شد، سبک‌تر می‌شود و اگر حجم انتظارات آنها نسبت به تولید کمتر بود و تولید آنها بیشتر بود، از ملت‌های دیگر طلب کار می‌شوند، یعنی پول آنها سنگین‌تر می‌شود، لذا اسم این حواله ملی قرار

می‌گیرد و پولی نیست که با پشتوانه طلا یا نفت یا نقره یا هر چیزی که دولت چاپ کرده است و اصلاً نمی‌توان لقب حواله به آن داد که حواله دولت و یک شخصیت حقوقی باشد، بلکه حواله یک ملت در برابر تولیدات است.

اگر حجم تولیدات نسبت به حواله‌اش افزایش پیدا کرد، یعنی در توازن بین صادرات و واردات شان، صادرات بیشتر بود، پول سنگین تر است. اگر صادرات کمتر و واردات (مصرفش) بیشتر بود بدهکار می‌شود.

البته در درون کشور هم یک چرخشی از کالاها وجود دارد اما کمبود و اضافه است که آن کشور را در بازار جهانی نشان می‌دهد. به بیان بهتر در حقیقت پول به عنوان تنظیم کننده عوامل تولید یعنی تولید ثروت است و دادن لقب ثروت به خاطر این است که کالای خاص نیست چون هم کالا هم خدمات هم عامل تولید نیروی کار، تولید ابزار و تولید محصولات است. در اینجا با صرف نظر از این که پول انسان را کالایی تعریف کند یا تعریف نکند، بیان می‌شود پولی که روزی واسطه و مقیاس بین کالا در مبادله بود، کارآمدی دیگری پیدا کرده که با سود تضمینی انسان را کالایی تعریف می‌کند و در نهایت ابزاری برای حفظ موازنه شده است یعنی دنبال این است که بگوید باید چه نسبتی بین بازارها برقرار کرد تا بتوان موازنه ارزی را حفظ نموده پس سود تضمینی، پول را از نقش واسطه بودن در آورد، مثل شخصی که در روابط اجتماعی، در ارتباط‌های جامعه، در ارتباط‌های یک سازمان، گاهی نقش خدمات را دارد و خدمتی را عرضه می‌کند و گاهی حکومت می‌کند و به خدمت می‌گیرد یعنی آنجایی که سود تضمینی داده شد پول را به خدمت گرفت، به عبارت دیگر وقتی پول، آرایش‌ها را تنظیم کرد، یعنی دیگر لزوماً انسان‌ها بدلیل مطلوبیت اجتماعی کار و بهینه شدن کار خود در رقابت برنده نمی‌شوند، بلکه یک خط تولید را کلاً متوقف می‌کند، یعنی در چرخش حذف می‌کند. با این وصف، پول، ابزار تنظیم نسبت بین فعالیت‌های «تولید، توزیع، ثروت» شده است.

حسینی: وقتی که صادرات یک کشور بیش از واردات شد؛ یعنی کالا بیشتر وارد نشده، بلکه بیشتر صادر شده است، ما به التفاوت آن اوراق قرضه کشورهای دیگر است که مثل دلار در این کشور جمع می‌شود.

ج) دلار می‌گیرد. حال اگر موازنه ارزی دقت شود اولاً در داخل کشور نیاز به اضافه پول چاپ کردن نیست، چون پول دیگران دست این کشور است و به میزانی حجمی که هست، می‌توانید خرید کنید. ثانیاً: حجم تولید در داخل برابر با اوراقی است که چاپ شده است. البته می‌توان واحد پول را کوچک‌تر کرد تا تعداد اوراق زیاد بشود ولی سنگینی آن

سبک نمی‌شود. چون برابر آن کالا و حتی بیشتر هم هست. یعنی کالا، اضافه بر کل مصرف، حتی مصرف کالاهایی که از خارج وارد می‌شود، است.

الآن حجم تولید به اندازه‌ای است که بالاتر از مصرف است، یعنی کالاهای داخلی به اضافه کالاهای بیرونی که روی هم مصرف می‌شود. مصرف یعنی هزینه‌ای که مردم نسبت به در آمدشان می‌کنند، یعنی کالاهایی که تولید می‌شود، خواه میزانی را که در داخل کشور مصرف یا میزانی را که صادر می‌کنند، سرآمد ملی به حساب می‌آید، یعنی اضافه از مصرف ملی تولید شده است به عبارت دیگر وقتی در آمد برابر هزینه شد و اضافه هم داشت، سر آمد بوجود می‌آید، مثل فرد، وقتی سرآمد ملی یعنی که در آمدش نسبت به هزینه‌اش افزایش داشته باشد یعنی در آمدش برابر با هزینه هست و اضافه هم می‌آورد آن وقت پس‌انداز می‌کند.

در اینجا ملت توانسته است پس‌انداز کند یعنی حق طلب از دیگران داشته باشد، چون کالای این ملت را مصرف کرده است.

(س) چون دولت خارجی است ممکن قرض کشور را پرداخت نکند.

(ج) پول و ارز آن کشور را می‌توان در هر جایی مصرف کرد.

(س) خیر. بسیاری از بانک‌های دنیا ارز ایران را قبول ندارند تا بخواهند مصرف کنند.

(ج) به عنوان یک سند طلب در همه جا مورد قبول است؛ یعنی بانک‌های جهانی این را به عنوان سند بدهی ایران قبول دارند نه به عنوان اینکه در قبال کالا آن را قبول دارند، اگر صادرات و وارداتی ایران داشته باشد، می‌توانند به حساب بیاورند و به خود ایران بدهند، یعنی نمی‌تواند بگوید این پول و امضاء من نیست یا من بدهکار نیستم.

(س) فرضاً دولت افغانستان وضعیتش به جایی می‌رسد که حتی گونی گونی پولش بی ارزش است.

(ج) وقتی که در خارج بی ارزش شد، آن وقت باید دید آیا معامله‌ای با خارج دارد یا ندارد؟ اگر داشته باشد می‌توان به حسابش گذاشت.

(س) نهایت اینکه دولت آن تغییر می‌کند و همه این‌ها را باطل اعلام می‌کند.

ج) معنای باطل اعلام کردن و تغییر دولت به این است که تا وقتی ایشان جزء نظام بین المللی حضور دارد و می خواهد که به رسمیت شناخته شود، مطالبات مجبور است قبلی و دیون قبلی را برسمیت بشناسد و نمی تواند بگوید که من دین ندارم یعنی به عبارت دیگر شخصیت حقوقی آن بدهکار است نه شخصیت حقیقی آن که عوض شده است. حتی اگر نظام آن هم کلاً عوض شود مثل مثلاً نظام جمهوری به یک نظام سلطنتی یا بر عکس تغییر کند. اگر بخواهد عضو دستگاه بین المللی باشد باید دین خود را قبول داشته باشد. نمی تواند بگوید که من این دین را قبول ندارم. چون کالا مصرف کرده است.

پس تا کنون ۱- پول به صورت خود کالا ۲- پول با پشتوانه کالا که یک دولت می تواند پول صادر کند ۳- پول به عنوان یک حواله ملی، سبک شدن و سنگین شدن آن به صورت خیلی کلی گفته شد و کار آمدی آن در سود تضمینی واسطه گری پول، خروج از نقش واسطه گری بیان شد و برای بیان بخش توسعه باید قدم های بعدی برداشته شود. پس تا اینجا ابتدا خدمات بانک و بعد موضوع کار بانک بیان شده است که خدمات بانک به عنوان واسطه در تسهیلات بوده یعنی به عبارت دیگر خدماتی که بانک ارائه می دهد: ۱- دریافت و پرداخت، (یعنی حفظ و نگهداری) ۲- تسهیلات چرخش حمل و نقل است که می توان اولی را خدمت نگهداری و دومی را خدمت تسهیل ارتباطات نامید. تسهیل هم دو بخش دارد: ۱- تسهیل چرخش (چرخش پول) ۲- تسهیل ارتباطات.

خدمت بعدی این است که پول چه در چرخش، چه در نگهداری در بانک انباشت پیدا می کند که در اینجا علاوه بر نقش خدمات می تواند قدرت سرمایه گذاری داشته باشد.

سرمایه گذاری بانک ابتدا اصلاً در تولید نیست؛ یعنی وظیفه بانک نیست که در پل، جاده و امثال اینها سرمایه گذاری کند، بلکه وظیفه بانک معاملات پولی است.

مسئله تجارت پولی در بانک به چند صورت انجام می شود:

۱- یک کاری در تجارت پول انجام می گیرد که معاملاتی است که نسبت به حواله ها می باشد مانند سکونت کردن. ۲- کار دیگری است که جزء معاملات خرد حساب می شود، مثل خرید اسناد زمان دار که انواع مختلفی دارد، مثل خرید چک، سفته، یا حتی گشایش اعتبار برای خرید خارجی یا احیاناً خریدهای داخلی که تحت کنترل بانک قرار داده می شود، یعنی به عبارت دیگر فردی می آید یک میلیون تن گندم می خرد و زیر نظر بانک داخل انبار می گذارد بعد

نماینده بانک می‌آید انبار را می‌بیند و کنترل می‌کند یعنی، زیر نظر بانک هست و حق برداشت برای فرد نیست مثل اینکه داخل انبار بانک باشد. آن وقت فرد متناسب با آن می‌تواند پول دریافت کند و مجدداً گندم بخرد. این کار را یک مرتبه آقای عربزاده که جواز ۲۶ تا نانوائی داشت انجام داد و کل گندم استان فارس را مرتباً می‌خرد و زیر نظر بانک می‌گذاشت و مجدداً از وام بانک استفاده می‌کرد و پشت سر هم جنس می‌خرد و زیر نظر بانک قرار می‌داد تا جایی که از این طریق توانست تقریباً بازار را منحصر به خودش کند به گونه‌ای که استاندار از او خواست که ده شاهی گندم را ارزان کند، می‌گفت اگر ده شاهی ارزان کنم، شش میلیون تومان ضرر می‌کنم.

به عبارت دیگر اگر بر حسب هر کیلو، ده شاهی حساب کنیم ایشان در واقع صد و بیست میلیون کیلو گندم جمع کرد بوده که صد و بیست هزار تن می‌شود. این انحصارات از انحصاراتی است که در امکان بانک هست و می‌تواند در اختیار کسانی که با بانک ارتباط دارند، قرار دهد.

۳- کار دیگری که بانک در تجارت پول می‌کند، وام دادن و سود گرفتن است که این مسئله وام دادن بانک در ابتدا ساده جلوه می‌کند، در تجارت پول، پول ضرب در زمان برابر با سود کلان است.

۴- یک نوع تجارتي هم بانک دارد که آن نیز خرد محسوب می‌شود که همان معاملات بین ارزهاست.

بنابراین بانک سه نوع معامله می‌تواند داشته باشد:

۱- معاملات ارزی ۲- از همه مهم‌تر و تقریباً محور همه آنها، معادله پول، زمانی، پول است؛ یعنی در حقیقت ربا یا سود تضمینی است. ماهیت کار بانک زمانی که با پول مردم ربا می‌گیرد، شکل آن عوض می‌شود، یعنی واسطه در ربا می‌شود. وقتی واسطه در ربا شد همه ربا به خودش نمی‌رسد چون سه نوع معامله داشته که جزء تسهیلات است ۱- حجم پولی را مردم در اختیارش می‌دهند که وقتی از آنها ربا گرفت، خودش بر می‌دارد.

۲- و عده‌ای که در بانک، برای ربا سرمایه‌گذاری می‌کنند یعنی سپرده ثابت دارند، سپرده طولانی مدت دارند، حساب جاری نیست.

آنهایی که سپرده ثابت دارند، از بانک سود می‌گیرند هر چند بانک به عنوان واسطه چیزی برای خودش برمی‌دارد، مثلاً اگر ۱۲ درصد از مشتریان ربا می‌گیرد. ۱۰ درصد آنرا به مالک پول می‌دهد ۲ درصد آن را برای کارگذاری خودش بر

می‌دارد که این هم حجم قابل ملاحظه‌ای است. ولی با این عمل یک کار دیگری در جامعه انجام می‌دهد یعنی در جامعه یک دسته را که دارای سرمایه هستند بر یک دسته دیگر مسلط می‌کند.

(س) آن عده‌ای که دارای سرمایه هستند مسلط می‌شوند یا آن عده‌ای که بانک به آنها وام می‌دهد؟

(ج) خیر. آن‌هایی که سرمایه‌دار هستند، نمایندگان پول می‌شوند و وقتی که پول به عنوان متغیر اصلی انسان‌ها را تحت سلطه می‌گیرد، در حقیقت بانک نه فقط برای تسهیلات بلکه برای سلطه‌گری یک عده نسبت به عده دیگر واسطه شده است.

البته درست است که آن عده‌ای که وام را گرفته‌اند قدرت راه انداختن یک کاری را به عهده گرفته‌اند، ولی کاری را که انجام می‌دهند، همه خدمات مثلاً خدمات مدیریتی، تولیدی یا توزیعی هر چه را که انجام داده‌اند، یک عده بدون اینکه این خدمات را انجام بدهند، حق مصرف پیدا کرده‌اند و بانک، ابزار قدرت اینهاست. به عبارت دیگر بانک ضامن است که پول اینها سوخت و سوز نشود و اگر سوخت و سوز شد بانک وکیل می‌گیرد، اموال را توقیف و مصادره می‌کند و همه خدماتی را که برای تسلیط آنها لازم است انجام می‌دهد بدون اینکه آنها حتی بفهمند! آنها نمی‌فهمند که بانک چه کار کرده است. در این صورتی که سرمایه‌گذار نمی‌فهمد که در بانک چه اتفاقی افتاده و فقط سودش را می‌شناسند، بانک در اینجا نقش سازمان چرخش اعتبارات را به نفع سرمایه پیدا می‌کند.

با این توصیف آن صحبتی که درباره ارگانیزه شدن پول شد، روشن می‌شود. یک طبقه سرمایه دار هست، یک طبقه استفاده کننده از سرمایه برای سرمایه گذاری هست، کسانی که از پول به شکل ربا سود می‌گیرند فرقی هم نمی‌کند تحت هر عنوان مضاربه یا مزارعه یا مساقات، سود ثابت می‌گیرند. آنها در این شبکه اعتبارات حضور دارند.

کسانی هم که در جهت تولید خدمات «توزیعی، تولیدی و مصرفی» هستند آنها هم در بانک حضور دارند. در واقع بانک در اینجا یک جامعه پولی را تعریف می‌کند که با واسطه بودن پول تنها فرق دارد، جامعه‌ای که عضو فعال است، اما فعلاً در تسلیط عده‌ای بر عده دیگر می‌باشد و مرتباً هم در گسترش شبکه خود، گستردگی بیشتری پیدا می‌کند. اگر قبلاً گفته می‌شد، امکان گسترش دارد الان می‌گوییم فعلیت گسترش پیدا می‌کند؛ یعنی هیچ جا ضرر نمی‌کند و فقط در یک جا ممکن است در مضیقه بیفتد. مضیقه‌اش این است که تنظیمی که می‌خواهد بین عوامل تولید در تولید ثروت داشته باشد یعنی وقتی که می‌خواهد دسته‌های بزرگی تولید خدمات، نیروی انسانی یا قدرت کارآمدی ابزار سرمایه‌ای

یا کالاهای مصرفی را بهینه کند، چون در این کار با ملتهای دیگر روبرو می‌شود، اگر آنها در تکنولوژی بر اینها غلبه کنند، یعنی نحوه چرخش اعتبارات و سازماندهی آنها سازماندهی باشد که غلبه کند، حتماً اینها دچار سبک شدن پول می‌شوند، زیرا ۱- کالاها با کارآمدی جدیدی می‌آیند ۲- با نرخ ارزان‌تر می‌آیند مثلاً کارآمدی چراغ‌های برق که با الکتروسیته کار می‌کند با کارآمدی چراغ‌هایی که نفتی هستند، زمین تا آسمان فرق دارند، منزلت اجتماعی‌شان تفاوت پیدا می‌کند. «قدرت تأثیرشان» بر جهان افزوده شده است «قدرت بهره‌وری‌شان» از جهان هم افزوده شده است.

ملتی که قدرت تأثیر و قدرت بهره‌وری آنها بر جهان افزوده شده است به راحتی می‌تواند وارد بازار کشور دیگری شود و کالاهای آن کشور را به انزوا بکشد. چون نسبت به حیات از تسهیلاتی برخوردارند که انگیزه بازار کشور دیگر را می‌تواند تصرف بکنند، یعنی تقاضای اجتماعی به طرف آنها سوق پیدا می‌کند، قدرت تولید انبوه را هم دارند. تسهیل، (پیدایش کالاهای جدید) تولید انبوه (کالای ارزان) ساعتی که قبلاً مورد استفاده بود، ساعت کوکی بود. چیزهایی که ساعت کوکی لازم داشت، عبارت بود از فنر برای انباشت انرژی دستی که کوکش می‌کند یعنی انرژی و زور دست شما را در آنجا نگهداری می‌کند، بعد چرخ فنر و چرخ ساعت گردان و چرخ دقیقه و ثانیه گردان و .. تا چرخ و رقاصک، چرخ و رقاصک، با پاندول که داشت. تدریجاً این انرژی انباشته شده تخلیه می‌شد. پس قطعاتی که غیر از قالب‌اش، لازم داشت عبارت بود از دو تا صفحه و ستونهایی که آن دو تا صفحه را نگه می‌داشت، آن وقت در درونش چرخ دنده‌های متعددی داشت یعنی حداقل دارای چرخ فنر با محورش، چرخ عقربه ساعت گرد با محورش دقیقه گرد با محورش، ثانیه گرد با محورش، و چرخ و رقاصک و پاندول که پنج تا عضو اصلی می‌شود و دو تا صفحه و یک قاب و یک عقربه داشت و جوهره اصلی کارش این بود که یک انرژی انباشته شده را در یک زمان تدریجی خاصی به صورت مساوی تخلیه می‌کرد.

ولی الآن از انرژی شیمیایی یک پیل الکترانشه، یک باطری ساخته شد که دارای زغال، دی اکسید و منگنز، نشادر و روی است و یک انرژی و یک اختلاف پتانسیل بوجود می‌آورد که این اختلاف پتانسیل در یک دستگاه الکتریکی تخلیه کن قرار گرفت و آن چرخ‌ها دیگر لازم نیست. اگر کل سازمان قبلی نسبت به این سازمان حساب شود خیلی نیروی کار بیشتر می‌برد.

بعد ساعت ارزان و تکنیک آن عوض شد. هر چند همان کار را ابتدائاً انجام می‌دهد، ولی خیلی ارزان تر تحویل می‌شود و دلیل آن غیر از انبوه بودن تولیدش. به خاطر تکنیکی است که از راه کم هزینه‌تری می‌تواند تأمین کند و ساعت را بسازد.

معنای ارزانی این ساعت یعنی گران تمام شدن ساعت تولیدی است که با فنر بود لذا این ساعت فنری نمی‌تواند در برابرش مقاومت کند و کنار می‌رود.

پس بانک بنا بود رابطه بین ارزها را برقرار کند، اگر کالا ارزان شد اگر تکنیک توانست تسهیل بیشتری را در اختیار بدهد و توانست تولید انبوه هم داشته باشد، کالای قبلی را کنار می‌زند، بنابراین اگر بانک سود تضمینی می‌خواهد تنها نباید نسبت بین عوامل تولید را تنظیم بکند بلکه باید برای توسعه تکنولوژی ابزار بشود. ارگانیزه کرده است و همه حضور پیدا کردند، ارگانیزه آن هم به تسلیط انجامیده است، حالا از تسلیط باید سراغ توسعه برود که در جلسه آینده بحث توسعه بررسی می‌شود.

(س) آیا سیاست گذاری اعتبارات به عهده بانک یا تکنولوژی است؟

(ج) پس تا آن جایی که بانک می‌خواست قدرت ارزی را حفظ کند، قبل از رقابت در توسعه دارد سیاست گذاری می‌کند ترکیب اعتبارات را برای تولیدی که هست رشد را هماهنگ کند.

(س) خیر. بحث روی این بود بانک باعث می‌شود که به وسیله دادن اعتبارات به یک عده‌ای یا مشاغلی که جدید هستند، مشاغلی که با تکنولوژی کهنه کار می‌کنند ورشکسته شوند.

(ج) کهنه شدن تکنولوژی در بحث توسعه مطرح می‌شود که در آنجا دیگر بانک کاره‌ای نیست؛ بلکه سلطه سرمایه بر نظام توسعه است و بانک در آنجا به عنوان یک ابزار شناخته می‌شود. بانک در این سطح که فقط تناسب بین بازارها را حفظ کند؛ یعنی در رشد تولید ناخالص ملی باشد. در رشد هم البته یک عده حذف می‌شوند نه اینکه در رشد حذف نمی‌شوند، به عبارت دیگر در رشد هم چند چیز واقع می‌شود:

۱- یک طبقه (سرمایه دار) بر طبقه دیگر به وسیله زور بانک مسلط می‌شود.

۲- در تنظیمی که انجام می‌گیرد، در نسبت بین وام‌هایی که می‌دهد، یک عده را حذف می‌کند؛ یعنی امکان سرمایه‌گذاری عمومی را پشت سر یک سری مشاغلی می‌آورد و نسبت به مشاغل دیگر، آن پول را نمی‌دهد.

پول تضمین شده، در مرحله اول، امکان سلطه را می‌دهد. یعنی واسطه از واسطه ساده بودن در می‌آید. بعد به زور پول عموم، یک عده را بر یک عده دیگر مسلط می‌کند. در این مسلط سازی هم احیاناً بعضی حذف می‌شوند نه اینکه حذف نمی‌شوند برای اینکه در رقابت کسی که پول را از بانک می‌گیرد و می‌خواهد هم سود خودش را بردارد و هم سود بانک را بدهد در اینجا هم موفق نمی‌شوند که هم از کمیت زیاد پول استفاده بکنند و هم این سطح از سوددهی سرمایه را حفظ کنند. یک عده در اینجا حذف می‌شوند کسانی که خدمت‌گزاری بیشتری می‌توانند بکنند؛ یعنی به خوبی می‌توانند به مصرف کننده تحمیل بکنند، به هر شیوه‌ای، شیوه تبلیغات با شیوه‌ای که بعداً عرض می‌شود، که بحث انحصارات در اول تکنولوژی مطرح می‌شود. اینجا یک عده توانستند، بر عده دیگر به زور پول عموم نه فقط به زور پول خودشان بر دیگران غلبه کنند، در عین حالی که قوانین بانکی در اینجا نقش بسیار مهمی دارد مثلاً قدرت به مزایه گذاشتن، قدرت زندان کردن، قدرت استیفای هم پول و هم بهره آن یعنی «قوانین» مختلف وجود دارد. متناسب با این مطلب باید انحصارات کوچکی هم لحاظ شود مثل سرقتی، امتیاز کسب و امثال اینها اگر نباشند، هیچ‌گونه تضمینی برای بانک وجود ندارد؛ ولی بانک، زمانی که می‌خواهد به موضوعی خاص پول بدهد، زمانی که خودش ابزار برای یک چیز دیگری می‌شود در اینجا گفتن ابزار به تکنولوژی صحیح نیست. بلکه تکنولوژی تابع توسعه سرمایه قرار می‌گیرد که در جلسه آینده بحث می‌شود.

یک نکته که باید در کنار بحث بانک مورد توجه قرار گیرد این است که اگر بانک به معنای ارگانیزه شدن سرمایه باشد، آن وقت فقط شرکت‌ها نیستند که عضو بانک هستند؛ بلکه همه افراد حقیقی دولت، کارمندا همه جزء بانک هستند، یعنی در حقیقت حقوق کارمندان به حساب بانکی شان ریخته می‌شود، تدریجاً می‌گیرند و مصرف می‌کنند که با پول اینها بانک حیات دارد؛ یعنی مشتری‌های بانک منحصر به اشخاص حقوقی نیستند، یعنی آن حقوقی خاصی که در قالب شرکت ذکر شده است.

در یک ارگان (موجود زنده) مثلاً در اندام یک انسان یک گازهایی و مواد آلی وجود دارد که لزوماً آنها مثل موجودات زنده نیستند یعنی تغذیه ندارند، تحرک ندارند، اضافه شدن ندارند، بلکه از تعادلی که در جریان مایعات بدن هست، تغذیه می‌کنند مثل غذا یا هوا و گازی که هست.

اما بحثی که درباره شرکت سهامی به عنوان یک ساختاری که سرمایه را مستقل از فرد می‌کند و شرط بقاء آن هم در ارگان، قدرت دایم افزایش خودش هست یعنی یک سازمان است و اگر سازمان خود را بتواند رشد پیدا کند، بقاء هم می‌تواند داشته باشد.

خود اینکه سرمایه مستقل از مالک حضور پیدا می‌کند، برای اشخاص حقیقی نیست. بنابراین معادلات سرمایه، بر اشخاص حقیقی حاکم نیست، مخصوصاً در فرضی که مثلاً وارد به بانک نشوند باید بعداً آن را بحث کرد، مقدار تولیدی که دارند، چه تولید خدمات و چه تولید کالا که مصرف می‌کنند و خودشان هم مختار بر آن هستند یعنی افراد از سرمایه خود عزل نشده‌اند و سرمایه در برابر آنها هویت مستقل پیدا نکرده است. اگر هویت پیدا نکرد در عین حالی که می‌توانند از آن مصرف کنند، در عین این‌که برایش امکان دارد که خودشان قواعد رشد سرمایه را تک نفری رعایت بکنند، ولی سازمان شدن آن‌ها به ندرت می‌تواند انجام بگیرد، حتی در بعضی سطح‌ها اصلاً نمی‌شود انجام گیرد.

یعنی یک نفر به تنهایی ۲۶ مغازه نانوائی را در یک شهر آن هم با زور و قدرت بانک می‌تواند بگرداند، عیبی ندارد ولی اگر در سراسر کشور بخواهد شبکه درست کنند، آن وقت اولین سؤال این است که در درست کردن شبکه، مدیریت سازمانی که در کل کشور انجام می‌گیرد آیا می‌تواند فردی عمل کند؟ یعنی دیگر قدرت تأمین کالا، توزیع کالا و مدیریت آن به صورت فردی برایش امکان پذیر نیست، حتی اگر به صورت سازمانی انجام بدهد، اگر سرمایه را مجزای از مالکیت خودش به رسمیت نشناسد و تسلیم قواعد سرمایه نشود، یعنی نسبت به سرمایه پذیرش نداشته باشد، باز هم نمی‌تواند، و اگر قواعد سرمایه را بپذیرد، قواعد تجمع را نمی‌تواند بپذیرد، چون اگر قواعد تجمع را پذیرفت نمی‌تواند با مدیریت فردی غیر سازمانی گسترش پیدا کند و وقتی مدیریت سازمانی را پذیرفت، نمی‌تواند قواعد سرمایه را نپذیرد و وقتی قواعد سرمایه را پذیرفت، چرا سرمایه دیگران را به سرمایه خودش انضمام نکند! در حالی که در کشور شرکت سهامی به رسمیت شناخته شده است. در اینجا صحبت این است که [...]

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۱۹

کد جلسه: ۳۱۳۰ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۱/۰۵

جلسه: هجدهم

حجت الاسلام و السلمین حسینی: وقتی قواعد سرمایه را بر مالکیتش حاکم می‌داند، سرمایه‌دیگران را داخل بر قلمرو فعالیت سرمایه نمی‌داند. به طور خاص قواعد شرکت امکان می‌دهد که در جذب پول، سودش بیشتر از سود بانک بداند؛ یعنی سود تضمینی به شما نمی‌دهد. بنابراین نرخ تحرک و رقابتش بالا می‌رود. هر چند سود تضمین نمی‌دهد و ریسک را داخل می‌کند، به این معنی نیست که سودی که می‌دهد کمتر از بهره بانکها باشد، ولی به اندازه دو برابر بانک نیست که یک برابرش را به بانک بدهد و یک برابرش در داخل باشد. بنابراین قانون سرمایه ایجاب می‌کند که پول را در حد توان جذب مستقیم کند.

پس در این قسمت می‌گوییم که شرکت ضمناً یک بازار اعتباری خاص خودش را دارد که در آن بازار مرتباً می‌تواند با سهامش تجارت بکند. در تجارت از طریق خرید و فروش سهام سود می‌برد. چگونه سود می‌کند؟ سهم‌ها را از بازار جمع می‌کند که باعث می‌شود قیمت سهامش بالا می‌رود. خریداران می‌خرند و وارد بازار می‌کنند، سهم‌ها را از بازار جمع می‌کنند که قیمت سهامش بالا برود. یعنی یک مقدار از سهم را می‌تواند در بازار چرخش قرار بدهد. به این وسیله مرتباً می‌تواند یک مقدار از قدرت خرید جامعه را محلق به خودش کند. من هزار تا سهم وارد می‌کنم. قیمت سهم من در بازار پایین است کدام سهم را وارد کردم؟ سهمی که قبلاً به قیمت گرانتر فروخته بودم. حال که یک مقدار ارزان شد، یک عده دچار عجله و حالت روانی می‌شوند و سهمشان را می‌فروشند. من سهم خود را جمع می‌کنم تا گران می‌شود. به میزانی که این ضرر تدارک می‌کنم سهم را وارد بازار می‌کنم و جمع می‌کنم؛ یعنی از انعکاس روحی مردم درباره سهم می‌توانم استفاده کنم.

س (۱) این نوسانات مرتباً در بازار هست و با تغییرات سهام در بازار، ثبات بازار را کم می‌کند و اعتماد مردم و سرمایه گذاری کم می‌شود و باعث می‌شود که افراد سرمایه‌شان را از بازار جمع کنند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به اصطلاح بدون مشتری می‌شوند.

س ۱) حال این ده درصد با آن سی و نه در صد که می‌فرمایید، مدام بالا و پایین می‌رود. اعتماد زیادی برای سرمایه گذاری در آن باقی نمی‌ماند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این منوط به میزان سود دهیشان است؛ یعنی مقدار میزان سودی که از خرید و فروش سهام به دست می‌آید، این در سود دهی سهام می‌آید یا نه؟

س ۱) یعنی سود کسی که خریده و سرمایه دار است. این سود تقسیم می‌شود، شرکت که نیست، سود خریدار سهام حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حال اگر به این کار مبادرت کند، سود خود شرکت می‌شود معنایش این است که می‌تواند در تجارت سهام خودش وارد شود. و یک سودی با محاسبات لازم به دست آورد. یک کار این چینی، الان در بازار بورس اوراق دنیا وجود دارد.

س ۱) حال وقتی ما وارد شرکت سهامی عام می‌شویم، عملاً در بازار بورس، می‌بینیم که فقط شرکت سهامی عام به مرز مبادله گذاشته می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حداقل بازار بور این است که روابط آن در همین شکل موجود است یا به جای آن شرکت تعاونی با اصول دیگری است.

س ۱) بازار بورس به شکل فعلی جمع می‌شود.

یک سوال دیگر درباره ارزش ریالی داشتیم که فرمودید به صادرات و واردات بستگی دارد، خود ایران در زمان شاه ارزش دلار یک به هفتاد ریال بوده است؛ یعنی الان ارزش ریالی به شکل تکنولوژی ارتباط پیدا می‌کند یا به حجم صادرات و واردات یا نه، چیزی در زمان شاه وجود داشته که الان نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این سوال را نباید اینجا جواب بدهم و باید در توسعه جواب بدهم، در عین حال جواب می‌دهیم برای اینکه ذهنتان آزاد شود. توجه کنید حجم مصرف و انتظارات؛ یعنی تقاضای مؤثر است. جامعه طوری بوده است که شما می‌گفتید مثلاً جمعیتی که در روستا هستند یخچال، تلویزیون و غیره ندارد. از حداقل بهره مندی استفاده می‌کنند، یعنی چه؟ به عبارت دیگر در زمان طاغوت، نیروی کار روستایی، بسیار بسیار ارزان بود، حالا نیروی کارآمدی روستایی بالا نرفته و حجم مصرفش خیلی بالا رفته است.

س) مثلاً همین اندازه‌ای هفت تومان هفتصد تومان؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بیشتر و بیشتر از آن. کار روستایی، کار ساده است. وقتی بخواهد با کاردستی آب خنک بخورد یا باید سبو بشود، یا مشک آب که گوسفندی را ذبح می‌کنند و از پوستش استفاده می‌کنند و فرض کنید مشک آبی درست کند. یخچال با آن نحوه فعالیت هرگز نمی‌تواند درست شود. برای یخچال باید استخراج مس، آهن و مواد نفتی، پلاستیک و آمونیاک شود. که طی مدت طولانی انجام می‌گیرد.

مس تبدیل به لوله شود. آهن به ورقه و الکتروموتور تبدیل شود و کلاً همه‌ی کارهای فنی و تخصصی انجام بگیرد. پس یک کالایی داریم که با کار تخصصی طولانی مدت انجام می‌گیرد که آن را نمی‌شود با کار دستی مقایسه کرد.

حجم نیروی انسانی که قبلاً در زمان شاه کار دستی می‌کرده چقدر بوده است؟ یا توزیع گری ساده می‌کردند چقدر است؟ یا کار تخصصی می‌کردند. حال اگر شما گفتید، یک مرتبه، کسانی که یخچال یا تلویزیون و یا حتی کامپیوتر استفاده می‌کردند، از تعداد محدودی که زیر ده درصد کشور است، به نود درصد برسد؛ یعنی در تعریف فقر نداشتن یخچال را وارد کنیم، نه در دارایی ثروت وارد کنیم. اصلاً تلویزیون، کامپیوتر، حتی به عنوان وسایل بازی از آن استفاده می‌شود. کلیه وسایل برقی خانه، رساندن گاز با لوله نه با سیلندر، رساندن آب با لوله نه با کوزه، مصرف برق به صورت تولیدی، برق را می‌توانید با چرخی که لباس بافی یا جوراب باقی است تولید کنید و وصل کنید به هر خانه‌ای. هر خانه‌ای می‌تواند برای تولید برق کارگاه داشته باشد و حجم تولید ماهیانه‌اش در جایی به حساب بیاید؛ یعنی خانه کارگاه تولید بشود.

وقتی در روستا است، به او می‌گوییم ما چرخ می‌دهیم، شما چغندر را در چرخ بریزید، مثلاً چرخ آب آن را بگیرید و بجوشانید و تغلیظ کنید و شیره چغندر بگیرید و یا اگر باغ است، آب میوه‌ها را بگیرید. تغلیظ کنید و شیره میوه را بگیرید.

گاه برق را در کشور تولیدی تعریف می‌کنید. یک وقت مصرفی و توزیعی تعریف می‌کنید. مثلاً بیست لامپ یا بیشتری باید بالای سر مغازه باشد که جنس هایش را زودتر بفروشد. می‌گویم در تولید هم سودی به نفع عام وجود دارد؟ می‌گویید نه.

برق انرژی است، اگر این انرژی را تعریف مصرفی کردیم. آب و گاز را با هزینه لوله کشی مصرفی کردیم. حجم مصرف را شدیداً بالا بردیم. «حجم مصرف یعنی انتظارات عمومی، محاسبه اجتماعی، قدرت انتظار». نه اینکه در آمد عمومی برابر

با تولید عمومی نیست بلکه سقف بدهی زیاد می‌شود. نسبت صادرات، یعنی نسبت افزایش تولیدی که به خارج می‌فرستید و نسبتی که وارد می‌کنید. این صد برابر شد. آیا مطلب روشن شد؟

س (۱) اما این در مورد کشورهایایی است که این طور گستاخی در مصرف ندارند. کشورهای فقیری که یخچال در فروشگاهشان نگذاشتند، اما باز ارزش پولشان در برابر ارزش پول دنیا سبک است، آن را چه می‌گویید؟
حجت الاسلام والمسلمین حسینی: معنای سبکی یعنی سند دنج [۱۵/۳۵] می‌گوییم یک جاهایی است که مصرف نباشد، می‌گوییم مصرف محال است نباشد. مصرف نظامی و سیاسی باید داشته باشد. یک گونه مصرف دارد، که آنها را در برابر تولیداتشان سبک کردند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در قسمت دوم بحث خصوصی سازی باید موضوع بانک از این جهت که بانک، مرکزی اجتماعی است، یعنی منسوب به همه جامعه است مورد بررسی قرار بگیرد، مانند سازمانهایی که در یک موضوع خاص مربوط به همه جامعه می‌شود، فرضاً سازمان ثبت برای همه افراد جامعه است و به همه مردم شناسنامه می‌دهد و مربوط یک دسته خاص نیست.

البته سازمان بودن بانک امکان مرکزیت یافتن اجتماعی سرمایه را فراهم می‌آورد که در آن تجمع پول ممکن می‌شود. امکان مرکزیت یافتن را میتوان چند قسمت کرد:

۱- پذیرش هویت؛ یعنی به رسمیت شناختن قانونی

۲- مرکزیت به وسیله خدمات؛ یعنی پیدایش هویت عینی سرمایه

در عین حال اگر بخواهیم کارهای بانک را مورد بررسی قرار دهیم می‌توان یک قسمت را پیدایش هویت مرکزی سرمایه نام گذاری کرد، البته هویت مرکزی سرمایه روانتر و راحت تر است و لکن مرکزیت اجتماعی به یک معنای دیگری اشاره دارد؛ یعنی یک بُعد دقیق تری را مورد توجه قرار می‌دهد.

پس گمانه اول که پیدایش هویت مرکزی سرمایه شد و گمانه دوم پیدایش مراکز اجتماعی سرمایه است؛ یعنی سرمایه، مرکز اجتماعی و پایگاه اجتماعی پیدا می‌کند. مرکز اجتماعی طبیعتاً غیر از پیدایش اجتماعی مراکز سرمایه است.

س (۱) آیا بهتر نیست که امکان هویت یافتن مرکز عمومی سرمایه یا امکان تمرکز عمومی سرمایه باشد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا امکان تمرکز یافتن عمومی سرمایه بیشتر با بانک مرکزی سازگارتر نیست؟

س ۱) به چه دلیل؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: چون عمومی با یای نسبت همه را در بر می‌گیرد و این غیر از مراکز اجتماعی است، که به یک جا اطلاق می‌شود.

س ۱) کل بانک‌ها را می‌گوییم؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. مهم این است که ابتداء می‌خواهیم بگوییم بانک پیدا می‌شود، بعد می‌گوییم یک کارهایی می‌کند و مثلاً خدمات خرد می‌دهد.

س ۱) خیر. آیا از اول بحث روی نظام بانکی است یا روی بانک خاص مثل بانک سپه یا بانک ملت است؟ به عبارت دیگر آیا بانک، محلی که برای تمرکز عمومی ثروت و در برگیرنده کلیه بانک‌ها است، مورد بررسی قرار می‌گیرد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: کلیه بانک‌ها باید در جای دیگر موضوع بحث قرار گیرد. آنچه که فعلاً باید بررسی شود، امکان و اجازه پیدایش مراکزی در جامعه است که می‌خواهند خدمات سازماندهی ارائه دهند.

س ۱) زیربخش همان تعریف است؛ یعنی امکان تمرکز یافتن به وسیله

۱- رسمیت شناختن مراکز

۲- دادن خدمات

۳- دادن تسهیلات، ممکن می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: توجه شود که این مراکز را می‌توان از چند جهت مورد شناسائی و تقسیم قرار داد. یک راه این است که این مراکز را تحت یک مرکز ببریم و نام آن را مرکزیت عمومی سرمایه قرار دهیم. در این صورت بانک مرکزی یا شعب زیر مجموعه‌اش که نام بانک‌های مختلفی است، تعریف می‌شود؛ یعنی یک هرمی است که بالای آن بانک مرکزی قرار دارد.

تعریف و تقسیم بعدی این است که مرکزیت یافتن بانک‌ها مورد دقت نیست، بلکه اجازه حضور و پیدایش تمرکز سرمایه در جاهای مختلف مورد بحث است، صرف نظر از اینکه بعداً اینها با هم یکی می‌شوند؛ یعنی در اولین مرحله که از صرافی هم بالاتر است، خدمات سازمانی است. که مرکزیت یافتن سرمایه نام دارد، هر چند خدماتش سازمانی است. لقب مراکز سازمانی سرمایه به دلیل عدم حضور و شریک شدنش در معامله به خود نمی‌گیرد. پس اکنون بحث روی

صرف تمرکز است که حاصل خدمات سازمانی، تجمع پول در یک مرکز می‌شود. تجمع پول در یک مرکز باعث مرکزیت اجتماعی یافتن سرمایه می‌شود. طبیعتاً در پاورقی باید این مطلب مورد توجه قرار گیرد که فرق آن با ساختار شرکت روشن شود، که در آن جا ساختاری است که جامعه اجازه پیدایش آنرا داده و امکان اجتماعی سازمان سرمایه درست شده است. امکان اجتماعی غیر از این است که اول امکان در مرکز بیاید بعد اجتماعی شود، که در واقع امکان مراکز اجتماعی است که مرکز منسوب به کل جامعه می‌شود.

(س) منسوب بودن آن به کل جامعه روشن نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اجتماعی شد، دیگر قید نفرات خاص، اقشار خاص، موسسین خاص ندارد؛ بعبارت دیگر صنف خاص قیدش نیست. در انتخاب عبارت امکان پیدایش هویت مرکزی سرمایه یا امکان پیدایش مراکز اجتماعی سرمایه، عبارت دوم قطعاً صحیح‌تر است، ولیکن خود اینها هم یک مرحله ایجاد دارد، که این مرحله ایجاد با کلمه پیدایش ذکر می‌شود.

به نظر شما امکان پیدایش بگوئیم یا امکان هویت یافتن مراکز اجتماعی سرمایه؟

(س) هویت یافتن به قسمت قبل بهتر می‌خورد، منتهی اگر پیدایش کلمه بهتری باشد می‌توان آنجا را به این تبدیل کرد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنجا چه چیزی است؟

(س) آنجا امکان هویت مستقل یافتن شخصیت حقوقی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس این جا امکان هویت مستقل شد. اینجا هم یک استقلالی است؛ یعنی امکان هویت هر جا که ملاحظه شود، هویت مستقل یافتن پشت سر آن می‌آید. در اینجا هم می‌توان «امکان هویت مستقل یافتن مراکز اجتماعی سرمایه» را گفت، این دلایلش خیلی بهتر است.

در کلمه «هویت مستقل یافتن مراکز اجتماعی» سرمایه باید توجه کرد که سرمایه در شرکت در امر تولید یا توزیع، مستقل از موضوع نیست، هر چند مستقل از آراء و افراد شد ولی مستقل از موضوع نیست. این جا موضوعاً هویت مستقل پیدا می‌کند. آنجا از تصمیم‌گیری افراد، هویت مستقل پیدا می‌کرد.

(س) آیا از شخصیت حقیقی به شخصیت حقوقی تبدیل می‌شود یا بر عکس است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنجا استقلال از شخصیت حقیقی است، ولی اینجا استقلال از موضوع است. بنابراین می‌توان هویت مستقل یافتن مرکزیت اجتماعی سرمایه هم گفت. البته مرکزیت به یک مرکز گفته می‌شود، ولی مراکز به معنای قبول تعدد است.

هویت مستقل یافتن در توضیح سرمایه می‌آید، ولی خود مستقل بودن آن استقلال از موضوع است؛ یعنی استقلالش، استقلال موضوعی است؛ اما آنجا استقلالش از اشخاص حقیقی است.

س (۱) در عبارت چگونه می‌توان مطلب را آورد؟ آیا امکان هویت مستقل از مالک یافتن را می‌توان گفت؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. استقلالش از مالک بالاتر است و از موضوع است.

س (۱) آیا در قسمت قبل امکان هویت مستقل یافتن از مالک و در اینجا امکان هویت مستقل یافتن از موضوع را می‌توان گفت؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر کلمه مستقل قبل از هویت آید؛ یعنی امکان استقلال هویت شود.

س (۱) امکان استقلال سرمایه از موضوع بشود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر «امکان استقلال هویت اجتماعی سرمایه» شود، با مراکز یک فرقی پیدا می‌کند که حتماً باید مرکز روی آن آید. در قبلی هم می‌توان مسئله امکان استقلال را گفت، منتهی استقلال موضوعی در اینجا مطرح است.

س (۱) احتیاج به توضیح نیست، چون در عبارت «امکان استقلال هویت سرمایه از موضوع» می‌آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: موضوعی می‌توان قرار داد.

س (۱) استقلال از چه چیزی؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: استقلال موضوعی سرمایه.

س (۱) پس در شرکت استقلال مالکی سرمایه یا شخصیت می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنجا استقلال شخصی و اینجا موضوعی می‌شود.

س (۱) پس استقلال هم در شخصیت حقوقی، هم در سرمایه می‌آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی شرکت از نظر مالکیت شخصیت حقوقی شده است، ولیکن در رأی، سرمایه تولد و استقلال پیدا کرده است؛ به عبارت دیگر استقلال هویت سرمایه از پول به سهام است.

س ۱) روی این چه اسمی باید گذاشت؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از اسم گذاری خود کلمه «امکان هویت مستقل یافتن» آیا بهتر نیست کلمه مستقل یافتن را به امکان استقلال هویت تبدیل کنیم؟

س ۱) بله. امکان استقلال باشد، بهتر است و حتی هویت هم لازم نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس امکان استقلال سرمایه، امکان ثبات استقلال سرمایه و امکان تحرک سرمایه.

س ۱) امکان استقلال از چه چیزی است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: استقلال سرمایه از مالکیت؛ یعنی در یک جا از خود علقه مالکیت به سهام تبدیل

شد و در یک جا هم به حقوقی تبدیل شده است، باید بررسی شود در جایی که حقوقی می‌شود، چگونه است؟

س ۱) در آنجا سرمایه، هویت مستقل پیدا نکرده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: شخصیت حقوقی پیدا شده است و یک بستری برای سرمایه درست شده است.

س ۱) به چه دلیلی شخصیت حقوقی درست شده است؟ چون موضوعش در آنجا سرمایه است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا نام شخصیت حقوقی را آورده اند و قانون هم آن را به رسمیت شناخته است.

س ۱) عقد آن را هم لازم کرده است و به آن تحرک دادند؛ یعنی این سه مجموعه روی هم، شرکت را تشکیل داده اند

که این سه عملاً همان امکان استقلال سرمایه از مالک است. پس آنچه که تا حال نوشتیم، این شد که در قسمت

شخصیت حقوقی اولاً به رسمیت شناختن قانونی شخصیت حقوقی و این هم امکان هویت مستقل یافتن شخصیت

حقوقی است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به عبارت دیگر شخصیت حقوقی را می‌تواند مالک شود.

س ۱) در همین جا که امکان استقلال از مالک است چه باید گفت؟ چون اینجا مالک کنار رفت؛ یعنی دایره المعارف

مصاحب می‌گوید: طرف اشخاص نیستند، بلکه سرمایه است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: می‌گوید طرف سرمایه است یا طرف شخصیت اموالی است که در آن قرار دارد.

س (۱) پس در همین جا از مالکش استقلال پیدا کرده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولکن استقلال از نفوذ مالک پیدا نکرده است.

س (۱) استقلال از شخصیت مالک پیدا کرد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: استقلال از شخص مالک، نه از نفوذش پیدا کرد.

س (۱) یا از شخصیش.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: از شخصیت اجتماعی‌اش که در کنار شخصیت حقوقی او درست شد.

س (۱) پس امکان استقلال سرمایه از شخصیت حقیقی مالک شد، بعد گفته شد به وسیله عقد لازم ثبات دارد و در

مرحله بعد گفته شد تحرک پیدا می‌کند که تحرکش از طریق جایگزینی رأی اکثریت به جای اتفاق مالکین است، بعد

گفته شد تحرک شخصیت حقوقی سه قسمت دارد: هویت مستقل یافتن سرمایه است که هویت مستقل یافتن آن،

تبدیل شدن به سهام است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: امکان استقلال سرمایه می‌شود.

س (۱) امکان استقلال سرمایه از چه چیزی؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: امکان استقلال سرمایه از نفوذ اراده و تصمیم مالک.

س (۱) خیر. نفوذ اراده داخل در قسمت رأی اکثریت است، ولی اینجا تبدیل به سهام شده و دیگر سرمایه نیست؛ یعنی

از طریق تفکیک سرمایه از مالکین و تبدیل نمودن سرمایه مالکین از اموال واقعی به سهام است، این استقلال چه چیز

سرمایه است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آنچه به عنوان توضیح نوشتید. کل آن را بخوانید.

س (۱) قبلاً «امکان هویت یافتن سرمایه» گفته شد و در توضیح آن گفته شد: از طریق تفکیک سرمایه از مالکین و

تبدیل نمودن سرمایه مالکین از اموال واقعی، به سهام که با این وصف هویت مستقل پیدا کرد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این در هر سه قسمت است یا فقط در اینجا؟

س (۱) اینجا است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اگر در اینجا است، استقلال موضوعی می‌شود.

س (۱) حالا به جای کل این هویت‌های مستقل این قسمت؛ یعنی به جای امکان هویت مستقل یافتن شخصیت حقوقی مالکیت خصوصی، امکان استقلال سرمایه از شخصیت حقیقی مالک قرار می‌گیرد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یا ساده ترش که امکان استقلال شخصیت سرمایه می‌شود.

س (۱) پس این یک شخصیت مستقل پیدا کرد، حالا امکان هویت مستقل یافتن خود سرمایه زمانی است که اموال به سهام تبدیل شده است و این جائی می‌آید که قرار است به شرکت تحرک داده شود، که گفته شد تحرک شرکت از طریق تبدیل کردن آن به سهام است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: صرف تبدیل شدن به سهام، بدون توضیح هیچ معنایی را به مخاطب نمی‌رساند، بلکه باید گفت، وقتی که تبدیل به سهام شد، این خصوصیات را دارد که مالک حقیقی می‌آید و می‌رود؛ ولی سهام و اموال باقی است و تعلق به عین نمی‌گیرد و خصوصیات دیگری که دارد باید ذکر شود، ولو نوشتن خلاصه حتی ده مطلب آن را در یک جمله، معنای کافی نمی‌رساند.

س (۱) استقلال سرمایه از چه چیزی است؟ این مطلب باید روشن شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قسمت اول، استقلال از شخصیت حقیقی بود و قسمت دوم، استقلال از اراده و نفوذ مالک است که نمی‌تواند در آن تصرف کند؛ یعنی مالکیتش به عین تعلق نمی‌گیرد، آیا این معنا مورد نظر شماست؟

س (۱) امکان استقلال سرمایه از نفوذ مالک است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: از نفوذ اراده مالک است.

س (۱) اگر خارج از اراده‌اش شد؛ یعنی مالش از دستش خارج شده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. نفوذ اراده اش از طریق سهام است در این قسمت آن چه را نوشتید مجدداً بخوانید.

س (۱) امکان هویت مستقل یافتن سرمایه.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: از طریق آن مهم است، چون بدون طریق فایده ای ندارد.

س (۱) از طریق تفکیک سرمایه از مالکین و تبدیل سرمایه مالکین از اموال واقعی به سهام می‌شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: که این غیر از شخصیتش است که در بالا ذکر شد.

س (۱) بله. در بحث قبلی قانونی شدن شرکت است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس در مرحله اول بانک استقلال هویت اجتماعی پیدا کرد. آیا صحیح است که

استقلال اجتماعی هویت سرمایه گفته شود؟

س (۱) آیا استقلال هویت سرمایه اصل موضوع است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قبل از اینکه به موضوع پرداخته شود می‌گوئیم، جامعه این امکان را داده تا یک

چیزی به نام شرکت درست شود و امکان درست شدن شرکت، معنایش این است جامعه امکان داد که یک سلول

سرمایه ای درست شود، به بیان دیگر امکان اجتماعی برای پیدایش یک هویت است، ولی باید دقت نمود که این هویت

منسوب به همه جامعه نیست، بلکه امکان آن منسوب به همه است؛ یعنی جامعه پذیرفته و به رسمیت شناخته که

چنین چیزی باشد، نه اینکه جامعه خودش در آن شرکت حضور داشته باشد؛ به خلاف بانک که می‌گوئیم مراکزی

هستند که جامعه در آنها حضور پیدا می‌کنند.

س (س) نه همه افراد جامعه.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. همه افراد می‌توانند شرکت بکنند؛ یعنی این امکان وجود دارد.

س (۱) در شرکت سهامی عام هم منعی برای شرکت همه افراد نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا اختلاف مطلب روشن است که چه چیزی می‌باشد یا خیر؟ یعنی موضوعاً پول

غیر از کالا و هر گونه خدمات دیگر است.

س (۱) موضوعش اجتماعی بودن نیست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. موضوع آن اجتماعی است و از قبیل جمع کمی و کیفی است. به عبارت دیگر

موضوعاً موضوع کار بانک با کلیه شرکت‌ها هر چند همه افراد عضو سهام دار آن باشند فرق دارد، چون وقتی همه افراد

عضو هستند، سودی به دست می‌آورند که آن سود به صورت پول است ولو اینکه با این پول‌ها از نمایندگی همان

شرکت خرید کنند، چرخش مبادلاتی آن به وسیله پول انجام می‌گیرد؛ بنابراین پول موضوعاً غیر از کالاها و خدمات

است.

پس اولین قسمت این شد که اگر قرار باشد سرمایه مرکز و هویت اجتماعی داشته باشد؛ یعنی مرکز اجتماعی داشته باشد، نه اینکه اجتماع آن را پذیرفته باشد و خودش سرمایه باشگاه داشته باشد و دست هر کسی پول است اینجا بیاید، سرمایه در اینجا با سرمایه در شرکت، زمین تا آسمان فرق دارد. آنجا اعیان بود و این جا سرمایه، اعیان نیست؛ قدرت خرید اعیان است.

در آنجا گفته می‌شد که اعیان پول (اعتبار) یا زمین یا ماشین یا ابزار یا خرید نیروی کار (قرار داد) که باشد، هر کدام از اینها مجموعاً مستقل از سهام است. ولی اینجا «قدرت خرید هر چیزی» مطرح می‌شود، یعنی یک بار استقلال از کالا پیدا کرده، ولی به شکل سهام نیست و واسطه برای مبادله همه چیز واقع می‌شود.

چون در سهام شرکت معنا ندارد که فرد سهام دار صبح به دکان نانوائی برود و بگوید یک سهم مرد هم به من نان بدهید، یعنی واسطه در تبدیل و مبادله همه اشیاء نیست، در حالی که اولین خصلت پول واسطه بودن آن در کالاها است. به عبارت دیگر سرمایه در اینجا مرکز اجتماعی و باشگاه پیدا می‌کند؛ یعنی مراکز اجتماعی پیدا می‌کند و در این مراکز اجتماعی نمی‌گویند این پول برای چه کسانی است و برای چه چیزهایی می‌خواهد مصرف شود؟ بلکه با یک خصوصیات یک خدمات پولی ارائه می‌شود، پس تا به حال مشخص شد که شرکت، ولو اینکه بزرگ باشد با بانک فرق دارد. پس [نتیجه] امکان هویت اجتماعی سرمایه یا امکان مرکزیت اجتماعی سرمایه (امکان استقلال مراکز اجتماعی سرمایه) شد.

استقلال مراکز اجتماعی به این معناست که (به نظرم در این احتمال عبارت رسائی است) پول زمانی در دست صاحبانش است و هر کسی پولی در صندوق یا شرکت یا جای دیگری دارد که این پولهای متشتت و متفرق در جامعه هستند، از صاحبانشان در مرکز مستقل داشتن استقلال پیدا می‌کنند. حتی از سایر مراکز هم مستقل هستند. خود مرکز، مرکز پول است؛ به عبارت دیگر امکان استقلال مراکز اجتماعی سرمایه از مراکزی که خودشان دارای سرمایه بودند؛ یعنی مالک سرمایه بودند، آنها مراکز اجتماعی سرمایه محسوب نمی‌شوند، اما بانک از آنها مستقل است، مثلاً از شرکت مستقل است. چون خودش برای خودش یک مرکزی است.

س ۱) آیا با استقلال می‌تواند دارای هویت شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: امکان هویت یافتن مراکز اجتماعی سرمایه و هم هویت اجتماعی یا هویت مستقلی پیدا می‌کند.

وقتی کلمه «مراکز» قرار گرفت، هیچ فرقی ندارد که «امکان هویت یافتن مراکز اجتماعی سرمایه» یا «امکان یافتن مراکز اجتماعی» گفته شود. البته اگر کلمه استقلال یابد، ممکن است مشکل ایجاد شود که وابسته به بانک مرکزی است و مستقل نیست؛ ولی اگر کلمه هویت یافتن مراکز باشد، مشکلی ندارد، چون هویت پیدا کرده است. ظاهراً هویت یافتن بهتر است.

مطلب بعدی از طریق چه چیزی برای هدف این مرکزیتی که قانونیت داشته و به رسمیت قانون است، می‌باشد؟
س (۱) برای ارائه خدمات می‌باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: برای جلب اعتبارات در قسمت دوم؛ یعنی در قسمتی که بانک در حال ارائه خدمات است، هرچه شبکه گسترده تر باشد، انباشت پول بیشتری پیدا می‌کند، منتهی نکته مهم این است که انباشت پول برای بانک صرفاً به منظور ارائه خدمات نمی‌تواند حتی قدرت شعبه زدن زیاد بیاورد؛ یعنی خود اینکه قدرت داشته باشد که همه جا شعبه بزند، باید از یک جایی به دست آید.

س) در امکان گسترش تحرک ملاحظه می‌شود؛ یعنی در امکان تحرک گسترش دادن به شعبش یا به کار یا به فعالیت می‌آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مثلاً در بانک صادرات ظاهراً سیزده هزار شعبه است. اگر متراژ متوسط هر کدام پانصد متر باشد و ضرب در سیزده هزار شود، حدود هفت میلیون و پانصد هزار متر مربع ساختمان می‌شود که بدون سرمایه گذاری ممکن نیست. غیر از سرمایه باید یک نحوه سودآوری هم باشد تا امکان راه اندازی این مقدار شعبه باشد. و اگر متوسط قیمت آن - ولو زمان طاغوت - متری مثلاً هزار تومان باشد، هفت و نیم میلیارد تومان فقط پول ساختمان، غیر از تأسیسات و خدمات می‌شود، که قطعاً بدون سودآوری سرمایه گذاران ممکن نبود.

آیا گسترش و رشد سرمایه باید در بخش تحرک ذکر شود؟ یا از زمانی که می‌تواند ارگان باشد، امکان تحرک برایش حاصل می‌شود؟ یعنی در یک مرحله مراکز اجتماعی مرکزیت پیدا می‌کنند، بعد در مرحله دوم پس از مرکزیت، بحث

ارگانیک شدن است که فعالیت‌های آن ارگانیزه می‌شود؟

س ۱) مرحله بعدی بقاء اینها است؛ یعنی وقتی که رسمیت قانونی به آنها داده شد و مردم پول به حساب گذاشتند. بحث بعدی بقاء آنهاست.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ارائه خدمات به وسیله امنیت باقی می‌ماند. به عبارت دیگر باقی ماندن آن به عنوان سازمان خدماتی مثل سایر سازمان‌های خدماتی با امنیت تضمین می‌شود.

س ۱) آیا تأمین امنیت موجب بقاء آن است یا تأمین امنیت موجب جلب اعتماد برای اصل شروع هویت پیدا کردن آن است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این دو «امنیت و ارتباط» منشأ بقاء است؛ به عبارت دیگر اگر قرار باشد از هم جدا ذکر شود، در مرحله اول رسمیت یافتن و در مرحله بعد امنیت و ارتباط است که ایجاد ثبات می‌کند.

س ۱) یعنی رسمیت قانونی با رسمیت اجتماعی که پذیرفته شدن اجتماعی باشد، یکی نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: باید بینشان فرق گذاشت.

س ۱) در صورت فرق گذاری آیا هویت اجتماعی موجب امنیت نمی‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله. به رسمیت شناختن هویت اجتماعی، یا هویت یافتن مراکز اجتماعی در جامعه فقط با قانونی بودن نیست؛ بلکه به پذیرش هم هست.

س ۱) آن وقت فرق آن با بقاء چگونه می‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرقی با شرکت در همین جا است که در شرکت سهام داران خودشان پول داشتند و تا به رسمیت شناخته می‌شدند، می‌توانستند پولها را کنار هم بگذارند؛ به عبارت دیگر در بانک لزوماً پول آن در ثبات اجتماعی اصل نیست؛ بلکه آمدن مردم و پول گذاشتن در بانک منشأ ثبات اجتماعی می‌شود؛ یعنی در شرکت مردم پولی را می‌گذارند که یک چیزی را تولید و یا توزیع کنند؛ ولی در بانک یک پولی را می‌گذارند که خدماتی را عرضه کنند، که اگر مشتری برای خدمات نداشته باشند؛ یعنی اگر جلب اعتماد نتوانند بکنند... .

س ۱) هویت پیدا نمی‌کنند یا بقا پیدا نمی‌کنند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بقا پیدا نمی‌کنند. اگر مردم پول بگذارند و به سازمان خدماتی پول بپردازند، بقا پیدا می‌کنند؛ بنابراین یک مرتبه از هویت قانونی، «علت وجود» می‌شود. یک مرتبه از هویت اجتماعی، «علت بقا» می‌شود.

س (۱) در شرکت عقد لازم گفته می‌شد، علت بقا است؛ یعنی وقتی پول می‌گذارند سریع پول خودشان را بر ندارند. حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در اینجا معنی لازم اصلاً وجود ندارد و اصلاً به آن معنا نیست، بلکه در اینجا بقایش به مشتری داشتن است؛ یعنی بقا رفت و آمد است.

س (۱) بقا انگیزه است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی بقا «خدمات اجتماعی»، «خدمت گذاری» و «خدمت پذیری» است.

س (۱) که در این صورت تأمین امنیت، چه می‌کند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تأمین امنیت و خدمات ارتباطی علت بقا می‌شود.

س (۱) پس علت تحرک آن چه می‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: علت تحرک داخل یک بحث دیگری می‌شود. بنابراین این دو قسمت «هویت یافتن» و «ثبات یافتن» را می‌توان در بحث ثبات مطرح کرد.

بحث بعدی، سودآوری بانک از پول مردم، نه از پول خودش است.

س) بانک سه کار انجام می‌دهد: ۱- حفظ ارزش پول برای تحرک خودش می‌کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: این بحث، الان موضوع بحث ما نیست. الان موضوع بحث کارهای بانک مرکزی نیست؛ بلکه روی خدمات پولی است، که از شکل بی درآمد بودن به شکل با درآمد شدن، تبدیل شده است. شکل با درآمد بودنش این است که وارد بازار معاملات ارزی می‌شود و خرید و فروش ارز می‌کند؛ یعنی یک سوم از پول مردم که نزد خود نگه می‌دارد، می‌تواند برای خرید ارز سرمایه گذاری کند و بعد بفروشد که سر جای خودش کار سود آوری است. یا با پول مردم خرید اسناد می‌کند. این هم غیر از خدمات ارتباطی است؛ یعنی فرضاً می‌تواند دو سوم آن را وارد معاملات تجاری کند، که در این صورت امکان تحرک و گسترش پیدا می‌کند. پس بانک در این قسمت مفهوماً تجارت و سودآوری دارد.

نه سودآوری از طریق خدماتی که قبلاً می‌داد و کار مزد می‌گرفت، بلکه سودآوری از روی سرمایه مردم به نفع خودش انجام می‌دهد. و همین «سود آوری از سرمایه» علت توسعه و گسترش بانک می‌شود، که این گسترش مرتبه ای از تحرک است.

(س) در دل خود همین هم اعطای وام است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یکی از معاملاتی که بانک انجام می‌دهد، معامله بی‌ضرر است؛ یعنی در خرید اسناد و حتی در خرید و فروش ارز امکان ضرر هست، هرچند کم است که باید این ضرر را به حداقل برساند؛ ولی در دادن وام خیلی کمتر و سودش بیشتر است. بنابراین تحرک بانک به وسیله ربا است یا لااقل متغیر آن ربا است که تا اینجا مسئله ثبات و ارائه خدمات حل شد و فعلاً موضوع بحث تحرک است.

وقتی سرمایه‌ها از طرف مردم می‌آیند و از آن طرف وام به مردم داده می‌شود چه چیز جدیدی واقع می‌شود؟ آیا این تحرک به منزله ارگانیزه شدن و واسطه سرمایه‌ها به هم نیست؟ یعنی یک رابطه‌ای بین سرمایه‌ها به وسیله فعالیت‌های اقتصادی برقرار می‌شود، بدون اینکه مالکین سرمایه اصلاً در جریان باشند. به نظر می‌آید ارگانیزه شدن سرمایه در همین جا محقق می‌شود. به عبارت دیگر مرکز، پیدا می‌شود و ثبات اجتماعی پیدا می‌کند؛ یعنی پذیرش اجتماعی هم پیدا می‌کند، مثل یک بستری که برای پیدایش یک چیزی درست می‌شود، تا به حال آن چیزهایی که به این مرکز آمده بودند، به یک دیگر ربط ارگانی نداشتند؛ یعنی یک وقت است که کسی مثل مرکز مخابرات خدمات ارتباطی می‌دهد، که بر صحبت کردن افراد هیچ گونه حضوری ندارد؛ یعنی در صحبت‌های افراد هیچ گونه کم و زیادی نمی‌کند. ولی گاهی یک پتانسیلی یک جا جمع می‌شود که فرد می‌تواند روی آن پتانسیل‌ها حضور پیدا کند و در خود عملی که فعالیت طرفینی است شرکت کند و این عمل همان ارگانیزه شدن سرمایه است. اما دادن لقب ارگانیزه و عللی که موجب استعمال لقب ارگانیزه است، چیست؟

علت اول، گردش اعتبارات، یعنی عملیات گردش اعتبارات است. به عبارت دیگر گاهی فقط خدمات چرخشی است و گاهی گردش اعتبار در برابر خدمات گردش است. چرخش اعتبارات بدون حضور سازماندهی در آنها، غیر از سازماندهی چرخش اعتبارات است. یک وقت سازمان گردش اعتبارات است که سازمان خدمات چرخش اعتبارات می‌شود و یک وقت سازمان دهی چرخش اعتبارات است. به کارگیری کلمه سازماندهی در اینجا زود است چون وقتی

که بگوئید به این دسته بیشتر وام بدهید و به آن دسته کمتر بدهید؛ یعنی وارد حذف و ایجاد شوید. آن وقت کلمه به کارگیری سازماندهی درست است؛ یعنی ارگانیزم شما شروع به فعالیت کرده است. ولی وقتی که شروع به فعالیت نکرده و هنوز حضور دارد، ولی حذف و رد نمی‌کند؛ به عبارت دیگر در برخورد با مشتریها، توجه به موضوع کارشان ندارد، بلکه فقط قدرت سود دهی آنها را می‌بینید. لذا با این فرض گفتن «سازماندهی چرخش اعتبارات» صحیح نیست، بلکه درست «حضور در جریان اعتبارات» است. با پیدایش این حضور هنوز نمی‌توان لقب ارگانیزه شدن به آن داد، چون تا به حال فقط سازمان جریان ارتباطات ایجاد شده است. به عبارت دیگر تا اینجا از سازمانی که فقط خدمات چرخشی به بیرون ارائه می‌دهد، خارج شده و حضور سازمانی پیدا کرده است؛ یعنی مقدار پولی را که دارد برای خودش نیست؛ بلکه از جامعه است، پس حضور سازمانی در چرخش اعتبارات شد.

س) چرا نمی‌توان اسم آن را سازماندهی چرخشی اعتبارات گذاشت، در حالی که سیاست اعتبارات را می‌نویسد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: قرار شد سیاست اعتبارات را بانک مرکزی بنویسد.

س) خیر. منظور سیاست تعیین اعتبار است که می‌گوید به چه افرادی با چه خصوصیاتی می‌توان وام داد، تا کشاورزی و صنعت را بتواند اداره کند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هدایت صنعت و کشاورزی در بخش خدمات توسعه ذکر می‌شود. در حالی که بحث فعلاً در سطح وسط است.

س) در سطح وسط، چه کاری است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در سطح وسط «ربا دادن» است؛ یعنی سودآوری پول را از پول مردم می‌خواهد و این عمل کار بانک مرکزی نیست.

س) سازماندهی سرمایه است و در مرحله سوم سازمان دهی چرخش سرمایه یا توسعه سرمایه است. در اینجا سازماندهی است؛ یعنی پول‌ها را جمع می‌کند و وام می‌دهد و در قبالش هم ربا می‌گیرد. عین یک شرکت تجارت می‌کند. شرکتها با کالا سازماندهی می‌کنند. این با پول تجارت می‌کند که در واقع یک شرکت تجاری پول ایجاد شده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اما فرقی این است که جلب پول و توزیع پول می‌کند.

(س) به خود سرمایه سازمان می‌دهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آیا به سازمان سرمایه می‌توان ارگانیزه شدن سرمایه گفت؟

(س) خیر. اینجا ارگانیزه نشده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: رشد پذیر است، چون دارد ربا می‌گیرد؛ ولیکن ارگانیزم، توسعه ندارد، یعنی چه؟

(س) حاکمیت مطلق ندارد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولی هنوز سلطه دارد؛ یعنی بنابر آنچه که قبلاً ذکر شد، الان اول سلطه‌اش است.

(س) بله. ولی در شرکت هم سود می‌آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در آنجا سود از روی سرمایه خود مالکین می‌آید و اینجا سود از سرمایه‌ای که در

جامعه است؛ یعنی سرمایه اجتماعی بدست می‌آید.

(س) خیر. در آنجا هم از سرمایه مالکین نیست، چون بنا شد سرمایه سهامی عام باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در آنجا کسانی که مالک هستند و سود هم می‌برند. ممکن است خیلی از آنها سود

نبرند، ولی بانک سود می‌برد و لذا قدرت رشد پیدا می‌کند.

(س) با تعبیر دیگر فرد از طریق بانک حتماً سود می‌برد، هر چند سود پولی نبرد، چون همین که مالش حفظ می‌شود،

ولو اینکه در پس انداز قرض الحسنه باشد؛ یعنی فرد یک نگرهبان مجانی برای پول خود قرار داده است و گرنه برای

حفظ پول خودش مجبور بود یک نفر را استخدام کند و به او حقوق دهد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به وسیله خدماتی که ارائه می‌شود، سود تضمین می‌شود، ولی سودش بسیار کمتر

است. مثلاً در معاملاتی که بانک انجام می‌دهد، ارتباط برقرار می‌کند و پول حوالجات را می‌گیرد و یک نوع نگهداری

است که ظاهراً برای آن، پولی نمی‌گیرد، در حالی که خرجی برای آن نیست.

(س) خیر. آیا برای بانک سودی ندارد یا برای مشتری سودی ندارد؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: فرضاً اگر فرد بهره‌ای می‌خواست بگیرد و قرار بود که برای گرفتن پول او محل

اجتماعی درست شود و آن محل می‌خواست پول زحماتی را که می‌کشید، بگیرد. طبیعاً چیزی نمی‌شد؛ یعنی یک صدم

هم نمی‌شد. مثلاً نیروی انتظامی اگر بخواهد یک مرکزی مثل موزه‌ها درست کند که در آنها قیمت اجناس عتیقه، صد میلیون تومان یا یک میلیارد است در حالی که دو تا پلیس از آن نگه داری می‌کنند.

آیا خدمت دریافت و پاس کردن که بانک انجام می‌دهد مثل آن موزه نیست؟ که مثلاً یک انبار دار دایمی و یک دفتر ثبت الی آخر دارد که مرتباً متحرک است. باز هم این‌ها چیزی نیست و به حساب نمی‌آید. چون سودی را که بانک می‌برد، در واقع به کسی که پس انداز می‌کند یک نسبتی را می‌پردازد؛ یعنی انباشت سرمایه نسبت به چرخش نه برای مشتری‌ها و نه برای کسانی که پول می‌آورند و می‌برند و مشتری تأمین امنیت هستند، قابل پیش بینی است که چقدر طول می‌کشد، ولی مجموعه آن برای بانک، در مجموعه‌ها قابل محاسبه است و پول هم می‌برد. و این پول هم در حقیقت بین پول‌های جامعه حضور پیدا کرده است. از این طرف پول می‌آید، از آن طرف پول داده می‌شود و یک سودی در این وسط می‌برد، که یک نحوی رشدی را برای بانک می‌آورد و منشأ این می‌شود که بتواند ده شعبه اضافه راه اندازی کند یا منشأ این می‌شود که مرتباً قدرت جذبش اضافه شود، ولو در ساختارهای بزرگ پولی هم اثر حضورش ملاحظه نشود.

یعنی مثلاً بانک صادرات که توان دارد سیزده هزار شعبه راه اندازی کند، لزوماً به وسیله اعطای وام خاص نیست، بلکه به دلیل خدمات گسترده است که بیشتر بوسیله وام معمولی ارائه می‌شود. پس در این جا گفتن سازماندهی اعتبارات صحیح است؛ ولی توانایی عمل ارگانیزه را ندارد، مثلاً یک بخش را نسبت به بخش دیگر بهینه و فعال‌تر و کمتر کند؛ به عبارت دیگر، یک فصل مرکزیت اجتماعی و یک فصل سازماندهی جریان ارتباطات دارد؛ یعنی حضور در سازمان ارتباطات و سازماندهی کسانی که پول دارند و ندارند انجام می‌دهد.

(س) یعنی سازماندهی پول.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: سازمان دهی پول و سرمایه. و یک فصل دیگر، ارگانیزه شدن سرمایه است که سازمان توسعه و سازمان تکامل است، که در اینجا حضور دارد و سازمان است، ولیکن رشد آن گسترشی است نه رشد هویتی. واحد پولی در این کار رشد نمی‌کند، ولی گسترش پیدا می‌کند. گسترش پول برای بانک گسترش است، اما برای سرمایه، گسترش نیست، بلکه برای سرمایه سازماندهی است؛ یعنی پول سنگین تر نمی‌شود. همه تسهیلات پولی داده می‌شود و جاده‌ها کشیده می‌شود و بهینه می‌شود، اما پول سنگین تر نمی‌شود.

(س) با سیاست گذاری یا بدون سیاست گذاری؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بدون سیاست گذاری. در این مرحله جای سیاست گذاری نیست. چون تا وقتی که سیاست گذاری توسعه نباشد تا دولت خدمت گزار بانک و سرمایه شود، لقب ارگانیزه ندارد؛ بلکه لقب سازماندهی دارد.

(س) این سه مرحله هنوز مشخص نشده است که مرحله اول آن را خدمات گفتید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. سه مرحله

۱- مرکزیت

۲- سازماندهی

۳- ارگانیزه شدن،

که ارگانیزه شدن، واحد خودش را می تواند حذف و ایجاد و پولش را سنگین تر کند.

(س) پس این سه در مبحث بانک نمی آید؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: هر سه در مبحث بانک می آید. نهایت این است که وقتی بانک، بانک مرکزی و سیاست گذاری پولی یا شورای پول و اعتبار شد؛ یعنی بانکها یکی شدند، آن وقت ارگان می شود.

(س) نظام بانکی می شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: و زمانی که بخش بخش و بانکهای کوچک هستند، سازماندهی می شود. زمانی که اجازه مرکزیت داده شد، که هنوز نتوانسته سازماندهی کند، هنوز پذیرش اجتماعی پیدا نکرده است.

(س) اینجا فقط رسمیت یافتن می شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: و خدمات.

(س) خدمات امنیتی و خدمت تسهیلاتی

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی ارتباطی. اینجا خرید و فروش اسناد را دارید؛ یعنی سود آور است و از روی پول مردم این خرید و فروشها را انجام می دهد. پس در سازماندهی یک مرتبه خرید و فروش اسناد است که با پول مردم، تجارت و سود می برد یک مرتبه خرید و فروش ارز است که باز هم از پول مردم استفاده می کند. در یک مرتبه دادن پول و زمان « وام » است که این از همه سود آورتر است. ارگانیزه شدن یک کارهای دیگری است؛ یعنی واحد

پولی حضور پیدا می‌کند در اینکه چه چیزهایی را حذف و چه چیزهایی را اثبات کند و خدمات می‌دهد. به عبارت دیگر حضور در حذف و گسترش عوامل تولید ثروت را دارد.

(س) قرار شد این مبحث قبل از تسلط بانک بر دولت بیان شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله. این قسمت بحث بانک با دولت یکی است و این غیر از قسمتی است که الان در حال بیان آن هستیم؛ قسمت اول گفته شد و قسمت دوم در حال بیان است و قسمت سوم با دولت یکی می‌شود.

(س) پس تا قبل بیان هر سه ارگانیزه نمی‌شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: بله. سازماندهی می‌شود ولی ارگانیزه نمی‌شود.

(س) اسم این قسمت را نباید ارگانیزه شدن سرمایه قرار داد، بلکه در آخر بحث بخش توسعه که بانک مرکزی مطرح می‌شود و سیاستهای پولی بیان می‌شود، ارگانیزه شدن می‌آید.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: حتماً امکان در این جا است، اما ارگانیزه شدن در آنجا انجام می‌گیرد.

(س) پس به اینجا سازمان گفته شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خود سازمان ایجاد می‌شود و خودش امکانی برای ارگانیزه شدن است؛ یعنی لازمه امکان ارگانیزه وجود سازمان است؛ به بیان دیگر در میان ملتی که بانک مطرح نیست، سیاست گذاری پولی معنا ندارد. سیاست گذاری پولی فقط به مقدار پولی که شخص دولت آن را واجد است و می‌تواند تزریق کند و وام دهد، مطرح است؛ اما به معنای اینکه بتواند در چرخش پول مردم دخالت کند نیست.

پس وقتی گفته شد سازماندهی انجام می‌گیرد؛ یعنی خود سازمان «فعلیت» پیدا کرده است، ولی (مثل مرکزیت که قبلاً پیدا شده بود «امکان برای سازمانی شدن» شد. اینجا سازماندهی انجام گرفته است، حالا امکانی برای «ارگانیزه شدن» است. در مثال ساده می‌گوئید جنین باید رشد کند و تا چهار ماه اندام پیدا کند، سازمان پیدا کند تا حلول روح ممکن شود و الا قبل از اینکه اندام آدمی پیدا کند، حلول روح ممکن نیست. بله، روح سلولی و روح حیوانی می‌تواند پیدا شود. به عبارت دیگر باید امکان ارگانیزه شدن را نوشت، نه خود ارگانیزه شدن باشد. پس سازمان شدن و امکان ارگانیزه شدن به عنوان مقدمه است که در فصل دوم بانک باید مطرح شود.

(س) آیا می‌توان به جای امکان ارگانیزه شدن، سازماندهی شدن گفت تا در مرحله سوم ارگانیزه شدن مطرح شود؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: سومی که در توسعه مطرح می‌شود. آیا توسعه در بحث بانک یا جای دیگر مطرح می‌شود؟

(س) در سومی که قرار شد مدل برنامه آورده شود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: مدل برنامه، همان ارگانیزه شدن سرمایه است، سازماندهی هم صحیح است، چون با گفتن سازمان سرمایه، سلول‌ها سازمان پیدا می‌کنند.

(س) چون آنجا در سلول گفته شد، سلول‌ها حیات دارند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در عین حالی که مثلاً سلول‌های جنین هم حیات دارد، ولی خودش حیات ندارد. هویت سازمان دارد و سازمان پیدا می‌کند؛ یعنی بخش بخش که شد، هر بخش از آن یک قسمت‌های خاصی را دارند.

(س) پس اولی ساختار سلولی، دومی ساختار سازمانی و سومی ساختار ارگانی یا ارگانیزه شدن است.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: امکان ارگانیزه شدن را به سازمانی می‌شود تعریف کرد و مشکلی ندارد. بعد از آن هم خود ارگانیزه شدن باشد. سازمان است؛ ولی امکان ارگانیزه شدن دارد، البته الان ارگانیزه نمی‌شود، فقط امکان پیدایش امکان ارگانیزه سرمایه را دارد.

(س) امکانی که قبلاً گفته شد امکان تحقق بود نه امکانی که در مقابل تحقق باشد، که در امکان تحرک سرمایه یا امکان حضور اجتماعی مطرح می‌شد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: امکان تحقق غیر از امکانی است که در مقابل تحقق است؟

(س) که مقابل تحقق باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی ایجاد شرایط نباشد.

(س) امکان شرایط نبود، بلکه امکان وقوع بود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: سوالی که در پاورقی مطرح می‌شود این است که آیا شرکت سلول سرمایه است یا سلول نظام سرمایه داری است؟

اگر برای خود سرمایه قواعدی قائل شدیم که، اگر سلطه پیدا کند، نظام ساز است، مهمترین مطلب این است که آیا نظام سرمایه داری، نظام و تنظیمات و روابطش تابع از قوانین سرمایه است یا سرمایه تابع نظام سرمایه داری است؟ جواب اصلی در اینجا آمد.

اگر گفته شد رشد، گسترش و توسعه سرمایه به نفسه قاعده‌مند است و معادله دارد. آن وقت باید معادله آن را در تنظیم نظام اجتماعی رعایت کرد.

در تعریف سرمایه، نظام سرمایه‌داری اصل نیست؛ بلکه سرمایه در نظام اصل می‌شود و لذا نظام را هم به نظامی که در آن سرمایه‌داری می‌کنند، تعریف می‌کنید. مثل اینکه نگهداری قواعد رشد سرمایه را فراهم می‌آورید و اجازه رشد می‌دهید.

پس اگر گفته شد نظام سرمایه‌داری اصل در سرمایه است؛ معنایش این است که خود سرمایه هویتی ندارد.

(س) آیا شرکت، سلول آن سرمایه می‌شود؟ یا سلول سرمایه شاید اسکناسهای پول باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. وقتی گفته شد شرکت اختیارات را از مالکین حذف می‌کند و طلب استقلال نسبی می‌کند، در حدی که خودش برای مدیر تعیین کردن، قانون دارد؛ یعنی خودش نظامش را تعریف می‌کند، منتهی به صورت نظام سلولی تعریف می‌کند. مثلاً خودش می‌گوید این مدیر عامل کارآیی ندارد، او را عوض کنید. خودش مالک دیگری را رد می‌کند و مالک دیگری را می‌آورد. به عبارت دیگر معنایش این است که خود سرمایه موضوع بحث قرار گرفته و این سلولش است. ولی پول این‌گونه نیست؛ یعنی صحیح است که تخصیص موضوعی به کار خاص ندارد و واسطه بین همه کارها است؛ ولی اگر پول از دید سرمایه نگاه شود و بخواهد سازمان پیدا کند، باید و ارگانیزه شود یک مسافت طولانی‌تری برود. آن وقت اگر سرمایه توانست در سطح ارگانیک قرار بگیرد، می‌تواند همه سلول‌ها را به هم وصل کند.

پس با این فرض «ساختار سلولی، ساختار سازمانی و ساختار ارگانیزه شدن» بدست آمد. در ساختار سازماندهی که پیدا می‌شود به نظر می‌آید یک سازمانی است که در عین حال یک نحو ارگانیک در آن وجود دارد. ارگانیزم در حال رشد به معنای نهایتش نیست.

(س) یعنی در حد بلوغش نیست؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به عبارت دیگر اگر یک ارگانیزم و یک تکاملی قائل بشویم؛ یعنی گفته شود اول تولد یک موجودی است، بعد مراحل رشد است که مقابل تکامل است. آن وقت توسعه اش را باید در تکامل دید. پس ارگانیزه شدن در بانک ممکن است. ولی اگر خصوصیت سازمان این باشد که وقوع سازمان به وسیله سازماندهی واقع می‌شود؛ ولیکن ارگانیزه شدن سرمایه و سازماندهی جریان پول به این معنا است که از کجا پول وارد شود و به کجا برود و برگردد؛ اما ارگانیزه شدن به این معنا است که پول حیات اجتماعی جدید پیدا می‌کند که حیات سلطه‌گرانه خود سرمایه است و معنای حیات سلطه‌گرانه این است که انسان را به صورت کالایی تعریف می‌کند، در حالی که تا قبلش کالایی تعریف نمی‌شد. کالایی شدن انسان از اول ربا شروع می‌شود، نه از اول توسعه در توسعه حتی صحبت از کالا کردن نیست، بلکه هر مرحله را تحدید می‌کند؛ یعنی مثلاً می‌گوید در تولید نسل دو تا بچه بیشتر نباشد و قوانین بهداشت، قوانین فرهنگ و هر چیز دیگر را در اختیار می‌گیرد. به عبارت دیگر تسلط یک عده بر یک عده دیگر به وسیله ارگانیزه شدن سرمایه است. در بلوغ، انسان کالای استاندارد می‌شود؛ یعنی می‌گوید تعداد تولدش چقدر باشد و چه چیزی را بخواند و کجا اشتغال پیدا کند و هر چیز دیگر را می‌گوید.

پس در قسمت دوم باید سازماندهی یا ارگانیزه شدن سرمایه را نوشت، البته هنوز هم به نظر می‌رسد، بهتر است که مفهوم ارگانیزه برای تکامل قرار بگیرد؛ یعنی آیا موجود ارگانی بنفسه کمال دارد یا کمالش را باید علی حده تعریف کرد؟

(س) بعداً می‌تواند کمال یاب باشد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی کمال قابلیت این را دارد، که گفته شود پرورش موجود زنده امر دیگری است، که می‌تواند موضوع بحث قرار گیرد، که بگویند قواعد پرورش آن را هماهنگ کنید.

اگر قواعد پرورش را بخواهید، بعداً نگاه کنید. حتماً اینجا ارگانیزه شده است، چون مدل کاری که اینجا می‌کند. قواعد پرورش را بحث می‌کند. مثلاً فلان حیوان را اهلی می‌کنند و می‌آورند که یک مرحله تولدش است و یک مرحله پرورش آن است. ارگانیزه شدن، مرحله تولد است.

(س) دو تا سوال باقی ماند:

۱- آیا در مرحله دوم که برای بانک است، بانک مرکزی هم در نظر می‌گیرید یا فقط بانک‌های عادی را در نظر می‌گیرید؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. در اینجا بانک مرکزی مطرح نیست.

س) ۲- آیا بانک‌ها مثل بانک‌های ایران که همه دولتی است فرض می‌کنید یا بانک‌های خصوصی هم است؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. خصوصی هم است؛ یعنی مرکز اجتماعی است.

س) ۲- آن وقت در بانک‌های مثل سویس که اعتبارش به اندازه ای است که مردم برای حتی گذاشتن پس انداز هم حاضر هستند که پول دهند؛ یعنی غیر از اینکه پس انداز باز می‌کنند، حاضر هستند پول کار فرد نگهداری کننده را بدهند. این را در کجا می‌بینید؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: در بین کشورها، سوئیس تنها کشوری است که بیشترین درآمدش را از ارز دانشجویی و نزول بانک به دست می‌آورد.

س) به خاطر اعتباری که بانک‌هایش دارند، از بانک‌هایش می‌تواند بهره برداری کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: به عبارت دیگر بانک سوئیس غیر از اعتبار اقتصادی که خیلی از بانک‌های بزرگ دنیا دارند، اعتبار سیاسی هم دارد. معنای اعتبار سیاسی این است که به هیچ قیمت حاضر نیست که بگوید کسی که در آنجا پول گذاشته چه کسی است و چه اندازه است؟

س) یا به هر دلیلی مصادره کند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. اولین قسمت این نیست؛ بنابراین هر کس از هر کشوری بخواهد جایی پول بگذارد که کسی نداند و افشاء نشود، در بانک‌های سوئیس می‌گذارد. به همین دلیل هم سوئیس می‌تواند، رباهای بزرگ سنگین جهانی بدهد؛ یعنی حجم پولی که جذب شده، بسیار زیاد است.

س) چگونه است که کشورهای پیشرفته مثل ژاپن و آمریکا و آلمان چنین کار را نمی‌توانند بکنند یا نمی‌کنند؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: چند چیز را باید در نظر داشت؛ کشورهای دیگر تولیدات دیگر رسمی دارند که طبیعتاً نیازمندند که استخراج منابع و فروش بازار داشته باشند؛ یعنی شبیه شرکتها کار می‌کنند. وقتی این‌گونه شد، دستگاه سیاسی شان باید تابع منافع شان در استخراج منابع باشد، ولی سویس تنها کشوری است که برای خودش

صنعت روابط تولیدی خاصی را تعریف نکرده است. بانک را صنعت اصلی خود گذاشته است؛ یعنی درآمد ارزی آن روی ربا و دانشجو می‌چرخد؛ یعنی دانشجویها بیایند پول خرج کنند و بانکها هم پول بگیرند و نزول دهند. علاوه بر این که غرب هم از بقاء سیاسی آن حمایت کرده است؛ یعنی یک جزیره پولی درست کردند که هیچ گونه تهدید نمی‌کنند، مثلاً پیشرفت سلاحهای هسته‌ای منشاء هیچ دغدغه‌ای برای سوئیس نمی‌شود که تمامیت ارضی آن به خطر بیافتد یا رژیم سیاسی شان دچار خطر شود.

(س) چرا؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: چون یک حالت کنسرسیومی برای خود غرب و آمریکا پیدا شده که در یک جایی بانک درست کنند و آن را به هم نزنند؛ یعنی توطئه جهانی بر حفظ استقلالش هست. مسئله دیگر این است که سوئیس از تنها کشورهایی است که در جنگ بین الملل دوم از آلمان صدمه نخورد.

(س) یعنی اعلام بی طرفی کرد و بی طرفی آن از هر دو طرف، یعنی هم از طرف متحدین و هم از طرف متفقین پذیرفته شد.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: آلمان سعی کرد که آنجا را بگیرد. رئیس جمهور مردم را مسلح کرد و گفت من لشکری جز خود مردم ندارم. آلمان نتوانست وارد شود و بگیرد.

(س) یا اینکه از اول بی طرفیش را پذیرفته بود.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: خیر. بی طرفیش را به دلیل آنکه ملتش را مسلح کرد و گفت ملت است که از خود دفاع می‌کند، پذیرفتند.

(س) کشورهای دیگری هم نبودند که مردمشان به صورت پارتیزانی وسط میدان آمدند.

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ولکن همه مردم نبودند، آنجا کل مردم بود. دولت گفت من ارتشی برای مقابله ندارم، خود مردم ارتش هستند.

(س) اینجا برای خدمات هزینه هم می‌پردازند

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: اینجا برای خدمات هزینه هم می‌پردازند. و پرداخت هزینه برای خدمات به خاطر این است که معنای تجمع بیشتر است؛ یعنی ستون اول قوی تر است؛ بنابراین ستون دوم هم می‌تواند قوی تر عمل

کند. یعنی اعتبارش درون کشوری دیگر تعریف نمی‌شود. چون اعتبارش جهانی تعریف می‌شود، طبیعتاً وام و سپرده‌های آن هم می‌تواند جهانی باشد. در ماهیت قضیه فرقی نمی‌کند. پس بنابراین با مسئله وام می‌توان گفت «پیدایش ارگانیزه شدن سرمایه» به دست می‌آید. پس اینجا ارگانیزه شدن است و عبارتی را که برای ارگانیزه شدن باید نوشت: «امکان ارگانیزه شدن اجتماعی سرمایه» است.

«والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۰

کد جلسه: ۳۱۳۱ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۱/۰۶

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدا تعریف مختصری از «تحرک» بیان می‌شود، تا مشخص شود غرض ما از «تحرک».

بعد از پیدایش مراکزی برای تجمع سرمایه، حضور سرمایه در آن مراکز حضور پیدا کرد. با توجه به این که سرمایه رفتاری قبل از حضور در بانک دارد بنابراین یک باید بعد از پیدایش این مراکز رفتاری داشته باشد تا منشأ یک فعالیت جدید اجتماعی بشود. به عبارت دیگر وقتی که پول به سود آوری. (غیر از سودآوری جامعه که می‌رسد، سودی که مراکز کمپ می‌کنند). آیا این تحرک از اول برای سرمایه است یا برای بانک؟
مهندس حسینی: در اینجا فعلاً تحرک برای بانک است.

(ج) آیا تحرک برای بانک است؟

(س) تحرک برای بانک است. البته تحرک بانک باید سه نوع نسبت به سرمایه داشته باشد، اگر مانند شرکت با آن رفتار کنیم، «هویت شرکت، ثبات شرکت، تحرک شرکت».
که تحرک شرکت از طریق «هویت سرمایه، ثبات سرمایه و تحرک سرمایه» بود.

(ج) سرمایه در جریان ارزش افزائی خودش واقع می‌شود، یعنی پولی که مال مردم است و آمده در آنجا جمع شده در حال اضافه شدن است؛ که اضافه شدنش به چند صورت قابل تصور است. سؤال این است کلیه معاملات که با پول انجام می‌گیرد، دارای قدرت پولی است، حال با قدرت خودش چه می‌کند؟

به چند صورت می‌شود به ربا نگاه کرد. نگاه اول این است که پس انداز رابیشتر جذب می‌کند؛ یعنی «ربا» دریافت کننده اش را مجبور می‌کند به اندازه در کار خود تلاش کند که در بهینه کردن «تأمین کالا، تبدیل کالا و مصرف کالا» فاصله نسبت بین هزینه و راندمان را بالا ببرد و چون می‌خواهد بهینه سازی را در برابر سرمایه به حداکثر برساند مجبور و ملزم می‌شود که حتماً کلیه عوامل تولید را بکار بگیرد. بنابراین می‌توان گفت این سه خصوصیت بهینه «تأمین،

تبدیل و مصرف “ شبیه آنچه که در ” تأمین، تجزیه و ترکیب “ گفته می‌شد، ضروری است، تا بوسیله بهینه خود فاصله بین هزینه و راندمان را به حداکثر برساند.

نگاه بعدی به ” ربا “ این است که باید زیان را به انسان منتقل نکند، نه کالا، برای رسیدن به این هدف باید در چند جهت نسبت به انسان سختگیری کند ؛ ۱- ابتدأً باید انسان را در محدودیت اشتغال قرار بدهد، یعنی باید برای مسئله اشتغال یکسری انحصاراتی قرار بدهد که نیروی کار را بتواند به ارزانترین قیمت تأمین نکند. به عبارت دیگر باید دید بهینه شدن ” تأمین، تبدیل، مصرف “ از چه جاهائی ممکن است، بدست بیاید؟ معنای ” بهینه مصرف “ این است که اجازه مصرف و ارضاء به شرطی به انسان داده می‌شود که بتواند وضعیت ثبات سرمایه را تضمین نکند، یعنی باید الگوی مصرف بگونه ای تنظیم شود که به ضرر و زیان سرمایه نباشد و حتی قبل از مصرف حق سرمایه کم بشود. که لازمه آن بوجود آمدن مصرف طبقاتی است. غرض از مصرف طبقاتی این است که باید مصرف بگونه ای تنظیم شود تا آن کس که تولید می‌کند، ولی سرمایه ندارد، حق مصرفش نسبت به کسی که سرمایه دارد، پائین‌تر باشد. که لازمه این معنا بهینه شدن مصرف به نفع سرمایه است.

در تولید (یا تبدیل)، که حد وسط بود، حتماً باید مسئله اشتغال، مزد و ساعات کار به نفع سرمایه تمام بشود. یعنی در ساعات کار به گونه تنظیم نمی‌شود که افراد فرصت کافی برای رشد معنوی خود داشته باشد، بلکه باید سه شیفت یا دوشیفت کار بکنند و تا آنجائی هم که می‌توانند اضافه کاری کنند یا پورسانت بگیرند و کار کنند در آخر هم به قول معروف «هشتشان گرو نه اشان باشد». بنابراین یکی از راههای صرفه جوئی مسئله نیروی انسانی است. مسئله بعدی صرفه جوئی در تأمین مواد است، یعنی مالکیت منابع در هر کجا که باشد باید ارزان خریداری بشود. به عبارت دیگر اگر ” تأمین مواد “ با حداقل قیمت خریداری نشود باز هم سرمایه نمی‌تواند رشد بکند پس برای این منظور باید سه چیز نیروی انسانی حد بخورد، که قسمت تأمین را ارزانی منابع در نظر می‌گیریم. که در اینصورت می‌توان فاصله هزینه و راندمان را به حداکثر رساند و ارزش افزایی را به نفع سرمایه حفظ کرد.

مسئله دیگر این است که همین کارها در الگوی توسعه انجام شود. تا کالایی شدن انسان را نتیجه بدهد. آنوقت سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا اینها باید در فصل توسعه مطرح شود و آیا غیر از اینها چیزهای دیگری هم

است یا خیر؟

مسئله ای که در رشته تکنولوژی قابل تأمل می‌باشد این است که در رشد تکنولوژی هر چند فاصله بین هزینه و راندمان و برآیند، اضافه می‌شود، اما نباید رشد آن در جهت نفع عموم باشد؛ بلکه باید تکنولوژی در جهت توسعه سرمایه رشد کند.

پس طرح بحث تکنولوژی، ارزانی منابع، نیروی انسانی و مصرف (در مصرف طبقاتی) در توسعه بخاطر بالا بردن "ربا" می‌باشد.

(س) چون بحث در تحرک بانک است، باید درباره خصایصی از سرمایه صحبت شود که تحرک بانک را نتیجه می‌دهد. (ج) یعنی باید "ربا" را نتیجه بدهد.

(س) در ضمن باید توجه نمود که سه تا خصوصیت است که بانک را از شرکت جدا می‌کند.

۱- موضوع معامله بانک «پول» است، ولی موضوع در شرکتها «کار» است.

۲- بدون اطلاع و درخواست صاحبان سهام و صاحبان پول معاملات انجام می‌شود، یعنی در شرکت، صاحبان سهام پول می‌گذارند تا سود ببرند، ولی در اینجا با پولش حساب جاری باز کرده است یا حساب پس انداز قرض الحسنه است و لزوماً این حساب حساب سرمایه گذاری نیست، هر چند بانک از پول شان در سرمایه گذاری استفاده می‌کند. (ج) حتی آنهایی هم که سرمایه گذاری می‌کنند به هیچ وجه حق دخالت در تصمیمات ندارند.

(س) ۳- سود تضمینی می‌خواهد، چه خودش و چه مشتریانی که پول برای سرمایه گذاری در بانک می‌گذارند، بخلاف شرکت که این سه خصوصیت را ندارند به عبارت دیگر اگر این ۳ ویژگی در نظر باشد، احتمالاً نسبت تحرک بانک خیلی راحت تر نسبت به سرمایه گمانه زده می‌شود.

(ج) پس ۱- موضوع فعالیت پول است نه کالا. دومی آن چه چیزی است؟

(س) ۲- بدون اطلاع و اراده صاحبان پول کار می‌کند. یعنی اگر مطلع هم باشد که برای سرمایه گذاری پول در بانک گذاشته اند اما محل سرمایه گذاری و بیلان کار اصلاً در بانک مطرح نیست.

۳- هم خودش و هم مشتریانی که سرمایه گذاری می‌کنند سود تضمینی می‌خواهند. آیا ویژگی دیگری غیر از این سه تا برای بانک می‌توان شمرد؟ و اگر فقط این سه تا است، آیا همه یا یکی از اینها عامل تحرک بانک است؟

(ج) اولین عامل تحرک بانک این است که اصولاً دسته ای که پول می‌گذارند بخاطر خدمات است، یعنی اصولاً معنای تجمع (تجمع پول) بدلیل خدمات است، نه بدلیل سودآوری سرمایه باشد. به عبارت دیگر سپرده گذاری برای سود، اولین پایگاه پولی بانک نیست، بلکه اولین پایگاه پولی بانک ارائه خدمات است.

(س) اما بعضی اینگونه‌اند مانند آن‌های که سرمایه گذاری برای سود تضمینی می‌کنند و قدرت ریسک هم ندارند؟

(ج) بله، تعداد آن‌ها در جامعه خیلی محدود است، مهم این است که پول آن تعداد یعنی، عده ای که سود می‌خواهند و کار نمی‌کنند خیلی کم است، در حالی که همه مردم مشغول کار هستند فرضاً اگر ایران شصت میلیون نفر جمعیت دارد. حتی ده درصد این جمعیت را نمی‌توان پیدا کرد که مثلاً بگوییم شش میلیون نفر در جامعه بی کار باشد و از راه سود سپرده گذاری در بانک زندگی بکنند. به عبارت دیگر هر جامعه ای که ملاحظه شود مردم آن جامعه مشغول تولید، یا توزیع هستند و فعالیت اقتصادی دارند و محور کلیه مبادلات و فعالیت اقتصادی «پول» است؛ مثلاً از فعالیت اقتصادی استادی که یک منشی دارد و به آن ماهی بیست هزار تومان پول می‌دهد. تا کسی که سوار تاکسی می‌شود و بر می‌گردد، پول می‌دهد یعنی، پول در کلیه فعالیتها هست و نمی‌توان جامعه ای را فرض کرد که در آن حجم سود، سود سرمایه سپرده (بیش از فعالیتش باشد، بله! ممکن است از جوامع دیگری که باز در آن جامعه مشخص نیست چه کسانی کار می‌کنند، مثلاً در کشور سوئیس، اینقدر پول جمع شده باشد، در حالی که این پولها تنها مال کشور سوئیس نیست، بلکه افرادی در جاهای دیگر کارهایی می‌کنند بعد این پولها بدست یکعده ای برای گرفتن در سوئیس سرمایه گذاری می‌شود.

بعبارت دیگر حجم فعالیت اقتصادی در برابر حجم کسانی که برای گرفتن سود فقط پول می‌گذارند، قابل قیاس نیست. چون مردم یک شهر از صبح تا شام یا مشغول کار توزیع یا خدمات فرهنگی یا بهداشتی هستند. پس انجام امور جامعه بوسیله ربا، منهای کار، محال است. یعنی یک جامعه بسته فرض شود که هیچ چیزی در آن وارد یا خارج نمی‌شود، تا یک عده‌ای ربا بگیرند؛ یعنی بدون کار، گرفتن «ربا» محال است.

مهمترین بخشی که هر جامعه دارد، مسئله فعالیتهای اقتصادی است. فعالیتهای اقتصادی واسطه ای بنام «پول» دارد که این واسطه قدرت کل آن جامعه را از نظر اقتصادی دربر می‌گیرد و سعی بانک این است که کل این قدرت را بگونه ای وارد مراکز بکند، یعنی همه سرمایه ها را در مراکز جمع کند، هر چند موفق به جمع آوری کل سرمایه ها نمی‌شود

ولی به نسبت می‌تواند سرمایه‌های فعالیتهای اقتصادی کل جامعه را به مرکز بیاورد. آنوقت به هر نسبتی این کار را بانک با موفقیت بیشتری انجام دهد، قدرتش بالاتر می‌رود. یکی از شرایطی که موجب بالا رفتن نسبت بانک می‌شود قابل دسترسی بودن تسهیلاتی است که بابت خدمات ارائه می‌دهد، یعنی باید این تسهیلات را در همه جا و بصورت سریع و مکانیزه شده در اختیار مردم قرار بدهد و سرویسهای خدماتی آن از تحرک بالایی برخوردار باشد.

بعنوان مثال اگر مردم در بانک یک ساعت در صف بایستند کم پول های خود را به بانک نمی‌سپارند، ولی اگر هر لحظه که رجوع کردند، هیچ معطلی نداشته باشند و تعداد شعب به اندازه ای باشد که هر کسی در اولین شعبه با کمترین زمان بتواند کارش را جلو ببرد، حتماً به بانک رجوع می‌کند.

پس اگر تسهیلاتی که قبلاً بحث شد بانک بتواند ارائه دهد، پول زیاد تجمع پیدا می‌کند. به عبارت دیگر باید آمد و شد و جریان پول در این مرکز مثل یک شبکه هیدرولیک باشد که از استخراج منبع آب تا رسیدن به مصرف مرتباً آب را می‌چرخاند. پس در مراکز، یعنی در تقاطع رفت و آمدها هرچه پول بیشتر انباشتگی پیدا کند، و می‌تواند از زمان کوتاه بهره بگیرد.

گرفتن بهره از زمان کوتاه به این معناست که چون انباشتگی آن اصولاً انباشتگی زمانی است، اگر در پولی که مردم در بانک می‌گذارند زمان مطرح نباشد همه می‌آیند پول هایشان را می‌گیرند، یعنی اگر یک خطی کشیده شود، بعد سؤال شود که آیا کسی حاضر است پولش را به بانک ببخشد؟ می‌گوئید خیر، همه پولهایشان را می‌گیرند ولی امروز ممکن شخصی هزار تومان در بانک قرار دهد و فردا هم آنرا نگیرد و حتی گاهی دو ماه، شش و... می‌ماند و هر چقدر پول خردتر باشد و سپرده هم نباشد کمتر سراغ آن می‌آید. وقتی افرای دو ماه یا سه ماه پول خود را در بانک گذاشتند و این پول مدتهای متنوبی در بانک ماند، مثلاً امروز کسی می‌آید پول می‌گذارد و صد روز دیگر برداشت می‌کند و در همان روز شخص دیگری می‌آید در بانک پول می‌گذارد و مدت دیگری برداشت می‌کند، معنایش این است که گویا مثلاً این صد تومان همیشه دست بانک است، فقط مالک‌هایش عوض شده اند. بنابراین زمان بین تولید و مصرف اجتماعی مهمترین چیز است، که می‌تواند ایجاد انباشت بکند. اگر چرخش پول بین زمان تولید و مصرف موجب انباشت شد و بانک هم توانست از این انباشت سرمایه به نفع دادن خدمات بیشتر بانکی استفاده بکند، مجدداً انباشت جدید پیدا می‌شود. حالا اگر بانکی که در مرکز شهر دایر شده، بتواند از فاصله زمانی انباشت سرمایه استفاده بکند، می‌تواند

شعبش را برای ارائه خدمات، بیشتر بکند و زیادتر شدن شعب، مجدداً انباشت بیشتری را به همراه دارد. پس معنای «تحرك بانك» با این توصیف به خوبی روشن شد.

بنابراین وقتی انباشت سرمایه شد، یعنی بانك در فاصله زمانی داد و ستد، ربا می‌گیرد به بیان دیگر از فاصله زمانی پول بهره می‌گیرد و با گرفتن بهره می‌تواند یک مرکز خدمات جدید بزند و با ایجاد واحد خدمات دومی باید انباشت آن به نسبت افزایش پیدا بکند و چون با ایجاد مرکز جدید پول اولی برگشته است می‌تواند همیشه مثلاً روی از سرمایه ای که در بانك رفت و آمد می‌کند مرتباً ارزش افزایی ایجاد کند و انباشت جدیدی را تأمین بکند و مرکز جدید خدماتی بزند و با انباشت جدید خدماتی، مجدداً نسبت به آن جدید ارزش افزایی ایجاد کند. بنابراین مسئله سود بدون پرداخت سود به مشتری رکن اساسی بانك است. بله! در مرحله بعد مشتری برای سود هم قبول می‌کند؛ ولی سود یا ربا از پولی که از آن سود نمی‌خواهند از مهمترین عوامل انباشت سرمایه است، یعنی از کلیه عوامل مولد سرمایه در کشور بالاتر است. لذا بانك مرتباً تحرك سرمایه پیدا می‌کند؛ یعنی مرتباً می‌تواند مرکز تجمع درست بکند.

پس تاکنون معلوم شد که بانك می‌تواند در دادن وام، مرتباً شعبه بیشتر و انباشت بیشتر ایجاد بکند و قدرت خودش را قوی تر بکند، به عبارت دیگر کلیه عواملی که در هر گوشه ای از کشور مشغول فعالیت اقتصادی هستند. تحت پوشش خودش در می‌آورد یعنی تحت پوشش تجمع سرمایه در می‌آید. و مرکز سرمایه به این وسیله مرتباً گسترش پیدا می‌کند، یعنی تعداد مراکز زیاد شده و سازماندهی آن هم مرتباً گسترش جدید پیدا می‌کند.

اما مسئله ای که در سرمایه رخ می‌دهد این است که هرچقدر "سرمایه" بیشتر در این مرکز بیاید، نحوه بازگشت آن برای عوامل تولید در بخش جمعی از یک فیلتری می‌گذرد. یعنی آن بخشی که اسمش تجمع سرمایه بود و می‌توانست آنرا وام بدهد. پس یک خصلت سرمایه برای بانك ایجاد مرکز جدید و توسعه جدید برای تجمع بود. اما در خود سرمایه‌ی جمع شده، که مقداری از راه تجمع یعنی تجمع یافته بدست آمده، باید دید انتقال آن به فعالیتهای اقتصادی از چه مسیری می‌گذرد؟ سرمایه بصورت مشروط که سود در زمان است. جمع می‌شود، عین شرط آن سود تضمینی است، اثر اقتصادی آن نپذیرفتن ریسک می‌باشد، عبارت دیگر با عدم پذیرش ریسک اینگونه نیست که در عینیت ضرر واقع نشود، ولی نباید ضرر به سرمایه بانك بخورد؛ یعنی بانك عدم ضرر را تأمین می‌کند، مثلاً با گرفتن وثیقه جبران می‌کند. اما نحوه ایجادش اینگونه است که بانك در این قسمت وقتی که ضرر به سرمایه را نپذیرفت، یعنی در واقع

آنچه که باید در به حداکثر رساندن فاصله بین هزینه و برآیند باشد بخوبی انجام گرفته است به عبارت دیگر باید ۱-
 ارزانی "تأمین، تبدیل، مصرف" به نفع سرمایه انجام بگیرد ۲- انحصارات هر چند خرد باید در جامعه بوجود بیاید و الا
 بازپرداخت دیون به بانک غیر ممکن می‌شود یعنی ابزارهایی ولو ابزارهای خرد (که بحث فعلی است) و در مدل
 ابزارهای کلان باید در جامعه بوجود بیاید، به عبارت دیگر هم عنانی ثبات بانک، قبول کردن بانک با پذیرش امتیاز
 منطقه امتیاز شغل و غیره ممکن می‌شود و با پذیرش این امتیازهای اجتماعی است که تبدیل به ابزارهایی "تأمین،
 تبدیل، مصرف" را به نفع سرمایه ولو بصورت خرد تنظیم کند، هر چند نخواهد نرخ پول را در اینجا کنترل کند؛ یعنی
 نمی‌خواهد دولت خدمت گزار مدلی باشد که می‌گوید چه نوع تولیدی انجام و چه نوع تولیدی انجام نگیرد؛ ولیکن باید
 بصورت عموم بگوید، وقتی یک شرکت بخواهد تأسیس بشود دارای چه امتیازی است که آن محدوده و قلمرو باید نیاز
 اجتماعی بدست این عوامل تولید، تحت کنترل در بیاید. هر چند لزوماً هم نباید شرکت باشد، بلکه از اول قوانین
 عامی که برای عوامل تولید ثروت اجتماعی است، عوامل "تولید، توزیع و مصرف" و در حقیقت عوامل مولد قدرت
 اقتصادی که پشت سر پول قرار دارد و می‌گوید، این پول قدرت خرید دارد، باید این عوامل به نفع رشد سرمایه تعریف
 اجتماعی بکند، یعنی باید تعریف عوامل مولد ثروت، به نفع ارزش افزایی پول (سرمایه) باشد.

در صورتی که برای تولید ثروت سه عامل "نیروی کار، سرمایه و ابزار" لازم باشد، و لازم باشد یکی از عوامل به نفع
 دیگری تغییر بکند، معنایش این است که آن عامل متغیر اصلی قرار می‌گیرد، یعنی متغیر اصلی عوامل تولید در آن
 جامعه سرمایه می‌شود. اما سرمایه بخودی خود متغیر اصلی نیست؛ بلکه متغیر اصلی آن چیزی است که وقتی بوسیله
 سرمایه در ضیق قرار می‌گیرد ایجاد تغییر می‌کند و جز انسان کسی نیست یعنی انسان است که گمانه جدید و
 حساسیت جدید را می‌آورد در حالی که سرمایه فقط می‌تواند جاده را تنگ و فشار را زیاد بکند. اما متغیر اصلی انسان
 است، به عبارت دیگر اگر در قالب مثال بتوان گفت انرژی انسان مثل بنزین باشد و این سرمایه است که او را در ستون، در
 یک تراکمی قرار میدهد تا احتراق واقع شود و چرخ سرمایه جلو برود، متغیر اصلی محدودیتها نیست، متغیر اصلی قدرت
 تحرک انسان است و محدودیتها، فعالیت او را به طرف رشد سرمایه بر می‌گردد، که البته طبق مبنای مورد نظر می‌شود
 همین فشار بگونه ای واقع بشود که منشأ کرامت انسان نه او تحقیر بشود. یعنی نبرد با "بدیها" سختی می‌آورد ولی

انسان در برابر بدیها احساس حقارت نمی‌کند، بلکه احساس عزت می‌کند.

بنابراین ایجاد شرایط برای تحرک انسان از دو سو ممکن است: ۱- نبرد با بدیها و در تلخی و تنگنا قرار گرفتن و مرتباً بهینه شدن با حفظ کرامت و آزادی انسان ۲- نبرد با شرایطی که هر روز انسان تحقیر بیشتری می‌کند و تحت شرایط کالایی بیشتری را در آن می‌آورد.

آنچه تا می‌توان از بحث انجام شده نتیجه گرفت این است که پول در تجمعی که پیدا می‌کند " سرمایه " قدرت ایجاد ابزارهای اجتماعی خاصی را پیدا می‌کند، همانطور که یک حزب می‌تواند برای خودش در شهر یک مرکزی بکند و پس از اینکه مرید و سمپات حزبی پیدا کرد، قوانینی را به نفع خودش بگذراند، سرمایه هم دقیقاً می‌تواند همین کار را انجام بدهد هرچند وکیل هم نداشته باشد. به عبارت دیگر هر چیزی با سودآوری سرمایه نخواند مرتباً منشأ مرافعات و منازعات این دستگاه با افراد مردم و دستگاه قضائی می‌شود، یعنی دستگاه قضایی مرتباً با ناهنجاریهایی درگیر می‌شود که نمی‌گویند علت این ناهنجاریها قبول " ربا " است بلکه میگویند علتش بالا رفتن شکایات مردم این است که باید یک تضمینی درست بشود تا مردم نتوانند پول همدیگر را بخورند آنوقت می‌گویند برای ایجاد تضمین باید امتیاز قائل شد، مثل امتیازهای صنفی امتیازهای موضوعی و کل امتیازاتی که فرض دارد. و در دادن امتیازات هم شرایط اجتماعی برای عوامل تولید به گونه ای تعیین می‌شود که آزادی عمومی در رقابت به نام مقنن شدن به نفع سرمایه حذف می‌شود. لذا در اینصورت اگر افراد متعددی می‌خواستند مداد بسازند به اندازه ای که از ظرفیت بازار بالا باشد، مداد ارزان می‌شد. ولی اگر قید صنفی یا قیدهای دیگر زدند به هر میزانی که تعدد قید باشد به همان میزان تعداد کسانی که از این قیدها موفق به عبور می‌شوند کمتر می‌شود آنوقت به هر مقدار که کمتر شد، بازار تقاضا می‌ماند و عرضه محدود که محدودیت عرضه امکان بالا رفتن قیمت را بر علیه مصرف کننده و به نفع سرمایه می‌شود. پس آن چیزی که موجب متغیر اصلی شدن اجتماعی " سرمایه " در مجموعه عوامل تولید می‌شود، همین مطلب است که اولین مرتبه سلطه گری سرمایه بر انسان است. سلطه سرمایه بر انسان، استخدام اجتماعی انسان به نفع سرمایه، باید در سه مرحله انجام بگیرد. مرحله اولی که قبلاً ذکر شد، سودآوری معاملات ارزی است آنچه که باید در اینجا تمام شود این است که

سودآوری معاملات ارزی آیا به چه نسبت منشأ متغیر اصلی شدن اجتماعی سرمایه در عوامل تولید می‌شود که در اینجا موضوع این بحث است؟ و در هر کدام از سه مطلب چه خبری واقع می‌شود که این را نتیجه می‌دهد؟

(س) قبلاً در شرکت گفته شد که هویت یافتن آن برسمیت قانونی و ثبات آن از طریق عقد لازم و تحرک آن به هویت سرمایه بر می‌گردد، یعنی اعیان سهام شدند و ثبات آن به حداقل رساندن متلاشی شدن شرکت و تحرک آن پنجاه و یک درصد بجای کل بود. در سرمایه مراکز اجتماعی سرمایه، قانون بانک هویت و ثبات آن به خدمات و تسهیلات است. حالا تحرک آنرا باید در سه قسمت مطرح کرد یعنی درباره سودآوری آن مطرح است. آیا می‌توان در اینجا هم این پیشنهاد را مطرح کرد؟ یعنی هویت سرمایه، ثبات نسبی تحرک سرمایه - که البته باید عناوین آن با قسمت شرکت فرق داشته باشد - به این شکل باشد که در شرکت اعیان به سهام تبدیل می‌شد ولی در هویت سرمایه کالا به پول تبدیل می‌شود یعنی خانه یا فرش و غیره تبدیل به پول می‌شود و پول آن در بانک قرار می‌گیرد. و ثبات نسبی پیدا کردن و از هم پاشیده نشدن بانک به این است که عمومیت دارد برخلاف شرکت که برای عمومیت آن مثلاً هزار برگ سهام چاپ کرده و هزار نفر می‌پذیرد ولی در سرمایه عمومیت پذیرش نامحدود باعث می‌شود که صدها نفر هم که بیرون بروند. مشکل نداشته باشید چون مرتب می‌پذیرد مرتب هم بیرون می‌رود یعنی سیکل چرخشی دارد بنابراین سرمایه ثبات نسبی پیدا می‌کند.

(ج) یعنی تجمع، ثبات نسبی تجمع است.

(س) یعنی آنجا به حداقل رساندن تلاشی شرکت به این است که رای هفتاد و پنج درصد بدست بیاید. ولی چون اینجا عمومیت است هر چه بیاید می‌پذیرد و هر کس هم خواست می‌رود. در تحرک شرکت پنجاه و یک درصد آرا، بجای کل بود، آنجا ولی در اینجا اصلاً سلب اختیار کامل است، یعنی حتی بدون اطلاع مالکین معاملات را انجام می‌دهیم. پس برای سرمایه "هویت، ثبات تحرک" است و اگر این سه تا بود تحرک بانک ایجاد می‌شود منتهی در اینجا یک مورد اضافه می‌شود که سلطه سرمایه است که از طریق همان تضمین سود است، یعنی ربا که باید جای قرارگیری آن در مقایسه با شرکت معلوم شود.

(ج) یک نکته مهم این است که موضوع بانک این نبود که مردم در آن پول بگذارند. یعنی بانک وقتی موضوعاً در موضع خدمات ذکر می‌شود نباید گفت چون مردم پولشان را آنجا می‌گذارد بلکه باید گفت مردم خدمات ارتباطی شان

را قرار می‌دهند، معنای خدمات ارتباطی این است که کسی در بانک پول می‌گذارد تا چکی بکشد و فرد دیگری آنرا وصول کند.

”خدمات ارتباطی“ است، یعنی در خود موضوع خدمت آمد و رفت اخذ شده است نه اینکه به آمدنشان جمع می‌شود و به رفتن شان خالی می‌شود به عبارت دیگر یک وقتی است می‌گوئید به آمدن شان جمع و رفتن شان خالی می‌شود ولی یک وقتی است می‌گوئید اینجا محل آمد و شد است و موضوعاً در آن تردد اخذ شده، است یعنی پیدایش تجمع بعنوان انباشت قهری تردد است.

(س) بخاطر عمومیت پذیرش است.

(ج) عمومیت پذیرش اینگونه نیست که کاری به برگشت پول نداشته باشد بلکه موضوعش موضوع رفت و آمد است. مثل ترافیک، قواعد ترافیک که مثل قواعد پارکینگ نیست. ترافیک یعنی حمل و نقل کاری در خیابانهای این کشور چگونه تقسیم بشود که کار قفل نشود. پس فرق بین بانک و شرکت اولاً به موضوع فعالیت بانک، یعنی پول است. این تفاوت عمده ای می‌شود چون موضوع بانک که تجمع سرمایه است اصلاً بمعنای جلب مشتری برای فروش یک کالا نیست، حتی برای ربا دادن هم نیست. مهمترین قدرت بانک این است که رفت و آمد در آن زیاد بشود بعنوان مثال که بهترین مثال برای بانک از نظر علمی، فلکه‌ای است که همهء خیابان ها به آن ختم می‌شود و مردم در رفت و آمدشان مجبورند دور آن یک دور چرخ بزنند و رد بشوند که این «فلکهٔ مرکزی» می‌شود، بعد یک «فلکه های محلی» است که افراد دو یا چهار کوچه مجبور برای رد شدن دور این فلکه ها بچرخند. حالا می‌توان یک شعبه هایی برای بانک مثل فلکه های محلی قائل شد، یعنی همانگونه که فلکه ها و میدان‌هایی برای تسهیل رفت و آمد لازم است ایجاد بشود و با نداشتن فلکه کارها گره می‌خورد برای تسهیل ارتباط در کار بانک هم ایجاد شعبه لازم است. البته فلکه که دور آن چرخ می‌زنند نسبت به شعبه بانک خیلی ضعیف عمل می‌کند چون بانک ”فلکه زمانی“ اقتصاد است. مردم برای اینکه پول شمردن و پول دادن و پول گرفتن زمان کمتری ببرد، چک را قبول می‌کنند، در صورتی که چک چه بی مدت آن و چه مدت دارش که مثل معاملات نسبه است، هیچ گونه امتیازی ندارد و لکن برای یک بازرگان بسیار مهم است در حالی که پول نقد هم دارد و زمان هم نمی‌خواهد قرار دهد ولی با نوشتن یک کلمه صد هزار تومان با شماردن صد

هزار تومان اصلاً برایش قابل قیاس نیست. یا نوشتن یک میلیون تومان با شماردن یک میلیون تومان قابل قیاس نیست یا نوشتن پنجاه میلیون تومان و شمردن پنجاه میلیون تومان قابل قیاس نیست.

یعنی همانگونه که پول واسطه است و معامله را سهل می‌کند و لازم نیست انسان در یک شهر دور بیفتد تا مثلاً اگر مداد دارد ببیند چه کسی کاسه دارد و به مداد هم احتیاج دارد تا او برود یک کارتن مداد بدهد و از او مثلاً یک مقدار ظرف بخرد. پس پول معامله را تسهیل می‌کند یعنی می‌گوید هر مقدار از هر چیزی که داری، من به هر مقدار از هر چیزی که متناسب با قدرت خرید تو باشد، در کوتاهترین زمان در اختیارت می‌گذارم و این است ولی اگر پول نبود انسان باید بگردد و ببیند چه کسی از آن جنسی که او دارد می‌خواهد و چه چیزی دارد که بجای آن می‌تواند در عوض بگیرد، گاهی هم برای اینکه آنچه که می‌خواست نبود مثلاً کاسه داشت ولی مداد نمی‌خواست مجبور بود سوال کند که در برابر مداد او چه چیزی نیاز دارد و اگر فرضاً نیازش پارچه بود باز لازم بود برود بگردد و کسی را پیدا بکند که به جای پارچه مداد می‌خواهد تا بعد پارچه را بیاورد از این شخص کاسه بخرد. معاملات «کالا به کالا» در قدیم بسیار با زحمت انجام می‌شد و غیر از «کالا به کالای» الان است.

اطلاعات، موجود است و بوسیله اطلاعات می‌توان بلافاصله پیدا کرد که چه کسانی مشتری چه نوع کالائی هستند، آنهم در توناژهای بزرگ است که این هم نسبت به کالاهای استراتژیک مثل نفت و انرژی و امثال ذلک است که می‌شود مبادله ای انجام داد، ولی پول نقش تسهیل کننده را دارد. کار بانک هم از سنخ خود پول است، تسهیلات پولی است یعنی پول را در زمان سهل می‌کند. زمان چرخش پول را خیلی تسریع می‌کند مثلاً برای یک معامله می‌گوید روی یک کاغذ ده میلیون بنویس که اگر با اسکناسهای هزارتومانی قرار بود شمرده شود و هر بسته هم صد هزار تومان بود، آنوقت هر یک میلیون ده بسته می‌شد و ده میلیون صد بسته می‌شد و لازم بود به هزار برگ بشمارد، در حالی که به جای شمردن ده هزار برگ می‌توان نیم سطر نوشت و شخص گیرنده هم نمی‌شمارد، بلکه از داخل دفتری که بنام خریدار است به اسم فروشنده وارد می‌کند یعنی شمارش یکبار انجام می‌گیرد نه ده بار باشد پس «آمد و شد» موضوعاً، موضوع کار بانک است که تجمع پیدا می‌شود. بنابراین این درباره آن چیزی که گفتید، تبدیل کالا به پول هویت سرمایه و موضوع کار بانک است البته قبل از اینکه پول بوجود بیاید نمی‌توان بانک تأسیس نمود. در حالی که طبق مفروض شما که برسمیت شناختن بانک در بند اول، یعنی هویت یافتن بانک است، هویت یافتن مراکز اجتماعی

معنایش این است که قبلاً پول باشد، یعنی بانک برای کالا نمی‌توان درست کرد پس بنابراین عنوان اولی شرکت نمی‌تواند برای سرمایه قرار بگیرد.

اما عنوان دومی که عمومیت پذیرش نا محدود افراد بود اینهم نمی‌تواند جزء تفاوت‌های عمده بانک با شرکت باشد. چون تفاوتش به این است که معاملاتش موضوعاً رفت و آمد است موضوعاً ارتباط است مثل اینکه کلمه در وضع موضوعاً برای ارتباط است و خاصیت دیگری ندارد، یا تلفن موضوعاً برای ارتباط است و بانک هم موضوعاً برای تسهیلات ارتباطی است. یعنی موضوعاً نمی‌تواند و صحبت از پذیرش شرکتی نیست چون برای سرمایه گذاری درست نشده است و اینگونه نیست که گفته شود افرادی می‌آیند سرمایه می‌گذارند و افراد هم سرمایه می‌برند، پس بنابراین همیشه یک مقدار انباشت سرمایه است، بلکه باید گفت مسئولیتش ارتباطی است و چون ارتباطی است، سرمایه است.

(س) خدمات ارتباطی جزء مسئولیتهای خرد آن بحساب آمده

(ج) یعنی نتیجه ارتباط تجمع است پس باید بحث حتماً روی تجمع باشد در اینجا تجمع ارتباطی است که نوع تجمعی آن با نوع تجمع شرکتی فرق دارد یعنی تجمع ارتباطی است تجمع ارتباطی که دارد مهمترین بحثی که هست این است که از این تجمع ارتباطی چه سودی برای گسترش خودش می‌تواند ببرد. آنوقت کلیه معاملات سودزای بانک، علت افتتاح یک بانک در جای دیگر می‌شود و معاملات سودزا، معاملاتی هستند که کارشان را با تجارت پول شروع می‌کنند نه خدمات پولی، یعنی خدمات پولی آن در دست چپش است، و با دست راستش که تجمع ارتباطی است شروع به سود در آوردن و پول در آوردن می‌کند. با سود بدست آمده اولین سودی که می‌تواند بکند تجارت است یعنی می‌تواند اسناد اعتباری ملتهای دیگر را بخرد و بفروشد و لکن باز حجم بالائی نیست و حجم‌اش برابر با حجم صادرات و واردات است. در عین حالی هم که حجم آن کم هم نیست، یعنی مجموعه کالاهائی وارد یا خارج می‌شود باید از کانال تبدیل ارز انجام گیرد.

حتی مسافرت‌هایی به کشورهای دیگر می‌شود، هر چند از نظر اقتصادی با آن قابل قیاس نیست، یک مقدار از آن مصرف است که حتماً باید از راه تبدیل ارز صورت بگیرد. ولی عمدتاً آن چیزی که می‌شود آن محاسبه جدی کرد. مبادلات اقتصادی بین ملتهاست.

بحث دیگری که در بانک مطرح می‌شود این است که آیا با تجمع ارتباطی که در بانک پیدا شد غیر از گسترش شعبه هایش برای افزایش تجمع کار دیگر هم می‌تواند انجام بدهد یا خیر؟ وقتی که ابتدائاً در گسترش مراکز موفق شد و تجمع را بدست آورد باید در نظر داشت که برای ساختن و تاسیس مراکز نمی‌تواند سرمایه گذاری بکند آلا اینکه از تجمع ارتباطی سود بدست بیاورد، آنوقت در سود بدست آمده از تجمع، امکان دائم افزائی سود پیدا می‌شود؛ بنابراین سود در مسئله دائم افزائی تجمع ” رکن و اصل “ است. وقتی این دائم افزائی ممکن است که از تجمع ارتباطی اولاً خودش وارد معاملات تسهیلاتی بشود، یعنی خودش فروشنده «ارز» می‌شود و ارز کشورهای دیگر را می‌آورد و می‌فروشد و تفاوتش با معاملات و تسهیلات دیگر بانکی این بود که در تسهیلات دیگر هیچ گونه سرمایه ای لازم نبود که بانک برای عملیات اقتصادی به میدان بیاورد بلکه نقش ” ارتباط “ را داشت یعنی طرف معامله نبوده ولی در اینجا از پولی در آنجا برای ارتباط جمع شد اولین معامله را با فروش ارز آغاز کرده پس حجم فروش ارز، مجموع ارزهایی که در یک کشور بفروش می‌رسد و یا درحقیقت از طرف مشتریها خریداری می‌شود معادل با «مجموع واردات» است. آیا در خرید و فروش ارز زمان را هم می‌تواند بخرد یا بفروشد؟ یعنی ” پول در زمان “ تسهیل، خودش یک امر زمانی است و لکن امر زمانی بودن تسهیل به این معنا نیست که بتواند زمانی را برای مشتری بیفزای و پول بگیرد، بلکه زمان فعالیتی را کوتاهتر می‌کند و پول می‌گیرد.

ابتداء خرید زمان، یعنی اسناد اعتباری زمان داری را که می‌خرد و نقد می‌کند، خرید زمان، اولین معامله ” زمانی “ بانک است. پس یک تسهیل بخاطر سرمایه ارتباطی تجمع یافته است که وارد عملیات اقتصادی می‌شود و سودی بدست می‌آورد و این سودی که بدست می‌آورد، یک هویت جدید است یعنی این هویت جدید با کلیه معاملاتش فرق دارد چون سرمایه از دیگران است ولی سود به دیگران نمی‌رسد بلکه سود به بانک می‌رسد پس سود تجمع ارتباطی، هویت جدید بانک است که امکان گسترش تجمع ارتباطی را می‌دهد، یعنی اولین مرحله بانک «امکان گسترش هویت» است. حالا آیا «گسترش هویت» بنویسیم بهتر است یا «گسترش مراکز»؟ اگر توجه به سرمایه باشد، گسترش تجمع یعنی گسترش هویت اجتماعی سرمایه است و فعالیت جدید آن است.

و اگر توجه به بانک باشد «گسترش مراکز» می‌شود. گسترش تجمع یک حرف است و گسترش مراکز یک حرف دیگر است. به بیان دیگر اگر نگاه به ظاهر بانک بشود تعداد شعب زیاد شده، نگاه به سرمایه بشود تجمع ارتباطی بیشتر پیدا کرده است.

پس امکان گسترش تجمع ارتباطی سرمایه، دائم افزائی تجمع را نتیجه می‌دهد؛ یعنی دائم افزائی تجمع مرتباً این امکان را می‌دهد که باز تجمع دیگری بشود و تجمع اضافه بشود و مرتباً یک تکاثری پیدا کند. معنای تکاثر هم بخاطر همین دائم افزایی است، یعنی کثرتی است و یک تکاثر است. (تکاثر از باب تفاعل است که مرتباً تعداد داد و ستد افزایش پیدا می‌کند البته باید تکاثر را از نظر لغت مورد دقت قرار داد تا معلوم شود آیا معنایش مثل تفاخر است؟ که در این صورت کثرت را "نسبت به همدیگر عرضه داشتن" می‌شود. فخر کردن یا کثرت کردن می‌شود. ولی اگر تکاثر بمعنای خود افزائی باشد مطلب دیگری است). این دائم افزائی که در تجمع پیدا شد بوسیله سود، تسهیل زمانی جدیدی ارائه می‌دهد ولی تسهیل زمانی که ارائه کرده، خودش طرف خرید و با پول مردم معامله کرده و سودی هم به مردم نداده است. خرید دومی که انجام می‌دهد خرید زمانی است و خرید زمان از خرید ارز سود بالاتری دارد که اینجا آغاز و شروع سود تضمینی است، ولی سود تضمینی محدود است یعنی وقتی با سود تضمینی فقط خرید زمان (خرید سند زماندار) می‌شود، زمان معلوم و مشخص است. مثلاً جنسی را کسی نسبه خریده و فروشنده می‌رود چک و سند و حواله آن را اسکننت (نقد) می‌کند و در این نقد کردن یک فاصله زمانی است که در این فاصله بانک سودی بدست می‌آورد.

لقب تضمینی که در اینجا به سود داده می‌شود با سود تضمینی که در "ربا" است قطعاً متفاوت است چون در سود تضمینی "ربا" زمانش باید در قیمت محور قرار بگیرد در حالی که در خرید زماندار ضرورتاً زمان محور قرار نمی‌گیرد، یعنی با یک مقدار کم و زیاد ممکن است یک سند خریده بشود و در وصول (گرفتن) آن هم قبل از معامله شرایط ویژه قبل از معامله انجام نگرفته است. در حالی که در معامله ربوی می‌توان شرایط ویژه تعیین کرد و زمان را هم در آن رکن قرار داد، یعنی در معامله ربوی مثلاً می‌تواند بگوید باید تضمین ملکی داشته باشد یا دونه‌فر ضامن معتبر باید امضاء بکند و کلیه شرایط تضمین را می‌تواند قید بکند اما در خرید «اسناد زماندار» همه شرایط دست متعاملین نیست و معامله به وقوع پیوسته است و فرد فقط سندش را می‌خرد. در صورتی که از شرایط خرید سند خارج بشود و شرط

دیگری جایگزین شود مثل اینکه بگوید این سند را می‌خرم به شرط اینکه خانه ات را گرو بگذاری، این شرط دیگر معنای خرید سند نیست، بلکه معامله دیگری است بخلاف ” ربا “ که کلیه شرایط تضمین برای گرفتن وام به عهده پول دهنده است. پس بنابراین تضمین خریدهای زماندار در وصول حتماً کمتر است.

” ربا “ علاوه بر اینکه می‌تواند تضمین را داشته باشد، می‌تواند سود دیرکرد بگیرد اما اگر کسی در خرید اسناد زماندار بخواهد خسارت بگیرد باز ربا شده و از خرید اولیه خارج می‌شود.

محور تعیین نرخش ” پول، زمان، بهره “ است پس اگر وصف اول آن «امکان سودآوری سرمایه»، «تجمع ارتباطی» و «امکان دائم افزائی» باشد، وصف دوم آن «دائم افزائی زمانی نسبی» است و وصف سوم آن باید «دائم افزائی زمانی مطلق» قرار بگیرد.

برای اصلاح عبارت دائم افزایی می‌توان گفت که، دائم افزائی در قسمت اول که در صادرات و واردات می‌توانست وارد شود و خرید بکند و لکن معین نیست که حتما در ارز رقابت واقع نشود چون یک عده ای هم در حال صادرات و یک عده ای هم در حال واردات هستند و چیزهائی که صادر می‌کنند لزوماً از بانک پول نمی‌گیرند بلکه جنس می‌برند ولی پول می‌آورند پس در یک سقفی، قدرت رقابت دارند.

بنابراین در آنجا سود آوری ” تضمینی “ نیست، بلکه در رقابت و سودآوری مشروط است. مشروط به این که در رقابت بتوان مشتریها را جذب کرد.

(س) یا قوانین انحصاراتی را قرار بدهد؟

(ج) یا قانون انحصار بدهد، یعنی کار خود سرمایه به تنهائی نیست بلکه از تجمع سود می‌آورد و سودآوری آن مشروط است که یا مشروط به رقابت و ارزانی یا مشروط به قانون است بنابراین سودآوری مشروط است.

(س) چرا فقط ارز را در دائم افزایی دخیل می‌داند در حالی که یک دائم افزائی تجمع هم ناشی از خدمات می‌باشد.

(ج) ارائه خدمات مساوی با جمع شدن پول در این مرکز است. (به این مطلب خوب دقت کنید). حالا برای زدن مرکز دیگری احتیاج به سود آن مرکز اولی است و در صورت تجمع در مرکز دوم مجدداً امکان جذب سود است. یعنی مرتباً در خودش ضرب می‌شود. پس بانک یک خدمات بانکی ارزان نسبت به بانکهای دیگر می‌دهد تا در آن تجمع پیدا شود که تجمع ارتباطی می‌شود.

(س) وقتی تجمع پیدا شد، سودآوری آن فقط با تجارت ارز نیست، بلکه با کلیه کارهای تجارتي است بانک انجام می‌دهد مثلاً بانک «ملی» می‌آید پروژه «نواب» را بعهده می‌گیرد یا بانک «تجارت» پروژه «اتوبان شمال» را بعهده می‌گیرد.

(ج) مهمترین مطلبي که در کلیه معاملات اصلی بانک باید مورد نظر باشد معاملات پولی است یا فعالیتهای اعتباری باشد. بله، اگر دولت بعنوان عوامل تولید چیزی را انحصاراً واگذار کرد، این معنایش سود واقعی سرمایه نیست بلکه سود انحصار است. آنوقت هم که سود انحصاری به بانک می‌دهد، بانک دیگر کار بانکی نمی‌کند. پس بانک هر گاه در غیر معاملات بانکی کار بکند کار بانکی نکرده و خروج موضوعی از بانک پیدا کرده است به عبارت دیگر اگر معامله آزاد باشد یعنی دولتی نباشد برای بانک سود آور نیست که چنین کارهای سرمایه گذاری کند.

(س) اگر مثل یک سرمایه دار بزرگ کار کند مشکلی دارد؟

(ج) بانک باید قدرت کار روی پول عموم جامعه را داشته باشد، بعبارت دیگر بانک «یک صراف» است نه ساختمان ساز، کارخانه ساز و امثال اینها. نهایت کار صرافی که عملش مکانیزه اجتماعی شده است یا به بیان مورد نظر ارگانیزه شده و سازمان یافته و سازمانش هم حیات و هم تحرک دارد. اگر بانک بخواهد به عنوان یک سرمایه دار عملیات تولیدی یا توزیعی یا مصرفی بکند، لاقلاً از موضوع عمل بانک خارج شده است. و صحیح نیست که گفته شود بانک بوسیله بانک داری پولدار شده یا سودآور شده است بلکه پول داری آن بوسیله یک کار دیگری انجام شده است. موضوع کار بانک پول است باید به سرمایه دار پول بدهد تا برود سدّ بسازد و اگر سرمایه دار ضرر یا سود بکند ربطی به بانک ندارد و بانک سود تضمینی می‌خواهد، ولی در هر قرار دادی به هر گونه ای که انحصار روی آن بیاید، اگرخواهد قاعده مند بشود. سود تضمینی ندارد. مثلاً قرار داد بسته شده که شخص یک بیمارستان بسازد هیچ دلیلی ندارد که در مدت ساخت بیمارستان قیمت مصالح ساختمانی، نیروی کار و ابزار در بازار فرق نکند. در صورتی که قیمتش فرق کرد دو احتمال است اگر ارزانتر شد به نفع سرمایه گذار است و اگر گرانتر شد به ضرر او است و سود تضمینی ندارد لذا بانک باید برای خودش سود تضمینی مفروض می‌کند. سود مشروط تضمینی در خرید ارز تا اینجا تمام می‌شود. مشروط یعنی با کمتری بیشتر بردن سود است که بانک ممکن است ضرر بکند و باید دقت کرد که بانک از حینی ارز می‌فروشد خریدار ارز می‌شود یعنی می‌تواند حواله ارزی تأمین و صادر بکند، وقتی حواله ارزی می‌دهد غیر از فروش ارز خرد است به

عبارت دیگر یک پول های از طریق فروش ارز خرد دارد مثل اینکه یک نفر برای مسافرت صد دلار، دویست دلار، پانصد دلار، هزار دلار می‌گیرد. اینها پول خرد بانک است و سودش هم سود خرد است. البته باید سودش بیشتر فرض شود تا ضرر آن به حداقل فرض برسد. اما کسی برای تجارت صد هزار دلار، یک میلیون دلار می‌گیرد که بانک رقم های درشت دلاری را حواله ارزی می‌کند، و به او سند می‌دهد، تا هرکجا خواست تبدیل کند. که با این عمل ضرر را به حداقل مشروط می‌کند.

(س) البته بانک خودش ارز ندارد.

(ج) بانک، طرف بانک خارجی می‌شود و ارز می‌خرد.

(س) از بانک دیگر هم نمی‌تواند بخرد چون بانک دیگر از این جهت فقط این بانک را می‌تواند قبول کند که کالا بیاورد و تا سند قرضه یک ملت دیگر را برای او بفرستد. یعنی اگر پول سند قرضه یک ملت باشد، باید کالا بیاید تا آن سند قرضه را بدهد نه اینکه سند قرضه او را بگیرد و سند قرضه دیگری بدهد به بیان دیگر در مبادلات ارزی، ارز به دولت می‌رسد نه بانک. مثل اینکه دولت نفت صادر می‌کند و در قبالش سند قرضه ملتی را مثل دلار قبول می‌کند همچنانکه بخش خصوصی برای صادرات، جنس صادر می‌کند و سند قرضه بر می‌دارد، بعد اینها این اسناد را در بانک می‌گذارند. قسمتی از این سندها با اجازه دولت برای واردات، بین مردم توزیع می‌شود که در قبال آن سند قرضه کشور یعنی اسکناسهای رایج را بر می‌دارد، همانطور که خود دولت با قسمتی از آن اجناسی مثل برنج یا گندم وارد می‌کند و سند قرضه می‌دهد. بنابر این بانک نه مالک ارز است و نه می‌تواند ارز را بخرد (فرضاً اگر کشور ایران باشد حالا بعدش برویم در کشورهای دیگر که ببینیم در آنها ارز چگونه مبادله می‌شود) با فرض کشور ایران، بانک نه ارز دارد و نه قدرت خرید و فروشش را دارد یعنی چیزی نیست که بخواهد با آن خرید و فروش کند.

(ج) سؤال مهمی که مطرح است اینکه آیا در تبدیل اسکناس به ارز، غیر از راه قاچاق، بانک هم می‌تواند این کار را انجام بدهد یا خیر؟

(س) بانک این کار را با دو شکل انجام می‌دهد :

۱- کالائی را کشور صادر می‌کند یعنی ارز حاصل از صادرات که عملاً اوراق قرضه ملت دیگری با این مبادله به حساب کشور واریز شده است یعنی در حساب بانک قرار گرفته است بعد بانک اوراق قرضه آن ملت را بر می‌دارد و در قبالش اوراق قرضه کشور خودش را به صادر کننده می‌دهد.

(ج) بنابراین بانک به هر حال وارد خرید و فروش ارز شد.

۲- دولت است قسمت اعظمی از اجناس را صادر می‌کند و اوراق قرضه ملتهای دیگر را به حساب بانک می‌گذارد و به او اجازه می‌دهد که چه برای مصرف خودش یا مصرف ملت از اوراق قرضه کشور خودش توزیع کند.

(ج) این مطالب یک سوالهای عینی در بردارد که باید ملاحظه کرد که در عینیت محدودیتهای عرضه چه چیزهایی است؟ اگر وضع طبیعی باشد، باید ارز یک کشور در یک کشور دیگر خریدار داشته باشد. یعنی بانک هم باید بتواند بعنوان یک نفر خریدار ارز را خرید و فروش کند.

(س) الان اینگونه نیست، بانکهای معتبر دنیا هر ارزی را قبول نمی‌کنند کنند.

(ج) یعنی ارزهای معتبر را قبول می‌کنند به عبارت دیگر مثلاً بانکهای معتبر دنیا هم ین ژاپن و هم مارک آلمان و هم فرانک فرانسه و هم لیر انگلیس قبول می‌کنند که این وضع طبیعی خرید و فروش است اما در وضع غیر طبیعی به محدودیت وضعیت اقتصادی بازگشت پیدا کند، یعنی وضع طبیعی این نیست که ارز در جای دیگر خریدار نداشته باشد. پس در وضع طبیعی صادرات و واردات باید به عینیت رجوع کرد و چیزی نیست که بتوان با دید نظری ابداع احتمال کرد اولین قسمتی که می‌توان در آن ابداع احتمال کرد خرید زمان است که آیا خرید زمان بدون تضمین کافی و لازم یا با تضمین کافی و لازم است؟

(س) بانک بدون تضمین هیچ وقت کار نمی‌کند.

(ج) خرید تضمین ها با هم فرق دارد یعنی در خرید سند نمی‌گوید باید پروژه اش معلوم باشد بلکه درسند می‌گوید پشت چک یک امضای دیگر چک بکنید یعنی ضامن دو نفر باشد. و اگر سفته است، می‌گوید یک امضای دیگر پشتش بکنید که تقریباً چک شبه تضامنی می‌شود. یعنی هم او را ضامن می‌دانم برای پرداخت و هم شما را که به شما پول می‌دهم و لکن در دادن " ربا " و وام می‌تواند شرطهای متعددی بکند مثلاً باید موضوع پروژه معلوم باشد، ملک

بیاورید و بسپارید هر شرطی که لازم باشد می‌تواند قرار دهد چون هنوز معامله ای انجام نشده است. پس پول، زمان، بهره رکن اساسی تحرک بانک است.

(س) تفاوتش در قسمت ربا این است که پول می‌دهد در مدتی دیگر پول را همراه با بهره می‌گیرد که در قبالش هم تعهد و تضمین های لازم را می‌گیرد.

(ج) یعنی سود تضمینی از نظر مقدار سود (سود بدون ضرر) به اضافه ضمانت کافی و لازم در ” ربا “ لازم است.

(س) در قسمت خرید اسناد مدت دار پول می‌دهد اما فعلاً پول نمی‌گیرد هر چند در آینده می‌خواهد بگیرد.

(ج) در سند مدت دار زمانش را بانک تنظیم نکرده است بلکه سند تنظیم کرده مثلاً ده روزه باشد که ممکن است کوتاهی زمان برای بانک به صرفه نباشد.

(س) زمان کوتاه را اسکننت نمی‌کند.

(ج) در اسکننت اتفاقاً هر چقدر زمان کوتاهتر باشد زودتر اسکننت می‌شود.

(س) بهره‌حال بانک شرایط او را بررسی می‌کند. و در قبول یا رد آن مختار است.

(ج) مختاری که مشروط به معامله انجام شده است، یعنی نمی‌تواند برآورد و توافق روی اصل معامله بکند. چون در اصل معامله ضمانت، مبلغ و شرایط دیگر را می‌تواند قرار دهد و طولانی کرد معامله هم برایش ضرر ندارد مثلاً در اسکننت حداکثر چیزی را که اسکننت می‌کند ممکن است شش ماهه باشد. برخلاف معاملاتی که با قرار دادهای ربوی می‌بندد، حداکثر شش ماه و حداکثر آن ممکن است چند ساله باشد.

مهمترین قسمتی را که بانک برای دائم افزایش دارد قسمت آخر است، که می‌تواند در زمان، موضوع، تضمین یعنی تحرک ارگانیزه شدن بانک با ” ربا “ باشد. تحرکی را که بانک در ارگانیزه شدن بدست می‌آورد باید ملاحظه کرد که اثرش نسبت به نفس سرمایه چه چیزی است؟

سرمایه بعنوان متغیر اصلی عوامل تولید در جامعه است. متغیر اصلی شدن اجتماعی غیر از متغیر اصلی شدن موردی است یعنی در یک جامعه ممکن است یک موردی باشد که متغیر اصلی سرمایه بحساب بیاید مثلاً فلان سرمایه دار اگر این مقدار سرمایه نداشت، نبوغ کافی و لازم را برای خرید و فروش نداشت. یا فلان شرکت چون توانسته بود سرمایه تأمین بکند، توانست مدیر عامل خوبی را انتخاب بکند. پس متغیر اصلی شدن سرمایه اگر موردی باشد نمی‌تواند لقب

اجتماعی برای سرمایه پیدا کند، ولی اگر لقب اجتماعی پیدا کرد هویتش برای سرمایه عوض می‌شود. حالا باید برای آن عبارتی تنظیم شود که مفهومی در بردارنده « متغیر اصلی شدن اجتماعی سرمایه در عوامل تولید » باشد. در صورت حذف بعضی کلمات که مثلاً « متغیر اجتماعی شدن سرمایه » بشود. سرمایه قبلاً جزء متغیرهای عوامل متغیر تولید بود.

اگر بجای متغیر مغیر ذکر شود تا معنای تغییر دهنده بدهد آیا صحیح است؟

(س) ممکن است آنوقت متغیر و تابع می‌شود یا متغیر مستقل و متغیر تابع می‌شود.

(ج) مغیر اجتماعی سرمایه باشد یا سرمایه مغیر اصلی جامعه؟ سرمایه بعنوان متغیر اصلی جامعه بهتر است. یعنی تبدیل شدن سرمایه از عوامل تغییر تولید ثروت به متغیر اصلی

(س) این در چه بخشی تمام شد؟

(ج) مفهوماً بحث این است که هرگاه گفتید در « ربا » سود تضمینی قطعی است روی عوامل تولید فشار می‌آورد و باید کلیه ابزار لازم در جامعه درست بشود.

(س) مثلاً اگر بانک مدیریت یا نیروی انسانی حاکم و متغیر اصلی است یا حداقلش هم عرض هم هستند.

(ج) طبق مدل مورد نظر نیروی انسانی اول است ولی سود تضمینی به او نمی‌دهند جامعه سود تضمینی به نیروی انسانی نمی‌دهد.

(س) جامعه سود تضمینی می‌گیرد به طور مثال وقتی کارگر کار کرد در قبالش اجرت می‌گیرد؟

(ج) بر فرض یک نفر کارشناس پول خوب می‌گیرد، سقف پول گرفتن نمی‌تواند دائم افزائی داشته باشد، فقط محصول بدست می‌آید. مثلاً شرکتی است یک مدیر عامل درجه یک دارد که برای شرکت سود فراوان آورده است چون در «بهینه» تأمین مواد، بهینه تبدیل، بهینه مصرف « توانسته خوب کار کند و روی این کار کرده و بین هزینه و برآیند فاصله زیادی انداخته است و فاصله یعنی سود آوری زیاد چون سود چیزی جز فاصله بین هزینه و راندمان نیست اگر سود تحلیل بشود، در واقع بهره وری از نیروی کارش را خوب تنظیم کرده است و نگذاشته در کار کارگران افت پیدا شود. یعنی تمام هشت ساعت را خوب کار کرده اند. ممکن است؟ شما خوب فرد بدهید و همان را هم برداشت کنید یا اینکه نه، همان فرد قبلی را بدهید.

حالا اگر با همان مزد قبلی کار کرده باشند یعنی ممکن است برای شما کاری نمی‌کرده و مزد می‌گرفتند، می‌گوئید کار معمولیش همان بوده است. پس اگر کار معمولی با قرارداد یکی باشد شما توانسته‌اید نیروی کار ارزان بدست بیاورید، در حالی که با کیفیت بالاتر ولی با قیمت مساوی کار انجام شده است.

پس سودی که پیدا می‌شود (یعنی فاصله بین هزینه و برآیند) باید به یکی از مسائل «تأمین» یا «تبدیل» یا «مصرف» بازگشت بکند. یعنی علت سود به هر کدام از اینها یا به مجموعه اینها خواهد طرح یا تحلیل بشود، به ارزانی مواد طبیعی یا به نیروی کار و مزد و یا به مصرف، معنایش این است که « سرمایه » اضافه بر هزینه ای که بخاطر آنها برداشته، و جایش آمد و اضافه بر مزدی که باید به آنها بدهد، سود خودش را باید تضمین و تحویل بگیرد. در این صورت سرمایه از نظر کمی می‌تواند دائم افزایی داشته باشد چون سرمایه مدیریتی نمی‌تواند دائم افزایی داشته باشد.

اگر سرمایه بعنوان متغیر اصلی ملاحظه شود آیا قابل مقایسه با سایر عوامل تولید است؟ یعنی وقتی که سود برای سرمایه تضمین می‌شود، یا هر گونه تضمین دیگری باید در پایان برای قدرت خرید مصرف کننده و مزد تولید کننده، از آنجا کم شده باشد. قدرت خرید مصرف کننده دقیقاً با مزد تولید کننده ارتباط دارد، یعنی باید از مزد اعضاء استفاده کرده باشید. بنابراین مدیریت خوب، مدیریتی است که در خدمت سرمایه باشد.

نکته ای که باید در اینجا مورد توجه باشد این است که سرمایه بعنوان متغیر اصلی تولید «ثروت»، نه «تولید کالا» ملاحظه شده است.

(س) پس اولی از عوامل متغیر تولید کالا به متغیر اصلی تولید ثروت شد.

(ج) تبدیل شدن سرمایه از عوامل تغییر تولید کالا به متغیر اصلی تولید ثروت اجتماعی می‌شود.

البته اینکه ثروت اجتماعی در همین جا می‌آید یا باید وقتی که حکومت بر تکنولوژی هم پیدا می‌شود؟ جای تأمل است. فعلاً توانسته بانک سرمایه ها را به همدیگر ارتباط بدهد یعنی سرمایه کسانی را که بوسیله تجمع ارتباطی سرمایه به اینجا آمد؛ ارتباط می‌دهد به کسانی که می‌خواهند از سرمایه بهره وری داشته باشند. نکته مهمی که تجمع سرمایه باید مورد توجه باشد این است که اگر فرضاً بانک به پروژه ساختمان بیمارستان ۱۰۰ میلیون تومان وام بدهد. از این ۱۰۰ میلیونی که بانک وام داده، به هر مقداری که آنها اسکناس تحویل بگیرند در یک مدت کوتاه فاصله زمانی دوباره به بانک بر می‌گردد. فرق کار بانک با کارهای دیگر این است که مدتی تعیین نمی‌کند تا کسی چیزی بسازد بعد

مثلاً بفروشد. بعد اینها از وام گرفته شده یک مقدار مزد می‌دهند و مجدداً مزد به داخل بانک بر می‌گردد یا کالا و ابزار می‌خرند مجدداً فروشنده کالا هم پول را به بانک می‌فرستد. یعنی تا وقتی که پول از کشور خارج نشده و در کشور می‌چرخد قرض از مال مردم است. یعنی یکبار سودش را گرفته است و به میزانی هم که تزریق می‌کند با یک فاصله زمانی دریافت می‌کند و مجدداً قرض می‌دهد و لازم نیست صبر کند تا پول پاس بشود و مجدداً قرض بدهد، قبل از اینکه آن طرف به ثمره کار خودش برسد، تدریجاً که پول می‌گیرد، بصورت تدریجی نیز به بانک بر می‌گردد.

(س) الا آن پولهایی که در بانک نگه داری نمی‌شود یا از کشور خارج می‌گردد.

(ج) ولکن بانک به هر اندازه ای که قدرت تسهیل دادنش سریع باشد پول کمتر در خارج نگه داری می‌شود، چون پولی که از کشور برای خرید ابزار خارجی می‌شود از دست این به بانک بدست بانک دیگری رسیده است. به عبارت دیگر اگر شبکه پولی در جهان ملاحظه شود، باید گفت، هیچ پولی حرکت نمی‌کند الا اینکه از مسیر بانک باشد. مثل این است که ماشین داخل جاده حرکت می‌کند.

پس سرمایه بعنوان "متغیر اصلی تکاثر" جان می‌گیرد، ارگانیزم پیدا می‌کند. در این صورت کسانی که ورشکسته و خرد می‌شوند و از جامعه کنار می‌روند، به بانک صدمه ای نمی‌خورد و بانک مرتباً جلو می‌رود.

نکته قابل تأمل دیگر این است که وقتی بانک ارزش افزایی دائم التزاید و تجمعی پیدا کرد و برایش سود زاید و سود تضمینی بوجود آورد آنوقت بر سایر عوامل تولید ثروت در جامعه تحمیل می‌کند که حتماً قوانین متناسبش درست کنند. [...]

یعنی قوه قضائیه (پلیس قضائی) مجبور است بپذیرد که هر روز حجم مجرمین آن مرتباً زیاد شود، مگر نظام بپذیرد که فیلترهای انحصاری بگذارد. پس تضمین سود در دایره افزایشی آمد و از دایره افزایشی آمد روابط متناسب خودش را به جامعه تحمیل کرد و وقتی روابط متناسبش را تحمیل به یک جامعه کرد فرقی کاملاً با نبوغ موردی یک مدیر زمین تا آسمان می‌شود. چون مدیران را هم تحت سلطه خودش می‌آورد یعنی وقتی خودش را کانالیزه کرد، می‌گوید اگر بخواهید این را درست کنید یا این را بفروشید یا در بازار توزیع یا در بازار تولید بخواهید حضور پیدا کنید باید این ۱۰ شرط را مراعات کنید، هر چند درست شدن این شرطها، بستر را برای یک مدیر هموار می‌کند، ولی جلوی مدیران دیگر را به نسبت می‌بندد، یعنی کانالیزه شدن فعالیت‌های اقتصادی بر اساس سود ثابت سرمایه به نفع بانک می‌شود، و

سرمایه گذاران دیگر اصولاً در این حد نیستند هر چند در اینجا امتیازهای کوچکی به جامعه هم سپرده می‌شود به عبارت دیگر امتیازهای که حقوق عمومی اقتصادی سپرده می‌شود.

(س) پس بطور خلاصه تعاریفی و اصطلاحاتی که تا کنون مورد بررسی قرار گرفت، ۱- تجارت پول یا ارز ۲- خرید و فروش اسناد مدت دار ۳- دائم افزایش سرمایه مطلق، یعنی وام بهره‌دار یا اعطای وام ربوی

(ج) پس چیزهایی که در اقتصاد تولید می‌شود عبارتند از ۱- عوامل تولید کالا ۲- عوامل تولید خدمات ۳- تولید نیروی انسانی که مقدمه خدمت است.

(س) نیروی انسانی هم جزو خدمات است، یعنی کلاً به نیروی انسانی خدمات گفته می‌شود مثل اینکه نیروی انسانی کاری را انجام می‌دهد ولی کالایی تولید نمی‌شود و اگر کالائی تولید شد کالا ارائه می‌شود.

(ج) کالا هم تولید هم توزیع و هم مصرف دارد از نظر اقتصادی این سه خصوصیتی که کالا دارد همه اش قابل ملاحظه است. یعنی تولید، اگر توزیع و مصرف نداشته باشد چرخه پیدا نمی‌کند. اگر چرخه پیدا نکند قفل می‌شود، یعنی رشد تولید پیدا نمی‌شود. پس اگر قرار است که تولید رشد کند، معنایش این است که باید تأثیر مصرف را هم در تولید ملاحظه کرد. و مصرف هرگز به معنای تولید کالا نیست، بلکه می‌تواند تولید انرژی کار باشد. البته صددرصد هم در تولید انرژی کار نمی‌آید، چون لزوماً همه مصرف به انرژی های خاص تولید منجر نمی‌شود. بلکه می‌توان گفت هر مصرفی که انجام می‌گیرد یک نحوه تأثیر بر انسان دارد.

(س) مثل چیزی‌های هنری، تزئینی

(ج) بله ! کل تشریفات، کل تجملات، کل تنوعات، تأثیر تغذیه ای ندارد، ولی تأثیر فکری و روحی دارد.

(س) قسمت هسته انرژی، انرژی‌زا است.

(ج) در عین حال نمی‌توان گفت تأثیر های روانی هیچ گونه انرژی ندارد، یعنی تأثیرهای محیطی هیچ گونه تحریکی یا انگیزشی ندارد. به عبارت دیگر انگیزش فقط به دلیل تغذیه واقع نمی‌شود.

(س) انگیزش غیر از انرژی است.

(ج) خیر ! انگیزه هم محرک انرژی است. به عبارت دیگر انرژی یعنی کارآمدی، این گونه نیست که فقط به معنای مصرف ماده (تغذیه) باشد.

(س) خیر! منظور این است انرژی بمعنای نیروی انجام کار باشد. هر چند انگیزه موجب بعث بر کار می‌شود ولی اگر نیرو نداشته باشد مثل یک نفری است که از ضعف روی پای خود نمی‌تواند بایستد و اینجا ایجاد انگیزه معنا ندارد.

(ج) خیر! بر عکس آن هم می‌شود، یعنی یک نفر هم خیلی قوی و هم خیلی غذا خورد و ورزش کار است ولی چون دل شکسته است کار نمی‌کند. فرضاً در یک کارخانه اگر افرادی دلگرم باشند به یک صورت کار می‌کند و اگر دلسرد باشند به صورت دیگری کار می‌کنند. و لزوماً هم دلگرمی آنها مخصوص نیازهای مصرفی غذائیشان نیست. اگر آنها را به تفریح یا زیارت ببرید دلگرم می‌شوند، در زیارت تغذیه شان فرق نمی‌کند ولی دلگرمی هستید. لذا نمی‌توان گفت انگیزه انرژی را نیست، بلکه می‌توان گفت مجموعه اینها جزو عوامل تولید ثروت هستند، نه عوامل تولید کالا و ثروت یک پتانسیلی در نظر گرفته شود که قدرت ایجاد کالا را دارد. سطح تولید ناخالص ملی عبارت از حجم مجموعه کالاها و خدمات است. در بخش خدمات، تولید نیروی انسانی گاهی خدمت به تولید نیروی انسانی است مثل پزشکی که طبابت می‌نماید. گاهی خدمت به نیروی انسانی متصرف فیه فعل پزشک است، یعنی بهتر شدن یک کودک و یک بزرگسال در آینده نیروی کار را تأمین می‌کند. عین همین مثال است کلیه کارهایی که در جامعه منشأ بهینه شدن نیروی کار می‌شود که یا مستقیماً "خدمات" می‌رساند و یا خدمت برای تأمین نیروی انسانی است. یعنی در جامعه به نیروی کار، ابزار، منابع و سرمایه نیاز است که نیروی کار، کارآئی انسان است. ابزار، کالاهای سرمایه ای است. منابع هم نیاز است چون بدون منابع نمی‌توان کارکرد که منابع و هزینه‌ی مصرف را می‌توان با سرمایه تأمین کرد. در اینصورت کالای مصرفی و سرمایه هر کدام راهی برای تهیه منابع است در آن چهار بازاری که بانک معین می‌کند: ۱- نیروی کار ۲- کالای سرمایه ای ۳- کالای مصرفی و ۴- پول است. که در اینجا منابع در مقابل پول ذکر شد و کالای مصرفی هم جز سرمایه ذکر شد زیرا وسیله تأمین است. پس کل اینها می‌تواند دخیل در تولید ثروت باشد و ثروت اعم از کالا و خدمات و خرید منابع و حتی مصرفی، که موجب تولید محصول اجتماعی می‌شود، است. یعنی در اینجا محصول اجتماعی می‌تواند لقب ثروت داشته باشد. پس مترادف با ثروت، «مجموعه محصولات اجتماعی» است.

مطلب بعدی نگهداری منابع طبیعی و حفظ تمامیت ارضی است که این کار نیز هزینه دارد و سطح بهره وری از آنها هزینه دارد، یعنی منابع طبیعی اگر تحت تصرف یک جامعه بود و جامعه توانست از آن بهره خاصی بگیرد و یا حجم خاصی استخراجی و یا برای جامعه یک راندمانی داشته باشد، حتی راندمانی که بتواند در قرارداد بیاید، یعنی خودش

آنرا نمی‌تواند بکار بگیرد ولی بدلیل اینکه می‌تواند برای ملت خودش حفظ کند قرار داد می‌بندد و بر آن مسلط شده و تثبیت دارد، محصولات اجتماعی تلقی می‌شود. پس به مجموعه محصولات اجتماعی می‌توان لقب ثروت اقتصادی داد. و از نظر فرهنگی هم می‌تواند کشور ثروت داشته باشد که می‌توان با تقویم اقتصادی آن را به کارآمدی در اقتصاد تعریف کرد؛ مثلاً کشور می‌تواند جواهرات، تابلو، کتاب علمی، یا سابقه تاریخی داشته باشد تا اینها تقویم اقتصادی بشود و در ثروت ملی کشور جای بگیرد.

بحث بعدی روی کاری که در بانک صورت می‌گیرد یعنی ارزش افزایی که می‌کند باید ملاحظه کرد که در ارزش افزایی چه کسانی از بانک پول می‌گیرند یعنی چه دسته‌ای وام می‌خواهند و برای چه کاری می‌خواهند؟
(س) دو دسته هستند ۱- دسته‌ای که برای برطرف کردن حوائج پول شخصی می‌گیرند یعنی حوائج مصرفی، مثل عروسی یا ساختن خانه، خرید ماشین و امثالهای اینها که می‌شود اسم آن را «وام کارگشائی» قرار داد یعنی وام‌های مصرفی کارگشائی.

۲ - دسته‌ای که وام می‌گیرند که با آن کار کنند یعنی وام سرمایه‌گذاری است.

(ج) وام سرمایه‌گذاری چه تولیدی یا توزیعی یا غیر اینها.

(س) البته غالباً تولیدی است هرچند می‌توان توزیعی را هم اضافه کرد.

(ج) اینگونه نیست که غالباً تولیدی باشد چون کل تجار پول برای توزیع می‌گیرند.

(س) این دو دسته کلان وام‌هاست.

(ج) سرمایه‌گذاریها برای کارهای مختلفی می‌تواند باشد مثلاً برای تولید خدمات یا تولید کالا و توزیع کالا باشد. در

حقیقت در اینجا وام، وام مصرفی است وام دیگری هم قابل تصور است، یعنی ممکن است کسی قبلاً وام گرفته و با آن فعالیت اقتصادی کرده ولی نتوانسته بپردازد، مجدداً می‌آید برای پرداخت وام قبلی وام می‌گیرد.

(س) مشابه وام کارگشایی می‌شود، یعنی دین شخصی دارد و برای بازپرداخت دین وام می‌گیرد.

(ج) وام سرمایه‌گذاری هم شخصی است.

(س) خیر، یک وقت گرفتن وام برای انجام کاری یا ایجاد کار جدید است ولی گاهی برای برطرف شدن مشکل وام می‌گیرد. به نظر آید با این تفسیر بینشان تفاوت باشد.

(ج) گاهی گرفتن وام برای فعالیتهای دفع طرف مقابل است یعنی نیاز به سرمایه گذاری ندارد ولی بهرحال فعالیت اقتصادی می‌کند.

(س) این هم جزو سرمایه گذاری است چون دفع طرف یعنی ارزانتر تمام شدن کالا است.

(ج) خیر! می‌خواهد کالا را به ضرر بفروشد تا طرف مقابلش را از بازار بیرون کند، بعد بازار را بدست بگیرد.

(س) بالاخره برای سرمایه گذاری در تولید آن کالا پول می‌گیرد.

(ج) پس شخص در زمان وام می‌گیرد و بانک هم وام دهنده است که قبلاً گفته شد، قبل از اینکه هر گونه فعل وانفعالاتی بر روی پول انجام بگیرد تا به کالا تبدیل شود مجدداً پول به داخل بانک بر می‌گردد، یعنی پول مرتباً به مرکز تجمع ارتباطی بر می‌گردد و مرتباً هم از پول سود می‌گیرد و گرفتن سود فقط از وامهای طولانی نیست، بلکه از «چرخش پول در زمان سود» می‌گیرد، چون خودش موجودی است که تجمعش از چرخش پیدا شد و از چرخش هم سود می‌برد و این چرخش هم مرتباً دائم افزا است یعنی مرتباً می‌تواند بیشتر چرخش داشته باشد. با این وصف حالا باید دید بانک در اینجا چه کاری می‌کند؟ آیا می‌توان گفت بانک سرمایه را از عوامل تولید کالا خارج کرده و به عوامل تولید ثروت تبدیل می‌کند یا خیر؟ قبل از وجود بانک هم عوامل تولید سرمایه از عوامل تولید ثروت بوده؟ و در اینجا مسئله دیگری رخ می‌دهد، یعنی قبل از اینکه بانکی در کار باشد، ثروت تولید می‌شده، یعنی خرید و فروش خدمات انجام می‌شد.

(س) چه کاری تا قبل از بانک انجام نمی‌شده؟

(ج) فقط تجمع تمرکز ارتباطی در کار نبوده، یعنی حتی «ربا» هم قبل از بانک وجود فردی و شخصی رواج داشته، ولی جدای از چرخش معنا ندارد. یعنی به نظر می‌آید به مراتب از «ربا» بدتر و پیچیده تر است.

(س) شاید بتوان برای بانک دو مرحله قائل شد، مرحله اول «ربا» و مرحله دوم بند «ربا از چرخش سرمایه» باشد، که ربا از پول نداشته است.

(ج) پول نداشته و پول نداده یعنی اینکه کسی این پول را از بانک بیرون می‌برد و فرد دومی به بانک بر می‌گرداند. پس

اگر بانک مرکز تجمع ارتباطی باشد قدرت سودآوری آن با نوع «ربا» دیگران فرق دارد که اگر بصورت تفکیکی بیان

شود، سود آور شدن پول که قواعدی را ایجاد می‌کند عبارت از : ۱- تجارت ۲- خرید زمان برای اسناد اعتباری ۳- ربا

(س) ممکن است یک تقسیم دیگری هم برای بانک ذکر کرد که عبارت از : ۱- خود ربا (یعنی سود ثابت) ۲- سود ثابت از روی پول نداشته (از پول دیگران) ۳- سود ثابت از پول دیگران به پول نداده، آیا می‌شود اینها را خصوصیات بانک دانست؟ یعنی اصل کار بانک به ربا است نه خرید ارز و اسکنت کردن باشد.

(ج) البته خرید ارز هم از پول نداشته یعنی از تجمع پول مردم است و از آنها هم سود می‌برد.

(س) یعنی این سه تا خصلت ملاک کار بانک باشد ۱- پول ندارد (پول‌های دیگران است) ۲- پول نمی‌دهد (بدلیل اینکه دوباره بر می‌گردد) ۳- از روی پول‌ها سود می‌برد (یعنی ربا می‌گیرد)

(ج) ۱- سود ثابت ربوی تضمینی ۲- سود ثابت از پول دیگران ۳- یک خصوصیت ربوی برای بانک است که باید با ویژگیهایش علی حده ذکر شود.

(س) شاید بتوان همین سه خصلت را بعنوان خصلتهای اصلی بانک ذکر کرد و مبادله ارز و اسکنت کردن چک در زیر بخش این سه خصلت یا در زیر بخش خدمات ملاحظه شود یعنی یا این کارها برای بانک سودی دارد یا ندارد، اگر دارد در قالب این سه خصلت می‌آید و اگر ندارد در قالب خدمات و تسهیلات می‌رود. به عبارت دیگر اسکنت اگر اسکنت شرعی شد اصلاً در آن ربا نمی‌آید، لذا می‌توان تبدیل به خدمات ویژه یا خدمات تسهیلی یا خدمات چرخشی شود یا حداکثر یک نوع دیگر از خدمات باشد.

(ج) اسکنت بانکی قطعاً اسکنت شرعی نیست، یعنی عین ” پول در زمان “ است که از مردم می‌گیرد.

(س) یعنی در شرع فروش اعتبار اشخاص می‌شود ولی در بانک خرید و فروش زمان می‌شود. به عبارت دیگر بانک با اسکنت، فروش زمان می‌کند در حالی که در شرع اعتبار اشخاص خریده می‌شود نه زمان که اسکنت در قالب ربا می‌آید، اما مسئله ارز چطور می‌شود؟

(ج) ارز از سودآوری اولین معامله ای که روی تجمع پولهاست، بدست می‌آید.

(س) در اینصورت آیا این سود، سودی برای بانک دارد یا خیر؟ و در صورت سودآوری آیا می‌شود با آن طبق قواعد سودآوری از پول دیگران برخوردار کرد.

(ج) حتماً از پول دیگران سود می‌برد ولی معیارش زمان نیست، بلکه نقد است که بدتر از پول دیگران است چون از پول خودش و پول دیگران نیست.

(س) سود ثابت و تضمینی می‌برد و ضرر هم نمی‌کند آنوقت اسم سود تضمینی را ربا می‌گذارید.

(ج) خیر! سود تضمینی و زمان، یعنی پول در زمان " ربا " می‌شود، خودشان هم قبول دارند و فرمولی هم که می‌نویسند " پول، زمان، بهره " است.

پس گاهی بانک از تجارت با پول دیگران سود می‌برد، بدون اینکه هیچ گونه سودی به صاحبان پول بپردازد.

(س) البته بدون پرداخت سود نیست چون سود صاحبان پول از امنیت و امثال ذلک است، هر چند سودش اندک است. یعنی فرد اگر می‌خواست فقط پولش را بدست نیروی انتظامی بدهد مثلاً می‌بایست ماهی این مقدار تومان پول می‌داد در حالی که بانک از بابت حفظ پول چیزی نمی‌گیرد، الا در بانک های خیلی معتبر مثل بانک های سوئیس این چنین نیست.

(ج) اما سودی که بانک می‌برد قابل قیاس با این خرج ها نیست.

(س) بالأخر سود اندک است نه اینکه بدون سود باشد و مبادله ارز هم تجارت نیست چون تجارت در جائی است که در آن ضرر متصور باشد.

(ج) فروش ارز است.

(س) فروش تضمینی است، یعنی تجارت حتماً سودآور است نه تجارت با احتمال ضرر باشد.

(ج) احتمال ضرر در آن نیست،

(س) یعنی سه چیز در آن ملاحظه شود ۱- زمان ۲- تضمین و عدم تضمین سود (یا ریسک داشتن یا نداشتن) ۳- مال خودش نسبت و مال دیگران است.

(ج) ۱- پول دیگران ۲- عدم ریسک و تضمینی بودن ۳- بهره در زمان و فروش زمان یعنی تجمع ارتباطی دارد از پول دیگران بدون هیچ گونه ضرری همراه فروش زمان باشد.

(س) این سه تا فرض است و سه تا فرض که قبلاً ذکر شد.

(ج) اول مشترکات سود ثابت ربوی تضمینی رسم شود.

(س) سود ثابت ربوی در پول دیگران است. و در اسناد مدت دار و ارز نیست چون در آنجا توجه به تجمع ارتباطی نبود.

(ج) پس سود ثابت از پول دیگران و پرداخت نکردن در این نیست.

(س) بجایش عدم ریسک و تضمینی بودن است.

(ج) که مال تجارت بود، ولی یک قسمت دیگر این بند در اینجا است و در این نیست بنابراین نوع ربائی که رباء بانکی است که باید علی حده ملاحظه کرد که فروش زمان بوسیله بانک است.

(س) پس ۱- فروش زمان یا ربا

(ج) ربای بانکی

(س) خیر مطلق ربا ۲- سود از پول دیگران، از تجمع ارتباطی پول دیگران که تلفیق این دو تا ربای بانکی می‌شود. ۳- عدم پرداخت یا عدم خروج پول از بانک است یا، ۴ - عدم ریسک.

(ج) ربا در اولی که فروش زمان تضمینی شد.

(س) خیر! بگوئیم فروش زمان یک چیزی است یعنی ربا، ولی تضمینی بودن آن حرف دیگری است که عدم ریسک در معاملات بانکی است.

(ج) در معاملات بانکی ربا هم مفهوماً "عدم ریسک" است، یعنی "ربا" در زیان کسی که ضرر کرده شریک نمی‌شود. فرقی با معاملات دیگر همین است که سود ربا تضمینی است، فقط در یک جامعه می‌شود "ربا" به رسمیت شناخت، ولی اگر به رسمیت شناخته شد یعنی سود تضمینی که فروش تضمینی زمان است.

(س) یعنی عدم ریسک همراه آن است پس این دو تا "فروش زمان به صورت تضمینی" با هم است.

(ج) ولی در تجارت اصل، که فروش زمان نیست عدم ریسک همراه آن است. بنابراین این دو تا را می‌توان دو نوع معامله ذکر کرد.

(س) یعنی عدم ریسک هم با فروش زمان و هم با خرید و فروش ارز است یعنی دو نوع معامله است ۱- معامله ربوی ۲- معامله ارزی.

(ج) آیا واقعاً در معامله ارزی هیچ ریسکی نیست؟ مسئله ریسک پذیری در ارز به یک نسبت کمی وجود دارد.

خصوصاً با دستگاه ارتباطاتی که الان است و لزومی ندارد که تمام ارزی فروشی خود را نقد کند.

(س) آیا بحث در بانک معتبر دنیا یا بانک های ایران است؟ اگر بانک های دنیا و ارزهای رایج مد نظر باشد مثلاً در آمریکا، مارک آلمان را هر کجا ببری بر می دارند و فکر نمی کند که شاید دیوار برلن پائین بریزد و تعداد کارگر آلمان غربی زیاد بشود در نتیجه ارزش مارک پائین بیاید و اگر هم تأمل کنند در جای دیگر است.

(ج) خیر! حجم خرید ارز، متعارف با تقاضا است یعنی ارز انبار نمی کنند.

(س) مثل کالا نیست. یا برعکس آن چون بانک محل پول است اصلاً پول از آن بیرون نمی رود.

(ج) مگر پول خود آن کشور باشد چون بیشترین پولی که بانک نگهداری می کند پول کشور خودش است ولی پول دیگران را می تواند تا گرفت، بلافاصله تبدیل کند. یک مقداری را بجای تبدیل کردن می تواند با فاکس و با حواله بفرستد مثل معامله بین بانک ها که انجام می شود.

(س) یعنی ارز خرد را از دست اشخاص می خرد مثل پول خردی که به دیگران می دهد تا از در بانک بیرون ببرند و روی ارزهای عمده اصلاً خرید و فروش واقع نمی شود.

(ج) احسنت، حمل و نقل ارز واقع نمی شود؛ حواله ارزی واقع می شود.

(س) مثلاً در حساب دولت ایران در بانک لندن چند میلیارد دلار برای فروش نفت نوشته می شود، ولی پول به ایران تحویل نمی شود.

(ج) پس در اینجا به مقدار کمی ریسک پذیری است چون ارزها نوسان جهانی دارد (این گونه نیست که ریسک پذیری صفر باشد) و از طرفی تقاضا برای خرید ارز هم است.

(س) ضمناً اینگونه نیست که هر کشوری بعد از خرید بیاید ارز را تبدیل به پول خودش بکند، مثلاً ایران نفت که می فروشد، دلار در بانک های لندن نگه می دارد و در قبال آن کالا یا پول رایج مملکت گرفته نمی شود. وقتی دلار نوسان پیدا کرد، ایران ضرر می کند. منتهی ضرر را صاحب ارز می کند نه بانک یعنی مثلاً دولت ایران ضرر می کند. این ارز هم از حساب کسی دیگر که در همین بانک حساب داشت به حساب ایران انتقال داده شد مثلاً از حساب شرکت توتال به حساب ایران آمد. بنابراین بانک در این وسط ضرر نمی کند بلکه فقط دلار را به چرخش در آورد بعد در قبال دلار به آلمان مارک می دهد تا ایران خرید کند.

(ج) در آنجائی هم که بانک طرف خرید فروش است ضرر می کند، مگر اینکه طرف بودنش را صفر کنید.

(س) برای چه چیزی می‌خواهد ارز بخرد؟

(ج) برای مشتری که تقاضا کرده است.

(س) مشتری برای چه چیزی می‌خواهد یعنی می‌خواهد دلار را به کسی بدهد که مجبور است از طریق خود همین

بانک بدهد.

(ج) مگر در جایی ارزهای خرد بفروشد.

(س) برای ارزهای خرد امکان ضرر وجود دارد ولی برای ارزهای کلان ضرر نمی‌کند که آن ضرر هم چیزی نیست.

(ج) درکنار سودی که می‌برد چیزی بحساب نمی‌آید.

(س) یعنی ارز خردی را که می‌خواهد توزیع کند میزان فروشش را حساب کرده و به همان میزان می‌آورد.

(ج) بنابراین یک معاملاتی است که با فروش معاملات زمان، فرق دارد و هیچ‌گونه فرض ریسک در آن نیست.

(س) چرا فرض ریسک دارد، یعنی فرد به وعده اش وفا نمی‌کند مجبور می‌شوید تضمینش را بفروشید.

(ج) حتماً بانک از قیمت دارائی او بیشتر وام نمی‌دهد، یعنی هیچ وقت بیشتر از نصف نمی‌دهد. یعنی فرض سقوط

حتمی در مزاید را می‌گذارد.

بنابراین در بانک یک معامله «فروش زمان» است که «فروش زمان» را می‌توان با «اسکنت» یکی کرد، تا دو نوع معامله

بیشتر نشود ۱- معامله فروش ارز ۲- معامله فروش زمان

(س) آنوقت دو تا خصوصیت دیگر هم بود ۱- با پول دیگران است بدون پرداخت چیزی و ۲- عدم خروج از بانک است

این‌ها باید در خصوصیات معاملاتی بانک دسته بندی بشود. یعنی این خصوصیات چه قدرتی به پول می‌دهند.

(ج) به عبارت دیگر ۱- ربای بانکی از خرید و فروش زمان که از طرف بانک انجام می‌شود ۲- ربایی سپرده ثابت که به

افزادی پول می‌گذارند تعلق می‌گیرد. که باید در خدمات ذکر شود، یعنی خدمت ارتباطی می‌دهد

(س) یعنی در واقع از آنجا بانک سودی برداشت نمی‌کند.

(ج) سود زیادی برداشت نمی‌کند.

(س) خیر! اصلاً برداشت نمی‌کند یعنی وقتی کسی پول در بانک می‌گذارد سودی می‌گیرد اما اینکه بانک پول را ببرد و کار کند و از کارکرد خود سود ببرد حرفی دیگری است. (مثل این است که شما پولتان را پیش من می‌گذارید و بعد بیش از پولتان از من می‌خواهید)

(ج) به عبارت دیگر وقتی پول می‌گذارد و بیشتر می‌گیرد، تا بازار ربا نباشد ممکن نیست سود ببرد.

(س) یعنی سودی که بانک می‌برد از معامله ربوی یا از معاملات دیگر است نه از سپرده گذاری مشتریان باشد.

(ج) فرق این سپرده گذاری با سپرده گذاری که از تجمع ارتباطی ایجاد می‌شود این است که تجمع ارتباطی تضمین اجتماعی اش بیشتر است.

پس معاملات بانکی چند تاخصلت دارد:

۱- تجمع ارتباطی که از پول دیگران است.

۲- تضمینی است یا اینکه فقط ربای آن تضمینی است.

(س) ربای آن تضمینی است؟

(ج) یعنی مثل کالا یا تجار ریسک ندارد، یعنی هم تضمینی مشروط و هم تضمینی مطلق است (که خود تضمین یا تضمینی نسبی و یا تضمینی مطلق است.)

۳- چرخش سرمایه در خود بانک است که با چرخش بصورت نسبی سرمایه را در اختیار خود بانک قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر چرخش نسبی در حوزه بانکی که در حقیقت بمیزانی که قدرت در جذب سرمایه را داشته باشند، پول خارج نمی‌شوند و به بانک بر می‌گردد.

(س) این معنا در معاملات غیر ربوی است.

(ج) تمام اینها در معاملات بانک است چه ربوی و یا غیر ربوی باشد. بعبارت دیگر: در غیر ربوی تضمین نسبی می‌شود در ربوی مطلق می‌شود. در همه اینها هم چرخش نسبی در حوزه بانکی است یعنی به میزان قدرت چرخش دارد.

این سه خصوصیت اصولاً احتیاج نیست در ذیل آن دو نوع معاملات (که تجارت یا ربوی یا اسکننت) ذکر شود و الا این سه خصوصیت از ویژگیهای است.

(س) باید دید هر کدام از ویژگیها، باعث چه ویژگی برای اصل پول می‌شود.

- (ج) به عبارت دیگر فعالیتهای بانکی بوسیله این ویژگیها تقسیم می‌شود نه نوع معامله
- مطلبی که در اینجا باید مورد دقت قرار گیرد این است که برای سرمایه (ثروت) چه اتفاقی می‌افتد.
- (س) قبل از هر چیزی باید توجه داشت که اینها در قسمت تحرک بانک می‌آید. حالا آیا همه اینها که ذکر شد عامل تحرک بانک می‌شود؟
- (ج) بله، حتماً تحرک بانک بوسیله این سه ویژگی انجام می‌گیرد. چون معنای تحرک بانک، ”دائم افزا شدن تجمع ارتباطی“ است که بوسیله این سه خصلت حاصل می‌شود.
- (س) بوسیله تجمع ارتباطی که از پول دیگران است.
- (ج) این خودش دائم افزایشی می‌شود.
- (س) و تضمینی نسبی اش و چرخش آن در حوزه خودش، آیا هر سه تحرک را ایجاد می‌کند؟
- یا یکی ثباتش و یکی بقاءش است چون گفته هر سه تای اینها برای تحرک بانک لازم است.
- (ج) هر سه تای اینها می‌توانند از تجمع ارتباطی سود بدست بیاورند. که عبارتند از: ۱- سودآوری از تجمع ارتباطی ۲- تضمین سود بصورت نسبی و مطلق از تجمع ارتباطی ۳- چرخش نسبی پول و سودش در خود بانک (نسبی در حوزه بانکی)
- بعبارت دیگر سود از چرخش نسبی در حوزه بانکی که باید دید کدام یک از اینها مقدم بر دیگری ذکر می‌شود.
- (س) البته تضمین سود را نباید بعنوان سود ذکر کرد بلکه تضمین سود را می‌توان بعنوان مثلاً ثبات ذکر کرد.
- (ج) خیر! ویژگی سود، ویژگی هر سه خصلت است، یعنی ویژگی، سودآوری از تجمع ارتباطی، ویژگی، تضمین سود، ویژگی، چرخش نسبی سود.
- (س) یعنی هر سه خصلت تحرک بانک هستند ولی ممکن است یکی از آنها تحرک سرمایه نباشد.
- (ج) بله! یعنی این سه ویژگی روی هم عامل تحرک بانک هستند.
- یعنی هر کدام از اینها ”تضمین یا چرخش یا سودآوری“ که برداشته شود، تحرک را نتیجه نمی‌دهد.
- (س) هر کدام از اینها برای سرمایه چه نقشی دارند؟

(ج) بانک و سرمایه در اینجا هویت تجمعی پیدا می‌کند و ثباتش به تضمین سود آن است و تحرک آن هم به سود از چرخش است.

(س) یعنی سودآوری بدون دادن پول تحرک سرمایه است.

(ج) که این تحرک مجدداً «قدرت دائم افزایش تجمعی» را نتیجه می‌دهد. در نوشتن عبارت باید دقت مجددی شود. سرمایه هم قبلاً و هم الان در جامعه حضور دارد، ولی بانک با یک نحوه سازماندهی خاص مثل یک حوزه یا یک فلکه کلیه معاملات اقتصادی را از خودش عبور می‌دهد.

بعد بر اساس این سازماندهی از پول دیگران "ربا" هم می‌گیرد. و در حقیقت کار آمدی ثروت هم قوانینی به جامعه الزام شد که "تضمین سود" را از بیرون ضمانت می‌کند.

(س) یا بالاتر، تحرک سود را که آخرین نقطه بانک است تضمین کرد یعنی بدون اینکه پولی خارج شود مرتباً دائم افزائی پیدا می‌کند.

(ج) تحرک هم با همان تضمین های بیرونی انجام می‌گیرد. به عبارت دیگر بند تضمین سودبانک در ارتباط با بیرون است ولی بقیه بندهایش به کار خود بانک بر می‌گردد یعنی تضمین سودش باید به وسیله دستگاه قضایی و دستگاه قانون گذاری و دستگاه تولید و توزیع و خدمات کالا، بگونه ای کانالیزه شود که این سود قابل استیفا باشد.

(س) اگر دستگاه قضائی نباشد چه باید کرد؟

(ج) وقتی نبود مرتباً شکایات انباشته می‌شود یعنی بانک سود را بدست می‌آورد ولی پشت سر هم، افراد بازار تولید ورشکست می‌شوند. بعبارت دیگر: هر گاه در جامعه بانک مرتباً با خرد شدن دستگاههای تولیدی مواجه شد قاعده این هرم سست می‌شود. پول استواری و استحکام قاعده در زمانی است که ابزارهای اجتماعی (روابط اجتماعی). "تولید، توزیع و مصرف" به نفع "متغیر اصلی شدن سرمایه" یا با عبارت دیگر: "تبدیل شدن سرمایه از عوامل تغییر تولید، ثروت به متغیر اصلی اجتماعی" باشد.

با بیان دیگر سرمایه بعنوان یکی از عوامل تولید ثروت محسوب می‌شود. بعد به متغیر اصلی تولید ثروت تبدیل می‌شود. و متغیر اصلی شدن از طریق بالا رفتن بلکه کارآمدی در عملیات تولید نیست بلکه بدلیل تبدیل شدن سرمایه از عوامل تولید ثروت به متغیر اجتماعی ثروت است. متغیری که قیدش به اجتماعی بودن است چون با یک قانون سود و

تضمینی بودن آن به رسمیت شناخته می‌شود. پس متغیر اصلی شدن ثروت یعنی، کلیه ابزارهایی که متغیر اجتماعی بودنش را تضمین می‌کند.

به عبارت دیگر یک متغیر فیزیکی و یک متغیر اجتماعی، یا یک متغیر نرم افزاری و یک متغیر سخت افزاری دارد. متغیر سخت افزاری برابر با عواملی است که در عینیت با هم ترکیب می‌شوند.

متغیر نرم افزاری، کلیه قوانینی که یکی را بر دیگری از نظر قانونی میتواند برتری بدهد. و بقیه را حول او کانالیزه بکند، متغیر اجتماعی تولید ثروت می‌شود که در اینجا کلمه، متغیر اصلی در تولید را می‌توان گفت و همچنین عبارت متغیر اصلی در تولید کالا و تولید ثروت را هم می‌توان گفت در حالی که قبلاً در معنای ثروت گفته شد مجموعه ثروت «مساوی با مجموعه محصولات اجتماعی» اعم از اینکه اجتماعی یا طبیعی باشد.

(س) محصولات یا مقدرات؟

(ج) محصولات باید باشد. مقدرات می‌تواند طبیعی باشد، ثروت طبیعی غیر از ثروت اجتماعی است.

(س) ثروت اعم از طبیعی و اجتماعی است چون بدون قید می‌آید اعم از مجموعه محصولات و مقدرات اجتماعی می‌شود.

(ج) اگر در عبارت دقت شود، وقتی گفته می‌شود ثروت، مقدرات و محصولات اجتماعی است در مقدرات، منابع طبیعی هم است ولو اینکه فعلاً قدرت استحصال آن نباشد جزء ثروتهای کشور است ولی جزء محصولات اجتماعی نیست.

البته از این جهت که حاکمیت ارضی آنها تحصیل می‌شود می‌توان آنها جزو محصولات حساب کرد.

(س) نه، حاکمیت آن تحصیل نمی‌شود بلکه حاکمیت آن حفظ می‌شود، یعنی حفظ استحصال نیست.

(ج) استحصال نمی‌شود و لی از آن نگهبانی می‌کنند.

(س) پس از مقدرات است یعنی جزو قدرت کشور است.

(ج) محصولات و مقدرات اجتماعی است ثروت، مقدرات اقتصادی جامعه (به مجموعه مقدرات اقتصادی) گفته می‌شود.

(س) مجموعه محصولات و مقدرات اجتماعی

(ج) مقدور اعم از محصول است چون مقدور همه را شامل می‌شود، پس ثروت به مقدمات اقتصادی جامعه اطلاق می‌گردد. پس اگر ثروت یکی از عوامل تولید خدمات، نه فقط تولید کالا شد. تولید محصولات اجتماعی به متغیر اصلی ثروت‌های اجتماعی تبدیل می‌شود.

با این توضیح آیا می‌توان گفت بر روی مقدمات منابع طبیعی هم اثر دارد؟ یا اینکه اصلاً باید تولید کالا موضوع نظر باشد، بلکه باید موضوع نظر این باشد که جزء عوامل تولید ثروت است و بعداً متغیر اجتماعی تولید می‌شود. از عوامل تولید ثروت به متغیر اجتماعی تولید ثروت تبدیل می‌شود.

(س) اگر بجای عوامل همان متغیر باشد بهتر است متغیرهای تولید ثروت بشود.

(ج) از متغیرهای فیزیکی است که در فیزیکی ترکیب چند چیزی با هم یک چیز را تحویل می‌داد ولی الان از عوامل روابط اجتماعی است.

(س) قبلاً هم از عوامل روابط اجتماعی بود چون قبلاً ثروت یعنی پول و دارایی از روابط اجتماعی بوده و الا پول ارزشی نداشت مثل فردی که در یک جزیره به تنهایی زندگی کند.

(ج) از عوامل بوده ولی متغیر اصلی نبوده.

(س) در جزیره ای که اجتماع نباشد یعنی روابط اجتماعی نباشد عواملی هم نخواهد بود.

(ج) سرمایه

(س) سرمایه به تنهایی که فایده ای ندارد، یعنی سرمایه (پول) یک برگ ارتباط اجتماعی است (پول)

(ج) بله پول اینگونه است لکن سرمایه هم همین گونه است؟

(س) یعنی وقتی که روابط اجتماعی نیست سرمایه هم ارزش ندارد فرضاً نفت یا درخت برای فروش است ولی وقتی کسی نیست بخرد چه فایده ای دارد.

(ج) آیا به متغیر اصلی تبدیل شده یا خیر؟

یعنی از عوامل تغییر ثروت اجتماعی به متغیر اصلی تبدیل شده یا خیر؟ این حتماً متغیر اصلی است چون سود ثابت به آن می‌دهید.

(س) یعنی تضمین می‌شود.

(ج) بله یعنی کلیه شرایط تضمین فراهم می‌شود. چرا سودی که قبل از بوجود آمدن بانک بود ربا نمی‌گفتند یعنی آیا ربا با خصلت بانکی است که این سه ویژگی را دارد؟

(س) که چرخش در درون خودش و از پول دیگران است.

(ج) قدرت دایم افزایشی آن (نرخ شتابش) قابل قیاس با نرخ ربوی فردی نیست. علت اش این است که در فردی زمانی این پول از دست خارج می‌شود مثلاً پولی برای ربوی به مدت ۵ سال داده که بعد از پنج سال این پول از دستش خارج می‌شود. در حالی که بانک به نسبتی که قدرت جذب بازار پول را داشته باشد پول از دستش خارج نمی‌شود.

(س) یعنی این ویژگی چرخش در درون خود در صرافی عادی نیست هر چند از تجمع پول دیگران بدهد و بهره بگیرد.

(ج) نه در صرافی هم به آن معنا نیست.

(س) صرافی است که مورد اعتماد مردم است پیش او پول می‌گذارند.

(ج) خیر! امانت داری بانکی اصولاً در صرافی‌ها ممکن نیست

(س) و اگر پیش هم بگذارند حتماً بهره می‌خواهند.

(ج) بهره می‌خواهند و کم هم اتفاق می‌افتد یعنی یک نهاد اجتماعی یک ساختار اجتماعی به عبارت دیگر مرکز تجمع ارتباطی نیست.

(س) یعنی قطعاً این بخش اش در قبل از وجود بانک نبوده که دیگران پول بگذارند و سود طلب نکنند یا خیلی کمتر طلب بکنند

(ج) پس تبدیل شدن سرمایه از یکی از عوامل متغیرهای اجتماعی تولید ثروت به متغیر اصلی تولید ثروت می‌شود.

وقتی سود تضمینی فراهم شد. باید بهینه‌ه "تأمین، تبدیل و مصرف" ارزانی مواد، نیروی انسانی و مصرف طبقاتی

کانالیزه خرد بشود نه کانالیزه کلان، یعنی ابزارهای اجتماعی تضمین سود که جامعه ورشکسته نشود. به عبارت دیگر

اگر عملیات بانک منشأ این شد که این طرف و آن طرف جامعه دستگاههای توزیعی یا بنگاههای توزیعی و دستگاههای

تولید مرتباً به تعطیلی کشیده شوند در اینجا رقابت باید تعریف نو پیدا بکند.

(س) یعنی رقابت تعریف سازمان یافته پیدا می‌کند.

(ج) رقابت، رقابت سازمانی خاصی در خدمت گذاری به بانک می‌شود. آن وقت برای این کار باید کلیه قوانینی که انحصارات را برای چرخش تولیدی و توزیعی فراهم می‌کند به نفع سرمایه تصویب بشود.

بنابراین «ضرورت تغییر رقابت آزاد» (یعنی تبدیل بازار آزاد کالا و خدمات) به «رقابت سازمان یافته» (یعنی تنظیم شده) در جهت تضمین سودآوری سرمایه ضرورت دارد که در اینجا بانک برخوردار و اصطکاک آزاد اجتماعی را به برخورد یک طرفه به نفع سرمایه تبدیل می‌کند.

(س) یعنی سیاست پولی را می‌فرمائید؟

(ج) خیر! توازن داخلی در معاملات خرد است، یعنی در تضمین سود سرمایه باید رقابت به گونه‌ای سازمان داده شود که سود سرمایه حفظ بشود تا جامعه پشت سر هم ورشکسته نداشته باشد.

پس رقابت آزاد برای به حداقل رساندن هزینه و به حداکثر رساندن بهره‌وری برای عموم نیست بلکه برای سرمایه است، یعنی «برخورد نامتوازن سرمایه» یا «برخورد از موضع برتر» یا «تغییر توازن به نفع سرمایه با عوامل تولید» است. پس تغییر توازن فعالیتهای عوامل تولید اجتماعی (یا عوامل بازار آزاد رقابت) به نفع سرمایه از طریق کنترل قانونی رقابتها (رقابت بازار) می‌شود.

بحث بانک در همین سطح [...] تمام می‌شود و فقط در عبارت گذاشتن اینها می‌ماند.

«من الله التوفیق»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۱

کد جلسه: ۳۱۳۲ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۱/۰۷

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: تاکنون برای بانک سه ویژگی در سه مرحله ذکر شد ۱- سود آوری از تجمع ۲- سود از چرخش نسبی ۳- تضمین سود.

س) یا بالعکس، ایجاد تحرک به خاطر این است که سرمایه «دائم التزاید» می‌شود بدون این که اصلاً سرمایه‌ایی وجود داشته باشد.

ج) مرحله‌ی اول کار بانک تجمع ارتباطی و مرحله‌ی بعد تحرک است.

س) خیر! آخرین مرحله این است، که عملاً پولی از بانک خارج نشده است.

ج) بصورت نسبی، که تجمع آن هم بصورت نسبی اضافه می‌شود.

س) اگر از زمان کوتاه رفت و برگشت پول از بانک صرف نظر کنیم، عملاً سرمایه‌ای از بانک خارج نشده است و همین خصوصیت، سرمایه را فوق العاده افزایش می‌دهد.

ج) دو چیز است ۱ - دائم افزائی برای تجمع ۲- دائم افزائی برای سود

س) خیر! در اینجا تجمع نیست، چون تجمع جایی است که بانک می‌خواهد با تجمع پول دیگران کار کند.

ج) بعد می‌تواند حوزه‌های تجمعش را تکثیر بکند.

س) اولین مرحله این است از دریافت پول دیگران سود می‌برد، ولی به خودشان سودی نمی‌دهد بعد تضمینش می‌کند یعنی؛ با گرفتن سود ثابت، به او ثبات می‌دهد. و از طرف دیگر به او تحرکی می‌دهد؛ یعنی از بانک خارجش نمی‌کند و مرتب به او اضافه می‌شود.

ج) در اینجا استقلال اجتماعی سرمایه از مالکین آن پیدا می‌شود؛ ولی نه در شکل شرکت که به آنها سهام بدهند؛ بلکه استقلال مطلق از مالکین آن پیدا می‌کند، استقلال اجتماعی سرمایه، یعنی اصل سرمایه با سهام فرق دارد بلکه سهام‌دار می‌تواند بهر حال نافذ بر سرمایه خود باشد، در حالی که کسی که سرمایه‌اش از نوع تجمع ارتباطی است اصلاً مالک هیچ گونه دخالتی در سرمایه‌اش نیست، پس اول استقلال اجتماعی سرمایه شد، بعد از آن استقرار نسبی سرمایه

با سود تضمینی است که البته در این جا استقرارش یک مقداری بیشتر هم می‌شود، یعنی قدرت زدن مرکز در جاهای دیگر را هم پیدا می‌کند.

(س) فعلاً بحث روی زدن مرکز نیست بلکه بحث در شرکتی است که می‌شود با یک رای ۷۵٪ سرمایه متلاشی بشود و برود در بخش حقیقی بجای حقوقی. اما در اینجا با هیچ رأیی یا هیچ راهی افراد تشکیل دهنده‌ی پول نمی‌توانند دخالتی بکنند بلکه این اعضاء هیئت مدیره‌ی بانک است که می‌تواند تصمیم بگیرد یا از طرف دولت است که یک تصمیمی گرفته می‌شود.

(ج) بله. بعبارت دیگر صاحبان پول دخالتی در تلاشی بانک ندارند.

(س) غیر از صاحبان سرمایه‌ی مؤسس بانک

(ج) خیر آنچه در معنای بانک گفته شده این است که بانک یک مرکزیتی پیدا می‌کند و این غیر از سرمایه است. در حالی باید ملاحظه کرد که در چرخش سرمایه چه اثرهایی است؟

(س) آنوقت شبهه‌ای در شرکت پیدا می‌شود که مثلاً یک شرکت تولیدی، کسانی که جنس یا خدماتی می‌خرند و این‌ها هم نقشی در تلاشی شرکت ندارند بلکه این مؤسسین شرکت هستند که با رأی ۷۵٪ می‌توانند تلاشی برای شرکت بیاورند و در اینجا هم این مؤسسین بانک هستند که با ۷۵٪ می‌توانند بانک را متلاشی بکنند ولی مشتری‌های بانک که فرضاً قبلاً خریدار رُب گوجه‌ی شما بود در اینجا خریدار پول شماست امانت نگه دار پول هستند مثل شرکت هیچ نقشی ندارند.

(ج) در آنجا پول و سرمایه‌ای که بناست بعداً رشد بکند، پول سرمایه گذاران نیست، بلکه مال مردم است

(س) پس در اینجا برای سرمایه چه رخ می‌دهد

(ج) آنها یک مرکز جمععی دارند.

(س) برای پول چه رخ می‌دهد.

(ج) می‌توان گفت برای پول، استقلال تجمع نسبی سرمایه پیدا می‌شود.

(س) یا بگوئیم استقلال جمععی سرمایه باشد.

ج) «استقلال تجمع اجتماعی سرمایه» است. در «استقلال اجتماعی سرمایه» باید توجه داشت که با جمع شدن سرمایه استقلال اجتماعی پیدا می‌شود. بعبارت دیگر ۱- درست کردن مراکز است ۲- جمع شدن و مستقل بودن، است.

س) مستقل از اینکه کسی بخواهد در آن تصرف کند.

ج) تجمع آن مستقل از هر گونه اراده مالکین است چون دستگاه، دستگاه ارتباطی است. بدلیل ذات ارتباطی بودنش جمع شدن سرمایه، استقلال اجتماعی پیدا می‌کند، و این غیر از این است سرمایه مراکز اجتماعی دارد. جمع می‌شود مستقل از مالکین آنها یعنی در یک مرحله ارتباطاتش مراکز اجتماعی پیدا می‌کند. یک وقت در یک مرحله جمع می‌شوند بدون اینکه صاحبانش بخواهند.

س) جمع شدن آنها ملاک ما نیست چون در ثبات مطرح است که گفته شد: ایجاد ثبات بوسیله‌ی تسهیلاتی است که بانک می‌دهد، در حالی که در اینجا گرفتن سود از پولی که دیگران برای سود گرفتن در بانک قرار نداده‌اند.

ج) عیبی ندارد به گونه دیگر می‌توان بیان کرد: «استقلال اجتماعی سود تجمع سرمایه». دقت شود که دادن لقب استقلال اجتماعی برای اینست که غیر از مراکز و غیر از جمع شدنش، تکاثرش اجتماعی شده است و تکاثرش فردی نیست. یعنی مثل نفقه دادن یک نفر نیست. استقلال اجتماعی آن امضاء شده، یعنی در جامعه استقلال تکاثر، یک وقت مرکز دارد یک وقت تکاثر دارد یعنی سودآوری، خود افزائی و دائم افزائی دارد.

س) اگر قید استقلال، اجتماعی شد یعنی اجتماع، استقلالش را به رسمیت شناخته است. در صورتی که شرکت هم اجتماع، استقلالش را به رسمیت شناخته است.

ج) با این فرض که وقتی جامعه شرکت را به رسمیت می‌شناسند یعنی صاحبان پول را به رسمیت شناخته که بتوانند یک شخصیت حقوقی درست کنند درحالی که در اینجا صحبت از صاحبان سهام نیست، یعنی صاحبان پول، پول خود را مستقلاً در بانک قرار داده‌اند. یعنی؛ در حقیقت این پول مردم است، لکن بدلیل ارتباط، هم خود پول و هم سود آوری آن از مردم مستقل شده است، یعنی؛ علاوه بر استقلال تجمع و پیدایش مرکز برای ارتباطات، سودآوری آن هم مستقل است. به عبارت دیگر در یک مرتبه، مرکز ارتباطات پیدا کرده و یا پول و سرمایه، برای ارتباطاتش باشگاه پیدا کرده است. در نتیجه در این مرحله علاوه بر باشگاه پیدا کردن، توانسته یک کارهای دیگری هم انجام بدهد.

(س) استقلال اجتماعی شدنش به چه معناست؟

(ج) یعنی گامی استقلال از صاحبانش پیدا می‌کند ولی سوال مهم روی سودآوری آن است؟

(س) سودآوری آن را در تکاثر ذکر می‌شود. تکاثر سرمایه؛ استقلال اجتماعی این سود است. در آنجا هم استقلال اجتماعی خود سرمایه است یعنی در اینجا اجتماعی بودن آن را بیشتر شرکت می‌گویند آیا تکاثر آن را بیشتر از شرکت می‌گوید؟

(ج) تکاثر آن حتماً غیر از نوع تکاثر شرکت است.

(س) ولی آیا اجتماعی بودنش با آنجا فرق می‌کند؟ یعنی آیا اجازه‌ای که اجتماع، در جمع شدن سرمایه، استقرار و استیلای آن در شرکت می‌دهد با اجازه‌ای که اجتماع در استقلال تکاثر استقرار تکاثر و استیلای تکاثر سرمایه در بانک می‌دهد با هم فرق دارد؟

(ج) یعنی جامعه به رسمیت شناخته که بانک از پول مردم سود بر می‌دارد. این غیر از جامعه‌ای است که رسمیت می‌دهد، افراد شرکت بزنند. و جامعه این سود آوری را می‌پذیرد. آنوقت این سود برای بانک است. و برای خود سرمایه تکاثر است یعنی؛ جامعه به بانک نمی‌گوید چرا سودها را بین مردم تقسیم نمی‌کنید؟

به عبارت دیگر بانک ربا می‌گیرد و ربا هم پس می‌آورد. ولی از روی پول خودش ربا می‌گیرد ولی در شرکت از روی پول مردم ربا می‌گیرد نه از روی پول خودش باشد.

(س) یعنی تکاثر سرمایه از مالکش مستقل می‌شود

(ج) بله! مستقل می‌شود منتهی استقلالش استقلالی اجتماعی است

(س) اجتماعی یعنی قابل قبول برای اجتماع است؟

(ج) یعنی جامعه اجازه می‌دهد که سرمایه مستقل از صاحبش خود افزایی داشته باشد و این غیر از ارتباط و جمع شدن است و غیر از این است که محل باشگاه و مرکز ارتباطات داشته باشد. سرمایه می‌تواند خودافزایی هم داشته باشد.

(س) آیا عبارت «استقلال تکاثر سرمایه‌ی اجتماعی» بهتر نیست؟ یعنی اجتماعی آیا قید «استقلال یا تکاثر یا سرمایه»

است؟

ج) اجتماعی قید هر کدام که باشد معنایش کاملاً فرق می‌کند. موضوع در تجمع این است که استقلالش از مال اجتماعی است «استقلال اجتماعی تکاثر سرمایه». که بنظر مهمترین مطلب است و یک بحث این است استقلالش کاری به اجتماع نداشته است. یعنی این تجمع بوسیله برسمیت شناختن بانک پیدا شده و این استقلال از قبل بود اما تکاثر اجتماعی آن یعنی؛ خودافزایی داشتن آن را جامعه می‌پذیرد. سرمایه اجتماعی معنای اینست که در پول مردم رشد پیدا می‌شود.

سرمایه اجتماعی همان ثروت است در حالی اگر قرار باشد کسی این ادعا را بکند باید بخش بانک مرکزی این ادعا را کند که نمی‌کند پس می‌شود تکاثر اجتماعی باشد.

س) کدامش بهتر است؟

ج) «تکاثر اجتماعی سرمایه» استقلالش اجتماعی است، هرچند ممکن است کسی بگوید در ثبات مراکز اجتماعی، استقلال تمام شده. یعنی؛ قیدهای اجتماعی در بالا باید بعد از کلمه‌ی مراکز باشد «مراکز اجتماعی سرمایه، مراکز اجتماعی سرمایه مراکز اجتماعی سرمایه» در اینجا باید بعد از تکاثر باشد. بشود «استقلال تکاثر اجتماعی سرمایه»، که استقلالش از مالکین است و استقلال اجتماعی دارد. آنوقت باید استقلال قبل از تکاثر بیاید تا «استقلال تکاثر اجتماعی» بشود.

س) استقلال تکاثر اجتماعی درست نیست، آیا یعنی اجتماع باعث تکاثرش می‌شود یا استقلال اجتماعی تکاثر؟ که معنایش فرق می‌کند.

ج) کاملاً فرق می‌کند یعنی اگر مضافِ موصوفِ دوم باشد. «استقلال تکاثر اجتماعی» سرمایه می‌شود که همان «استقلال اجتماعی تکاثر» سرمایه بهتر است، چون حداقل انسباقش به ذهن نزدیک‌تر است.

س) در اینجا «استقلال اجتماعی تکاثر» سرمایه است و در شرکت استقلال اجتماعی سرمایه است. در این عیبی پیدا می‌شود؟

س) یعنی آیا آنجا استقلال سرمایه است ولی استقلال اجتماعی نیست و برای همه‌ی مردم هم نیست.

ج) اصلاً برای همه‌ی مردم نیست

ج) تعریف عینی مالکیت خصوصی در نظام عینی انجام می‌گیرد که با توجه به مطالب گذشته باعث سلب اختیار از مالک و سلب اختیار از جامعه در تنظیمات آموزش می‌شود. یعنی؛ اراده‌ی مالک و تنظیمات اجتماعی هر دو روی هم نتیجه می‌دهد، انحصاراتی که آزادی اجتماعی، اقتصادی را بنفع یک دسته‌ی کوچک و بر علیه عموم جامعه سلب می‌کند و در ذیل این نتیجه که بخوبی توضیح داده شد، می‌توان، قانون اساسی را هم بصورت مفصل آورد.

یعنی بندهایی که در آن چگونگی تقسیم شروط بیان شده که مثلاً نباید به تداول بی‌انجامد.

پس خصوصی سازی قبل از تعریف نظام اقتصادی معنایش این است امکانات را به یک دستگاه ضد قانون اساسی و ضد انقلاب واگذار کرد. یعنی در حقیقت خصوصی سازی نه (بدلیل ضرورت‌های عینی) بلکه بهر دلیلی یا تحت هر عنوانی، قبل از تعیین ساختارهای متناسب، انقلاب و (ذیلش فرمایشات امام و مقام رهبری) و قانون اساسی بمنزله‌ی عدول از کلیه‌ی مبانی انقلاب است که باید با آن کاملاً برخورد بشود و بمنزله‌ی نادیده گرفتن محورهای اصولی انقلاب، نسبت به ضرورت‌های زودگذر است.

آیا بنظر می‌آید، مطلب دیگری که به نتیجه‌ی نهائی اضافه شود؟

س) فقط در آخر کار باید قلمرو خصوصی سازی معین و ارزیابی گردد.

ج) در ارزیابی باید گفت این قلمرو، قلمرو «بدی» است و قلمرو عینی خصوصی سازی «تسلط» است.

س) قلمرو یعنی حد و مرز

ج) حد و مرز آن تسلط شد و در مرحله آخر هم استیلا است. که باید قلمرو آن روشن و مشخص بشود.

س) خصوصی سازی را نباید با مالکیت خصوصی اشتباه کرد.

ج) خیر! خصوصی سازی یعنی: ریختن آب به آسیاب مالکیت خصوصی در شرایط عینی است

س) باید در عنوان دقت شود، عنوان ما ارزیابی قلمرو خصوصی سازی است نه ارزیابی قلمرو مالکیت خصوصی. یعنی

گاهی بحث روی مالکیت خصوصی است که دارای حد و مرز است و دین بد است، که باید ارزیابی شود ولی گاهی بحث

روی خصوصی سازی است که باید مشخص شود حد و مرز خصوصی سازی کجاست، یعنی باید حد و مرز نهائی آن

ارزیابی شود.

ج) در اول کار باید معنای خصوصی سازی مشخص شود.

س) معنای خصوصی سازی در فصل یک تمام شد. یعنی در جزوه قسمت مالکیت خصوصی و هویت عین مالکیت خصوصی برای مشخص کردن طریقت مالکیت خصوصی سازی بود.

ج) چرا این جزوه جواب نمی‌دهد؟

س) اگر جواب نمی‌دهد نباید اسم آنرا ارزیابی قلمرو خصوصی سازی گذاشت.

ج) باید گفت ارزیابی مالکیت

س) ارزیابی قلمرو خصوصی سازی از طریق بررسی هویت عینی مالکیت خصوصی

ج) این را جزوه‌ی یک یا مقاله‌ی اول باید حساب کنید. زیر این عنوان بعبارت دیگر با بررسی طریق مقاله‌ی اول تمام می‌شود. بعد باید بلافاصله مقاله دومی تنظیم گردد که به دولت یا فرهنگ توسعه دیگر کاری ندارد، یعنی از دو راه می‌توان پیش رفت.

س) یک راه این است که بر اساس وصفی که درباره‌ی هویت عینی مالکیت خصوصی گفته شد، خصوصی سازی مطلقاً ممنوع باشد.

و راه دوم این است که حرف اول با ضمیمه‌ی فرهنگ توسعه بیاید، یعنی اول شرکت و بانک گفته می‌شود، بعداً فرهنگ توسعه که این‌ها روی هم تسلط را نتیجه می‌دهد.

ج) یعنی مقاله‌ی اول و مقاله‌ی دوم می‌شود. اما مقاله‌ی سوم هم به «ارزیابی قلمرو خصوصی سازی از طریق بررسی هویت مالکیت خصوصی» عنوان می‌خورد. ولی در جزوه‌ی سوم دیگر در آن توسعه نیست بلکه در آن ساختار ذکر می‌شود.

س) یعنی چه چیزی نوشته می‌شود؟

ج) فرضاً گفته می‌شود چه دسته‌ای برای دولت و چه دسته‌ای برای تعاونی و چه دسته‌ای برای خصوصی است در آنجاست که قلمروها معلوم می‌شود.

س) پس در این خلاصه نتیجه‌ای که بدست می‌آید، این است که ارزیابی قلمرو منوط به این است که سهم مشارکت بخش‌ها مشخص بشود. بنابراین همانگونه که هویت عینی مالکیت خصوصی بررسی شد. باید هویت عینی انحصارات

دولتی و هویت عینی شرکت‌های تعاونی هم بررسی شود تا با تعیین سهم هریک بتوان قلمرو خصوصی سازی را مشخص و ارزیابی کرد، یعنی بعد از بخش تعاونی‌ها ذکر شود.

(ج) یعنی با این وصفی که گفته شد، بنابراین نمی‌شود خصوصی سازی را مجرد و بریده از ساختارهای اقتصادی جامعه طرح کرد.

(س) پس باید تکلیف دیگر بخش‌های اقتصاد مشخص بشود تا بتوان سراغ خصوصی سازی آمده یعنی؛ نتیجه گیری، سلبی باشد نه ایجابی.

(ج) بله باید نتیجه سلبی گرفت.

(س) حالا اسم این، باید ارزیابی قلمرو خصوصی سازی باشد یا تعیین سهم مشارکت بخش‌ها، در اقتصاد باشد؟ یعنی اگر قرار است جزوه یک و دو و سه داشته باشد ۱- هویت عینی مالکیت خصوصی. ۲- هویت عینی انحصارات دولتی ۳- هویت عینی شرکت‌های تعاونی

(ج) بعد در آخر کار باید یک عنوان عام دیگری پشت شش جلد آن بخورد یعنی؛ تا کنون فقط موضوع جلسه، بیان ضرورت طریق‌ها بود، و باید دقت کرد که برای تدریس در دانشگاه کتاب نوشته نمی‌شود. بلکه جزوه‌ای است که باید متناسب با عنوان آنها تنظیم شود. آنوقت این حرف با پشتوانه‌ی قانون اساسی، نقض می‌کند که این بحث، بحث هیئت رئیسه قرار بگیرد.

(س) یعنی اول تعیین سهم بشود تا بعد معلوم شود که می‌توان خصوصی سازی کرد یا خیر؟

(ج) با این وصف معلوم می‌شود که از پائین صورت جلسه عوض می‌شود و باید هم چنین کاری صورت بگیرد.

(ج) بعد در بحث مرجحات باید بحث را کمی داغ شروع کرد. یعنی مقدمه بر خلاف نتیجه گیری باشد. مثلاً در مقدمه باید گفت ۳۵٪ از سرانه ملی مصادره شده و یک شرایط اقتصادی خاصی با یک ضرورت‌هایی بر کشور حاکم است. یعنی هر چیزی بنظر می‌آید آن طرف مقابل خواهد گفت، باید در مقدمه بخوبی ذکر شود. بعد از آن گفت آیا می‌توان به دلیل این‌ها انقلاب را نادیده گرفت و بنیان انحلال انقلاب را ریخت؟ یعنی «آب به آسیاب آمریکا ریخت» یعنی الان که کشور در فشارهای آمریکا قرار دارد می‌توان راهی را رفت که کشور را به یک تنگناهای اصولی برساند و در آن تنگناها راهی برای انقلاب باقی نماند.

پس تا کنون مباحثی طرح شد که جز در نظام قابل اثبات نیست.

(س) یعنی اثبات شد که مالکیت خصوصی باید همراه ساختارها بررسی بشود.

(ج) یعنی یک بحث درباره‌ی مال و خصوصی است. که مال و مالکیت خصوصی به چه معناست، یعنی مهمترین مطالبی

که باید در مقدمه مطرح شود عبارتند از ۱ - طرح ضرورت خصوصی سازی که در پیشگفتار ذکر می‌شود.

(ج) آنوقت در قسمت ضرورت، عندالامکان باید آمار و ارقام ذکر شود. بعد باید درباره‌ی وضعیت صنایع، وضعیت زیان

دهی وضعیت تمام وقت کار نکردن آن هامورد بحث واقع شود. بعد در صورتی که مدیریت دولتی با تمام ظرفیت کار

کند با یک حمایت‌های غیر معقولی در حال کار است. یعنی؛ تأثیر حمایت‌های غیر معقول را در پیدا شدن فساد و رشوه

باید ذکر کرد.

و معنای حمایت‌های غیر معقول این است که: یک دسته از امتیازات و انحصارات دولت را گسترش دهیم مثل این که

ارزان باشد یعنی؛ کارخانه‌های ما در باطن سود آور نیست (مقداری از نوار پیاده نشده است) یا هزینه کالای تمام شده

دستمزدهای اضافی، قیمت گذاشتن و هزینه‌ی تمام شده و قیمت معقول، بوسیله ابزارهایی در جامعه هست معلوم

می‌شود که قیمت معقول نیست. مثلاً برای معقول نشان دادن قیمت، روی قیمت جنس می‌کشند. بعد هم می‌گویند

بفروش بعد هم سیاست‌های وارداتی و صادراتی را بگونه‌ای تنظیم می‌کنند که این جنس فروش برود. و این کارها کلاً

غیر اقتصادی است، مخصوصاً با آمدن آقای خاتمی که تنگنا بیشتر شده است و اینکه ایشان به هر جایی که دست بزنند

نتیجه‌اش حمایت‌های غیر معقولی است که روی هم پیدایش بحران فساد اقتصادی را نتیجه می‌دهد.

(س) بحران اقتصادی

(ج) خیر! بحران فساد اقتصادی. یعنی رشوه عمومی می‌شود چون خود دولت با قرار دادن بندهایی با عده‌ایی که

پول‌هائی تزریق می‌کنند که ایجاد فساد می‌کند که این مطالب را می‌توان در پیشگفتار ذکر کرد تا پیشگفتاری معقول

شود که می‌توان تا بیست صفحه نوشت.

(س) البته پیشگفتار بیش از دو صفحه زیننده‌ی این جزوه نیست، چون معلوم است. در ۲ یا ۳ صفحه تنظیم می‌شود.

ج) بعد از پیشگفتار باید بحث درباره‌ی این باشد که قلمرو خصوصی سازی بدون شناختن این که خصوصی سازی یعنی چه، مالکیت خصوصی چیست؟ خصوصی سازی چه چیزی است؟ نمی‌توان بحث مالکیت خصوصی را بعنوان یکی از بخش‌ها ذکر کرد.

س) یعنی باید فعلاً ضرورت ارزیابی قلمرو خصوصی طرح شود

ج) بله! باید بحث شود که آیا بدون شناختن، برای مالکیت خصوصی می‌توان قلمرو، تعیین کرد؟ یعنی در مفهوم قلمرو باید بحث شود که مفهوم قلمرو یک سطح کمی و یک سطح کیفی دارد که قبل از شناختن وضعیت مالکیت خصوصی، نمی‌توان آنرا طرح کرد، یعنی اول باید یک شناختی از خودش باشد. بعد از شناخت می‌توان در عینیت طرح کرد که سطح کیفی و سطح کمی آن چقدر باشد. مثلاً در کمی آیا ۳۵٪ از صنایع کل کشور را می‌توان واگذار کرد یا خیر؟ [؟] آیا این سطح کمی را که می‌خواهیم بدهیم آثار کیفی دارد یا خیر؟ آیا کل صنایع زیان ده را می‌توان واگذار کرد؟ بعد باید سطح کیفی مالکیت را در قلمرو ملاحظه کرد که آیا مالکیت مطلقش باید تحت نظارت باشد؟ به عبارت دیگر آیا واگذاری ۴۹٪ سهام، خصوصی می‌شود یعنی خصوصی وسیله جلب سرمایه می‌شود یا مدیریت دولتی؟ یا بالعکس آن باشد مثلاً ۵۱٪ برای خصوصی باشد و ۴۹٪ برای دولت باشد ۵۱٪ برای دولت و ۴۹٪ برای خصوصی و دولت حق نظارت را برای خودش حفظ کند، یعنی حق نظارت برای کدام یک از دو طرف باشد؟ و هر موقع هم ضرری پیش آمد جلوی آن را بگیرد.

فرض دیگر این است که اساساً دولت، نه مدیریت داشته باشد و نه نظارت.

س) یعنی واگذاری ۱۰۰٪ باشد

ج) که این واگذاری مطلق به بخش خصوصی می‌تواند قسطی انجام بگیرد (با تسهیلات و بدون تسهیلات) بدون حمایت مثل تخصیص ارز و قرار دادن قوانین مالیاتی برای اخذ مالیات از خودش یا از واردات و صادرات بهر حال آیا ابزارهای مالی و پولی کمکش باشد یا نباشد؟

به عبارت دیگر سطح کیفیت واگذاری باید چگونه باشد؟ بعد در روابط اجتماعی چه حمایت‌هایی می‌توان از کل این‌ها کرد؟ یعنی اصولاً شناختن قلمرو مالکیت منوط به این است هویت آن بصورت عینی تعریف شود، یعنی معلوم شود که هویت مالکیت خصوصی چه چیزی است و جایگاهش در قانون اساسی کجاست؟ و هویت آن نباید بصورت نظری بلکه

باید بصورت عینی ملاحظه شود که در این صورت باید مسئله‌ی هویت عینی باید بعنوان اصل، موضوع بررسی قرار بگیرد. به عبارت دیگر هویت یک شیء گاهی بصورت تئوریک بحث و طرح می‌شود بدون این که هیچ گونه خصوصیت عینی در آن لحاظ شود. یعنی هویت عینی در مقابل هویت نظری است که در هویت نظری می‌توان فرض‌هایی کرد که اصلاً در عینیت واقعیت ندارد، از جمله این فرض‌ها بریده دیدن امور از یکدیگر است. پس خصلت هویت نظری: ۱- قدرت انتزاع اوصاف و خصوصیات از همه است که بصورت کلی و اکتفا به کلیات صورت می‌گیرد.

۲- می‌تواند بخش نظری را اصلاً مرتبط به نظام ملاحظه نکند، یعنی در اولی عدم تعین و در دومی استقلال موضوعی است (یعنی هر موضوع از موضوعات دیگر)
(س) یعنی ربط سیستماتیک ندارد.

(ج) استقلال موضوعی بهتر است چون در استقلال، موضوع خصوصی، موضوع دولتی، موضوع بانک هر کدام یک موضوع جداگانه است. استقلال موضوعی مسئله‌ی مهمی است. فرضاً یک شرکت را می‌توان جزء جزئیش کرد و همه‌اش را بصورت جزئی تطبیق به شرع داد، یعنی؛ استقلال موضوعی، امکان تطبیق شرعی را می‌دهد. پس استقلال موضوعی دو تا ضرر دارد.

(س) تجزیه‌ای است ترکیبش ممکن است مخالف با شرع باشد.

(ج) این تجزیه اولاً: تجزیه‌ی سیستم و نظام است.

(س) یعنی غرض این است که تجزیه در مقابل ربط سیستماتیک و نظام قرار می‌گیرد.

(ج) بله! قسمت دوم تجزیه این است که در اینجا آیا تحلیل نظری صحیح است؟ یا تحلیل کاربردی عینی؟ به بیان دیگر در اگر تحلیل مالکیت خصوصی نظری شد، هم منجر به تجزیه‌ی سیستم و نظام می‌شود هم منجر به تطبیق شرعی اجزاء آن می‌شود (تطبیق مشروعیت اجزاء) و اگر تحلیل هویت مالکیت خصوصی بصورت عینی شد باید هم ساختارها را ملاحظه کند.

(س) در قسمت سوم باید نقش ساختارها را بیان شود.

(ج) پس در عینی ۱- ساختار موضوع ملاحظه می‌شود ۲- ساختار شامل و نحوه ارتباطش را ملاحظه می‌کند.

(س) پس در قسمت دوم تأکید آن روی هویت عینی است. اما در قسمت اول تأکید روی ارزیابی قلمرو که باید قلمرو ارزیابی بشود.

(ج) بله! باید قلمرو از کمی و کیفی ارزیابی بشود تا معلوم شود چقدر چگونه و با چه ابزاری باید حمایت کند.

(س) یعنی نمی‌تواند بصورت فله‌ای باشد. در قسمت سوم تأکید باید روی نقش ساختارها باشد.

(ج) بله! نقش ساختارها اساس است، یعنی؛ تعریف خصوصی در عینیت وابسته به ساختارهایی است که او را معرفی کند.

(س) اینکه در بالا ذکر شد.

(ج) خیر! وابسته به ساختار گفته شد. ولی وارد نشد که ساختارهای عینی (ساختارهای اجتماعی آن) غیر از مالکیت

افراد است یعنی ۱- مالکیت افراد ۲- مالکیت سلول ۳- مالکیت ارگانیزه است. آنوقت در حقیقت مالکیت حقیقی و ساختار سلولی سرمایه و ساختار ارگانیزه سرمایه است.

(س) آنوقت باید در اینجا تمام شود که مالکیت حقیقی شامل بر بخش خصوصی است.

(ج) بله! مالکیت فردی تابعی از روابط اجتماعی است، که نمی‌تواند بر روابط اجتماعی حکومت داشته باشد

(س) یعنی این اصلاً به اندازه‌ی شخصیت حقوقی تحویل گرفته نمی‌شود

(ج) یکوقت بهاء داده نمی‌شود

(س) یعنی نمی‌تواند منزلت متغیر اصلی سیستم را داشته باشد.

(ج) بله! چنین منزلتی پیدا نمی‌کند، یعنی بحث شرکت، گاهی فرق بین عملیات فردی با عملیات سازمانی و گسترش

پذیری عملیات سازمانی است، یعنی تفاوت عملیات فردی با سازمانی ذکر می‌شود. مالکیت خصوصی در قالب مالکیت

حقیقی ذکر می‌شود، که هم از نظر سرمایه و هم از نظر اداره محدودیت دارد. پس در اولی به شرکت امکان جذب

سرمایه می‌دهد و در دومی امکان گسترش مالکیت حقیقی، محدودیت سرمایه، محدودیت گسترش را می‌دهد.

(س) یا محدودیت اداره

(ج) محدودیت اداره بعد از آن است

(س) یا محدودیت فعالیت

ج) اگر هم محدودیت سرمایه و هم محدودیت گسترش بود، آنوقت یک شرکت، می‌تواند در تمام کشور مرتباً شبکه بزند چون می‌تواند پول جذب کند.

س) اصل همان محدودیت سرمایه است یعنی اگر پول باشد محدودیت گسترش نخواهد داشت

ج) ولی محدودیت اداره دارد که آن هم به محدودیت سرمایه بر می‌گردد.

س) بله اصلش فقط محدودیت سرمایه است.

ج) در حالی که شرکت امکان رشد سرمایه‌ای امکان ساختاری شدن و سازمانی شدن را دارد یعنی امکان فعالیت

اجتماعی را هم دارد. و محدودیت سرمایه، محدودیت گسترش اداره که به محدودیت سرمایه بر می‌گردد آن وقت اگر

شرکت درست شد باید ساختار اجتماعی باید قدرت جلب سرمایه داشته باشد در قالب مالکیت حقوقی که امکان

گسترش فعالیت و گسترش سرمایه پذیری (افزایش سرمایه) ۲- امکان استخدام مدیریت‌ها ۳- امکان گسترش فعالیت

س) همه این‌ها تابع گسترش سرمایه است؟

ج) مدیریت را هم دارد.

ج) مالکیت حقوقی از همه این‌ها حتی از سرمایه هم مهمتر است. وقتی شخصیت حقوقی به آن اعطاء می‌شود و تا

مرحله‌ی مثلاً بانک جلو می‌رود، کلیه‌ی روابط اجتماعی را در خودش منحل می‌کند. یعنی لوازم مالکیت حقوقی امکان

استیلا و تسلط اجتماعی می‌دهد (خود بانک هم یک مالکیت حقوقی است). و از اولویت مالکیت حقوقی امکان استیلا

و تسلط اجتماعی است.

س) امکان استیلا سرمایه پیدا می‌شود.

ج) بله! یعنی امکان مالکیت حقوقی، بستر پیدایش سلطه‌گری سرمایه بر انسان است.

س) این مطلب باید در خاتمه ذکر شود ولی در اینجا ساختارها نقش اساسی دارند که بیان می‌شود.

ج) مهمترین مطلب این که ساختارها قدرت سازماندهی دارند و فرق هم نمی‌کند که موضوعش پول یا نظامی باشد.

س) خیر! نقش ساختارهای نظام سرمایه داری در هویت عینی مالکیت محسوس مورد بحث بود.

ج) وقتی ساختار دست درست شود ساختار بستر تعریف می‌شود. بعبارت دیگر هیچ عنوانی از عنوان‌های عینی جامعه

نیست که مستقل از ساختارهای جامعه حضور داشته باشد ساختارها بستر هستند.

س) خیر! گاهی مراد از ساختارها، ساختار کلی مثل آموزش و پرورش که تمام سواد و بی سواد را می پوشاند و گامی است ساختار بمعنای ساختارهای مالکیت خصوصی است که یک ساختارش شخصیت حقوقی آن است و یک قسمت آن هم شخصیت حقیقی است.

ج) وابستگی تعاریف عینی به مجموعه‌ی ساختارهای مالکیت خصوصی است.

س) که قسمت اساسی آن شخصیت حقوقی است.

ج) یعنی ساختاری شدن مالکیت در کل جامعه بازگشت به نظام خصوصی می کند. پس ساختاری شدن بمعنای این

است که تعریف شدن مالکیت خصوصی به ۱- خصلت ساختار ۲- به خصلت نظام.

س) یعنی نظام خصوصی است.

ج) یعنی نظام خصوصی و خصلت نظام فرمانداری را تعریف می کند تا اینجا مقدمه سوم تمام شد.

«من الله التوفیق»

کد جلسه: ۳۱۳۳ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۲/۱۱

حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی: اگر ما بخواهیم برنامه‌ای واقعی و عینی ارائه بدهیم، باید یکسری پیش فرض‌هایی را باید در نظر بگیریم. ۱- باید در نظر داشته باشیم که کمیسیون اقتصادی وابسته به برنامه و بودجه است و دارای مدت زمان واقعی است، که مثلاً اگر قرار باشد که سیاست‌های امور اقتصادی تا شش ماه دیگر اعلام شود، ما باید در نظر بگیریم که این حداکثر می‌تواند چهارماه در شورای تشخیص مصلحت باشد و سه ماه در کمیسیون باشد و حدوداً دو ماه هم برای رفت و برگشت به بیت مقام رهبری در نظر بگیریم، تا نهایتاً به سازمان برنامه ارائه گردد.

۲- محدودیت مقدمات است. مثلاً بر فرض اینکه هیچ مانع ذهنی در تدوین سیاست‌ها وجود نداشته باشد و مجمع و مقام معظم رهبری و کارشناس‌ها متفق‌الرأی باشند که کارهایمان را به اوقاف تحویل دهیم. مثلاً بخشی که قرار بود به بخش خصوصی واگذار کنیم را به اوقاف بسپاریم. و مثلاً در بخش خصوصی هم که ۷۵۰۰ کارخانه وجود دارد و تقریباً به همین مقدار معدن‌های کوچک در اختیار داریم و چون این معدن‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند که به جز یک سری از آنها که حتماً باید در اختیار دولت باشد و یک بخش از معادن مانند اراضی موات و قسمتی از شیلات و امثال آن هم می‌تواند در اختیار بخش خصوصی باشد، بقیه قسمت عمده آن در اختیار اوقاف قرار گیرد. [با این فرض] ما الان به نیروی انسانی جوان (اعم از روحانی تا هیئت امناء) که بتوانند مدیریت اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را توأم انجام دهند، نیاز داریم یعنی به یک نیروی جوان، هم باید کار بدهند و هم نظام فکری‌اش را بوجود آورند و هم این او را در جریان‌ات سیاسی بتوانند به خدمت نظام درآورند. با توجه به مطلب فوق آیا در حال حاضر روحانیون مساجد و هیئت امنای مساجد و احیاناً یک قدم بالاتر از هیئت امناء مسجد، حتی هیئت امناء محله که بعداً وارد مسجد می‌شوند. چه سهمی از این مقدمات را دارا هستند؟ آیا بالفعل دارای این مقدمات هستند؟ طبیعی است که وقتی صحبت از مال و قدرت و فکر به میان آمد. یکدسته‌ای از کارشناس‌ها یا دانشجویها خودشان را به این مراکز نزدیک می‌کنند. ولی طبیعی است که باید مدیریت شوند. در این صورت آیا هیئت امناء مساجد (که می‌خواهند دین مداری باشد) تا چه اندازه می‌توانند از عهده این کار برآیند. الان در شهرهای بزرگی که بیش از دو میلیون جمعیت دارند، از ۱۲۰ هیئتی که

وجود دارد حداکثر ۱۰ یا ۱۵ تای آن می‌توانند در این راستا کارآمدی داشته باشند، البته نه آن اندازه که مورد نظر ماست.

پس ما ابتداءً به پرورش نیروی انسانی نیازمندیم، که خود این پرورش نیروی انسانی به عوامل زیادی احتیاج دارد. او یک سازمان خاصی را نیاز دارد. یک فاصله ارتکازی هم وجود دارد، مثلاً یک امام جماعت خیال می‌کند که اگر بخواهند یک معدن یا کارخانه را در اختیار او قرار دهند به قصد این است که او را خریداری کنند. بنابراین ایشان هم با اعتقادات مردم در رابطه است و هم زندگی شخصی خودش و هم مسجدش اداره می‌شود و احیاناً وکیل مراجع نیز است (که این استثناء است) همچنین هر امام جماعتی یا بصورت وکیل در سطح بالا و یا در سطح پائین است که می‌تواند حساب سال مردم را رسیدگی کند. حتی به صورت منبری که جهت تبلیغ به محلی می‌رود. به همگی بدون استثنا مراجعه‌ی مریدان مراجع است. و لذا با درآمدی که برحسب اعتقاد مردم پرداخت می‌شود زندگی متوسط این‌ها اداره می‌شود و به اصطلاح معروف انگیزه‌ای برای اینکه سر بی درد خودشان را دستمال ببندند ندارند. و برای اینها هم استیحا‌شی نسبت به کارهای ما پیدا می‌شود که مثلاً مسجد را می‌خواهند از دست ما خارج کنند، یا هیئت فکری کند که می‌خواهند عزاداری را از شکل سنتی آن خارج کنند. خصوصاً با رفتارهایی که صورت گرفته است. مثلاً گروه بسیجی مسجد به امام جماعت، همه هیئت و غیره بی‌اعتنایی کرده است و دلیل آن هم این بوده که ارتکازات یک دسته از آنها، با انقلاب موافق نبوده است و اینها با آن برخورد کردند.

بنابراین توجیه مقدماتی مطلب ما، معین شدن و ابتداءً درست کردن مؤسسات وابسته به مساجد است. این به جای اینست که مستقیماً سراغ مسجد بروند. و این موجب می‌شود که مردم احساس امنیت که کنند از طرف اینها صدمه نمی‌خورند. و حتی راضی به عدم امضاء شخص امام جماعت باشند. در مرحله بعد که موانع ذهنی کم کم از بین رفت، آن وقت از امام جماعت درخواست امضاء کنند. بخش فرهنگی هم با ارتکازات موجود حوزه‌ها فاصله دارد؛ یعنی نظام اعتقادات موجود، نظامی است که به التزامات کلی ختم می‌شود و آوردن آن، تا نظام ولایت اجتماعی با ارتکازات آنها سازگار نیست. این شیبی است که بخش فرهنگی برای توجیه شدن کل دسته‌جات مذهبی باید پیدا کند.

اما در بخش سیاسی، الان خیلی از مساجد [نسبت به این امر] دارای استیحا‌ش هستند؛ یعنی مساجدی که از طرف مراجع عظام از جمله آیات عظام سیستانی، بهجت و تبریزی و وحید اداره می‌شوند، ابتدائاً وارد کار سیاسی نمی‌شوند و

حتی مریدان آن‌ها. هم وارد نمی‌شود. لذا وارد کردن حوزه در شیئی که موجب شود تا اینها در مسائل سیاسی وارد شوند، مقدمات بسیار عمیق‌تری می‌خواهد. یعنی از جایی که علم اصول استنباط احکام حکومتی در حوزه، بخواهد مسئله ولایت فقیه را جای بیاندازد تا جایی که بخواهد موانع ذهنی کوچک و ساده ذهن یک روحانی را در یک مسجد برطرف بکند، مجموعاً می‌توان گفت که مثلاً این در یک برنامه بیست ساله قابل پیاده شدن است. البته شیب آنرا می‌توان شروع کرد، ولی این به معنای این نیست که به برنامه سوم که رسید یک مرتبه نتیجه بیست سال را ملاحظه کنیم، بلکه می‌توان در خط موازی برنامه اولاً که یک کارهای مقدماتی را شروع کرد. ۲- می‌توان شدت روند برنامه سوم را در انگیزش مادی کم کنیم.

پس شناختن مطلوب یک بحث است، و نسبت بین وضعیت موجود و مراحل انتقال، بحث دیگری است. به عبارت دیگر، ایجاد یک خط موازی برای دین محوری برنامه و ایجاد شرائط کم کردن سرعت انگیزش‌های مادی، تدریجاً می‌تواند انتقال محور برنامه را نتیجه دهد. مثلاً اگر "۴، ۲، ۱" باشد، در ابتدای کار، ۴ آن را باید برای انگیزه مادی، ۱ آن را برای انگیزه الهی و ۲ آن را برای انگیزه التقاطی قرار دهیم. در گام دوم انگیزه التقاطی ۴؛ انگیزه‌های مادی ۲ و هنوز انگیزه الهی ۱ است. در گام‌های بالاتر انگیزه‌های الهی بطرف ۲ می‌آید، باز التقاطی ۴ و انگیزه‌های مادی ۱ است. تا برسد به مرحله آخر، که انگیزه‌های الهی ۴، التقاطی ۲ و الحادی ۱ می‌شود. لذا انگیزه‌های مادی تا آخر مطلقاً حذف نمی‌شود. بله! مطلوب این است که انگیزه‌های الهی ۴ باشد.

اگر این شیب به اعضاء کاملاً تفهیم شود و حتی برای آن به عنوان استراتژی حرکت یا مراحلش روند درست کنیم، هر چند روند کلی باشد، در این صورت دیگر حرف شما را خیلی دور از عنییت نمی‌بینند. دقت می‌کند که الان بودجه آستان قدس رضوی، را داریم و یک مخارج مذهبی وجود دارد که می‌توان کلش را حدود کرد. حالا چه آنهایی که تحت تأثیر نظارت مستقیم دولت است، مثلاً بودجه حوزه‌ها، هیئت‌ها، ساخت و ساز مساجد... به عبارت دیگر هزینه‌هایی که در کل کشور می‌شود و در آمدهایی که مربوط به کل امور مذهبی است، اگر درست آمایش شود و الگوی سوال کردنی درست شود که فقط نگویند که در آستان قدس رضوی در سال ۵ میلیارد تومان یا ۷ میلیارد تومان درآمد داشته است؛ بلکه مجموعه مساجدی که ساخته می‌شود، مجموعه سفره‌هایی که داده می‌شود، و مجموعه پولی هم که به حوزه می‌آید و مجموعه پولی که خرج نیروی انسانی می‌شود را حساب کنید. اگر حساب شود یک رقم قابل ملاحظه به دست

می‌آید. و در یک پله بالاتر، مجموعه هزینه‌هایی که یک خانواده در امور مذهبی هزینه می‌کند و این‌ها در مسجد محله نیست، مثل روزه‌های خانگی ایام محرم، صفر و ماه رمضان، که در صورتی که این‌ها ارزیابی دقیق شود، خیلی زیاد است.

ممکن است که فاصله آن را زیاد ببینند و بگویند " ۱، ۲، ۴ " نیست، بلکه ۱ درصد است. می‌گوییم که مانعی ندارد. شما ارزیابی و نسبت‌هایش را مشخص کند تا معلوم شود چه هزینه‌هایی صرف امور مذهب یا امور التقاطی یا امور الحادی می‌شود. بعد باید دید که چگونه می‌توان شیب آن را تغییر داد. و این مسأله مهمی است که به صورت عینی، بتوان حرف‌ها را ترسیم کرد. نه اینکه شعارها مذهبی باشد و به عینیت هم ربطی نداشته باشد. این یک مسأله بود. و یک مسأله دیگر صرف نظر از این مطالب، این است که، شاخصه‌های سیاست‌ها مشخص شود، که این یک کار اجرائی است. یا اینکه معلوم شود که امام (ره) و مقام معظم رهبری چه فرمایشاتی و با چه شاخصه‌هایی داشتند و چه چیزی را می‌گویند، که این حرف دیگر است، یعنی ترسیم آرمان‌های کلی و سیاست‌های کلی. هر چند که نکته‌ی مهم این سیاست‌ها اینست که بر اجراء و برنامه نظر داشته شود که بعداً لازم باشد در وسط کار مورد لحاظ قرار بگیرند. ولی عناوین آرمانی کلی و اهداف ارزشی آن را امام و مقام معظم رهبری بیان کرده‌اند، که درصد خوبی است و طبق آنها می‌توان اهداف کلی را معین کرد.

کار دوم از نظر اولویت، برای این خوب است که فیش‌ها هنوز کامل نیست. چون وقتی فیش‌ها کامل است که جدول، بتواند شاخصه‌های سیاست‌هایی را که موجود است را جمع بندی بکند، تا در آنجایی که اولویت، دلالت و توزین است را بتوانیم بر اساس سیاست‌های مصوب بیاوریم. البته باید روی این دقت کرد [تا ببینیم که] تعریف‌ها و آنچه که به دنبال آن می‌آید می‌تواند نظام توزین را تحویل بدهد یا خیر؟ یعنی آیا می‌توان «تعریف، ویژگی و هدف» را به گونه‌ای خلاصه کنیم که در جدول توزین، بر اساس این‌ها وارد شویم. که به عبارت دیگر بتوانیم سیاست‌گذاری را بر اساس این آئین‌نامه تنظیم کنیم. که باید در عمل ملاحظه شود که این ممکن است یا خیر. اما معنای برنامه :

۱- نسبت به آرمان تفصیلی‌تر هستند؛ یعنی آرمان مطلوب‌های کلی را می‌گویند، در حالی که این‌ها آن درجه از کلیت را ندارند و خاص‌تر هستند و چون خاصند، تفصیلی می‌شوند. (اجزاء)

- ۲- بازتاب صحیح و عملی ارزش‌ها هستند؛ یعنی عملاً خاص همان عام هستند، به عبارت دیگر اجزاء محقق کننده همان آرمان هستند؛ یعنی ربط منطقی و عملی دارند. (اجزای اجرایی)
- ۳- نه تنها دولت؛ بلکه عامه جامعه را مد نظر دارند؛ یعنی برنامه و سیاست برای تحقق اجزای آرمان‌ها در جامعه هستند. (برنامه‌ای)
- ۴- باعث هماهنگی و انسجام اجزاء نظام هستند؛ یعنی در عین حالی که نسبت به آرمان‌ها خاص هستند، هماهنگی برنامه را هم به عهده دارند. (هماهنگی)
- ۵- شاخصه‌ی بایدها و نبایدها در تعیین اولویت‌ها هستند. (اگر قرار شد که هماهنگی را به عهده داشته باشند آیا می‌توانند که شاخصه بایدها و نبایدها نباشند)؛ یعنی خودشان نسبت به آرمان، جزئی و نسبت به برنامه اصول و خطی، برای مشخص کردن بایدها و نبایدها در تعیین اولویت‌ها هستند. (معیار اولویت)
- ۶- تخصیص و توزیع منابع و امکانات کشور را بیان می‌کند (تخصیص منابع)
- ۷- اجرای آنها، سیمای کلی نظام را در ۵۰ سال آینده مشخص می‌کند.
- پس جمع‌بندی این شد که فعلاً با حفظ خصوصیتی که برای برنامه هست، به بررسی سؤالات اقتصادی برای پنج روز دیگر پرداخته شود تا روی نوشته‌های آقای دکتر رهبر اظهار نظر بشود.
- در این قسمت یک بخش از بحث، به مسأله مالیات‌ها بر می‌گردد. بنظر می‌رسد که مالیات‌ها در هر حال، منتقل به طبقه ضعیف می‌شود و به همین جهت، نه فقط نظام مالی را باید پائین آورد، زیرا که بخش خصوصی به وسیله نظام مالی، امکانات را مطلقاً از قسمت ضعیف و تعاونی حذف می‌کند. یعنی وقتی که مالیات از یک برج وصول می‌شود، مثلاً ۸۰٪ مالیات گرفته می‌شود و او قیمت ۲۰٪ را به قیمت ۱۰۰٪ می‌فروشد؛ یعنی نرخ را یک مرتبه تا ۸ برابر بالا می‌برد. این مطلب فقط در قضیه زمین نیست، بلکه در کلیه بخش‌ها است و این فشار منتقل به بخش ضعیف می‌شود و این خلاف است. بنظر می‌آید که دولت را باید بزرگ، ولی کم خرج کرد و خرج آنرا به نصف و یا ثلث رساند. ولی اندامش بزرگتر و خیلی فعالتر از آنچه که الان است بشود. البته این غیر بخش‌های اوقاف و تعاونی است. آنچه که الان مورد نظر می‌باشد بخش متمرکز است. پیشنهاد من در بخش متمرکز دولتی این است که مسأله دوران سربازی را به جای ۲ سال به پنج سال تبدیل کنند. ولی باید کاری کرد که مردم استقبال کنند و دنبال سربازی بدونند. نه اینکه با

فشار به سربازی بروند. البته شیوه اش این است وقتی شخصی سرباز می‌شود یک سال کار نظامی بکند که حضور در آموزش، و تعلیم و مانور که بخشی از کار است و یک سال هم او را برای ورود به بازسازی کشور آماده کنند. که در عین حالی که نیروها آزاد نمی‌شوند تا از سربازی خارج شوند، یکی از کارها را هم یاد می‌گیرند. هر کاری که باشد، فرق نمی‌کند. مثلاً یاد می‌گیرند که در معدن یا جنگل کار کنند و یا کمک مهندس شوند از سال دوم در یکی از معادن با قیمت بسیار کم، که فقط خرج شخصی آنها در بیاید کار می‌کنند و بقیه هزینه‌ها را به آنها وام می‌دهند؛ یعنی اگر سرباز عایله‌مند است تا سه سال بیست هزار تومان حقوق و ۳۰ هزار تومان هم به او وام بدهند. در نتیجه سرباز، در راه‌اندازی یک منابع شرکت می‌کند. (جنگل یا معدن). و به همان نسبت او را در کار سهام می‌کنند؛ یعنی هم سهم و هم اولویت کاری دارد که به نسبت هم مالک است و هم اولویت کاری دارد. آنوقت هم می‌تواند سهم خودش را بفروشد و هم می‌تواند که یا نفروشد. در صورت عدم فروش، دینش از درآمد منبع استیضاء می‌شود که این غیر از مزد و استخدامش است و در صورت فروش باید دینش را پس بدهد که در این صورت کار الزامی است.

همچنین بخش جاری ادارات نیز مشمول این قاعده است. منتهی به نسبتی که کار سخت‌تر می‌شود مزد بالا می‌رود. اگر خواست در یک سال پست هماهنگ‌سازیهای اداری را یاد بگیرد و در آنجا کار کند مثلاً حقوقش ماهی پنجاه هزار تومان است و اگر خواست در مناطق جنگلی شمال کار کند ۷۰ یا ۸۰ هزار تومان می‌شود و اگر در منابع معدنی خواست کار کند، حقوق او ۱۵۰ هزار تومان می‌شود؛ یعنی جاذبه اختلاف حقوق، به نسبت اختلاف مشقت باشد. اگر کارش سخت بود حقوقش ۲۰۰ هزار تومان باشد. یعنی مردم خود به خود رو به اینکه حضور در تولید داشته باشند ببرند. مهمترین مسأله این است که مسئله اشتغال حل می‌شود. و دیگر اینکه الان جوانان، یک نحوه ابهام نسبت به اشتغال خود دارند و این ابهام برای کشور بد است. حالا اگر جوانی نخواست این سه سال را کار کند، باید هزینه آن را بپردازد.

مثلاً پسر سرمایه‌داری است. که می‌تواند سه سالش را با خرید کند. و این به عنوان یک وظیفه ملی عمومی برای کسانی می‌شود که نیاز به کار دارند، اما امکانات کاری ندارند، اما کسانی که نیاز به کار ندارند فرضاً یا میانگین ماهی ۱۰۰ هزار تومان و سالی ۱ میلیون دویست هزار تومان و در سه سال با سه میلیون و ششصد هزار تومان می‌تواند خودش را با خرید کند و در صورت محزوم می‌تواند این را به صورت اقساطی در طی ۵ یا ۱۰ سال بپردازد. یعنی باید

شیبی باشد که کارهای دولت با کمترین هزینه انجام شود و مثلاً اگر فرد لیسانس، فوق لیسانس، دکترا و یا در هر منزلی که است، متناسب با کارآمدیش، در مؤسسات کشور مشغول کار شود. با این فرض معنای سربازی عوض می‌شود. یعنی فردی که به سربازی می‌آید، امید به این دارد که امکاناتی در اختیارش قرار داده می‌شود. نه فقط بندهایی از جلوی پایش برداشته شود، مثل بندهای عدم ازدواج، و عدم خروج از کشور. بندهایی با سربازی برداشته می‌شود، ولی امکاناتی در اختیار او قرار نمی‌دهد. و اگر قرار دادن امکانات صورت بگیرد بجای مالیات، نیروی کار بنرخ ارزان برای عمران کشور ایجاد می‌شود که برای سرباز نیز معنای بیگاری نمی‌دهد و خود را سهمیم در کار می‌بیند. درعین حال وقتی او در شغلی وارد شد (حتی در کارهای سخت مثل معدن سنگ) کم‌کم اطلاعات و ذهنیت او به آن کار ممارست پیدا می‌کند، یعنی مثلاً با انواع سنگ‌ها، و محل فروش‌ها آنها و دستگاه‌هایی که با آنها کار می‌کند، آشنایی پیدا می‌کند [...] به عبارت دیگر جای مالیات پولی از افراد، مالیات کاری دریافت می‌شود؛ یعنی از نیروی کار اجتماعی سهمی برای عمران کشور و خدمات اداری قرار گرفته است، بدون اینکه انتقال فشار روی طبقات ضعیف باشد، بلکه تسهیلات کاری نیز برای طبقات ضعیف ایجاد شده است، یعنی به عدالت اجتماعی، نه اصالت سرمایه، کمک می‌کند.

(س) این مطلب در بخش عاملین کار است. اما در بخش مدیریت کار، مثل یک معدن باید یک هیئت مدیره یا رئیس و متخصصین داشته باشد تا این سرباز زیر دست آنها کار کند. این قسمت اصلی کار دولتی است یا خصوصی؟ اگر دولتی باشد، ما بازتاب شرکت های دولتی را دیده‌ایم. و اگر خصوصی باشد هیچ گونه با این نیروهایی که می‌خواهد تزریق شود، جمع می‌شود و خودش هم مایل به استفاده از این نیرو نیست.

(ج) البته گفته شد که سربازی متخصصین نیز به همین صورت باید باشد، پس کادر متخصص هم دارید، ویژگی این کار هم دولتی و هم خصوصی است؛ یعنی ترکیبی از هر دو وقتی خود شخص سهمیم شد و بعد معدن به او واگذار و اجاره داده شد، معنایش این است که خصلت‌های خصوصی ذکر می‌شود، در عین حال خصوصی به معنای سرمایه دار هم نیست.

(س) در این صورت مدیریت با چه کسی است؟

(ج) کادر مدیریت از خود این سربازها است؛ یعنی اگر سربازها رده‌بنده ی اطلاعاتی شوند و مثلاً به سربازی که دارای مدرک دکترا است سروان اطلاق شود و بعد به همراه چهار متخصص دیگر هیئت مدیره مثلاً معدن را به او دهند. که

کارهای برنامه‌ریزی و تخصصی هم مربوط به آنهاست و آنها هم مثل سرباز صفر، کار می‌کنند به نسبت هم سهم می‌برند. البته سهم سروان مثل حقوق سرباز نیست و بیشتر است.

(س) چه ضمانتی وجود دارد که افرای که این قرارها را می‌گذارند، سمت وسوی سرمایه‌ها را بطرف خودشان جهت ندهند، یعنی اگر بافت این شرکت‌ها مثل بافت شرکت‌های سهامی شد که افراد هیئت مدیره یا کسانی که ساختار تصمیم‌گیری شرکت‌ها بعهدشان است می‌توانند بگونه‌ای برنامه‌ریزی کنند تا پول را به جیب خودشان برگردانند، چگونه این جناب سروان این کار را نکند؟

((ج) تا ۳ سال اول که درآمد شرکت بین اینها توزیع نمی‌شود؛ یعنی تا سه سال اول که دوره راه‌اندازی کارشان است هر نوع درآمدی داشته باشند بیش از حقوق حق برداشت ندارند. ولی بعد از سه سال به نسبت کارآمدی در مالکیت سهیم هستند. حال، اینها که مالک می‌شوند یا از اصل یا از سود، مالک می‌شوند. از اصل نمی‌توانند به سرباز سرمایه ندهند؛ ولی از سود می‌توانند بگونه‌ای حساب‌سازی کنند که سود مال زید یا عمرو باشد.

(س) ربطی به حساب‌سازی ندارد. وقتی ساختار تصمیم‌گیری به هیئت مدیره داده می‌شود، مثل شرکت سهامی، ساختار تصمیم به دست اکثریت سرمایه می‌رود. فقط در اینجا به دست متخصص می‌آید. او به چه دلیل طبقه پائینتر از خودش را استثمار نکنند؟

(ج) در سه سال اول مدیریت دولتی است نه سرمایه داری.

(س) اگر مدیریت، مدیریت دولتی شد، به چه دلیل در این سه سال بازدهی خوبی داشته باشد؟

(ج) این سه سال برای بازدهی نیست، بلکه برای آشنائی و ایجاد امکان کار است.

(س) در هر صورت کار راه‌اندازی نمی‌شود؛ یعنی اینها فرضاً ظرف سه سال باید یک معدن متروکه را راه‌اندازی و فعال کنند ال دوری آنها تمام و سهمی هم دریافت کنند. اما در نیروی دولتی و سربازی ملاحظه شده (حتی با اعطاء سهم و غیره هم) که چون مدیریتش دولتی است اصلاً کار و سرمایه را به چرخش در نمی‌آورد.

(ج) فقط در این سه سال است که امکانات وام برای آوردن ابزار در اختیارشان است و بعداً چنین امکانی نیست و البته این وام، وامی است که پول به دست خود آنها داده نمی‌شود؛ بلکه فقط برای خرید ابزار هزینه می‌شود. وقتی ابزار نصب شد و فرضاً بانک ابزار را آورد، در صورت کار آنها با این ابزار، وام برای آنان نوشته می‌شود. و بعداً به هیچ وجه وام داده

نمی‌شود. به عبارت دیگر اگر راه‌اندازی نشد اینها معدنی دارند که راه‌اندازی نشده و ابزاری هم ندارد. به عبارت دیگر اصل اینکه حقوق و ارزیابی جوانبش چگونه باشد یک بحث دارد. و اینکه مالیات رت از درآمد بگیریم یا نیروی کار. اگر از نیروی کار بگیرید و کار آمدی «بالا ببرید، آنگاه بحث انگیزه و بحث اندیشه و بحث قدرت انجام کار هر کدام بحث مستقلی می‌شود و این سه محور باید کاملاً مورد ارزیابی قرار بگیرد.

باید حتماً انگیزه، و اندیشه و کار آمدی لازم ایجاد شود. انجام این سه کار یک حرف است و اینکه آیا برای فعال کردن دولت، پول گرفته شود یا نیروی کار، حرف دیگری است.

اگر پول گرفته شد، حتماً فشار این کار به گونه‌ای به طبقه ضعیف منتقل می‌شود و اگر کار گرفته شد، به نظر می‌آید که برعکس می‌شود.

(س) تا الان جواب نداده است؛ یعنی سربازها در کارهای دولتی [درست] کار نمی‌کنند. اصلاً اینکه در مسئله شرکت‌ها، بحث خصوصی سازی مطرح می‌شود بخاطر این است که بخش دولتی کارآمد نبوده و گرفتن مالیات (نه کار) برای اینست که با پول برای دولت می‌شود کار کرد اما با کار نمی‌شود.

(ج) شواهدی است که در خود سپاه در ساختن سد کرخه (که بزرگترین سد ایران نیز است)...

(س) الان نمی‌شود آنرا مورد ارزیابی قرار داد.

(ج) اینرا مورد ارزیابی قرار نمی‌دهیم. اما فعالیت‌های چین یا شوروی را نمی‌توان کوچک دانست. از فعالیت‌هایی که قدرت انگیزش نیز روی آن بوده، مثل آلمان که انقلاب صنعتی در بطن آن رخ داد نمی‌توان چشم پوشید. است به عبارت دیگر نمی‌توان گفت نیروی کار عقبتر از سرمایه است. و در این شکی نیست که انگلستان در سرمایه‌داری سابقه بیش از هزار سال دارد و آلمان با انگیزش نه فقط بر انگلستان، که اگر تندروی نکرده بود بر همه دنیا غلبه می‌کرد، و لاقل به نصف دنیا غلبه کرد. در حالی که حتی انگیزه سرمایه‌داری هم در آلمان نبود، بلکه هیتلر ضد سرمایه‌داری بود و اگر هم یهودی‌ها را نسوزانده باشد، لاقل آئین آنها را نپذیرفته است. آئین یهودیان در سرمایه‌داری، اساسی‌ترین آئین است و تقریباً سرمایه‌داری به دست یهودیان در دنیا (هم از نظر تئوریک) و (هم از نظر عملی) اجراء شده است. در حالی که در آلمان حتی در برنامه‌ی اقتصادش و حتی در پشتوانه پول، اولین دولتی است که نیروی کار را قرار داده است.

مسئله این است که نیروی کار را چگونه می‌توان سامان داد و تولید کرد. بنظر من می‌آید که نشناختن «مدیریت انگیزه، اندیشه و عمل» اساسی‌ترین علت ورشکستگی دولت بوده است. در دنیا اینگونه عمل نشده است. روسیه در دنیا موشک ساخته است و از نظر تکنولوژی نظامی، لاقل، کار را بجایی رسانده که با او قراردادهایی امضاء می‌کنند که در آن معاهدات صنعت هسته‌ای، کنترل می‌شود. و این به معنای این است که قدرتی رسیده و این بر اساس نظام کار است نه نظام سرمایه. هر چند کهمی‌توان گفت روسیه در اقتصاد شکست خورد؛ ولی نمی‌توان گفت که در صنعت نظامی نیز شکست خورده است. در بحث جنگ ستارگان، حتی بعد از فروپاشی شوروی، آمریکا تبلیغ می‌کند که روسیه قصد دارد تکنولوژی هسته‌ای را به دیگران بفروشد. به عبارت دیگر، نمی‌توان گفت که در تکنیک نظامی از دنیا عقب مانده است. و آلمان هم که در حال پیش رفت است. بنظر می‌رسد تکنولوژی می‌تواند کار سرمایه را بکند و دلیلی هم وجود ندارد که رهبری تکنولوژی همیشه با سرمایه باشد. البته وقتی گفته می‌شود که کار باید حزب الله شود، بعضی فکر می‌کنند معنایش این است که هیچ گونه اطلاعی نداشته باشیم؛ یعنی انگیزه بدون اطلاع باشد، در اینجا دو لبه کار، دچار مشکل شده است.

یک موقع گفتیم که تعهد منهای تخصص باشد و یک وقت نیز تخصص منهای تعهد با انگیزه اقتصادی محض. هر دو غلط است. در کشور انقلابی هیچ کدامش کار نمی‌کند. تعهد به هر نسبتی که باشد باید تعهد هم به همان نسبت باشد، در اینصورت است که کار جلو می‌رود. این مانند این است که یا کسی مجتهد نباشد و درویشی حکم کند و یا اگر مجتهد شد، بدون تقوی حکم کند، قطعاً این قابل قبول نیست، مگر اینکه صفت " غیر مکب علی الدنيا مالاً اوجائاً او غیر ذلک " را نفی کنید. این نکته‌ی حساسی است که مالیات را در تحمل چگونه...؟ و یک مسئله مهم این است که هنوز در کشور ما گزینش تخصص، در نظام دولتی است و این گزینش متناسب نیست و این یکی از مشکلات کشور است. یعنی دکترای فیزیک اتمی را در وزارت کشاورزی قرار می‌دهند و دکتر طب را در بخش فیزیک اتمی. اصلاً در گزینش نیرو اینکه چه کسی کجا قرار گیرد، اطلاعات، انگیزه، اندیشه و کارآمدیش چه چیزی است مورد لحاظ و محاسبه قرار نمی‌گیرد. در بخش خصوصی این کار انجام می‌شود ولو برای سرمایه باشد. یعنی برای ماشین نویسی یک فرد ورزشکار که بازویش ستر باشد در حالی تخصص ندارد را نمی‌آورند، یا برای حسابداری یک ماشین نویس را بیاورند خواه حسابداری بداند یا نداد؛ یعنی گزینش نیرو متناسب با کارآمدی انجام می‌گیرد.

در بند سوم یعنی رفرم مالیاتی است که در اینجا فرم مالیاتی ذکر شده است.

(س) در این قسمت می‌گویند که آیا سیاست‌های تثبیت اقتصادی مقدم بر سیاست‌های آزادسازی است یا این دو لازم و ملزوم یکدیگرند؟ به بیان دیگر آیا آزادسازی [اقتصادی] تحت شرایطی که ثبات و تعادل کلان اقتصادی وجود ندارد، قابل اجراء است؟

(ج) خیر قابل اجرا نیست. یعنی حد و مرز آزاد سازی مشخص نیست، نسبت کلان آن مشخص نشده است، - البته اینها بحث "انگیزه، اندیشه، عمل" را ندارند، بلکه مثلاً می‌گویند - و نسبت‌های بین "نیروی کار، سرمایه، محصولات" نیز مشخص نشده است.

(س) به عبارت دیگر، افزایش درآمد دولت و کاهش هزینه‌ها مشخص نشده است.

(ج) به بیان دیگر، الگوی اقتصادی تثبیت نشده است، یعنی در اینجا سؤال این است که قابل اجراء نیست و باید اول آنها بحث شود.

(س) آیا در کشور ما اهداف مربوط به برنامه‌های تثبیت اقتصادی که عبارت باشند از کنترل تقاضای کل، محدود کردن هزینه‌ها، و به این ترتیب کاستن از فشارهای تورمی و در کنار آن به تعادل کشیدن تراز پرداخت‌ها یا ایجاد تعادل خارجی، تحقق یافته است؟

ج: نه.

س: آیا سیاست انقباضی مالی که بعنوان پیش‌نیاز سیاست‌های آزادسازی بر آن تأکید می‌شود، تبعات رکود شدید اقتصادی را برای کشور به دنبال ندارد؟

(ج) یعنی بی‌کاری ایجاد می‌کند و یک عده را شدیداً تضعیف می‌کند.

(س) با توجه به عدم تعادل شدید در توزیع درآمد ایران آیا امکان تحقق خصوصی‌سازی با مشارکت عامه مردم امکان‌پذیر است؟

(ج) خیر! مردم سودهای بزرگ و کلان بار آورده را در تجارت می‌برند، به چه دلیل سرمایه را در صنعت یا در خصوص سازی به کار بگیرند و صد، یک آن سود نبرند؟

(س) نه، می‌خواهد بگوید که امکان مشارکت عامه مردم نیست؛ یعنی افراد خاصی می‌آیند کار می‌کنند. یعنی با توجه به عدم تعادل شدید در توزیع درآمد ایران، یک طبقه‌ی خاص می‌توانند کار کنند. آیا امکان تحقق خصوصی‌سازی با مشارکت عامه مردم امکان پذیر است؟

(ج) تنها سرمایه داری می‌تواند حضور یابد.

(س) جهت مقابله باعکس العمل اقشاری که در جریان خصوصی‌سازی، متحمل بیشترین سختی‌ها می‌گردند چه روش‌هایی تدارک می‌شود. بحران کارگری که با اخراج کارگران پیش می‌آید، چه می‌شود؟

- چنانچه پس انداز ملی کافی برای تحقق اهداف کمی خصوصی‌سازی نبود آیا از سرمایه‌های خارجی جهت مشارکت در این امر دعوت خواهد شد؟

ج: بله.

(س) از چه مشوهایی جهت جذب سرمایه‌های خارجی بهره خواهید گرفت و توقعات صاحب سرمایه خارجی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- شناور کردن قیمت‌ها در بازار سرمایه (از کالا و کار) به عنوان ملزومات خصوصی‌سازی، بدون اتخاذ تدابیر مناسب در هر یک از بازارها، موجب افزایش شدید قیمت کالا می‌گردد. در صورت وجود انتظارات تورمی بازتاب گسترده‌ای بر نرخ بهره واقعی و نرخ ارز خواهد داشت و موجبات از هم گسیختگی اقتصاد کشور خواهد شد، آثار تعدیل نرخ‌ها در بازار چگونه ارزیابی می‌گردد و آیا دولت تحت این شرایط دخالت خواهد کرد یا خیر و از چه ابزار کنترلی و نظارتی استفاده خواهد کرد؟

(ج) نمونه‌های این سؤالات، سؤالات خوبی است و باید به آن چند بند اضافه شود، و در آخر پیشنهاد خود را بصورت کلی ارائه کنیم. پیشنهاد این است که فعلاً ایران آزاد و خصوصی سازی نشود، بلکه فکری درباره سودآوری آن بشود، یعنی چکار کنیم که اینها سودآور شود نه اینکه سودآوری لزوماً با خصوصی سازی ممکن باشد.

فرضاً در گزینش نیرو، هرگز انگیزش را به عنوان انگیزه سود آور شدن سرمایه قرار ندهید. اینکه بتوان انگیزه‌های انقلابی را از نظر اندیشه و از نظر کارآمدی، کارآمدتر کرد. و یا اینکه بتوانیم اطلاعات کافی و لازم را برای اداره کردن هر کارخانه به کسانی که بسیجی و شیفته انقلاب هستند، قرار دهیم. پس بر دولتی بودن اقتصاد باید تاکید شود و

آوردن انگیزه سرمایه‌داری در کارهای دولتی را بد می‌دانیم. گزینش‌های ناسالم را بد می‌دانیم. در خصوصی‌سازی، حداقل، بصورت خیلی تدریجی باشد تا انتقال به اوقاف شود.

«اگر کشوری بخواهد سیاست‌های آزاد سازی را پیاده کند، باید رفرم آنرا در تمام زمینه‌ها بطور همزمان و یک باره یا به تدریج به اجرا در آورد.»

در این مطلب دو بحث است: اول آیا رفرم از نیروی کار لازم است؛

یعنی اینکه باید رفرم انجام بگیرد، حرف صحیحی است. اصلاحات اقتصادی لازم است این یک صحبت است. سؤال دیگری در کنار همین کلمه‌ی رفرم داریم، و آن اینکه انقلاب اقتصادی لازم است که ممکن است برای برنامه سوم انقلاب اقتصادی لازم نباشد؛ و اصطلاحات باشد، ولی تغییر محور توسعه از انگیزش‌های مادی به انگیزش‌های الهی اقتصادی، نیاز به انقلاب دارد. بنابراین برای برنامه موجود با حفظ: ۱- تحفظ، یعنی حفظ امتیازی که بعداً قابل دقت است که این قابل دقت بودن باید در شورا طرح شود. یعنی در آنجا اعلان شود که پذیرش رفرم، بخاطر اضطرار و عنوان ثانویه است.

۲- آزادسازی دولتی مورد قبول است، اما باید به سمت تعاونی نه به خصوصی سوق داده شود، یعنی از کلمه می‌توان سؤال کرد که آزادسازی که پیش فرض اولیه است از دولتی به تعاونی است یا از دولتی به خصوصی؟ در مرحله بعد آیا آزاد سازی رفرم است یا انقلاب می‌باشد؟ (به تعاونی یا به خصوصی)؟

رفرم یا انقلاب ضد یکدیگر هستند نه اینکه بگوییم یا این یا آن. آنوقت اگر در رفرم یا انقلاب یکی انتخاب شد باید بطور همزمان باشد یا تدریجی؟

که باید تدریجی باشد و تدریجی مورد قبول است و محل اشکال نیست.

آیا باید رفرم را مالیاتی یا نیروی انسانی حساب شود؛ یعنی رفرم مالی یا کاری حساب شود؟ (البته کاری آن عملاً مسأله انقلاب می‌شود و روش آن...) پس رفرم به معنای آنچه در مجمع مطرح است، پذیرفته می‌شود.

آیا باید بصورت یکنواخت در همه بخش پیاده کرد یا اولویت بندی نمود؟ که اولویت بندی درست است.

(س) منظور اینست که مثلاً آیا آزادسازی همه صنایع با هم باشد؟

ج: این که اول صنایع کوچک، بعد .. را متوجه هستیم.

(ج) ۳. آیا سیاستهای تثبیت اقتصادی...

(س) که به کاهش هزینه های دولت و افزایش درآمد دولت...

(ج) در این جا، وقتی سیاست های تثبیت را در شکل انقلابی می گوئیم، مفهوماً فرق پیدا می کند. یعنی اگر نباشد که در آمد از کار بدست آید، باید روی چیزهایی که انگیزه حضور در کار را بالا می برد، مطالعه و روش ها و شیوه هایش بدست بیاید. که بنظر می آید صددرصد ضد تورمی است. چون اولاً "انتظارات، اقتدار، و ارضاء" را معقول می کند. الان بزرگترین مانع کشور، عدم معقولیت است؛ مثلاً در بررسی افراد موفق باید دید که خود ارزش تبلیغی شخص موفق برای انگیزش چقدر است؟ یعنی افرادی را با ضریب... فرض کنید که موفقیت های نامعقول اقتصادی دارند، چرا کلمه-ی نامعقول را به کار می برم؟ چون وقتی که ضرب در کل جمعیت شود، نمی تواند گرایش غالب اینگونه باشد؛ یعنی اقتصاد نمی پذیرد که ثروتهای باد آورده زیاد باشد. ولی اثر اجتماعی آن، اثر تحریک غالب است. یعنی تحریکش و انتظار آن، انتظار غالب است و ارضاء آن محال است. یعنی برای ذهن، قضیه $2 \times 2 = 4$ می شود (هر چند سرچایش به این قضیه اشکال می کنیم)؛ یعنی در اقتصاد چه کار می توان کرد که در هزینه و راندمان، ناهنجاری اقتصادی اتفاق افتد. این ناهنجاری اقتصادی نه فقط در عمل افراد، (یعنی در روابط اجتماعی) ملاحظه می شود، بلکه عین همین، در تبلیغ هم قابل ملاحظه است.

پس صحبت دیگر این است که تثبیت اقتصادی در شکل سرمایه داری مورد قبول نیست. ابزارهایی که برای تثبیت اقتصادی گفته شده، باید با انگیزه اجتماعی سازگار باشد. (ابزارهای تثبیت می بایست با انگیزش گستاخی انقلابی هماهنگ باشد). اینکه گفته می شود که باید مجریان تعهد و التزام داشته باشند و دستور بدهند، در این جا قضیه دستوری نیست؛ یعنی مجریان نمی توانند با زور روبروی قدرت عمومی بایستند. اینکه دولت می گوید باید محکم ایستاد. این محکم ایستادن دولت در برابر ملت، کشاندن ملت به کوچه بن بست، یعنی تحقیر کردن، است که موفقیت اقتصادی نمی آورد. البته در جامعه ای که در حال خمود است، عیبی ندارد که اینگونه عمل شود. البته گاهی یک جامعه ای که در حال خمود است و انقلابی هم نکرده است و حالا می خواهیم برای آن یک رفرم های اقتصادی ایجاد کنیم.

مثلاً جامعه هند یا فیلیپین که کاری به انقلاب ندارند، دینشان اسلام نیست و آب باریکه‌ای در زندگی دارند، خوب این رفرم‌ها در آنجا حتماً کار خوبی است.

و اما اگر در نظامی آمدید (که حالا قبلش رکورد بود یا نبوده)، که بر علیه نظام سرمایه داری شوریده است، و فقط هم دولت را عوض نکرده است (مثل دوران مصدق که در آن موقع کار هم بود و صرف نظر از اینکه گرایش‌های انقلابی و اسلامی در بین علما آن زمان بود). اگر بعنوان یک متخصص اقتصادی بخواهید نظر دهید، این رفرم در جامعه‌ای که گستاخی انقلابی بر پایه مذهب پیدا کرده‌اند و فقط عوض کردن دولت نبوده بلکه ۸ سال هم آن ایستاده‌اند و با سرمایه‌داری جنگیده‌اند؛ یعنی ملتی که در مقابل کشور (امریکا) که یکی از قدرتهای بزرگ تکنولوژی است، غلم شده و روبرویش ایستاده است، نمی‌توان براحتی مردم [این جامعه] را از این موضع باز گرداند. به عبارت دیگر موضع‌گیری محکم مدیران به شکل وهله‌ای پیروز می‌شود؛ ولی پس از مدتی، چون ملت تاب تحقیر را ندارد، انگیزش پیدا می‌کند تا بر علیه آنها موضع‌گیری کند. بنظر می‌آید که ایستادن مردم و رای به آقای خاتمی، در واقع رای بر علیه آقای هاشمی بوده است. درست است که یک عده رپ و یک عده بد حجاب هم رأی دادند، ولی اینها آن‌ها بودند و عموم ملت نبودند. عموم ملت بصورت ناخودآگاه از تحقیر رنجیده شده بودند. اینها به گستاخی انقلابی رسیده بودند و وقتی به گستاخی انقلابی رسیدند، نمی‌توانند برگردند. یعنی هویت جدید پیدا کردند؛ مثل توسعه‌یافتگی که یک هویت جدیدی است. هویت جدیدشان به این است که اعتبار و آبروی سیاسی را ناخودآگاه - بدون اینکه بشناسند - برای خودشان واجب می‌دانند، تحقیر شدن در برابر سرمایه دار را (ولو در شکل مالی) [نمی‌پذیرند]؛ یعنی اینکه بگویند از ما کار و کارایی بیشتری بر نمی‌آید تا بیشتر نیز مصرف کنیم، یک عده این کارایی را دارند، این دیدگاه را خلاف شأن سیاسی خودشان می‌دانند. البته! این در ممالک سرمایه‌داری پذیرفته شده است که بگویند این کارایی دارد و آن کارایی ندارد یا این سرمایه دارد و آن یکی سرمایه ندارد، ولی در کشور انقلابی که همه بسیج شده‌اند و باهم آمدند، اینرا نمی‌پذیرند، حتی اگر گفته شد که تخصص اصل است، همه سعی می‌کنند و آموختگی، عمومی می‌شود (برخلاف کشوری که اگر در حال رکود باشد، آموختگی در آن عمومی نمی‌شود، چون کمه [اهدش] این نیست که بخواهد به اقتصاد بیشتری دست پیدا کند)، و اقتصادی را که وسیله تحقیرش شده است را می‌خواهد کنار بگذارد و بگوید من نیز مثل همه هستم. پشتوانه بالا رفتن توقعات و انتظارات، پیدایش روحیه‌ای است که حاضر به پذیرش این نیست که شخصیتش پائین‌تر باشد و این

مطلب در همه جای کشور ما قابل مشاهده است؛ مردم ما تحقیر شدن را نمی‌پذیرند. به بیان دیگر، مردم پست، مردمی هستند که حقارت ذاتی آن‌ها شده باشد، یعنی ملکه شده باشد. (چون حقارت نمی‌تواند ذاتی فطرتی باشد؛ ولی ملکه می‌شود) ملکه شدن به این معنا که مثلاً یک دسته از هندوها خودشان را نجس می‌دانند و اسم آن ما نجس است یعنی باورشان شده است که ناپاک هستند. گاندی بزرگترین کاری که کرد این بود که توانست بدون اسلحه، برابر انگلیس بایستد و پیروز شود، و آن این بود که توانست به نجس‌ها بفهماند که نجس نیستند. با این کار نافرمانی عمومی ایجاد شد و نظام را به هم ریخت. امام (ره) در شکل مذهبی کار دیگری کرد، که البته از کار گاندی به مراتب قوی‌تر بود. چون می‌تواند جهانی باشد، و چون در همه جای دنیا افرادی نیستند که خودشان را نجس بدانند، اما گروه‌های مشابه آن هستند و امام توانست این کار از نظر «روحي» انجام دهد و حرکتی را در عالم ایجاد کند.

پس سیاست‌های تثبیت اقتصادی (که مقدم بر سیاست‌های آزادسازی) برای جاهایی که در شرائط خمود اقتصادی باشند، صحیح است. ولی در شرائط گستاخی انقلابی امکان ندارد. یعنی، جامعه انقلابی طبقاتی کردن و تحقیر کردن را نمی‌تواند بپذیرد.

(س) آیا تثبیت اقتصادی را با کاهش هزینه‌های دولتی و افزایش درآمدهای ومالیاتی می‌شود انجام داد؟

(ج) که عملاً باید سیاست‌های خصوصی و شرائط سرمایه داری مسلط شود مردم کارها را اداره کنند، بردم، یعنی سرمایه اداره کند و اداره سرمایه یعنی تحقیر مردم. در اینجا صحبت از درآمد دولت و کارشناسی است، ولی صحبت از بستری که این کار را در آن انجام بدهد و آن بستر با این شرائط مساوی باشد، بلکه متضاد هستند و نسبت به اینجا (اشاره به جدول پرسشنامه)منها است و نسبت به اینجا مثبت است. و شدنی نیست. سیاست تثبیت اقتصادی و آزادسازی لازم و ملزوم همدیگر هستند. به عبارت دیگر سیاست‌های آزادسازی، تحت شرائطی که ثبات و تعادل کلان اقتصادی وجود ندارد، قابل اجراء نیست، دست یافتن هم نیست.

(س) کدام بخش، آیا بخش تثبیت تعادل یا بخش آزادسازی؟

(ج) بخش تثبیت تعادلی که با آزادسازی همراه باشد. توجه داشته باشید که دست یافتنی نیست. چون می‌خواهند در شکل نظام سرمایه داری عمل کنند و این نمی‌شود.

آیا در کشور ما اهداف مربوط به برنامه تثبیت اقتصادی که عبارت از کنترل تقاضای کل، محدود کردن هزینه‌ها و به این ترتیب کاستن از فشار تورمی، در کنار آن به تعادل کشیدن تراز پرداخت‌ها یا ایجاد تعادل خارجی و...؟

در این سؤال صحبت از موازنه پرداخت‌های خارجی و داخلی است؛ در این جا می‌گویند این مطلب نمی‌شود، مگر اینکه تقاضای کل، نسبت به مصرف کنترل شود و این کار شدنی نیست. درست است که ماشین لباس‌شوئی در زمان طاغوت ارزان بوده و قسطی هم می‌فروختند و تعدادی هم که می‌توانستند مصرف کنند جمعیت کشور بودند. امروز یخچال در تعریف فقر آمده است؛ یعنی با تغییر مفهوم فقر و غنا، این طرح هم دست یافتنی نیست. این همه گستاخی انقلابی است. یعنی الان کشور مجبور است که اگر کالایی را در داخل هم تولید نکند از خارج برای مردم یخچال وارد کند. چون اساساً به یک روستائی گفته شده است که باید برق، تلویزیون و یخچال داشته باشید؛ ولی گفته نشده راندمان کار تو کار تکنیکی است. یا کار دستی است. اگر کار دستی است در کوزه آب بخور که با تولید دستی درست می‌شود و اگر کار تو کار تکنیکی است، پس می‌توانی مصرف تکنیکی داشته باشی. این حرف گفته نشده است، بلکه این حرف شکسته شده است. که این مطلب باید خدمت آقای دکتر رهبر (از اعضاء کمیسیون) تفهیم شود. و برخلاف اینکه بعضی می‌گویند اعضاء کمیسیون نباید به فرهنگستان بیایند، به نظر من اگر بیایند به نفع خودشان و به نفع جلسه است و حتی اگر در تهران هم جلسه‌ای در خانه آقای نادران باشد و با ایشان صحبت شود و اعلان شود که این حرف شدنی نیست، یعنی این حرف که مردم به دوره شاه برگردند و احساس حقارت را بپذیرند، ممکن نیست؛ بقول معروف "رنج خود می‌دهی و زحمت ما می‌داری". واقعاً به مفهوم کلمه در... "عرصه سیمرغ نه چولانگه توست" است؛ ملت سیمرغ شده‌اند. چرا این را با متناسب یا شرائط خمود نگاه می‌کنید؟ بله، ناهنجاری اقتصادی وجود دارد، ولی این ناهنجاری ناشی از خمود نیست، بلکه این ناهنجاری ناشی از گستاخی انقلابی است. پس جواب سؤال چهارم نیز بررسی شد که محدود کردن و کنترل تقاضای کل و هزینه‌ها با توجه به گستاخی انقلابی مقذور نیست.

(س) اگر بحث به دو قسمت تقسیم شود، ۱- به بررسی سؤال و جواب آن پرداخته شود ۲- مرحله بعد چگونه می‌توان بر سؤال، اشکال وارد کرد. یعنی یک بار باید دید که خود سؤال، سؤال درستی است یا خیر؟ که مثلاً از مجمع سؤال شود که در کشور اهداف مربوط به برنامه‌های تثبیت اقتصادی، تحقق یافته است یا خیر؟ آیا موافقیم که این سؤال

پرسیده شود و ضرری هم ندارد هر چند بر اساس مبانی مورد نظر، هم نباشد سؤالی اینست که در کار ما خدشه‌ای ایجاد کند.

(ج) نهایت این است که ایجاد تحریک برای تعادل اقتصادی می‌کند.

(س) عیبی ندارد، می‌توان آخر آن، این سؤال را اضافه کرد، و مثلاً بگوئیم آیا با وجود گستاخی انقلابی، امکان کنترل کل و محدود کردن هزینه‌ها وجود دارد یا خیر؟ یعنی سوال خودمان را بصورت جداگانه مطرح کنیم و سؤال ایشان را هم در صورت امکان بپذیریم و اگر سؤالی خوبی نیست، حذف آن مورد بررسی قرار گیرد.

(ج) یعنی به عبارت دیگر، علت عدم پیدایش تعادل اقتصادی در برنامه هشت ساله چیست؟

(س) این سؤالاتی است که ما می‌پرسیم دکتر رهبر هم ۱۰ تا سؤال طرح کرده و می‌خواهد اینها را بپرسد. هر چند تا از این سؤال را که خوب است قبول کنیم، هرچند تا نیز که باید با اصلاحاتی پرسیده شود، اصلاحات مورد نظر روی آنها انجام گیرد و هرچند تا که اصلاً قابل اجراء و پذیرفتنی نیست، سعی شود که زیر آن سؤالی مطرح شود تا سؤال ایشان را زیر سؤال ببرد.

(ج) با توضیحی که داده شد آیا شما می‌توانید چنین کاری بکنید.

(س) بله

(ج) اما سؤال ۵، آیا سیاستهای انقباضی مالی که بعنوان پیش نیاز سیاست‌های آزادسازی بر آن تأکید می‌شود، تبعات رکود شدید اقتصادی را برای کشور بدنبال ندارد؟ سیاستهای انقباضی یعنی اینکه مثلاً ارز ندهند، به عبارتی دیگر از خرج‌هایی که دولت برای تولید می‌پرداخته، کم کند. حالا چه بخش صنعت دولتی باشد یا چه غیر دولتی باشد، یعنی دولت می‌توانسته نفت بفروشد و ارز حاصله را به اینها بدهد، حالا برای صرفه جوئی پول نفت را به اینها ندهد. مسلماً این کار موجب گرانی می‌شود، یعنی جنس گران می‌شود، وقتی جنس گران شد، علت رکود همان چیزی است که قبلاً اشاره شد. چون می‌گویند که هزینه‌ها باید با راندمان تناسب داشته باشد. تناسب هزینه و راندمان در کشور انقلابی بهم می‌خورد. یعنی هزینه‌ها - که با انگیزه تناسب دارد - با راندمان سازگار نیستند و ناهنجار می‌باشند. چون ناهنجار هستند، شما وقتی گفتید برای اینکه کسی جنس نخرد، باید جنس گران شود، مرد احساس حقارت می‌کنند. فقط رکود اقتصادی نیست، بلکه تحت فشار دادن جامعه نیز هست. و این تحت فشار قرار دادن جامعه، تحت فشار قرار دادن

گستاخی انقلابی است. یک نکته که جای تعجب بسیار است، اینکه انقلاب در ذهن کارشناس نیامده است و کارشناس در فضای معادلات ذهنی خودش، زندگی می‌کند. یعنی کارشناس هنوز بر روابط زمان طاغوت نشوریده است، در جنگ شهید نداده است. پنج میلیون صلوات برای شهادت نذر نکرده است و این معنا را نچشیده است.

(س) ایشان، الحمدالله، از زاویه اعتقادی خودشان می‌گویند نه از زاویه تخصصی.

(ج) خیر! رقمشان نسبت به جمعیت آن‌ها خیلی کم است. بنظر می‌آید که اگر یک تحقیق میدانی شود (بسیار خوب است). مشخص می‌شود که پزشک در میدان جنگ چه تعداد شهید داده و مهندس هم چه تعداد ولی اقتصاددان و جامعه‌شناس کم شهید داده است و می‌توان این قول حتمی را داد که اگر در رشته علوم انسانی مخصوصاً "اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی" در سطح دکترا آمارگیری شود (یعنی با مدرک دکترا به جبهه رفته باشد) معلوم می‌شود که چه تعداد از شهداء از اینها هستند و به نسبت جمعیت خودشان چه اندازه شهید داده‌اند.

(س) شاید توجیه کنند که پزشک برای مداوا و مهندس هم برای راه‌سازی و تعمیر وسایل رفته و اقتصاد دان در جبهه لازم نبوده است.

(ج) مهمترین نکته این است که معلوم شود، کدام پزشک جبهه رفته و اسلحه بدست گرفته است. چون پزشکان وقتی که دیدند دیگران سلامتی خودشان را فدا می‌کنند آنچه که در ذهن ایشان است، فرو می‌ریزد. بله، پزشک برای معالجه به جبهه رفته است، ولی می‌دیده است که یک نفر برای مسواک زدن و نخ دندان زدن مدت زیادی معطل می‌شود، در حالی که در جبهه می‌بیند که مجروح را از میدان آوردند، ترکش خورده و تمام دندانهایش از بین رفته است. (نه یکی، نه دو تا) بلکه ده تا) از این اتفاقات زیاد در پیش روی او می‌افتد. وقتی تعداد زیاد شد، آنچه که در ذهنش است، می‌شکند و می‌گویند پس انسان می‌تواند در راه خدا فدا شود. یعنی چیزی که پزشک خوانده تا یک ذره عدم سلامتی را به سلامتی تبدیل کند و اگر در میدان نباشد بدگویی می‌کند وقتی در میدان است و ببیند رزمنده‌ها با شور به میدان می‌روند، کم کم افکارش فرو می‌ریزد. اما کسی که روانشناس باشد می‌گوید اینها دیوانه شده‌اند، استرس اجتماعی و عقده‌های اجتماعی باعث شده که به میدان بروند. او با معادلات خودش شروع به تحلیل می‌کند و از میدان برمی‌گردد. آن کسی هم که جامعه‌شناس باشد می‌گوید، اصلاً دین پایه و اساس ندارد. آن کسی که اقتصاد دان باشد، می‌گوید قیمت نیروی انسانی چقدر، بهایی که این ملت می‌پردازد برای چه چیزی و ارزش ریالی آن چگونه است؟ یعنی

مانند کسی که بگوید: که اگر این اندازه تخم مرغ بخرم و در ماشین جوجه‌کشی قرار دهم، این اندازه جوجه می‌دهد و این اندازه باید به آن‌ها دانه بدهم، تا این مقدار قطعه گوشت شود و قیمت ریالیش با تخم مرغ این اندازه فاصله دارد، به انسان نگاه می‌کند. می‌گوید کنترل نسل کنید و اینگونه پرورش دهید. یعنی انسان را اکومینیک معنا می‌کند و می‌گوید این جبهه‌ای‌ها انسان‌های اکومینیکی نیستند. بعد می‌گوید حالا راندمان جنگ برای کشور با این هزینه‌های سنگین، چه چیزی است؟!

(به بحث خودمان برگردیم) در بحث سیاستهای انقباض مالی، ایشان گفتند که منشأ رکود شدید اقتصادی می‌شود، ولی بنظر من منشأ انقلاب اجتماعی می‌شود. یعنی ابتدا، تشنج اجتماعی و پیامد آن، انقلاب اقتصادی است.

- سوال ۶ با توجه به عدم تعادل شدید در توزیع درآمد ایران، آیا امکان تحقق خصوصی‌سازی با مشارکت عامه امکان‌پذیر است؟

خیر، در شکل خصوصی امکان‌پذیر نیست؛ ولی در شکل تعاونی اسلامی امکان‌پذیر است.

- سوال ۷ جهت مقابله با عکس العمل اقشاری که در جریان خصوصی‌سازی متحمل بیشترین سختی‌ها می‌گردند، چه روش‌هایی تدارک دیده می‌شود؟

بنظر می‌آید سؤال را بصورت بدی بیان کرده است؛ یعنی اینکه روبروی گستاخی انقلابی چگونه توان ایستاد و آنها را خرد کرد. باید گفت اولاً امکان ندارد، ثانیاً بر فرض امکان مطلوب نیست و ثالثاً مفید هم نیست.

(س) شاید خواسته سوال را برای عکس العمل‌هایی که پیش می‌آید در ذهن افراد مطرح کرده است.

(ج) حتی از نظر اقتصادی نیز مفید نیست. چون بر فرض اینکه انقلاب هم نباشد، در صورت پیاده شدن، سمپات نظام تکنولوژی غرب می‌شود و وقتی سمپات شد، توازن ارزی را بصورت صوری حل می‌کند و در توسعه اقتصادی، ما را عقب می‌اندازد.

سوال ۸ - چنانچه پس انداز ملی کافی برای تحقق اهداف کمی خصوصی‌سازی نبود، آیا از سرمایه‌های خارجی برای مشارکت در این امر دعوت خواهد شد؟

بله، اگر اختلاف طبقه داخلی را نیز بپذیریم از خارج هم دعوت شود (تا اینجا ایالت ۵۱ آمریکا شود)، این یک رویای وحشتناک غیر قابل تحقق و یک رویای کودکانه است.

(س) در هر صورتی، سؤال که سوالی خوبی است.

(ج) بله سوال خوب است، و امکان دارد عده ای بپذیرند، ولی این یک خیال کودکانه است.

(س) البته اگر بتوان سوال را بگونه‌ای تغییر داده تا معلوم شود که مورد قبول نیست. هرچند این مطلب را خیلی‌ها

حتی مسئولین قائلند و گفتند همه گونه تضمینی برای سرمایه‌گذاران خارجی داده شده است، اما باز هم نمی‌آیند.

(ج) علت دارد، چون آن‌ها جامعه ما را از کارشناسان کشور ما بهتر می‌شناسند. می‌دانند جامعه ایران، جامعه‌ای خمود

نیست تا مسئولین بتوانند [سود آن‌ها] تضمین کنند. تضمین افراد غیر از تضمین ملی است. تضمین ملی به نفع سود

سرمایه وجود ندارد.

(س) به هر حال این بحث وجود دارد که از سرمایه‌داران خارجی دعوت شود؟

(ج) خیر! این دعوت‌ها انجام نمی‌گیرد، به عبارت دیگر محقق نمی‌شود. آنها اعتماد می‌کنند، چون آنها عاقل‌تر از این

هستند که در کشوری که تعریف فقر عوض شده است؛ ولی تعریف تولید در آن عوض نشده است بیایند. به عبارتی

تعریف مصرف عوض شده ولی تعریف تولید عوض نشده است، تا آن‌ها سرمایه‌گذاری کنند.

(س) با تضمین‌های خیلی شدید می‌آیند، مثلاً در بخش نفت آمده‌اند.

(ج) فرق می‌کند، که طرف آن‌ها ملت باشد یا دولت؛ یعنی گاهی یک صنعت کاملاً دولتی است، دولتی هم استخراج

می‌شود و محصول و فروش آن هم دولتی است و در جیب دولت می‌رود. به عبارت دیگر اصلاً کالای آن حضور در ملت

پیدا نمی‌کند. ولی وقتی کالایی حضور پیدا کند، سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. موارد نادر مثل مسئله نفت، غیر از مواردی

است که ۷ هزار کارخانه داخلی، خصوصی‌سازی شود. به عبارت دیگر ۷ هزار کارخانه داخلی، از نظر مقیاس کاربری،

حضور در سراسر پیکره جامعه دارد. نفت تنها حضور متمرکز در یک گوشه دارد. فاصله بین این‌ها از نظر جامعه‌شناسی،

زمین تا آسمان است. یعنی میزان کمی کارگر یک مسئله است و میزان گسترش و توزیع آن به نسبت مساحت کشور

مسئله دیگری است.

پس سرمایه‌گذاری خصوصی از چیزهایی است که اولاً امکان ندارد و ثانیاً مفید هم نیست.

(س) اگر امکان ندارد و مفید نیست باید سوال تغییر پیدا کند و سوال به این شکل نباشد.

(ج) مطلب گفته شد که باید بصورت سوالی دربیاید.

(س) به هر حال باید چگونه سوال کرد تا نفی مشارکت سرمایه خارجی را نتیجه دهد؟

(ج) یعنی به طور کلی سرمایه‌های خارجی، در صنایعی که بافت آن بگونه‌ای است که ایجاب می‌کند در سراسر کشور توزیع شده باشد و تماس آن با مردم عمومی باشد، [ممکن نیست]

(س) اینها را رد کنیم یا کلاً مشارکت خارجی نفی شود؟

(ج) اولاً: مشارکت خارجی غلط است، ثانیاً: عندالاضطرار، باید از برخورد آن‌ها با ملت جلوگیری کرد و در صنایعی که ماهیتاً (مثل ۷ هزار کارخانه که در سراسر کشور هستند)، مباشرت عمومی پیدا می‌کنند، در این معنا ندارد که چنین طرحی مطرح شود. با توجه به ویژگی صنایع صادره شده...

(س) البته نظر اینها فقط نسبت به صنایع صادره شده نیست؛ بلکه همه صنایع مثل بانک، نفت، هواپیمایی، راه آهن مورد نظر است. لذا اگر گفته شود، صنایعی که فقط با مردم در تماس است و عکس‌العملش مستقیماً با مردم مرتبط است سرمایه‌گذاری نشود. می‌گویند آن‌هایی که با مردم در تماس نیست، سرمایه‌گذاری خارجی شود.

(ج) بنظر می‌آید یک دسته از اینها که می‌گویند قانون اساسی این را گفته و ما آن را تفسیر می‌کنیم، حقوق‌دانان در واقع ضد قانون اساسی تفسیر می‌کنند؛ یعنی این طور نیست که حقوق‌دانان فرق بین نص و ظاهر را نفهمند. صنایع تا جایی که با ظهور هماهنگ باشد نه نص. نص این است که در قانون اساسی آمده باشد که بانک، راه آهن و غیره باید دولتی باشد تا جایی که (البته خارج از این نص) تمسک به عموم اطلاق ضرر نمی‌شود، کرد، تا وقتی که نصی وجود دارد، یعنی باید مدیریت آن اصلاح شود تا ضرر ندهد. صنایعی که مستقیماً نص در دولتی بودن آن هست در صورت ضرر دهی، باید مدیریت و ابزار آن را اصلاح کنند، نمی‌توانند آن‌ها را غیر دولتی کنند.

- سوال ۹ - از چه مشوق‌هایی جهت جذب سرمایه‌های خارجی بهره خواهید گرفت و توقعات سرمایه‌داران خارجی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

(س) سرمایه فرهنگ خودش را همراه می‌آورد با آن چه برخوردی می‌کنید؟

(ج) یعنی تنافی و تضاد قطعی با آرمان‌های انقلاب، امکان ارضاء سرمایه‌گذاری خارجی را نفی می‌کند. همه این‌ها بصورت زود گذر قابل اجراء است، ولی عکس‌العمل تند بعدی آن، این برنامه را محکوم به شکست می‌کند؛ یعنی یک دولت، اگر ضد یک ملت تضمین بکند، بقای خودش به مخاطره می‌افتد؛ یعنی اگر دولت برای سرمایه‌داران خارجی،

ژاندارم شود و مردم را بکوبد، مردم تا حدی کوبیده می‌شوند، بعد از آن دولت فرو می‌پاشد. الان سرمایه‌گذاران خارجی وقتی کمک می‌کنند که بخواهند یک دولتی فرو بپاشد. یعنی می‌گویند سرمایه‌گذاری برای ما احدی الحسین را نتیجه می‌دهد؛ یا دولت به خرد کردن ملت موفق می‌شود یا خودش خرد می‌شود.

و در صورت خرد شدن دولت، هزینه پرداختی جهت خرد شدن دولت بوده؛ یعنی یک هزینه سیاسی محسوب می‌شود. ۱۰ - در شناور کردن قیمت‌ها در بازار سرمایه، ارز، کالا، کار (که چهاربازار را ذکر کرده است) به عنوان ملزومات خصوصی‌سازی بدون اتخاذ تدابیر مناسب در هر یک از بازارها موجب افزایش شدید کالا می‌گردد. در صورت وجود انتظارات تورمی، بازتاب گسترده بر نرخ بهره واقعی و نرخ ارز خواهد داشت، و موجبات از هم گسیختگی کشور خواهد شد. آثار تعدیل نرخ‌ها در بازار چگونه ارزیابی می‌گردد؟ آیا دولت تحت این شرایط دخالت خواهد کرد یا خیر؟ و از چه ابزار کنترل و نظارتی استفاده کرد؟

یعنی اگر بخواهد خصوصی شود تا دولت جز خدمت‌گذاران جایی شود، انفجارهای پیدا می‌شود که دیگر نمی‌توان در بخش خصوصی قرار بگیرد؛ یعنی برنامه تثبیت در عمل شکست می‌خورد، بنظر سوال خوبی است که انشاءالله بعداً بررسی می‌کنیم. « والسلام »

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۳

کد جلسه: ۳۱۳۴ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۱۲

حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی: تعریف را باید بصورت خیلی کلی ببینیم. و مشخص شود با ویژگی‌هایی آن شیء چه فرقی دارد؟ تعریف را به خصوصیات ذکر می‌کنند و در ویژگی‌ها نیز از خصوصیات صحبت می‌کنند، نهایت سنخش باید فرق داشته باشد، سنخی که معرفی کلی می‌کند • به عبارت دیگر می‌توان گفت سنخی که معرف ذات است، مقوم ذات را در تعریف می‌آورد، سنخی که معرف اثر است، ویژگی و خصوصیات را در تعریف می‌آورد. به عبارت دیگر اوصاف منطقی را بعنوان تعریف می‌آورد؛ مثل اینکه تفسیر آرمان یا بازتاب عملی ارزش باشد، برنامه ای یا وسیله هماهنگی باشد، معیار اولویت یا ابزار تخصیص باشد، قدرت ترسیم نظام را در آینده داشته باشد.

یک دسته دیگر از ویژگی‌های تعریف که می‌گوئید، پایدار باشد، آینده نگر باشد، عینی باشد، فراگیر باشد، فراگیری بمعنای این است که قدرت تنظیم داشته باشد، تحقق یکی از اهداف «بخشی» یا «فرابخشی» باشد، تضمین اقتدار بر پایه ارزشها باشد • آیا ابتدائاً می‌توان تعریف و ویژگی را از هم تفکیک کرد یا خیر؟

مثلاً در تعریف ساعت یکبار بصورت کلی آنرا تعریف می‌کنید به اینکه وسیله ای است که زمان را برای انسان به اجزاء کوچکتر تنظیم و تقسیم می‌کند، حرکات متوالی، منظم هم اندازه دارد، اما ذکر ویژگی‌هایش و خصوصیاتش غیر از تعریف کار است •

مثلاً می‌گوئید یک اختلاف پتانسیل را چنین و چنان می‌کنند، این‌ها جزء ویژگی می‌شود. آیا می‌توان گفت ویژگی‌ها یعنی شاخصه‌های تطبیقی است آیا می‌توان تعریف را به اصول، اوصاف کلی، یا اوصاف منطقی و شاخصه‌های عینی یا شاخصه‌های تطبیقی معرفی کرد؟ مثلاً بگوییم این سیاست است یا خیر؟ یک اوصاف منطقی در سیاست ذکر شود که در تعریف است و یک شاخصه‌های تطبیق ذکر شود که در ویژگی است • قبل از پرداختن به محتوای آنها باید دید این دو به چه معناست؟

البته اینکه قابل پیاده شدن باشد، حرف دیگری است.

س: اگر تقسیم مورد نظر هم به شکلی که در منطق صوری است و تعریف شده آیا ویژگی است یا چیز دیگری می‌باشد یا باید تعریف کرد.

ج: تعریف به اوصاف منطقی و جنس و فصل است، و تعریف ویژگی به خصوصیات نوع می‌باشد و اینکه چقدر توانستند این کار انجام بدهند، مورد بحث نیست؛ بلکه اول باید ویژگی و تعریف از هم جدا مورد ملاحظه قرار بگیرد که این یک نحوه برخورد است.

پس در توضیح چند نحوه می‌توان برخورد کرد، ۱- انجام دسته بندی بزرگ که بر حسب دسته بندی بزرگ بگوییم اوصاف منطقی یک شیء مثلاً از خانه ۶۴ تا آن قرار می‌گیرد، بعد ویژگیها که شاخصه های تطبیق است پائینتر از اوصاف قرار می‌گیرد، فرضاً در جدول ۲۷ تائی سه تا ۹ تا لازم است که ممکن است خیلی از این خانه ها خالی بماند، که احیاناً با صرف وقت بیشتر بتوان ۲۷ را پر کرد، ولیکن چون مصوب نیست، لزومی ندارد که لازم باشد دستگاه تعریف ما در اینجا حتماً منطقی باشد • پس می‌توان اینها را بصورت ستونی نوشت و می‌توان گفت ” پایداری، آینده نگری “ در هم ادغام می‌شود و عینی بودن و تحقق که یکی از اهداف است باهم حتماً قابلیت ” ادغام “ دارد • مثلاً فراگیری، تضمین، اقتدار» هم که فرضاً ۳ تا می‌شود. باز بین این ۳ کدام بعنوان متغیر اصلی کدام فرعی و کدامیک تبعی شناخته می‌شود • بعد به آنها وزن داده شود مثلاً ” ۱، ۲، ۴ “ به آنها بدهیم •

یک کار این است که با اعداد ” ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ “ بین خود اینها اولویت ملاحظه کنیم؛ یعنی مفروض بر این باشد که اینها قابل جمع نیستند بعد یک ترتیبی بین اینها قائل بشویم مثلاً ببینیم یکی ۶ هست، بعد کل اعداد را بصورت عددی جمع کنیم، مثلاً $۱۱ = ۵ + ۶$ و $۱۵ = ۴ + ۱۱$ و $۱۸ = ۳ + ۱۵$ و $۲۰ = ۲ + ۱۸$ و $۲۱ = ۱ + ۲۰$ می‌شود بعد درصدگیری شود
مثلاً است یا مثلاً است •

این کار یک عیبی دارد، ضریبی که بدست می‌آید، دلیلی برای اثبات آن نیست؛ یعنی مرتبه و مراتب ذکر شده، ولی به چه دلیل مرتبه ای که یک رتبه پائینتر آمد به آن فرضاً ۱ اضافه شود • شاید پائینتر که آمد یک اعشار اضافه شود، ولی اگر داخل جدول تعریف قرار بگیرد • بحث بر سر شیب آن در جای خودش انجام شده است، فقط قدرت تطبیق آن باقی مانده است، یعنی بحث ارتقاء عددی آن سر جای خودش انجام گرفته است • اما اینکه تطبیق به جدول صحیح انجام می‌شود یا خیر، محل بحث است؛ اما خود وزن تمام شده است •

پس در مرتبه بسیار کلی باید دید که چگونه می‌شود وزن داد؟ یعنی باید وزن را بر اساس ترازو خودمان معین شود ولو حرف های مصوب باشد، صرف نظر از اینکه درهم ادغام می‌شود یا نمی‌شود و چگونه بیاید، که این یک بحث کیفی است •

پس اول باید وزن کمی تصویب بشود، بعد داخل جدول تعریف قرار بگیرد •

به نظر می‌رسد کار منطقی این است که برای توزین اینها وارد جدول تعریف شود •

س: که آخر کار مشخص شود که آیا اولویت دارد یا ندارد یعنی نسبت به مرتبه پائینتر از خودش چگونه است •

ج: شما یک ضریب را آنجا خط می‌زنید •

س: در اینجا در برخورد با دو موضوع می‌خواهیم مشخص کنیم که یکی اولویت دارد و آن یکی ندارد، یعنی اولویت یک به این داده شد و اولویت ۲ به آن داده شده است، پس " ۱ و ۲ و ۴ " در این توازن بکار نمی‌آید • در این اولویت بندی سلسله مراتب بکار می‌آید کما اینکه مجمع هم کار اولویت را انجام می‌دهد، یعنی نمی‌گوید که اصلاح ساختار اقتصاد کشور مثلاً ضربیش نسبت به بقیه موضوعات صد است، بلکه اینجا اولویت آن یک است و اینکه اولویت ۱ با دو چه نسبتی دارد را که آیا پنجاه برابر است یا دو برابر و یا سه برابر است، مشخص نمی‌کند، بلکه می‌گوید بعد از این موضوع، به بررسی اولویت دوم نمی‌پردازیم • یعنی سلسله مراتب را ذکر می‌کنند و همین کافی است.

ج: سلسله مراتب نسبت به هر موضوع یک بحث است، اما اگر بخواهند وصف واقعی یک چیزی را بگویند باید سهم تأثیری، نگاه بکند و اولویت بندی کنند؛ یعنی اگر اینها نبود و قرار بود روی جدول تعریف کار شود، گفته می‌شود آنکه ۶۴ است بسهم تأثیرش نسبت به کل ۶۴ است؛ البته اولویت دارد، ولی اولویتش با سهم تأثیر شناخته می‌شود نه به آدرس آن بیان، آدرس مراتب، معنایش اضافی دیدن است، نه توزین • می‌توان بالا سر جدول ردیف ترتیب اولویت را نوشت. «ترتیب اولویت» یک معنا دارد و «توزین» یک معنای دیگری دارد • اگر ترتیب اولویت نوشته شود، خیلی ساده تر است؛ ولی اگر توزین نوشته شد، هر کارشناسی بخواند، می‌گوید عجیب است اینها به موضوع وزن می‌دهند • اگر توانائی وزن دادن داشته باشیم حتماً خیلی بالاتر از ترتیب اولویت است، چون ترتیب اولویت در کلمه " اصلی، فرعی، تبعی " مورد یکبار چگونه ای ذکر شده که ..

س: که آنجا اولویت بندی نشده بود.

ج: ولی در اینجا اولویت ها را بر اساس فرمایشات امام درمی آورید.

س: خیر! اولویت به چند گونه اجرا می شود، یک اولویت تحلیلی است که از فرمایشات امام در می آید، یک اولویت تصویری یا ترتیبی که از داخل مصوبات مجمع بدست می آید • یک اولویت توزینی که از نظام توازن در بیاید که سه گونه اولویت می شود. که مثلاً ممکن است اینگونه عمل نشود، یکی را هم اولویت تدبیری قرار می دهیم که مثلاً سیاستی که قرار است تدوین شود، باید از چه اولویتی برخوردار باشد.

ج: این معنا که در اولویتهای قبلی آمده است.

س: یا این در واقع توزینی باشد.

ج: خیر! توزینی نیست، چون اگر سهم تأثیری باشد، کلمه توزینی می آید •

س: اولویت توزینی در سیاست که انجام می شود، گفته می شود این وزنش این اندازه است •

ج: گفتن وزن این اندازه است، مثل این است که کارشناس سیب زمینی را بخواهد با ترازو وزن کند در صورتی که وزن را به سهم تأثیر می شناسد نه به ترتیب

می توان چند فرض را مورد بررسی قرار داد که آیا اگر توزینی تحویل شد خیلی بهتر از است؛ یعنی بجای ترتیب اولویت، کار توزین انجام شود • از آن توزین در برنامه ریزی دو کار می آید، آیا در برنامه ریزی به ترتیب اولویت اصل است یا توزین؟ هرگاه یک مدل تمام شده قطعی به میدان تحقیقات عینی برود، اولویت های ترتیبی ساده ترین و اجرائی ترین کاری است که بر پایه اولویت توزینی می چرخد • یعنی وقتی ترتیبی ارائه می شود، ترتیب کارهایی که در برنامه باید انجام بگیرد، بصورت رسمی گفته می شود آنجا که در حال بیان نسبت بین اوصاف و برنامه ریزی را نسبت به یک متغیر نگاه می کنند و برنامه را بهینه می کنند و می گویند ترتیب اولویت خوب یا بد بود چه بن بست ها و معضلاتی را بوجود آورد یا نیاورد؟ در این موقع حتما باید در توزین سهم تأثیر ها را نگاه کنند؛ یعنی بهینه اگر بخواهد بهینه ای باشد که فله ای نباشد یا تخمینی نباشد، تقریبی نباشد و بهینه واقعی باشد • فرضاً یک مدیر محدودیتهای عینی را می بیند، از این حرفها دست بر می دارد و می گوید سیاستها واقعی نبود، یک وقت هم تخمینی کار اولویت را انجام می دهد، اما یک وقت می گوید نه بیائید مجموعه را بعنوان یک شی قابل مطالعه ببینید، بعد متغیر اصلی را بگیرید، بعد بگوئید وضعیت فعلی بر اساس این متغیر " اصلی، فرعی، تبعی " چگونه است؟ بعد بروید اولویت بندی را بهینه کنید که

آسیب شناسی بر پایه علت یابی انجام می‌شود که معلوم شود، اولویت بندی ها غلط بود یا درست بود؟ اینجا حتماً توزینی مقدم است. پس یک فرض مطلوب تر داده می‌شود و توجه ای هم نداشت به اینکه اینجا چگونه است، بلکه می‌گوئید فرض مطلوب این است که توزینی باشد • منزلت موضوع در توزینی، توضیح داده می‌شود؛ یعنی منزلت سیاست، منزلت تعیین امور ریشه ای و عوامل اصلی یک متغیر است نه امور اجرائی خردی که برای مدیر کل بنویسند و بگویند اولویت را اینگونه اجرا کن. پس بنظر می‌آید با این توضیح، توزین مقدم بر ترتیب است، هر چند اعضا مجمع ممکن است بر این اساس عمل نکنند.

س: بله، قطعاً چنین کاری نمی‌کنند.

ج: البته قطعاً طرف دیگر قضیه هم هست، در آن طرفش به نظر می‌آید به هر حال کارشناسان به اینها نظر دارند، فرضاً دکتر رهبر که دکترای اقتصاد دارد، می‌گوید اینها شناخته شده است و این کارها را هم باید انجام بدهید، آن وقت کسی هم صحبت از آرمان‌ها می‌کند، بعد ایشان می‌گوید آن چیزی که علمی بود من گفتم، هر جور شما می‌خواهید با حرف من برخورد کنید؛ ولی راه حل و نسخه آنچیزی است که من گفتم.

یک وقت است که می‌گوید عجب اینها هم توزین دارند، اینها هم مدل دارند که حرف دیگری می‌شود، دیگر اینجا زود نمی‌توان بگوید حرف همان است که گفته شد. به صورت خیلی کلی، ولو مصوبه هم باشد (که روی آن تعصب داشته باشند) بعد از شدت نسبی، روی این هم کار انجام خواهند داد.

بنابراین باید دید که آیا توزین مقدم است یا ترتیب؟

س: اول ترتیب صورت می‌گیرد، بعد توزین می‌شود.

ج: یا اگر توزین شود، در توزین ترتیب هست.

س: یعنی اول یکبار از هم جدا می‌شوند و تجزیه می‌کنید، بعد می‌گوئید اینها به این ترتیب است و در جدول تعریف هم وزنشان اینگونه است یا اینکه ابتدا در جدول پیدا می‌شود، بعد بیرون می‌آیند.

ج: دو شیوه برخورد است یک وقتی است که گفته می‌شود در اولویت های اجرائی عملی، مثلاً از ۶۴ نمی‌توان شروع کرد، در اولویت باید یکی از خانه ۱ و یکی از اینجا یکی از آنجا گرفت (اشاره به جدول) یعنی از پائین به بالا باید حرکت کرد، بعد اولویت مرحله دوم و سوم و... کل اینها عوض شود. باید مطالعه وضعیت انجام پذیرد تا بتوانید اولویت

معین کنید. اولویت همیشه در مرحله اجرا است، توزین هم در مرحله سیاست ناظر بر اجرا می‌آید. اولویت می‌آید محدودیتهای اجرائی را می‌بیند که طبیعتاً طبق نظر مورد قبول ما نمی‌توان بدون تحقیق میدانی اولویت اجرائی معرفی کرد، مدل باید شایستگی اداره عینیت را داشته باشد اگر مدل بخواهد نظر به عینیت داشته باشد، باید دستگاه کنترل عمل باشد، نه اینکه خودش به عنوان سیاست «اجرائی برنامه‌ای» باشد. حال، نظر شما را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

س: اگر از اول داخل جدول توزین قرار بگیرد و جای آن هم مشخص شود، طبیعتاً همراه آن اولویت هم صورت گرفته است.

ج: این کار، کار پیچیده ای می‌شود، اما کار ترتیبی و تغییر کلمه نظام توزین به «ترتیب اولویت» که طبیعتاً اینها هم تغییر می‌کند، فیش را ساده می‌کند و از «تخصصی» بودن به «تبعی» بودن تبدیل می‌کند. برای مرحله اول فیش‌های تبعی عیبی ندارد برای کسانی هم که این راملاحظه می‌کنند به عنوان طرح اول عیبی ندارد، که گفته شود یک طرح اولی ارائه می‌شود با این خصوصیات که نظام توزین ندارد، وقتی نظام توزین نداشت، چند اشکال دارد، اولاً، اول کار که عناوین قرار شد طبقه بندی شود گفتیم نظام توزین می‌خواهد، حالا به عمل که رسید، به آن نظام ترتیب داده شد. حسن آن این است که بر اساس آن چیزی است که خودشان ارائه دادند و پایه مصوب دارد، بعداً می‌شود گفت این پایه مصوبی که خودتان دادید، بر اساس آن توانائی انجام این کار بود؛ اما نسبت به بردنش در نظام توزین و تأیید کردن هم مثلاً در مرحله دوم می‌توان اعلام آمادگی کرد.

اما اگر در نظام توزین داخل شد، کارشناسی که رسید، جا می‌خورد، ولی بنظرش هم می‌آید که اینها را بر مبنای تئوری شما درست نشده بود، تا تطبیقی که داده شده بر پایه منطق نبوده است؛ بلکه تخمینی تطبیق داده شده بوده است.

س: کمالینکه این بحثها با اولویت‌های مجمع هم ساخته نشده است، چون اولویت‌های مجمع بعداً آمده است، حتی بر اساس مبانی قانون اساسی هم نبوده، خیلی از آنها قبل از قانون اساسی بود یا این اولویت نبوده است و این اشکال است.

ج: کدام اولویت؟

س: این اولویتی که مصوب شده و می‌گوید اولویت این موضوع اینگونه است، این متن درباره این موضوع در زمانی که این اولویتها نبود، گفته شده است و همچنین توازن هم اینگونه است.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۴

کد جلسه: ۳۱۳۵ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۱۳

عنوان جزئی: بررسی ضرورت و راهکارهای نظری و عملی تهیه طرح سیستم اقتصاد اسلامی

فهرست

• مقدمه: لزوم بررسی ضرورت تهیه طرح اصلاح ساختارهای اقتصادی

۱- بررسی ضروریات و مقدمات موجود در ساخت سیستم اقتصادی

۲- بررسی شیوه‌ها و راهکارهای عملی تحقیق درباره ساخت سیستم اقتصادی

۳- مختصات یک سیستم اقتصادی

۳/۱- داشتن قدرت تعریف ساختارهای اقتصادی یعنی مشخص شدن:

الف: موضوع تصمیم‌گیری در سیستم اقتصادی

ب: سازمان تصمیم‌گیری در سیستم

ج: برنامه اجرایی در سیستم

۴- بررسی تفاوت‌های فعل (موضوعاً) در سیستم اقتصادی با موضوعات فعل

۵- بررسی نحوه ادامه بحث

۶- تقسیم سیستم اقتصادی به سه بخش متمرکز، نیمه متمرکز و خصوصی

۷- بررسی نحوه ادامه بحث با توجه به محدودیت‌های مفهومی و زمانی

۸- ضرورت پایبندی به اصول سیستم اقتصادی در پیاده‌سازی آن در هر شرایط زمانی و مکانی

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان: بررسی ضرورت و ارهکارهای نظری و عملی تهیه طرح سیستم اقتصاد اسلامی

جلسه: ۲۳

* مقدمه: لزوم بررسی ضرورت تهیه طرح اصلاح ساختارهای اقتصادی

مهندس حسینی: بحثی را که از خدمت شما می‌خواهیم استفاده کنیم در این رابطه است که بیشتر طرح‌ها و پیشنهادهایی که به کمیسیون مجمع تشخیص مصلحت داده شده بر محور تبیین نقایص سیستم موجود بوده‌است، اما اگر فرض کنیم که این نقایص اکنون شناخته شده و پذیرفته شده‌اند، باید دنبال این باشیم که طرح اثباتی خودمان را نسبت به کل اقتصاد یا حداقل همان بخش اول که در مجمع، در اولویت قرار گرفته است یعنی اصلاح ساختار اقتصاد کشور ارائه نمائیم و نظریات خودمان را به صورت یک طرح جامع تدوین کرده و ارائه دهیم و اصلاً کاری نداشته باشیم که سیستم‌های موجود، دارای ضعف و نقص است یا نیست و آیا شکل کنونی آن با شکل اسلامی‌اش فرق می‌کند یا فرق نمی‌کند، بلکه حتی اگر خواستیم به آن‌ها استدلال کنیم، آن‌ها را به عنوان پاورقی و ضمیمه بیان کنیم اگر شخصی دنبال بررسی اشکالات سیستم موجود رفت، در مقدمه به آن اشاره‌ای شده باشد یا در پاورقی تطبیقی صورت گرفته باشد و یا در ضمیمه توضیحاتی بیان شده باشد، اما اینکه بخواهیم هر مرتبه یکی از ساختارهای سیستم‌های اقتصادی را نقد کنیم و تأیید کنیم که یک سیستم اقتصادی دیگری لازم است و بعد اگر انتظار آن‌ها تا زمانی که سیستم اقتصادی دیگری لازم است و بعد اگر انتظار آن‌ها تا زمانی که سیستم اقتصادی خودمان را بیان کنیم، طولانی شود در این تضارب فکری مرتباً این سؤال برای آن‌ها پیش می‌آید که خوب، نظر شما چیست و شما چه سیستم اقتصادی را پیشنهاد می‌کنید؟ یعنی به مجرد این که بخواهیم در مورد ضعف سیستم اقتصادی موجود، بحث کنیم می‌گویند این مطلب را ما قبول داریم و نیازی به بحث درباره آن نیست، اما شما چه می‌گوئید تا درباره آن بحث کنیم. لذا اگر صلاح بدانید از این جلسه به بحث درباره این مطلب بپردازیم و در چند جلسه متوالی سعی کنیم یک طرح همه‌جانبه برای اولویت اول یعنی اصلاح ساختار اقتصادی کشور ارائه کنیم.

۱- بررسی ضروریات و مقدمات موجود در ساخت سیستم اقتصادی

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: اگر ما بخواهیم یک سیستم اقتصادی برای اداره نظام، ارائه دهیم باید ببینیم چه چیزهای لازم دارد، به عبارت دیگر چه چیزهای مورد لزوم است و اکنون چه مقدار از این چیزها را به صورت نقد داریم

و این چیزهایی که به صورت نقد موجود است چه مقدارش قابل عرضه است. طبیعتاً این طور نیست که یک سیستمی را از قبل آماده کرده باشیم بلکه ما روش و مواد برای تولید داریم و هر گاه مواد و روش داشته باشید می‌توانید چنین چیزی را تولید کنید، البته ضمن این که ما روش و مواد داشته باشیم، بکارگیری و درست کردن مدل سیستم اقتصادی هم لازم است یعنی ابتدا باید روش مدل‌سازی را بکار برده و مدل اقتصادی را بسازیم و در مرحله دوم درباره باید مدل را بگیریم و ساختار متناسب با مرحله تکامل را مطالعه کنیم برنامه فعالیت سازمان را درست کنیم یعنی در حقیقت سیستم بسازیم. و در مرحله سوم باید حاصل آن را تدوین کنیم و بگوئیم این سیستم اقتصادی چیست، طبیعتاً این فاصله زمانی قابل ملاحظه‌ای دارد آیا جلسه آن را تحمل می‌کند یا نه، مطلبی است که بر عهده من نیست و من برای همان هدف بحث می‌نم و به عکس العمل جلسه کاری ندارم. ضمناً برخورد نقدگونه با آن چه آن‌ها طرح می‌کنند هم یک صحبت دیگری است که می‌توانیم برای انجام آن کمک کنیم و مثلاً ضررهای سرمایه‌گذاری و سایر امور را بیان کنیم. به هر حال ما خودمان را مقید می‌دانیم تا همان چیزی را که می‌خواهید بیان کنیم.

اما در سیستم اقتصادی اسلامی ابتدا باید ببینیم مقدمات ما نسبت به اهدافمان چیست و هدف ما در سیستم اقتصادی چیست. به عبارت دیگر باید مشخص شود که موضوع سیستم اقتصادی چیست و بعد تعریف این موضوع و اهداف آن معین شود. خلاصه برای درست کردن سیستم این سؤالات را شما باید مطرح کنید.

اولین سؤال این است که آیا سیستم اقتصاد اسلامی ضرورت دارد یا خیر؟ بعد اگر ضرورت آن اثبات شد باید سؤال دوم را مطرح کرد که موضوع آن چیست و چه تعریفی دارد و الی آخر، که این یک راه است.

۲- بررسی شیوه‌ها و راهکارهای عملی تحقیق درباره ساخت سیستم اقتصادی

یک راه دیگر این است که من به این سؤالات کاری نداشته باشم و از وسط مباحث شروع کنم و آن‌ها را بیان کنم. الان به نظر شما کدام شیوه بهتر است چون لزوماً من راجع به این شیوه‌ها فکر نکرده‌ام، البته می‌توان پیرامون جدول برنامه بحث کرد ولی جدول برنامه هم یک انتخاب است که مدیر گروه باید تصمیم بگیرد و بگوید براساس جدول تحقیقی که داریم من این را انتخاب کرده‌ام تا روی آن کار کنیم، خلاصه قصد من این است که یک کار پژوهش شده پایان نهفته نیست تا دقیقاً بدانیم از کجا شروع کنیم بلکه من می‌توانم بگویم این مدلی که ما درست کرده‌ایم اوصاف « پیدایش، تغییرات، تکامل» در « بیرون، درون، ربط» و « موجود، مطلوب، انتقال» ضرب شده و در بانک اطلاعات در سربرگ اول

انجام شده است، خاستگاه منطقی هر پژوهشی است و می‌توان در این جا موضوع را « برنامه » قرارداد و به بررسی این مطالب پرداخت و می‌توان موضوع آن را « سیستم » گذاشت و وضعیت آن را مورد دقت قرارداد. به هر حال هر نوع تحقیقی را که ذکر کنید ما باید بتوانیم در جدول قبلی ببریم و در جدول سوم یک چنین چیزی تحویل دهیم که « پیدایش، تغییرات، تکامل » در « درون، بیرون، ربط » و « موجود، مطلوب، انتقال » ضرب می‌شود که باید با اساس آن چیزی که شما سفارش می‌دهید باید بتوانیم تعاریف آن‌ها را مشخص کنیم و در نهایت به این می‌رسد.

بنابراین ما روش چگونگی تولید سؤال را داریم و می‌توانیم مدر این روش بیاییم ولی حداقل ۶ یا ۷ جلسه طول می‌کشد تا یک نظام سؤالاتی درست کنیم برای این که مشخص شود در بحث سیستم اقتصادی به چه سؤالاتی پاسخ دهیم که اگر آن پاسخ‌ها مشخص شود وضعیت سیستم هم روشن می‌شود هم چنین می‌توان غیر مدلمند، سؤالات متعارف جامعه را مطرح کرد و پاسخ داد.

(س): می‌توان گفت که در بحث موانع توسعه اقتصادی یک جدول ۲۷ تایی تهیه شده که اهداف اقتصادی را تبیین می‌کند و اگر همان جدول را تکمیل کنیم به نظر می‌رسد که مدلمند است.

(ج): راه‌هایی که به نظر می‌رسد این است که: ۱- ما بتوانیم بر طبق جدول برنامه (که از سربرگ بانک اطلاعات هم استفاده می‌کنیم) یک نظام سؤالاتی تهیه شود که پاسخ به آن سؤالات سیستم اقتصادی ما را مشخص می‌کند یعنی در واقع چارچوبه حرکت‌مان را از جدول برنامه اخذ کنیم.

راه دوم این است که بر طبق جدول نظام تعریف و مواد جدول جامعه، اهداف اقتصادی را که در سیر قبلی معین می‌کردیم ادامه بدهیم و کل سیستم را تعریف کنیم که جمع بین راه اول و دوم، بحث تئوریک است که احیاناً از ارتکابات موجود مجمع هم بسیار دور خواهد بود یعنی هم دسترسی به تمام خانه‌هایی که مدل ما را متقین می‌کند در این مدت کوتاه ممکن نیست و هم از ارتکازات آن‌ها دور است.

راه‌های دیگری که به نظر می‌رسد یکی این است که ببینیم بر طبق ارتکازات کارشناسی جامعه، سیستم اقتصادی باید به چه چیزهایی پاسخگو باشد و بر آن اساس سیستم اقتصادی‌مان را طراحی کنیم.

یک راه دیگر این است که ببینیم سرفصل‌های مصوب مجمع چه موارد و چه موضوعاتی را از ما خواسته‌اند (نه کل سیستم اقتصادی) مثلاً مسئله خصوصوی سازی و سرمایه‌گذاری خارجی که باید نسبت به این‌ها به ارتکازات کارشناسی پاسخ دهیم که در این‌جا باید طرح‌های اثباتی را بیان کنیم و دیگر به دنبال نقض نیستیم.

راه پنجم این است که نه به عناوین و روش‌های فلسفی کار داشته باشیم و نه به روش‌های موجود، بلکه بیائیم هرچه که در مورد اقتصاد در ذهن ما موجود است گردآوری کنیم و در پایان به این‌ها نظام بدهیم و جاهایی را که نیاز به تکمیل دارد، تکمیل کنیم.

به نظر می‌آید دو بخش اول را که بیشتر شکل فلسفی دارد کنار بگذاریم چون در این زمان محدود ما می‌خواهیم طرح اثباتی بدهیم.

(ج): یعنی از بالا به پائین نمی‌خواهیم بیائیم.

(س): از بالا به پائین حرکت نکنیم بلکه از پائین به بالا حرکت کنیم و ارتکازات کارشناسی را ملاحظه کنیم و مقدمات خودمان یعنی آن‌چه که از سیستم اقتصادی در ذهن مان هست را ملاحظه کنیم، یعنی راه سوم و پنجم را با هم در ارتباط ببینیم و نسبت بین این‌دو، پاسخ‌های ما به سرفصل‌های مصوب مجلس باشد.

۳- مختصات یک سیستم اقتصادی

(ج): یعنی اول سیستم بسازیم و بعد پاسخ بدهیم.

(س): ظاهراً این نزدیک‌ترین راه عملی است.

(ج): پس اگر این مطلب در جلسه تعیین شود ما باید به دنبال گردآوری مقدمات باشیم و شما هم باید به دنبال گردآوری ارتکازات باشید، یعنی یک چیزهایی را ما باین کنیم و یک سؤالاتی را هم شما طرح کنید که طبیعتاً سؤالات دیگر منحصر به سؤالات تبیینی خود بحث نخواهد بود بلکه مربوط به موضوعات مختلفی است.

اما آن‌چه که در ابتدا به نظر می‌آید یک سیستم اقتصادی باید دارا باشد این چیزهایی است که بیان می‌کنیم:

۳/۱- داشتن قدرت تعریف ساختارهای اقتصادی یعنی مشخص شدن:

الف - موضوع تصمیم‌گیری در سیستم اقتصادی

ب - سازمان تصمیم‌گیری در سیستم

ج - برنامه اجرایی در سیستم

یک سیستم اقتصادی باید دارای قدرت تعریف ساختارهای اقتصادی متناسب باشد، یعنی بگوید به صورت کلی ما چند نوع ساختار و نظام اقتصادی داریم اما منظور از ساختار چیست؟ منظور از ساختار این است که چگونه تصمیم‌گیری نسبت به هر موضوع در سطح خودش انجام خواهد گرفت یعنی تولید تصمیم چگونه انجام می‌گیرد و بعداً این تولید تصمیمی که انجام می‌گیرد آیا تصمیم، نسبت بین مقدراتی که داریم با حل موانعی که در جریان تکامل داریم، چگونه است.

پس همین ابتدا دو بخش پیدا می‌کند که یک چارت سازمانی برای جراین تصمیم داریم و یک روش پیدایش تصمیم از نظر شناسایی داریم، یعنی یک مسئله آگاهی دارید و یک مسئله اختیار دارید که نسبت بین این دو باید به صورت مجموعه معین شود.

بنابراین در این جا پیدایش تصمیم بدون داشتن روش محال است، حال آیا چیز دیگری هم دارید؟ بله، سطوح تصمیم دارید همان طور که سطوح اطلاع دارید. در یک جامعه، نظام‌ها در چند سطح وجود دارند، خوب در هر سطح هم باید پاسخ دهید که تصمیم در آن سطح چگونه پیدا می‌شود و آگاهی در آن سطح چگونه پیدا می‌شود و چه نسبتی بین این دو هست و نتیجه آن‌ها یعنی عمل چگونه انجام می‌گیرد یعنی برنامه اقتصادی چگونه است.

به نظر می‌آید در کلی‌ترین وجه باید بگوئیم: طبقه‌بندی موضوعات اقتصادی که مشرف بر مقدرات، مطلوبیت‌ها به صورت عام، و شناخت موانع به صورت عام باشد، پس قدرت طبقه‌بندی موضوعی اقتصاد یک مسئله است که در این طبقه‌بندی، سطوح موضوعات معین خواهد شد و پس از تعیین سطوح موضوعات، آن‌گاه دومین چیزی که لازم داریم این است که چگونگی پیدایش تصمیم و آگاهی، در هر سطح چگونه خواهد بود، که در پیدایش اختیار می‌گوئیم نظام یا ساختار اداری آن در هر سطح چگونه خواهد بود و در پیدایش تصمیم می‌گوئیم الگوهایی که شناسایی را به ما تحویل می‌دهد وقتی که معین شد آن‌گاه الگوی تنظیم برنامه را هم لازم دارید پس طبقه‌بندی موضوعی و طبقه‌بندی ساختار پیدایش آگاهی و تصمیم‌گیری که سازمان الگوی تخصیص مقدر و حل موانع در جهت رسیدن به مطلوب، الگوی برنامه و فعالیت اقتصادی، باید روشن شود که هر گاه این‌ها روشن شود در کلیت اقتصاد ما پاسخ داده است یعنی وقتی طبقه‌بندی اول را انجام می‌دهید امری را تحویل می‌دهد که شامل بر شناختن موضوعات است اعم از این که

موضوع، هدف باشد یا مقدر باشد و کلاً این که چه موضوعاتی داریم را به صورت کلی طبقه‌بندی می‌کند و طبقه‌بندی دوم هم سازمان را تعریف می‌کند و طبقه‌بندی سوم هم برنامه را معین می‌کند.

۴ - بررسی تفاوت‌های فعل (موضوعاً) در سیستم اقتصادی با موضوعات فعل

به نظر ما اگر موضوع، سازمان و برنامه معین شود اگر بخواهیم عناوین متناظر آن را ملاحظه کنیم از اقتصاد بیرون می‌آئیم و می‌گوئیم «موضوع» یعنی فعل موضوعاً، «سازمان» یعنی آن فاعلی که به صورت اجتماعی متکفل انجام فعل است و «برنامه» یعنی تصرفاتی که می‌کند و یک وضعیت موجودی را به مطلوب تبدیل می‌کند، که در جای دیگر می‌توانید به آن لقب هدف بدهید و بگوئید سیستم اقتصادی ما فعل موضوعاً آن چیست و موضوعات خود فعل چیست (نه فعل به لحاظ موضوع)، البته باید بین این‌ها تناسب باشد بعد هم نتیجه، یا راندمان یا هدف از این موضوع برای ما چیست و چه راندمانی دارد، البته این هدف غیر از هدف خود برنامه است هدف از سیستم است نه اهداف برنامه، این که موضوع هدف چیست. اگر ما گفتیم برای هر کیفیتی در عالم یک تقسیماتی درباره فعل موضوعاً داریم یعنی موضوع آن فعل و موضوع تکاملی که دارد صرف نظر از اهداف آن، برای مثال فعل نوشتن موضوعاً دارای خصوصیتی است که فعل بریدن چوب آن خصوصیت را ندارد، آن گاه فاعل و ابزار آن باید خصوصیتی متناسب با نوشتن را دارا باشد، نه متناسب با بریدن چوب.

اما خود فعل چیست و تقسیمات آن کدام است، اگر فعل و موضوعش مشخص شد و تصرف انجام شد یعنی اصل این موضوع اثرش چه شد، هدف اصلی این موضوع غیر از اهداف برنامه است. ما می‌گوئیم سیستم اقتصادی هم یک عنوان برای یک مفهوم است که خود آن باید در حال تکامل باشد، وقتی می‌گوئید این در میان مفاهیم باید یک کارآمدی اجتماعی داشته باشد، و یک فعل موضوعاً باید داشته باشد و یک خصوصیات فعل داشته باشد (نه خصوصیات موضوع) و یک اثر و هدف و راندمان داشته باشد، البته هدفی که در این جا تعریف می‌کنیم هرگز اهداف داخلی دستگاه نیست بلکه یک وحدت کل را فرض کرده‌ایم، حتی هدف اقتصاد هم نیست. ممکن است هدف اقتصاد این باشد که بگوئیم علم اقتصاد دانشی است که بهترین وع تخصیص مقدرات را به حل موانع، نتیجه می‌دهد. اما این طور که ما می‌گوئیم ارتباطی به آن ندارد، در این جا ما یک امر بسیار کلی‌تری را می‌گوئیم که باید به این تقسیمات و این سؤالات پاسخ دهیم تا سیستم را جواب داده باشیم.

(س): هدف. سازمان، برنامه - موضوع، سازمان، برنامه، هدف

(ج): نه، برنامه، برنامه‌ فعالیت سازمان است.

(س): سازمان هم خودش ابزار است، یک موضوعی داریم برای رسیدن به یک هدف.

(ج): برنامه همیشه خارج از سازمان است برنامه، اثر سازمان است مثل فعلی است که دارای اثر است، می‌گوئیم یک

فعل انسان یک موضوع دارد، خود فعل هست اثر موضوع هم هست در آن جا هم برنامه، اثر سازمان است البته اجرای

برنامه، نه هدف برنامه.

(س): اجرای برنامه، هدف سازمان را محقق می‌کند.

(ج): نه، در مورد فعل یک نفر دقت کنید، فعل نوشتن فرد را در نظر بگیرید یک موضوع فعل داریم و این موضوع فعل،

خصوصیتی دارد فعل موضوعاً، فاعلش هم خصوصیتی دارد و اثری دارد که اثرش آن نوشته است، نه این که موضوعش

نوشتن باشد، درباره نوشتن باید یک نحوه قدرتی را ملاحظه کنید به مفاهیمو علائمی که با یک مفاهیم دیگر تناسب

دارد که ابتدا اگر کسی شیوه تئوریک آن را بلد باشد فعل موضوعاً را می‌شناسد ولی قدرت عملش را ندارد.

(س): برای مثال ما می‌خواهیم یک نامه بنویسیم نوشتن نامه، موضوع کار است.

(ج): این را برای فعل، اثر قرار دهید این اثر را آیا می‌توانید از فعل تفکیک کنید یا خیر؟ اثر فعل نوشتن چیست؟

(س): فعل یعنی انجام دادن و این شخص کاری را انجام می‌دهد.

(ج): ما می‌خواهیم این کاری را که انجام می‌دهد تجزیه و تحلیل کنیم برای این که آن را بهینه کنیم، این کار پس از

انجام گرفتن اثری دارد، اثر فعل یک مطلب است که در این جا آن اثر همان «نوشته» است و خود فعل هم نوشتن

است. حالا می‌خواهید تجزیه کنید، در تجزیه کردن باید قدرت داشته باشید تا آن چیزهایی را که همراه هم اتفاق

می‌افتد از هم تفکیک کنید و یگوئید این بعد را از این بعد جدا می‌کنم، برای چی؟ برای این که می‌خواهید بهینه‌سازی

کنید می‌گوئید فعل موضوعاً، لازم است که انتقال مفهوم به ذهن و سلسله اعصاب و وسیله‌ای که دارد خوب انجام

بگیرد، بعد می‌گوئید فلان خطاط که خوب می‌نوشت همین که دستش کمی لرزش پیدا کرد و رابطه اعصابش با مغز

اختلال پیدا کرد یعنی فاعلیتش ضعیف شد، هنوز از نظر تئوریک بلد بود و مفهوم هم داشت ولی دیگر نمی‌توانست

خوب بنویسد این نقص در فاعل است.

(س): فعل موضوعاً نشد، ما دنبال این هستیم که مشخص کنیم فعل چیست، هدف چیست، موضوع، سازمان و برنامه چیست، موضوع را فرمودید فعل موضوعاً.

(ج): فاعل را می توان جدا کرد.

(س): فاعل جدا است و ما هم گفتیم سازمان، فاعل اجتماعی موضوع است.

(ج): ما نمی خواهیم زود نتیجه بگیریم بلکه می خواهیم تا حدی که امکان دارد تحلیل مان را تمام کنیم، اثر فعل عبارت از نوشته است، فاعل دستش لرزش پیدا کرد و دیگر نمی تواند فعل را خوب انجام بدهد. می گوئیم فاعل باید دارای ده خصوصیت باشد و از جمله اعصاب سالم و محکم داشته باشد و ابزارش هم خوب باشد و آگاهی نسبت به نگارش هم داشته باشد، اینها خصوصیات فاعل است که شما ذکر می کنید.

حالا خصوصیات فعل موضوعاً را از خصوصیات فاعل جدا می کنیم و دیگر خصوصیات شخص فاعل را ذکر نمی کنیم بلکه می گوئیم خصوصیات آن موضوع که در این جا نوشتن غیر از بریدن چوب است. نوع محکم بودن اعصاب برای بریدن چوب با نوع محکم بودن اعصاب برای نوشتن خط، فرق می کند.

(س): فعل و فاعل دو چیز است و هر یک خصوصیتی جداگانه دارد.

(ج): حالا ما می خواهیم بینیم اینها را چه طور می توانیم بهینه کنیم، فعل نوشتن را چگونه می توانیم تفکیک کنیم و بگوئیم آن فعل، موضوعاً چه چیزهایی می خواهد بعد بگوئیم فاعل چه خصوصیتی باید داشته باشد تا بتواند فعل را انجام دهد فعل موضوعاً دارای کشش های نگارشی است و امتدادهای خاصی دارد که با کیفیت خاص تحقق می یابد.

من در توصیف علائم نگارشی و عمل نگارش که صحبت می کنم درباره فاعل صحبت نمی کنم.

(س): این وصف خودش می تواند یک موضوع نگارشی باشد که موضوع سازمان برنامه، فعل و اثر فعل هر کدام.

۵ - بررسی نحوه ادامه بحث

(ج): در این جلسه من تابع نظر شما هستم و هر نحو که شما خواستید بحث می کنم.

(س): اصلاً به این برنامه و این پژوهش الان نمی پردازیم چون به دنبال سیستم اقتصادی هستیم این که موضوع، سازمان، برنامه و هدف باید روشن باشد، یا نه؟ پس ابتدا درباره موضوع صحبت می کنیم و آن چه که حضرت عالی درباره اقتصاد در ذهنتان هست بیان فرمودید، اگر موضوع هست یا اگر هدف هست یا اگر هر دو هست درباره هر دو

بیان بفرمائید. ما الان به گردآوری آن چه موجود است یعنی مقدمات مفهومی مان می پردازیم و بعد سراغ ارتکازات کارشناسی جامعه می رویم بنابراین الان مشغول گردآوری هستیم.

۶- تقسیم سیستم اقتصادی به سه بخش متمرکز، نیمه متمرکز و خصوصی

(ج): ما قبلاً هم به صورت کلی مطالبی را بیان کرده ایم که یک بخش اقتصاد، دولتی است که نام آن متمرکز است و یک بخش دیگر آن نیمه متمرکز است که اسم آن را هم اوقاف نمی گذاریم بلکه آن را نیمه متمرکز می نامیم. همچنین این که با چه قوانینی می توانیم اینها را بیاوریم و این که انگیزه آنها چه خصوصیتی باید داشته باشد و الگوهایش چگونه باشد یک صحبت دیگری است. نیمه متمرکز و متمرکز، بخش های اقتصادی ما هستند و نسبت بین اینها باید با یک تعاریفی معین شود تا روشن شود به چه چیزهایی لقب متمرکز می دهیم و متمرکزها در نظام چه مسئولیت هایی دارند. البته متمرکزها ممکن است بخش های مختلفی داشته باشند که این بخشها روی هم متمرکزها را تشکیل می دهند، باید دید هر بخش آن با چه ویژگی از بخش های دیگر جدا می شود، فرضاً اگر کشاورزی بخش متمرکز دارد چگونه جدا می شود و چه قسمتهایی از آن باید درون متمرکز قرار گیرد.

اگر گفتیم کشاورزی هم نیمه متمرکز دارد (به عنوان یک موضوع اقتصادی) به چه شناخت هایی در بخش نیمه متمرکز می رود و اگر گفتیم غیر متمرکز هم دارد یعنی یک موضوع آیا در هر سه قرار می گیرد یا بعضی از موضوعات مطلقاً به متمرکز تخصیص پیدا می کنند.

در هر کدام یعنی چه وضعیتی که در هر سه بخش باشند و چه وضعیتی که فقط اختصاص به یک بخش پیدا کند باید یک شاخص و فصل ممیزهایی برای آنها ذکر کرد و بعد باید معین کرد که در اقتصاد ما این ۳ ساختار و سه نظام با هم چه ارتباطی دارند و چگونه اینها در یک نظام جای می گیرند و ارتباطان آنها از نظر اختیار، آگاهی و انجامشان و از نظر کنترل و بهینه ای که درباره یکدیگر انجام می دهند چگونه است یعنی برای همدیگر چه مقدوری هستند و چه حدی به هم می زنند، باید اینها را شناسایی کرد.

۷- بررسی نحوه ادامه بحث با توجه به محدودیت های مفهومی و زمانی

(س): یک قید دیگر هم من به کارمان اضافه کنم، غیر از این که ما شیوه از پائین به بالا را برای بحث انتخاب کردیم و می خواهیم بدانیم مقدمات فعلی مان چیست یعنی مفاهیمی که الان وجود دارند و دیگر لازم نیست نسبت به آنها

پژوهش صورت گیرد، این‌ها یک طرف است و یک طرف دیگر هم ارتکازات کارشناسان نسبت به یک سیستم اقتصادی را همراه با آن در نظر می‌گیریم و بعد آن‌را در سرفصل مجمع می‌بریم و علاوه بر این یک بعد دیگر هم باید مورد توجه قرار بگیرد که یک وقت ما می‌خواهیم بگوئیم سیستم اقتصادی مطلوب اسلام چیست که زمان حضرت رسول «ص» یا حضرت امیر (ع) بوده است یعنی وضعیت آرمانی ما چیست، یک وقت است که حداکثر کاری که می‌کنیم این‌ها را در اهداف بلند مدت دست نیافتنی یا ایدآل‌ها ذکر می‌کنیم ولی از این طرف توجه داشته باشیم که طرح اثباتی‌مان باید بر مبنای وضعیت موجود کشورمان باشد تا پاسخگوی نیاز فعلی جامعه باشد.

(ج): خوب این دیگر سیستم اقتصادی نیست بلکه ربط بین سیستم و پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه است.

(س): اسم آن برای ما مهم نیست، اما خاصیت آن باید این باشد که توجه به عینیت داشته باشد تا وقتی آن را عرضه می‌کنیم فوراً با مارک این‌ها ایده‌ال است و راه دسترسی به آن‌ها وجود ندارد کنار گذاشته نشود چون ما می‌خواهیم سیاست‌های کلی را که مقام معظم رهبری می‌خواهند برای وضعیت فعلی اعلام کنند، ارائه دهیم.

(ج): این شاخصه‌های نسبت بین سیستم و پاسخ‌گویی است که الان اگر بگوئید سیستم هم لازم نیست بدهید می‌توانیم پاسخ دهیم و اگر بگوئید سیستم تمام شود باید نسبت بین سیستم و موجودیت جامعه را ببینیم.

(س): زمان به این کار ما حد می‌زند، اگر بتوانیم در زمان محدود سیستم مورد نظرمان را تعریف کنیم و بعد بیائیم به سؤالات جامعه پاسخ دهیم خوب است، اما اگر این کار باعث شود که تا پی‌ریزی کامل یک سیستم اقتصادی ما هیچ حرفی برای وضعیت فعلی جامعه نداشته باشیم و مثلاً پس از دو سال دیگر که آن را پی‌ریزی کردیم بخواهیم بگوئیم سیاست‌ها نسبت به موضوعات این‌ها هستند، شاید راه میان‌بر آن این باشد که اگر می‌دانیم این زمان طولانی می‌شود همین الان که سیستم را پی‌ریزی می‌کنیم مرتباً در حول هر موضوع آن به وضعیت موجود جامعه هم توجه کنیم، یعنی مثلاً وضعیت اقتصادی مطلوب اسلامی از نظر ما ایت است که بخش دولتی متمرکز و نیمه متمرکز داشته باشد، آیا الان کشور توان این را دارد یا ندارد و اگر توان ندارد حتماً باید نیمه متمرکز باشد و متمرکز و غیر متمرکز نداشته باشد خلاصه آن‌چه که در رابطه با سیستم اقتصادی نسبت به وضع موجود به نظرمان می‌رسد را بیان کنیم.

(ج): مهم‌ترین مطلب این است که گاهی می‌گوئیم به سؤالاتی که درباره سیستم می‌کنیم پاسخ دهیم و گاهی سؤال می‌کنیم نسبت به برنامه که سیاست‌های کلی برنامه، این سرفصل‌ها هستند. سؤالاتی را که از ارتکازات نسبت به سیستم بکنید ربطی به برنامه ندارد.

(س): قاعده‌مند کردن این مطلب از نظر کارشناسان..

(ج): این که از نظر کارشناسان چه چیزهایی از این مقدمات را باید داشته باشد اگر پاسخ دهد سیستم را جواب می‌دهد نه این که عینیت را جواب بدهد.

(س): این سیستم را می‌توان از همان ابتدا به صورت آرمانی طراحی کرد و می‌توان یک سیستمی را طراحی کرد که ضمن این که اداف آرمانی را در نظر دارد وضعیت موجود جامعه را هم بشناسد یعنی خصوصیت سیستم را این قرار دهیم و یگوئیم سیستم اقتصاد اسلامی برای جامعه مدینه فاضله نمی‌خواهیم طراحی کنیم، بلکه برای ایران امروز می‌خواهیم طراحی کنیم و سیستم اقتصاد اسلامی هم می‌خواهیم بگوئیم اما برای این کشور و این وضعیت موجود.

(ج): این معنایش همان سیستم برنامه است، سیستم برنامه را ارائه کردن بدون ارزیابی عینیت، ذهنی خواهد بود یعنی ما باید بگوئیم این تعداد کارخانه در این قسمت‌ها داریم و چه قدر هم نیروی انسانی باسواد داریم و چگونه آن‌ها را به مسجد بیاوریم که این کار بدون مقدمات ممکن نیست.

(س): یعنی سه مرحله داریم، سیاست‌های کلان یا کلی، سیاست‌های اجرایی و سیاست‌های خود برنامه.

۸- ضرورت پای‌بندی به اصول سیستم اقتصادی در پیاده‌سازی آن در هر شرایط زمانی و مکانی

(ج): به عبارت دیگر ما از هیچ کس قبول نمی‌کنیم که بگوید بخش اوقاف را گسترش نمی‌دهم، می‌گوئیم پس از ما سیستم نخواهید، ما اگر کشور فرانسه هم که کاری به دین ندارد از ما سیستم بخواهد بگوید می‌گوئیم یک بخش باید با انگیزه مذهبی کار کند و نباید با انگیزه سود کار کند و لازم است که انفال، بانک و مقدمات را به این بخش ملحق کنید. بعد می‌گوئید ما نفراتی نداریم که در مسجد این چیزها را اداره کنند می‌گویم مثل این است که بگوئید ما در کارخانه نفراتی را نداریم که کار کنند.

شما باید در این جا کارشناس بیاورید و زیردست آن متدین بگذارید ولی کار باید براین اساس اداره شود.

(س): ما ابتدا با حضرتعالی به یک تفاهم برسیم که می‌خواهیم چه کار کنیم. یک وقت می‌گوئیم امروز که انقلاب پیروز شده و کشور در دست ما قرار گرفته است ما کاری بلد نیستیم و هرکاری آن‌ها می‌خواهند بکنند و ما بعد از این که سیستم اقتصادی را پی‌ریزی کردیم از آن زمان شروع می‌کنیم، یک وقت است که می‌گوئیم کشور دست هر کسی می‌خواهد باشد، ما از الان مشغول پرورش نیرو می‌شویم و نیروی مساجد و اوقاف را می‌سازیم و بعد ارائه می‌کنیم تا اداره کنند، راه سوم این است که ما در همین وضعیت فعلی هم امور را در دست می‌گیریم و بایک نسبت تقریب پائین‌تر، اگر بنا هست نیرویی برای اوقاف و دیگر بخش‌ها پرورش پیدا کند این را در سیر کارمان قرار می‌دهیم اما الان در شرایط کنونی چه کنیم، از الان شروع می‌کنیم و می‌گوئیم بخش امور انگیزه‌ای اقتصاد باید با انگیزه غیرمادی تقویت شود و این کار الان ممکن نیست پس الان چه کار کنیم آیا خصوصی‌سازی کنیم یا دولتی یا تعاونی‌سازی کنیم که هماهنگ با وضعیت فعلی جامعه باشد، بعد می‌گوئیم طی یک برنامه پنج ساله باید این آموزش‌ها داده شود تا پس از این که خصوصی‌سازی شد دوباره تعاونی‌سازی شود یا این که نه، همین الان بخش دولتی را نگه دارید یعنی اظهار نظر نکردن تصمیم نگرفتن هم خودش یک نوع تصمیم و یک نوع اظهار نظر است چون به هر حال کشور را که معطل نگه نمی‌دارند شما هم اگر نتوانید خصوصی‌سازی کنید یا تعاونی‌سازی کنید یا کار دیگری که با وضعیت فعلی هماهنگ باشد، آن‌ها این کار را می‌کنند بنابراین خوب است که ما از همین الان بگوئیم نسبت به این بخش این کاری را که امکان‌پذیر است انجام دهیم و نسبت به وضعیت پنج سال آینده یا پانزده سال آینده این گونه طرح بشود یعنی این گونه تصمیم امروز ما عوض شود و نسبت به وضع پنجاه سال آینده این گونه عوض شود، این همان برنامه عینی ما است. »

والسلام»

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۵

فهرست

تبیین تفاوت ساختارهای اقتصاد اسلامی با غیر اسلامی و بررسی راهکارهای تغییر ساختارهای موجود

۱ _ توصیف سیستم اقتصاد اسلامی به تعاون برّ و تقوی

۲ _ تحلیل حقانیت تعاون در سیستم اقتصاد اسلامی به رعایت احکام و منافع اجتماعی

۳ _ بررسی تفاوت تعاون در نظام اسلامی و غیر اسلامی

۴ _ تحلیل تعاون اسلامی به بستری برای گسترش سازمانهای عام المنفعه

۵ _ بررسی تفاوت گردش اعتبارات و انحصارات در سیستم اقتصاد اسلامی با غیر اسلامی

۶ _ نحوه ادامه بحث در سیر تغییر ساختارهای اقتصادی

۷ _ بررسی ساختارهای سیستم اقتصاد اسلامی و تفاوت‌های آن با غیر اسلامی

الف _ ساختار شرکت

ب _ ساختار معاملات و عقود

ج _ ساختار امتیازات و انحصارات

د _ ساختار اعتبارات

ه _ ساختار بخش دولتی اقتصاد اسلامی

و _ ساختار قضاء در اقتصاد اسلامی

۸ _ بررسی مزایا و چگونگی تبیین قضاوت‌های ساختارهای اسلامی اقتصاد با غیر اسلامی

۹ _ تحلیل کیفیت تبدیل ساختارها از الحادی به التقاطی و اسلامی

۱۰ _ بررسی چگونگی ارزیابی وضعیت موجود و تغییر آن به وضعیت مناسب

۱۱ _ توصیف سیستم اقتصاد اسلامی به تعاون برّ و تقوی

متن

حجه السلام و المسلمین حسینی: بحث امروز درباره نظام سیستم اقتصادی اسلامی است که قطعاً صفت نظام اقتصادی اسلامی در کلیت آن "تعاونوا علی البرّ والتقوی ولا تعانوا علی الاثم والعدوان" می باشد. بنظر می آید اصلاً در یک کلمه تعاون بر اثم و عدوان توصیف نظامهای غیر اسلامی است و تعاون بر برّ و تقوی توصیف سیستم اقتصاد اسلامی است.

به عبارت دیگر اگر روی جدول جامعه هم دقت شود، در جایی که دانش «اساس» قرار گرفته و تکامل کارائی اجتماعی در آنجا قرار گرفته است که معادلش وقتی در پائین پائین می آید «توسعه، عدالت، اعتماد» می شود و در مجموع آن سه سر فصل اصلی قرار می گیرد و در سر فصلهای اصلی هماهنگی ها، مسئله بنیان تکامل هماهنگی و در مسئله مبنا تعاون اصل می شود.

یعنی اگر گفته شد یک وضعیت روانی در وحدت جامعه می باشد که همان همدلی یا سیاست است، یک همفکری یا تفاهم و یک همکاری یا تعاون هم خواهیم داشت که در وصف بسیار بسیار کلی آن نظام اسلامی، نظامی تعاونی می شود.

۲ _ تحلیل حقانیت تعاون در سیستم اقتصاد اسلامی به رعایت احکام و منافع اجتماعی

سطح تعاون عرضه شده، منشأ مالکیت در نظر ما است، تعاون در بخش خصوصی از طریق رعایت احکام و انضباط به احکام انجام می گیرد، یعنی در انضباط به احکام، محال است که تعاون اصل نباشد، چون حق بودن یک سود از جامعه برابر با حقانیتی است از فرد سودی به جامعه برسد و سودی هم جامعه به او برساند و در این مسئله به اصطلاح عون یکدیگر بودن در راه تقوا و اسلام است. عون یکدیگر بودن در باطل به معنای این است که فرد نسبت به کل و کل نسبت به فرد در اثم و عدوان در نظام غیر الهی شریک می باشد.

۳ _ بررسی تفاوت تعاون در نظام اسلامی و غیر اسلامی

لذا از نظر ما تفاوت چندانی بین نظام سوسیالیستی و سرمایه داری از حیث تعاون بر ائمه و عداون نیست، چرا که در سوسیالیست قدرت تصمیم گیری به حزب داده می شود و در سرمایه داری قدرت تصمیم گیری به ساختارهای اجتماعی مثل شرکت، بانک و امثال ذالک محول می شود.

پس قطعاً تصمیم گیری آنها تصمیم گیری ای نیست که منشأ عون بودن نسبت به حق و عدالت باشد، هر چند اسم آنرا عدالت اجتماعی می گذارند، ولی در موازنه، در حین اجرا قدرت بنفع قشر تصمیم گیر و بر علیه قشر مباشر حل می شود.

با عدول یک درجه از صرف معنای عون، عنوان کلی تعاون بر برّ و تقوی وقتی که بخواهد نظام پیدا کند و تصمیم گیری از مالکیت جدا شود باید مستقیماً به نفع پرورش باشد، یعنی نظام پرورشی حضورش از صرف اینکه معامله، معامله صحیح باشد و از قاعده «لا تاكولوا اموالکم بینکم بالباطل» نباشد، خارج می شود. آنگاه قائل شدن به اینکه اموری بصورت خیلی کلی بدست تعاونیها است، کمیت های بسیار عظیمی می شود، یعنی صحبت منحصر شدن به اوقاف (یعنی چیزی که مردم وقف کردند) نیست، بلکه کل انفال را که منابع طبیعی است، شامل می شود، البته منابعی که ارزش سیاسی آن بر ارزش اقتصادی آن غلبه دارد، استثناء می شود. مانند نفت، صنایع برق، توربین ها، رسانه ها مانند ارتباطات که کلاً در هیچ سطحی همانند جاده ها معنا ندارد، خصوصی شود و شبکه های اطلاع رسانی مثل تلفن و مخابرات و پست، و رسانه های گروهی عمومی (روزنامه عمومی) معنا ندارد، خصوصی شود بله! تعاونیها می توانند روزنامه صنفی داشته باشند. پس روزنامه ها و رسانه های عمومی، کلاً دولتی و متمرکز است.

یعنی هر کسی که دلش خواست نمی تواند به هر صورتی شایعه درست کند، چون در دستگاه اسلامی چند حزبی معنا ندارد و اسلام قطعاً نظامش، تک حزبی است، بله، اصناف و تعاونیها در رده بعد هستند، ولیکن پوشش سیاسی عمومی نمی توانند بدهند، بلکه روزنامه اینها قابل فروش برای اعضاء صنف است و همگانی نیست، بلکه تنها به اعضاء پست می شود، خواه روزنامه ای که تخصصی صرف است تا آن روزنامه ای که مربوط به صنف خاصی است مثلاً بخارها، میکانیک ها و .. هر کدام روزنامه مخصوص دارند که مجوز دارند که اطلاعات مربوط به خودشان را بنویسند نه اطلاعات مربوط به کل جامعه.

بنابراین نظام اسلامی نظامی تک حزبی است و «تعاون علی البرّ و التقوی» در آن اصل است و از اول بستری که درست می کند، کمیت عظیمی را به اوقاف ملحق می کند، یعنی وجوهی که امروز در آستان مقدس علی ابن موسی الرضا علیه السلام می ریزند، بر حسب آمار بدست آمده دو برابر مکه و مدینه بوده است، در حالیکه با پول مکه و مدینه عربستان همعرض پول نفت کشورش را اداره می کند.

پس اولاً انفال الان هم کم نیست با اینکه درباره آن سرمایه گذاری نمی شود عدم سرمایه گذاری در اینجا به این معناست که با پول آستان مقدس مشهد اینگونه نیست که یک سری اتوبوسها و قطارها و یا هواپیماهایی را مجهز کرده باشند که اینها برای آستان مقدس نصف قیمت مسافر ببرند تا تسهیلات حمل و نقل وجود داشته باشد و یا یک سری مسافرخانه و هتل بر حسب سطوح مختلف جامعه درست شود و در مسیر راه فرضاً اسکان و تغذیه و معارف لازمی که باید داده شود، ارائه دهند. هیچ کدام از اینها از طرف آستان مقدس الان وجود ندارد، در حالی حتماً در دستگاه اسلامی سرمایه گذاری می شود و نتیجه اش افزایش روبرو شد زائرین خواهد شد. یعنی الان به زائر هیچ گونه سرویس خدماتی مناسبی نه اقتصادی، نه فرهنگی و نه سیاسی داده نمی شود و حداکثر خدماتی که است، برای تزئین ساختمانهای حرم می باشد و زائر سراها را خود مردم نوعاً می سازند و روی زائر سراها سرمایه گذاری نمی شود و حتی حمایت هم از آنها نمی شود، مثل اینکه سیمانش نصف قیمت و یا آهن آن را با اولویت پرداخت کنند.

یک بخش از سرمایه گذاری می تواند سرمایه گذاری محلی و منطقه ای باشد، مثلاً در حسینیه ها پول آب و برق، گاز بصورت تسهیلات پرداخت شود و یا دولت در کارگاههای وابسته به اینها سرمایه گذاری کند.

۵ _ بررسی تفاوت گردش اعتبارات و انحصارات در سیستم اقتصاد اسلامی با غیر اسلامی

پس منابع طبیعی به اوقاف اضافه می شود و یک قدم بالاتر از منابع اعتباری هم اضافه می شود که بگوییم بانک حق قرض به بخش خصوصی ندارد، به عبارت دیگر ما از بانک یک تعبیر دیگر داریم، بانک حوزه است، حوزه گردش اعتبارات است و وجودش هم لازم هست، چون این حوزه هم تسهیلات اعتباری برقرار می کند و هم سازماندهی جریان اعتبارات را در اختیار دارد و این سازماندهی هرگز نباید به نفع یک صنف و یک دسته بچرخد بلکه باید به نفع اوقاف، یعنی به نفع پرورش تقوا در جامعه بچرخد، نه! اینکه شخص برود در آنجا LC باز کند و بانک او برابر بانک خارج صد میلیون را تضمین بکند، در حالی که او پنج میلیون پول گذاشته است.

(س): الان نمایندگی انحصاری در کشور ممنوع است، بلکه عادی است.

(ج): بله! بحث جایی است که دقیقاً نظام، نظام سرمایه داری است و نمایندگی آن انحصاری است و اگر شخصی بخواهد ولو به دو برابر قیمت از شرکتی ثبت سفارش بگیرد و ساعت سیکو بیاورد، می گویند نماینده ما در ایران هست و حتی اگر بخواهد از یک نمایندگی این شرکت در کشور دیگر جنس بخرد نمی تواند و معمولاً هم اینگونه نیست که جنس بدهند، لذا وقتی به کشور دیگر رفت، بدست دلالتها افتد و نوعاً ظرفیت مصرف یک کشور برایشان مشخص است.

بله! می شود مسافری برود ۱۰ تا ۱۰۰ تا از چهار تا مغازه بخرد که به اصطلاح پيله ور و خرده فروش می شود، مثلاً کسی به انگلستان یا سوئیس برود و ۱۰۰ تا ساعت بخرد.

انحصار نمایندگی از نظر ما عین سفارتخانه است و هیچ فرقی ندارد، نهایت سفارتخانه اقتصادی است و در خیابانهای ایران که نمایندگی شرکتها هست، فقط بدنبال منافع خاص یک شرکت است. البته در قانون اساسی منع شدید از انحصارات شرکتها شده است، اما این قانون سرمایه گذاری شرکتها را هم شامل می شود یا خیر جای سؤال است. مثلاً اگر شرکت دلفین فرانسه بخواهد در این سرمایه گذاری کند آیا طرفش باید دولت باشد یا مردم؟ و در ثانی آیا می تواند در ایران نمایندگی بزند یا خیر؟ اینها هنوز معلوم نیست.

(س): نکته دیگر در ثبت سفارش این است که بجای پیش پرداخت اولیه، می آیند بصورت نسبه جنس را می خرند، چون نمایندگی دائم او در ایران است.

(ج): اصلاً نمایندگی توزیع دست همان شرکت است که هرگونه قراردادی را می تواند با او ببندد، یعنی می گوید اجناسی که برای شما فرستاده شد، الان نمی خواهد پولش را بدهید، پولش را من از فلان بانک جهانی می گیرم. وقتی نمایندگی شد، یعنی این نمایندگی باجه آن شرکت است.

(س): ممکن است، حتی در داخل کشور مثل ساعت فروشها هم پولش را پیش پرداخت نکنند، بلکه تا وقتی فروششان هم نقد نشده است، پولی نداشته باشند که به نمایندگی بدهند. چون فروشنده می داند که این خریدار جنس را تلف نمی کند، سودش را هم برمی گرداند.

(ج): یعنی سود را همراه زمان می دهد یعنی وقتی پول را ۶ ماه دیگر می دهد هم اصل پول را بر می گرداند و هم ربای ۶ ماه را می پردازد. پس اگر بنا شد پول بانک در اعتبارات «توزیعی، تولیدی و مصرفی» صرف شود وام دادن به غیر تعاونیها ممنوع است.

۶ _ نحوه ادامه بحث در سیر تغییر ساختارهای اقتصادی

(س): اگر بحث را اینگونه شروع کنیم، بگوئیم ما سه بخش «دولتی، تعاونی، خصوصی» داریم و از نظر ما تعاونی غیر تعاونی موجود است. اولاً: آیا دولتی و خصوصی را به تعریف رایج می پذیریم یا اینها نیز طبق نظر ما تعریف دیگری دارند؟ و بعد آیا این تعاونی که طبق نظر ماست، بدون توجه به در صد نقش تعاونی فعلی در اقتصاد کشور، چند در صد از اقتصاد کشور را باید شامل شود و جایگاهش نسبت به خصوصی و دولتی کجاست؟ اگر فرضاً سه است، یعنی پائین ترین رتبه است، چگونه باید رتبه اش را به دو دو بعداً به یک رساند و همچنین خصوصی و دولتی؟ مسئله دوم این است که در تقسیمات قبلی مثلاً در «اسلامی، الحادی، التقاطی» می گفتیم الحادی التقاطی متفاوت است که گفته شد درجهان الان الحادی ۱ و التقاطی ۲ و اسلامی ۳ قرار گرفته است که طبق ضریب اولویت، الحادی ۴، التقاطی ۲ و اسلامی ۱ در کل دنیا قرار دارد. حالا این سه بخش را چگونه می توان در مرحله اول به التقاطی و الحادی و اسلامی و در مرحله دوم به التقاطی، اسلامی، الحادی و در مرحله سوم اسلامی، التقاطی، الحادی تبدیل کرد؟ در آنجا بین التقاط و اسلام یک تفاوت بارز بود، اما در رابطه با دولتی و خصوصی با تعاونی باید مشخص شود تعاونی طبق نظر ما کجا قرار می گیرد؟ آیا ضریب اولویت آن در دنیا است؟ و حداقل در ایران جایش کجاست؟ بعد هم باید تشریح شود که آیا دولتی و خصوصی که قسیم این است، به اندازه التقاطی و الحادی با هم تفاوت دارند، یا دوتای آنها از نظر مضرات و دور بودن از اقتصاد اسلامی یکی هستند؟

(ج): یک تقسیم بر اساس «انگیزه، اندیشه و انجام» است که در حقیقت همان «گرایش، بینش و دانش» است که این تقسیم بعداً در درست کردن شیب بیان می شود که مثل برنامه انتقال و مراحل تغییر و تکامل باید درباره آن صحبت کرد.

۷ _ بررسی ساختارهای سیستم اقتصاد اسلامی و تفاوتهای آن با غیر اسلامی

و یک بحث است که بالفعل باید دید ساختارها و بافت نظام چگونه است و بعد برنامه تغییر بافت را داد که طبق نظر شما بعد از اینکه گفته شد تعاونی در نظر ما چیز دیگری است، سؤال بعدی این است که خصوصی سازی هم چیز دیگری است یا خیر؟ خصوصی سازی ما هرگز ساختارهای تمرکزی را نمی تواند داشته باشد.

الف _ ساختار شرکت

لقب ساختارهای تمرکزی معنایش این است که قدرت تجمع سرمایه بگونه ای است که اصل این تجمع بر مبنای جدا شدن اراده از مالکیت است. بله! اراده در وکالت جدا می شود، ولی مبدأ تمرکز نیست اما در ترکیب سازی که مدیر عامل را وکیل می کنند غیر از وکالت دادن در خرید و فروش است. وقتی یک مجموعه یک نفر را وکیل می کنند معنایش این است که در حال درست کردن تمرکز هستند. آیا شرعاً مانع ندارد، یک نفر وکیل چند نفر باشد؟ یعنی در پیدایش تصمیم آیا می توان با ترکیبی از عقود و ایقاعات یک موجود جدیدی درست کرد که با مقتضای عقود مخالفت داشته باشد؟ مقتضای «عقد در شرکت که گفته می شود: ما همه یک نفر را وکیل می کنیم پیدایش شرکت در عین است. شرکت مقتضی دارد ما یعنی عقد جایز است و همه احاد افراد شرکت می توانند کار را متوقف کنند و دائماً اراده آنها حضور دارد. مثلاً وقتی کسی از طرف ۱۰ نفر برای خریدن پارچ وکیل شد، این به معنای این نیست که چهار تا کارتن را علی حده مثلاً بنام زید بخرد و احیاناً اگر این چهار تا دیرتر بفروش رفت ضرر به زید برسد، بلکه وکیل روی هم هزار تا کارتن خریده است تا دانه آخر هم که می فروشد این هزار تا را اجزاء یک واحد می داند، اگر در ده تای اولی خیلی سود کرد، روی هزار تا تقسیم می کند، نمی گوید: با پول زید این صد تا کارتن را خرید کردم و روی آن علامتی هم بگذارد و با پول شخص دیگر هم این پنجاه تا را خریدم و وقت فروش، مشتری برای صد و پنجاه تا آمده بوده صد تای آن آقا را فروختم، سودش هم مال خودش است، مال شخص دیگری نیست، چون وکیل نسبت به اموال معامله می کند بگونه ای که همه اینها شریک هستند و مقتضای شرکت حضور اراده آنها است، لذا اینکه می گویند ۰/۵۰ یا ۰/۷۰ رای دادند، حال ۰/۱۰ می خواهد رأی بدهد می خواهد ندهد، ما تصمیم خودمان را می گیریم، این مقتضای شرکت نیست، ممکن است بگوئید مدیر عامل وکیل می شود، می گویم اصلاً او را آن ۰/۱۰ وکیل نکردند، اما چون دیگران وکیل کردند و قانون هم حمایت کرد، علی رغم وجود اراده جدی در کلیه امور و معاملات و ایقاعات، اختیار، بلوغ و رشد، اراده جدی ۰/۱۰ شرط انعقاد نشد چگونه می گوئید این شخص وکیل است؟

(س): این ۰/۱۰ در اساسنامه رای اکثریت را پذیرفته است.

(ج): پذیرفتن اساسنامه، مخالف مقتضای عقد است، این شرطی که اگر دیگران کسی را وکیل کنند با اینکه من او را صالح نمی دانم ولی باید به رأی اکثریت تسلیم شوم، مخالف مقتضای عقد وکالت و خلاف مقتضای عقد شرکت است. به عبارت دیگر اینگونه نیست که «المومنون عند شروطهم» بتواند همه عقود را زیر و زیر بکند، اگر اینگونه بود اصلاً «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» وجود نداشت، کافی بود عند شروط باشند ولو اکل و اکیال بالباطل باشد. ممکن است گفته شود طرفین ربا پذیرفتند که اگر یکی دیر کرد، دیر بپردازد، می گوئیم پذیرش او کافی نیست.

ب _ ساختار معاملات و عقود

به عبارت دیگر پذیرش همیشه سه رتبه دارد ۱ پذیرش عند المتعاملین ۲ پذیرش عند الشارع ۳ پذیرش عند العقلاء اگر همه این سه با هم جمع شد، معامله صحت شرعی پیدا می کند و اگر پذیرش عند الشارع بود و عند العقلاء نبود می گویند معامله سفهی باطل است و اگر پذیرش عند الشارع و عند العقلاء هم بود، ولی عند المتعاقدين نبود، می گویند فاقد اراده جدیه بوده و باطل می باشد.

این سه تا شرط از احکام عمومی معاملات اسلامی است ۱ _ پذیرش عند المتعاقدين. باید یک جدول تطبیق شرائط عقود حتماً درست شود که بصورت دقیق و منظم و زیر و رو کردن، جدولش خوب تنظیم شود، بعد شرائط اصلی معامله منظم شود، تفاوت واضح و بنظم تفاوت فاحش نه واضح بین آنچه‌ی است که در مالکیت خصوصی بعنوان ابزارهای انتقال مال و یا ابزارهای تمرکز سرمایه مطرح است به عبارت دیگر ابزارهای انتقالی که در بخش خصوصی افراد را متمکن می کند با آن مطلب زمین تا آسمان فرق دارد که این تفاوت فقط در قسمت اصل عقد، بلکه در مسئله عاقدش هم باز باید صحبت کرد که عاقد باید چه خصوصیاتی داشته باشد، یعنی متعاملین چه شرائطی را دارند و یک مسئله هم مسئله موضوعات عقد است که عقد برای یک موضوعاتی انجام می گیرد، که وضعیت موضوعات هم باید مشخص شود. در جایی که علم باید حتماً باشد اگر جهل بیاید آنوقت بخش خصوصی وضعیتش عوض می شود.

یک مورد دیگری هم که جزو شرائط عقد است شرائط اجتماعی است آنچه که در شرائط اجتماعی عقد است بسیار فرق دارد.

ج _ ساختار امتیازات و انحصارات

مثل امتیاز محل و صنف، و امتیازهای بانکی (یعنی اعتبارات فرق دارد) که این امتیازات و این انحصارات منشاء پیدایش تمرکز سود می شود. یعنی وقتی صنف باید اجازه بدهد که چند نفر باشند، این انحصار است. در حالی که صنف موظف است اجازه بدهد امتیاز منطقه، امتیاز موضوع تحت معامله در منطقه نمایندگی می شود ولو اینکه در داخل باشد. یکی از سؤالات مهم این است که آیا اگر انحصارات خارجی برای نمایندگی های داخل هم نیست یا برای نمایندگی های داخل احیاناً است؟ این هم از اشکال تمرکز است که نمی تواند واقع شود.

د _ ساختار اعتبارات

مسئله بعدی اعتباراتی است که با گشایش اعتبار صورت می گیرد، حال این گشایش اعتبار اسمش را مضاربه بانک بگذارند یا اسمش هر چیز دیگری بگذارند، که اینها ابزارهای تمرکز انتقال اعتبار به شخص خاص است، و معنایش این است که با این خصوصیات ما تخصیص اعتبار می دهیم و با این خصوصیات تخصیص اعتبار نمی دهیم. بله! ممکن است کسی بگوید در اسلام مسئله اعتبار در قرض الحسنه هم وجود دارد، در خرید و فروش حواله هم اعتبار وجود دارد. ولیکن آن روی مال دیگران نیست، بلکه روی مال شخص است و روی مال شخص کاملاً با روی معامله عموم فرق دارد. اگر کسی صحیح العمل بود، نمی تواند بیاید از حکومت پول قرض کند تا سود ببرد، چون این مال، مال خودش نیست که به او صد میلیون بدهد. بله! اینکه حاکم و قاضی، دین مدیون را در شرایط اضطرار، رفع اضطرار بکند، غیر از این است که او اضطراری ندارد و سودش هم در حال چرخش است، حالا برای اضافه سود می خواهد بیاید ۱۰۰ میلیون قرض بگیرد به بیان دیگر در زندگیش معونه سینه را دارد، فقیر و مضطر نیست که دینش را نتوانسته اداء بکند و آبرویش در خطر باشد و بیاید پیش حاکم اسلامی از این مشکل خلاص بشود، بلکه برای اضافه سود و اضافه در آمد قرض می خواهد.

بنابراین بخش خصوصی اسلامی مطلقاً با بخش خصوصی تعریف شده در دستگاههای متعارف فرق دارد، در اینجا بخش خصوصی عملاً کارگاهی و خرده پا می شود. اگر شما ابزارهای انتقال ثروت را از آن بردارید، پولهای درشت بوجود نمی آید. ابزارهای تضمین سود و سرمایه را بردارید، پولهای درشت با ریسک و تزلزل سود مواجهه می شود. در کسروانکسار رقابت اگر مجاری انتقال تضمین شود، خرده پا شدن را تحویل می دهد. پس بخش خصوصی بخش خرده پا و بخش کارگاهی در تولید است و در توزیع و مصرف هم خرد خواهد بود. در هزینه های مصرفی مثلاً یک دسته از هزینه های

بخش های عمومی مطلقاً مال دولت می شود، مثل مسئله جاده کشی و تمیز کردن شهر، آیا برای بردن آشغالهای تک تک منازل دولت وظیفه دارد یا باید پول بگیرد؟ مال محله های فقیر نشین بفرض مستضعفین معین شد که شهرداری ها اشغالشان را ببرند و تمیز کنند و گل کاری هم بکنند اما به چه دلیل همه جا همین کارها را بکند و پول نگیرد؟ (س): با مالیات در می آورد هر چند مستقیماً دریافت نکند.

(ج): آن مالیات علی حده است و حکم دیگری هم سر جای خودش دارد معین چون اینجا مالیات می گیرد، تیمز می کند ابدأ درست نیست. اینجا می گوید دلتان می خواهد با شورای منطقه ای خودتان پول بگذارید و باغچه خودتان را گل کاری کنید اگر دلتان نمی خواهد، کسی برایتان خرج نمی کند. یعنی خدمات عمومی به بخش خصوصی غیر از مستضعفین، با پول خودشان انجام می گیرد. پس اگر ابزارهای انتقال سرمایه را از آنها گرفتید و خرده پایشان کردید و مخارجشان را هم گردن خودشان گذاشتید، آنوقت معلوم می شود که بقول عوام یک من آرد چقدر سبوس دارد. اینگونه نیست که هیچ اضافه تمرکز سرمایه باشد.

ه _ ساختار بخش دولتی اقتصاد اسلامی

آیا بخش دولتی اسلامی بنا به تعریفی که می دهیم مثل بخش دولتی فعلی است یا خیر؟ این سؤال مهمی است که آیا تنها در دخالت امام جماعت در اختیارات فقط عدالت شرط مدیریتش است یا هر مدیر کلی باید عادل باشد؟ (این بحث مربوط به جامعه مطلوب است) در مباشرت می تواند فرد موثق باشد، ولی همینکه مدیر شد و می خواهد دخالت در اختیارات بکند و فرمانده باشد، نباید بنا بر منفعت خودش فرمان بدهد بلکه باید به عدالت و اعتدال و پرورش نظام مکتبی برگردد که در بخش انگیزه به آن پرداخته می شود.

بحث دیگری این است که حدود تصمیم گیریشان و پیدایش تصمیمشان چه چیزی است؟

بخش دولتی به اموری تعریف می شود که اثر سیاسی مستقیمی دارد. مسئولیت اداره سیاسی جامعه بعهد نظام دولت است. امور که تأثیر مستقیم سیاسی دارد، چه اقتصادی، چه فرهنگی، چه سیاسی باشد، مال دولت است. طبیعی است که معنای ساختارهایی که تفکیک قوا را هم می کنند، هرگز بصورت قوه مقننه و مجریه، قضائیه نخواهد بود. بلکه ابتدائاً سه سطح می شود، و ولایت بر توسعه اوصاف بر عهده بخشی است که مال ولایت و سرپرستی نظام، ولایت فقیه است. ولایت بر تبدیل شدن اوصاف به موضوعات مال سطح مقننه است و ولایت در اجرا مال سطح مجری است.

پس نظام ولایت یک بخش سرپرستی تکامل دارد، یک بخش امور کلان و تبدیل اوصاف به موضوعات دارد که تقنین می کند و یک بخش اجرا دارد که با این تقسیم هیئت دولت در سطح پائین می آید.

و _ ساختار قضاء در اقتصاد اسلامی

وقتی این سه سطح درست شد، طبیعی است قضاء که ابزار ارتقا وجدان عمومی جامعه است یک قضاء نسبت به متخصصین دارد که قاضی علی حده است و قانون آن هم علی حده است و افرادی هم که در حال برقراری ارتباطات اقتصاد، فرهنگی، سیاسی هستند آنهم علی حده است، ولی در تعاونیها نحوه قضائش به یک شکل شورائی و نسبت به موضوعات عام انجام می گیرد، چون اموال دولت است و اموال متخصصین نیست، اموال از آن عموم بوده و مالک خاص ندارد و برای مکتب است و یک قضاء درونی پیدا می کند که توصیفش در آینده انجام می شود و نوعش با نوع قضاء متخصصین و دادگاهش مختلف است.

در حقیقت یک دستگاه ارزیابی و کنترل است از عمومی که بالاتر بیاید، نظام دولتی می شود. در بخش که برای نظام دولتی است باید بتوان قوه ای را که در حال پیش بردن مکتب است، تعمیم قضاء برایش بدهید، تعمیم قضاء بمعنای اختیار امر به معروف و نهی از منکر در بالای بالا است. باید دستگاه را کنترل بکند، یعنی به همه اجازه می دهید نسبت به کار خودشان و کار دیگران قدرت محاسبه و مراقبه و مشارطه داشته باشند و همین که خروج از عدالت و انضباط پیدا شد، تقاضای عزل بکنند، طبیعی است که مدیر بالاتر از قاضی است، یعنی حاکم است و حکم می کند معنای حکم قضائیش در اداره و عزل و نصب با حکم قضائی، قاضی نسبت به متخصصین فرق دارد.

بنابراین هم بخش دولتی در تقسیمات ساختاری و هم تنظیم قوا و موازنه اش در سطوحش و هم بخش تعاونی و هم بخش خصوصی با آنچه که مرسوم است، فرق دارد.

آنوقت نظام اسلامی اگر بنا باشد هر سه قسمت آن فرق داشته باشد، باید اینها را به بخشهایی برسانید که می خواهد شاخصه برای کلیه قسمتها معین بکند و بگوید چه چیزی در ربط با چه چیزی باید متغیرهایش را ذکر کرد، طبیعتاً با متغیرهای اقتصادی تفاوت پیدا می کند.

۸ _ بررسی مزایا و چگونگی تبیین قضاوتهای ساختارهای اسلامی اقتصاد با غیر اسلامی

(س): تاکنون مشخص شد که تعریف سه بخش با خصوصیاتش در دستگاه اسلامی با دستگاههای رایج دنیا فرق می کند. این مسئله این مزیت را ایجاد می کند که وقتی صحبت بوجود آمدن تعاونی می شود، فوراً عملکرد تعاونیها در دنیا را می بینند و می گویند تعاونیها در دنیا ضعیف عمل کرده و شکست خوردند یا وقتی صحبت از خصوصی می شود فوراً روی خصوصی ها دنیا می روند.

(ج): حتی اوقافش هم به آن معنای اوقافی که آنها می گویند، نیست.

(س): اوقافی که الان در کشور رایج است، زیان دهی آن مشخص است.

(ج): اما یک اشکالی پیدا کرد، وقتی از یک مفهوم یک معنای دیگری می شود، اولین اشکال این است که بهتر بود لفظ مشترک نباشد، یعنی اگر لفظ حفظ می شود و مفهومی را از چهار طرف حدود و ثغورش را عوض می کنید، چه خاصیتی دارد که این لفظ باشد تا مردم به شبهه بایفتند، پس بهتر است که اولاً یک لفظ دیگر برای آن درست کنیم که جدید باشد، بعد بر اساس لفظ جدید بگویند چه معنای در نظر می باشد و ثانیاً باید تمام جهاتش تبیین و مشخص شود.

(س): اگر بتوان طبق فرمایش شما الفاظ جدیدی جای آنها قرار داد، مثلاً بجای دولتی حکومتی گفته شود که احیاناً اگر سؤال شد چرا دولتی نباشد، گفته شود که چون این با دولتی متفاوت است و بجای خصوصی مثلاً سرمایه داری گفته شود، یعنی مفهومی باشد غیر از آنچه که در خصوصی امروز بکار می رود.

(ج): مثلاً مالکیت اسلامی بگوییم یعنی الفاظ جدیدی ساخته شود.

(س): اگر مطلبی که نوشته می شود در مقابل هر دفعه که ذکر می شود، تصریح شود در مقابل آن مثلاً تعریف تعاونی در دستگاه اسلامی غیر از تعریف رایج است.

(ج): خصوصی اسلامی، تعاونی اسلامی، دولتی اسلامی.

(س): و در داخل پرانتز مرتباً تصریح شود معنای این الفاظ متفاوت هست که زمان بروز خصوصیاتش در زمان مطلوب است.

باید توجه داشت که یک ساختارهای و یک جامعه ای موجود است و یک بخش اقتصادی که هر کدام ساختارهایی دارند. از این طرف شیب دوران انتقال از این ساختارها به ساختارهای اسلامی و از بخش های اقتصادی به بخش

اسلامی حرکت وجود دارد، در دوران انتقال معمولاً یک بخش مطلوب فرض می شد مثلاً اسلامی و دو بخش دیگر موجود فرض می شود با تفاوت الحادی و التقاطی بعد گفته می شود، حالا باید با تغییر ضریبهایشان، یعنی تغییر میزان بهاء دادن به هر کدام چه بهای سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی برنامه دوره انتقال معلوم شود، هر سه بخش اقتصادی که الان ذکر می شود سه بخشی است که الان موجود نیست، یعنی نه دولتی نه تعاونی و نه خصوصی است، باید دوران انتقال اینها را ترسیم کرد.

(ج): به عبارت دیگر صحیح است که گفته شود «دولتی، خصوصی، تعاونی» بر مبنای سرمایه داری یا بر مبنای سوسیالیست یا بر یک مبنای تلفیقی وجود دارد، حال که می خواهید مبنا و جهت گیری را عوض بکنید، ابتدا باید کیفیت برنامه ریزی تغییر جهت را تعریف کنید.

۹ _ تحلیل کیفیت تبدیل ساختارها از الحادی به التقاطی و اسلامی

(س): یک گمانه که بذهن می رسد شاید این باشد که این سه را نباید برای دوران انتقال با هم دید. بلکه هر کدام آن این سه بخش را باید داشته باشد، یعنی گفته شود دولتی الحادی در دنیا چیست؟ دولتی التقاطی چیست و دولتی اسلامی آن تعریفی است که الان داده می شود یا تعاونی الحادی، التقاطی چیست و تعاونی اسلامی این است که بیان می شود یا خصوصی الحادی، التقاطی چیست و خصوصی اسلامی این است که بیان می شود آیا هر بخش آن را از تعریف رایج در حد الحادی استفاده یا در حد التقاطی استفاده می کنید.

(ج): اگر با این تغییر پذیرفته شود، تغییر دومی هم باز پیشنهاد می شود که گاه لازم نیست مضرب ۱، ۲، ۴ باشد، عیبی ندارد که ۱، ۱۰، ۱۰۰ باشد، دست ما را خیلی بازتر می کند اگر در جایی الحادی ۱۰۰ بود و ۱۰ التقاطی بود و ۱ الهی بود، آنوقت «چگونگی تغییر شیبها باید گفته شود که چگونه اول از نظر نسبتها می توان وضع را عوض کرد، یعنی از یک ۱ در صد به ۹ و از ۹ برابر ۹، ۸۱ برسیم، بعد تبدیل به ۱، ۸، ۶۴ بعد هم الحادی مرتباً کم شود تا زمانیکه بتوان گفت حالا می شود، میزان را عوض کرد. یعنی الان اینگونه نیست که گفته شود، دولتی الهی صفر است یا تعاونی اسلامی آن صفر است، حتی بنابر تعریف که ما می دهیم، می توان فاصله را زیاد کرد بعد ملاحظه نمود.

۱۰ _ بررسی چگونگی ارزیابی وضعیت موجود و تغییر آن به وضعیت مناسب

این مطلب باید حتماً همراه یک آمار برداری و نظام سؤالات نویسی و نمونه برداری های عینی باشد که بتوان حرف زد، مثلاً میزان خرجی که برای عزاداری ابی عبدالله علیه السلام می کنند یا میزان خرجی که در ماه رمضان می کنند یا در حرمتها می ریزند یا وجوه و برّیه ای که به حوزه می دهند، مجموع هزینه های مصرفی جمع شود و یک هزینه های مصرفی دیگری که مال التقاط است جمع شود و یک هزینه های مصرفی هم که مال الحاد است جمع شود و بعد نسبت بین اینها ملاحظه شود تا معلوم شود نسبت چگونه است.

(س): یک سؤال درباره دوران انتقال است اینکه در دوران انتقال اولین گام این است که ضریب الحادی ۴ و التقاطی ۲ بشود و به ضریب اسلام دست نمی زنید و در مرحله دوم ضریب الحادی را ۱ و اسلام ۲ و التقاط ۴ باشد و در مرحله سوم ضریب اسلام ۴ التقاط ۲ و الحاد ۱ باشد، حتی طبق مبنای فلسفه ولایت مجموعه اینگونه نیست که عاملش را بتوان ثابت نگه داشت و در تضاد است، یعنی وقتی گفته می شود الحاد را از ۴، به ۲ می آوریم و التقاط را از ۲ به چهار می بریم ولی به اسلامی کاری نداریم حتماً یک زمینه تغییری در آن حاصل می شود ولو ناخواسته باشد پس اولاً مجبور به تغییر می شویم و اگر نخواهیم حتماً یک نتیجه و اثری در اسلام خواهد داشت.

(ج): دو چیز در اینجا مد نظر باید باشد یکی تغییر مضرها است که ۱، ۲، ۴ است و مطلب دیگر کم کردن فاصله شتابها است از ۱۰۰ به ۸۱ و از ۸۱ به ۶۴ بیاید تا اینکه شتابها قابل کنترل باشد مثل دنده های ماشین که از ۱ به چهار نمی توان رفت چون دنده ها خرد می شود، می گوئید باید شتابها را بگونه ای تنظیم کرد که قابل کوبل و جفت شدن باشد. مطلب دیگر این است اگر بعداً اسلامی را می توان به ۲ آورد بخاطر همان تغییراتی است که در آن انجام می گیرد، یعنی با دو تای دیگر شرایط تغییر سومی، فراهم می شود، در اندازه گیری دوم هم باید دید که آمادگی پیدا کرده است که به دو بیاید یا خیر؟ سؤال این است که آغاز تغییر از کجا آغاز شود و آنچه ثابت فرض می شود الان مستقیماً موضوع تصرف ما نیست. از تغییر ایجاد شرایط حتماً تغییر می کند و قابلیت قبول ظرفیت بالاتر را پیدا می کند. بنابراین تغییرات ثابت هم کنترل می شود. کنترل تغییرات و شناختن وضع آن غیر از این است که جدول تصمیم گیری آن ثابت فرض شود. جدول ارزیابی مرتباً نشان می دهد که با تغییر شرایط وضع آنهم در حال عوض شدن است، بعد می گوئید حالا آمادگی دارد که ضریب آن ایجاد شد و از آن طرف تضعیف لازم در این انجام شد و می توان بر آن ضریب ۱ داد این تفاوت بین مرحله تصمیم گیری و ارزیابی است.

۱۱_ تحلیل کیفیت زمانبندی تغییرات بر اساس ظرفیتهای موجود

(س): در تصویر زمان مطلوب و انتقال باید توجه داشت یکسری از افعال باعث می شود که وقتی کارهایی انجام شد دیگر یا قابلیت برگشت نداشته باشد یا تصمیم گرفته شد، انجام شود، مثلاً نسبت به سرمایه گذاری خارجی، یا خصوصی سازی کارخانه ها که در حال ترسیم دوران مطلوب آنها و دوره انتقال آنها هستیم. و اما اگر بنا باشد بر اساس تعریف به جای ۱۰۰، ۹۰ شود هنوز با مقصدی که داریم خیلی فاصله دارد. وقتی این مطلب انجام گرفت دولت نسبت به خارجیها تعهداتی دارد و نمی شود در زمان مطلوب یا انتقال بعدی گفت این تعهدات هیچ می شود.

(ج): با این ضریب بندی مشخص می شود که ظرفیت تعهدات قابل امضاء چقدر و در چند سال است، یعنی شرایط بیرونی، شرایط داخلی چیست حداقل و حداکثر که است چیست؟ مثلاً ممکن است امضاء یک پروژه بصورت پنج ساله پذیرفته نشود، بعد بگویند ظرفیت این قرارداد ۱۰ سال است، آنوقت باید موضوع را عوض کرد، نباید گفت استفاده از سرمایه های خارجی باید در موضوعاتی باشد که برای آنها کمتر از ۱۰ سال یا بیست یا احياناً بعض سرمایه گذاری ها بیشتر از ۲۰ باشد چون برای آنها صرف نمی کند، بلکه شما موضوعی را انتخاب می کنید که در سیکل برنامه ریزی شد، پایان انعقاد قرارداد، زمانی باشد که می خواهید تصمیم دوم را بگیرید، یعنی اینکه موضوعات چگونه جای گزین شود و بهینه سازی موضوعی چگونه باشد آیا با توجه به نیاز معلوم می شود؟ آنوقت سؤال می شود تعریف نیاز چیست؟ بهر حال سرمایه گذاری در کشور منشأ این می شود که یک مقدار سود ارزی به نفع کشور داشته باشد، این سود ارزی اگر در جایی که بنظر می آید نیاز نیست سرمایه گذاری شود و بعد بخواهد راندمانش به خارج برود دوباره آن چیزی که لازم است بیاید، این ممکن است از باب مثال ممکن است الان بگویند رب گوجه برای داخل به اندازه کافی دارید ولی سویا ندارید و اگر بخواهند سویا بزنند این لوازم را دارد که گوجه نداشت، آنوقت گفته می شود لزومی به زدن کارخانه سویا نیست رب گوجه بزنید و سویا بخرید. باید ملاحظه شود چه چیزی در این ظرف زمانی چه تعهدی را ایجاد می کند و چه تغییری را شما پیش بینی می کنید، به عبارت دیگر ترکیب محصولات چیست، تامینی که شما در این ترکیب لازم دارید چیست؟ تخصیص محصولات چگونه می خواهد انجام بگیرد. بنابراین غیر از مسئله صرف اقتصادی بنا به تعریف نظام سرمایه داری یک صرفه اقتصاد اسلامی هم وجود دارد که صرفه مقید مشروط است.

کد جلسه: ۳۱۳۷ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۱۵

امنیت اقتصادی و توسعه ی پایدار

حجۀ الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: بحث پیرامون " امنیت اقتصادی " و " توسعه ی پایدار " است.

" امنیت " چه با قید " اقتصاد " (که وضع رابطه اقتصاد با سیاست را بیان می‌کند) و چه با هر قیدی دیگری که آورده شود " امری سیاسی است.

و " توسعه "، نوعاً به معنی توسعه تکنولوژی و اقتصاد بیان می‌شود، تا به معنی توسعه اجتماعی، سیاسی فرهنگی . البته با توسعه تکنولوژی در دستگاه اصالت سرمایه طبیعتاً به نسبت خاصی " امنیت " هم تأمین می‌شود. به عبارت دیگر امنیت سیاسی، و فرهنگ، اقتصادی به دنبال توسعه تکنولوژی می‌آید.

بخاطر اینکه اخلاق به تبع رشد رابطه بین انسان و جهان معنا می‌شود. و با یک درجه عمیق تر ، صحیح است که بگوییم دستگاه مادی چون انسان را به صورت مجموعه ی ماده می‌بیند و حتی عوامل ترتیب پیدایش حیات را هم مطلقاً مادی فرض می‌کند. و ارتباط انسانها با همدیگر (پیدایش جامعه) را هم مادی فرض می‌کند و انسان اقتصادی را هم انسان مادی فرض می‌کند ، طبیعی است که " اخلاق " به تبع رشد رابطه مادی انسان و جهان، بعنوان نظام حساسیت‌های اجتماعی تابع جریان توسعه تکنولوژی تعریف می‌شود. و طبیعی است که در آن دستگاه هرگونه تکاملی حول " اقتصاد " تعریف می‌شود. و لذا تکامل سیاسی هم به دنبال تکامل تکنولوژی قابل تعریف است. روابط اجتماعی (اعم از روابط سیاسی، و روابط فرهنگی و روابط اقتصادی)، سطوح روابط مادی هستند که به دنبال رشد رابطه مادی انسان و جهان می‌توانند تکامل و توسعه پیدا کنند. پس بر اساس اصل قرار دادن " سرمایه " در دستگاه آنها، مشکل تئوریک وجود ندارد. پس از اثبات این مدعی می‌توانیم مرتبه دوم بحث را هم بیان کنیم پس کشور هایی که مادی زیستن را بر اساس دستگاه مادی اختیار کرده اند باز هم از نظر عملی دچار مشکل اجرائی نیستند، وقتی که جامعه ای (مثل ایران) برای نظام اجتماعی و فردی اش زندگی مادی را انتخاب نکرد و نظام ارزشی دیگری را قائل بود، برای آنها مشکل ایجاد می‌شود. یعنی این جامعه نه در دستگاه تئوریک آنها می‌تواند تفسیر درستی شود و نه اینکه رفتار چنین

کشوری برای آنها قابل پیش بینی هست. بعبارت دیگر انسان اقتصادی (اکونومیک) نیستند یعنی انسان عاقلانه مادی نیستند و موضعگیری آنها با مبنا مادی آنها سازگاری ندارد. اما در دستگاه انقلاب اسلامی ایران، توسعه تکنولوژی، هرگز نمی‌تواند در امنیت اقتصادی اصل باشد. چون واضح است که فرهنگ توسعه‌ی تکنولوژی مادی، در تکنولوژی وارداتی، از نظام انگیزشی انقلاب تبعیت نمی‌کند. که من در غالب یک مثال از مسئله سرمایه گذاری خارجی و داخلی استفاده می‌کنیم هم مثال می‌زنم و هم آن بحث را طرح می‌کنیم؛ مثلاً اگر شما در بنیاد مستضعفان یا هر شرکتی (چه خصوصی و چه دولتی و یا تعاونی) که قانون به او اجازه می‌دهد مثلاً ۵٪ سرمایه گذاری کنید و بانک وارد کردن کالای شما را نسبت به بانک خارجی تضمین می‌کند و اگر اعتبارش را داشته باشید در حین ورود کالا هم می‌توانید از بانک وام دریافت کنید و سود آن را دریافت کنید. این قرار داد از نظر بین المللی تا سقف و زمانی معتبر است که بانک شما در موازنه پرداخت امکان چنین امضایی را داشته باشد. اگر رقم سرمایه گذاری خارجی بالا رفت و مثلاً به رقم بالای ۵۰ تا ۱۰۰ میلیارد رسید. مثلاً حتی یک وقت تا پنج هزار میلیارد، برای سرمایه گذاری های بزرگ در این صورت بانک شما نمی‌تواند این پروژه را تضمین کند، چون اعتبار جهانی او در موازنه پرداخت ها اثبات نشده است. پس در چنین مواقعی چه چیزی می‌تواند برای شرکت‌های خارجی، تضمین محسوب شود؟ در اینجا تضمین های پروژه شما هست که مشکل را حل می‌کند، صرف امضاء مسئولین شما برای آنها معتبر نیست، بلکه باید آن تعریفی را که او از " انگیزه " یا " سرمایه " یا " نحوه ی ارتباط بین منابع و انگیزه ها " دارد را مد نظر قرار دارد. به هر حال اینکه می‌گویید چگونه مقدرات را به حل موانع تخصیص دهم تا به مقصد برسیم، یعنی فرهنگ الگوی برنامه در نزد او محترم است. مثلاً اگر او عللی را ذکر کرد و گفت که تنوع گرایی (اختلاف سطح برای انگیزش جامعه درست کردن) علت تحرک است و مسائلی چون آموختگی و سطح تحصیل وامثال آن را برای کارآمدی نیروی انسانی در محور دوم ذکر کرد و مسائلی چون نحوه‌ی مصرف کردن و امثالهم را محور سوم دانست و در کل، الگوی آنها اصل می‌شود. طبیعی است که الگوی سرمایه‌داری برای شرکتهای خارجی قابل توجیه است. یعنی کمسیون عمران سازمان ملل بنابر تعاریف و نظام ومدلی که دارد نسخه داده، این ضعف پایداری اجتماعی، را حل می‌کند؛ مثلاً می‌گوید اگر کسی این دارو را این مقررات خاصی مصرف می‌کند و این تغذیه خاصی را رعایت کند، شفا پیدا می‌کند. اینکه پول را او بدهد و نسخه را کس دیگری بپیچد، اصلاً برایش قابل توجیه نیست، می‌گوید در این صورت پول هدر می‌رود.

مثل این است که شما به رئیس بیمارستانی بگویید شما تجهیزات بیمارستان را در اختیار من قرار بدهید تا من با نسخه آقا سید باقر (غیر پزشک) بیمار را معالجه کنیم پیش او غیر منطقی و اصلاً برایش قابل باور نیست ، در جواب می‌گوید این امکانات هزینه و رادمان خاصی دارد و با این روش خاصی می‌توان راندمانش را بدست آورد.

حالا اگر کشوری وامی گرفته باشد. و در دستگاه نظام مدیریت و برنامه‌ی خودش موفق باشد. یعنی در موازنه پرداخت های جهانی پول کلانی داشته باشد. یعنی وقتی مقدار واردات او با مقدار صادراتش مقایسه شود، مقدار صادرات او بیشتر باشد، در این صورت به نحوه ای برای دنیا قابل قبول است. می‌گویند هرچند مدلش مانند مدل نیست (مثل ژاپن یا چین) ولی به هر حال وقتی که پول در این دستگاه وارد می‌شود نه تنها بر می‌گردد، بلکه بدهی و کثر موازنه پرداخت هم پیدا نمی‌کند و ارز آوری آن هم بسیار بالاست. این مدل برای اینها قابل قبول است. یعنی شما در مرحله عینیت به اثبات رساندید که با یک دستگاه دیگری کار می‌کنید که از امتحان عینی، موفق بیرون آمده باشد. بنا بر این در دو صورت به شما اجازه می‌دهند که در خارج سرمایه گذاری کنید ۱- اینکه شما براساس مدل آنها کار کنید ۲- و اگر بخواهید به مدل دیگر عمل کنید مدل شما باید این قدرت را داشته باشد که در موازنه پرداختها بدهی خارجی به بار نیارد و بتوانید به تعهدات خودتان عمل کنید. یعنی نشان بدهید که با عمل کردن بر اساس این مدل، ارزش پول شما پایین نیامده است و بدهی خارجی ببار نیآورده اید. و در موازنه ارزی شما ثابت شود که صادرات شما بیشتر از واردات شما بوده است. اگر شما نتوانید این را ثابت کنید آنها می‌گویند نسخه ی اقتصادی شما اعتباری ندارد و لذا باید نسخه ی اقتصادی ما عمل کنید.

در حقیقت طبق مدل اقتصادی خودشان دارند به منابع طبیعی و نیروی انسانی شما وام می‌دهند. از طرف دیگر، گستاخی انقلابی ایجاد شده، یک گستاخی انقلابی ای که مثل سایر جاهای دنیا منحصراً به اقتصاد مادی تعریف شود، نیست، درست است که در اینجا گستاخی انقلابی ایجاد شده است و ارزش انسانی مطرح شده است ولی این ارزش نهادن نسبت به کار آمدی اقتصادی انسانها نبوده است که اگر به رعیت گفتند شما دهقان آزاد هستی. نه اینکه در آمد کشاورزی تو و یا نحوه ی مدیریت تو بهتر از ارباب ها و مالکین بزرگ است.

بلکه برای او یک کرامت و شرافت دیگری قائل شدند که بر آن مبنا به او ارزش دادند ، یعنی یک ارزش سیاسی غیر از اقتصادی باعث این برتری شد. وبر همان اساس هم برایش حق مصرف اقتصادی قائل شدید، این ارزش نهادن ها بخاطر

آن بود که یک دهقان بهتر بتواند با آمریکا و شاه مبارزه کند یعنی یک ارزش سیاسی را در فرهنگ او اصل قرار دادید و حق بهره‌وری را در تجلیل و انعکاس عینی اقتصادی اش قرار دادید به نام انقلاب به او سرویس خدماتی دادید، مثلاً گفتید جهاد سازندگی برای تو نقشه کشی می‌کند و کانال حفر می‌کند و خدمات را به حداقل قیمت عرضه می‌کند و کارهایت را هم مدیریت می‌کند و در خدمت شماست. شما همانند سرمایه‌دارهای که برای حفر کانال و امثال ؟؟؟ شرکت دیگری را استخدام می‌کردند و نقشه و پروژه‌هایشان را به او می‌سپردند وارد عمل نشدید بلکه با قدرت خودتان توانستید نیروهای مدیریتی را از جامعه جذب کنید. خودتان نقشه را بردید و کانال زدید و سد سازی کردید و یا کانالهای آبرسانی و زه‌کشی ایجاد کردید. یعنی شما خدمات اداری و بخش‌های دیگر اقتصادی را اداری را بصورت غیر اقتصادی به دهقانان و بخش‌های دیگر اقتصادی ارائه کردید. این کار اقتصادی در در نظام سرمایه‌داری قابل توجیه نیست. می‌گویند که این ظرفیت نیروی انسانی شما کاری را انجام نداد که شما می‌خواهید این بهره‌را به او بدهید.

بنابراین امنیت انقلاب که برخورد مستقیم با امنیت اقتصادی (امنیت سرمایه‌گذاری خارجی) دارد. یعنی در حقیقت " امنیت انقلاب " (یعنی امنیت ارزشها، کرامتها و امنیت سیاسی) همیشه " با امنیت اقتصادی " (که کار و راندمان اقتصادی را اصل قرار می‌دهد) درگیر است. چون که امنیت انقلاب، راندمان سیاسی را اصل قرار می‌دهد ولی امنیت اقتصادی، راندمان اقتصادی را اصل قرار می‌دهد، هر دوی اینها به نسبت قاعده‌مند هستند. اینگونه نیست که در عینیت قاعده‌مند نباشد. امنیت اقتصادی بر مبنای کار آمدی اقتصادی، تحقیر و تحریص و تنوع آوری را عامل تحریک می‌داند. ولی امنیت سیاسی عامل تحریک مردم حتی تا مرز شهادت را با شرافت دیگری غیر از کارآمدی سیاسی انجام می‌دهد و آنهایی که شرافت را بر اساس سرمایه تعریف می‌کنند را تحقیر می‌کند.

این جمله حضرت امام (ره) که می‌فرماید: من یک موی کوخ نشینان را با دنیای کاخ نشینان عوض نمی‌کنم. خیلی بر افراد جامعه اثر می‌گذارد. همین یک جمله مردم را گستاخ می‌کند بطوری که زیر بار زور نروند و برای پس گرفتن اموالشان از کاخ نشینان آن‌ها را پرخاشگر می‌کند، حال چه قدرت اداره اش را داشته باشند یا نداشته باشند. فرقی نمی‌کند به هر حال نظام سرمایه‌داری در چنین دستگاهی، امنیت ندارد و فرض امنیت برای او در چنین دستگاهی محال است. بنابراین اگر فرض آن‌ها در رابطه با امنیت سرمایه این مطلب که انقلاب حذف شود و بحث سیاسی را به جای دیگری موقوف کنید. این فرض، خود را به مخمصه انداختن است. چون تراکم پیدا می‌شود و در یک جایی تبدیل

به معضل برای بر یک دستگاه شما می‌شود و آن وقت شما می‌گویید دستگاه اقتصادی نابود می‌شود. در رابطه با فتوای حضرت امام در رابطه با سلمان رشدی، همین مسئله پیش آمده بود ما یک سری قرار دادهای اقتصادی خارجی داشتیم و فتوای امام در باره ی سلمان رشدی که باعث شد که سفرای کشورهای خارجی رفتند، وزیر صنایع وقت، (آقای بهزاد نبوی) گفت ما مسلمان های تحلیلی هستیم نه تنوری، کاری کردیم که اینها رفتند، امام (ره) به این حرف برخورد جدی کردند. الان هم امثال این مطلب با گونه های مختلف وجود دارد.

"فرهنگ تنوع" را در عین حالی که آن را در تصمیم گیریها دخالت می‌دهید به گونه‌ای تحقیر می‌کنید که نمی‌گذارد منشأ انفعال نیروی حزب الهی در مقابل آن بشود بلکه نیروی حزب الهی در یک جا تراکم پیدا می‌کند و ناگهان برخورد می‌کند. اگر دقت کنید، می‌بینید جوانها در دوم خرداد یک جور رأی دادند و یک وقت دیگر حزب الهی‌ها علیه آنها بر آشفته می‌شوند. یا لا اقل یک عده ای پیدا می‌کنید که به تعبیر سرمایه داری آنارشیزم (نظم نا پذیر) می‌شوند هر چند عده اینها کم باشد نمی‌توانید آنها را کنترل کنید. یعنی آن کسی که از خودش می‌گذرد. و فرماندهی هم از کسی است که اطاعت از او را بر خودش واجب می‌داند، حاضر است تند برخورد کند.

من معتقد نیستم که همه‌ی دوم خردادی‌ها "تنوع گراها" بوده باشند. بلکه طیف‌هایی هم که از «اصالت سرمایه» رنجیده بودند و می‌فهمیدند که اگر ارزش سیاسی حاکم شود بحث از اقتصاد خارج می‌شود و در این فضا می‌توانیم به حساب‌ها رسیدگی کنیم. البته این را وجدان عمومی می‌فهمد که ما اگر اولویت را به سیاسی بدهیم معلوم می‌شود که چه کسی می‌تواند مردانه در راه هدفش بایستد. بعد می‌بینیم یک نفری که حاضر به کشته شدن می‌تواند در مقابل چند نفر از کسانی که حاضر به کشته شدن نیستند می‌تواند بایستند، آنوقت می‌فهمیم که یک نفری می‌تواند با صد نفر برابری کند.

لذا به نظر بنده اولویت سیاسی مسئله قابل تأملی است. اولویت سیاسی به نظر بنده، بد نیست هر چند در ابتدای کار دموکراسی را می‌آورد این دموکراسی با جامعه‌ای که گستاخی انقلابی دارد همراه است؛ یعنی دموکراسی در جامعه‌ای که از زیر سلطه آمریکا خارج شده است را باعث می‌شود. نه جامعه‌ای که می‌خواهد از زیر بار قدرت‌هایی مثل انگلیس و شاه و آمریکا بیرون بیاید ولی نفهمید که انقلاب یعنی چه؟ (مثل دوران دکتر مصدق)

در این جا برخورد ها و چالش‌ها و تنش‌های تندی ایجاد می‌شود ولی منتهی الیه آن به نفع انقلاب تمام می‌شود. علت آن هم دو چیز است. ۱- حضور انقلاب در صحنه‌ی جهانی، سرمایه داری را مجبور می‌کند که موضع‌گیری‌هایی کند که مرتباً دست خودش را رو کند. یعنی نمی‌تواند شرایط جهانی مستضعفین را از ما جدا کند اگر حزب الهی‌ها و انقلاب آن‌ها تضعیف شود ولی شرایط جهانی او به نسبت تقویت شده است و محو نمی‌شود. یعنی اگر موضعی پیش بیاید که رئیس‌جمهور، به نفع اسرائیل یا به نفع فلسطین سخن بگوید حتماً آنها به نفع فلسطین موضع‌گیری خواهند کرد. اگر آنرا در دموکراسی هم وارد کنیم هیچ وقت نمی‌تواند علیه فلسطین موضع‌گیری کند. اگر به نفع اسرائیل هم موضع‌گیری کند این ملت آن موضع‌گیری را قبول ندارد و نمی‌پذیرد.

جهان سرمایه داری مجبور است در مقابل رشد و توسعه انقلاب اسلامی موضع‌گیری کند. در داخل هم حاضر نمی‌شود که کسی موضع‌گیری او در مقابل نظام سرمایه داری را بشکند.

یعنی آزادی‌ای که در اینجا تعریف می‌شود در چارچوبه‌ی رشد نظام سرمایه داری تعریف نمی‌شود. البته یک بخش بسیار کوچکی هستند. (اینکه می‌گویم بخش بسیار کوچک بخاطر دلیلی است که پشت سرش می‌آورم).

در نظام سرمایه داری نمی‌شود که شما به عموم مردم به یک شکل خدمات بدهید و یا یک شکل درآمد توزیع کنید. ۲۰٪ آن مرفهین هستند ولی ۸۰٪ آن‌ها بوسیله رفاه ۲۰٪ تحقیر می‌شوند. این ۸۰٪ به هر میزانی که به پایین قاعده نزدیک می‌شوند یعنی وقتی ۴۰٪ و یا ۶۰٪ می‌شوند کاملاً پیدا می‌شود که این‌ها از رفاه آن ۲۰٪ ناراحت هستند وقتی که پایین‌تر می‌آید یعنی اگر شما ۴۰٪ از آن ۶۰٪ را حساب کنید به این حد که رسید آماده برای آشوب می‌شوند، ولی ۴۰٪ که حاضرند آشوب بپا کنند، به راحتی می‌توانند با ۲۰٪ اولی‌مقابله کنند. البته نه از جهت کمیت جمعیت بلکه از لحاظ کیفیت مقاومت آنها بگونه‌ای که طیف از نظر سیاسی بطرف چهل درصدی که مقاومت خواهند کرد شیب پیدا می‌کند. بنابر این الگو و رفتار سیاسی ما به دلیل اینکه بر پایه‌ی ارزش‌های غیر اقتصادی، انقلاب را بنا نهاده است به صورت سرمایه داری قابل کنترل نیست.

هر کس که بدون شناخت جامعه‌اش، چه از نظر سیاسی و چه از نظر فرهنگی مدلی را طراحی کند دچار شکست خواهد شد. فرهنگ مردم ایران را می‌خواهید بشناسید ببینید در روز عاشورا چه جمعیتی برای عزاداری حاضر می‌شوند. آیا این فرهنگ کسانی است که به دنبال نظام سرمایه داری هستند؟ آیا این فرهنگ کسانی است که شرافتشان را در

شرافت مادی جستجو می‌کنند؟ حتی یک نفر از ایرانیان (حتی در سراسر جهان) اعتقاد ندارد که سید الشهداء برای مال شهید شده باشد اینکه شما افرادی را مقدس می‌دانید و سزاوار می‌دانید که بعد از ۱۴۰۰ سال برای او عزاداری کنید یا بخاطر آن است که حضرت را به عنوان امپراطوری، از امپراطورهای مادی نمی‌دانید که به شدید ترین وجه شهید شده باشد. بلکه به عنوان کسی که با مظهر سرمایه داری آنوقت و مظهر نظام سیاسی حامی اقتصاد دنیایی آنوقت، یعنی یزید، درگیر بود. یعنی ابا عبدا... مظهر درگیری با نظام سیاسی حامی اقتصاد در آن زمان بود.

این مسئله در فرهنگ یک ملت حضور میلیونی دارد. و حضورش هم بسیار توسعه یافته است، مثلاً ما در سراسر ایران می‌بینیم که مردم مشغول عزاداری هستند. و در کنارش هم یک رفتار جمعی ده یا صد هزار جمعیت دارند نسبت به آنها دهن کجی می‌کنند یا مثلاً یک میلیون نفر هم بی‌تفاوت باشند، نسبت این گروه اصلاً در موازنه فرهنگی در نمی‌آید. نحوه ی برخورد اینها با هزینه هایی که می‌کنند را نمی‌توانید با مسئله فوتبال و هزینه‌های مصرفی قابل مقایسه بدانید؛ چونکه اینها ملتی هستند که بخاطر سید الشهداء دارند به سرو صورتشان می‌زنند و در حالتهای روانی تند می‌افتند. عده زیادی غش می‌کنند اگر از تعداد افرادی که در سراسر ایران در شب عاشورا غش می‌کنند آمار بگیرند تا ببینند که چند نفر به اوج التهابات روانی می‌رسند، ببینند چند نفر به درجه ی التهاباتی که باعث پیدایش ترشح غدد می‌شود رسیدند و برای سید الشهداء اشک ریختند. این یک فرهنگ است و فرهنگی هم نیست که بگوییم کاری به اقتصاد ندارد.

مثالی را در رابطه با فرهنگ غرب از یکی از کشور های خارج ذکر می‌کنیم. تا فرهنگ آنجا را با فرهنگ مردم ما مقایسه کنیم. یک نفر کارشناس که برای یکسری فعالیتهای کارشناسانه به خارج رفته بود می‌گفت من در خیابان معمولی پایتخت آنجا حرکت می‌کردم و به پارکی رسیدم دیدم خیلی شلوغ است به جلو رفتم دیدم یک خواننده ای مشغول خوانندگی است و خیلی شور بین مردم ایجاد کرده است، دیدم یک بطری آب کوچکی را پیش دست خواننده گذاشته بودند. وقتی خواننده بعد از خوردن آب بطری پرت می‌کرد عده ای می‌رفتند تا آن بطری آب را از روی هوا بگیرند و بر سرش دعوا می‌کردند تا نسبت به خواننده ابراز عشق و علاقه کنند. این مسئله در ایران اصلاً وجود خارجی ندارد. اما بر عکس آن برای عزاداری‌های ابا عبدا... (ع) مال می‌دهند و هزینه می‌کنند و خودشان از مال خودشان تبرک می‌گیرند.

یک هیئت دوازده تن برنج پخت کرد یعنی شبی یک تن برنج را در سی و شش شعبه عزاداریش در یک شهر در شب عاشورا پخت کردند. و خود این ها یی که برنج داده بودند برای دریافت یک بشقاب آن خواهش و تمنا می کردند.

این مسئله اصلاً قابل قیاس با آنها نیست این یعنی عدم جامعه شناسی و نسخه اقتصادی دادن، (چه اقتصاد کلاسیک باشد، چه اقتصادهای دیگر) در اینجا جواب نمی دهد. چون کارآیی نمی بینند به این مسئله مبتلا می شوند که یک افراد قاطعی را باید برای کارهای اجرایی استخدام کنند. در حالی که این مسئله با کارهای اجرایی حل نمی شود. آدم که سنگ و چوب و آهن و آره نیست که بگویید هر طوری که خواستم آنرا شکل می دهم. آدم انگیزه و اندیشه دارد. دارای یک فرهنگ راسخی است دارای فرهنگی است که بیش از هزار سال با ایمان آوردن به اسلام بوجود آمده است و بیش از سیصد سال (حد اقل از دوران صفویه هر چند از قبل از آن از آل بویه بود) در اینجا شیعه حضوری جدی داشت، لااقل بیش از صد سال است که مردم برای مجالس روضه خوانی پول پرداخت می کنند. یعنی نسبت به یک عقائدی وفادار و راسخ هستند و آن عقائد را نمی توان با شرافت فقط مالی تعریف کنیم، تناسب ندارد.

لذا این تبلیغاتی را که برای مصرف انجام می گیرد، در مقابلش تبلیغات دیگری هم هست که خیال می کنید کاری با عقاید مردم ندارد. مثلاً عاشورا و ماه رمضان چه ربطی با مصرف و تبلیغ جارو و یخچال و... دارد. اینها مرتبط است. در روز برخورد آن ۲۰٪ که تجلیل شدند با ۴۰٪ که تحقیر شدند معلوم می شود.

آن وقت معلوم می شود که کدامیک از آنها در ایجاد ناامنی نسبت به همدیگر را سخر می ایستند. در گیری دو امنیت (امنیت ارزش های غیر اقتصادی و ارزش های اقتصادی) با همدیگر چالشی که در جامعه ایجاد می کند باعث می شود که اول مسئله امنیت سیاسی نسبت به امنیت اقتصادی اولویت پیدا می کنند. ثانیاً در برخورد [...] .

روی این حساب نوع مسئله «امنیت اقتصادی» و «توسعه پایدار» با نوع «توسعه تکنولوژی» غرب و تبعیت سیاست از توسعه تکنولوژی و امنیت بر آن اساس فرق می کند.

در آنجا کافی است که شما بخواهید ناهنجارهای اقتصادی را بهنجار و ارگانیزه کنید، چون ارزشها و انگیزه ها مادی است و تعریف از آبرو و آبرومندی منحصراً مادی است ولی در اینجا تفسیر از آبرو و آبرومندی منحصراً مادی نیست. در دستگاه غرب، یک کارمند و تولید کننده و کارگر و زارع آبرومند کسی است که بتواند یک قطعه زمین را کشاورزی کند و ضمناً تولیدات جنبی مثل دامداری و یا پرورش زنبور و یا پرورش ماهی و مرغداری را هم در کنارش داشته باشند.

یعنی این خانواده طوری باهم کار می‌کنند که نسبت به مصرفشان دین نداشته باشند، یعنی راندمان از مصرف مقدم باشد، به همچنین شخصی آبرومند گفته می‌شود. چون که در تحولات اجتماعی‌شان در چار کسر پرداخت نمی‌شوند. چونکه ممکن است یک نفر هیچ یک از اینها را نداشته باشد و بسیار ساده زندگی کند حتی در مضیقه و بدهکار باشد. ولکن یک عزت فرهنگی و سیاسی داشته باشد که همه مردم او را فرد امین بدانند، و جامعه اش او را محترم بداند. برای مثال قضیه ای را خدمتتان عرض می‌کنم :

یک نفر روحانی مثل مرحوم اردکانی بزرگ وقتی که داشت از دنیا می‌رفت در فکر عمیقی فرو رفته بود و گریه می‌کردند از او پرسیدند چرا گریه می‌کند؟ گفت: مبلغ ۳۰۰ هزار تومان (حدود ۵۰ سال پیش که برابر سیصد میلیارد امروز می‌شد) بدهکارم. بعد تجار بغداد آمدند و قرضش را دادند ایشان بیشتر گریه کردند گفتند حالا علت ناراحتی شما چیست؟ گفت: آبروی من از ناحیه اسلام بود و حالا ناراحتیم از این است که وقتی می‌توانستم قرض کنم چرا بیشتر قرض نکردم. اگر روز قیامت فقرا مرا مؤاخذه کنند من در جواب خداوند چه بگویم؟

این مسئله در دستگاه غرب اصلا معنا ندارد. ویا اینکه یک روحانی دیگر در وقت مرگش گریه می‌کرد. این گریه بر خانواده و فرهنگ اطرافیانش تأثیری گذاشت علت گریه را پرسیدند، او گفت من فرصتم تمام شده است و دارم از دنیا می‌روم ولی حتی یک سیلی برای اسلام نخوردم. معلوم می‌شود که من در خدمتگذاریم به اسلام راسخ نبودم، چون شیطان در انتخاب کسی که به او سیلی می‌زند اشتباه نمی‌کند، ولی من به دست شیاطین انسی سیلی نخورده‌ام. اگر من وفاداری لازم را انجام داده بودم شیطان ایادی خودش را می‌فرستاد تا مرا سیلی بزنند!! با اینکه یک عمر خدمت فرهنگی بزرگ کرده است ولی این ناراحتی را دارد. هر چند در زندگی بد نام نشده است و کسی نسبت به او جسارت نکرده است.

پس مسئله‌ی فرهنگی در انگیزش اجتماعی بسیار مهم است. پس سیاست یا عزت (اقتدار، انتظار، قدرت) آن چیزی است که در جامعه باعث ارزش و تجلیل می‌شود. " فرهنگ " آن ساختاری است که آن ارزش را برای افراد مقنن می‌کند و به نسبت تاثیرشان در سیاست و منزلت آن انگیزش می‌دهد. اگر قرار باشد که در انقلاب سمت وسوی این دو عامل غیر مادی باشد ولی سمت فرهنگ «توسعه پایدار» به طرف مادیت باشد.

پایداری را از توسعه می‌گیرد اگر توسعه تکنولوژی و مادی باشد با این فرهنگ و سیاست بین آنها تنش و ناهنجاری ایجاد می‌شود.

وقتی اهمیت مطلب فوق را دریافتیم. پس ما باید بدانیم که مردم می‌توانند در مقابل سرمایه‌گذاری‌هایی که می‌شود ایستادگی کنند، یعنی ما تا یک حدی می‌توانیم مردم را کنترل کنیم ولی اگر مردم ما را کنار گذاشتند و بعد حتی روابط نظامشان اصلاح ساختاری کردند و با ما مقابله کردند، همانند کاری که در زمان شاه کردند. که بعد از برکناری شاه قراردادهای خارجی را کنار گذاشتند و پای جنگ آن هم ایستادند.

یعنی که این مسئله یکبار آزمون شد و به دیوان لاهه و سازمان ملل شکایت شده که تکلیف شرکت‌هایی که در ایران سرمایه‌گذاری کردند و قرار داد‌هایی بستند چه می‌شود؟ یکی بند از این طرف قطع شد. بنابراین پایگاه اصلی انقلاب "فرهنگ انقلاب" است و اساساً اگر کسی خوب مطالعه کند امام بر اساس همان فرهنگ توانست انقلاب کند به این صورت که امضاء مراجع و ائمه جمعه و جماعات، دین و دین داران کباده کش شروع انقلاب بودند و تا پایان هم حضور داشتند و حتی در دوران شکنجه‌ها و تبعیدها، هزینه زندگی خانواده‌های آنها از ناحیه متدینین پرداخت می‌شد. تبلیغ انقلاب به عهده ی دین بود.

شما تظاهرات‌های بزرگ مردم ایران را که نگاه می‌کنید می‌بینید که این تظاهرات‌های بزرگ هرگز روز ملی گرای (روزی که مصدق نفت را ملی کرده بود) بر پا نشد. و با بزرگترین تظاهرات‌های ایران روز کارگر نبود.

حتی روز دانشجو هم چنین تظاهرات‌هایی نبود. حال روزهای مثل عاشورا و اربعین را در نظر بگیرید ببینید چه تظاهرات‌های با شکوهی انجام می‌شد. این مطلب نشانگر وابسته بودن شدید آن به دین و دینداری بوده است و به نظر من در مسئله «توسعه پایدار» و «امنیت اقتصادی» باید تعمق خوبی بشود تا اینکه بتوانند به یک جمع‌بندی برسند.

بنابراین اگر ساختار " توسعه " متناسب با انگیزش "سیاسی و انقلابی" نباشد و بخواهد به انگیزه اقتصادی تنها اکتفا کند حتماً به شکست می‌انجامد.

مهندس حسینی: نکته ای که باقی می‌ماند این است که در صورتی که ما دقت کنیم، می‌بینیم هر چند که فرهنگ و سیاست (انگیزه‌ها و اندیشه‌های جامعه) را نسبت به اقتصاد اصل بگیریم، اما برنامه‌ریزان اقتصادی حداقل تا حدی که در عینیت ملموس هست توانستند با برنامه ریزی‌های اقتصادی که بر اساس مدل خودشان انجام دادند توانستند در

فرهنگ و سیاست تغییر تدریجی ایجاد کنند یعنی در اول انقلاب یک ارزشهایی برای جامعه ارزش بود ولی امروز ارزش نیست.

مثلا اگر کسی در اول انقلاب با مهرالسنه ازدواج می کرد بسیار ارزشمند بود و اگر نمی کرد بسیار مرموم بود ، اما الان در جامعه ما اینگونه نیست که اگر کسی به این سنت عمل نکرد مرموم باشد، این تغییر فرهنگ و سیاست، (انگیزه ها و اندیشه ها) بوسیله اقتصاد و سمت دهی آن را چگونه ارزیابی می کنید.

نکته ی بعدی اینکه سوپاپ های اطمینانی که سعی می کنند در کنار توسعه ی پایدار مورد نظرشان ایجاد کنند، یعنی وقتی که می گویند سیاست تعدیل سیاست های عدالت اقتصادی باید مکمل سیاست های امنیت بازار مطرح شود را چگونه تحلیل می کنید؟

حجت الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی: اول یک مثال خدمتان عرض کنم، شما یک رنگی را که روی دیوار می زیند این رنگ یک پوششی را به دیوار می دهد حالا این رنگ احياناً تا چند میلی متر می تواند روی گچی که روی دیوار کشیده شده است تأثیر بگذارد.

حالا اگر یک چوب را در رنگ بخواهید، رنگ از راه نسوج چوب چند میلی متر بیشتر می تواند به داخل آن رسوخ پیدا کند کسی که ساده اندیش باشد یک خراشی روی رنگ ایجاد می کند و وقتی جای خراش را هم رنگی می بیند خیال می کند که چوب هم به همان رنگ درآمده است. ولی اگر چوب رابشکنیم معلوم می شود که داخل چوب هیچ تغییری نکرده است. ویا اگر این چوب را در معرض آفتاب و باران قرار دهید تدریجاً آن رنگ از بین می رود و رنگ چوب ظاهر می شود.

مصدق اصلی این مثال دوران پهلوی بوده است. واین دوران ۵۰ ساله آزمون خوبی بوده است که اولش رضاخان با دین ستیزی آمد ولی محمد رضا با آن نحوه وارد نشد بلکه فرهنگ خاصی را آورد که مردم آن را بپذیرند، یعنی بی حجابی را با ضرب چماق نیاورد، سعی کرد که مردم بی حجابی را انتخاب کنند و این فرهنگ وقتی به اوج خود رسید شدیداً به مذهب ها حمله کرد. درست است که این مبارزه را یک فرد (امام خمینی) توانسته رهبری کند ولی پتانسیل اجتماعی آن در فرهنگ وجود داشت. حضرت امام برای عراق هم نامه نوشت ولی زود بود که یک سری از کارها در آنجا انجام

شود. ولی احیاناً فلسطینیها در کوران مبارزه که شعارهای ملی می‌دادند به طرف مبارزه ی مذهبی رو آوردند. علیه یهود شعار می‌دهند نه شعار ملی.

این مطلب به این معناست که شناخت جامعه در پذیرش و مذموم و یا ممدوح بودن تا کجا رسوخ کرده است. آیا واقعاً در جامعه ما مردم واقعاً برای حضرت فاطمه (س) مجلس عزا نمی‌گیرند یا وقتی نوحه سرایی می‌کنند مردم گریه نمی‌کنند و یا وقتی که در نوحه ها گفته می‌شود " مظلوم مادر، حسین " آیا مردم می‌گویند امام حسین (ع) که ۵۵ ساله بوده و کودک نبوده که او را به مادر نسبت می‌دهند؟ اینگونه است یا اینکه یا مردم اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند و رابطه حسین بن علی (ع) با حضرت فاطمه زهرا (س) را با ۵۵ سالگی هم قبول می‌کنند.

حضرت زهرایی که از نظر ظاهری در عالم حیات نیست ، و در تاریخ هم نیامده که مادرش حیات داشت و بعد از کربلا برایش گریه می‌کرد و لذا ما گریه می‌کنیم ، با اینکه می‌دانند مادر حضرت امام حسین(ع) در کودکی شهیده شده است. این معارف مذهبی در فرهنگ کار خودش را می‌کند.

بسیار خام اندیشی است که کسی در رابطه با فرهنگ یک جامعه تلونهای جزئی و ساده‌ی رفتاری را نسبت به موضوعات عمیق که در رفتار عمومی وجود دارد مقایسه کند و برای آن جزئیات برتری قائل شود.

دین بواسطه ی سید الشهداء (که مظهری، شایسته گریستن است) در جامعه حضور دارد.

ویا مثلا در ماه مبارک رمضان روزه واجب شده است ولی مردم الان روزه می‌گیرند، چون روزه نوعی کف نفس است و فرد در چندین ساعت خویشتن داری می‌کند ، تعداد این افراد کم نیست ، بیش از ۴۰٪ از جامعه این گونه هستند. علاوه بر این این مطلب یادمان نرود که شما می‌توانید در نظام سرمایه داری برای فقر سقف تعیین کنید و آن خط فقر را بر فرض که با وسایل مادی بر طرف کنید ولی تجلیل شما از این عمل در سطح مظاهر تجلیل از امام حسین (ع) قرار نمی‌گیرد و ماهیت آن فرق می‌کند. شما اگر چیزهایی مثل فقر زدایی را در هر کجا که باشد تجلیل می‌کنید؛ اما اگر یک روزی همین فقر زدایی در مقابل مذهب قرار گیرد با آن مبارزه می‌کنید؟

این مسئله بسیار مهم است و ممکن است کارشناسان از ناحیه ی این مسئله خیلی آزار ببینند، به نظر بنده آنهایی که مدلهای اقتصادی را ارائه می‌دهند اولاً جامعه را بر اساس مزاج خودشان می‌سنجند ، الگوی اعظم نظام ارزشی اینها حضرت ابا عبدالله نیست و لذا خیلی سطحی به طرف عزاداری می‌آیند یعنی یک هیئت عزاداری پیدا نمی‌کنید که

زنجیر زندهای محکمی از کارشناسها داشته باشد که از پشت آنها خون راه بیفتد، حالا ممکن است شما در بین ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ کارشناس بتوانید یک نفر را ببینید که واقعاً در بین زنجیر زن ها رفته و خالصانه زنجیر می‌زند.

مخصوصاً کارشناسهایی که در خارج تحصیل کرده باشند و با شرایط محیطی آنجا بار آمده باشند اینها اهل زنجیر زدن یا سینه زنی های محکم نیستند. وارد این جامعه نمی‌شوند تا بتوانند بشناسند. ثانیاً الگوهایی که جهت ارزیابی جامعه را در اختیار آنها قرار می‌گیرد هیچگونه شاخصه معین و تعریف شده‌ای نسبت به حالات دورنی و درجات آن ندارد. اما شاخصه‌ی تشخیص سبد مصرفی، مثلاً جنس پالتویی که در بانک مرکزی عرضه می‌شود را دارند. تا بفهمند که مثلاً پالتوی عرضه شده ی آن از جنس پوست باشد یا از جنس مخمل یعنی شاخصه جنس لباسها ی عرضه شده اش را دارند و یا شاخصه ی تشخیص منازل مسکونی را به اینکه آیا این خانه از نوع بتن آرمه ی مسطح است یا اسکلت فلزی یا آجری یا خشتی یا سنگی است را دارند و شاخصه نوع خوراک و نوع میوه جات مصرفی افراد جامعه را که آیا آناناس یا توت فرنگی یا موز است و یا اینکه در صد نیروی داخلی و خارجی اش چیست؟ و چه بافتی را دارد را در اختیار دارند. شاخصه این مسائل را دارند و برای آنها تعریف شده است و درجات انگیزه مصرفی و کار آمدی و راندمان بین کارآمدی و مصرف آنها مشخص شده است و برایشان قابل تعریف است و می‌تواند تعیین کند. ولی شاخصه شناخت مجالس عزاداری دست آنها نیست.

مثلاً در این مجلس چند نفر داشتند به صورت جدی گریه می‌کردند چند نفر به سر می‌زدند و چند نفر سینه هایشان زخم شد و چند نفر زنجیر می‌زدند و چند نفر هم زنجیر می‌زدند و هم سینه می‌زدند و هم پول می‌دادند و چند نفر از اینها در چند مجلس عزا شرکت می‌کردند یعنی حاضر بودند چند ساعت از شبانه روز عاشورا را در این حالت باشند اصلاً برای اینگونه اعمال شاخصه تعریف ندارند. مثلاً مسافرت افراد جهت زیارت حضرت امام رضا (ع) را به صورت توریستی نگاه می‌کنند و لذا این مسافرت ها را به دید بسیار بسیار ضعیف نگاه می‌کنند و می‌گویند ۱۲۰۰۰ نفر جذب توریست شدند. این مطلب بخاطر نداشتن تعریف در باره‌ی فرق بین کسانی که تخت جمشید و عالی قاپو می‌روند با کسانی است که به مشهد یا حضرت معصومه یا جمران می‌روند. این مسئله خیلی مهم است که هر شب چهار شبانه عده‌ای از شهر های مختلف ایران به یک اماکنی می‌آیند که آنجا گریه کنند و عزاداری کنند و یک نحو مناسکی انجام

دهند که از نظر اقتصادی خسته کننده است و در عین حال که یک سری کمبودهایی را تحمل می کنند و ناراحت هم نیستند و دفعه بعد هم می آیند.

رفتار تولید و مصرف سرنوشت کلیه رفتارهای اجتماعی را معین نمی کند. همان شخصی که مهریه ی ده یا دوازده ملیون تومانی را در ازدواج قرار داد می کند ، همان شخص به زیارت امام رضا (ع) می رود و گریه می کند و برای رفع مشکلات زندگی اش به امام رضا (علیه السلام) التماس می کند، همان شخص به جمکران می آید و التماس می کند. این است که فرهنگ او یک فرهنگ دیگری است.

س: همین افرادی که اوج اعتقادات مذهبی شان را نشان می دهند وقت صحبت از خرج کردن پول و مصرف اجتماعی می شود مشکل دارند بحثی هم در این رابطه در کمیون مطرح شد که مثلاً افرادی که برای جبهه جان فشانی می کردند و حتی پیرزنها تخم مرغشان را برای جبهه ها می دادند . اما واقعاً چقدر از افراد جامعه به اندازه ای که جان فشانی کردند یعنی به اندازه ای که همه ی هستی شان را برای جنگ دادند حاضر شدند از مال و ثروت خودشان هم مایه بگذارند؟

ج: آنهایی که اهل جان فشانی بودند حاضر بودند همه ی مال را بدهند.

س: حاضر بودند یا دادند؟ یعنی آیا حاضر بود که خانه اش را بفروشد و اجاره نشینی کند و پولش را به جبهه بدهد؟

ج: شخصی را می شناسم (آقای حاجی) که خانه و مغازه داشته

س: مفروضات خودمان را مثال نزنیم.

ج: یعنی آمار برداری اینچنین نداریم. مثلاً ماهی یک میلیارد برای حوزه علمیه خرج می شود و هیچ کمکی هم به اقتصاد جامعه نمی کنند یعنی اینها راندمان شخصی روی مسائل اقتصادی ندارند. روی منبرها در تعریف مخصوصاً اقتصادی صحبت نمی کنند در رابطه با اینکه چند درصد از افراد جامعه ما روحانی هستند و زندگی آنها اینگونه است آمار درستی نداریم.

س: در طی انقلاب و جنگ تحمیلی چند میلیون نفر به جبهه رفتند و چندین هزار کشته و معلول داشتیم، آیا به همین

میزان افرادی داشتیم که همه دارایی هایشان را بدهند ؟ یا اینکه برای آنها جانفشانی بهتر از مال دادن بود؟

ج: نه ما باید این طرف قضیه را در نظر بگیریم و نه آن ها باید ساده اندیشی کنند و آن طرف قضیه را ملاک عمل قرار دهند. باید شاخصه ی تعریف درست کنند و بر اساس مزاج خودشان نسخه ندهند و این حساب را بکنند که برای قشر خاصی در بین اقشار ملت جان دادن بهتر از مال دادن است به نظر بنده این مطلب می خواهد شاخصه بدست ما بدهد، خود این مطلب که یک قشر از جامعه مثل روحانیون، منبرها، ائمه ی جماعات و مداحان زندگی شان دارد تأمین می شود و خدمات فرهنگی اینها هم ضد این اقتصاد است.

آن کسی که دارد وارد مسئله می گوید مرتباً دارد حدود و محدودیتها را بیان می کند. آن کسی که روضه و سخنرانی می کند دارد شخصیتهایی که ضد این اقتصاد نظر می دهند را طرح می کند و نوحه خوانی ها هم در جهت ارزشهای دیگری است.

فرهنگی است که در بین مردم نهادینه شده است و این فرهنگ هم باعث شده است که به مقدار زیادی بودجه از ناحیه مردم جمع آوری شود و برای احیاء آن خرج شود در حالیکه هیچگونه فشار ساختاری یا سازمانی بالای آن نیست، این مسئله را چگونه توجیه می کنید از آنجا که که کارشناسان نمونه برداران صحیحی در این رابطه ندارند اینگونه صحبت می کنند حضرت امام می فرمود که انقلاب باید روضه خوان پیدا کند یعنی مردم پول بدهند تا برای آنها روضه خوانی بشود. بعد مسئله عاشورا را مثال زد که مردم برای اینکه گریه بکنند به روضه خوان پول می دهند آیا این مسئله مثل قضیه ی کلیسا و مراسم جزئی روز یکشنبه است؟ به نظر بنده ریشه ی اشکال به اینجا بر می گردد که اولاً چون کارشناسهای ما الگوی کار ندارند تا بصورت حتمی بتوانند به مطلب نگاه کنند ثانیاً چون خود کارشناسها در گروه های اجتماعی نیستند یعنی عضو این گروه نیستند یعنی در بین کارشناسها کمتر کسانی را مشاهده می کنیم که حساب سال داشته باشد و حساب سال اموال خودشان را حساب کنند و اگر هم اضافه بر مصرف اگر مالی داشته باشند را دوبار خمس بدهند.

ولی در کاسب وزارع های ضعیف دوبار خمس دهنده زیاد داریم. وقتی به بیت مراجع رجوع می کنیم می بینیم که یک کشاورز ضعیف که طبق دستگاه کارشناسی چیزی ندارد می آید و دو بار خمس می دهد. می گوید چون یک سفر عمره رفتم و یک سفر دیگر هم رفتم دلم می خواهد خرجمان را عادی حساب کنید و من دوبار خمس می دهم.

هزینه‌های فرهنگی که در کشور پرداخت می‌شود اگر مثل خارجی‌ها صحبت کنیم باید بگوییم همه‌ی این خرج‌ها از پول نفت هزینه می‌شود. ولی در حقیقت اینگونه نیست و بیشتر این پولها از ناحیه‌ی مردم تهیه می‌شود مثلاً می‌بینیم مردم به اندازه‌ی یک متر اسکناس در ضریح پول ریختند یا حرم امام رضا می‌گویند که با پولهایی که در ضریح امام رضا ریخته می‌شود (غیر از درآمد موقوفات خارج از حرم) دو برابر پولی است که می‌توان کارهای عمرانی ساختمانی زیارتی مکه و مدینه را انجام داد.

به نظر بنده کارشناسان به خاطر نداشتن شاخصه و شناختن این گونه مسائل و عدم تفکیک این امور با قضیه توریست دچار اشتباه می‌شوند.

این همان چیزی است که شاه را هم به اشتباه انداخته بود، چون الگوی ارزیابی نداشت نمی‌توانست تشخیص بدهد. والگوی کارشناسی هم همان الگوهاست.

به نظر بنده بر عکس، حجم پولی را که مردم غیر از زمان جنگ بلکه در زمان صلح دارند برای دین پرداخت می‌کنند بیش از پولی است که در زمان جنگ می‌پرداختند. یعنی اگر حجم آن را خوب محاسبه کنند ببینند که مردم چقدر در حرم‌ها پول می‌ریزند چقدر برای مجالس منبر و روضه و... خرج می‌کنند و چقدر برای اینگونه کارها وقت و زمان صرف می‌کنند، چقدر خدمات مجانی می‌دهند. اینها مطالبی است که ملاحظه نکردن آنها کارشناسها را در تشخیص جامعه دچار بن بست می‌کند.

یعنی تصویر جامعه‌ای که در نظر آنها هست غیر از جامعه‌ی واقعی است که در عینیت وجود دارد.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۷

کد جلسه: ۳۱۳۸ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۲۳

مهندس حسینی: جهت ارائه طرح ایجابی سیستم اقتصاد اسلامی بهتر است از جدولی که به نظر می‌رسد کل موضوعات اقتصادی را در بر می‌گیرد، شروع کنیم و این جدول را پی ریزی کنیم تا وقتی به مباحث می‌رسیم، به صورت مشتت و پراکنده نباشد، بلکه بر اساس روال منطقی کار خودمان، مباحث جلو برود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در طرح ایجابی اقتصاد اسلامی باید توجه داشت که یک مسئله «روش» مطرح است که اصطلاحات در روش در نظام اصطلاحات، اصطلاحات توسعه (ظرفیت، جهت، عاملیت) و اصطلاحات ساختار (محوری، تصرفی، تبعی) و اصطلاحات کارآیی (هماهنگی، وسیله، زمینه) است، که با یک نحوه ضرب خاصی در جدول منسوب کردن به هم و متقوم کردن، یا جدول تعریف به دست می‌آید، این روش به نحو بسیار کلی است.

روش در مرحله دوم که بعد از نظام اصطلاحات و بعد از نظام تعریف است (که روش درست کردن شاخصه نیز هست) این است که هر موضوعی مورد بحث قرار می‌گیرد، ابتدا باید آن موضوع در سه سطح ملاحظه شود: «انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی»، پس از آن باید نحوه ترکیب هر موضوع در جدول مجموعه (که این جدول است) به گونه‌ای قرار بگیرد که اگر سه قید دارد مشخص باشد که کدام قید، در کجا باید مجموعه ای باشد و در کجا باید انتزاعی باشد، یعنی پس از آن که عناوین انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی تفسیر شد. باید معلوم شود که این‌ها به نحو عام از خصوصیات مفهوم هستند.

ضمناً موضوعات هم باید به موضوعات درونی و موضوعات بیرونی تقسیم شوند. پس موضوعات درونی و بیرونی، تقسیمات نهایی را نتیجه می‌دهد و این سه باید بتوانند در مرحله دوم، روش تولید اصطلاحات نسبت به موضوعات خاص باشند. البته روش نسبت به موضوعات خاص با روش به صورت عام فرق می‌کند، روش به صورت عام همان نظام اصطلاحات است که روش تولید عنوان موضوع و اصطلاح موضوع است و بعدها هم خواهیم گفت که این امکان تخمین زدن را بوجود می‌آورد.

موضوعاتی که برای اقتصاد، فرهنگ و سیاست، آورده می‌شود (اعم از درونی و بیرونی) کل موضوعات جدول جامعه است، یعنی هیچ یک از عناوین آن نباید خارج شود. سیاست، فرهنگ و اقتصاد، ابعاد جامعه هستند و هیچ چیزی نیست (مثلاً این لیوان) که بتوان گفت ارزش اقتصادی آن صفر است، بلکه یک محصول اجتماعی حتماً باید ارزش اقتصادی داشته باشد. همچنین نمی‌توان گفت ارزش فرهنگی آن صفر است و این هیچ گونه ارتباطی با فرهنگ ندارد و اگر فرهنگ رشد کند یا عقب تر برود و سرعت داشته باشد یا نداشته باشد، این شیء همین طور که هست خواهد بود، نه چنین نیست و هر گونه تغییر در فرهنگ در این هم اثر دارد. سیاست هم همین گونه است، یعنی نمی‌توان گفت که امنیت وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد، در هر صورت این لیوان به همین شکل تولید می‌شود.

عنوان بُعد که هست، از این لیوان گرفته تا کلمات و همچنین روابطی که در جامعه هست، همه این سه بُعد را دارا هستند، نهایت این که چگونه می‌توان خصوصیت اقتصاد را به عنوان ابعاد درونی و خصوصیت دو بُعد دیگر را به عنوان ابعاد بیرونی نسبت به یک بُعد ملاحظه کرد، یک بحث دیگر است. بنابراین در کل همه این عناوین، موضوعات جامعه را خواهیم داشت.

اگر بخواهیم عناوین موضوعات جامعه را داشته باشیم، می‌توانیم نحوه ضرب شدن این عناوین در یکدیگر را مورد توجه قرار دهیم و کلیه عناوینی که در جدول جامعه مشاهده می‌کنیم را باید بتوانیم بر حسب یک روش توضیح دهیم. روشی که در جدول جامعه توضیح داده شده، مبنا که معادل اوصاف توسعه است، همیشه به عنوان «فعل موضوعاً» است و معنایش فعل زمانی است که برابر با «ظرفیت، جهت و عاملیت» است. موضوع هم همیشه به معنای فعل (نه به لحاظ موضوعاً زمانی) به لحاظ مکان است، یعنی به لحاظ اموری که در زمان حضور دارند که سطوح جامعه را نشان می‌دهد. یعنی اگر وحدت جامعه یک اثر، کارآیی و ظرفیت و قدرتی داشته باشد که علت حرکت باشد، یک سطوحی هم دارد که ساختار آن جامعه وابسته نسبت بین آن سطوح و نحوه آن سطوح است.

پس به صورت بسیار کلی می‌توان گفت، جامعه که یک چیز است، دارای یک تحرک و حرکتی است و این حرکتش، «فعل موضوعاً» دارد «سطوح موضوع» و مقیاس تأثیر دارد. این نسبت به کلمه مبنا، موضوع و مقیاس. بود.

بعد باید عین همین را در داخل خودش بگوئیم، یعنی یک فعل موضوعاً در خود مبنا وجود دارد که اوصاف زمانی خود زمان است (که عبارت از همدلی است)، همچنین یک اوصاف مکانی خود زمان است (که عبارت از همفکری است) و

یک اوصاف اثری و عاملیت زمان است (که عبارت از همکاری است)، که در خود این‌ها هم باز تقسیمات - بزرگی را که داشتیم مشاهده می‌شود و می‌توان گفت: فعل موضوعاً، خود فعل و اثر فعل.

همچنین در ساختار هم باید یک چنین تناسبی بین آن‌ها وجود داشته باشد و لذا می‌گوئیم تنظیم توسعه نظام اجتماعی (که موضوعش توسعه است) «فعل موضوعاً» است، خود فعل هم پایگاه تکامل تنظیمات کلان است، و اثر فعل هم بهره‌وری اجتماعی است.

در مقیاس تأثیر آن هم باید گفت: تکامل هماهنگی توسعه جهانی در منزلت توسعه و زمان است، پایگاه تکامل روابط توسعه بین المللی در منزلت ساختار و مکان است و پایگاه توسعه ملی به منزلت مقیاس تأثیر است. در اینجا باز سراغ اجزای آن می‌آئیم که باید «فعل موضوعاً» برابر با نظامهای انگیزشی بشود و ساختار درون آن، عبارت از برآیند وجود رابطه است و تأثیرش هم مبدأ نظام است. بنابراین کلمه «برابر با نظامها» به جای «فعل موضوعاً» و «اوصاف زمانی» است، و «بر آیند وجود رابطه بین» به جای ساختارش است و «مبدأ نظام» هم اثرش است.

حال هرگاه بخواهیم گرایش را در درونش موضوع قرار دهیم، دو کار می‌توانیم انجام دهیم، یکی این که درون زمانی اش را بخواهیم ببینیم که در اینجا «جهت گیری، موضع گیری و مجاهده» است، و درون ساختاری اش که چه عواملی این را به وجود می‌آورند «ولایت، تولی و تصرف» خواهد بود.

پس از بیان این توضیحات روشی، باید دید تقسیمات اقتصاد در کدام قسمت از این جدول است؟ طبیعتاً باید تقسیمات مبنایی داشته باشیم، اما آیا تقسیمات مبنایی آن را می‌توانیم بگوئیم دانش یا نظامهای گزینشی جامعه است و درون آن هم رابطه بین حیات و انسان و جامعه، شیمی و فیزیک و منابع است و نتیجه آن هم مقدرات انسانی، ابزاری و طبیعی است و بنیان تکنولوژی و تکامل کارآمدی است؟

در صورتی که بخواهیم تکنولوژی را قرار بدهیم، اقتصاد یعنی «نظام مقدرات» و معنای تکنولوژی را هم تعمیم بدهیم و بگوئیم تکنولوژی عینی چه مربوط به رابطه بین انسان‌ها با یکدیگر باشد، و چه مربوط به تخصیص منابع نسبت به موانع باشد، و چه مربوط به بهره‌وری باشد و حتی چه این که مربوط به ایثار باشد، آن بخشی که مربوط به تکنولوژی عینی است، اقتصاد است، آیا می‌توان این تعبیر را مطرح نمود؟ در هر صورت اولین حرفی که در این جا باید بیان کنیم ارائه یک تعریف از اقتصاد است.

بعد ببینیم این موضوعی را که تعریف می‌کنیم در جدول جامعه نسبت به کدام یک از خانه‌ها و کدام یک از سطوح، در عین حالی که بُعد هست ولی در آنجا ظهورش، ظهور اول است و به اصطلاح باید از آنجا آغاز کنیم. اگر بخواهیم اقتصاد را معنا کنیم، آیا می‌توان «تملایات» را نسبت به سیاست و «پذیرش» را نسبت به فرهنگ و «اثر عینی» را نسبت به اقتصاد مطرح کرد و بعد این اثر عینی را در قسمت‌های مختلف در هر کجا متناسب با سطح خودش معنا نمود؟ ظاهراً چنین چیزی ممکن است.

حال اگر اقتصاد را «اثر عینی» بدانیم و در عینیت بتوانیم بگوئیم این اقتصاد است، آیا می‌توان گفت در مبنا منزلت آن چه چیزی است؟ در عین حال این اثر عینی بدون یک فرهنگ و بدون یک سیاست نیست، ولی آیا می‌توان گفت که از نظر مبنا این اثر عینی، مبدأ همکاری است، یعنی گاهی موضوع کار، مربوط به همدلی و هم مقصدی و هم جهت بودن است و گاهی موضوعش همفکری است (یعنی با هم فکر کردن و در رابطه با یک موضوع فکر کردن، و کمک کردن به یکدیگر در اندیشیدن) و گاهی هم موضوعش «همکاری» و کمک کردن به هم در یک کار علمی است که این همکاری، همان بخش اقتصاد است. حال چه این که این همکاری از روی خوف باشد و چه این که از روی رجاء و امید باشد، در این قسمت وارد این بحث نمی‌شویم.

بنابراین بخش سوم مبنا، بخش اقتصادی است و به لحاظ درون که به آن نگاه کنند، حتماً اثر این همکاری باید در «تجزیه، تحلیل و ترکیب اجتماعی» ظاهر شود و اثر دوم (اثر اثر) که مبنای اثر است باید پیدایش «مقدورات انسانی، ابزاری و طبیعی» باشد و حاصل آن هم باید توسعه تکنولوژی باشد. اما یک عوامل بیرونی هم هست که باید اثر آن را در جاهای دیگر هم ملاحظه کرد، یعنی تأثیر این همکاری را در مسئله «گمانه، گزینش و پردازش» و «جهت گیری، موضع گیری و مجاهده» باید مشاهده کرد.

س: یعنی جهت گیری اقتصادی، موضع گیری اقتصادی و مجاهده اقتصادی؟

ج: نه، در جهت گیری جامعه وجود یک محدودیت، یا از بین رفتن یک محدودیت در مقولات اجتماعی باید امکان ارتقاء جهت گیری پیدا کند. آن اثر جهت گیری بر اقتصاد است که می‌گوئیم جهت گیری اقتصادی چیست، اما این اثر اقتصاد بر سیاست است و ما باید بتوانیم هر دو طرف را ببینیم، یعنی در جدول سیاست باید حضور سیاست را در این

جا ببینیم و در جدول اقتصاد باید حضور اقتصاد در جاهای دیگر را ببینیم، یعنی تأثیر اقتصاد را که مقدمات است یا محدودیت است؟

س: آیا سیاست اقتصاد جزو مباحث سیاسی است یا اقتصادی؟

ج: سوال همین است که اگر موضوعات درونی اقتصاد، یعنی درون درون آن که مدیریت اقتصاد چگونه انجام می‌گیرد. این جزو مسائل اقتصادی است و لکن این که چه جهتی حاکم بر اقتصاد است، این تحلیل نسبت سیاست به اقتصاد است، یعنی این جامعه هر جهتی را که دارد، همان جهت بر اقتصاد هم حاکم است. البته شما می‌توانید تجزیه کنید، یعنی دو اقتصاد فرض کنید: اقتصاد الهی و شاخصه‌های آن، و بخش تأثیر سیاست در اقتصاد را هم به عنوان عوامل شناسایی اقتصاد ذکر کنید. اما آنچه که مسلم است این که، اگر بخواهیم خود اقتصاد و آثارش را (به عنوان یک بعد) بسنجیم، باید اثر اقتصاد را در سیاست و فرهنگ ملاحظه کنیم. تفاوت بین بعد و جزء هم همین است که اگر جزء را می‌خواستیم ببینیم، می‌بایست کلیه عواملی را که در اقتصاد و از جمله سیاست حاکم بر اقتصاد را ملاحظه کنیم، ولی اگر بعد را می‌خواهیم، باید بالعکس آن را در نظر گرفته و بگوئیم اثر اقتصاد بر سیاست چیست و این فعالیت‌ها و امور اقتصادی و خرید و فروش‌ها چه تأثیری بر سیاست دارد. برای مثال می‌گویند سرمایه‌گذاری خارجی داری تأثیرات مثبتی است، چون در شرایط فعلی ما با کمبود امکانات مواجه هستیم و با این کار امکانات جهانی را جلب می‌کنیم، الآن ما قدرت ایجاد کار به آن معنا را نداریم، در حالی که فردا جوانان ما از دانشگاه بیرون می‌آیند و با یک موج عظیم جوانان که به دنبال کار هستند، روبرو می‌شویم. می‌گویید عیبی ندارد، سرمایه‌گذاری خارجی شرکت در برنامه و دخالت در مدیریت را می‌خواهد. خوب معنای این امر، تأثیر اقتصاد بر سیاست است. اما اگر بگوئید فرهنگ حاکم بر سرمایه‌داری این است، باید نسبت آن فرهنگ مادی به اقتصادی را ببینید و بتوانید فرهنگ سرمایه‌داری را تحلیل کنید.

حالا بر فرض این که «تجزیه، تحلیل و ترکیب» باید به سه نحوه معنا شوند تا عوامل درونی اقتصاد را تحویل دهند. البته باید این مطلب در جای خودش بررسی شود که آیا ما در اینجا «نظامهای ارزشی، دستوری و حقوقی» را بالا بنویسیم و بگوئیم نظام‌های انگیزشی جامعه (ارزشی، دستوری، حقوقی) مبدأ نظام «جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده» است و نظام‌های پرورشی جامعه (هستی، فیزیک، ریاضی) مبدأ «نظام گمانه، گزینش، پردازش» و بنیان نظام

فکری است. و در قسمت سوم هم نظام‌های گزینشی جامعه (انسانی، ابزاری، طبیعی) بعد از ضرب شدن درونش، مبدأ «نظام تجزیه، تحلیل، ترکیب» و بنیان نظام تکنولوژی است، به نظر می‌رسد باید در این تأمل کنیم.

حال هر دو فرض در مقابل ماست، به عبارت دیگر این‌ها اثر هستند و این‌ها موضوع هستند و اگر این رابطه‌ها معین شود این اثرها ارتقاء پیدا می‌کنند یا این که بر عکس، این‌ها علت هستند، خلاصه کدام علت است و کدام معلول، آیا «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» علت پیدایش «ارزش، دستور، حقوق» است یا «ارزش، دستور، حقوق» علت «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» است؟

در هر صورت هرکدام از این دو که باشد، یک مطلب معلوم شد، که بنابراین ما باید یک جدول درونی و همچنین یک جدول بیرونی تشکیل دهیم که اگر قرار شود ۹ خانه داشته باشیم، درونی آن باید از این جا باشد و دو نقطه بیرونی آن هم باید از این جا باشد تا ۲۷ تا شود.

حالا آیا رابطه اش با این موضوعات جامعه که گفتیم همه را باید داشته باشد، نسبت آن با «صیانت، عدالت و اعتماد» چیست؟ چه درونی اش و چه بیرونی اش، همچنین نسبت آن با مقیاس تأثیرش (مقدورات اولیه، شکل و شکل گرفته) چگونه است؟ آیا می‌توان گفت یک موضوعاتی این جا باید بیاوریم (چه درون چه بیرون) که آن موضوع باید در این سطوح ضرب شود، یعنی مبنا در سطوح ضرب شود (چه به لحاظ درون چه به لحاظ بیرون) بعد باید حاصل ضرب و میزان تأثیرش ملاحظه شود؟ یک سؤال دیگر هم این است که در نحوه ضرب آن، کدام یک مقدم و کدام یک مؤخر است؟

اگر این احتمال را بخواهیم جلو ببریم که موضوعات تکامل همکاری اجتماعی باید در «صیانت، عدالت و اعتماد» و «مقدورات اولیه، شکل پذیر و شکل گرفته» ضرب شود که در این صورت درون را که می‌خواهیم ملاحظه کنیم چگونه است؟ یک فرض این است که صیانت، عدالت و اعتماد در مقدورات ضرب شود و ۹ عنوان به دست آید و این ۹ تا یک بار در همکاری، یک بار در همفکری، یک بار در همدلی ضرب شود که ۲۷ عنوان را نتیجه می‌دهد که ۹ تای آن متعلق به اقتصاد است و ۱۸ تای آن متعلق به دو بخش دیگر است که اثر دوم اقتصاد است.

در این فرض چگونه باید عناوین را معنا کنیم؟ آیا می‌توان همکاری را به همکاری اجتماعی در تجزیه، همکاری اجتماعی در تحلیل، همکاری اجتماعی در ترکیب ملاحظه نمود و بعد این سه را ضرب کنیم در معنا کردن به سه سطح از این ۹ تا؟

به هر حال باید یک جدول‌هایی از این فرم‌ها تنظیم کنیم و معنای اموری را که می‌بایست در سطح‌های مختلف ضرب کنیم، و در آن‌ها بنویسیم. بعد باید جدول‌های ضرب شده را که معانی اش در نظردان مشخص باشد، مورد استفاده قرار دهیم، چون بدون این که جدول را به این نحو معنا کنیم، نمی‌توانیم تنظیم کنیم و کار را جلو ببریم، یعنی تعاریفش چنین نیست که قابل طرح کردن باشد.

خوب در این جلسه تا کنون از نظر روشی دو قاعده بیان کرده‌ایم، ابتدا این قاعده و بعد جدول جامعه را ذکر کرده‌ایم. حال چه اوصافی بالاترین قسمت قرار می‌گیرد و چه اوصافی در قسمت دوم و چه اوصافی در قسمت سوم؟ طبیعتاً همکاری باید در سطح اول باشد و همفکری در سطح دوم، و همدلی در سطح سوم قرار می‌گیرد که بر عکس جدول سیاست است.

س: این روشی را که می‌فرمائید، استخراج از روی جدول موضوعات جامعه است، اما آیا به نظرتان نمی‌رسد که از روی بنیادی‌ترین جداول (جدول توسعه، ساختار، کارآئی) و عناوین آن‌ها یعنی نظام اصطلاحات شروع کنیم و به این مطلب برسیم تا وقتی مترادف آن را بیان می‌کنیم به جای اینکه تخمینی باشد بنیادی تر و تحقیقی تر باشد، آیا به این نحو تحقیقی تر می‌شود یا همین که از روی جدول جامعه استخراج کنیم باز هم تحقیقی است؟

ج: یعنی ما یک نظام اصطلاحاتی داریم که نام آن «توسعه، ساختار و کارآیی» است و همه جا حتی کوچک‌ترین شیء هم باید به آن تناظر داشته باشد، این جدول ارتباطی با موضوعات غیر منطقی ندارد، خود موضوعات، منطقی است، و جدول جامعه هم از نظر این که روش باشد ربطی به آن ندارد، بلکه موضوعی است که با روش شناسایی می‌شود، اما آن‌ها عناوین خود روش هستند، لذا نام آن هم همیشه نظام اصطلاحات است، نه نظام جامعه است، نه نظام تکوین است و نه نظام تاریخ، بلکه نظام اصطلاحات و نظام منطقی شما است.

یک بحث هم این است که پس از نظام اصطلاحات می‌توان نظام تکوین را مورد توجه قرار داد، که البته این با اقتصاد بسیار فاصله دارد و معنا ندارد که از آن نظام، وارد اقتصاد شد چون در آن جا بحث دربارهٔ عالم ملکوت و عالم انوار و

امثال آن است، این نظام تکوین است. یک بحث هم بحث نظام تاریخ است که نظام تاریخ هم باید بر مبنای نظام جهان بینی و تکوین، تنظیم شود. ضمناً نباید فراموش کرد که موضوعات این نظامها موضوعاتی نیستند که منطقیاً برخاسته از تجزیه انتزاعی خود آنها باشند، بلکه موضوعاتی است که با نسبت تقریب به آنها تعیین می‌شوند. در تاریخ هم باید مراحل مختلف تاریخ از عالم ذر گرفته تا عالم دنیا که مثلاً میگوئیم از هبوط حضرت آدم (ع) شروع می‌شود تا این که به انبیاء و حضرت خاتم النبیین «ص» می‌رسد و بعد به ائمه معصومین (ع) می‌رسد و بعد دوران غیبت و دوران ظهور است تا به عالم قیامت برسد، اما یک بحث هم بحث جامعه است که در جدول جامعه، تقریب جلوتری در اختیار نداریم و برای تولید همین هم تا کنون زحمات زیادی کشیده شده است.

س: یعنی این هم در جای خودش جدول بنیانی و تحقیقی ما است، نه تخمینی.

ج: البته خود این در جریان رشد، توسعه می‌یابد و تکمیل تر می‌شود، همان طور که نظام تکوین را هم که درست کنیم همینگونه خواهد شد و همچنین نظامهای کوچکتری را که زیر این درست می‌کنیم، در هر دقت نظری مرتباً تغییر می‌کند، به عبارت دیگر تطابقی نیست.

حال چگونه باید اقتصاد را بیاوریم، آیا باید همکاری را اول بنویسیم و همفکری را در مرتبه دوم، و همدلی را در مرتبه سوم ذکر کنیم؟

س: آیا ما نمی‌گوئیم که اقتصادهای مادی چنین هستند که اقتصاد در مرتبه اول، فرهنگ در مرتبه دوم و سیاست در مرتبه سوم است یا این که اقتصادش اول است، سیاستش دوم و فرهنگش سوم است؟

ج- می‌خواهیم تأثیر اقتصاد را در آنها ببینیم، نه این که حکومت آنها بر اقتصاد یا حکومت اقتصاد بر آنها را بخواهیم لحاظ کنیم.

س: آیا حتماً لازم است که اقتصاد، اول باشد تا تأثیرش را بتوان دید؟

ج: اقتصاد در اثر خودش (که بخواهد خودش به نفسه تحلیل شود نه این که جهت گیری اقتصاد تحلیل شود) طبیعتاً باید اول باشد، یعنی اگر بخواهیم خود آن موضوع را بررسی کنیم غیر از این که در جامعه، اقتصاد است اول باشد. پس از آن هم فرهنگ را ملاحظه نمی‌کنیم بلکه تأثیر اقتصاد نسبت به فرهنگ را می‌بینیم، لذا در مرتبه دوم است و همچنین تأثیر اقتصاد بر سیاست را می‌بینیم.

س: آیا تأثیر اقتصاد بر سیاست برای ما مهم تر است یا تأثیر اقتصاد بر خود اقتصاد؟

ج: نسبت به خودش ابتدا باید اثرش مشخص شود تا بعد بگوئیم، برای مثال اگر اثر شیء در موضوع خودش ۴ باشد، آیا می توان گفت تأثیر اقتصاد در سیاست ۴ است و در خودش ۱ است، این که خلاف فرض می شود.

س: یک وقت می گوئیم ارزش اثرش و یک وقت می گوئیم اثرش، جدول تعریف که اینها را می خواهیم درون آن ببریم، جدول منزلتهاست و منزلتها، ارزش و حکومت را نسبت به ما دو نشان معین می کنند.

ج: نسبت تأثیر در خودش اگر ۴ نباشد و نسبت تأثیرش در سیاست ۴ باشد، دیگر فعل اقتصادی نیست، اگر سیاست باشد...

س: پس باید ابتدا اقتصاد باشد. حال سؤال این است که آیا فرهنگ در مرتبه دوم قرار می گیرد یعنی تأثیر اقتصاد در فرهنگ یا در سیاست؟

ج: یعنی بگوئیم اثر اولش در خودش است، اثر دومش در فرهنگ است و اثر سومش در سیاست است، یا این که اثر دوم در سیاست است و اثر سوم در فکر است. فرض کنیم که یک پذیرشی در اقتصاد بوجود می آید، یعنی اقتصاد حتماً تأثیر سیاسی دارد و منشأ میل هست و یک میل و حساسیت‌هایی را کم و زیاد می کند، همان گونه که منشأ یک پذیرش‌هایی هم هست، آیا می توان گفت اثر دومش را باید روی سیاست ملاحظه کرد و اثر سومش روی فرهنگ است، یا اینکه اثر روی سیاست از طریق فرهنگ است که بر سیاست تأثیر می گذارد.

س: اگر سیاست را مترادف با نظام انگیزش‌ها بدانیم آیا اثر اقتصاد روی انگیزش‌ها بیشتر است یا روی افکار؟

ج: اثر مستقیمی که در نظام حساسیت اکل و شرب را عوض می کند...

س: ابتدا تمایلات یعنی میل و رغبت مردم را عوض می کند.

ج- کدام دسته از میل و رغبت‌ها و کدام دسته از فکرها را؟ مثلاً همین که مردم تمایلات پیدا کردند، دیگر میل شان نسبت به آن میل محوری آن‌ها درباره حقائق عالم، بلافاصله عوض می شود و پس از آن فکر شان عوض می شود، یعنی کدام دسته از پسندها را موضوع تغییر قرار می دهید؟ البته این فرض هم مطرح است که بگوئیم اولین چیزی که پس از اقتصاد قرار می گیرد سیاست است، یعنی ابتدا بگوئیم شرایط تغییر پسند اجتماعی و پس از آن بگوئیم تفکر جامعه عوض می شود. حال این باید در چند قسمت ملاحظه شود، اما آیا این جا هم همین طور است؟ در مصرف ممکن است

چنین باشد و بگوئیم در بهره وری یک چنین تأثیراتی دارد، ولی در تولید چه طور؟ مثلاً ما می‌خواهیم لیوان تولید کنیم، دانش تولید لیوان... .

س: قبل از آن باید یک میل و یک خواستی پیدا شود تا تفکر درباره آن انجام بگیرد.

ج: فرض این است که ما یک تکنولوژی وارداتی داریم و مصرف بسیار ساده ای هم داریم و پیچیده نیست (باید فرضهای مختلفی را مطرح کرد) اگر تکنولوژی ما بسیار ساده باشد و زندگی مان هم ساده باشد و الآن قصد نداشته باشیم خوراکی‌های رنگارنگ بخوریم و لباس‌های رنگ به رنگ بپوشیم و لکن محتاج به ضروریات اولیه هستیم، یعنی نسبت به یک دسته از نیازمندی‌ها نمی‌توانیم کاری انجام دهیم.

س: یعنی نسبت به آن‌ها طلب داریم.

ج: یعنی این طلب‌ها قبلاً وجود داشته و حالا هم وجود دارد، یعنی انگیزه اش بوده و هست، نهایت حالا یک ابزاری آمده که آن را راحت می‌کند. برای مثال الآن (برای کشیدن آب از چاه) تلمبه آمده است، در حالی که قبلاً یک دلو بزرگ درون چاه می‌انداختند و با اسب آب می‌کشیدند. الآن یک رفاهی آمده است و یک موتور و دیزل را کنار چاه می‌گذارند و آب می‌کشند. البته در این جا نمی‌خواهند آب موجب تنوع بیشتر رنگ غذاها شود بلکه می‌خواهند موجب سهولت شود و این سهولت هم به وسیله تکنولوژی ممکن است و یا این که می‌خواهند حجم تولید را بالا ببرند.

س: در هیچ یک از این‌ها فرهنگ، و تفکری که درباره آن صورت می‌گیرد بر میل و خواستش سبقت نمی‌گیرد.

ج: در این میل و خواست چه تغییراتی پیدا شده است، خواست یک مقدار رفاه و یک مقدار افزایش کمی کالا است، که برای انجام گرفتن این کار و محقق شدن این طلب، وقتی که تلمبه، تراکتور و به اصطلاح ابزار تولید آمد (هر چند ابزار تولید همان کالاهای سابق باشد) این‌ها احتیاج به تعمیر دارد و دانش فنی لازم دارد، یعنی مثلاً تا دیروز که با دلو، چرخ چاه و اسب آب می‌کشیدند و با گاو آهن و جی شخم می‌زدند. آهنگر و نجار همان منطقه ابزار مورد نیاز شان را درست می‌کرد و چرخ چاه و جی و دلو در همان منطقه درست می‌شد. اما الان قطعاتی است که از سنخ آن قطعه‌ها نیست و ناچار هستند مکانیکی را در ساده ترین سطح یاد بگیرند که این آغاز کار است و بعد که یک مقدار کار جلوتر می‌رود، تا به این کشت و صنعت‌هایی برسیم که الآن وجود دارد، این‌ها دانش می‌خواهد و دانش آن هم بخش نظری دارد و هم بخش کاربردی دارد و معادله دارد و خلاصه دانشگاه می‌خواهد. بعد می‌گوئید حجم افرادی که باید این دانش

دانشگاهی را داشته باشند، باید مرتباً زیاد شود. حال این بار که تنوع و مصرف را می‌آوریم، برای این است که مردم بیایند درس بخوانند تا بتوانند در کارخانه کار کنند، یعنی به وسیله تمایلات، تحریک ابتدائی به سیاست نمی‌کنند، تمایلات مصرفه ابتداً به نوع خدمات حکومتی و ولایتی نمی‌آیند، دنبال این هستیم که ایجاد انگیزش برای بالا بردن کار آمدی اجتماعی داشته باشیم، اما کار آمدی اجتماعی چه زمانی بالا می‌رود؟ وقتی یک دانش متناسب با تولید فنی، چه در مدیریت و چه در سخت افزار ایجاد کند، یعنی بتواند با این کارخانه و با این چرخ کار کند و بتواند برای مدیریت آن محاسبه کند و بتواند طراح یک سیستم یا بهینه ساز آن باشد و نواقصش را بر طرف کند.

در این جا یک باکس جدید آمده و این ابزار که موضوع بحث ماست، یعنی هر قدر که تکنولوژی را بالا ببریم و تکنولوژی به معنای صنایع را توسعه دهیم و صنایع کامل تر و پیشرفته تر و اتوماسیون تر را بیاوریم، باید حتماً در موازات آن تخصص‌های لازم را هم بیاوریم. حالا آیا در این جا اقتصاد بلافاصله مقدرات انسانی متناسب با خودش را به ما دیکته می‌کند؟ اثر بعدی اش این است که مقدرات انسانی متناسب با این دستگاه، با فرهنگی که این دستگاه را به وجود آورده است یکی است. اگر در جای خودش گفتیم تجزیه، تحلیل و ترکیب دارای یک فرهنگ خاصی است، امکان ندارد انسانی که می‌خواهد این‌ها را اداره کند آن فرهنگ را نداشته باشد. اصل این کارخانه بر پایه اصالت سرمایه مهندس طرحش شده و نیازهایش برای پیدایش معادلات هم بر اساس اصالت سرمایه بوده است، حالا شما می‌خواهید بگوئید مقدرات انسانی و نرم افزارهایش به یک نحو دیگر باشد، خوب چنین چیزی ممکن نیست. نرم افزارهای این یعنی نحوه مدیریت و ارتباطات انسانی اش با نحوه انتقال نیرویی که در این چرخ‌ها صورت می‌گیرد، یعنی صحیح است که بگوئیم یک انتقال نیرو و شبکه توزیع، ترکیب، و تجزیه نیرو در درون کارخانه به عنوان چرخش سخت افزاری وجود دارد و یک انتقال نیرو هم این طرف است که این نیروی انسانی است، اگر بگوئیم نیروی جاذبه و میدان‌های جاذبه، اساس آن نیروی طبیعی است، در این طرف هم باید یک میدان‌های جاذبه انسانی تعریف کنیم که آن‌ها را «انگیزه» می‌نامیم. نقشه گردش انگیزه در این طرف و گردش جاذبه در آن طرف باید با هم هماهنگ باشند، که اگر هماهنگ باشند، می‌توانید بگوئید این نیروی انسانی مال این کارخانه است اما اگر هماهنگ نباشند این نیروی انسانی به درد این کارخانه نمی‌خورد. برای مثال کسی که می‌تواند خوب قرآن بخواند، خوب سینه بزند، خوب جبهه برود، کارهایی بکند که

همه‌اش بد نیست ولی به درد آن نمی‌خورد من نمی‌گویم نمرهٔ این را کم کنید، بلکه می‌گویم این نظام انگیزش با این کارخانه هماهنگ نیست.

در این جا اگر پرورش نیرو متناسب با ابزار، قدم دوم باشد، می‌توان گفت که در بعضی موارد فرهنگ حتماً پشت سر اقتصاد است، خصوصاً آنجا که اقتصاد سفارش می‌دهد که برای ابزار تولید آن، نیرو تربیت کنید که این باید در داخل بخش اقتصاد بررسی شود.

اگر اثر اقتصاد بر فرهنگ و سیاست (یعنی بیرونش) را می‌خواهید، یک ضرب‌های خاصی دارد، اما اگر اثر آن را در درونش می‌خواهید، باید بگوئید اقتصاد دارای عواملی است که از جمله آن‌ها نیروی انسانی است. در درون اقتصاد حتماً فرهنگ مقدم بر سیاست است، چون فرد با هر گرایشی که داشته باشد، اقتصاد به عنوان نیرویی که می‌خواهد روی آن کار کند، احیاناً ممکن است هیچ کاری به گرایش‌هایش نداشته باشد، چه این که مسلمان یا مسیحی یا کلیمی باشد، می‌گوید آیا بلد است کار را انجام دهد و به اصطلاح لیسانس فنی است یا نه؟ البته تدریجاً هم دقت می‌کند تا انگیزهٔ او را در دستگاه پرورشی‌اش عوض کند، اما ابتدا با تخصص او کار دارد و می‌گوید من در اینجا دستگاه کامپیوتری و نیروی انسانی برای آن کامپیوتر نیاز دارم. اطلاعاتی می‌دهد که به چنین افرادی نیاز دارم، درست است که مصاحبه هم می‌کند و روی انگیزش‌های او هم یک حسابی باز می‌کند.

س: آیا یک درصدی به آن بها می‌دهد یا این که پارامتر اول است، این را در مقیاس کلان ملاحظه کنید...

ج- پارامتر اول آن را هیچ وقت نمی‌گوید که من کاری ندارم که تخصص او چیست، یعنی اولین سئوالات آن‌ها سئوالات انگیزش نیست (البته در داخل اقتصاد، نه در بیرون اقتصاد و ملاحظهٔ تأثیر اقتصاد بر سیاست و فرهنگ)

س: اگر این طور بررسی کنیم شاید بهتر باشد که تا وقتی مبنا این است که نظام اقتصاد، مادی است، ابتدا تخصص مطرح می‌شود و یک درصدی هم به انگیزهٔ فرد بها می‌دهند، ولی اگر کاملاً این دو فاز را جدا کنیم و بگوئیم جهان کفر و جهان اسلام، مثلاً در درون ناسا (سازمان هوایی آمریکا) برویم و بخواهیم گزینش نیرو کنیم، آیا باز هم به همین نحو اطلاعاتی می‌دهند و می‌گویند از ایران هم اگر نیرو آمد می‌پذیریم یا نه، می‌گوید در دستگاه من هر کس که متخصص است بیاید، خوب حالا درصد انگیزهٔ شما برای کارهای فضایی و هسته‌ای چگونه است، یعنی روی انگیزه‌های درونی‌اش کار می‌کنند، یعنی آیا ابتدا انگیزه برای آن‌ها مهم است، تا وقتی تباین انگیزه‌ها کاملاً مرز بندی شده باشد (اسلامی و

الحادی) اما اگر چنین نباشد و در درون نظام الحادی دارای شدت و ضعف باشد، مثلاً فرد کاتالوگ یا پروتستان باشد این‌ها را در مرحله بعد ملاحظه می‌کند.

ج: آیا همین را هم می‌توان مطلق قرار دارد، یا باید گفت یک دسته از صنایع که نقش کلیدی داشته باشند، در دستگاه کفر، این حساسیت به این نحوه است، اگر خواستند در یک کشور ثالث سرمایه گذاری کنند، باید ملاحظه کرد که این عمومیت کار تا کجا است.

س: ما یک امر ساده را در نظر می‌گیریم و می‌گوئیم مثلاً می‌خواهند لیوان بسازند، حتی اگر بخواهد در کشوری مثل ایران سرمایه گذاری کند، تا وقتی که مرز بندی اعتقادی ربطی به عمل پیدا نکرده است، یعنی فرد ایرانی حاضر است نماینده انحصاری یا غیر انحصاری فلان سرمایه دار صهیونیست بشود و تابلوی آن شرکت صهیونیستی را با افتخار بالای دفتر نمایندگی اش نصب کند، تا این جا برایش مخل نیست، اما اگر گفتیم انگیزه‌های اسلامی، زمانی اسلامی است که چون این فرد بسیجی است برایش فرق می‌کند که در کارخانه یک شخص کافر کار کند یا در کارخانه یک مسلمان، و آن جا اگر هم می‌آید کار می‌کند به قصد خراب کاری می‌آید. مثل زمان قبل از انقلاب که یک فرد انقلابی اگر می‌خواست وارد دستگاه‌های دولتی بشود، در آن زمان حساب می‌کردند که انگیزه این فرد کاملاً با ما متفاوت است، پس برای چه به کارخانه می‌آید، آیا می‌خواهد افکار کارگران را عوض کند یا برای خراب کاری می‌آید، خلاصه برای چه می‌آید؟ بنابراین حتی در ساده ترین امور مثل لیوان سازی و مداد سازی که جزء صنایع استراتژیک نیست، تا زمانی که مرز بندی اعتقادی کامل نشده باشد، می‌گویند حتی اگر انگیزه‌های این افراد هم اسلامی باشد اما در عمل برای من کار می‌کنند و عمل آن‌ها عمل الحادی است پس عیبی ندارد که یک مهره دست من بشود اما اگر ادعا کردیم یک فلسفه ای داریم که ربط بین اعتقاد و عمل را تمام می‌کند و اعتقاداتمان را هم بیان کردیم، یعنی مثلاً یکی از اعضاء دفتر فرهنگستان، می‌خواهد در یک کارخانه کار کند و صاحب کارخانه هم از اعتقادات این فرد مطلع است، آیا باز انگیزه این فرد از نظر او، ضریب آخر را دارد. یا نه در ابتدا تا بگویند افرادی هستند که ربط بین اعتقادات و عملشان تمام شده است، می‌گویند چنین نیروهایی را نمی‌خواهم هر چند هم به کار آشنا باشند.

ج: این مسئله را گاهی در سطح بررسی موضوع سیاست مورد دقت قرار می‌دهیم، طبیعتاً همین طور است که می‌فرمائید، باید در این سطح این‌ها در اولویت قرار گیرند، یعنی سیاست درون اقتصاد می‌آید و جهت خودش را نشان

می‌دهد و فعالیت و کنترل خودش را نشان می‌دهد و همه این مطالبی را که اشاره فرمودید به خوبی نشان می‌دهد. یک دستگاہ کامل آن است که هم بتواند از لحاظ سیاسی ارزیابی کند و هم از نظر فرهنگی و اقتصادی ارزیابی کند. ولی آیا وقتی هم که در اقتصاد می‌آید، باز باید سیاست را پس از اقتصاد در اولویت قرار دهد؟ این شخص که می‌خواهد فعالیت اقتصادی بکند، باید حتماً سه تا جدول داشته باشد (مفروض ما این است) یک جدول وضعیت سیاست که یک بُعد سیستم را متکفل است، یک جدول فرهنگ است و یک جدول اقتصاد، و در درون این‌ها هم که می‌آید، آثار اول و دوم و نسبت به بیرون و درون همدیگر را به صورت متقوم می‌بیند، اما کدام یک از آن‌ها پس از اقتصاد، در اولویت هستند؟ اقتصاد که حتماً اول است، اما پس از آن آیا فرهنگ در اولویت است یا سیاست؟ این سئوالی است که در جلسه بعد به آن می‌پردازیم.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۸

کد جلسه: ۳۱۳۹ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۲۳

فهرست

- ۱- طبقه بندی سه وصف سیاست، فرهنگ و اقتصاد ۲
- ۱/۱- متفاوت بودن سطوح سنجش و تأمل (عوام فرهنگی) در موارد مختلف ۳
- ۱/۲- مستقل بودن هریک از عوامل سه گانه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در تأثیرگذاری ۵
- ۱/۳- طرح پرسش در مورد تقدم امور روحی بر عینی یا بالعکس ۶
- ۲- تبیین معنای تأثیرگذاری اقتصاد بر اقتصاد ۸
- ۳/۱- متفاوت بودن معانی ترکیبها متناسب با نوع و نحوه ترکیب ۱۰
- ۲/۲- تغییر کردن معنای اجزاء و عوامل در نتیجه یا اثر بیرونی ۱۱
- ۲/۳- منحل شدن اجزاء و نسبتها در نتیجه و پیدایش یک هویت جدید ۱۳
- ۲/۳/۱- ذکر مثال در مورد انحلال اجزاء در نتیجه ۱۵
- ۲/۴- ضرورت لحاظ اجزاء و عوامل در سه سطح ۱۶
- ۲/۵- تفاوت ترکیبیات وصفی را ترکیبیات موضوعی ۱۸
- ۳- لزوم قاعده مند بودن ترکیبیات ۲۰

بسمه تعالی

جلسه: بیست و هفتم

۱- طبقه بندی سه وصف سیاست، فرهنگ و اقتصاد

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: در این سه وصف که همکاری شد وصف اقتصاد یک احتمال این است که گفته شود، بعد از آن باید سیاست باشد که «پسند» را تغییر می‌دهد و بعد از آن فرهنگ باشد، یا این که اول اقتصاد است که مال عینیت است و بعد این عینیت به همفکری یا ذهنیت انتقال پیدا می‌کند و بعد روی همدلی اثر می‌گذارد، به عبارت دیگر اقتصاد که موضوعش امور عینی است، به منزله آمدن اثر از شرائط تمایل است، و شرائط تمایل حتماً باید از سنجش نظری بگذرد تا به وضعیت روحی برسد، و احتمال دارد که گفته شود، مستقیماً قبل از این که روی فکر اثر بگذارد روی نفس میل اثر می‌گذارد، یعنی ابتدا از عینیت به روح می‌آید و از روح اثرش روی ذهن می‌آید. البته اگر در یک سیر (سیکل) ملاحظه شود، حتماً در یک جایی هم باید ملاحظه شود که هر چه روی پسند اثر می‌گذارد، پس از این که پسند را تغییر داد و هر تأثیری که پسند پیدا کرد، حتماً باید انعکاسش و بازتابش روی سنجش بر گردد و سنجیدن را متناسب با میل بکند، یعنی انسان به آن صورت که دوست دارد، فکر می‌کند و دنبال حل نیاز می‌رود، و نیاز امری است که ابتداً روحی می‌باشد، می‌توان چنین چیزی را فرض کرد، ولیکن باید دید نسبت آن به اقتصاد چگونه است؟ نسبتش با عینیت این است که اول عینیت مستقیماً پسند را تغییر می‌دهد - اول در فرد ملاحظه می‌کنیم بعد در جامعه مورد دقت قرار می‌دهیم - یا این که سیر شرائط به طرف وضعیت روحی حتماً از ذهن می‌گذرد، یعنی یک سبک و سنگین سود نهایی، و یا یک سنجش‌هایی بین آن چیزهایی که تمایلات را تحریک می‌کند، وجود دارد و بعد از آن روی روح اثر می‌گذارد.

مهندس حسینی: این مطلب در باب مصرف تقریباً قطعی شد.

(ج) یکی از احتمالات بود.

(س) یا حداقل، احتمال اقوی این بود که در بُعد مصرف حتماً بعد از اقتصاد، سیاست قرار می‌گیرد، یعنی (میل افراد و انگیزه‌های آن‌ها) بعد از آن تفکر و قسمت فرهنگ قرار می‌گیرد.

ج) یکی از احتمالات همین بود که در مصرف تحریکی که می‌شود، روی میل انجام می‌گیرد، البته این یکی از احتمالات بود و از آن عبور شد و وارد تولید شدیم. اما آیا این احتمال تمام شد یا این که احتمال دوم هم محتمل است؟ یعنی آیا می‌شود گفت کار نظری در این جا اصلاً صفر است، تا این که تحریک شرایط ارتباط به حساسیت پیدا می‌کند، یا صفر نمی‌تواند شود؟

س) صفر نمی‌شود؟ میزان تأثیرش پائین می‌آید.

۱/۱- متفاوت بودن سطوح سنجش و تأمل (عوام فرهنگی) در موارد مختلف

ج) به چه معنایی میزان تأثیرش پائین می‌آید؟ آیا به معنای این است که متصل به عینیت باشد، یعنی فیلتر سنجش را ندارد یا سنجش‌های قهری واسطه است و سنجش نمی‌تواند واسطه بین حساسیت و عینیت نباشد و نیاز به اراده ندارد. مثلاً دستتان به آتش می‌خورد، متوجه می‌شوید شرایط روی سلسله اعصاب تأثیر می‌گذارد و سلسله اعصاب باید در بخش سنجش بیاید.

اگر قائل باشیم که اراده از شأنی است که تحت قانون نیست، و هنوز هم حسایت‌ها و خلق به روح بر می‌گردند، آن وقت باید عبور یک سری از تحریک‌ها، طوری نباشد که نیاز به تأمل طولانی داشته باشد، یعنی سنجش‌های قهری، این مرتبه از سنجش، «قیاسات‌ها معها» می‌باشد، و این لزومی ندارد در ابتدا که هیچ گونه نظام سنجشی را پیدا نکرده، نسبت به عمیق‌ترین موضوعات مساوی باشد. برای یک کودک یا بیمار ممکن است کندتر و برای یک آدم عاقل سالم زودتر انتقال پیدا کند. به فرض که این طور هم باشد، می‌توان گفت که سنجش طیف دارد، وضعیت حساسیت و عینیت هم طیف دارد. این طیف در یک جاهایی غلبه اش به این است که سیاست پررنگ تر، و سنجش کم رنگ تر باشد، و در یک موضوعاتی هم باید فرهنگ و تعمق‌های زیادی باشد، تا این که به سیاست برسد و حضور سیاست و تمایل به حساسیت بسیار مؤخر از سنجش‌های ساده است. مثل حساسیت معارف، نسبت به ایدئولوژی برای یک فرد مثلی. درست است که وقتی این حساسیت و تطبیق و باور پیدا شد، با این حالت کم‌ترین تحریف نسبت به او بازتاب تندی دارد، یعنی طوری می‌شود که حاضر است بکشد و یا کشته شود. ولیکن این طور نیست که همه افراد ولو این تفکر برایشان پیدا نشده باشد، حساسیت داشته باشند، یعنی بعضی از حسایت‌ها حتماً مؤخر از تفکر است. در امور

اقتصادی و عینی هم ممکن است برای کسی که مثلاً یک نحوه تعقل خاص پیدا شده باشد تغییری را شما گزارش دهید که وضع نفت و هر کدام از امور اقتصادی یک مرتبه روی طرف اثر شدیدی بگذارد.

(س) یعنی تأثیر فرهنگ بر سیاست؟

(ج) یعنی اقتصاد بلافاصله روی سطح فرهنگ اثر بگذارد.

(س) یعنی سطح فرهنگی، میزان حساسیت و گذاشته اثر را برده بالا است.

یعنی؟ سر راه درجه حساسیت این شخص یک مبدل قوی قرار داده‌اند تا در اقتصاد خبری می‌شود، یک مرتبه حالتش به گونه ای با این خبر عوض می‌شود که مثلاً سکت می‌کند، می‌گویند یکدفعه سکه ارزان شد، طرف سکت می‌کند و می‌میرد.

(س) یک احتمال این است که سر راه این خبر یک مبدل است که خبر را برای فرد درشت می‌کند. و یک احتمال این است که فرهنگ اولاً جدای از خبر اقتصادی تأثیر گذاشته است.

(ج) بله: برای سطوح فرهنگی، رسانه‌های روانی مختلف وجود دارد.

(س) خیر: فرهنگ در قسمت انگیزش فرد اثر گذاشته و سطح حساسیت او را حساس‌تر کرده است، وقتی حساس‌تر شد، جزو سیاست می‌شود و این گونه نیست به این درجه رسیده است و در قسمت انگیزه اش هضم شده است و اولین خبر اقتصادی که برسد، با بخش حساسیتش بر خورد می‌کند.

۱/۲- مستقل بودن هریک از عوامل سه گانه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در تأثیرگذاری

(ج) سوالی که این جا ممکن است مطرح بشود این است که آیا می‌شود در فرد اصلاً مسئله فکر یا سنجش یا تعقل یا ذهن واسطه نباشد و شرائط مستقیماً به روح بر گردد؟

(س) همان طور که در کلیت، سیاست نسبت به فرهنگ و فرهنگ نسبت به اقتصاد میزان تأثیرش بالاتر است، یعنی همان گونه گفته می‌شود حساسیت فرد، جدای از این که در بخش اقتصاد یا فرهنگ یا سیاست باشد، بلکه به صورت کلی حساسیت‌ها و نظام انگیزشی میزان تأثیرشان، میزان ارزششان، میزان اهمیتشان بالاتر از نظام پرورشی است.

(ج) یعنی امور روحی یا نظام حساسیت‌ها بر نظام ذهنی در فرد و بعد امور عینی در جامعه تقدم دارد. حال سؤال این است که اگر از بالا چیزی بخواهد پائین بیاید، یعنی گفته شود هر سه این‌ها دارای سه نحوه ارتباطات خاص خودشان

هستند، به عبارت دیگر سه سطح دارند آن سه سطح لزوماً تمام امور روحی از عینیت یا ذهنیت نمی آید، بلکه بعضی از امور روحی و حسایت‌ها مستقیماً از خود امور روحی است، و بعضی از امور ذهنی هم از خود ذهن است، یعنی سه سطح سه، عالم، و سه منشأ درک برای هر سه این‌ها وجود دارد. آیا می‌توان گفت مطلقاً سه بخش است با می‌توان گفت عی حده این سه منشأ و سه ابزار هم به صورت مجزا دارد، علاوه بر آن که ضمناً سه بعد هم هستند، یعنی تأثیر روح بر ذهن و تأثیر روح بر عین و...

(س) این که قطعی است چون ما قائلیم به تأثیر اقتصاد و بر سیاست و بر فرهنگ و بر خود اقتصاد. مطلب این است که آیا اثرش بر روح قوی تر است یا بر ذهن.

(ج) یعنی گفته شود، منشأ سه تا است و طبیعتاً ابزار هم سه تا است، محصول هم سه تا است. و مطلب دیگر تأثیر این‌ها بر خودشان است، این نیز سه تا است، یعنی علاوه بر این که روح یک نحوه ارتباطی دارد، بر ذهن و عین یک اثری هم دارد، کما این که ذهن یک اثری بر روح و عین دارد و همچنین عین یک اثری بر ذهن و روح دارد، با حفظ ترکیباتی که قاعدتاً ترکیباتش ۹ تا می‌شود، ملاحظه شود و مثالهایش را هم بگذاریم و بعد در بخش اقتصادی ببینیم که موصوف «عین» است؛ یعنی می‌توان گفت «روحی عینی» «ذهنی عینی» «عینی عینی» که این‌ها موضوع بحث است، به عبارت دیگر عینی بودن مورد بحث است.

۱/۳- طرح پرسش در مورد تقدم امور روحی بر عینی یا بالعکس

در چنین شرائطی تقدم با کدام است؟ یعنی آیا اول «عینی عینی» بعد «روحی عینی» و بعد «ذهنی عینی» است یا بر عکس می‌باشد.

تعریف ما از حساسیت و تحریک پذیری چیست؟ آیا ذهن آخرین چیزی است که تغییر می‌کند و معنای روحی عینی، روح عاطفه قبل از ذهن است، مثل هنر وسیله تحریک ذهن است، یا خیر حتماً از عاطفه که عمیق‌ترین سطح است، می‌آید؟ این مهم‌ترین سؤال مورد بحث ما است. به نظر می‌رسد حتماً در دستگاه مادی باید اول عین باشد (تغییر شرائط باشد) بعد باید روح یا عاطفه باشد؛ یعنی روح باید از وضعیت داشتن اختیار و حاکمیت بر رابطه در آید و بعد هم پیچیده‌ترین امر، ذهنیت پیدا بشود. ذهنیت، قانون‌مندی خاصی است که برای رفتار انسان در انسان در دستگاه مادی درست می‌شود و روح چیزی نیست، جز تمایلات خاصی که هنوز منطقی تلقی نشده است و لقبش هم عاطفه می‌شود؛

یعنی خواست‌های به یک معنا تئوریزه نشده است و اگر خواست‌ها تئوریزه بشود و نسبتش به همدیگر معین شود، این بمعنای منطقی شدن خواست‌ها است. حالا آیا می‌توان تحریک‌پذیری‌ها یا خواست‌های تئوریزه نشده را از ذهن جلو انداخت؟ حتماً می‌شود، یعنی اصولاً دستگاه روانشناسی می‌گوید اول تعریف مال عین است، بعد مال روح است، روح را به معنای حاکمیت بر قواعد و روابط نمی‌گیرد، بعد هم تئوریزه شدنش یعنی نسبتش معلوم شدن، منطقی شدن و ذهنی شدن می‌شود، و ذهنی هم خاصیت نرم افزار کامپیوتری را دارد که در ارگانیزم به صورت طبیعی پیدا می‌شود، علی فرض این که این مسئله سر جای خودش رد شده باشد و معلوم شده باشد که انسان حاکمیت بر رابطه را در اختیار دارد و لذا لقب عالم شدن را می‌تواند داشته باشد و حضور در اشیاء پیدا کند، نه این که اشیاء نزد او حاضر شوند، بالاتر قدرت هم قدرت اختیار فرض شده باشد، که این از شئون تعلقی است که آن تعلق از سنخ حسایت‌ها نیست، بلکه حاکم بر حسایت‌ها و نظام دادن به آن‌ها است، در این صورت حتماً باید روحی آخر باشد، یعنی نسبتش به عینی حتماً باید دورترین باشد. اگر سیر از بالا به پائین باشد؛ یعنی در فرضی که از تحریکات روانی آغاز بشود، پائین‌ترین آن باید عین باشد، و اگر سیر از همین باشد بالاترین آن باید روح باشد. این یک فرض هست.

س) در قسمت مصرف و توزیع و تولید اقتصاد تفصیل قائل شدید و گفته شد که در امور مصرفی ممکن است که اقتصاد مستقیماً ابتدا بر بخش اقتصاد و بعد بر بخش روح و انگیزه‌های افراد اثر می‌کند، بعد در سیستم ذهنی و تفکرشان جای می‌گیرد، بعد در قسمت تولید هم قرار بود، تفصیل قائل شویم و بگوئیم این گونه نیست، در تولیدات بر عکس است، یعنی اول اقتصاد در اقتصاد اثر می‌کند، بعد در فرهنگ و در آخر در سیاست، یا امور روحی اثر می‌گذارد، که آن جا هم اشکال این بود در صورتی که بشود حدّ فاصل بین نظام‌ها را دقیقاً دقت کرد یعنی کاملاً وجه افتراق نظام‌ها بزرگ شود، ملاحظه می‌شود که در آن جا هم اولین حساسیت بعد خود اقتصاد امور روحی یا انگیزه‌های افراد و بعد از آن امور ذهنی افراد است که در بخش توزیع هم تفصیلی ندارد.

اگر این احتمال پذیرفته شود معنای تفصیلی از بین رفته و برمی‌گردد به این که بعد از اقتصاد خود امور روحی و انگیزه‌های افراد باشد، بعد در قسمت روحی بیاید. اما از زوایه مبنای فلسفی در جلسه قبل رویش دقتی نشد، ولی در صورتی که بخواهد این دقت فلسفی روی آن صورت بگیرد، آن وقت باید جواب جلسه قبل را داد که برای تغییر در

مصرف، اولاً اقتصاد به انگیزه‌ها و تمایلات افراد بر می‌گردد و بعد از آن در نظام پرورشی جامعه و نظام ذهنی افراد و نظام تفکرشان وارد می‌شود.

(ج) ابتدائاً باید در فرد قبل از ورود به جامعه بررسی قرار بدهیم.

(س) یعنی در فرد اقتصاد، اولین اثری که می‌گذارد، در خود اقتصادش است. آیا دومین اثرش را در نظام تمایلات فرد می‌گذارد، یعنی در روحش اثر می‌گذارد، یا خیر در تفکراتش اثر می‌گذارد؟

۲- تبیین معنای تأثیرگذاری اقتصاد بر اقتصاد

(ج) یعنی ببینیم اولین اثری که اقتصاد، در خود اقتصاد می‌گذارد به چه معناست؟ یعنی وقتی گفته می‌شود اقتصاد در اقتصاد اثر می‌گذارد یعنی چه؟ در جمع داخل بحث اقتصاد نشویم. یعنی عین روی عین اثر می‌گذارد یعنی چه؟ یعنی عینیت یک خاصیت، بر رفتار عینی اثر می‌گذارد، به عبارت دیگر یک عینیت داریم، قبل از این که داخل بحث جامعه بشویم. وقتی این عینیت بر عینیت اثر می‌گذارد، احتمالات گوناگونی را می‌توان مورد شناسائی قرار داد:

۱- رفتار عینی بر خود رفتار عینی موثر است؛ یعنی انسان مثلاً شروع به ورزش می‌کند. ورزش بر خود سلسه اعصاب و عضلات اثر می‌گذارد، و تحرک او دقیقتر و بهتر می‌شود.

(س) در همین جا آیا واقعاً ورزش اولین اثرش، یا حداقل بیشترین اثرش قدرتمند شدن ماهیچه است یا اولین اثرش روی روح فرد است بعد اثر تبعی آن این است که ماهیچه اش قوی می‌شود؟

(ج) قبل از این که بررسی شود که تأثیر روی روح یا ذهن است، باید مشخص شود که اثر عین روی عین چیست ولو یک درصد باشد.

(س) اشکال این است که اثر اقتصاد روی اقتصاد هم که اول قرار گرفت، قابل تأمل است؛ یعنی ممکن است گفته شود اثر اقتصاد، روی اقتصاد همیشه تبعی است، مثلاً اثر ورزش روی ماهیچه‌های ورزشکار را چون قابل دیدن است، نگاه می‌کنید و می‌گوئید خیلی قوی شده است، در صورتی که ممکن است اگر دستگاه اندازه‌گیری روحی قرار داده شود، میزان تأثیری که روی روحش می‌گذارد خیلی بیشتر از میزان بزرگ شدن ماهیچه‌هایش باشد.

(ج) حتی در این فرض هم رفتار عینی یک سهم تأثیری روی روح دارد ولو ۴ باشد، یک سهم تأثیری روی ذهن دارد و لو ۲ باشد و یک تأثیری هم روی ماهیچه دارد. فعلاً موضوع بحث تأثیر رفتار عینی بر خود امور عینی است، اصلاً موضوع بحث روی این نیست که صد در صد اثر آن چگونه است.

(س) یعنی اولاً باید تعریف شود.

(ج): یعنی اولاً تعریف بشود که آیا «عینی عینی» به معنای یک رفتار عینی بر خود همان رفتار عینی، بیک سهم یا نسبتی است یا معنای «عینی عینی» این است که شرائط عینی خارج از آن رفتار منشأ یک ارتباط عینی می‌شود، که در آن جا «اثر گذار» یک موضوع و «اثر پذیر» موضوع دیگر است. حرکت ماهیچه روی خود ماهیچه موضوع بحث نیست، سرما و گرما روی بدن اثر می‌گذارد. حالا عینی که می‌گوئیم، چه چیزی است؟ یعنی بگوئیم شرایط خارجی به نسبت در رفتار اندام عینی انسان منشأ اثر می‌شود؟ یا خود رفتار عینی بر خود رفتار عینی به هر سهمی مؤثر است.

(س) اگر فرض اول باشد که اثر شرائط بر عینیت ملاحظه شود، این احتمال تقویت می‌شود که باز در جای سیاست، فرهنگ و اقتصاد تغییری ایجاد نمی‌شود، یعنی اثر روحی عینی، اثر شرایط روحی بر عینیت می‌شود. «عینی عینی» اثر شرائط عینی بر عینیت می‌شود. در این صورت طبیعی است که در دستگاه ما، اثر شرائط روحی روی خود عینیت، خیلی بیشتر از شرائط عینی روی عینیت است.

(ج) الان بحث روی کار بخش روحی نیست. بلکه باید ملاحظه شود که اساساً خود این که «عینی عینی» تعریف می‌شود، به معنای این است که چیزی خارج از خود انسان بر انسان اثر می‌گذارد، یا خود انسان بر خودش اثر می‌گذارد. یعنی وقتی گفته می‌شود منشأ درک، منشأ درک عینی هم وجود دارد، شاید بگوئید منشأ درک عینی به چه معناست؟ یعنی آن که اثر می‌گذارد، عینی است و آن که اثر می‌پذیرد عینی است و کیفیتی هم که حاصل می‌شود کیفیت عینی است، پس شرائط عینی، روی عینیت رفتار، و عینیت اندام می‌تواند مؤثر باشد. با فرض قبول این احتمال، اگر داخل جامعه بیاید و گفته شود «اقتصاد اقتصادی» یعنی کارخانه روی خودش اثر می‌گذارد و ضعف‌های خودش را در عمل نشان می‌دهد، و لو بعداً روی بر طرف شدن ضعف آن و تکمیل شدنش فکر شود.

به عبارت دیگر عینیت چه چیزی روی چه شیئی اثر می‌گذارد؟ تحریکات عینی مانند مزه خوب یا مزه ای که انسان بپسندد یا نفرت داشته باشد. یا منظره نفرت انگیز و وحشت انگیز یا منظره دل انگیز و مورد پسند می‌باشد. یک

احتمال این است که گفته شود اثر عینی روی خود عینی بر می‌گردد، مثلاً اگر یک تابلو کشیده شود، خود آن تابلو بهتر کشیده می‌شود، یا گیاهی که سبز می‌شود و خود گیاه در مرتبه تکاملش به هر دلیل بهتر می‌شود و بهینه می‌شود یا این که گفته شود اثرش روی شیء دیگری یعنی روی انسان هست. «عینی عینی» یا «اقتصادی اقتصادی» چیست؟ اقتصاد در درون بخش اقتصاد، معنایش معلوم است، مثلاً هزینه‌های مالی که برای تشکیلات بخش خود اقتصاد خرج می‌شود، مانند حقوق که به افراد داده می‌شود، از بخش خدمات عالی‌تر تا در کارخانه، اقتصاد کلان یا خرد باشد. پس صحیح است گفته شود همان طور که بخش سیاسی یک هزینه‌هایی دارد، بخش اقتصادی نیز یک هزینه‌هایی دارد، ولی از خود بخش اقتصاد خارج شوید و تأثیرش را روی کل، فرضاً «اقتصادی اقتصادی» ملاحظه کنید.

۳/۱- متفاوت بودن معانی ترکیب‌ها متناسب با نوع و نحوه ترکیب

(س) البته تعبیر «اقتصادی اقتصادی» با «اقتصاد اقتصاد» متفاوت است یا روح روح و روح عینی.

(ج) احسن. گاهی اقتصاد در درون خودش به عنوان بخش معنا می‌شود، یعنی عوامل درونی بخش، کاملاً تعریفش روشن است، تأثیر بیرون از بخش روی مؤلفه‌ها می‌آید، که باید دید آن جا نسبت‌هایشان چگونه است. در درون بخش که ملاحظه شود، نتیجه‌ها رو به روی هم قرار دارند که معنای خرج‌های اقتصادی و معنای اقتصاد اقتصادی باید یک معنای دیگری داشته باشد، یعنی تأثیر اقتصاد بر خود اقتصاد است.

(س) یعنی، آیا با «یای» نسبت به هم اضافه می‌شوند؟ و یا این که اگر «یای» نسبت نداشته باشند، به هم اضافه می‌شود؛ یعنی آیا سیاست فرهنگ است یا سیاسی فرهنگی است، سیاست فرهنگ و فرهنگ سیاست هر دوی آن‌ها قابل معنا کردن است، اما سیاسی فرهنگی یا فرهنگی سیاسی ظاهراً در معنا مشکل پیدا می‌کند، چون این «یا» آن را نسبت می‌دهد به مفهومی که با قید بعدی تلائم ندارند.

(ج) بدون «یا» ذکر می‌شود.

(س) اگر بدون «یا» باشد، معنایش روشن است. آن وقت معنای روحی، ذهنی، عینی هم بدون «یا» روشن می‌شود.

(ج) در این جا «اقتصاد سیاست» گفته می‌شود.

(س) یعنی بخش سیاست که امور اقتصادی دارد و اضافه در واقع جای «یا» نسبت را می‌گیرد.

(ج) اقتصاد سیاست، فرهنگ سیاست، سیاست سیاست، وقتی سیاست سیاست گفته می‌شود، عین همین باید بتوان در «سیاست اقتصاد، فرهنگ اقتصاد و اقتصاد اقتصاد» گفت. حالا عین همین جدولی که داریم، آیا باید درونی و بیرونی شود یا خیر؟ سؤال اصلی همین است. درون باشد، معنایش این است که کل این‌هائی که در این جا گفته شد، درون بخش اقتصاد است، نه بعد اقتصاد باشد که این همان درون می‌شود. معنای «بیرون» این است که اثر اقتصاد به عنوان یک نتیجه از یک بخش که می‌آید، بر دو بخش دیگر و بر خودش می‌باشد.

(س) در جواب می‌شود گفت این سه تا یعنی «سیاست اقتصاد، فرهنگ اقتصاد، اقتصاد اقتصاد» در حال بیان بخش درون هستند. اما بخش بیرون آن در دو قسمت دیگر یعنی اقتصاد سیاست، اقتصاد فرهنگ، بیان می‌شود.

۲/۲- تغییر کردن معنای اجزاء و عوامل در نتیجه یا اثر بیرونی

(ج) این اقتصاد هم در آن بخش تعریف شده است. یعنی اقتصاد در بخش دیگر رفت. حالا اثرش در بخش ملاحظه شود.

(س) بالاخره در بخش دیگر رفته است که فرا بخش می‌شود.

(ج) خیر! بحث دقیقاً سر همین مطلب است، که بخش‌هایی است که یک خصوصیتی دارند که داخل این‌ها حتماً فرهنگ، سیاست و اقتصاد هست. یک اثر بیرونی هست نه این که بیرون در بخش باشد، بلکه بیرون در کل، بیرون در نتیجه است.

(س) یعنی وقتی که یک بخش از خودش خارج شد، دیگر درون بخش نیست و خارج از بخش خودش؛ یعنی درون بخش دیگری است.

(ج) مسئله ای ندارد که درون تقسیم بشود، یعنی درون بخش دیگر، در درونش یا در بیرون از کل سه بخش باشد. یعنی باید نتیجه اقتصادی خصلت جدید داشته باشد.

(س) نتیجه هم در هر صورت یا اقتصادی یا فرهنگی یا سیاسی است.

(ج) خیر، مفروض این است که نتیجه، موضوع اصلی ما است و موضوع اصلی جامعه است نه سیاست است نه فرهنگ و نه اقتصاد.

(س) که سه بعد بیشتر ندارد، یعنی بعد چهارمی برای نتیجه‌ها نیست.

(ج) معنای تکاملی سه بعد معنای منتجه را می‌دهد، معنای در زمان می‌دهد و معنای در زمان یعنی اصولاً موضوعات، روابط همه عوض می‌شوند، این جامعه، جامعه دیگری می‌شود.

(س) ولی رنگ فرق نمی‌کند یا رنگ اقتصادی یا فرهنگی یا سیاسی است، مثلاً رنگ‌ها یا سبز یا قرمز یا سیاه است؛ پس تفاوت در رنگ پیدا نمی‌شود، ممکن است تکامل پیدا کند، این جامعه، جامعه دیگر می‌شود، اما از این سه بخش نباید خارج شود و الا تقسیمات مهم به هم می‌خورد.

(ج) خیر اصولاً معنای دیگری دارد. در تکوین دیگر نمی‌توان گفت جامعه تشکیل شده از سه بخش است.

(س) چرا نمی‌شود، در همان جا هم حتی می‌توان در غیر اقتصادی، به روحی، ذهنی عینی تقسیم کرد. بعد گفته می‌شود این‌ها تناظر با اقتصاد، فرهنگ، سیاست دارند.

۲/۳- منحل شدن اجزاء و نسبتها در منتجه و پیدایش یک هویت جدید

(ج) سوال این است که آیا اثر منتجه جدید است و غیر از اثر اجزاء و بخش‌هاست؟

(س) اثر جدید است، ولی رنگش که نباید از سه رنگ بیشتر باشد و الا مبنای ما دچار مشکل می‌شویم.

(ج) خیر! دیگر هیچ کدام از این سه رنگ نباید باشد. بلکه باید در تعریف چیزی که این منتجه، یکی از آن‌ها قرار می‌گیرد، مثلاً اگر «تکوین، تاریخ، جامعه» گفته شد، هرگز نباید در آن جا گفته شود جامعه دارای سه بخش است. جامعه یک هویتی در برابر تاریخ دارد، کما این که تاریخ باید یک هویتی در برابر تکوین داشته باشد.
(س) داشته باشد، اشکالی ندارد.

(ج) خیر! هویتی که در آن جا صحبت می‌شود، نباید هرگز هویت درونی باشد، باید هویت منتجه ای باشد.

(س) اثرش روی بحث ما چیست؟ یعنی چگونه می‌شود که یک موضوعی در جامعه جزء این سه بخش نباشد.

(ج) خیر! داخل جامعه، منظور نیست؛ چون درون جامعه حتماً این سه بخش هست، وقتی وحدت پیدا می‌کند نباید سه بخش باشد، باید به یک چیز دیگری تبدیل بشود، که آن چیز دیگر برابر با دو تای دیگر است که آن دو نمی‌توانند جامعه باشند. وقتی در منتجه و می‌خواهند تقسیم شود باید سه تا به یکی تبدیل شود، نباید این سه تا همیشه فرض شود.

(س) یعنی این سه به موضوعات جامعه تبدیل می‌شود، و جامعه می‌شود اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، در مقابل تکوینی و تاریخی می‌نشیند که قسیم‌هایش از بخش فرهنگ و سیاست نیستند و وحدت این سه تا یک عنوان می‌شود که قسیم دو عنوان دیگر است.

(ج) وقتی یک عنوان شد. حالا باید ملاحظه کرد که نسبت‌ها به هم چگونه باشند تا چه تغییراتی صورت گیرد.

(س) تأثیر روی فرضاً تکوین و تاریخ بگذارد؟

(ج) تا جامعه، جامعه ای بشود که بگوییم متناسب با این مرحله از تاریخ است؛ یعنی وقتی مدل برای تحقیقات میدانی درست می‌کنید، می‌توانید بگوئید در یک مرحله از تاریخ، دوران حضرت موسی (ع) چه نسبتی بین اقتصاد، فرهنگ، سیاست بوده است، بعد در دوران حضرت عیسی (ع) چه نسبتی بوده است. بعد این‌ها را خرد می‌کنید تا به موضوعات عینی آن‌ها برسید بعد، می‌روید در درون بخشی هر کدام از این‌ها تحقیقات میدانی می‌کنید. پس دقیقاً، اقتصاد و سیاست و فرهنگ به سه گونه نیازمند به بررسی می‌باشد:

۱- درون بخشی ۲- درون بخش‌های دیگر یا رابطه ۳- هر سه این‌ها به عنوان سه تا منتهجه در یک وحدت که به همدیگر نسبت دارند، که عوامل متغییر تکامل اجتماعی هستند. وقتی به صورت عوامل متغییر ملاحظه شدند که یک وحدت برای کل آن‌ها ذکر می‌شود، حتماً معنای بخشی و ایزوله و بریده از هم نیست.

(س) پس می‌توان گفت زمانی که به خودشان اضافه می‌شوند، مثلاً سیاست، اقتصاد، فرهنگ اقتصاد، اقتصاد اقتصاد، درون بخشی است یعنی مضاف الیه و قید دوم اقتصاد است، زمانی که اول می‌آید فرضاً «اقتصاد سیاست» این فرا بخشی است و درون بخش دیگر است.

(ج) این معنای ربطی می‌دهد. ارتباط درون بخش ارتباط بخش‌ها است.

(س) زمانی که به چه دیگری غیر خودشان اضافه شود، مانند اقتصاد تکوین یا تاریخ...

(ج) خیر! دیگر کلمه اقتصاد در آن جا نباید بیاید.

(س) یا گفته شود «جامعه تکوینی، جامعه تاریخی، جامعه جامعه»

(ج) خیر آن جا نمی‌توان چنین گفت: نکته حساس همین است که وقتی قرار است، تکامل وحدت در تاریخ ملاحظه شود، آن جا تناسب آثار را با هم باید دید، عوامل متغییر باید یک نسبت‌هایی با هم داشته باشند. آن جایی که در حال

ملاحظه عوامل متغییر در تکامل هستید، که حتماً موضوع، تکامل جامعه است و عوامل تکامل نسبت‌ها هستند، بین بخش‌های اوصاف، که آن اوصاف سیاست، فرهنگ، اقتصاد هستند به عنوان عوامل تکامل، یک نسبت‌هایی وجود دارد و نسبت‌هایشان یک تغییراتی می‌کند که تکامل جامعه را نتیجه می‌دهد.

(س) پس همین سه قید است، منتهی نسبت‌هایش عوض می‌شود، اما در کجا تغییر ملاحظه می‌شود؟

(ج) وقتی نسبت‌ها عوض شود، قبل از وحدت است، وقتی وحدت پیدا شد، دیگر هیچ کدام از این‌ها و نسبت‌هایشان نیستند، یک شیء جدیدی است که می‌توان گفت آن شیء کامل‌تر شد؛ یعنی جامعه کامل‌تر شد که باید ربطش را با تاریخ و تکوین ملاحظه کرد. کامل‌تر شد یعنی، مرحله دیگر از تاریخ آغاز می‌شود.

۲/۳/۱- ذکر مثال در مورد انحلال اجزاء در منتهی

(س) مهم این است که در این جا، اولاً درون بخش‌ها مشخص شد، ارتباط بخش‌ها هم روشن شد، اما ارتباطش نه با بخش‌های دیگر، بلکه منتهی را چگونه می‌توان روشن کرد؟

(ج) اما برای بیان ارتباطشان با منتهی در آن جا هم باز دیگر وصف ملاحظه می‌شود، دیگر شیء و ابزار دیده نمی‌شود و دسته بندی‌های کلان هم ملاحظه نمی‌شود، بنابراین نه شیء خرد، نه دسته بندی‌های کلان ملاحظه می‌شود، مانند- البته می‌دانید که مثال از جهتی مقرب و از جهت مبعده است- وقتی اسکناس و قدرت بین المللی آن ملاحظه می‌شود و ربطی هم به این که کشاورزی یک کشور خوب یا بد است ندارد، هر چه که بوده فعلاً تبلور در ورقه پول پیدا کرده است و صنعت، تکنولوژی، نیروی انسانی خوب یا بد است، مورد بحث نیست. فعلاً در موازنه پرداخت‌ها قیمت، قیمت این ورق شده است، قیمت این حواله، یا بمنزله بدهی است، یا طلب و این است که شاخصه می‌دهد و معین می‌کند. آیا وقتی این جا سیاست، فرهنگ، اقتصاد گفته می‌شود، می‌توان آن‌ها را در هم ضرب کرد و گفت اثر اقتصاد بر خود اقتصاد در وصف چیست؟

(س) حداقل موضوع بحث الآن نیست، چون الآن نمی‌خواهیم جامعه را در تکامل ملاحظه کنیم، و حتی در صورت ملاحظه، باید منتهی که چیزی غیر از اقتصاد، فرهنگ، سیاست است، مورد دقت قرار گیرد.

(ج) بحث این است که وقتی تکامل وحدت، تکامل هماهنگی یا تکامل تأثیر می‌گوئید، می‌خواهید وصف اقتصادی آن‌ها را ببینید.

۲/۴- ضرورت لحاظ اجزاء و عوامل در سه سطح

(س) مگر بنا نشد، ملاحظه منتجه بدون این سه وصف باشد، یک چیز دیگر که این سه تا در آن نسبت‌هایش تغییر کرده است باشد.

(ج) نسبت‌های این سه تا وقتی عوض شد، آن منتجه عوض می‌شود.

(س) پس دیگر کلمه «اقتصاد، فرهنگ، سیاست» ملاحظه نمی‌شود یا نه ملاحظه می‌شود؟

(ج) در وحدت ملاحظه نمی‌شود، تغییرات وحدت به تغییرات نسبت‌ها بر می‌گردد، نسبت بین اوصاف است. و ملاحظه اوصاف ملاحظه همان «سیاست، فرهنگ، و اقتصاد» است. تأثیر این‌ها روی هم و نسبتشان به هم، موضوع بحث است. در این جا فرهنگ سیاست، اقتصاد به عنوان عواملی که نسبت‌هایشان با همدیگر در وحدت ملاحظه می‌شود، یک مرحله از بحث است، و بار دیگر به عنوان دسته‌بندی‌هایی که درون خودشان قابل مطالعه هستند و تأثیرشان بر یکدیگر و بر سایر اعضا هم قابل ملاحظه است.

پس سه بار «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» ملاحظه می‌شوند، یک بار در جریان نسبت‌هایشان به یکدیگر یا وضعیت بیرونیشان در وحدت ملاحظه می‌شود، یک بار به عنوان تأثیرشان بر سایر بخشها، یعنی به عنوان تأثیرشان بر بخش سیاست بر بخش اقتصاد مورد ملاحظه است و یک بار هم به عنوان بخشهای خاص خودشان مورد ملاحظه قرار می‌گیرند.

وقتی صحبت از توسعه اجتماعی می‌شود، که در سطح توسعه بعداً بیان می‌شود، که انتظار، ارتباط و اقتدار است و توانمندی توسعه، ساختار و کارائی اجتماعی است. حتماً باید این نسبت‌ها به همدیگر در سطحی ملاحظه شود که «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» به عبارت دیگر می‌خواهد در تکامل کل حضور پیدا کند. و نحوه ضرب باید متناسب با آن سطح معنا شود.

یک وقت می‌خواهید «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» را در «تناظر، ترتیب، تنظیم» ملاحظه کنید، معنایش این است که بگوییم اثر اقتصاد در بخش سیاسی چیست؟ مثلاً در بخش اقتصاد ابر رسانه‌های نوری پیدا می‌شود که حتماً تأثیر مهمش در سیاست این است که تلویزیون و رادیو می‌توانید پیدا کنید و با مردم ارتباط برقرار کنید، هر چند عین این ارتباط در بخش اقتصاد، در تجارت یا صنعت هم هست، ولی امروز بزرگ‌ترین ابزار اداره کشورها که اثرش کمتر از

اسلحه نیست، بخش رسانه‌های ارتباطی است، اصلاً سقوط یک نظام به این است که بتوانند صدا و سیمای آن را بگیرند، اگر صدا و سیمای کشوری تصرف شود یا مرکز بی‌سیم یک لشکر تصرف شود در واقع قدرت هماهنگ کردن آن لشکر را از دست فرمانده خارج کرده‌اند، مانند این است که بلندگوی یک مجلس دست کسی بیافتد، مجلس را او اداره می‌کند، حالا از پائین صاحب مجلس خصوصاً در مسجد بزرگ هر چه داد بزند، صدایش به کسی نمی‌رسد، تریبون، دستگاه و رسانه جمعی است. مهم‌ترین مطلب همین است که هر چند این موضوع، موضوعی اقتصادی است و در یک کار عینی هم کشف شده است؛ یعنی بزرگ‌ترین ابزار اداره یک کشور است. وقتی بحث رسانه‌ها می‌شود، سیاست به معنای این که اقتصاد از راه تحریک به مصرف حضور دارد، نیست. الآن دیگر اقتصاد عنوان درون بخش دیگری پولی برساند، هم نیست، بلکه ابزار به بخش دیگری داده است که بخش دیگر، قدرت هماهنگ سازی خود موضوع کارش را پیدا کرده است، پس سه سطح درست شد که این‌ها باید از هم جدا شود. عوامل جامعه «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» که در سه سطح هستند، درون بخشی، تأثیرشان بر بخش‌های بیرون و تأثیرشان در کل به عنوان نسبتها.

۲/۵- تفاوت ترکیبات وصفی را ترکیبات موضوعی

(س) در کل آن به گونه‌ای باید بیان شود که واضح باشد. در بخشی آن لفظش اقتصاد اقتصاد شد که درون بخشی می‌شود، اقتصاد سیاست که بیرون بخشی می‌شود، یا در بخش دیگر می‌شود. حالا باید کل با یک لفظ که اقتصاد را در نتیجه نشان بدهد، بیان شود، با توجه به این که نباید لفظ اقتصاد هم بیاید، چون داخل منتجه شده و باید با یک لفظ دیگر برای قسیم دیگر بیان شود.

(ج) حالا باید نسبت‌های اقتصادی بیان شود؛ یعنی اقتصاد را در نسبت ملاحظه کرد. در ملاحظه نسبت‌های اقتصادی باید دقت کرد که یک لفظ می‌تواند تا ۲۷ معنا و در یک مرحله تا ۸۱ معنا به کار برود و باید حتماً به کار برود.

(س) در ۸۱ معنا به کار برود یا ۸۱ بار در خودش ضرب شود؟

(ج) باید ۸۱ معنا داشته باشد، یعنی اگر یک جدول ۲۷ خانه با ظرفیت ظرفیت ظرفیت و ... پر شده باشد، باید ۸۱ معنا با این اوصاف معین کند. ۸۱ معنا حتماً توجیحی نباید باشد، بلکه باید حداقل ۹ روش را بدهد، که روش‌ها در هم ضرب شوند، بتوانند هر خانه و قید را در خود آن خانه به صورت قید، به معنای خاصش بیان کنند. پس طبق نظر ما

معانی، یک معانی تشکیکی است که مصرف و استفاده اش نمی تواند هرگز تعینی نباشد. از قبیل وضع عام و موضوع له خاص که در جای خودش می گویند، لفظ و مفهوم ابتدا در کجا، آن جایی که اسم است؟ خیر چون اسم باید یک چیز باشد، اسم در مرحله تطبیق که در سمت چپ جدول است، باید حتماً یک چیز باشد، باید ارتکازی هم باشد؛ ولی در اصطلاح (در دست راست جدول) باید قواعد تولید اصطلاح را داشته باشید. اصطلاح دو چیز است ۱- روش ۲- مواد. مواد مانند این که می گوئید انرژی باید قابلیت تبدیل به نور، صوت، حرکت مکانیکی و داشته باشد، بعد می گوئید: قواعد نسبت ها هستند که آن را از نور به صوت به نور، و آن را به حرکت مغناطیسی تبدیل می کنند؛ و حرکت مغناطیسی را به مکانیکی تبدیل می کنند، یعنی جریان الکتریسته وقتی که داخل سیم است، خود این سیم هیچ گونه حرکتی نمی کند، و لکن ایجاد یک حوزه ای می کند، که اگر در آن حوزه چیزی را قرار دهند، در یک نسبت خاصی، شدیداً شروع به حرکت مکانیکی می کند. این کشش و رانش که در محور هست و منشأ حرکت مکانیکی می شود، این کشش و رانش در سیم ها اصلاً قابل ملاحظه نیست و در حوزه به وسیله قابل ملاحظه است. پس این نکته در باب اطلاعات، ما را از نحوه به کار گیری اصطلاحات به صورت انتزاعی جدا می کند؛ یعنی نشان می دهد که اصطلاح در یک مرتبه این گونه به کار گرفته می شود، یعنی قواعد آن را به دست ما می دهد.

پس اقتصاد باید این که یک کلمه اضافه و کم بشود، خود اقتصاد در برگیرنده عوامل در جامعه باشد، همان طور که باید در برگیرند تأثیر هر بخش در بخشی دیگر باشد، کما این که باید در برگیرنده بخش های موضوعی خودش باشد. به عبارت دیگر آن جاهایی که اوصاف به صورت مضاف و مضاف الیه می آید، به معنای موضوعی می باشد، یعنی به معنای تعین خاص است، حتی در بخش های دیگر هم که وارد می شود، موضوعی بوده و وصفی نیست. وقتی گفته می شود، اقتصاد در بخش سیاست، مثلاً رسانه های جمعی، فیبر نوری و ... این ها شئی هستند و اصلاً معنای وصفی ندارند. وقتی تناسب این بخش به بخش دیگر ملاحظه می شود، یک واحد مشترک با تنازل، فرضاً می گوئید در قیمت اجتماعی، مثلاً صد میلیون یا میلیارد دلار قیمت کالاهای سیاسی است، ۱۲۰ میلیارد هم قیمت کالاهای اقتصادی است و ۳۰۰ میلیارد هم قیمت کالاهای فرهنگی است. بخش روی نوع کالا نیست، بلکه نسبت این ها باید مشخص شود، بعد که مشخص شد می گوئیم نسبت ها، نسبت های نرمالی می گوئیم جریان تکامل اجتماعی شیش نیستند، می گوئید این

نسبت‌ها را برای چه می‌خواهید، به طرفی نیست که دل بستگی‌ها مادی نباشد و بر عکس ماده‌ها تابع دل‌بستگی‌ها باشد و دل‌بستگی عالم بیرون از عالم دنیا باشد و این شیب فعلی، گویای این است که دل‌بستگی‌ها مادی است. پس دوباره در این جا در هر سه این‌ها باید کلمه، «فرهنگ، سیاست و اقتصاد» را سه بار ضرب در خودشان بکنید؛ یعنی باز با کلمه کسره ای که منسوب می‌کند. بیاورید، و این کسره گاهی معنای وصفی می‌دهد و گاهی موضوعی عنوان شامل هم عنوان بر اضافه است و هم عنوان بر وصف است، که باید وصف به عنوان یک خصلتی که درباره اش در سطح بالا بتوان نظر داد، مثل انرژی، قدرت در جریان تکامل، «یک ظرفیت، یک جهت و یک عاملیت» دارد، این معنای «فرهنگ، سیاست، اقتصاد» در کل است، به خلاف این که وقتی پائین تر از آن سطح می‌آئید؛ یعنی تناظر «سیاست، فرهنگ، اقتصاد» با اوصاف توسعه، معنای تناسبش به مرحله تکامل است، تناسبش به «اقتصاد، محوری، تصرفی، تبعی» به ربط درون بخش‌های هم است. تناسبش به «هماهنگی، وسیله زمینه» به درون بخش‌ها است. که این سه تا را باید علی حده مورد بررسی قرار داد.

پس باید برای تعیین واژه‌هایی را که در هم قرار است ضرب شوند، سطوحی که قرار است با هم ضرب شوند، معنایی را که قرار است برای آن‌ها شود، باید قاعده داد و قاعده مند هم معنا کرد، تا بتوان گفت اقتصاد در این سطح برابر با چه چیزی می‌شود.

۳- لزوم قاعده مند بودن ترکیبات

س) باز هم مشکل اصلی حل نشد؛ یعنی در بخش خودش با دو قید معنا دارد، در بخش دیگر اثر اقتصاد با دو قید معنا دارد و در خارج از بخش‌ها، یعنی در قسمت نتیجه، اگر بخواهد معنایش مشخص شود، با اضافه کردن الفاظ خود اقتصاد نباید باشد، چون در قاعده گفته شد که در آن جاها یک چیز دیگری است که قسیم دو چیز دیگر است، که نتیجه «سیاست، فرهنگ و اقتصاد» هستند، بنابراین نباید دنبال این بود که مثلاً اگر دو قیدی است، سه قیدی بشود، تا اثرش در نتیجه هم در هر سه آن‌ها مشخص بشود، بلکه باید دنبال این بود که چگونه می‌توان با یک لفظ دیگری اثر اقتصاد را در نتیجه بیان کرد؟

ج) حال سؤال همین است که آیا لفظ همه این‌ها باید در هر سه سطح عوض بشود؟ یعنی معنا بشود، می‌گوئیم بله، این حرف درستی است.

(س) خیر فرق کرد، در خودشان عوض شدن یا نشدن لفظ فرق نمی کند، معنایش را خیلی راحت می توان بیان کرد، در حالی که می گوئید در نتیجه اصلاً این سه تا نیست، نه این که سه تا لفظ دیگر قرار می گیرد و دوباره معنایش را این گونه بیان می کند.

(ج) خیر، یک وقت می گوئید خود نتیجه چیزی که جمع کمی این سه تا باشد، بلکه حتماً نتیجه جمع کمی اینها نیست، ولی نتیجه حتماً از جمع کیفی اینها به دست آمده است و نسبت بین عواملی متغیر که برای نتیجه لازم است، همینها هستند، اما در آن جا به صورت وصف ملاحظه می شوند. این که نتیجه جمع کمی اینها نیست، حتماً همین طور است. این که نتیجه از جمع کیفی اینها به دست آمده است، این هم حتماً همین طور است.

(س) آن وقت آیا باید با همین الفاظ بیان بشود.

(ج) وقتی نسبت بین عوامل بیان می شود، حتماً باید بر اثر اقتصاد، فرهنگ، سیاست باشد و اگر چیز دیگر باشد باید عوامل به دست آمدن جامعه چیز دیگری باشد.

(س) با این فرض باید سه بار در هم ضرب شوند.

(ج) بله، یک کار دیگر می توان کرد، یعنی اگر خواستید جامعه در تکوین را بگوئید مال کدام مرحله از تاریخ است و چه موایبی به آن مرحله داده شده است، آن معنای بردن بیرون که دیگر اصلاً درون وحدت ملاحظه نمی شود؛ بلکه آن را با چیزهای دیگر ملاحظه می کند، مثلاً اضافات «حضرت حق جلت عظمت» به عالم دنیا که جامعه یک بخشش است، فرضاً نزول و بعثت نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - و نزول قرآن، اینها عوامل تکوینی در تکامل جامعه هستند و از یک مرحله به مرحله دیگر رفته است، البته باید بتوان همانها را هم درون جامعه ملاحظه کرد تا مشخص شود وضعیتشان چگونه بوده است، آیا تناسبی با وقوع این عوامل دارد و عوامل تاریخی آنها را هم ملاحظه می کنید. مثلاً درون درون درون آن که نگاه کنید، جامعه عربستان جامعه ای بود که از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، همه چیز عقب بود، در کنار آنها آن زمان یونان، روم اینها جوامعی بودند که از نظر فرهنگی، اقتصادی خیلی خیلی جلوتر بودند، حتی خود ایران، هم همین طور بود.

پس سه عنوان فرهنگ، سیاست، اقتصاد را می توان را به صورت های مختلف مورد بحث قرار داد. می توان یک قیدی اینها را برای درون بخشها قرار داد، دو قیدی اینها برای بخش و بخش دیگری است، سه قیدی آن برابر با عوامل

تکامل کل است، البته این یک فرض است. هر فرضی که مورد لحاظ باشد، باید بتوان، سیاست، فرهنگ، اقتصاد را به مفاهیم تشکیکی تبدیل کرد، به عبارت دیگر به مفاهیم نسبی تبدیل کرد. باید حتماً یک معنای انتزاعی، یک معنای نسبی و یک معنای متقوم یا منسوب به هم داشته باشند.

اما معنای انتزاعی آن مثلاً باید گفت اقتصاد نام چه چیزی است، برای معنای نسبی شدن باید تشکیکی بشود. در معنای متقوم باید ببینیم که به کاری گیری روش‌ها در کجا و در چه عنوانی صحیح است. وقتی بنا باشد کلیه مفاهیم کلیدی تشکیکی بشود، یک قدرت تحرک وسیع در اصطلاح سازی پیدا می‌شود، یک خطر بزرگی درست می‌شود و آن این که معلوم نباشد کدام لفظ به چه معناست، به عبارت دیگر باید به کارگیری روش قاعده مند باشد، تا دقیقاً هر معنا بتواند متعین بشود و در جای خاص قرار گیرد. با بیان بهتر باید وقتی تعمیم می‌دهید قدرت ایجاد تخصیص داشته باشید و تخصیص فله‌ای نباشد و آلا توانائی تطبیق پیدا نمی‌شود، باید قواعد تخصیص سازی درست شود، وقتی درست شد معنایش این است که مدل مند کار می‌شود.

(س) پس باید صبر کرد تا تعریف‌ها و قاعد مندی الفاظ که در چه منزلتی قرار می‌گیرند و چه معنایی می‌دهند بدست می‌آید؟

(ج) این را تا روش مند نشود کار تمام نیست، البته تا حدودی روش‌هایش تنظیم شده است، باید مورد دقت مجدد قرار بگیرد، تا کار را بهتر معین کند. اگر کار قاعده مند نباشد، مجبوریم معانی را انتزاعی ببینیم، در حالی که معنای انتزاعی منسوب به هم نمی‌شوند، و با فرض منسوب شدن کار معنا کردن آن‌ها و تطبیق آن‌ها نسبت به موضوع نمی‌تواند قاعده مند شود. جدول گمانه زنی و نسبت تولید تلوون پیدا می‌کند.

(س) با این وصف باید جایگاه ۸۱ خانه را مشخص کرد.

(ج) خیر! این قواعدی که داده می‌شود، این قواعد محدودترند، چون شما وقتی ۹ تا مواد دادید، برابری هم ۹ تا قاعده دادید، بلافاصله باید ۸۱ را بتوان داد. ولی قواعد باید خوب روشن باشد تا نسبت ضرب و نحوه به کارگیری آن در مواد مشخص باشد.

(س) بشرطی که ۹ تا مواد ارائه شود، اگر سه تا مواد داده شد، آن وقت ۲۷ تا می‌شود نه این که ۸۱ بشود.

ج) حالا قاعده‌تاً این جا چیزی که دارید باید ۹ تا ماده باشد، یعنی فرضاً اگر «همدلی، همفکری، همکاری» مثلاً «فرهنگ سیاست اقتصاد» است، بعد که اقتصادپیش مورد نیاز است، بعد باید «صیانت، عدالت، اعتماد» را به دست بیاید و بعد «مقدورات اولیه، مقدورات شکل پذیر، مقدورات شکل گرفته» به دست بیاید که ۹ تا می‌شود.

س) این ۹ تا برای بحث اقتصاد، ۹ تا نمی‌شود، بلکه ۶ تا می‌شود.

ج) اگر برای اقتصاد این سه تا شد، نمی‌توان در ۳ سطح ضرب نشود و نمی‌تواند در این سه اثر نباشد.

س) این ۳ تا بنا شد یکی فرهنگی، یکی سیاسی، یکی اقتصادی باشد. اگر قسمت اقتصاد آن ضرب دو دسته دیگر شود ۶ تا می‌شود.

ج) خیر! بنا بر بیانی که در شد نمی‌شود تشکیک نمی‌شود، قسمت اقتصاد در دو جا دیده نشود.

س) در صورت ضرب باید سه بار ضرب شود تا کامل گردد. الان بحث همین بود که برای رسیدن به این که اثر اقتصاد در نتیجه ملاحظه شود باید «اقتصاد اقتصاد اقتصاد» گفته شود.

ج) که عملاً وقتی به این جا می‌رسد، ضرب که می‌شود، باز متناظر با خودش مرتباً این کار را تسهیل می‌کند؛ یعنی ۹ تا در این جا است و ۹ تا هم باید قاعده بدهد، آن وقت ۹ قاعده ضرب در ۹ موضوع شد، باید ۸۱ به دست بیاید.

س) الان که دو قیدی به کار می‌رود، اگر یک قیدی بود سه تا لفظ بیشتر نبود، که اقتصاد، فرهنگ، سیاست، زمانی که سه قیدی باشد ۲۷ تا می‌شود، حالا یا این ۲۷ تا را دوباره بر این شش تای دیگر ضرب کنید که از ۸۱ تا بیشتر می‌شود، یا در سه تا ضرب می‌شود که سه تای دیگر باقی می‌ماند، آیا این باید سه بار در خودش ضرب بشود یا خیر؟

ج) آن را که یک بار بیشتر ضرب نمی‌شود که سه تا خانه است.

س) اگر یک بار بخواهد ضرب شود، پس دو تا خانه دیگر یعنی همفکری و همدلی که یکی از آن‌ها متوجه فرهنگ و یکی متوجه سیاست است، اصلاً ربطی به ما ندارد و اقتصاد فقط می‌ماند. اگر ضرب شد و اثرش در بقیه ملاحظه شد آن وقت باید مورد بررسی قرار بگیرند.

ج) بحث درباره این است که نحوه معنا کردن باید این دستور را بدهد؛ یعنی قواعد هستند که این جا حکم می‌کنند، یا الان تجزیه‌ای بر خورد می‌کنیم بعد هم می‌گوئید همین است. یعنی دو کار می‌توان انجام داد. (۱) این که جدا هستند.

۲) این که در صورتی مربوط به این است که به صورت اضافه بیاید ۳) قاعده حکم می‌کند این باید کجا جدا بیاید، کجا باید منسوب بیاید، کجا باید متقوم بیاید.

س) شاید یکی از گمان این باشد که سه بار در هم ضرب بشود تا ۲۷ تا شود بعد خود ۲۷ تا سه دسته بشود ۹ تا را به سیاسی و ۹ تا به فرهنگی داده شود و ۹ تا هم برای اقتصاد قرار داده شود، حالا هر ۹ تا در ۶ تا دیگر ضرب بشود. ج) یا بر عکس، می‌شود این‌ها را سه بار در هم ضرب کرد و تا ۸۱ بار هم فرهنگ سیاست، اقتصاد را ضرب می‌کنیم، به گونه ای که هیچ چیز باقی نماند. به عبارت دیگر سه بار ضرب می‌شود، بگونه ای که در هر خانه سه قید قرار بگیرد که ۸۱ قید به دست می‌آید، ولی وقتی که قرار است معنا شود، در بعضی جاها صیانت اقتصادی، در بعضی از جاها عدالت اقتصادی و در بعضی از جاها اعتماد اقتصادی باشد. یعنی اقتصاد، در بعضی از جاها مقدمات اولیه اقتصادی و در بعضی از جاها مقدمات شکل پذیر اقتصادی و در بعضی از جاها مقدمات شکل گرفته اقتصادی است.

س) باز هم ۸۱ وصف نمی‌شود، یعنی الفاظ مکرر باز هم است.

ج) خیر باید آن چیزی که در آن جا می‌آید، هیچ لفظی معنای مکرر نداشته باشد، اما تکرار حتما باید داشته باشد. اصلاً مهم‌ترین مطلبی که قواعد و موضوع باید تحویل بدهد، این است که قواعد باید به گونه‌ای لفظ مکرر را معنا کنند که لفظ معین بشود و آن لفظ بر آن معنا تکرار نشده باشد، تا در سمت چپ جدول عناوین انتزاعی قرار بگیرد، پس بنابراین لفظی و معنوی اصلاً نباید تکرار شده باشد. تکرار لفظی که معنایش با قاعد تغییر می‌کند، ولی معنایش متعین است، باید باشد، لفظی بدون تکرار که نه لفظ و نه معنا تکرار نشود باید در سمت چپ جدول باشد، سمت راست اوصاف و سمت چپ جدول موضوعات هستند.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۲۹

کد جلسه: ۳۱۴۰ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۲۶

فهرست

تشریح قواعد تولید مفهوم ۲

۱- قواعد تعمیم و تخصیص ۲

۱/۱- تعمیم به معنای پیدایش اشکال و الفاظ جدید ۲

۱/۲- تفاوت قواعد تعمیم مفاهیم با قواعد دستور زبان ۲

۱/۳- ضرورت قاعده مند بودن تعمیم ۴

۱/۴- روشن شدن ارتباط موضوع با ۹ عنوان نخست جدول، اولین گام در راستای تعمیم مفاهیم ۵

۱/۲- تخصیص به معنای مشخص شدن منزلتها ۶

۱/۳- متناظرسازی قواعد تعمیم و تخصیص به قواعد صرف، نحو و معانی بیانش ۷

۱/۴- بکارگیری موضوعات مختلف در منزلتهای روشی با استفاده از اصطلاحات اولیه جدول ۹

۱/۵- تفاوت ملاک صحت در نظام های مادی (کارآمدی) و ملاک صحت در نظام الهی (کارآمدی در جهت کمال) ۱۰

۱/۶- هماهنگی با وحی، شرط صحت و کمال ۱۲

بسمه تعالی

طرح ایجاد اقتصادی

جلسه ۲۸

تشریح قواعد تولید مفهوم

آقای مهندس حسینی: ما یک جهت طرح ایجابی سیستم اقتصادی و بر روی جدول جامع داشتیم قواعد ضرب کردن و جایگاه اقتصاد را مشخص می‌کردیم و بیان فرمودید که اگر قیدی یا دو قیدی یا سه قیدی ضرب کنیم چه نتیجه‌ای می‌دهد.

۱- قواعد تعمیم و تخصیص

حجت الاسلام والمسلمین حسینی: پس بحث ما پیرامون قواعدی است که نحوه‌ی. پس در ماجرای تولید نظام به ۹ قاعده نیاز داریم تا بوسیله آنها بتوانیم مواد را در راستای هدفمان به کار گیریم. پس مهمترین چیزی که از قواعد انتظار داریم را باید در دست ما قرار گیرد. و باید نتیجه‌ای که از این قواعد انتظار داریم را مد نظر قرار بدهیم و بر آن اساس قواعد را تنظیم کنیم و برای تولید مفهوم به دو عنصر و تخصص نیازمندیم پس منطق ما باید هم تعمیم و هم تخصیص را شامل شود.

۱/۱- تعمیم به معنای پیدایش اشکال و الفاظ جدید

منظور از تعمیم این است که یک لفظی که برای یک موضوع خاص وضع شده است بتواند از یک نام خاص تغییر پیدا کند، مثلاً هم بتواند نام وصف اصلی و هم نام علت آن شیء شود و هم بتواند نام اضافی آن شیء شود و هم نام خصوصیات آن مطلب هم شود بنابراین در مرحله «تعمیم» یک لفظ باید از آن حالت خاصی که منحصرأ یک چیز را نشان می‌دهد بیرون بیاید و به کلیه‌ی صور تغییر پیدا کند. مثال ساده‌ای در رابطه با تعریف علم صرف می‌گوییم می‌گویید این علم گرداندن یک ماده به صورتهای گوناگون است. در اینجا صورت مطرح نیست بلکه جایگاههای گوناگون دارد که آن جایگاههای گوناگون باید به صورت گوناگون معنا شود، به یک صورت معنا نشود.

۱/۲- تفاوت قواعد تعمیم مفاهیم با قواعد دستور زبان

پس فرق کار ما با دستور زبان چند چیز است:

۱- در آنجا کاری به منزلت شیء ندارد چون نمی‌خواهد مجموعه درست کند، ولی در اینجا چون می‌خواهیم مجموعه درست کنیم با منزلت شیء و نسبت شیء با اشیاء دیگر کار داریم و شیء باید به روابطش معنا شود. پس در معنای تعمیمی موضوع مد نظر ما باید قدرت فراگیری شکل‌های مختلف را دارا باشد، یک معنای تخصیصی هم داریم که باید بتواند شیء را از این حالت که در معنای مختلف مواج شده است در جاه‌های خاص به یک معنای متعین کند تا موجب اشتباه نشود.

پس علت نیاز ما به قواعد و نتیجه‌ای که از قواعد مد نظر است «تعمیم» و «تخصیص» است؛ یعنی روش‌هایی که عام ساختن یک موضوع را نتیجه می‌دهد و بعد نیاز داریم به روش‌هایی که خاص شدن آن موضوع را نتیجه می‌دهد. تا نتیجه این تعمیم و تخصیص این باشد که هر خانه‌ای از جدول تعریف ما فقط یک چیز را نشان بدهد، این مطلب باید به گونه‌ای باشد که هرگز به اشتباه منجر نشود و هدف را نباید. بعد از مشخص شدن معنای تعمیم و تخصیص فراموش کنیم.

ما قواعدی داشتیم که حرکت را تعریف می‌کرد که همان قواعد نظام ولایت بود. هرگز آن چیزی را که در منطق ما تعمیم گفته می‌شود نباید با آنچه که اصطلاح ما در دستگاه تولید گفتیم متغایر باشد و یک‌دیگر را نفی کنند پس ما سه قاعده‌ی اولیه داریم، قاعده‌ای که همانند علم صرف کار می‌کند و مفاهیم را در صور مختلف می‌گرداند، البته قطعاً عین دستور زبان نیست. در حقیقت می‌توان گفت که اصلاً گردیدن به آن معنا مطرح نیست که مثلاً ماده‌ای به ماضی و مضارع و امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول تغییر کند، بلکه به گونه‌ی دیگری است که بعداً خصوصیات آن را بیان می‌کنیم.

۲- پس از آن که قاعده «تعیین» و معین ساختن معلوم شد که یک مفهوم را زمانی می‌توان به معنای مختلف متناسب بگردانیم که قدرت تخصیص داشته باشیم تا در هر جایی معلوم کنیم که به چه منظوری از آن استفاده شد.

۳- حتماً باید بین منطق و اساس زیر بنای حرکت ما تناسب حفظ شود؛ یعنی در حقیقت بالاتر از حفظ شدن باید بگوییم که همین فلسفه باید در نظام تعریف وارد شود و جریان یابد؛ یعنی فلسفه علت حرکت و علت تکامل را در کل موضوعات عالم بیان کرده است و حال شما می‌خواهید همان را در دسته‌ی خاصی از مفاهیم بیاورید و لذا نمی‌تواند از آن منفک باشد.

بعد از بیان این سه قاعده کلی فی الجمله یک دورنمایی روشنی از قواعد به دست می‌آید که ما در معنای کلمات هر توجیهی را قبول نمی‌کنیم مثلاً اشکال کنند که ما نمونه می‌آوریم به اینکه به «ادنی شباهه یجوز الاستعمال مجازاً لفرض»، یعنی اگر اثبات مناسب کردن به وسیله تمثیل و به کارگیری باشد را قبول نداریم، بلکه تناسب باید اثبات مقنن شود و ضرورت این مطلب به کار گرفته شود به خاطر این است که هر گاه مقنن به کار نرود نمی‌تواند بارم بندی هم مقنن باشد.

بنابراین نوعاً اقتصاد ما به دستگاه سازی که در برنامه ریزی ها انجام می‌گیرد و به اصطلاح در بازتاب آن چیزهایی یافت می‌شود که می‌بینند با آنها تناسب ندارد چون قبلاً دستگاه آنها را اثبات نکرده است شما سرفصلهایی درست می‌کنید و تنظیمهایی را انجام می‌دهید که بنابر تعاریفی که کردید گنجایش خاصی دارد زیرا این صور و خاص در آن تعاریف نمی‌گنجد و لذا مجبور می‌شوید سر فصل جدیدی را تعریف کنید و یا در تعریفتان تغییر ایجاد کنید و به اصطلاح آن را بهینه سازید. و لذا ما باید هور از اول مقنن عمل کنیم با هر توجیهی نمی‌توان هر سر فصلی را تعیین کرد. چون که اینها نقش سر فصل دارند. چون در مقابل آنها، چیزهایی که در سمت راست جدول قرار می‌دهید دسته‌بندی‌های کلی است و باید نسبتهای آماری را از آنها استخراج کنید. هر چه اینها دقیقتر و مقنن تر شود و تعاریف، تعاریف انتخابی خود ما در دستگاه خودمان نباشد بلکه به طرف فلسفه برود برای اینکه بتوانیم بر اساس فلسفه یک رویداد را توصیف کنیم حق داریم که ادعای بارم بندی مان را بهتر و دقیقتر کنیم و هر توجیهی باشد را باید بپذیریم زیرا مقصدی که ما می‌خواستیم را نتوانسته است برآورده کند پس توجیه باید توجیه مقنن باشد؛ یعنی به عبارت دیگر تعریف نباشد اکسیماستی باشد ما حق داریم که اکسیومی را انتخاب کنیم و حق را برای خود قائل شویم که تعریفی از یک چیز ارائه دهیم ولی مهم این است که در آن طائم را ایجاد کنیم نه اینکه خودمان را به آن مقید کنیم، تعریف باید مقنن باشد و توجیه سطر اول باید با توجیه دسته سوم تناسب داشته باشد تا بارم بندی شما هم جواب دهد.

تا اینجای کار بعد از روشن شدن مطلب به سراغ قاعده‌ی بعدی می‌رویم، هر موضوعی را که فرض داشته باشد. نسبت آن باید با آن و مبانی نظام اصطلاحات واضح شود حال در ۷۶۰۰ موضوع اولاً موضوع باید بتواند مورد تعریف ولی قرار گیرد و نسبت آن باید با ولایت مشخص شود.

دوماً نسبت موضوع باید بتواند با تولی معلوم شود. حالا اگر موضوع بخواهد تغییر کند، شما گفتید که اول موضوع اثبات شده ما ولایت، تولی و تصرف است و لذا این موضوع اولاً باید با این سه تا مطابقت داشته باشد، اگر موضوع، موضوع تصرف ولایت قرار گیرد چه معنایی پیدا می‌کند؟ اگر موضوع تولی قرار گیرد چه معنایی پیدا می‌کند؟ و اگر مورد تصرف عم ولی و هم متولی قرار گیرد چه خصوصیتی پیدا می‌کند؟ این ارتباط اولیه‌ی یک موضوع با این سه تا است. حالا اگر موضوع تکامل قرار گرفت همان چیزی را که قبلاً تعریف کردیم همان موضوع باید نسبت آن به اوصاف توسعه معلوم باشد و باید تعریف و نسبت آن با اوصاف ساختار و کارایی معلوم شود، اگر این سه تا و سه تای اول معلوم شد حاصل آن باید ۹ تعریف به شما ارایه کند؛ یعنی باید متناظر ولایت، تولی، تصرف در توسعه و ساختار کارایی که ۹ وصف را نتیجه می‌دهد باشد و «اوصاف توسعه اوصاف ساختار، اوصاف کارایی»، معین شود.

تا اینجا که بیاییم نسبتها را معین کنیم، معنای بحث ما این است که توانستیم اول موضوع را سه معنا کنیم و بعد ۶ معنا و بعد ۹ معنا برای موضوع پیدا کنیم. تا اینجا معنای موضوع ما، ۹ وصف تمام می‌شود.

حال یک نکته دیگری می‌گویم کل اینها را باید درباره‌ی یک موضوع قرار دهیم، یعنی یک موضوع باید در سه صفر خانه و یک موضوع در ۶ خانه و یک موضوع در ۹ خانه باشد، حالا در مرحله‌ی دیگر باید تقسیم یک موضوع را معین کنیم که اگر قرار است که ایشان در یک خانه باشد مثلاً در خانه ولایت باشد، نسبت به این موضوع چه چیزی می‌تواند تولی باشد؟ باید عین همین کار را روی او هم انجام دهیم و موضوع تصرف آن هم یک چیز دیگر باشد. باید روی آن هم همین کار را انجام دهیم؛ یعنی روی سه عنوان مترتب بر هم سه بار قواعد را پیاده کنیم. هر گاه چنین کاری را کردیم باید قدرت ۲۷ خانه را نسبت به سه موضوع تخمین زده باشیم که در هر جایی قواعد به‌کارگیری اینها در تکثیر معلوم شد؛ یعنی در تکثیر ما توانستیم هر موضوع را تا ۹ خانه ببریم و سه موضوع را هم توانستیم پیدا کنیم و تکثیر آن هم معلوم است.

اما قواعد تخصیص، حالا قواعد تکثیر ما ب عبارتی قواعد علم صرف یا منطق صرف ما این قواعد تصریف مفهومی نه نظری) است.

(س) یعنی در تخصیص منزلتی مفاهیم، تخصیص مفاهیم نسبت به منزلتهایشان عوض می‌شوند؟ آیا منظور تخصیص منزلتهای مفاهیم نیست؟

(ج) نتیجه‌ی این کار تعمیم است.

(س) ولی با اینحال تصریف و گرداندن منزلت‌ها است نه گرداندن الفاظ و مفاهیم. گرداندن منزلتهای مفهومی برای مفاهیم است.

(ج) بله می‌توان گفت که «تصریف منزلتی مفاهیم. اگر ما توانستیم این را درست کنیم، قواعد تخصیص منزلتی مفاهیم است.

(س) در واقع قواعد نحوی.

(ج) بله نحو هم همین کار را می‌کند، منتها به صورت دیگری. البته راموش نکنیم که تصویب همیشه لفظی است

(س) به همین دلیل می‌گوییم تصریف منزلتی؟

(ج) به لفظ کاری ندارد لفظ خود همان لفظ است. در اینجا هم تخصیص یا قواعد صرفی مجموعه‌ها نظامها منزلتی و این هم تخصیص منزلتی قواعد نحوی است. تخصیص منزلتی مفاهیم که متناظر با [؟]،

(س) اولی تصریح منزلتی مفاهیم است که حاصل آن تعمیم است، دومی قواعد نحوی منزلت مفاهیم است [؟]

۱/۳- متناظرسازی قواعد تعمیم و تخصیص به قواعد صرف، نحو و معانی بیانش

(ج) مفهوم کلمه نحو؛ یعنی چه؟ نحو همان تصریف جمله است؟

(س) نحو قواعد مشخص کردن منزلت کلمه در کلام است.

(ج) بله می‌توانیم بگوییم که قواعد نحو کلام است؛ یعنی موضوع آن کلام است.

(س) یعنی قواعد منزلت کلمه در کلام است؟

ج) منزلت کلمه در کلام شکل دیگر گردیدن کلام است. در صرف، پیرامون مفرد صحبت می‌شود و در نحو از ترکیبات بحث می‌شود و در معانی و بیان پیرامون مقالات صحبت می‌شود که اگر ما این سه مطلب را قائل باشیم که یک‌سری مفرد و ترکیبات و است و ..

س) به‌جای ترکیبات اگر بگوییم جملات بهتر است؟ چون معنی جمله همان ترکیب است.

ج) درست است، پس یک سری جملات و یک سری ترکیباتی داریم، حال باید ترکیب را به گونه‌ای معنا کنیم که خوب بتواند این را جدا کند، پس ترکیبات و جملات و ترکیبات جملات داریم ترکیبات و ترکیب دادیم. جملات به‌جای ترکیبات و ترکیبات جملات که طبیعتاً «کلمه» موضوع بحث مفردات است و در جملات ترکیبی از کلمه که «تصح السکوت علیها» است ولی لزوماً یک مطلب را تا آخر نمی‌برد.

این‌جا «یصح السکوت» علامت آن است هر چند لااقل باعث و زاجر در عموم نباشد آیا به بحث زجر شناخته می‌شود یا با چیز دیگر شناخته می‌شود که در اینجا احتمالات را باید معین کنیم؛ یعنی در ترکیبات جملات نمی‌توانیم انگیزش عمومی کنیم و به بحث و زجر و امور دیگری که باید درباره‌ی آن صحبت کنیم. ولی در ترکیبات؛ یعنی ما باید در معانی و بیان، تغییراتی را ایجاد کنیم. ممکن است که در «یصح السکوت» تغییر یک فعل انجام گیرد ولی تغییرات مبنایی به عبارت دیگر انگیزش انجام نمی‌گیرد. باید انگیزه‌ای باشد تا بر اساس آن انگیزه، بعث و زجری در جمله انجام گیرد ولی اگر ترکیبات را مترادف تغییرات در انگیزه بگیریم. به‌عبارت دیگر اینجا، در کلمه فهم است. ولی بعث و زجر نیست. ولی در جمله بعث و زجر است و اخبار و توصیف و ارزش است، ولی تغییر در نظام ارزشی یا تغییر در نظام تکلیفی و یا تغییر در نظام توصیفی پیدا نمی‌شود.

س) البته می‌تواند هم شود.

ج) با یک جمله می‌تواند شود.

س) مثل «قو لوا لا اله الا الله تفلحوا».

ج) اگر به‌دنبال «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» قرآن نیاید آیا به این مطلب اخبار می‌کند. می‌فرماید بگویند دستور) تا رستگار شوید ولی اینکه تغییر نظام انگیزشی بیاورد تا بگویند یک زمانی است که نظام انگیزشی انسانی هماهنگ است مثل وجود مبارک حضرت علی بن ابی طالب ع) یا مثل جناب خدیجه س) یا مثل جناب ابی طالب ع) که نظام انگیزشی

آنها هماهنگ است اینها اعتماد می‌کنند، باور می‌کنند و می‌گویند ولی تغییر نظام انگیزشی که [؟] ما یک تطبیق نظام انگیزشی داریم که با یک جمله شدنی است. مهره ای را که می‌گوید به این چرخ می‌خورد. ما یک تغییر نظام انگیزشی داریم که از سطحی ترین مرحله تا عمقی ترین مرحله اش قابل تصویر است.

س) اصلاً چطور است که یک بحث دیگری را مطرح کنیم و آن این که بگوییم که ما متناظر این مطلب را در زبان شناسی در صرف، نحو، معانی و بیان بحث می‌کنیم کنار می‌گذاریم، لذا خود این کاری را که داریم انجام می‌دهیم قسمت گرداندن لفظ در جاههای مختلف است که آن را در نظام اصطلاحات گفتیم. در نظام اصطلاحات گفتیم که چگونه یک لفظ می‌تواند در جاههای مختلف بنشیند و حال این که چگونه معنا دار می‌شود را می‌خواهیم بیان کنیم؛ یعنی همه‌ی آن یک قاعده است نه اینکه سه قاعده باشد، یک قاعده این است که باید بگوییم اگر در جاههای مختلف لفظی قرار گرفت معنی آن چگونه تغییر می‌کند و نحوه‌ی معانی و بیان آن را چگونه می‌خواهیم بگوییم.

۱/۴- بکارگیری موضوعات مختلف در منزلت‌های روشی با استفاده از اصطلاحات اولیه جدول

ج) ساختن اصل منزلتها در نظام اصطلاحات انجام گرفته است. حالا صحبت ما این است که هر موضوع می‌تواند متناظر کاری که در نظام اصطلاحات شده باشد درباره‌ی آن هم انجام گیرد؟ در اینجا ربط هر موضوع با قواعد حرکت را داریم ملاحظه می‌کنیم. در آنجا قواعد روش بود. عین اینکه شما بگویید که صغری باید کلیت کبری موجب بودن باشد.

س) متوجه هستیم. بفرمایید مثل اینکه بابهای ثلاثی مزید را صرف می‌کنید و بعد می‌خواهید لغتهای مختلف را بر اساس آن صرف کنید. اما می‌خواهم بگویم که وقتی قواعد کلی آن را در نظام اصطلاحات گفتید، گفتن آن در اینجا ضرورت خاصی پیدا نمی‌کند؟ جز این که بخواهید آن را معنی کنید؛ یعنی بگویید حالا لفظی که در مضاف الیه دوم قرار می‌گیرد چگونه باید معنا شود و در مضاف الیه هفتم چگونه معنا می‌شود و در مضاف الیه نهم چگونه معنا می‌شود. ج) این همان معنای تخصیص است.

س) می‌خواهم بگویم که تعمیم با توجه به اینکه بر لفظ هیچ معنایی را اضافه نمی‌کند و نمی‌گوید که چگونه معنا کن بلکه می‌گوید چگونه آن را بگردانید و این گرداندن را هم در نظام اصطلاحات توضیح دادیم منتها در آنجا درباره‌ی الفاظ خاصی گفتیم اما در اینجا درباره‌ی کل الفاظ می‌گوییم.

ج) اینکه می‌فرمایید معنای آن این است که موضوع را غیر از موضوعات روشی برای آن روش معین می‌کنید، موضوعی که قبلاً داشتید، موضوعات روشی بود حالا می‌خواهید برای دوستان موضوع معین کنید؛ یعنی می‌گویید مثلاً برای کلمه هم‌فکری یک معنایی ذکر کنید که این معنا [؟].

س) در هم‌فکری، هم‌فکری، هم‌فکری هم معنا داشته باشد.

ج) نه. ربط هم‌فکری با ولایت را معین کنید. بگوییم اگر هم‌فکری موضوع فعل ولی قرار گیرد با اینکه موضوع فعل متولی و موضوع فعل متصرف فیه ولی و متولی قرار گیرد چه فرقی پیدا می‌کند؟

حال اگر هم‌فکری موضوع توسعه یا ساختار یا کارایی قرار گیرد چه فرقی می‌کند؛ یعنی آن روش شما جاههای خودش را تمام کرده است؟ حال می‌خواهد نحوه‌ی به کارگیری مواد در روش را تمام کند. موضوع اساسی ما این است که بتوانیم یک موضوع را در منزلتهای روشی مان به کار ببریم.

س) یعنی قواعد ارائه دهیم که آیا مثلاً هم‌فکری می‌تواند مضاف الیه هفتم قرار گیرد یا نه فقط می‌تواند مضاف الیه های سوم ششم و نهم قرار می‌گیرد؟ چون مثلاً تقسیم آن دو است. این در رابطه با قواعد تعمیم ما بود. در رابطه با قواعد تخصیص هم می‌فرمایید که معنی این الفاظ را باید در هر جایگاه بتواند مشخص کند. سومی اش که متناظر با معانی و بیان قرار می‌دهید چه چیزی است؟ اول بفرمایید آیا این دو بخش را خوب متوجه شدم یا نه؟

۱/۵- تفاوت ملاک صحت در نظام های مادی (کارآمدی) و ملاک صحت در نظام الهی (کارآمدی در جهت کمال)

ج) البته با مقداری توضیح بیشتر و دقیقتری مخصوصاً کاربردی تر معنا می‌شود، مهمترین چیزی که از کل اینها بیان می‌کنیم این است که این موضوعات نبایستی [؟] رسوماً نظر جناب‌عالی این بوده است که چه ضرری دارد که موضوعات شعری با اوقی مناسبت) تعریف و تکثیر شوند. اگر این‌گونه شد باید قبول کنیم که ربط منطقی اش با نظام ما تمام نمی‌شود تلائم تمام می‌شود نه ربط منطقی با نظام، مفروض دستگاه شما این است که ربط منطقی آن با برون به طرف جای خاصی بر اساس مبنای خاص باید تغییر داده شود؛ یعنی گاهی می‌گویید هدف از کار آمدی به‌دست می‌آید گاهی می‌گویید هدف را از جای دیگر و توصیف را از جای دیگر اخذ کنید و رابطه‌ی بین هدف و توصیف را هم تنظیم کنید و تحویل بدهید، مثلاً بگویید توصیف را از وحی بگیرید به اینکه علت تکامل چیست؟ اهداف آن را هم از وحی بگیرید. حال نسبت بین این توصیف و ارزش شما یک تکلیفهای به جا می‌دارند، بالای سر دستگاه اینها را قرار

بدهید و تکلیفهای خاص و مقررات آن را هم به‌گونه‌ای ترکیب کنید که آن نتیجه‌ی خاص را بدهد. این مطلب غیر از آنجایی است که شیء می‌گویید ما فقط کار آمدی را در نظر داریم و هیچ معیار دیگری نداریم. معیار صحت در دستگاههای برنامه ریزی فقط کارآمدی است، اصلاً اخلاق و توصیف و امثال ذلک به تبع کارآمدی تعریف می‌شود. و خود کارآمدی محور قرار می‌گیرد.

آنجایی که هدف به دنیا ختم شود نتیجه آن این می‌شود. ولی آنجایی که مدعی این هستید که هدف را به خارج از کارآمدی مادی مقید و مشروط کنند و ربط منطقی آن را محرض می‌کنند و می‌گویند بلوغ سعی و تلاش و اجتهاد در انقیاد نسبت به ایتان برای وحی در جهت کمال صورت گرفته است. این کار آمدی، کارآمدی مشروط است. ما باید شرطه‌های آن را تمام کنیم. شرطها که تمام شد به این معنا است که بر فرض که در یک جایی هم در یک یا ده یا صد مورد یک زمان یا دو زمان یا صد زمان، یک موضوع دو موضوع یا ده موضوع نباشد که از قواعد عام تکلیفی خارج شویم؛ یعنی بگوییم روی این موضوعات به عنوان ثانوی عمل می‌کنیم ولی عنوان ثانوی در جریان «اصل» نمی‌شود، کشف ممدوحه می‌خواهد؛ یعنی فعلاً در سیری موضوع از عمل به عنوان دومی طرح شده است و به عنوان ثانوی واجب شده است؛ یعنی باید از موضوع ثانوی خارج شویم؛ یعنی معنای تکامل همین است، برای این موضوع عمل به این نسخه خاص واجب است. فردا باید حالش بهتر شود، و کمال آن در این است که از این وضع خارج شود نه این که کمالش این باشد که در وضع بهتری از این وضعی که است قرار گیرد؛ یعنی عمده‌ی نظر ما این است که ما نمی‌گوییم در کارشناسی اسلامی که ما انجام می‌دهیم ناگهان «کن فیکون» می‌شود و ناگهان همه‌ی امور بر پایه‌ای می‌چرخد که کانه در مرحله کمال هستیم، بلکه معنای کمال این است که یک درجه به کمال نزدیکتر می‌شود، و از درجه‌ی دوم هم باز به طرف کمال می‌رود به عبارت دیگر تعریف ما از جامعه‌ی آرمانی و مطلوب نزدیکتر می‌شود. مسلماً چنین چیزی حتماً باید جهت داشته باشد.

مفهوم تکامل نباید از درون قدرت عملکرد بیرون آید بیاید. بلکه باید از اشتراط آید بیاید؛ یعنی به عبارت دیگر کارآمدی بیشتر در جهت تکامل کارآمدی مطلوب است.

نمی‌توانید جهت تکامل را حذف کنید و بگویید جهت تکامل عین همان معنای افزایش کارآمدی است «جهت» حکومت دارد. این اصل ضرورت انجام چنین کاری است و سر جای خودش در این رابطه باید توضیح درستی داده شود

و باید مورد توجه دقیق قرار گیرد؛ یعنی فرق اساسی کار ما با کار های کارشناسی دیگر که این است مطلب حتی در علوم دقیقی مثل ریاضی هم صادق است.

طبیعی است که مادون آن هم تابع این مطلب است و مافوق آن هم که فلسفه است که طبیعتاً هیچ فلسفه ای را صحیح نمی‌دانیم مگر اینکه تبعیت خودش را در معارف حقه به اثبات برساند. به لحاظ خود فلسفه، مستقل از اینکه آیا نتیجه‌ی آن اثبات وجود خدا در عالم باشد یا نباشد. به هر حال تبعیت خودش را از معارف حقه باید اثبات کند به عبارت دیگر در توصیف و تکلیف ارزش در هر سه شما مشروط هستید. به عبارت دقیقتر معیار صحت شناخت بالا رفتن نسبت تقریب آن به تبعیت از معیار صحت آن صورت می‌گیرد و معیار صحت آن هم سنخ علمی که از قبیل علوم ما نیست می‌باشد و ما به آن وحی می‌گوییم.

۱/۶- هماهنگی با وحی، شرط صحت و کمال

پس درست است که سنجش معیار صحت عقلانیت و تعقل است. البته در منطق چگونگی) سنجش بین چگونگی و فرمان، چگونگی و تعبد؛ یعنی معیار تعبد و آن چیزی که در تعبد موضوعیت دارد «دین» است. همچنین ما در جای خودش اثبات کردیم که بشر برای عالم تنها خلق نشده است و هدف خلقت به همین عالم ختم نمی‌شود بلکه عالم دیگری در کار است و مصلحت نسبت به آن عالم دیگر به وسیله وحی مشخص می‌شود و لزوم آمدن وحی به این معنا است که یک مجموعه بزرگتری داریم که خط کش فعل ما نسبت به آن مجموعه‌ی بزرگتر که معقول است و عقل ما خود نمی‌تواند با موضوعات آن مجموعه‌ی بزرگتر سنجیده شود، اصلاً سنجش ما سنجش بدون اینکه بر موضوع احاطه داشته باشد نمی‌تواند چیزی را بسنجد، در منطق عمل، غیر از منطق نظر در منطق نظر شما می‌تواند بگوید که من موضوعی را کلی کلی کلی چه در این عالم و چه در آن عالم باشد و چه عالم قبل باشد ملاحظه را به نام «هستی» می‌کنم و سلبش را بنام «نیستی» را هم ملاحظه می‌کنم، احکام نسبت بین هستی و نیستی لازمه اش این می‌شود که شما یک التزامات کلی کلی کلی را پیدا می‌کنید. ولی همین که در منطق چگونه تغییر «چه باید بکنم چه شایسته است» بیاید و به تمام هستی متناسب داشته باشد منطق که اوصاف را از فهم جدا می‌کرد تا برسد به مفهومی که ابداء مفاهیم بود و عامترین مفهوم بود محال است که این گونه تناسب با تمام هستی را به دست آورد.

می‌خواهید نسبت بین مفاهیم را بسنجید.

فهم یا حس یا عقلانی یا اعتباری است که سر جای خودش موضوع بحث قرار می‌گیرد. نسبت بین اینها چیست؟ «شدن» چگونه انجام می‌گیرد؟ چگونه باید کاری انجام داد شایسته، ناشایسته، باید، نباید و امکان ذلک چگونه باید انجام گیرد؟

در اینها عقل باید به نسبت یک چیز و با تناسبات آن را با کل هستی احاطه داشته باشد و این‌جا این حاصلت را ندارد. لازمه این کار وحی است «وحی» باید باشد تا بر اساس کل سیر، قواعد کلی را برای ما بیان کند حال عقل امثال تطبیق با غیبت را این بار با شاقول و خط کش وحی انجام می‌دهد؛ یعنی معیار صحت سنجش آن نسبت به شایسته و ناشایسته، یابد و نباید، و حق و ناحق وحی است. باید پس معیار صحت در منطق چگونگی «وحی» است و اشتراط آن به وحی ضرورت می‌شود وقتی اشتراط آن با وحی ضروری شد طبیعتاً هستی و نیستی و اصل موضوع گر نمی‌تواند باشد اصل موضوعه و تنظیم تناسب و نتیجه دادن یا ندادن و در جهت کمال بودن یا نبودن آن باید مشروط به وحی باشد.

(س) حال قواعد تعمیم و تخصیص سومی را هم بفرمایید.

(ج) «تعمیم» به معنی گردیدن و جریان یافتن است. و معنی تخصیص این است که هر معنایی باید در چه منزلتی و چگونه خاص شود؟ دگر دیگر از این جهت مرحله را انجام داده باشیم، به نظام اصطلاحات به‌عنوان کل و مجموعه دارد و ربط غیر از تخصیص به تک تک مجموعه آن است؛ یعنی به عبارت دیگر عین مسئله مطابق تعریف که یک کل دارد سیاق ما باید کامل شود تا اگر این کمالش را پیدا کرد. ... به عبارت دیگر شما نوع اصطلاح و نوع اصطلاح را درست کردید باید ربط آنرا با قرار دادن در منزلتهای خاص، نه تخصیص یک مفهوم برای یک منزلت خاص) بلکه تخصیص متناسب با کل منزلتهایی که در نظر شما مجموعه‌ی تام است.

اگر در آنجا هم باز نتوانید درست رابط را تمام کنید باز هم نمی‌توانید که بارم بندی کنید. کار شما تا به توزین ختم شود ناقص است. معنای هر لفظ باید تعمیم و اطلاق پیدا کند بعد تخصیص و تععید پیدا کند و خاص شود بعد از آن باید گفته شود که این مقاله و این ترکیب کامل است و وزن این ترکیب هم این مقدار است وزن دقیق باید آن نوشته شود. به عبارت دیگر تقویم آن هم باید تمام شود حالا که تمام شد. .. به عبارت دیگر نسبت آن به سایر تغییرات و ترکیبات از نظر جایگاه معلوم باشد نه اینکه فقط در یک خانه خاص بتوانید آن را تعریف کنید.

حالا دیگر باید بتوانیم تأثیر این به‌کارگیری را نسبت به خودش و غیر خودش در جایگاههای دیگر خوب به این نکته دقت شود) تأثیر او در بخش خود که اگر اقتصاد است تأثیر آن در بخش خود اقتصاد، و تأثیر بر خودش در بخشهای دیگری که است و تأثیر آن در کل باید معلوم شود. هرگاه که شما تغییری دادید و خواستید کنترل کنید که انعکاس این تغییری که من در اقتصاد و بخشهای دیگر دادم چگونه بوده است؟ هم خود آن تغییر و هم در کل چگونه بوده است؟ این را باید کاملاً بدست بیاورید. به نظر ما این عمل متناظر با صرف و نحو و معانی و بیان است ولیکن طبیعی است که کارآمدی آن از این قبیل نباشد.

کارآمدی کاری را که در آنجا انجام می‌دادند فقط برای مفاهمه بود نه برای کنترل تغییرات و هدایت. کار آن در اینجا یک نحو نسخه دادن است.

حالا ممکن است بگوییم که در معانی و بیان هم حتماً در یک موارد خاص استثنایی داریم که عین نسخه دادن است؟ مثل قرآن و ادعیه و زیارات و .. و قبول داریم که سنخ آن از سنخ شعر و امثال آن بالمنزه نیست؟ و حتی از آن بالاتر نوعاً آنها هم چنین جامعیت کارشناسی که ما می‌گوییم را ندارند مگر قبل از آن چنین چیزی را مقنن کنند؛ یعنی ما انتظار نداریم به کلمات دیگر که می‌رسیم بیاییم این‌گونه روی آن کار کنیم، نه قطعاً از اینها خیلی بالاتر و عمیقتر و ادق چه مطالبی را که به تفضّل ائمه طاهرین آنرا متعرض می‌شویم و چه قواعد دیگری که بعد از ما بهتر و دقیقتر از اینها ارائه کنند تحت شعاع نسخه ای که وحی داده است می‌باشند. و نسبت به صحبت‌هایی که دیگران می‌کنند مادامی که مقنن حرف نزده باشند اینها بر آن حاکم می‌شوند و نسبت به صحبت‌هایی که اصلاً داعیه‌ی چنین چیزی ندارند مثلاً شعر و مقاله و امثالهم است.

اصلاً اینها که موضوعاً معنا ندارد که در آنها این قواعد را به کار ببرند. اگر آنها هم بخواهند قواعد را در اینها ملاحظه کنند ریتمیک بودن آنرا بر اساس قواعد عروضی و امثال ذلک درست می‌کنند و بعد هم می‌گویند فلان شاعر بهتر توانسته این مواد را در این قاعده جای دهد؛ یعنی در این وزن خاص به کار ببرد خیلی‌ها مثل حافظ در یک وزن خاصی شعر گفتند ولی می‌گویند این شعر قطعه نشده است چون این ترکیباتی که «اوقع فی النفس» بوده را این شاعر به کار گرفته است و این ترکیباتی را هم که این شاعر مثلاً حافظ به کار گرفته است را کسی به‌عنوان الگو و مدل و نسخه حساب نمی‌کند.

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۳۰

کد جلسه: ۳۱۴۱ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۲۷

فهرست

۱- ویژگی‌های سه گانه مفاهیم: تعمیم‌پذیری، تخصیص‌پذیری، تقوم ۲

۲- قواعد تکمیلی برای تولید مفاهیم ۲

۲/۱ - قوانین عام تکامل ۵

۲/۲- کیفیت تناظر عناوین کلی فلسفی بر موضوعات عینی ۷

۲/۳- کمال نهایی، اختصاص به جبهه حق دارد ۱۲

بسمه تعالی

بحث ایجابی اقتصادی

جلسه ۲۹

۱- ویژگی‌های سه گانه مفاهیم: تعمیم‌پذیری، تخصیص‌پذیری، تقویم

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی

بسم الله الرحمن الرحيم. موضوع بحث ما پیرامون دستیابی به قواعدی بود که بوسیله آن قواعد منزلت یک مفهوم را شناسایی می‌کنیم در جلسه گذشته سه قاعده را ذکر کردیم و گفتیم که مفاهیم از حیث منزلت (غیر از هیئت و کیفیت آنها) باید سه ویژگی داشته باشند: ۱- حتماً باید قدرت «تعمیم‌پذیری» را داشته باشند یعنی بشود آنرا بصورت عام ملاحظه کرد. به عبارت دیگر ارتباط یک مفهوم با مفاهیم دیگر باعث می‌شود که یک مفهوم از جهات متعدد قابل استعمال باشد. نهایتاً اگر جهات متعدد یک مفهوم بخواهد مقنن شود اولاً باید میزان تعدد جهت آن مشخص باشد. یعنی تکثیر آن باید معلوم باشد برای معلوم شدن تکثیر آن به قواعدی نیازمندیم تا بر اساس آن قوانین بتوانیم بگوییم که یک مفهوم در چند معنا و با چه قواعدی می‌تواند بکار گرفته شود.

۲- منظور ما از «تخصیص» این است که معلوم باشد که یک مفهوم در یک منزلت خاص فقط و فقط یک معنا دارد و آن معنا در جای دیگر مجموعه قابل تکرار نیست. کانه می‌خواهید بگویید که هر منزلتی فقط یک رابطه و یک جهت خاص آن قابل استعمال است.

۳- نحوه‌ی بکارگیری این «تعمیم و تخصیص» باید به گونه‌ای باشد که متقوماً (یعنی مجموعه‌اش در یک کل) نسبت هر جهت یا رابطه با سایر روابط و نسبت سایر روابط به خود آن جهت خاص معلوم شود.

س (۱) پس منزلت هر مفهوم در طی سه مرحله «تعمیم، تخصیص، تقویم» مشخص می‌شود.

۲- قواعد تکمیلی برای تولید مفاهیم

ج) قاعده‌ی چهارم این است که؛ برای انجام دادن چنین کاری ما باید در مرحله تکثیر هر مفهوم را بعنوان موضوع فعل ولایت و موضوع فعل تولی و موضوع متصرف فیه ولایت و تولی معنا کنیم، این سه جهت اساسی و مبنایی است که اگر نتوانستیم این سه عمل را روی مفهومی انجام دهیم به این معنا خواهد بود که این مفهوم نمی‌تواند در فلسفه نظام ولایت وارد شود.

قاعده پنجم این است که باید بصورت کلی و اجمالی در اوصاف توسعه، ساختار و کارایی، بتوانیم بگوییم که اگر این مفهوم موضوع توسعه قرار گیرد به چه صورت تکامل پیدا خواهد کرد؟ اگر موضوع ساختار یا موضوع کارایی قرار گیرد چگونه توسعه می‌یابد؟

قاعده ششم: در رابطه با چگونگی ضرب «ولایت، تولی، تصرف» در «توسعه، ساختار، کارایی» است تا با ضرب آنها اوصاف توسعه، اوصاف ساختار، اوصاف کارایی نسبت به هر مفهوم بدست آید. این مطلب قابل توجه است که خود کلمه توسعه، ساختار، کارایی از ضرب ولایت و تولی و تصرف در هم یعنی: ولایت ولایت، ولای تولی، ولایت تصرف، تولی ولایت، تولی تصرف، تولی تولی، تصرف تصرف، تصرف تولی، تصرف ولایت به دست آمده است. و نه عنوان شده است که در دسته بندی ۳ گانه: «اوصاف توسعه»، «اوصاف کارایی»، «اوصاف ساختار» را قبلاً در نظام اصلاحات معین کرده است که در اینجا باید متناسب با هر کدام، نسبت به موضوع خصوصیتی گفته شود. خصوصیت باید طبیعتاً خصوصیت متناظر باشد. همان طوری که ظرفیت تکامل برابر ولایت ولایت، ظرفیت ولایت تولی متناسب با جهت و ظرفیت ولایت تصرف متناسب با عاملیت بیان شده، باید نسبت به موضوع عناوین معادلی تنظیم گردد. این عناوین معادل باید بر حسب موضوع عنوان‌شان معادل سازی شود. پس بنابراین ما یک معادل سازی داریم که بر این موضوعات مان باید تنظیم کرده و ارائه دهیم. بعد از بیان این قسمت لازم است که ببینیم حالا آیا می‌توانیم به عنوان قاعده ششم، اگر قواعد عام «تخصیص، تقویم» بعد از این ۳ قاعده‌ی چهارم یعنی تناسب با ولایت، تولی، تصرف و بعد توسعه.

مهندس حسینی: تناسب توسعه

حجت الاسلام حسینی: یعنی توسعه رابطه‌اش با مفهوم گفته شود، تناسب با توسعه، تناسب با ساختار، تناسب با کارایی و بعد عناوین نه گانه «اوصاف توسعه»، «اوصاف ساختار» و «اوصاف کارایی» که قسمت ششم می‌شود.

مهندس حسینی: قسمت ششم نمی‌شود. چونکه تناسب مفهوم با ولایت و تناسبش با تولی و تصرف روی هم، سه قاعده است و تناسبش با توسعه و تناسب آن با ساختار و تناسب آن با ساختار هم سه قاعده است که با نه قاعده قبلی نه قاعده می‌شود. و درون خودش هم نه قاعده وجود دارد که هجده قاعده می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی الهاشمی: اگر اینگونه باشد پس باید تا بیست و هفت عنوان برسد. حال اگر تا اینجا برای بحث تمام کردیم چه چیزی بدست می‌آید؟ نتیجه‌اش این می‌شود که هر مفهوم کوچک یا بزرگی مثل جامعه که

اگر بخواهد در جدول شاخصه بیاید ما باید بتوانیم وضعیت آنرا در دستگاه نظام ولایت مشخص کنیم و برای کل آن معادل سازی کنیم یعنی هیچکدام از اینها نباید بدون معادل باقی بماند. حال سه قاعده‌ی اولیه‌ای که اسمش را قواعد عام (قواعد عام روشی) گذاشتیم، به این معناست که در حقیقت روش ما دارای سه بخش «تعمیم دادن» «تخصیص دادن» و «تقویم کردن است» که در رابطه با بخش «تعمیم» به آن نیاز داریم حالا سؤال این است که آیا باید بتوانیم روش ترکیبی را که در اوصاف توسعه، ساختار کارایی در جدول نظام تعریف ذکر شده است را در اینجا هم بیاوریم، یعنی قواعدی را که در نظام تعریف انجام گرفته است را باید در اینجا هم بکار بگیریم یا اینکه نه، باید قواعدی را بیاوریم که بتوانیم این مفاهیم را با این عناوین منسوب کنیم که همان قواعد تخصیص است.

مهندس حسینی: فکر می‌کنم که سه قاعده اول «تعمیم، تخصیص، تقویم» از سنخ تناسبهای پایین نیست بنابراین، می‌توانیم بعنوان سه قاعده جدا کنیم.

(ج) یعنی سه روش می‌خواهیم.

(س) به هر حال این سه قاعده از قواعد دیگر جداست. در داخل این قواعد هم سه دسته قواعد: «اوصاف داخل توسعه، اوصاف داخل ساختار و اوصاف داخل کارایی» که از یک سنخ هستند اما این دو تناسب اولیه یعنی تناسب آن «با ولایت، تولی، تصرف» و تناسب آن با خود «توسعه‌ی ساختار، کارایی» از سنخ عام‌تر و از اوصاف درونی است. اگر ما یک قاعده دیگر هم اینجا داشته باشیم، این سه قاعده هم کامل می‌شود.

(ج) اینها سه مرحله از تکثیر است، در مرحله اول تناسب آن با زیر بنایی‌ترین امر در حرکت مشخص می‌شود، در مرحله دوم از حرکت به مرحله تکامل می‌رسد، یعنی سه مرحله اولی

(س) یعنی اوصاف زمانی است.

۲/۱ - قوانین عام تکامل

(ج) نه. این سه مرحله اولی که قانون زمان است و نه مکان، قانون حرکت است به عبارت دیگر قانون حرکت یعنی با ما قائل هستیم که اولاً در عالم ممکنات هیچ چیز ساکنی وجود ندارد. به تعبیر فلسفی؛ ممکن الوجود متحرک الوجود است. این در رابطه با قسمت اول بحث که قانون حرکت عام است و زیر بنای قانون حرکت هم همین است.

قانون دوم، قانون حرکت بر حرکت یا تکامل است، یعنی خود حرکت هم دارای حرکت است که به تکامل معنا می‌شود. حال که شما «حرکت» و «تکامل» را تعریف کردید. به قانون سوم می‌رسیم که؛ تکثیر، زمان، مکان و ربط بین آنها را بیان می‌کنید. یعنی اگر زمان و مکان و ربط بین زمان و مکان یک مفهوم را توانستید پیدا کنید، تکامل را می‌توانید تشریح کنید. تکامل در یک قسمت از کار بصورت عام بیان می‌شود و در قسمت بعدی بصورت خاص بیان می‌شود. که می‌توان آنرا به تکامل عام و تکامل خاص معنا کرد. برای اینکه منظور ما از تکامل خاص مشخص شود باید بطرف مکانیزم تکامل رویم یعنی باید بدنبال چستی نظام تکامل برویم.

پس سر فصل کلی بحث ما حرکت، تکامل و نظام تکامل است. تا اینجا بحث از حرکت و تکامل و نظام تکامل فقط از بعد «تعمیمی» آن بحث کردیم. عین همین بحث را هم باید انجام دهیم تا بخش تخصیصی آن را مشخص کنیم. اگر ما اینها را نه قاعده فرض کنیم، اینها را باید یک بار در بعد «تعمیمی» و یک بار از بعد «تخصیصی» و یکبار از بعد «تقومی» مورد بررسی قرار دهیم. بحث از بعد تعمیمی به این معناست که صرف نظر از اینکه بین تک تک اینها چه نسبتی حاکم است، باید تناسب تک تک اینها را با مفهوم بسنجیم یعنی در حقیقت ما یک جدول سؤالاتی داریم که برای ما معنا شده است و یک مفهوم را در مقابل آن می‌نویسیم و نسبت آنرا با هر یک از سؤالات بررسی می‌کنیم، که مثلاً اگر در این موضوع استعمال شود، چه معنایی پیدا می‌کند و در موضوع دیگر استعمال کنیم، چه معنایی پیدا می‌کند والی آخر. بعد اولین کاری که باید در باب تخصیص بکنیم این است که به هر کدام از این خانه‌ها که می‌رسیم، باید فرض کنیم که این مفهوم مختص همین خانه است. مثلاً اگر این مفهوم فقط منحصرأ در خانه ولایت قرار گرفت دو خانه دیگر آن باید چگونه باید باشد؟ و اگر در خانه تولی قرار گرفت دو خانه دیگرش باید چگونه باشد؟ و همچنین در تصرف. بنابراین ما در مرحله دوم قسیمهای یک مفهوم را معرفی می‌کنیم، یعنی تناسب یک مفهوم با چیزهای دیگری که می‌تواند قسیم آن واقع شوند را مشخص می‌کنیم، البته منظور از قسیم، قسیم کل خود عنوان نیست؟ و لذا قسیم رابطه‌اش را هم باید مشخص کنیم. مثلاً مفهوم جامعه را نوشتیم و با خطی سبز رنگ آن را به ولایت ربط دادیم می‌گوییم هر گاه جامعه موضوع تصرف ولایت قرار گیرد، وصف و خصلتی از جامعه دارد تحت سرپرستی قرار می‌گیرد. باید وصف هم عرض تولی آنرا را تعیین کنیم البته نه بعنوان اینکه موضوع تولی قرار گرفته است. اگر چه قبلاً جامعه را به تولی هم معنا کرده باشیم، یعنی موضوع فعل تولی هم قرار گرفته باشد، باید بتوانیم در آنجا متناظرش را بیاوریم و

متناظر آن در تصرف را هم بتوانیم بگوییم. حالا اگر توانستیم چنین چیزی را در رابطه با مفهوم جامعه انجام دهیم، آنوقت باید ببینیم که اگر تکرار لفظ در کار باشد چه نحو استعمالی چه چیزی را می‌تواند تخصیص بزند؟ هدف ما از طرح این قسمت بحث از چیست؟ شما می‌خواهید موضوعات همدیگر را قید بزنند نه یک عام، پس باید اوصافی که اوصاف دیگر را تخصیص می‌زنند را بتوانید راجع‌اش نظر بدهید و مجدداً مفهوم دیگری را بیان کنیم. حال این مطرح می‌شود که آیا ما برای بیان اوصافی که تخصیص هستند و همچنین اوصافی که تقویم هستند - که بعداً خواهیم گفت - آیا لازم است که به جدول تعریف رجوع کنیم یا نه؟ آیا لازم هست که نسبت تعاریف اولیه‌مان به همدیگر را بیان کنیم یا نه؟ اگر نسبت آنها را به همدیگر ببینیم ما را قادر خواهد کرد که بتوانیم اوصاف «توسعه، ساختار، کارایی» را با هم ترکیب کنیم، طبیعتاً در مرحله تقویم روش ترکیب شدن آن مفاهیم در مرحله تقویم باید از روش جدول تعریف اقتباس شود، طبیعتاً قبل از آن باید در جدولی که بصورت ماتریس و دارای سطر و ستونی دیده می‌شد وارد شود. باید بتواند در این جدول فرض حضور تکرار یک مفهوم در، رابطه‌ای که گفتیم را در هم ضرب کنیم یعنی بشود: توسعه توسعه، توسعه ساختار، توسعه کارایی، و ساختار توسعه، ساختار ساختار و ساختار کارایی و کارایی توسعه، کارایی ساختار و کارایی کارایی که با ترتیبی که قبلاً تکتیر در نظام اصطلاحات تمام شد. در ۲۷ خانه تکرار می‌شود، یک موضوع اگر نحوه‌ی قرار گیری آنچه که تا کنون گفته شد را دقت کنیم، می‌بینیم که جای تخصیص هر نوع رابطه‌ای مشخص شده است. سپس قاعدتاً از اینجا به بعد وارد کردن مفهوم در جدول تقویم (موازنه) برای بدست آوردن مدل تعریف یک موضوع در دستگاه نظام ولایت، آسان خواهد بود.

پس قاعده هفتم، ضرب اوصاف توسعه، ساختار، کارایی، برای «تخصیص» می‌باشد. و قاعده هشتم: انتقال مفهوم به جدول تعریف برای دست یابی به تقویم می‌باشد.

۲/۲- کیفیت تناظر عناوین کلی فلسفی بر موضوعات عینی

حال وقتی که این کار انجام گرفت یک قاعده نهمی لازم داریم تا در آنجا بتوانیم متناظر هر کدام از مفاهیم را در تجزیه کردن بدست بیاوریم تا دسته بندیهای مضاف، مضافه الیه یا انتزاعی صورت گیرد. یعنی اگر یک قاعده دیگر داشته باشیم علی القاعده کار ما در دوره‌ی اول ارزیابی، از جهت شاخصه تمام خواهد بود، یک قاعده لازم دارید تا بگویید که لفظی که با این خصوصیات است، در عینیت چه چیزهایی متکفل آن است. اگر تعاریف قبلی شما خوب انجام گرفته

باشد و در آن هیچگونه ابهامی وجود نداشته باشد. دسته بندی‌هایی که باید در خارج انجام دهید، مشخص می‌شود. در خارج حتماً به سه عنصر «موضوع فعل» و «فعل» و «فاعل» نیازمندید. یعنی به عبارت دیگر در خارج از این اوصاف همان مفهومی در خارج وجود دارد. مثلاً یک مداد یک راندمانی دارد، که عمل نوشتن است این یک صحبت و یک قسمت است. و یک قسمت دیگر فعل نوشتن است که مثلاً قلم خوب یک جور می‌نویسد و قلم بد هم یک جور می‌نویسد و یکی هم هدف از نوشتن است. پس سه چیز باید داشته باشیم ۱_ فعل موضوعاً ۲_ موضوع فعل ۳_ هدف فعل، آنچه که در این دسته بندی مهم است این است که در آنطرف باید عینی باشد یعنی باشد «شی» باید و اگر بخواهیم اثرش را هم ببینیم باید «اثر شی» باشد تا اینجا نظام فلسفی و اوصافی که از نظر تئوریزه کردن بود که بیان کردیم اما در مقابل آن باید اشیاء باشد در اینجا به چند صورت می‌توان بحث کرد، یکی اینکه می‌شود گفت کل اشیایی که شما می‌خواهید بیاورید، باید در این سه تقسیم قرار گیرد و بگویید مثلاً برای جامعه عامتر از این سه عنوان نمی‌توانیم پیدا کنیم، یعنی بگوییم که جامع یا مقدورات اولیه دارد، یا مقدورات شکل پذیر دارد که اسمش را محصولات مواد واسطه‌ای می‌گذاریم یا مقدورات شکل گرفته دارد، که هنگام بهره وری و قابل مصرف شدن آنهاست. آیا این تقسیم بندی عامتر است یا اینکه همین تقسیم بندی را به زبان «فعل موضوعاً» و «موضوعات فعل» و «ثمرات و آثار فعل» بیان کنیم؟ البته این سه تا (مقدورات اولیه، مقدورات شکل پذیر، و مقدورات شکل گرفته) را می‌شود به «فعل موضوعاً» و «موضوعات فعل» و «ثمرات و آثار فعل» تفسیر کرد، ولی حداقلش این است که این سه عبارتی را که می‌گوییم، یک چیز یا در وضعیت اولیه (پیدایش) یا در وضعیت تغییرات و یا در وضعیت تکامل هست، همان مقدورات اولیه شکل پذیری و شکل گرفته لااقل به ارتکازات نزدیکتر است. پس قاعده نهم این است که ما برای هر موضوعی باید سه مرحله را ذکر کنیم که متناسب با سه مرحله از پیدایش و تغییرات و تکامل باشد.

فکر می‌کنم که این ۹ قاعده ما بصورت ابتدایی به ذهن می‌آید که تکمیل شده باشد.

س) پس بنا شد که اسم سه قاعده اول «تعمیم، تخصیص، تقویم» را «روش» بگذاریم و لذا از بحث قواعد ما خارج شد پس این را جزو قواعد نمی‌آوریم تا قواعد ما نه تا بشود از آنجا که اینها سه روش کلی هستند اینها را کنار می‌گذاریم. حال وارد بحث قواعد آن می‌شویم ما سه قاعده را برای تعمیم بیان کردیم و گفتیم که تناسب آن با «ولایت، تولی،

تصرف» و تناسب آن با «تکامل» و تناسب آن با «نظام تکامل» می‌باشد. گفتیم قواعد تعمیم تناسب آن با حرکت و تناسب آن با تکامل و تناسب آن با نظام تکامل است.

ج [۴].

س) پس قواعد تعمیم سه قانون بیشتر نیست. حالا در کنار قسیم «تعمیم» قواعد «تخصیص» را می‌نویسیم در اینجا باید سه قانون را ذکر کنیم که ما یک قانون را ذکر کردیم که همان ضرب «توسعه، ساختار، کارایی» برای بدست آوردن «تخصیص» بود، در حالی که در اینجا باید سه قانون را برای تخصیص ذکر می‌کردیم و در قسیم اینها هم باید «قواعد تقویم» را ذکر می‌کردیم که حتماً باید سه قانون باشد، در حالی که ما فقط یک قانون بعنوان «انتقال به جدول تعریف برای دستیابی به تقویم» را ذکر کردیم. در اینجا دیگر کار ما باید کامل شده باشد، در حالی که ما قاعده نهمی بنام «مرحله پیدایش تغییرات تکامل» را به آن اضافه کردیم، ربط منطقی این نه قاعده خوب نشان داده نمی‌شود، یعنی سه قاعده روش را هم جزو قواعد یک تا سه گذاشتیم و بجای اینکه هر کدام از تخصیص و تقویم به سه قسمت تقسیم شوند، فقط یک تقسیم دارند. در آخر هم قانونی آمده است که مربوط به هیچکدام از اینها نیست، بلکه فقط به عینیت نظر دارد. یعنی سیر قواعد ما در اینجا یک شکل نشد.

ج) پس باید معلوم شود که هم شکل شدن آنها چگونه است؟

س) ما در ابتدا کار گفتیم که به سه روش: ۱- تعمیم ۲- تخصیص ۳- تقویم نیازمندیم. حالا اگر عینیت هم مد نظر ما باشد باید بگوییم که ما برای تکمیل شدن تئوری به سه قاعده دیگر هم نیازمندیم که همان قواعد تعمیم تخصیص و تقویم باشد و مثلاً باید بگوییم سه قاعده دیگر برای «عینیت» لازم داریم و سه قاعده دیگر هم برای هدف دیگر و الی آخر. ولی اگر بگوییم فقط با سه روش «تعمیم، تخصیص، تقویم» با همین‌ها می‌توانیم به هدفمان می‌رسیم. پس نباید بگوییم که بر اساس این سه قاعده تا قاعده هشتم پیش می‌رویم ولی برای ربط با عینیت به قاعده‌ی نهمی هم نیازمندیم.

ج) حالا بعد از آنکه یک طرح اولیه‌ای برای مطلب تهیه کردیم، حالا مجدداً مطلب را بازنگری می‌کنیم اصلاً معنای نظام سؤالات هم همین است که طریقه‌ی مدل‌مند کردن قواعد (چه قاعده‌هایی نیاز داریم) چیست؟ ما تا بحث «اوصاف توسعه» بر اساس نظام اصطلاحات عمل کردیم. در ادامه‌ی مباحث، یکی از راهها این است که کتاب روش تعریف را

بیاوریم و قواعد آنرا دسته بندی کنیم و ببینیم که نظام اصطلاحات را چگونه تکثیر کردیم. عبارت دیگر ببینیم که «تعمیم، تخصیص، تقویم» در نظام اصطلاحات چگونه بکار گرفته شده‌اند، چون در اینجا مجدداً می‌خواهیم موضوعی را تعریف کنیم. در آنجا یکبار روش متناظری درست کردیم، حال می‌خواهیم آن روش را در یک موضوعی بکار گیریم. در آنجا حتماً «تعمیم، تخصیص، تقویم» را بکار برده‌ایم که بنده این پیشنهاد را پیشنهاد بدی نمی‌بینم. بازنگری جدول تعریف چندین حسن دارد: ۱- بر فرض اینکه نظام تعریف نقایصی داشته باشد مبین می‌شود، که هر گونه نقصی که در آنجا باشد در موضوع بکارگیری آن هم ظاهر می‌شود و بالعکس هر گونه تکاملی هم که در آنجا وجود داشته باشد در بکارگیری آن هم وجود خواهد داشت. طبیعتاً در این کار زمینه مطالعاتی مفصلی باز خواهد شد که به نظر بنده یک کار خوبی است که یک بازنگری هم روی نظام انجام داده‌ایم.

سؤال دوم این است که اگر ما «تعمیم و تخصیص و تقویم» یعنی صرف و نحو و معانی بیان دستگاهمان را مشخص کردیم آیا به شاخصه رسیده‌ایم؟ یا فقط بخش تئوریزه شدن آن انجام گرفته است؟ و حداقل دو بخش دیگر آن یعنی:

۱ _ بخش شاخصه (عینی شدن) ۲ _ ربط آنچه که عینی می‌شود با آنچه که تئوریزه شده است، باقی می‌ماند؟

(س) یعنی بگوییم که ما نه روش لازم داریم نه اینکه نه تا قاعده لازم داشته باشیم.

(ج) که در درون آنها هم ممکن است قواعدی وجود داشته باشد.

(س) پس سه روش را برای تئوریزه کردن مطلب نیاز داریم که قواعد «تعمیم، تخصیص، و تقویم» است که هر یک از اینها ممکن است سه تا یا بیشتر از سه قاعده داشته باشند. سه روش هم برای شاخصه بیان کنیم. (نه سه تا روش نه سه تا قاعده)، سه روش هم جهت ارتباط شاخصه‌ها با تئوری بیان کردیم. پس به ۹ روش نیازمندیم. حالا سه روش اول آن قواعد «تعمیم، تخصیص، تقویم» را می‌خواهیم بیان کنیم.

(ج) که باید به مرحله نظام تعریف برسد.

(س) یا نهایتاً به نظام معادله برسد.

(ج) نه آیا صحیح است که بگوییم نظام تعاریف، که منزلت‌های معادلاتی را بیان می‌کند در نظام تقویم است. سه روش دیگری که باید سه معادله را در بر بگیرد، معنی «ربطی» است. و سه روش هم برای شاخصه نیاز داریم که باید روش خاص شاخصه‌ای باشد.

س) پس بگوییم سه روش «تعمیم، تخصیص، تقویم» برای تعریف است سه روش هم برای معادله لازم داریم که ربط بین شاخصه و تعریف را بیان می‌کند. و سه روش هم برای خود شاخصه خاص لازم داریم.

ج) که با این کار از جهت روشی، موضوع تکمیل می‌شود، آیا با فرض چنین کاری که یکبار نظام تعریف در نظام اصطلاحات بکار گرفته می‌شود و کل اصطلاحات ۷۶۰۰ میلیارد را طبقه بندی می‌کنیم و منزلت‌های آن نسبت به همدیگر را می‌توانیم معین کنیم؟ البته این کار دیگری علی حده است که می‌رسیم به یک مثلاً از موضوعی بنام «جامعه» _ که در طبقات جدول تعریف یک جایی را داراست _ می‌خواهیم تعریف ارائه دهیم این عمل یکبار بکارگیری نظام تعریف است.... به عبارت دیگر کل بیرون و درون روی هم بر اساس اصطلاحات یکبار مورد دقت قرار می‌گیرد و بعد در درون یک چیز هم بر اساس قاعده‌ای که نظام تعریف بدست آمده است، یکبار نظام تعریف را بکار می‌بریم که در اینجا بعنوان «تعمیم و تخصیص و تقویم» نام بردیم، حالا آیا جدول تعریف سه بار بکار گرفته می‌شود؟ _ یعنی یکبار در مجموعه کل بسیار بزرگ، یکبار هم در مجموعه‌ای که این آن است، یعنی کوچکترین موضوع شامل در خاص بکار گرفته می‌شود؟ و یکبار هم بعنوان یکی از عوامل ۲۷ گانه این یک موضوع که طبیعتاً ۲۶ موضوع دیگر در کنارش هست؟ مثلاً اگر در یک زمان قابل ملاحظه هست، حتماً تاریخ هم باید قابل ملاحظه باشد. مثلاً بتوانند متغیرهای تاریخی هم تعریف ارائه دهند تا بتوانند برای این مرحله تعریف ارائه کنند _ یکبار هم باید موضوع را مورد دقت قرار دهیم. یعنی نظام تعریف، سه بار باید بکار گرفته شود. آیا در اینجا ما نیز باید برای پیدا کردن شاخصه باید از همین سیر استفاده کنیم، یعنی بگوییم برای بدست آوردن شاخصه، تئوری حکم بزرگترین منظومه را نسبت به موضوعات عینی خارجی داراست نه اینکه آن نظام اصطلاحات البته تئوری نسبت به اصطلاحات خاص جامعه‌مان نسبت بزرگترین است. وقتی که به قواعد توزین می‌رسد یعنی آنرا تقویم می‌کنیم باید منزلت آن، منزلت ترکیب نسبتها (حالات مختلف تغییر) که در درون تئوری دیگری قرار دارد را بیان کند. وقتی که می‌آید چیزهای خاصی را از جامعه خاصی ارزیابی می‌کند، مثلاً اوصاف «الحادی اسلامی، التقاطی» را در این موضوعات بکار می‌گیرد تا میزان نفوذ هر کدام را مشخص کند، تا بتواند جهت را مشخص کند، تا نحوه‌ی حرکت یک جامعه را مشخص کند. آیا می‌توانیم بگوییم که این عمل به منزلت ۲۷ تایی کوچکترین هست؟ مثلاً فرض می‌کنیم که وضعیت ثابت باشد. در فرض وضعیت ثابت، شاخصه‌هایی را که باید ذکر کنیم، این است که شاخصه «الحادی، التقاطی، اسلامی» یک مسئله است که باید یکسری

تعینیت‌هایی را تعریف کند، یعنی از ۸۱ تعریف ما ۲۷ تا بایدالحادی، و ۲۷ تا التقاطی و ۲۷ تا باید اسلامی باشد. و ضمناً این یک طرف ضرب هست، یک طرف ضرب دیگر هم باید «پیدایش، تغییرات، تکامل» باشد. مثلاً مفروض ما این است که اسلام حتماً «تکامل» است. بر فرض اینکه در پیدایش بگوئیم که «الحاد» مرحله حیوانیت است و در همه مراحل انسان‌شناسی مان هم بتوانیم آنرا تعریف کنیم، یعنی بگوئیم کودک در اول کار به اصطلاح بلوغ حیوانی پیدا می‌کند، نه اینکه بلوغ عقلانی و بلوغ تقوا پیدا کند؛

(س) الا اینکه قائل به فطرت شویم.

۲/۳- کمال نهایی، اختصاص به جبهه حق دارد

(ج) حالا به آن اشکال وارد می‌کنیم. که مثلاً اینگونه باید بگوئیم که عالم از نظر جامعه کمالی را که در پایان پیدا می‌کند، اولاً دو کمال روبروی همدیگر نیست، که بگوئیم منتها الیه عالم هم الحاد. .. یعنی اولاً باید این فرض مورد توجه قرار گیرد، که نمی‌شود در مرحله کمال عالم هم الحاد و هم التقاط و هم اسلام کامل شوند. یعنی فطرت عالم به نحو مساوی برای تکامل هر سه قرار داده شده است. ثانیاً بگوئیم فطرت عالم ذوات الحاد و التقاط را به نفع تکامل اسلام تضمین می‌کند. (اول فقط الحاد و اسلام را مورد بحث قرار دهیم) چون اگر بخواهیم بگوئیم هر دوی اینها تا آخرین مرحله فطری هستند و کامل می‌شوند، یعنی بگوئیم بعد از ظهور هم کفر تکامل پیدا می‌کند، این مسئله هم عقلاً هم نقلاً مردود است. زیرا این مطلب به این معناست که «فطرت بر کفر» با «فطرت بر ایمان» مساوی است و حال آنکه چنین چیزی نیست، در حرکت که نگاه می‌کنید کفر باید محو شود. دلیل نقلی ما روایاتی مانند: «و اما الزبد فیذهب جفاء» و «أما ما ینفع الناس و یمکس فی الأرض» و یا «و نرید انمن علی الذین الستضعف فی الأرض» و الی آخر می‌باشد که نقلاً این مطلب برای ما تمام است که «و العاقبه للمتقین»، اگر در رابطه با فطرت این گونه باید اعتقاد داشته باشیم، که کمال باید به توحید برگردد.

(س) آیا لازم است که حتماً در این دنیا بر گردد؟

(ج) حالا صحبت می‌کنیم ظاهر ادله، مخصوصاً در شیعه این است که در آخر الزمان آخرین دوره‌ی این عالم _ که کاملترین دوره‌ی این عالم هست که حضرت خاتم النبیین (ختم رسالت) و خاتم الوصیین (ختم وصایت) به «تعبودنی و لا یشرك به شیئاً» ختم می‌شود. خدا را می‌پرستند و هیچ شریکی برای او قائل نمی‌شوند. این دلیل نقلی ما بود اما

دلیل عقلی: از نظر عقل اگر فطرت بر دو پایه استوار باشد، دعوت به تکامل. سؤال مهم این است که آیا تکامل تا عالم آخرت ادامه دارد یعنی کفر هم باید تا آنجا کمال داشته باشد یا نه؟ حتماً باید قبول داشته باشید که وجود کفر وجود وسیله‌ای است نه وجود موضوعی یعنی برای کمال موضوعیت ندارد. پس باید کمال برای جامعه تعریف شود و اینگونه نیست که کفر با اسلام برابر باشد. یعنی مرحله تکامل باید «اسلام» فرض شود آنوقت آیا کفر هم لازم هست یا نه؟ .. _ الان وارد شناختن نظام تاریخ شدیم تا بتوانیم جامعه را در داخل آن تعریف کنیم تا بتوانیم عوامل متغیر را بدست آوریم _ پیدایش، می‌تواند «کفر» باشد و «تغییرات» می‌تواند «القاط» باشد و «تکامل» می‌تواند «اسلام» باشد. «هوی و میل» برای فرد در مرحله پیدایش حرکت است. «تغییرات میل» در مراحل شرک جلی و شرک خفی است. «و کمال اخلاص له» مربوط به اسلام و تکامل است. البته ولات تاریخی که محور نگرهان این تکامل هستند، نسبت به کفر و التقاط «عصمت» دارند. این مسئله غیر از کل نظام ولایت است که اشیایی که هم وسیله هم زمینه هستند، کثرت پیدا می‌کنند. در ولایت محوری، کفر نیست و التقاط هم نباید و هم نمی‌تواند باشد، ولی آنچه که وسیله بروز این محور می‌شود، یعنی درگیری با کفر و آنچه که زمینه می‌شود (که خود کفر هست) تا این وسیله پیدا شود، اینها در نظام ولایت جایگاه خاص خودشان را دارند و دلیل «کلهم نمود هولاء و نمد هولاء» هم اینها را در بر می‌گیرد. اگر بگوییم که در چنین مراحل «پیدایش، تغییرات، تکامل» متناسب با مراحل است. مثلاً اگر ستونی فرض کنیم، آیا می‌توانیم بصورت سطری بگوییم که موضوعاتی را که در دسته بندیهای داخلی‌اش قرار می‌دهید، آیا «فعل موضوعات» و «فعل و ثمره‌ی فعل» را می‌توان عنوان کرد؟ آیا این هم می‌تواند جزو قواعد تعیین شاخصه باشد؟ پس ما باید یک عوامل را در اینجا مشخص کنیم.

حالا اگر گفتیم که از یک هم نظر جامعه چنین اصل‌هایی هم وجود دارد، آیا مقدمات اولیه (مقدمات شکل پذیر) و مقررات شکل گرفته عامترین موضوعی نیستند که بین کفر و اسلام قرار می‌گیرند؟ یعنی اگر بخواهیم عوامل متغیر را بعنوان مبنای اینها وقتی خوب نگاه کنیم، در تعیین شاخصه عینی ما، می‌تواند معنی کفر و اسلام و الحاد قرار گیرد؟ ولی آیا مقدمات (چه آدم و چه ابزار و چه منابع طبیعی باشد) تعینی و عینی نیستند؟ یعنی هم اسلام و هم الحاد می‌خواهند به اینها فرم بدهند تا تمدن متناسب خود را درست کنند، در موضوعاتی را که می‌خواهند تصرف کنند و

افعالی را که می‌خواهند برای آن موضوعات انجام گیرد، و تبدیل‌هایی که می‌خواهد صورت گیرد آیا در اینها ضرب می‌شود یا نمی‌شود؟

یعنی به عبارت دیگر پس نتیجه این جلسه این شد که ما باید سه دسته روش را معین کنیم، در یک دسته از روشمان تعریف ارائه دهیم. در مرحله و تعریف باید نسبت به قواعد نظام تعریف‌مان بازنگری داشته باشیم. و بعد شبیه همان کاری که در نظام اصطلاحات کرده بودیم را در بخش تعمیم انجام دادیم و گفتیم که دو مرحله دیگر را هم باید شبیه کاری که در نظام تعریف انجام دادیم انجام دهیم - باید یک موضوع را تئوریزه کنیم - و بعد گفتیم که باید سه مرحله از تعریف را مشخص کنیم که در یک موضوع تئوریزه کردن عامترین آنها می‌شود، آنرا به معادله خاص کنید و اشکال مختلف مفروض آن در معادله را باید مشخص کنید. چون که بارم‌بندی از یک تا شصت و چهار را، که در معادله انجام دادید، همیشه در همین حالت نیست، بلکه فرضهای مختلفی پیدا می‌کند. پس باید قواعد معادله را بنویسید که در حقیقت معادله معنای نسبت اوصاف را به هم دیگر دارد؛ یعنی چه اوصافی است؟ اوصاف چیزهایی که در اینطرف قرار دارد و بیان می‌کند که، اوصاف اینکه در جامعه چه چیزهایی باید باشد، را بیان می‌کند. اگر این اوصاف را ملاحظه کنیم و عامترین عواملی را که در تاریخ برای توسعه و تکامل جامعه است را، پیدا کردیم. بر فرض که عامترین آن را - جامعه در جریان تاریخ - فرض کردیم و گفتیم هیچ چیز در تکامل تاریخ، که تکامل جهت را نتیجه می‌دهد. یعنی می‌خواهد جای جامعه را در آن کل معین کند، هیچ چیز عامتر از «الحاد و التقاط و اسلام» نیست، آن وقت محصولات این چیز عام که مقدرات اولیه شکل گرفته و شکل پذیر است، که انگار دوباره «پیدایش، تغییرات، تکامل» را در خودش ضرب کردیم. حالا محل بحث این است که آیا باید چنین چیزی را ملاحظه کنیم یا نه؟ و اگر باید ملاحظه کنیم، باید مشخص کنیم که اگر سومین قسمت آنرا بعنوان «فعل موضوعاً و موضوعات فعل و نتیجه فعل» ملاحظه کنیم، آیا آخرین قسمت بحث می‌شود یا نه؟ تا بر اساس آن بتوانیم اشیایی که وجود دارد و برنامه‌هایی که درباره‌ی آنها هست و ثمرات و آثاری که دارد را معین کنیم تا ببینیم که آیا در اینصورت به شاخصه رسیدیم یا نه؟

و صلی ... علی محمد اله الطاهرین

بسمه تعالی

مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی

جلسه ۳۱

کد جلسه: ۳۱۴۲ تاریخ جلسه: ۱۳۷۷/۰۳/۳۰

برادر حسینی: در این جا آمده که اقتصاد و امنیت در تعامل با همدیگر هستند و در عینیت هم هیچ تعارضی بین آنها رخ نمی‌دهد. در حالی که استدلال ما این است که این دو در عینیت با همدیگر در تعارض هستند و قطعاً یکی از آنها محور قرار می‌گیرد و حتماً یکی بر دیگری اولویت پیدا می‌کند.

طرحی در چهار صفحه به بنده ارائه شده است که خدمت شما می‌خوانم تا ببینیم آیا می‌شود با اصطلاحاتی نظراتمان را بر آن اعمال کنیم یا خیر؟ در اول صفحه فرازی از نامه‌ی اما علی - علیه السلام - به مالک اشتر آورده شده است که در آن جا توصیه شده است، به بازرگان و صنعتگران به نیکی رفتار شود و از آن طرف هم مواظب باشند که احتکار نکنند تا سود جوئی و گران فروشی آنها باعث زیان نشود.

متن طرح از این قرار است: بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه ای بر سیاست‌گذاری‌های کلیه اقتصاد کشور در زمینه اصلاح ساختار اقتصاد کشور، امنیت اقتصادی. اگر امنیت اقتصادی را تأمین شریطی که فعال اقتصادی، بتواند اهداف و وظائف خود را در چار چوب قانون تعقیب نماید تعریف کنیم. رابطه امنیت و اقتصاد یک رابطه متقابل خواهد بود، لذا این دو را باید در یک تعامل مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، به این معنا که یک بار باید امنیت را در عرصه اقتصاد، که تأمین کننده فضای مناسب سیاسی، اجتماعی، فرهنگی جهت استمرار فعالیت‌های اقتصادی است، هدف قرار دهیم و بار دیگر اقتصاد را به عنوان یک مؤلفه از مؤلفه‌های امنیت ملی مورد توجه قرار داده. و تجزیه و تحلیل کنیم.

البته ایشان می‌گفتند که امنیت برای اقتصاد را در این بحث می‌آوریم و از آن جا که « اقتصاد برای امنیت » از زیر مجموعه‌های امنیت ملی است، از حیثه بحث ما خارج است و گروه‌های دیگر باید به بررسی آن بپردازند- که آقای نادران گفتند طرح آن را هم بیاورید-

در بحث امنیت اقتصادی رابطه ثروت و قدرت با امنیت را نیز باید مورد توجه قرار دهیم، روش مرسوم در همه سطوح تحلیل این است که امنیت. بیشتر به دارا تعلق دارد تا ندارها.

صرف نظر از جهت‌گیری‌های مربوطه به پایگاه گروه‌ها، به نظر می‌رسد که امنیت برای دو گروه فوق‌الذکر معنای متفاوتی دارد. از یک سو نخبه‌گان و طبقات ممتاز در واقع بیشتر احساس ناامنی می‌کنند و بیشتر به امنیت دلبستگی دارند، چون آنان چیزهای زیادی دارند که باید حفاظت شود، و از سوی دیگر افراد تهی دست بیشتر نگران بقای مادی خود به طور روز مره هستند؛ لذا توجه به یک سیستم تأمین اجتماعی مناسب، می‌تواند ایجاد کننده فضای نسبی امن اقتصادی باشد، و از این طریق اطمینان خاطر نسبی برای اقشار ضعیف جامعه فراهم گردد. لذا امنیت در عرصه اقتصاد را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: ۱- امنیت برای صاحبان سرمایه و طبقات ممتاز ۲- امنیت برای اقشار ضعیف جامعه. در همین قسمت بحث شد که کلمه نخبگان و طبقات ممتاز برای صاحبان سرمایه و ثروت بار ارزشی دارد و کلمات بسیار بدی انتخاب شده است. لذا قرار شد اولاً این قسمت اصلاح بشود و به جای کلمه «نخبگان، طبقات ممتاز» امنیت برای صاحبان سرمایه یا امنیت برای سرمایه قرار گیرد و مورد پذیرش افراد جلسه قرار گرفت و امنیت برای اقشار ضعیف و آسیب پذیر نیز قرار شد، تغییر کند. دومین اصطلاح این که ایشان امنیت را در دو قسمت برای صاحب سرمایه و اقشار ضعیف قرار داده بود، نکته‌ای که باید مورد توجه باشد، تقسیم امنیت به سه قسمت است، تا بحث مورد نظر هم بتواند در قالب آن قرار گیرد. سه قسمت عبارتند از: امنیت سرمایه، امنیت برای نیروی کار، امنیت برای مصرف کننده که این تقسیم فی‌الجمله مورد پذیرش قرار گرفت و تا آخر طرح قرار شد بحث پیش برود و در صورت لزوم به سه دسته تقسیم شود. درباره امنیت برای مصرف کننده، گفتند بهتر است امنیت برای نیروی انسانی غیر شاغل باشد، چون قسمت شاغلین در نیروی کار می‌آید که نیروی غیر شاغل باید در قسمت تأمین اجتماعی برود که امنیت کار، سرمایه و تأمین اجتماعی می‌شود.

ج) حجت الاسلام و المسلمین حسینی: این تقسیم از پایه باطل است که علت بطلانش بیان خواهد شد. اولاً نگاه این گونه‌ای به انسان با اسلام قطعاً نمی‌سازد، چون اسلام نخبگان را تقوا و پرهیزگاری نسبت به خدای متعال تعریف می‌کند «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» و هرگز ولو یک مورد، برای صاحبان سرمایه و ثروت به عنوان نخبه در تمام قرآن یک بار هم تعریف نشده است. بلکه در قرآن علیه کسانی که همشان را سعی در دنیا کردند «هل انبئکم بالآخرین اعمالا الذین ذلّ سعیمهم فی الحیوه الدنیا» که باید به این مطلب توجه کرد. بنابراین ما از گروه کسانی که باید اهل دنیا هستند بار بکشیم، نه آنها را نخبه بدانیم و در سایه رسول خدا - صلّ الله علیه و آله و سلم - از این نخبگان خبری

نیست، و جناب خدیجه که اموال زیادی داشته، به این دلیل محترم بود و هست که تمام این مال را در راه خدا قرار داد، و اصلاً برایش حساب ارزش افزایی نکرد، و وقتی که اهل مدینه خواستند بر گردند و گفتند برای رسیدگی به درختان خرما پنج سال جنگ را تعطیل کنید، آیه نازل شد «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ». «تهلکه» برای جنگ یک بار هم به کار نرفته است، بلکه برای هلاکت و برای این که دست از جنگ بکشند و به افزایش مال بپردازید به کار رفته است.

درباره آن چه که از فرمایشات وجود مبارک امیر مؤمنان علی - علیه السلام - از نهج البلاغه استفاده کردند، معنای چارچوب قوانین اقتصادی چهار چوبه ای است که هرگز تضمین ارزش افزایی دائم برای سرمایه نمی‌کند. به عبارت دیگر انحصار در آن ممنوع است. همان طور که در قانون اساسی هم آمده است، وقتی که کلیه انحصارات و شخصیت حقوقی سرمایه جزء درباره دولت اسلامی و اوقاف را حذف کنید، امنیت سرمایه دائم افزایی ندارد، و به اصطلاح در حال یک نحوه تحرکی است که این تحرک باید مرتباً توأم با یک نحوه ریسک‌هایی باشد، آن هم نه ریسکی که جاده را مخصوص یک عده خاص قرار داده باشد، یعنی در تضارب و برخورد قدرت ریسک‌ها با همدیگر که در کسر و انکسار مرتباً عده ای حذف شوند.

این قسمت اول برای تجاری که در آن دستگاه کار کنند، بحث قانون احتکار و سود طرح می‌شود. نه این که قوانین حمایت کند از منحصر کردن کارها (به دست عده ای خاص و خارج کردن مال از اختیار صاحب، به صورتی که برایش شخصیت حقوقی خصوصی قائلند. شخصیت حقوقی هر در اسلام مشاهده شود، دیگر معنای خصوصی را پیدا می‌کند.

اما در آن قسمتی که گفته اند اقشار ضعیف، این است که امام از کلام خداوند می‌فرمایند: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ» یعنی گرامی‌ترین را با تقوی‌ترین معنی کردند. همین ضعفایی که شما می‌گفتید اقشار ضعیف، گفته اند: «یک موی کوخ نشینان را به کاخ نشینان عوض نمی‌کنم». امنیتی را که ایشان در نظام سرمایه داری معنی کردن، بله در نظام سرمایه داری، سرمایه دار را نخبه، ممتاز، آر آمد می‌دانند و دائم افزایی اقتصادی برایش قائل هستند و ابزارهای لازم را در اختیارش قرار می‌دهند. اقشاری که محرومیت برایشان تحمیل می‌شود، آن‌ها را به وسیله قوانین بیمه و امثال آن درجه آسیب‌پذیریشان را کم می‌کنند و این با دستگاه اسلامی اصولاً موافق نیست.

آن وقت گروه‌های فشار، اتحادیه‌های کارگری نیست، بلکه مردمان مؤمن هستند، مردمان مؤمن شاغل سرمایه دار باید علیه سرمایه داری حرف بزنند، یعنی کسانی که از بازاریان علیه شاه قیام کردند، به عشق به دست آوردن پول بیشتر نبود، و این‌ها کار شاه را منهای ایمان بالله و یوم الاخر ملاحظه کردند و قیام کردند. تعریف انسان در دستگاه نظام سرمایه داری همان تعریف انسان اتو منیک اقتصادی است، که به دنبال بهینه کردن سودش است و این تعریف با دستگاه ایمانی نمی‌سازد، یکی نیست، بلکه دو تا هستند.

اما جمله دومی که در مقدمه ایشان بیان کردند «امنیت برای اقتصاد یا اقتصاد برای امنیت»، در بخشی امنیت که برای اقتصاد باشد، موضوع صحبت نیست و بر عکس آن است. بخشی که اقتصاد برای امنیت است، موضوع بحث، اقتصاد است، اما بخشی که امنیت برای اقتصاد باشد، مال گروه سیاسی است، که بحث اصلی آن‌ها بحث امنیت است. پس اگر موضوع بحث امنیت باشد، هر چیزی که باشد خارج از اقتصاد است و اگر موضوع بحث اقتصاد باشد، آن وقت موضوع بحث قرار می‌گیرد. یعنی بین این دو عنوان ۱۸۰ درجه فاصله است.

(س) چون اقتصاد برای امنیت مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی امنیت محور می‌شود، داخل سیاست می‌رود. اما اگر امنیت را برای اقتصاد مورد بررسی قرار گیرد، در اقتصاد می‌رود.

(ج) خیر! آن آثار اقتصاد در امنیت می‌شود.

(س) آثارش مد نظر نیست، بلکه چه امنیت‌هایی باید برای اقتصاد فراهم باشد. اقتصاد چه چیزهایی را لازم دارد؟ اقتصاد چه می‌خواهد، غیر از این است که اقتصاد چه اثری دارد.

(ج) در اقتصاد چه می‌خواهد، می‌توان چند فرض بیان کرد. فرض اول: تعریف اقتصاد به صورت سرمایه داری می‌شود، این جا اقتصاد، جامعه سرمایه داری را می‌خواهد. فرض دوم: تعریف اقتصاد منحصر به تعریف سرمایه داری نمی‌شود، آن جا پیش فرض گرفته شده که اقتصاد در سرمایه داری موفق است، لذا اقتصاد نظام سرمایه داری را می‌خواهد. این‌ها هر چه هم به آب و آتش بزنند، بر می‌گردند. یعنی مردی قاطع تر و نیرومند تر از آقای‌های هاشمی رفسنجانی پیدا نمی‌کنند، که بتواند سفت بایستد، و این که گفته می‌شود مدیران نمی‌خواهند و کار نکردند، درست نیست، مدیران محال است زورشان به جامعه ای برسد که گستاخی انقلابی پیدا کرده است.

مدیران قدرت تحقیر ملت را ندارند، و نمی‌توانند این کار را انجام دهند. به فرض که سرمایه داری هم بیاید، با گستاخی انقلابی عجیب می‌شود و به حدی غیر متعادل کار می‌کند که خودش را می‌شکند. گستاخی انقلابی در حدی پیدا شده است که حتی منهای مذهب، این گستاخی شکننده سرمایه داری است؛ یعنی مردم نمی‌توانند بپذیرند که به وسیله سرمایه دار تحقیر شوند. بیایند آمار بگیرند، جوانهایی که مثلاً لیسانس هستند و الآن از دانشگاه وارد بازار کار می‌شوند، این‌ها زندگی لیسانسی امریکائی را نمی‌توانند قبول کنند. این‌ها می‌خواهند زندگیشان هم وزن سرمایه داران باشد و این معنای پیدایش شدید گستاخی انقلابی در یک ملت است، یعنی می‌گویند ماشین، خانه، الکل و شرب و کلیه خصوصیات که انگیزش آن در جامعه به وسیله مثلاً تلویزیون نشان داده می‌شود، لازم داریم و حتی کار متناسبش را هم حاضر نیستند انجام بدهند. معنای گستاخی انقلابی این است که او نمی‌پذیرد پست تر از کسی باشد که پدر آن شخص سرمایه ای یا سهام دارد و زندگی بسیار بالایی دارد و این به عنوان کارگزار او در زندگی بسیار پائین تری زندگی بکند، قطعاً این را نمی‌پذیرد.

و این در بخشی از نیروها هست که تولدشان در دوره غیر انقلاب بود. و در بخشی است که دین نتوانسته هنوز کار آمدی خودش در پرورش سازمانی افراد را به اوج برساند. ولی به هر حال الآن حدود دو میلیون نفر در جامعه قرآن می‌خوانند و یا حافظ قرآن هستند، و این‌ها آیه «انّ اکرمکم عند الله اتقاکم» را می‌خوانند و وقتی فردا بازار شدند و دیدند قرآنی که می‌خوانند، توجه به دنیا را تحقیر می‌کند، یک تیپ حزب الله جدید وارد بازار می‌شود. (س) هنوز اعلام نظر خاصی نسبت به هر طبقه ای نشده است.

(ج) چرا؟ در کلیات صورت گرفته است.

(س) کلمه نخبگان و طبقات که بر داشته شد، و امنیت نیروی کار و سرمایه شد.

(ج) خیر! خود امنیت سرمایه، تحقیر می‌کند و بحث بر سر نیروی کار نیست؛ یعنی ما نیروی مؤمن داریم نه فقط نیروی کار؛ نیروی مؤمن پول دار باشد یا بی‌پول، عالم باشد یا جاهل، تحقیر سرمایه را نمی‌پذیرد. انگیزش بر اساس سرمایه را نمی‌پذیرد. این جا فقط کار را موضوع قرار دادند و به عنوان یکی از عوامل تولید، ایمان به تولید و مصرف را اصل قرار دادند. در جامعه ما ایمان منحصر به تولید و مصرف نیست، یعنی برای زنده بودن زندگی نمی‌کند و نمی‌گوید زندگی زیباست. سراسر ایران در روز - این‌ها قابل آمارگیری و حساب و کتاب هست - تعدادی مرده دارد، چه خواهیم یا

نخواهیم این‌ها یک مراسم مذهبی دارند، این مراسم مذهبی، در تدفین آن صحبت از عالم قبر و قیامت است، در سخنرانی آن صحبت از عالم قبر و قیامت است، از نشت و برخاستش و از کلماتش مثلاً شما زنده باشید و خدا رحمتش کند و خدا با ائمه محشورش کند، که به راحتی از کنار این کلمات می‌گذریم. پای دفن افراد نسبتاً لابلالی باز خیلی از جاها سینه زنی می‌کنند، یعنی جوان روانشناسی خوانده و خودش هم تردیدهایی دارد، ولی در دفنش، حسین حسین می‌کنند و به سینه می‌زنند و از امام حسین (علیه السلام) می‌خواهند به فریادش برسند.

این کارها پرورشی است که در جامعه انجام می‌گیرد، و اینها را ما ندیده می‌گیریم همان طور که پارک و فوتبال تشکیلات پرورشی است، این کشور حداقل طبق آمار در روز، هزار مجلس ختم در سراسر آن است. و مردم هم به حساب همکار یا قوم و خویش یا دوست بالاخره در مجلس ختم حضور پیدا می‌کنند.

یعنی حداقل در روز در هر مجلسی متوسط - در هر هزار مجلس - صد نفر شرکت می‌کنند و در خیلی مجلس‌ها بیشتر است، یعنی روزی صد هزار نفر تحت پوشش تبلیغاتی توجه به عالم قبر قرار می‌گیرند. غیر از ماه رمضان و محرم و صفر که خیلی بیشتر است، بعضی با این مسایل کودکانه برخورد می‌کنند و اثرات این امور را نمی‌بینند. بشر اگر ایمانش فقط به تولید و مصرف باشد، حرف این‌ها درست است. اگر دستگاهی که شما دارید، روزی ۱۰۰ هزار نفر در آن تحت پوشش تبلیغات غیر از تولید و مصرف باشند، غیر از ماه محرم و ماه رمضان تقریباً اگر در روزهای عادی هزار مجلس است ۱۰ هزار مجلس است و در سراسر کشور که ملاحظه شود، به جای جلسه ای ۱۰۰ نفر، جلسه ای ۵۰۰ نفر خواهد بود، یعنی ۵۰۰ ضرب در ۱۰ هزار می‌شود، که در واقع ۵ میلیون نفر تحت پوشش تبلیغاتی هستند، مخصوصاً روزهای خاص که صحبت از ۵ میلیون نیست، بلکه صحبت از ۳۰ میلیون و ۴۰ میلیون نفر است که تحت تبلیغاتی می‌باشند.

یعنی این طور نیست که صحبت از مرگ، آخرت و ... در مردم نباشد، این خیرات و طلب مغفرت‌ها جامعه را از جامعه‌های اروپایی متمایز می‌کند. بله! اگر مردم برای مرگ اصلاً چیزی قائل نباشند، مانند اروپا مرده ای که از دنیا می‌رود، بر می‌دارند داخل تابوت می‌گذارند، با بیل مکانیکی در حدود ۱۰ متری زیر زمین را می‌کنند، بعد یک بلوک سیمانی مثل ستونی رویش می‌گذارند که همان جا پرس می‌شود، و بعد هم می‌روند در رستوران شراب می‌خورند که

در غصه نباشند. این غیر از رسمی است که مدت‌ها شیون می‌کنند و نقل آخرت می‌شود و نذر حلوا است و این دستگاه پرورشی دیگری است.

کار بعضی کارشناس‌ها نشانه‌ نشناختن این جامعه می‌باشد. به نظر من جدا کردن اقتصاد از فرهنگ اجتماعی و نظر دادن درباره آن غلط است. شما یک فرهنگی دارید که در این فرهنگ کتاب‌های مقدسی است، که آن کتاب‌های مقدس میزان و تیراژ چاپش قابل ملاحظه با دیگر کتاب‌ها نیست، مثل قرآن که هر روز چقدر چاپ می‌شود، در حالی مثل کتاب‌های مصرفی نیست که مال یک کلاس باشد و از بین برود، یا مفاتیح و روضه و اشعار و نوارهایش چقدر منتشر می‌شود و حجم این‌ها به اندازه ای است که نمی‌شود آن‌ها را انکار کرد.

اگر مردم کشور ما حتی مؤمن به خدا و آخرت نبودند و قرار بود درباره این مردم فرهنگ شناسی شود، و فرهنگ مردم تعریف شود، نمی‌توان مثل این کارشناسان صحبت کرد. این‌ها صحبت‌هایی است که در کاغذ و کتاب و پیش خودشان تکرار کردن بدرد می‌خورد؛ یعنی برای خودشان یک انسان خیالی فرض کنند و برای آن حکم بدهند و آن انسان خیالی اصلاً کاری به تلاوت قرآن و غیره ندارد، الآن در ماه رمضان خیلی از نقاط جلسه قرائت قرآن چه بین جوان‌ها و غیر جوان‌ها رسم شده است. این مطالب مهم است که حاج آقای قرائتی ۵۰۰ هزار نفر شنونده داشته باشد، پای قرآنی که ایشان به صورت خاصی تفسیر می‌کند و همه اش هم نقل آخرت است. به نظر می‌آید یک جلسه من خودم با این آقایان داشته باشم، تا معلوم کنم که این‌ها خیلی پرت حرف می‌زنند، اصلاً در عالم دیگری هستند، این اقتصاد این طوری یعنی چه؟ آمار گرفته شود تا معلوم شود تبلیغات کشور، همه اش تبلیغات مصرف و تولید است؟

حجم جمعیتی از مردم که پول می‌دهند تا از آخرت صحبت شود، خیلی هستند. زمان شاه که ساواک از آخوندها آمار می‌گرفت، گفت: در سراسر کشور صد هزار آخوند هست، در حالی که به جرأت می‌توان گفت با مقایسه آن زمان با این زمان، جمعیت طلاب ۵ برابر شده است. تعداد مسجدها، امامزاده‌هایی که مخروبه بوده ساخته شده، انواع نوحه‌ها و نوارهای مذهبی اضافه شده و این‌ها همه نقل آخرت است؛ یعنی ۵۰۰ هزار نفر از نقل آخرت نان می‌خورند. حتی حضرت رضا - علیه السلام - ۱۲ میلیون زائر در سال دارد و این‌ها رقم‌های کوچکی نیست.

پس جامعه شناسی و فرهنگ شناسی نکردن و نظر دادن درباره اقتصاد، بسیار گمراه کننده است، بله! فرهنگ انگلستان و فرانسه را بشناسید و نسبت به عالم دنیا و آخرت، ببینید چگونه هستند و فرهنگ مردم ایران را بشناسید و حتی فرهنگ افغانستان، پاکستان را بشناسید و تفاوت این فرهنگها را معلوم کنید.

من نمی گویم که در نماز عید مقام معظم رهبری ۵ میلیون نفر می آیند، جمعیت نماز گزار حداقل یک میلیون که هست. جمعیتی که در سراسر ایران اگر در سه وقت نرود، حداقل در دو وعده به نماز جماعت می روند. از نماز جماعتی ۲۰ نفر تا ۲۰۰ نفر تا ۵۰۰ نفر باشد و این مناسک را مردم درباره آخرت انجام می دهند. بنابراین گروه های فشار مردمی، اتحادیه کارگری نیست.

س) اول دسته بندی کلانش ملاحظه شود. در دسته بندی کلان ۱- امنیت برای سرمایه ۲- امنیت برای نیروی کار ۳- امنیت اجتماعی یا امنیت برای قشر غیر کار و شغل دار.

ج) خیر! ما برای مؤمن امنیت داریم. یعنی انگیزش سرمایه داری، امنیت برای ایمان نمی آورد.

س) پس امنیت برای ایمان، امنیت برای سرمایه ...

ج) خیر! اولاً نظامی داریم انقلابی است و انقلابش هم اسلامی است و این نظام انقلابی اسلامی یک پایگاه های به مذهب در خود نظام داده است. یعنی گفته رهبری باید از دین باشد، و شورای نگهبان حاکم بر قانون گذاری باید از دین باشد، قوه قضائیه باید از دین باشد و قوه مجریه اگر به تنفیذ دین نشود؛ مورد قبول نیست، یا گفته وزیر اطلاعات باید مجتهد باشد و اینها همه نقل دین است و ثانیاً این پایگاهها یک پشتوانه هایی بین مردم ندارد. یعنی دین در این جا قدرت دارد، نادیده گرفتن قدرت دین و حرف زدن درباره دنیا اشتباه است. حجت روی معاملات حلال و حرام نیست، دین انگیزش بر اساس دائم افزائی سرمایه را تخریب می کند. یعنی انسان شریف را انسانی تعریف نمی کند که عمرش را برای سود می گذارد.

س) نخبگان و ممتازین که برداشته شد.

ج) خیر، نخبگان ایمانی را به جایش بگذارید. حال بر اساس نخبگان ایمانی که از اقشار مختلف تشکیل شده اند.

س) پس قسیم آن چه می شود ۱- امنیت برای ایمان قسم دوم چه می شود؟

(ج) امنیت ابتدا باید برای توسعه و تکامل ایمان برای نخبگان ایمانی باشد که در مرحله اول، این نخبگان روحانیت و رهبری هستند، بلکه نخبگانی هستند که در قانون اساسی پایگاه دارند که کوچک‌ترین مرجع در حوزه اگر یک سطر بنویسد، بیشتر از رئیس کارخانه حرفش را می‌خرند.

(س) امنیت برای ایمان یا مومنین و نخبگان ایمانی ...

(ج) نخبگان ایمانی، روحانیت است.

(س) کد ۱ نخبگان ایمانی هستند و که روحانیت یا رهبری می‌شود.

(ج) در این صورت هر گونه تبلیغی و انگیزشی که بر اساس این نباشد، مردود است؛ یعنی امنیت سرمایه و به نسبتی که این‌ها اجازه می‌دهند، مطرح است، نه این که آن قسیم این باشد و عامل دوم بشود. یعنی آقایان متوجه نیستند که چه ضرری دارد و وقتی ضرر ظاهر شد، آن وقت مقابل ظهورش می‌ایستند. به نظر می‌آید، حتماً باید جلسه‌ای با این آقایان گذاشته شود، فرقی نمی‌کند کجا باشد. به گونه‌ای از اقتصاد بحث می‌کنند که معلوم نیست. کجا ی عالم زندگی می‌کنند، مردم زیر سایه خدا نان می‌خواهند، امنیت برای توسعه انگیزه یا ایمان الهی که تعریف امنیت سرمایه یا هر چیز دیگری به تبعیت از او تمام می‌شود و حرف دوم این است که اگر این گونه شد، وضعیت سرمایه به گونه‌ای که در نظام سرمایه داری است، نخواهد بود.

(س) این‌ها اصلاً نمی‌گویند ما می‌خواهیم نظام سرمایه داری پیاده شود و این نتیجه عملشان است و مرتباً نباید گفت به گونه‌ای که در نظام سرمایه داری است، چون می‌گویند ما حرفی از نظام سرمایه داری نداریم.

(ج) نظام سرمایه داری می‌آید. سرمایه داران و کارگر را هم علی‌حده ملاحظه می‌کند و جامعه را به این دو قشر تعریف می‌کند.

(س) ما جامعه را به چیزی تعریف می‌کنیم؟

(ج) ما اصلاً خط کشی تولید و مصرف را قبول نداریم، بلکه خط کشی اسلام، التقاط، الحاد هست و سرمایه اصلاً در آن مطرح نیست.

(س) این که طبقات جامعه شد؟

(ج) بعداً می‌گوئیم اسلام نسبت به اقتصاد یک چیزهایی را حق دانسته و حق هم همان است که عبارتند از: ۱- سرمایه هرگز امنیت به صورتی که خودش شخصیت حقوقی برای خصوصی داشته باشد ندارد، و برای بخش اوقاف که منافع عموم است و دولت باید داشته باشد. از اول این تعریف با کل تعاریفی که بعداً است، مخالف اسلام است.

(س) می‌توان نظرات مخالف را نوشت و معلوم کرد.

(ج) فضای امن سیاسی را تعریف می‌کند به آزادی مدنی، حاکمیت قانون، کادر تصمیم‌گیران سیاسی، مناقشات داخلی حاکمیت، بوروکراسی اداری و کیفیت نظام اداری، فساد مالی و تخلفات اقتصادی، میزان تعهد دولت به قراردادهای، احتمال مصادره دارائی و احترام به حقوق مالکیت و روابط با دول خارجی و ...

(س) می‌گویند این‌ها در ایجاد فضای امن سیاسی که دولت برای امنیت جامعه می‌خواهد، لازم است.

(ج) دلیل پرت حرف زدن ایشان این است که آزادی مدنی و دموکراسی را برای بازی دادن مردم اصل قرار داده است. دموکراسی مذهبی در این جا اصل است، یعنی جای اصل آزادی مدنی جریان تکامل گسترش اجتماعی مذهب اصل است. توسعه حضور مردم یعنی آزادی مدنی این جا براین اساس تعریف می‌شود، توسعه حضور اراده اجتماعی در جهت مذهب برسمیت شناخته می‌شود.

به عبارت دیگر هر توسعه حضوری را شما نمی‌پذیرید؛ یعنی برای افرادی که پست‌های کلیدی را دارند، مذهب اسلام شرط است؛ رئیس جمهور نمی‌تواند کلیمی و اقلیت یا لائیک باشد هر چند مردم به او رای دهند. بعضی از چیزهایی که خلاف ارزش‌های اسلامی است، اگر در یک روزنامه نوشته شد، مثل روزنامه «جامعه» تعطیل می‌شود، این جا حاکمیت قانون، حاکمیت شرع می‌شود و اصلاً با هم سازگار نیست.

(س) قانون شرع که غیر از قانون اساسی نیست؟

(ج) خیر! معنای حاکمیت قانونی که ایشان می‌گویند، این است که آزادی مدنی اساس پیدایش قانون است، دیگر شورای نگهبان نمی‌خواهد. آزادی مدنی که در این جا گفتند و قید جمهوری اسلامی را نیاورند، قانون در غرب از دموکراسی در می‌آید.

(س) خیر! حاکمیت قانونی که ایشان می‌گویند، یعنی در کشور همان شعار قانون‌گرایی که داده می‌شود، حاکم باشد.

ج) چرا قانون حاکمیت پیدا نمی‌کند، چون می‌خواهند سرمایه داری را تلفیق بکنند و مردم این تحقیر را نمی‌پذیرند، حاکمیت قانون نمی‌شود، به عبارت دیگر قانون، مجرای جریان انگیزش جامعه است. هرگاه قانون در هر کشوری کار نکند، حتماً با انگیزش مردم نمی‌خواند، مثل ماشینی که بنزین متناسب نداشته باشد. مکانیزم گردش انگیزه به نظر ما قانون است و آن جایی که قانون جریان ندارد، حتماً مکانیزم یا ساختار جریان انگیزش اجتماعی با انگیزه‌ها در گیر است. و آن جایی که با انگیزه‌ها یکی باشد، مجری قانون خود مردم خواهند بود.

مناقشات کادر تصمیم گیران...

س) کادر تصمیم گیران یعنی چه؟

ج) به دلیل این که کادر تصمیم گیران سیاسی برایشان یک نظام اقتصادی همگن با انگیزه و درگیرهای آن روشن نیست، مناقشات داخلی پیدا می‌کند، وقتی مسئله خط چپ و راست مطرح می‌شود یا طرف داران عدالت اجتماعی و طرفداران سرمایه مطرح می‌شود، به دلیل این است که نظامی برای رسیدن به تفاهم وجود ندارد، یعنی انگیزه هست، ولی مجرای آن مشخص نیست.

بورژوازی اداری هم نظام آن با نظام سرمایه داری می‌خواند و اصولاً با نظام اسلامی نمی‌خواند. فساد مالی و تخلفات، که کلاً بازگشت این الفاظ به این است که فرهنگ جامعه را نشناخته‌اند که باید با این آقایان جلسات متعددی داشته باشیم که با فرض تغییر نظرشان می‌توان ابزارشان را از دستشان گرفت و سرعت آن‌ها را کم کرد. هر چند با تغییر نظرشان هم به خاطر ملکه شدن نظرات ممکن نیست، چون مثلاً ۲۰ سال در این بحث کار کردند و عقل آن‌ها را نمی‌توان عوض کرد.

س) خلاصه این که این‌ها برای امنیت سرمایه دو بخش ذکر کردند ۱- ملاحظات مربوط به مخاطرات سیاسی ۲- ملاحظات مربوط به مخاطرات اقتصادی، خود مخاطرات سیاسی را هم دو بخش کردند ۱- فضای امن سیاسی مرتبط با رفتار جامعه و مردم ۲- فضای امن سیاسی مرتبط با رفتار دولت.

و در فضای امن سیاسی مرتبط با رفتار جامعه و مردم، گروه‌های فشار مردمی، اتحادیه‌های کارگری، را دیده و همچنین فضای تبلیغاتی نا مناسب بر علیه صاحبان سرمایه، احتمال جنگ داخلی و فعالیت‌های چریکی، خشونت و ارباب سیاسی و تشنجات سیاسی ناشی از آن ذکر کرده است.

در فضای امن سیاسی مرتبط با دولت، آزادی مدنی، حاکمیت قانون، کادر تصمیم گیران سیاسی، مناقشات داخلی حاکمیت، بوروکراسی اداری و کیفیت نظام اداری، فساد مالی و تخلفات اقتصادی، میزان تعهد دولت به قرار داده‌ها، احترام به حقوق مالکیت (که منظور احتمال مصادره دارائی‌ها است) و روابط با دول خارجی را ذکر کرده است و گفته از طریق این پارامترها دولت می‌تواند فضای امن سیاسی درست کند. و ملاحظات مربوط به مخاطرات اقتصادی برای امنیت سرمایه را در سه بخش ذکر کرده است ۱- ثبات سیاست‌های اقتصادی ۲- برقراری نظم اقتصادی ۳- کاهش پذیری ریسک خطر.

در باب ثبات سیاست‌های اقتصادی گفته ۱- باید سیاست‌ها و مقررات اقتصادی شفاف و روشن اعلام شود، ۲- پایداری در سیاست‌ها و حداقل نمودن تغییرات در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، ۳- تنظیم سیاست‌ها و پیش بینی بحران‌ها و اتخاذ سیاست‌های مناسب جهت مقابله با آن، ۴- تعیین حدود و ثغور دخالت دولت در اقتصاد و پایبندی به آن که باشد در فصل‌های بعد ذکر شود چون با اعلام سیاست‌ها عملاً این حد و مرز دخالت دولت روشن می‌شود.

۵- به حداقل رساندن بخش نامه‌ها و اعلام مقررات نهادهای اقتصادی، مالی مرتبط به دولت (یعنی حداقل کردن بوروکراسی دولتی در عملیات بنگاه اقتصادی).

در برقراری نظم اقتصادی گفته: ۱- ایجاد هماهنگی لازم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و نهادهای تصمیم‌سازی، یعنی هر قسمتی برای خودش تصمیم نگیرد ۲- روشن شدن حقوق مربوط به مالکیت‌ها ۳- ایجاد رویه ای واحد جهت برخورد با فعالیت‌های اقتصاد زیر زمینی و فعالیت‌های مخل نظم اقتصاد کشور (اقتصاد زیر زمینی به فعالیت‌های مخل اقتصادی کشور گفته می‌شود، مثل دلار فروشی، ارز فروشی یا نقل و انتقالات سرمایه و کالا با تلفن) ۴- ایجاد رویه ای واحد جهت برخورد با فساد مالی در بخش دولت ۵- تأسیس نظام حقوقی و دادگستری مناسب جهت رسیدگی به دعاوی حقوقی و اقتصادی و حمایت‌های مناسب قضائی از کلیه فعالان اقتصادی. ۶- جلوگیری از روش‌های مختلف اخذ عوارض از فعالیت‌های مولد اقتصادی (یعنی شرکای پنهان را در این جا حذف کنند).

قسمت امنیت برای اقشار ضعیف جامعه- که قرار شد عنوان آن عوض شود- اموری را ذکر کرده از جمله: ۱- تنظیم قوانین و مقررات (حداقل دستمزد و تعرفه، مالیات بر ارث، مقررات مربوط به سیاست‌های حمایتی قیمتی)

۲- فراهم نمودن فرصت‌های مساوی و مبارزه با تبعیض برای کلیه اقشار جامعه در سراسر کشور

- ۳- بازنگری در توزیع اولیه مواهب و امکانات و توزیع مجدد آن‌ها، مناسب با شئون جامع‌ه اسلامی در فضای سالم و بدون تشنجات سیاسی - اگر ما بحث از ارزشها کنیم، ایشان می‌گویند من این‌ها را در این بخش‌ها ملاحظه کردم -
- ۴- اصلاحات ساختاری در بازار سرمایه و تولید کشور به منظور تشویق و گسترش فعالیت‌های اقتصادی کوچک و متوسط با هدف اشتغال جوانان - اصلاح ساختار بازار وقتی مطرح می‌شود می‌گوید اصلاح ساختار شرکت‌ها را مثلاً در این جا ملاحظه کردم -
- ۵- تقویت سیستم تأمین اجتماعی مناسب به منظور حمایت از خانوارهای بی سرپرست، از کار افتادگان، بی کاران غیر ارادی، افراد مسن، بیماران، آسیب دیدگان از حوادث طبیعی و بلایا.
- ۶- تأمین امکانات بهداشتی و درمانی به طور مناسب در کلیه نقاط کشور بخصوص مناطق محروم و درو افتاده.
- ۷- اصلاح ساختار نظام آموزشی کشور و تقویت فرصت‌های تحصیل و آموزش به طور یکسان برای کلیه اقشار جامعه، با هدف جلوگیری از تبدیل شدن آموزش دیدگان به بی کاران در دراز مدت.
- ۸- اجرای طرح‌های سامان دهی به وضعیت حاشیه نشینی شهرها و جلوگیری از گسترش آن‌ها از طریق فراهم نمودن امکانات در مناطق روستائی و محروم کشور.
- ۹- هدایت یارانه‌های تولیدی به مناطق تولیدی روستائی، با هدف جلوگیری از گسترش شهر نشینی و ایجاد توازن در توزیع یارانه‌ها بین بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی.
- ۱۰- برقراری تناسب بین افزایش قیمت‌ها و افزایش در آمد حقوق بگیران با هدف ایجاد توانائی پس انداز و بهرمندی اقشار حقوق بگیر جامعه از مواهب ناشی از پس انداز.
- در آخر طرح هم چند سؤال ذکر کرده که باید اعضاء کمیسیون اقتصادی به آن جواب دهند. ۱- یکی از موارد مهم محل امنیت اقتصادی بوروکراسی اداری و کیفیت نظام اداری فعلی کشور است. تحول اساسی در نظام اداری کشور به عنوان ضرورت باید چگونه انجام پذیرد؟ اولویتها جهت تغییر نظام اداری چگونه تعیین می‌شود؟
- ۲- اگر ریشه کن کردن فساد مالی و تخلفات اقتصادی به منظور ایجاد فضای مناسب اقتصادی هدف قرار گیرد، با توجه به گستردگی فساد و تخلف در اقتصاد کشور و مقاومت متخلفین و ایجاد جو شانتاژ، به ظاهر امنیت اقتصادی خدشه دار خواهد شد. این تناقض را چگونه حل خواهید کرد؟

۳- مناقشات داخلی حاکمیت بر هم زننده نظم امنیت اقتصادی است، چگونه می‌توان در فضای سیاسی موجود رابطه مسائل سیاسی روز را از مسائل اقتصادی تفکیک نمود.

۴- اصلاح قانون کار به منظور کاهش عدم اطمینان در فعالیتهای تولیدی، که فرمودید افزایش ضریب امنیت اقتصادی به عنوان یک ضرورت مطرح است، از طرفی مقاومت گروه‌های فشار کارگری در این خصوص نیز بر هم زننده نظم و امنیت اقتصادی است، این تناقض را چگونه می‌توان حل کرد؟

ج) چه طور شد که سئوالات نظام اداری و سیاسی را در بخش اقتصادی ذکر کرده است.

س) نظام اداری را در تامین امنیت سرمایه ذکر کرد که ۱- بوروکراسی اداری و کیفیت نظام اداری است، نظام اداری مخل امنیت سرمایه است، چگونه باید داخل شود؟

۲- فساد مالی وجود دارد و با توجه به این که زیاد هم است، امنیت اقتصادی را خدشه دار می‌کند، چگونه می‌توان از آن جلوگیری کرد؟

۳- و در بحث مناقشات داخلی حاکمیت، چپی‌ها یک طرف و راستی‌ها یک طرف می‌کشند، این مناقشات باعث می‌شود، نظم امنیت اقتصادی به هم بخورد. در مرحله آخر اشاره به قانون کار کرد و گفت این قانون برای سرمایه امنیت نمی‌آورد و اگر بخواهید عوض هم کنید، گروه فشار کارگری روبه روی آن می‌ایستد، چه کار باید کرد؟ - یعنی همه‌اش را در سر فصل‌های اول بحث گنجانده است -

ج) ایرادهای قبلی در این جا نیز می‌آید. بخشی را که درست کردند و به اصطلاح آن چه را که سؤال کردند، مثلاً فراهم نمودن فرصت‌های مساوی، مبارزه با تبعیض و... تعارف‌هایی است که بعد از درست کردن چهار چوبه بر اساس سرمایه داری غیر از این که این‌ها را اصل قرار بدهند، آن‌ها را به صورت تبصره کنارش قرار داده‌اند. بین این دو زمین تا آسمان فرق است، به عبارت دیگر اگر گفتید باید فرصت‌های مساوی درست کرد، فقط به منابع بر نمی‌گردد؛ بلکه روی ساختار چرخش می‌گردد، هر ساختاری که برای چرخش یک نظام درست کنید، مواهب بر اساس همان ساختارها تخصیص می‌خورند.

وقتی ساختار را برای امنیت سرمایه و نخبگان و صاحبان سرمایه درست کردید، ولو اسم نخبگان را هم حذف کنید، آیا بحث شرایط مساوی معنا دارد؟ این حرف‌ها، برای گول زدن خوب است، اگر فرضاً منابع را به عده ای ضعیف به عنوان تعاونی‌ها داده شد بعد که ورشکسته شدند سرمایه دارها از آن‌ها می‌خرند، چرا شوخی می‌کنید!؟

۳) این جا که می‌گوید اصلاح ساختاری در بازار سرمایه و تولید کشور به منظور تشویق و گسترش فعالیتهای اقتصادی کوچک و متوسط با هدف اشتغال جوانان، این یکی از هدفهای ماست.

ج) این بحثی که می‌گوید باید اصلاح ساختاری بازار و سرمایه بشود، غرضش این است که به اصطلاح سرمایه‌های توزیعی بگونه‌ای به تولید برگردد، و آلا با اصل بخش سرمایه که این گونه بر خورد نمی‌کند. ایشان می‌گوید بازاری را که آقایان هستند بشکنید، اگر با بدبینی بخواهید ملاحظه کنید، می‌گویند بازار قانون حوزه است و این‌ها مقدس‌های باقی مانده حوزه هستند که به دانشگاه نمی‌روند و درس هم نمی‌خوانند و حرف‌های ما را هم گوش نمی‌کنند، این‌ها را باید فلک کرد.

س) شرکت‌ها هم سر جای خودش باشد؟

ج) بله، کاری به شرکت‌ها که ندارند، به نظر می‌آید کلاً این دستگاه امنیت برای اقشار ضعیف جامعه به عنوان سوپاپ اطمینان برای دستگاه سرمایه داری است، ساختار آن مال سرمایه دارها می‌شود و سوپاپ اطمینان هم مال مردم ضعیف می‌شود.